



آشارات دانشگاه تهران

۱۱۰۰/۱

# الذريعة الى اصول الشريعة

تصنيف

سيد مرتضى علم الهدى

قسمت اول

تصحیح و مقلّمه و تعلیقات

از

دکتر ابوالقاسم کریمی



## الذريعة الى اصول الشريعة

علم الهدى ، سيد مرتضى

الذريعة الى اصول الشريعة . تصحيح ابوالقاسم كرمي [تهران ، دافكاه تهران ، ١٣٤٦ ]

ج ١ - ٢٤٤ س . ( انتشارات دافكاه تهران ، ١١٠٠ ، كنجينه عقايد و فقه اسلامي ، ٢٦ )

١ - الذريعة الى اصول الشريعة ٢ - ترجمي ، ابوالقاسم

# انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۱۰۰

گنجینه عقاید و فقه اسلامی

شماره ۲۶



تهران - ۱۳۴۶



# الذريعة الى اصول الشريعة

تصنيف

سيد مرتضى علم الهدى

(ابو القاسم علي بن الحسين الموسوي)

قسمت اول

(از آغاز تا پايان مباحث نسخ)

تصحیح و مقدمه و تعليقات

از

دکتر ابو القاسم کرجی

چاپ و صحافی یک هزار و دویست نسخه از این کتاب در اردیبهشت ماه ۱۳۴۶  
در چاپخانه دانشگاه تهران با تمام رسید  
بها ۱۵۰ ریال

## تذکر

۱- اینجانب چنانکه قبلاً نیز متذکرشده‌ام در ترجمه «سید مرتضی» بیشتر از کتاب «ادب المرتضی» تألیف دکتر عبدالرزاق محی‌الدین» استفاده کرده‌ام، در آغاز در نظر داشتم بدون مراجعه به منابع و مآخذ اصلی، مطالب را از خود آن کتاب اخذ کنم ولی برخورد به پاره‌یی از اشتباهات - که بعضی قطعاً از خود مؤلف، و برخی هم ممکن است از چاپخانه باشد - برآتم داشت که حتی الامکان به مآخذ اصلی مراجعه، و اگر به اشتباهی برخورد شود اصلاح نمایم، این اشتباهات گرچه به ندرت به آنها تصریح شده ولی غالباً بدون اشاره‌یی مورد اصلاح و تصحیح واقع گردیده است، در بسیاری از موارد با اینکه به مآخذ اصلی مراجعه کرده‌ام ولی چون این مراجعه پس از چیدن حروف بوده لذا به اسناد به کتاب مزبور قناعت نموده‌ام، در موارد بسیار نادری نیز با اینکه به منبع اصلی مراجعه نکرده‌ام اشتهاً بدون ذکر واسطه (کتاب ادب المرتضی) در پاروئی نام منبع اصلی را برده‌ام.

۲- منابع ترجمه غالباً کتابهایی بود که زبان عربی نوشته شده است، و چون اینجانب برای اینکه هرچه بیشتر به مقصد اصل نزدیک باشم از نقل به معنی خودداری مینمودم لذا در بعضی موارد عبارات تاحیدی سلامت خود را از دست داده است.

دکتر ابوالقاسم گرجی



## باسمه تعالی شانه

چندی قبل یکی از ارباب فضل و دانش که به اینجانب حسن ظنی بلیغ داشت به تصحیح و چاپ کتاب «الذریعة الی اصول الشریعة» که از مؤلفات یکی از بزرگترین دانشمندان شیعه «علم الهدی» سید مرتضی - قدس سره - است تشویق کرد، بنده - با اینکه به کار تصحیح رغبتی نداشتم - به جهت اینکه اثری از یکی از بزرگترین دانشمندان شیعی احیاء شود، و قدیمترین و مهمترین تألیف در اصول فقه شیعه در دسترس قرار گیرد، با پیشنهاد مذکور موافقت کردم، علی الخصوص که این خود توفیقی بود برای مطالعه افکار پیشینیان، خوشبختانه تقاضای تصحیح و چاپ کتاب مزبور مورد موافقت و تصویب شورای دانشکده واقع، و پس از طی مراحل اداری به اینجانب ابلاغ شد. امید است بتوانم این کتاب را به نحو مطلوبی در دسترس دانشمندان و علاقمندان قرار دهم.

اینک دراین مقدمه توجه خوانندگان گرامی را به مسائل ذیل معطوف میدارد:

- ۱ - ترجمه یا شرح حال مصنف
- ۲ - خصوصیات نسخی که مورد استفاده قرار گرفته.
- ۳ - آنچه اینجانب در چاپ کتاب حاضر انجام داده‌ام.

### ۱ - «ترجمه مصنف» (۱)

در سال ۳۵۵ هجری از زنی به نام «فاطمه» در بغداد فرزندى تولد یافت که پدرش شریف «ابواحمد» موسوی نام او را علی نهاد، و بعدها به القابی چون «مرتضی» و «علم الهدی» و «ذوالمجدین» و «ذوالثمانین» یا «ثمانینی» ملقب گشت.

پدرش «ابواحمد» - که برای او نیز مورخان القابی چون «اجل»، «ظاهر»، «اوحده» ذوالمنقب» آورده‌اند - «حسین» نام داشت و نقیب طالبیان در بغداد، و فرزند موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی الکاظم (هفتمین امام شیعه امامیه) بود.

۱ - ترجمه سید مرتضی (قدس سره) در کتب تواریخ و تراجم عامه و خاصه مانند «معجم الادباء» تألیف یاقوت حموی، و «وفیات الاعیان» تألیف ابن خلکان، و «روضات الجنات» تألیف سید محمد باقر خوانساری، و «ریحانة الادب» تألیف میرزا محمد علی مدرس تبریزی غیایانی، و کتب بسیار دیگر مسطور است و اختلاف متدبه بین آنها مشهود نیست، ولی مبسوط ترین کتابی که در این قسمت یافتیم کتاب «آداب المرتضی» تألیف دکتر عبدالرزاق محی الدین است که به عنوان رساله دکتری نگارش یافته و در بغداد مطبعه المعارف در سال ۱۹۵۷ میلادی به طبع رسیده است، اینجانب قسمت مهم این ترجمه را با اصلاحاتی از آن کتاب اخذ کرده‌ام.

مادرش «فاطمه» فرزند «حسن» لقب به «الناصر الصغير» قبيب علویان در بغداد، و «حسن» فرزند احمد بن الحسن (الناصر الكبير الاطروش) بن علی بن الحسن بن علی بن عمر الاشرف بن علی زین العابدین (چهارمین امام شیعه امامیه) بود. و بنابراین از طرف مادر نسب او علویان طبرستان میرسد.

از کتب بسیار بدست میآید که پدر واجداد «مرتضی» دارای مقامات عالیّه و مناصب رفیعۀ ظاهری و معنوی بوده‌اند (۱) و چنانکه از سلسله نسب او هویدا است از ناحیه ابون در فاصله کوتاهی به امامین همامین «موسی الکاظم» و «علی زین العابدین» منتهی میگردد است.

این نسب رفیع و وقایعی که اتفاق می‌افتاد (۲) موجب شد که برای معاصران او و حتی برای خود او نسبت به آینده اش احساسی پس شگرف پدید آید که در پیدایش شخصیت عظیم علمی و اجتماعی او فوق العاده مؤثر واقع شود. معاصران وی را بدیده تعظیم و تکریم میگردستند، و خود او نیز غالباً به شخصیت ممتاز خود و پدرانش فخر و مباهات میکرد (۳). و همین موجبات او را به وظایف خطیری که آینده بعهده او میگذاشت آگاه میساخت، و لذا همواره در تکمیل شخصیت خود از هر حیث نهایت کوشش را مبذول میداشت.

بخوبی معلوم نیست که اواز چه وقت، و به چه چیز، در آغاز تحصیل دانش اشتغال ورزیده، همین قدر معلوم است که در کودکی بین دوازده و پانزده سالگی نزد ابن نباته به فرا گرفتن ادب اشتغال داشته (۴) و بنابراین بنظر میرسد که در آن هنگام که مادرش او را برای تحصیل فقه نزد «مفیده» برده سن او از حدود پانزده سال کمتر نبوده، زیرا برادرش «رضی» نیز با او بوده، و «رضی» در حدود چهار یا پنج سال از او کوچکتر بوده. و بعد است که اوقبل از اینکه طرفی از علوم ادبی - که مقدمۀ فقه است - بسته باشد به تحصیل فقه اشتغال ورزیده باشد.

آثار علمی و ادبی او گواه صادقی است بر اینکه اواز سنین کودکی در تحصیل دانش نهایت کوشش را مبذول میداشته بطوری که در بیست و هفتمین سال عمر خود مرجع فقهی و کلامی شمرده شد، و از این پس امامیه و غیر امامیه از بلاد مختلف اسلامی بوسیله نامه‌ها و رساله‌ها به او رجوع میکردند (۵).

مقام علمی «مرتضی» بی نیاز از بیان است. وی بی شک یکی از بزرگترین دانشمندان شیعه امامیه محسوب میشود، و چنانکه از تصنیفات و تألیفات بسیار او بدست میآید در بسیاری از علوم عصر خویش چون کلام، فقه، اصول، تفسیر، فلسفه الهی، فلک، انواع ادب، از لغت، نحو،

۱ - رجوع شود به شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۰ ط دارالطبی، و منهج المقال ص ۲۷ چاپ ایران، و کامل و مستطعم حوادث ۳۰۱ و ۳۱۰ و ۴۰۰، و ناصر یات ص ۱ چاپ ایران سال ۱۳۷۰، و کتب دیگر.

۲ - مانند خواب «شیخ مفیده» که در بیشتر تواریخ و تراجم مسطور است و نظائر آن.

۳ - رجوع شود به فهرست اغراض و مضامین دیوان سید چاپ قاهره در سال ۱۹۵۸.

۴ - «روضات الجنات» نقل از «الدرجات الرقیمة» چاپ دوم ص ۳۷۵.

۵ - «المسائل المصلیة الاولى» ملاحظه شود که در سال ۳۸۲ تألیف شده است

معانی، انشاء، شعر و مانند اینها استادی ماهر، بلکه یگانه عصر خویش بوده است. او کوشش خود را بیشتر به تفقه و کلام و ادب اختصاص میداد، و از این رهگذر به مذهب شیعه امامیه و استحکام آراء اصلی و فرعی ایشان خدمت میکرد.

روشن او در اصول پیروی از دلیل عقل بود و از این رو نه تنها با اشاعره بلکه حتی با ظاهریان از امامیه نیز مخالفت میکرد. در تفقه به خبر واحد عمل نمیکرد و در استنباط احکام از ادله اصولیه لفظیه و عقلیه استفاده نمیکرد و لذا با محدثین و اخباریین از امامیه نیز موافقت نداشت.

در بیان مطالب بدون اینکه به تمهید مقدمه پردازد وارد اصل مطلب میشد. و هیچگاه از غرض به دور نمیرفت. جزیه قصید توضیح و یا تمهیل بطور استطراد چیزی بپایان نمی آورد، و در این صورت پس از انجام مقصود بزودی به اصل مطلب باز میگشت.

در بحثها و سخنان خود طالب چیزی جز حقیقت نبود، و لذا راه جدل و خصومت نمی پیمود، و از طریق اعتدال منحرف نمیشد، و خلاصه: همواره متوجه مسؤولیت خود در مقابل خالق و خلق بود.

هنر ثلث علمی سید بین معاصران از کتب و رسائلی که در مقام پاسخ به مسائلی که از اقطار مختلفه اسلامی از او سؤال شده تألیف کرده بخوبی مشهود است (۱). این سؤالات بعضی به قصد اخذ رأی از راه استدلال بوده (۲)، بعضی به قصد عمل به مضمون جواب بعنوان تقلید (۳) و بعضی دیگر به قصد انکار و تمجیز (۴)، و بالاخره قسمتی نیز به قصد تعرض به بعضی آراء امامیه و یا متکلمین بطور کلی (۵) بوده است.

و چنانکه ذکر شد بعضی از این رسائل جواب مسائلی است که در سنن جوانی پیش از آنکه به زعامت امامیه برسد از او سؤال شده (۶) و این خود روشنترین گواه است بر عظمت منزلت او نزد معاصران.

سید بعضی از مؤلفات و تصانیف خود را به جهت پاسخ به خواسته بعضی از خلفا و پادشاهان (۷) و یا به اقتراح بعضی از وزیران (۸) ساخته و پرداخته، و آنان در تقدیم خواسته و اقتراح خود نهایت ادبی را که سائل نسبت به مسؤول مرعی میداشته بکار میبردند. و شیخ معتقد که استاد سید و بزرگترین مقام و مرجع شیعه امامیه محسوب میشد سید را در

۱ - مانند المسائل الموصیة، و المسائل الطرابلسیة، و مسائل اهل مصر، و المسائل النیدلیة، و المسائل الجرجانیة، و مسائل دیگر.

۲ - کتاب انحصار ملاحظه شود.

۳ - مسائل اهل میانرودان ملاحظه شود.

۴ و ۵ - المسائل الثبانیات که «ابو عبد الله بن التبان» متکلم (متوفی به سال ۴۱۹) سؤال کرده، و نیز المسائل الموصیة الثالثة ملاحظه شود.

۶ - المسائل الموصیة الاولى ملاحظه شود.

۷ - دیوان سید ج ۱ ص ۲۸۸، ۶۲، ۱۶ و موارد دیگر ملاحظه شود (چاپ قاهره ۱۹۰۸).

۸ - رساله «الولاية من قبل الطالبین» که برای وزیر مفری تألیف کرده ملاحظه شود.

جای خود می‌نماند، و دوست می‌داشت که بجهت تقدیر از مکتب علمی او، و به خاطر تربیت او برای جانشینی خود در زعامت امامیه چون شاگردی در محضر او بنشیند (۱).

مجلس سید مرتضی مجمع مردان متفکر، و مرکز انتشار بحثهای کلامی و فقهی و ادبی بود. ابوالعلاء معری (متوفی ۴۴۹) همزمان با ورودش به بغداد به مجلس سید مراد و پیداکردن بین آنان سخنانی طریف و نفوذ از ادب و جدل رد و بدل میشد. ابواسحاق حایب (متوفی ۳۸۴) و عثمان بن جنی (متوفی ۳۹۲) نیز از اهل زمان مجلس سید بودند (۲).

سید مرتضی کتابی را که تألیف می‌کرد هنوز پایان نیافته بود بین مردم منتشر میشد بطوریکه گاه از دست او خارج میشد و دیگر نمیتوانست در آن تجدید نظر کند (۳).

عنایت مردم به مؤلفات سید یحیی بود که در ایام حیات وی کتبی از ناحیه مخالفان در نقض (۴) و از ناحیه موافقان در تأیید و شرح آنها تألیف میشد (۵). و گاه کتابی که در نقض کتاب سید نوشته شده بود، در همان زمان حیات وی به کتبی دیگر نقض میشد (۶).

تأثیر سید در سناگران از خود براهل فضل و دانش پوشیده نیست، و مطالعه آثار فقهی و اصولیین و دیگر دانشمندان این حقیقت را بخوبی اثبات میکند، ولی ذکر بعضی از کتب که به شیوه تألیفات سید تألیف شده، و یا مؤلفان آن کتب به تحقیق در موضوع تحقیق او پرداخته، و یا به شرح یا ایجاز آثار وی همت گماشته‌اند، در این مقام بدون فائده نیست.

سید کتاب «انتصار» را در دستورات امامیه تألیف کرد، شاکرد او شیخ طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰) نیز کتابی بر همان منوال بنام «خلاف» در موارد اختلاف شیعه با مذاهب اهل سنت برشته تحریر و تألیف درآورد، و میتوان «مختلف الاحکام» علامه حلی (۶۴۸ - ۷۲۹) را نیز تاحدی مقبوس از همان سبک دانست.

سید کتاب «الحدود والحقوق» را در ترمیم مصلحات شرعیه نگاشت و کفعمی (متوفی ۹۰۵) کتاب «اختصار الحدود والحقوق» را (۷).

سید کتاب «تنزیه الانبیاء» را تألیف کرد و «عبد الوهاب بن علی الحسینی» (۸) کتابی

۱ - روایات الجنات، الطبعة الثانية ص ۳۷۷.

۲ - آدب المرتضی ص ۱۲۲.

۳ - خاتمة کتاب شافی ملاحظه شود.

۴ - نقض الشافی تألیف ابوالحسن بصری. در کتاب ادب المرتضی ص ۱۲۲ پاورقی از ریاض العلماء ص ۲۷۹ بجای ابوالحسن، ابوالحسن نقل کرده است.

۵ - آدب المرتضی در پاورقی ص ۱۲۲ و ۱۲۳ از کتاب ریاض العلماء ص ۳۲۸ نقل میکند که در ترجمه ابن براج طرابلسی از جمله مؤلفات او «شرح جمل العلم والعمل» را شمرده که اصل آن از مرتضی است و در ص ۱۹۷ در ترجمه «لاری بن عبدالرزیز» از جمله مؤلفات او کتاب «تمتة المخلص» را برشمرده که اصل آن از علم الهی است. و نیز کتاب «تلخیص الشافی» از شیخ طوسی است و «شافی» از سید.

۶ - الرد علی نقض الشافی تألیف سلا، (آدب المرتضی ص ۱۲۳ نقل از ریاض العلماء ص ۲۸۰).

۷ - الذريعة ج ۱ ص ۳۶۵ ط تهران، ریسالة الادب ج ۳ ص ۳۷۹.

۸ - از افاضل اواخر قرن ۹ و اوائل قرن ۱۰.



به همین نام در تلخیص و اتمام و توضیح آن نگاشت (۱) ، و شاید کتاب «تخففة الانبياء» تألیف «امام غزالی» (متوفی ۵۰۵ هـ) نیز نقض همین کتاب سید باشد (۲) .

سید کتاب «اقتاذ البشر من الجبر والقدر» را تألیف کرد و «علامه حلی» در موضوع همین کتاب کتابی بنام «استقصاء النظر فی القضاء والقدر» (۳) .

راجع به کتاب «غرر ودرر» دو کتاب تألیف شده: یکی تعلیقی است بنام «التعلیقات علی کتاب الغرر والدرر» از دانشمند قرن ۶ «سید ضیاء الدین، فضل الله» (۴) و دیگری شرحی است بنام «الفوائد الغوالی فی شرح شواهد الامالی» از دانشمند «شیخ محسن جواهری» متوفی ۱۳۵۵ هـ (۵) .

ناگفته نماند که شیخ «سیدین هبة الله بن الحسن» راوندی متوفی به سال ۷۲۳ هـ و مدفون در قم کتابی درمؤارد اختلاف بین «سید» و «شیخ مفید» به نام «الاختلافات بین الشیخ المفید والسید المرتضی» تألیف کرده و در آن کتاب در ۹۵ مورد اختلافات بین آن دورا برشمرده است (۶) . خلاصه: آراء سید در فقه و اصول و تفسیر و کلام و ادب همواره زنده و در مؤلفات دانشمندان پس از او مذکور است و در محافل علمی مورد بحث و تحقیق قرار میگیرد.

**منزلت اجتماعی سید:** آنچه در عصر سید موجب افتخار و منشأ شرف و احترام بود در وجود او مجتمع بود .

وی دارای نسب علوی بود و غالباً پدران و اجدادش بردان لغبیل و از برجستگان عصر خویش محسوب میشدند . مادرش نیز علوی بود و در سلسله پدران و اجداد او مردانی بزرگ چون «ابو محمد اطروش» ، حسن بن علی» لقب به «ناصر الحق» و «الناصر الکبیر» صاحب دیلم و طبرستان قرار داشت . از طریق مادر با خاندان «آل بویه» نیز نسبت عرضی داشت ، در کتاب ناصریات سید مرتضی خود گوید: «الناصر الصغیر» که جد مادری وی است، پسر خاله «بختیار عزالدوله» بود (۷) .

پدر و اجداد مادری و پدری «سید» قلیان ، و امیران حج ، و الیان مظالم ، و سفیران پادشاهان بودند .

او خود زعم مذهبی و علمی بود ، رئیس و فقیه امامیه، دانشمند یگانه و ادیب فرزانه عصر خویش بود .

در حال حیات پدر با اینکه هنوز بیش از ۲۵ بهار از زندگیش نمیگذشت به جانشینی از پدر برای نفاذ طالبان، نظردر مظالم، امارت جمع برگزیده شد، این جوی در دستنظم در حوادث، ۳۸ گوید: از

۱ - ادب المرتضی ص ۱۲۴ نقل از فهرست مضبوطات مکتبة الرضا ص ۴۶۹ .

۲ - ادب المرتضی ص ۱۲۴ نقل از ریاض العلماء ترجمه مرتضی .

۳ - روضات الجنات چاپ دوم ص ۱۷۳ .

۴ - ادب المرتضی ص ۱۲۵ نقل از ریاض العلماء ص ۱۴۶ .

۵ - ادب المرتضی ص ۱۲۵ و ۱۵۹ .

۶ - اللریمة حرف الهمزة ص ۳۶۱ .

۷ - ناصریات ص ۱ ط ایران به سال ۱۲۷۵ .

جمعه حوادث این سال فرمان نقابت طالبیان، ونظر در مقام، و امارت حج بود که برای «ابو محمد، حسین بن موسی، موسوی» نوشته شد، و دو فرزندش «مرتضی، ابوالقاسم» و «رضی، ابوالحسن» به جانشینی او انتخاب شدند، و از دارالخلافه به ایشان خلعت داده شد (۱).

این مناصب بزرگ را شریف مرتضی احاطه بین سالهای ۴۰۶ - ۴۳۶ هجری متصدی شد. و در روز تصدی، عهدنامه اودر حضور فخرالملک و اشراف و قضات و فقها قرائت شد و این عبارت از آن عهدنامه است «هذا ما عاهد «عبدالله ابوالعباس احمد الامام القادر بالله امير المؤمنين» الى علي بن موسى العلوي حين قرئته اليه الانساب الزكية وقدمته لديه الاسباب القوية واستظل بعه باغبان الدولة الكريمة واخصى عنده بمائيل العزرة الوكيدة فقد المعج والثقة وامره بتقوى الله» (۲). در سال ۳۹۷ بهاءالدوله بموجب فرمانی سید را به ذوالمجدین ملقب ساخت (۳).

انتشار اسر فاطمیان مصر خلیفه عباسی را به وحشت انداخت، و وی را برانگیخت تا برای شهادت به نادرستی نسب فاطمیان به شخصیات بارز و مجتهد خود پناه برد، در مقدم ایشان از «مرتضی» و «رضی» درخواست توقیع کرد (۴).

مقام اجتماعی سید بطوری بالا رفت که در آن هنگام که لشکریان بر پادشاه بویفی شوریدند خانه سید پناهگاه پادشاه و وزرا شد (۵).

از این مقوله سخن بسیار است و در تواریخ مسطور، و خلاصه اینکه: سید در وقایع سیاسی مرجع بسیار مهمی بود و گاه مثل پادشاه و خلیفه و دیگر پیشوایان بدو پناه میبردند (۶).

سید بسیار توانگر و ثروتمند بود، و در رجال دین و علم و ادب از معاصران او کمتر میتوان نظیر او را یافت، گویند: او و برادرش «رضی» در آن ایام که به جانشینی پدر متصدی امارت حج بودند در راه سلامت حجاج از مال شخصی خود نه هزار دینار به راه زنان عرب پرداختند (۷). از یحیی بن الحسن علوی زیدی روایت شده که سید هر سال بیست و چهار هزار دینار عائدی ملکی داشت (۸). از قاضی تنوخی روایت شده که «مرتضی» بقدری از اسلاک بجای گذاشت که در وصف

۱ - صاحب ادب المرتضی در ص ۱۰۴-۱۰۶ گوید: نقابت سید نقابت عامه بوده، و امارت او مرجع ولایت بر اقلام حج، و ولایت او بر مقام ولایت تشریع و تنفیذ، و شرط تصدی این نوع مناصب این است که متصدی دارای بالاترین مقام علمی و اخلاقی، و واجد شرائط شرافت و عدالت باشد. (برای اطلاع بر حقیقت این مناصب و اقسام و احکام و شروط تصدی آن رجوع شود به «الاحکام السلطانية» تألیف ماوردی معاصر مرتضی ص ۱۶۴ و ۱۸۵ و ۱۸۰ ط بون).

۲ - کامل و منظم حوادث ۴۰۶.

۳ - منظم حوادث ۳۹۷.

۴ - کامل و منظم حوادث ۴۰۴.

۵ - کامل و منظم حوادث ۴۲۴ و ۴۲۷.

۶ - منظم حوادث ۲۳؛ ۴۲۷؛ و دیوان مرتضی ج ۵ ص ۱۶ نسخه سماری (ادب المرتضی ص ۱۰۹).

۷ - منظم حوادث ۳۸۹ و روایات الجنات ص ۳۷۵.

۸ - معجم الادباء ج ۵ ص ۱۷۷ ط بون (ادب المرتضی ص ۱۱۰).

نگیند، وی دارای هشتاد قریه آباد بین بغداد و کربلا بود (۱). گویند: سید مدرسه و طلابی داشت که خود متکفل معارج آنها بود، و أحياناً به هردانشجو در ماه دوازده و یا هشت دینار می پرداخت، و بعضی از فقراء غیر مسلمان نیز بقصد استفاده از این شهریه نزد او علم فلک میآموختند (۲). و او قریه‌یی برای کاغذ نقّها وقف کرده بود (۳).

وی ۸۰ هزار مجلد کتاب از مقروءات و مصنفات و محفوظات خود بجا گذاشت، صاحب روضات الجنات از ثعلبی نقل میکند که پس از اینکه قسمت مهمی از این کتب به رؤسا و وزرا اهدا گردید بقیه به ۳۰ هزار دینار تقویم شد (۴).

سید مرتضی را به «ذوالثمانین» و یا «ثمانینی» ملقب کرده‌اند، چرا که ۸۰ کتاب تألیف نمود، و ۸۰ قریه مالک بود، و ۸۰ سال زندگی کرد (۵)، و چنانکه گفته شد ۸۰ هزار جلد کتاب داشت.

اوبه «علم الهدی» نیز ملقب شد، زیرا در سال ۴۲۰ که وزیر «ابوسعید» محمد بن عبد الرحیم» سریش شد علی بن ابی طالب - علیه السلام - را در خواب دید که به او میگوید: به «علم الهدی» بگو: بر تو فاتحه بخواند تا بهبود یابی، پرسید: «علم الهدی» کیست؟ فرمود: «علی بن الحسین الموسوی»، وزیر بدین عنوان بر او نامه بنوشت، سید این لقب را بر خود شناختی دانست و از قبول آن امتناع ورزید، وزیر گفت: به خدا سوگند برای تو نوشتم جز آنچه امیرالمؤمنین - ع - فرمود، چون «القادر بالله» این قصه بشنید برای مرتضی بنوشت: آنچه جنت تورا بدان ملقب نموده پذیر، مرتضی پذیرفت (۶).

گویند: «ابوالعلاء معری» را پس از بازگشت از عراق از شان سید مرتضی پرسیدند، در جواب گفت:

ياسائلى منه لما جئت لسأله	الا هو الرجل العارى من العار
لويجته لرأيت الناس في رجل	والده في ساعقوا الارض في دار (۷)

در سال ۴۰۹ برادرش «رضی» وفات یافت، مردم همه بر جنازه او حاضر شدند، او ثوانست برادرش را در حال نزع و یا روی شانه‌ها بیند، به مشهد کافلین - ع - پناه برد، وزیر «فخر الملک» او را به خانه بازگردانید و در مجلس تعزیت بنشست، و برادر را به قصیده‌یی لبریز از حزن و اندوه مرثیه گفت (۸).

۱ - ادب المرتضی نقل از ریاض العلماء ص ۴۷۱ .

۲ - ادب المرتضی نقل از ریاض العلماء ترجمه شیخ طوسی وابن براج .

۳ - روضات الجنات ص ۳۷۵

۴ - روضات الجنات ص ۳۷۵

۵ - روضات الجنات ص ۳۷۵

۶ - روضات الجنات ص ۳۷۵

۷ - روضات الجنات ج ۱ ص ۷۴

۸ - منظم ابن جوزی و کامل ابن اثیر حوادث ۴۰۹

سيد مرتضى هشتاد سال عمر خود را توأم با سياست و تأليف و آثارهای بزرگ ديگر گذرانيد و در روز يكشنبه ۲۵ ربيع الاول سال ۳۶ بدرود حيات گفت ، جنازه اش را گروهی از شاگردانش تشيع کردند . « احمد بن الحسن ، النجاشي » به کمک « شريف ، ابويعلی ، محمد بن الحسن الجعفري » و « سارین عبدالعزيز » که از اعلام شاگردان او بودند متعبدی غسل او شد ، پسرش در خانه اش در محله کرخ بر او نماز خواند ، و در شب همان روز که وفات يافته بود به خاک سپرده شد ، و به سرگش طوبار زندگي یکی از بزرگترین دانشمندان قرن چهارم پيچيده شد .

در حال حاضر در کاظمين در نزديکی محن دوفريح است که به سيد بن سئدين « مرتضى » و « رضی » منسوب است و عامه بدانها تبرک ميگویند و شبها در آنها چراغ روشن است ، ولی مورخان بعضی گویند که جنازه هردو به کربلا منتقل ، و در نزديکی ضريح امام حسين - عليه السلام - در مقبره جانشان ابراهيم دفن شد (۱) ، و برخی ديگر قبر آنان را در بغداد در خانه خودشان ميدانند (۲) . مرتضى فرزند بسری داشت که به « ابوجعفر ، محمد » موسوم بود (۳) ، و « ابوالعلاء » اورا « اطهر رضی » لقب داده ، و در مريه جدش « ابواحمد قتيب » وی را نظير پدر و عمويش شمرده است (۴) . مرتضى در تربيت او بسیار کوشيد ، و « ابوالفتح » نيشابوری نحوی را بر تادیب او گماشت (۵) . صاحب ادب المرتضى گوید : آنطور که برای من ظاهر شده او بهره ای از علم نداشته ، زیرا در تراجم اعلام اساميه نامی از او برده نشده است (۶) .

این خلکان اورا از وفات يافتگان سال ۳۳ و دانسته و ناشی را « ابوعبدالله الحسين » ذکر کرده است . این پسر در زمان حيات پدر ازدواج کرد و از او فرزندی تولد يافت که نسل سيد از این فرزند باقی ماند تا به « ابوالقاسم النسابة » صاحب کتاب ديوان النسب رسيد . « ابوالقاسم النسابة » را بسری بود ناشی احمد که به موت او خاندان شريف منقرض شد (۷) .

صاحب « ادب المرتضى » از کتاب روفاات الجنات نقل کرده که در کتاب انساب الطالبين برای سيد مرتضى دو دختر نیز به نام « زينب » و « خديجه » ذکر شده ، و خود گوید : بنا بر آنچه من قراعت کرده ام برادرش « رضی » در سه قصيده اورا به سه دختر تهنيت گفته (۸) ، و به وفات دودختر اورا تعزيت (۹) ، و بعد ميگويد : ممکن است دختر سوم همان باشد که زنده ماند و چنانکه

۱ - ووضات الجنات چاپ اول ص ۳۸۴ نقل از کتاب « الدرجات الرقيّة » و کتب ديگر .

۲ - منتظم ابن جوزي حوادث ۴۳۶ و خطيب پندای ج ۱۱ ص ۴۰۳ ط خانجي .

۳ - مقدمه « ديوان الشريف المرتضى » چاپ « حلي » بقلم « رشيد الصفا » ص ۱۱۵ نقل از عمدة الطالب .

۴ - ادب المرتضى ص ۷۸ پاورقي نقل از سقط الزند ج ۲ ص ۶۳ بولاق ۱۲۸۶ .

۵ - ادب المرتضى نقل از ديوان مخطوط سيد ج ۳ ص ۶۶ .

۶ - ص ۷۸ .

۷ - ادب المرتضى پاورقي ص ۷۸ نقل از رياض العلماء مخطوط نقل از شريف ابوالحسن علوی مدري

نسابة معروف به ابن صوفي در کتاب خود « الجدي في انساب الطالبين » .

۸ - ديوان رضی ج ۱ ص ۳۵۹ و ۴۶۲ و ۲۵۱

۹ - ديوان رضی ، حرف الباء

صاحب ریاض العلماء گفته است: زنی فاضله و جلیله بوده و از عموی خود کتاب «نهج البلاغه» را روایت کرده است، و بنا بر آنچه «قطب راوندی» در آخر شرح خود بر نهج البلاغه آورده شیخ «عبدالرحیم» بغدادی معروف به «ابن الاغوة» از او روایت میکرده است (۱)

لیکن پوشیده نماند که اگر آنچه صاحب ادب المرتضی از خود گفته صحیح باشد، آنچه به روایات الجنات نسبت داده که انساب الطالبین دودختر به سید مرتضی نسبت داده قطعاً صحیح نیست، زیرا بقول از انساب الطالبین نسبت دودختر (زینب و خدیجه) به پدر شریف مرتضی است نه به خود او (مراجعة شود).

**اصحابان سید مرتضی:** مورخان جماعتی از اعلام قرن رابع در فنون مختلفه را برشمرده اند که سید نزد آنان درس میخوانده و یا از آنان روایت میکرده است که ذیلا نام عده ای از آنان ذکر میشود:

۱- «عبدالرحیم بن نباتة الغطیب» متوفی در سال ۳۷۴ که در علوم ادب و صناعت خطابه اسام و استاد ساهر بوده (۲) و «مرتضی» ویرادش «رضی» در کودکی شاگردی او میکرده اند (۳)

صاحب «ادب المرتضی» در این نسبت تشکیک میکند، و میگوید: من ترجیح میدهم که استاد، ابن نباته سعدی شاعر باشد نه خطیب، زیرا خطیب، حلبی و اهل «مهاقارین» بود، و تا آنجا که من فحص کرده ام به بغداد نیانده، ولی «ابن نباته» سعدی معاصر مرتضی، و اغلب ایام زندگی را در بغداد گذرانده است، و از لحاظ ادب به پایه ای بود که ممکن است «مرتضی» در کودکی شاگردی او کرده باشد. وی در سال ۳۷۷ متولد شده و در ۵۰۰ وفات یافته است، و ممکن است کلمه «خطیب» اشتباهی از قلم «شهید» باشد که ناقل خبر است (۴).

۲- «ابو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان» معروف به «نفیذ» و «ابن المعلم» متولد به سال ۳۳۶ و متوفی به سال ۴۱۳، وی متکلم و فقیه، و یکی از بزرگترین زعمای مذهب شیعه اسمیه محسوب میشود، و چنانکه در کتب مسطور و از رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی و کتب دیگر بدست میآید دارای نزدیک به دویست مؤلف میباشد، او در دولت بویه با اهل هر مذهب و عقیده با چالالت و عظمت مناظره میکرد (۵).

۱ - ادب المرتضی ص ۸۰ نقل از ریاض العلماء نسخة خطی آقا شیخ آقا بزرگ ص ۶۷۰.

۲ - ابن خلکان ج ۲ ص ۳۳۱

۳ - روایات الجنات ص ۴۷۵ و ۳۷۶ ط ایران چاپ دوم.

۴ - ادب المرتضی ص ۱۱۲ پاورقی

۵ - ادب المرتضی ص ۱۱۳، نقل از تاریخ یاقی حوادث ۴۱۳، و مقدمه تهذیب الاحکام ط نجف مطبعة النعمان به سال ۱۳۷۷ ۱۹۵۸ م به عنایت شیخ علی آخوندی، نوشته آقاید سید حسن موسوی خراسانی.

۳- «محمد بن عمران الكاتب» معروف به «سرزانی» متوفی به سال ۳۸۴. خود از «نفوی» و «ابن درید» و «ابن انباری» و «نقطویه» و دیگران روایت میکرده و «صیمری» و «تنوخی» و «جوهری» و «شریف مرتضی» از او روایت کرده اند (۱). روایات مرتضی در اسالی بیشتر از «سرزانی» است. وی دارای کتب و روایات ادبی بسیار است که از آن جمله باید «سوش» و «معجم الشعراء» را نام برد. صاحب «منتظم عیب» او را سه چیز میدانند: میل به تشیع، و به اعتزال، و تخلیط بسموع به اجازه (۲).

۴- «الحسن بن علی بن الحسن» معروف به «وزیر مغربی». ۳۷۰ - ۴۱۸ که بنا بر نقل کتاب «ادب المرتضی» (۳) صاحب ریاض العلماء در صفحه ۷۲ گوید: از کلام فهرست برمیآید که «مرتضی» از او روایت میکرده. وی دارای کتبی است که از آن جمله باید «خصائص علم القرآن» و «اختصار علم المنطق» و «اختصار غریب المصنف» و «اختیار شعری تمام» و «اختیار شعری بحر» و «اختیار شعری المتنبی والظعن علیه» را نام برد (۴). او در سیاق و سباق در گذشت و به شاهد «امیر المؤمنین علی» علیه السلام - منتقل و در آنجا دفن شد (۵). «مرتضی» رساله «الولاية من قبل الظالمین» خود را برای او تألیف کرده است.

۵- «ابو القاسم علی بن حبشی الکاتب» تلخیصی از او روایت کرده و حدیث شنیده است (سال ۳۲۲)، شیخ طوسی کتابی از او به نام «الهدایا» یاد کرده، و شیخ مفید و سید مرتضی از او روایت کرده اند (۶).

۶- «سهل بن احمد الدباجی» ۲۸۶ - ۳۸۰ از رواة قرن چهارم، کتاب «محمد بن محمد بن اشمع» از او است، به روایت او هیچ یک از امامیه و اهل سنت اعتماد نمیکنند، امامیه او را به وضع و واقعیت متهم کرده اند (۷)، و اهل سنت او را کذاب و رافضی و غالی و زندقه میدانند (۸). صاحب «ادب المرتضی» گوید: من برای «مرتضی» از سهل روایتی بنیست نیاورده ام ولی «خطیب بغدادی» و صاحب «ریاض العلماء» (۹) قائل به ثبوت روایت میباشند.

۷- «الحسن بن علی بن الحسن بن بابویه القمی» برادر «شیخ صدوق» که نزد امامیه ثقة،

۱- «ادب المرتضی» ص ۱۱۴ نقل از «ریاض العلماء» خطی ص ۴۷۱ نقل از «ابن اثیر جزری» و در «جامع الاصول»

۲- «منتظم» حوادث ۳۸۴.

۳- ص ۱۱۴.

۴- «روضات الجنات» باب العلماء ص ۲۴۰.

۵- «کامل» حوادث ۴۱۴، ۴۱۷.

۶- رجال «ابوعلی» باب «علی».

۷- رجال «ابوعلی» باب السین.

۸- تاریخ بغداد ج ۹ ص ۱۲۰ و ثلثات الذهب حوادث ۴۳۶

۹- ادب المرتضی ص ۱۱۶ نقل از «ریاض العلماء» مخطوط ص ۴۷۱ نقل از ابن اثیر جزری.

جلیل، عظیم الشان بوده و «مرتضی» بلا واسطه و «نجاشی» با واسطه از او روایت میکنند (۱). وی دارای کتابیائی است که از آن جمله «الرد علی الواقفة» و کتاب «التوحید و نفی التشبیه» (۲) است. صاحب «ادب المرتضی» گوید: «مرتضی» را استادان دیگری نیز بوده که من در اثناء مطالعه کتب رجال خصوصاً کتاب «ریاض العلماء» به نام آنان برخورد کرده‌ام (۳).

**شاگردان سید مرتضی:** شریف مرتضی را شاگردان بسیاری نیز بوده که از عده‌ای از آنان ذیلا نام برده میشود:

۱ - «محمد بن الحسن بن علی الطوسی» ۳۸۵ - ۴۶۰ هجری و رئیس طائفة امامیه پس از مرتضی، جلیل القدر، عظیم المنزلة، فقه، عین، صدوق، عارف به اخبار رجال و فقه اصول و کلام و ادب و دانشهای دیگری بود که در آن عصر رواج داشت. سید هر ماه به او ۱۲ دینار شهریه می‌پرداخت، وی پس از وفات سید جانشین او در زعامت امامیه گشت و کرسی کلام در بغداد - که جزیه یگانه‌ی آن از اعلام عصر داده نمیشد - به او تفویض شد، در بغداد فتنه‌ها برپا شد و کتب شیخ در آن فتنه‌ها بسوخت لذا به نجف اشرف مهاجرت کرد و حوزه علمیه نجف که تا بحال مورد افتخار دانشمندان شیعی است تأسیس، و عقائد اصولی و فروعی را تهذیب نمود و از خود در این باب نظراتی به جای گذاشت که تا حدود یک قرن دانشمندان شیعه مقلدان وی محسوب میشدند و تا بحال آراء و نظرات او مورد بحث و تدقیق و استفاده دانشمندان بزرگ واقع شده و میشود. شیخ طوسی دارای تألیفات بسیاری است که مهمترین آنها در حدیث «تهذیب» و «استبصار» است که از اصول چهارگانه امامیه است، و در فقه «نهایه» و «خلاف» و «مبسوط» و در تفسیر «تبیان» و در اصول فقه «عدة الاصول»، و در کلام «تلخیص الشافی» که تلخیص «الشافی» سید است و «شرح جمل العلم والعمل» که به «تمهید الاصول» موسوم و اصل آن نیز از «سید» است، و در رجال «فهرست» که به خواست «سید مرتضی» آنرا تألیف کرده و «الابواب» که به «کتاب الرجال» معروف است، و در ادعیه «مصباح المتعبد» ، و نیز شیخ دارای کتب دیگری است که ذکر آنها خلاف وضع این مختصر است.

۲ - «حمزة بن عبدالعزیز الدیلمی» ملقب به «سلار» (سالار) در گذشته به سال ۴۸۴ و یا ۴۶۳ هجری که یکی از اعظم امامیه و از اکابر تلامذ مرتضی و از خواص اصحاب او بود که بدیشان در فتوی اعتماد میداشت، سید او را نائب خود در شهر حلب، و گاه جانشین خود در تدریس نیز قرار میداد، او اولین کسی بود که به حرمت نماز جمعه در زمان خبیث فتوی داد.

سلار دارای تألیفات است که از آن جمله باید «المقنع» و «التقریب» (۴) و «المرامم» و

۱ - روغات الجنات ج ۱ ص ۱۸۴.

۲ - روغات الجنات ص ۱۸۴ و رجال ابوعلی باب‌الین.

۳ - صاحب «ادب المرتضی» در پاورقی صفحه ۱۱۶ نام عده‌ای از آنان را با ذکر مستند بیان داشته است، مراجعه شود.

۴ - روغات الجنات در ص ۲۰۰ نقل از خلاصه علامه، و همچنین کتب دیگر این کتاب را به نام «التقریب» یاد میکنند ولی ادب المرتضی در ص ۱۱۸ آنرا به نام «التقریب» یاد کرده است.

«الرد على ابي الحسن البصري» و «تنمة الملخص» را برشمرده که به ترتیب درباره مذهب و اصول فقه، فقه، و فقه، و در برابر الحسين بصری در نقض کتاب «الشافي» سيد مرتضى و تکميل کتاب «الملخص» سيد مرتضى، نوشته شده است (۱)

۳ - قاضی «عبدالعزیز بن تحرير بن عبدالعزيز (۲) بن البراج الطرابلسی» در گذشته به سال ۴۸۱ هـ، زاده و بزرگ شده در مصر. وی وجهی از وجهه، و از فقهاء اماميه، و مدت بیست سال متصدی قضاء در طرابلس بوده است.

در اصول و فروع کتابهائی دارد که از آن جمله باید کتاب «المهذب» و «شرح جمل العلم والعمل» که اصل آن از سيد مرتضى است و «الجواهر» و «المعالم» و «المنهاج» و «الکامل» و «المغرب» را برشمرد (۳).

۴ - «نظام الدين ابوالحسن (و یا ابو عبدالله) سليمان بن الحسن (و یا الحسين) الصهرشتی الديلمی» فقيه فاضل دیندار، در مجلس درس سيد مرتضى می نشست و از بزرگان شاگردان او بود. او را اقوالی است که گاه در کتب فقه بنام او نقل میشود.

و نیز دارای تألیفاتی است که از آن جمله است: «شرح مالا یسع جهله» (۴) و «تنبيه الفقيه» و «النصیر فی نقض کلام صاحب التفسیر» یعنی «قاضی ابویوسف خزوینی» و «الانفرادات بالفقهاء» و «عمدة الولی» و کتب دیگر (۵).

۵ - ابوالفتح «محمد بن علی الکراچکی» در گذشته به سال ۴۴۹ هـ، یافعی گوید: رأس شیعه، و صاحب تصانیف، نحوی، لغوی، منجم، طبیب، متکلم، و از بزرگان اصحاب مرتضى بوده، اغلب ایام عمر را در گردش بر سر برده، ولی قسمت مهم در قاهره اقامت داشته است (۶).

او دارای تألیفاتی است که از جمله: «التعجب من اغلاط العامة فی مسألة الامة» (۷) و «کتاب النوادر» و «کنز القوائد» و «الاستظهار فی النص علی الائمة الاطهار» و «معونة الفارض فی

۱ - روضات الجنات ص ۲۰۰ و ادب المرتضى نقل از ریاض العلماء مخطوط ص ۴۴۷ - ۴۴۸ و کتب دیگر.

۲ - موافق روضات ص ۳۵۱ ولی در ادب المرتضى «ابن تحرير بن عبدالعزيز» را ندارد.

۳ - روضات الجنات ص ۳۵۱ و معالم العلماء ص ۷۱ ط نجف و کتب دیگر (ادب المرتضى ص ۱۱۹).

۴ - روضات الجنات نقل از معالم العلماء ص ۳۰۳، ولی در ادب المرتضى ص ۱۱۹ شرح مالا یسع تنبيه الفقيه علیه ضبط شده است، (۹).

۵ - روضات الجنات ص ۳۰۳ و معالم العلماء ص ۴۹ ط نجف و کتب دیگر (ادب المرتضى ص ۱۱۹).

۶ - تاریخ یافعی حوادث ۳۹۹، روضات الجنات ص ۵۵۲ و کتب دیگر.

۷ - این نام به این صورت از کتاب «ریحانة الادب» ج ۳ ص ۳۵۲ گرفته شده است، ولی در کتاب ادب المرتضى ص ۱۱۹ «التعجب من الامة فی اغلاط العامة» ضبط شده است.



استخراج سهام الفرائض» و باید نام برد. در کتب امامیه از نظرات او بسیار نقل شده است (۱).  
۶ - «ابوعبدالله جعفر بن محمد الدورستی» (۲) که از طریق قراعت روایت بر مفید و مرتضی شاگردی آنان نموده است (۳). او دارای کتبی است که از جمله آنها است: «کتاب الکفایة فی العبادات» و «کتاب الاعتقادات» و «کتاب الرد علی الزیدیه» (۴).  
۷ - «یعقوب بن ابراهیم الفقیه البیهقی» که دیوان سید را به اجازه اودر سال ۴۰۰ روایت کرده است (۵).

سید مرتضی شاگردان بسیار دیگری نیز داشته که برخی از آنان را صاحب «ادب المرتضی» در باورقی ص ۱۲۰ کتاب خود ذکر کرده است (رجوع شود).

**آثار علمی و ادبی مرتضی:** برای سید مرتضی حدود هشتاد اثر علمی و ادبی ذکر شده که در این مقدمه بر آنچه صاحب ادب المرتضی ذکر کرده اقتصار میشود:

۱ - «الانتصار»: کتابی است در فقه متضمن احکامی که قطعاً و یا ظناً امامیه در آنها منفردند، این کتاب در مرتبه در ایران چاپ سنگی شده است؛ یکی در سال ۱۲۷۵ در ضمن «الجوامع الفقهیه» و دیگری در سال ۱۳۱۵ بطور جداگانه. در مقدمه کتاب آمده است که:

«و بعد فانی محتمل ماسته الحضرة الساسية الوزیرية الحمیدية (۶) - ادام الله سلطانها و اعلى شأنها - من بیان المسائل الفقهية التي یشتع بها الامامية و ادعی علیهم فيها مخالفة الاجماع و اکثرها یوافق فیها الشیعة غیرهم من العلماء و الفقهاء المتقدمین و المتأخرین، و ماليس لهم فیها موافق فعلیه من الادلة الواضحة و الحجة اللائحة ما یفی عن وفاق الموافق و لا یوحش معه خلاف المخالف».

این کتاب برایش از ۳۱۹ مسأله فقهی مشتمل است.

۱ - رجوع شود به تاریخ یاقی حوادث ۳۹۹ و روایات الجنات ص ۵۵۲، و مقدمه بحار الانوار و رجالة الادب ج ۳ ص ۳۵۲ و کتب دیگر.

۲ - بضم دال و سکون و او و راه و یا مفتوحه و سین ساکنه، و چنانکه در معجم البلدان مذکور است از قراقری، و به آن منسوب است «عبدالقین جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر ابو محمد الدورستی».  
۳ - در روایات با واسطه راوی باید دارای مستندی باشد که به استاد آن بتواند روایت را از راوی قبل از خود نقل کند، و مستند یکی از چند چیز میتواند باشد: ۱ - شنیدن روایت از خود راوی، ۲ - خواندن روایت بر او، ۳ - اجازه روایت کتاب او از او، و مقصود از عبارت متن قسم دوم است.

۴ - روایات الجنات ص ۱۴۹.

۵ - ادب المرتضی ص ۱۲۰ نقل از مقدمه دیوان مرتضی مخطوط.

۶ - صاحب ادب المرتضی گوید: بر حسب اعتقاد من مقصود عبدالنوله ابو سعید و محمد بن الحسین بن عبدالرحیم» در گلشنه سال ۴۳۹ است، له ابو منصور و محمد بن منصور» ملقب به عبدالملک کنندی فیسابوری متوفی به سال ۴۵۶ (باورقی ص ۱۳۳ ملاحظه شود).

این کتاب هم از نظر تاریخی و هم از نظر علمی حائز کمال اهمیت است، زیرا: قدیمترین کتاب فقهی شیعه است که متعرض مسائل خلافتی شده و اقوال مختلفه در آن مسائل را بیان داشته، و علاوه فقه شیعه امامیه را بر اساسی محکم و حججی قوی بنانوده است. و فقهاء متأخر چون «شیخ طوسی» و «علامه حلی» و دیگران از این روش پیروی کرده، و تألیفات فقهی خود را بر این پایه استوار داشته‌اند.

در این کتاب «شریف مرتضی» برخی از تألیفات خود را مانند «مسائل ابی عبدالله بن التبان» (۱) و «مسائل الخلاف» (۲) و «مسائل اهل الموصِل» (۳) و «المسائل الطرابلسیة» (۴) و «اصول الفقه» (۵) نام برده است.

سید مرتضی «الانصار» را پس از سال ۷۰۰ تألیف کرده است (۶).

۲- «الناصریات»: این کتاب بر ۲۰۷ مسأله فقهی و اعتقادی مشتمل است و سید مرتضی آنرا در مقام شرح و نقد و تسدید فقه جد خود «حسن اطروش» صاحب «دیلیم» و «طبرستان» تألیف کرده است.

صاحب ادب المرتضی گوید: «معروف است که «حسن اطروش» زیدی بوده، ولی بسیاری از علماء امامیه او را شیعه اثناعشری میدانند، و برحسب آنچه از همین رساله بدست می‌آید او امامی اثناعشری نبوده، زیرا در بیشتر مسائل فرعی، و بسیاری از مسائل اعتقادی برخلاف مذهب امامیه حکم کرده است» و برای اثبات نظر خود به مسأله ۵، ۲۰۷، ۲۰۸ استشهاد کرده است (۷).

این کتاب به سال ۱۲۷۶ هـ در ضمن «الجوامع الفقهیة» در ایران چاپ شده، و از این لحاظ حائز اهمیت است که اولاً مذهب «الناصر» و دعوت او را در بلاد دیلم بیان داشته، و ثانیاً مذاهب مختلفه خصوصاً مذهب زیدی و اثناعشری را در یکجا جمع کرده است.

در این کتاب نیز بعضی از مؤلفات خود را از جمله: «کتاب الخلاف» (۸) و «مسائل اصول الفقه» (۹) و «العدد» (۱۰) و «تفزیه الانبیاء» (۱۱) نام برده است.

۱- ص ۵.

۲- ص ۶ و ۸۴.

۳- ص ۱۱ و ۸۲ و ۱۲۰.

۴- ص ۶۲.

۵- ص ۱۲۱.

۶- رجوع شود به صفحه ۵ که به جواب مسائل اهل موصِل حواله داده و خود گوید: در سال ۴۲۰ رآه شده است.

۷- رجوع شود به ادب المرتضی ص ۶۵-۶۶ و ۱۳۴-۱۳۵.

۸- ص ۲ و ۳ و مسأله ۲۴، ۲۵، ۳۴، ۳۵، ۴۶.

۹- مسأله ۸۱ و ۱۳۷.

۱۰- مسأله ۱۲۷.

۱۱- مسأله ۲۰۵.

۳- «الشافی فی الامامة»: این کتاب را سید در نقد کتاب «المغنی من الحجاج» تألیف دانشمند معتزلی معاصر خود قاضی «عبدالجبار» تألیف کرده، و به سال ۱۳۰۱ هـ در دو مجلد در ایران چاپ سنگی شده: جلد اول در ۱۴۸ صفحه، هر صفحه ۳۰ سطر، هر سطر تقریباً ۲۲ کلمه. و جلد دوم در ۱۴۷ صفحه مانند صفحات جلد اول.

نقص این کتاب چنانکه خود در مقدمه تصریح کرده این است که سید به جهت اختصار تنها اوائل کلام صاحب «المغنی» را ذکر کرده و نسبت به بقیه بر اصل که در آن روزها در دست مردم بوده حواله داده، و چون در اثناء تألیف متوجه این عیب شده و درصدد جبران آن برآمده نسبت به مقدار باقی توانسته است جبران کند ولی نسبت به گذشته چون اصل از دست او خارج و بین مردم منتشر شده و جمع آن غیر ممکن بوده نتوانسته است در آن تجدید نظر کند.

«شیخ طوسی» در تلخیص این کتاب «تلخیص الشافی»، و «ابوالحسن بصری» در نقض بر آن «نقض الشافی»، و «ابویعلی سلارین عبدالعزیز» در نقض بر این نقض «النقض علی النقض» (۱) را تألیف نموده اند و همه در حال حیات مرتضی بوده است.

این کتاب بهترین وسیله برای دریافت عمق اندیشه امامی درباره مذهب است، و در این باب جز این کتاب نمیتواند چنانکه شایسته است. رهنمون طالبان حقیقت باشد. در این کتاب فرق بین زیدیه و امامیه در امامت (۲)، و همچنین فرق بین معتزله و امامیه (۳)، و تکذیب اتهامات بر شیعه در باب اعتقاد به زنادتی علم امام بر پیغمبر، و اعتقاد به اینکه اگر امام نباشد آسمانها برپایند (۴) و اینکه معارف همه ضروری است (۵)، و رأی امامیه در باب بداء (۶)، و فرق بین اجماع نزد امامیه و دیگران (۷)، و عدم وجوب علم امام به بواطنی که آگاهی بر آن واجب نیست (۸)، و مطالب دیگر مطالعه میشود.

سید مرتضی در این کتاب به رساله‌یی که در باب شبهه‌یی بر حدیث «انت منی بمنزله هارون من موسی» تألیف کرده (۹) و همچنین به سخنی که در باب وعید در پاسخ از پسرشاهی اهل موصل بیان کرده (۱۰) اشاره کرده است و نیز اشاره کرده است به اینکه در نظر دارد کتاب

۱- ادب المرتضی ص ۱۳۶ نقل از ریاض العلماء مخطوط ص ۲۷۹.

۲- ج ۱ ص ۲.

۳- ج ۱ ص ۲ به بعد.

۴- ج ۱ ص ۳.

۵- ج ۱ ص ۱۲.

۶- ج ۱ ص ۱۳.

۷- ج ۱ ص ۱۵ و ۴۲ به بعد.

۸- ج ۱ ص ۷۲ به بعد.

۹- ادب المرتضی ص ۱۳۷ نقل از شافی ج ۱ ص ۷۶.

۱۰- ادب المرتضی ص ۱۳۷ نقل از شافی ج ۱ ص ۴۷۶، ۱۸۸.

مستغنی درباره جواز اظهار معجزات بسمت غیر پیمبران تألیف کند (۱).

ع- «انقاذ البشر من الجبر والقدور»: رساله‌ای است کوچک در کلام که در آن سید به اسلوب خطابی بلیغ مسائل قضایا و قدر را بررسی کرده و آیات بسیاری از قرآن را در مقام استدلال بر رای خود ذکر کرده است، و ضمناً تاریخ این عویصه را از روز پیدایش آن پرمیله «معبدهنی» و «ابوالاسود دؤلی» تا روزگار خویش بیان داشته است.

این رساله در سال ۱۱۹۳ م به کوشش شیخ «علی خاقانی» در حدود ۹ صفحه به قطع کوچک در نجف به چاپ رسیده. نام این رساله در اجازه بصروی (۲) نیامده ولی در معالم العلماء مذکور است (۳). سید در این رساله به یکی از مؤلفات خود بنام «صفوة النظر» اشاره کرده است (۴).

ه- «المحكم والمتشابه»: رساله کوچکی است که در ایران ضمن چند رساله دیگر در ۱۲۸ صفحه به قطع کوچک<sup>۱</sup> به چاپ رسیده. در این رساله از نسخ و منسوخ، محکم و متشابه، عایی که از آن خاص اراده شده، تحریف در قراءات، فرق بین رخصت و عزیمت، و مطالب دیگر بحث شده است.

فهرست نویسان این رساله را به سید نسبت داده اند، ولی در صفحه اول رساله نص صریح است برای آنکه این رساله همه از تفسیر «محمد بن ابراهیم بن حفص النعمانی» که قبل از عصر مرتضی میزیسته نقل شده، بنا بر این وجهی برای نسبت رساله به سید جزاینکه او ناسخ رساله باشد نیست. این رساله در ضمن فهرست کتبی که بصروی روایت کرده نیست، ولی صاحب بهار و «شیخ شهید» در حواشی خلاصه این رساله را در عداد تألیفات سید ذکر کرده اند (۵).

۶- «تزیه الانبیاء»: این کتاب در ۱۸۹ صفحه، هر صفحه ۹ سطر در ایران به چاپ سنگی رسیده. مسائل مختلفه این کتاب به نقطه مرکزی بحث و خلاف بین امامیه و معتزله در مسئله عصمت انبیاء منتهی میشود: امامیه میگویند: انبیاء هیچگاه مرتکب گناه نخواهند شد، چه گناه بزرگ و چه گناه کوچک، و چه قبل از نیل به مقام نبوت و چه بعد از آن، ولی معتزله تنها ارتکاب گناهان کبیره و یا صغیره‌ی را که موجب استغفار شود برایشان محال میدانند و

۱ - آداب المرتضی ص ۱۳۷ نقل از شافعی ج ۱ ص ۱۴۵.

۲ - اجازه بصروی اجازه نامه‌ای است که سید مرتضی در سال ۱۱۷ هجری به یکی از شاگردان خود به نام ابوالحسن «محمد بن محمد البصری» قبیله داده که در آن اجازه نامه مولفات خود را شماره کرده، و اجازه روایت آنها را داده است. صورت این اجازه هم اکنون در خزانه کتابخانه استاذ قدس موجود است (به فهرست کتابخانه، کتب خطی ج ۲ ص ۲۹ باب فقه مراجعه شود) و نیز کتاب ریاض العلماء خطی در صفحه ۴۸۰ - ۴۸۲ صورت این اجازه را ثبت کرده است (آداب المرتضی ص ۱۳۱).

۳ - ص ۱۰۱ ط نجف.

۴ - ص ۸۱ ط نجف.

۵ - ریاض العلماء خطی ص ۴۸۵ - ۴۸۷ (آداب المرتضی ص ۱۳۹).

اما ارتکاب گناهان صغیره بی را که موجب استغفار نگردد چه قبل از نیل به مقام نبوت و چه بعد از آن برای ایشان تجویز نمیکند، این کتاب باریگرد در سال ۱۳۵۲ ه در نجف به چاپ رسیده است. سید در قسمت مهم این کتاب هم خود را بر صرف ظواهر آیات و یا احادیث نبویه ای که از آنها نسبت خطا و گناهان کوچک بر پیغمبران استفاده میشود بکار برده است. و نیز امامان شیعه امامیه را - چنانکه مقتضای مذهب ایشان است - چون پیغمبران معصوم دانسته و حکم به حسن سیرت همه آنان کرده است.

سید در این کتاب مسائلی را به کتاب «الشائی» (۱) و رساله «المقنع فی الغیبه» (۲) خود حواله داده است. این کتاب را تتمه بی است که «عبد الوهاب الحسینی» - که از افاضل قرن نهم و اوائل قرن دهم است - آنرا تألیف نموده است (۳).

۷- «الاصول الاعتقادیة»: این رساله کوچک که درباره صفات خدا، نبوت، امامت، بعث، وعده و وعید، شفاعت، عذاب قبر، فناء عالم، میزان، صراط، بهشت، دوزخ تألیف یافته است در بغداد در سال ۱۹۵۴ م در ۷ صفحه به چاپ رسیده است (۴).

۸- «الفصول المختارة»: این کتاب در دو جزء در نجف به چاپ رسیده. سید در این کتاب چنانکه خود در مقدمه آن گفته فصولی از کتب «شیخ مفید» بطور عموم، و نکته هائی از کتاب «العیون والمعائن» او را به خصوص گرد آورده، و - چنانکه از خلال کتاب بدست میآید - آنچه را که «مفید» بر او اسلا کرده بدان افزوده است.

از کتب رجال بدست میآید که نسبت این کتاب به «شرف مرتضی» مشکوک است، زیرا در اجازه بصروی مذکور نیست، بعضی از مؤلفین کتب روایت آنرا به «مفید» نسبت داده اند (۵) این شهر آشوب نیز این کتاب را از مؤلفات «مفید» شمرده است (۶) ولی از رجوع به خود کتاب بطور وضوح بدست میآید که از «شرف مرتضی» است. سبط «کرکی عاملی» در کتاب «رفع البدعه» خود از دو کتاب مختلف نقل میکند که یکی از «مفید» است بنام «العیون والمعائن»، و دیگری از «سید مرتضی» بنام «الفصول المختارة»، و همچنین در کتاب «دفع المناوأة عن التفضیل والمساواة» (۷)، بنابراین ممکن است نام کتاب سید «الفصول المختارة من العیون والمعائن» باشد، زیرا بیشتر مطالب آن از کتاب «العیون والمعائن» «مفید» اقتباس شده است.

۱ - ص ۱۴۱، ۱۶۳.

۲ - مخطوط آقای شیخ آقا بزرگ تهرانی ص ۲۶۴ (ادب المرتضی ص ۱۴۰).

۳ - ادب المرتضی ص ۱۴۰ نقل از روایات الجنات ص ۳۵۱.

۴ - ادب المرتضی ص ۱۴۰.

۵ - ریاض العلماء مخطوط نقل از کتاب بحار (ادب المرتضی ص ۱۴۱).

۶ - معالم العلماء ص ۱۱۱ ط ایران.

۷ - ریاض العلماء مخطوط ترجمه مرتضی (ادب المرتضی ص ۱۴۱).

۹- «الولاية عن الجائر» ویا «الولاية من قبل الظالمین»: رساله کوچکی است که «سید» آنرا در سال ۱۰۵۰ برای وزیر «ابوالقاسم حسین بن علی مغربی» تألیف کرده، این رساله در باره حکم ولایت از طرف خلفاء جور است که غالباً درین اساسیه مطرح، و مورد اشکال بوده است. «سید» در این رساله آنچه را که والی از جانب جائر میتواند انجام دهد و آنچه را نمیتواند انجام دهد بیان داشته است. این رساله در ضمن اجازه بصروی ذکر شده و صاحب ادب المرتضی گوید: نسخه ای خطی از این رساله بقلم آقای «شیخ آقا بزرگ تهرانی» نزد من موجود است (۱).  
۱۰- «المقنع فی الغیبة»: این رساله در سال ۱۳۱۹ هـ در حاشیه «دررالفرائد فی شرح الفوائد» به چاپ سنگی رسیده (۲). سید در این رساله شکل غیبت امام دوازدهم را که پیوسته باب هجوم براسامیه بوده و از دیر باز در مقام دفع آن برآمده اند و رساله های زیادی در این باب نوشته اند دفع کرده است.

صاحب «ادب المرتضی» گوید: این رساله در اجازه بصروی و تذکره المتبحرین و معالم مذکور است و از صاحب تذکره قتل میکند که گفته است: سید این رساله را برای «وزیر مغربی» تألیف کرده است (۳).

۱۱- «احکام اهل الآخرة»: رساله کوچکی است در اطراف آراء متکلمین در شأن اهل آخرت، و چنانکه از خود رساله بدست میآید پیش از سید «ابوالهذیل العلاف» در اطراف این مسأله سخن گفته است. این رساله در سال ۱۳۱۹ هـ در حاشیه کتاب «دررالفرائد» به چاپ رسیده است (۴).

۱۲- «المسائل الطرابلسیة الاولى»: صاحب «ادب المرتضی» گوید: نسخه ای از آن نیافتم ولی «شریف» در «المسائل الطرابلسیة الثانية» بدان حواله داده، و از این حواله بدست میآید که چنین رساله ای نیز از تألیفات او بوده است (۵).

۱۳- «المسائل الطرابلسیة الثانية»: رساله ای است کوچک در ۱۱ صفحه، هر صفحه ۲۱ سطر، سید این رساله را در پاسخ سؤالهائی که از شیخ «ابوالفضل، ابراهیم بن الحسن الابانی» دریافت داشته تألیف کرده است (۶).

این رساله بر اصول مذهب امامی مشتمل، و سید در آن به کتاب «المقنع فی الغیبة» و «الشافی فی الاسامه» خود حواله داده است (۷).

۱- ص ۱۴۲.

۲- در الفرائد چاپ ایران ص ۳۴۴-۳۵۲.

۳- ص ۱۴۲-۱۴۳.

۴- در الفرائد چاپ ایران ص ۳۵۲-۳۶۳، و نیز در سال ۱۳۱۵ هـ باقر رساله دیگر سید «مسأله فی العصه» و احکام اهل الآخرة در سن بیست رساله به نام «الرسائل المشروعه» در ایران چاپ شده است.

۵- ص ۱۴۲-۱۴۴ نقل از مجموعه خطی آقا شیخ آقا بزرگ ص ۱۷۲، ۱۵۷.

۶- مجموعه خطی آقا شیخ آقا بزرگ ص ۱۵۷ (ادب المرتضی ص ۱۴۴).

۷- مجموعه مذکور ص ۱۵۷.

۱۴ «المسائل الطرابلسية الثالثة»: رساله بی است خطی (۱) مشتمل بر ۲۳ مسأله که سید در جواب سؤالهایی که از شیخ «ابوالفضل» ابراهیم بن الحسن الابانی «در سال ۴۲۷ دریافت داشته (۲) تألیف کرده است. از روح سؤالها پیدا است که سائل امامی بوده و دوست میداشته که مشکلات کلامی مربوط به مذهب از قبیل یعنی علم خداوند به اشیا، و نزول قرآن جملة واحدة، و زندگی شهیدان پس از مرگ، و خبرهای کاهنان و حدود صحت آنها، برای او روشن شود. (۳).

سید در این رساله مسائلی را به کتاب «المخلص» (۴) و «الذخيرة» و «تنزيه الانبياء» (۵) حواله داده، و چون به خبر واحد عمل نمیکرده تصریح به وجوب حدرا از قبول احادیث کتاب «الکافی» کلینی کرده است (۶).

۱۵- «المسائل الرسية الاولى»: رساله بی است خطی مشتمل بر ۲۸ مسأله در ۲۴ صفحه ۲ هر صفحه ۲۱ سطر که سید در جواب مطالبی که «ابوالحسن، المحسن بن محمد بن الناصر الحسيني الرسي» از او سؤال کرده تألیف کرده است. سائل - چنانکه «ابن ادريس» او را وصف کرده (۷) و سؤالاتش بدان گواه است - دانشمندی بوده مدقق، و فقهی حاذق، الزام کننده خصم، احتجاج کننده ای که جز مثل سید از عهده جواب احتجاجات او برنیامده، سید مرتضی خود نیز از او تقدیر کرده و بر او ثنا گفته است.

این رساله بر مسائل فقهی و کلامی مشتمل است و سید در این رساله مسائلی را به کتاب خود «مسائل فی اصول الفقه» و «المسائل المطالبات» حواله داده است. سید این رساله را در سال ۴۲۸ تألیف کرده، و از این جهت که بر آخرین فتاوی فقهی و نظرات کلامی او مشتمل است حائز بسی اهمیت است. صاحب «ادب المرتضی» گوید: نسخه ای از این رساله به قلم «آقا شیخ آقا بزرگ» نزد من موجود است (۸).

۱۶- «المسائل الرسية الثانية»: این رساله نیز در پاسخ سؤالات «ابوالحسن، المحسن بن محمد بن الناصر الحسيني الرسي» است که پس از رساله سابق الذکر بر «سیده» وارد شده و «سیده» آرا به همان رساله الحاق کرده است. این رساله پنج مسأله است در ۴ صفحه، هر صفحه ۲۲ سطر، و هر سطر ۲۸ کلمه. مسأله اول فقهی و بقیه آمیخته ای است از فقه و کلام، این رساله از آخرین تألیفات سید و بدین سبب معروف آخرین آراء و نظرات او میباشد.

۱ - مجموعه گلشنه ص ۱۷۴ (ادب المرتضی ص ۱۴۴).

۲ - مقدمه مجموعه گلشنه.

۳ - مسأله پنجم و ششم و هفتم ملاحظه شود.

۴ - مسأله اول و دوم و دوازدهم و هفدهم ملاحظه شود (ادب المرتضی ص ۱۴۵).

۵ - مسأله چهاردهم ملاحظه شود.

۶ - ادب المرتضی ص ۱۴۵.

۷ - به مقدمه رساله و نوشته «آقا شیخ آقا بزرگ» بر غلاف رساله مراجعه شود.

۸ - ادب المرتضی ص ۱۴۵.

صاحب «ادب المرتضى» گوید: نسخه‌ی ازاين رساله به قلم «آقا شيخ آقا بزرگ» نزد من موجود است (۱)

۱۷- «المسائل الموصلية الاولى»: درسه مسأله است: اعتماد، وعيد، قياس (۲). صاحب «ادب المرتضى» گوید: نسخه‌ی ازاين رساله نيافتم ولی سيد در كتب خود بسيار بدان حواله داده است. اين مسائل در آغاز جوانی اُسيده سؤال شده است (۳).

۱۸- «المسائل الموصلية الثانية»: نه مسأله فقهي است كه بيشتر به مفردات اماميه و يا چيزهائيكه تفرد اماميه بدانها مطلق است ميرسد. اين رساله ۷ صفحه، و هر صفحه ۲۲ سطر، و هر سطر تقريباً ۲ كلمه است. صاحب «ادب المرتضى» گوید: نسخه‌ی ازاين رساله نزد من، و نسخه ديگرى در كتابخانه آستان قدس موجود است (۴).

۱۹- «المسائل الموصلية الثالثة»: اين رساله ۱۰۹ مسأله است در ۳۴ صفحه، هر صفحه ۲۲ سطر، و غالباً مسائلى است فقهي شبیه به كتاب «انتصار». سيد در اين رساله به «المسائل التباينات» (۵) و «المسائل الموصلية الاولى» (۶) و «المسائل الموصلية الثانية» (۷) حواله داده است. صاحب «ادب المرتضى» گوید: نسخه‌ای خطی ازاين رساله در كتابخانه آستان قدس موجود است كه تاريخ كتابت آن سال ۶۷۶ هـ است (۸)، و نسخه ديگرى به خط «آقا شيخ آقا بزرگ» نزد خود من است (۹). اين رساله از اين جهت حائز اهميت است كه بر مقدار انتشار تشيع در موصلي و جزيره در قرن چهارم دلالت ميکند.

۲۰- «مسائل اهل ميافارقين»: اين رساله داراي ۶۶ مسأله فقهي و اعتقادي است كه عوام اهل ميافارقين از سيد به عنوان اخذ رأي سؤال کرده‌اند و سيد از آنها جواب گفته است. صاحب «ادب المرتضى» گوید: نسخه‌ای خطی ازاين رساله در كتابخانه آستان قدس موجود است كه تاريخ كتابت آن سال ۶۷۶ هـ است، اين نسخه داراي ۱۰ ورق است كه هر صفحه از آن ۲۲ سطر است و در آخر آن مناظره سيد با «ابوالعلاء معري» مسطور است؛ و نسخه ديگرى

۱- ص ۱۴۶.

۲- ادب المرتضى ص ۱۴۶ نقل از رياض العلماء خطی ص ۴۸۳، و تذكرة المتبحرين ص ۴۸۶ ط ايران، و شافى ص ۲۱۹، ۲۴۹ ط ايران.

۳- ادب المرتضى ص ۱۴۶ نقل از تذكرة المتبحرين ص ۴۸۶ و فهرست طوسي.

۴- ص ۱۴۶.

۵- مقدمة رساله.

۶- مسأله ۵۶.

۷- مسأله ۵.

۸- ص ۱۴۷ نقل از فهرست كتب خطی ج ۲ ص ۲۸.

۹- ص ۱۴۷.



به خط «آقا شیخ آقا بزرگ» نزد من موجود است (۱).

۲ - «مجموعه المسائل المتفرقة» : ۲۷ مسأله است در ۲۷ صفحه.

صاحب «ادب المرتضی» گوید (۲) : نسخه‌ی از آن به خط «آقا شیخ آقا بزرگ» نزد من است و از آن بدست می‌آید که این رساله از بعضی از رساله‌ها و کتابهای مختلفه سید مانند رساله «رساله» و رساله «واسطیه» و کتاب «غررودر» گردآمده (۳) و گرد آورنده هم خود سید نبوده بلکه دیگری آنها را جمع کرده و به صورت کتابی درآورده است و لذا مسائل آن به تواریخ مختلفه از جانب «شریف» نوشته شده است (۴). در این رساله «سید» به کتاب «مصباح» خود درلقه حواله داده است (۵).

۳ - «مسأله فی العصمة» : دو صفحه است که درضمن مجموعه «آقا شیخ آقا بزرگ» موجود است (۶).

۴ - «مسأله فی الاعتراض علی من یثبت قدم الاجسام» : این رساله نیز در دو صفحه در ضمن مجموعه «آقا شیخ آقا بزرگ» موجود است (۷).

سید در این رساله به کتاب خود «الملخص فی الاصول» حواله داده. این رساله، رساله‌ی است فلسفی بعض.

۵ - «ابطال العمل بطهر الاحاد» : این رساله را «آقا شیخ آقا بزرگ» از خط «شیخ شهید» و آواز خط جدش، وجد شهید از خط «شریف مرتضی» استنساخ کرده است. صاحب «ادب المرتضی» گوید: نسخه‌ی از آن نزد من است که دارای دو صفحه است و سید در آن به «المسائل الحلیات» و «المسائل التبنائات» حواله داده است (۸). در این رساله نسبت به بعضی از روایان حدیث از امامیه مانند طاطری و «ابن سماعه» و دیگران از «غلات» و «مجسمه» و «خطایه» و «شبهه» و «مجهره» تعرض شده است (۹).

۱ - ص ۱۴۷.

۲ - ص ۱۴۸.

۳ - مجموعه آقا شیخ آقا بزرگ ص ۳۴۱ ، ۳۴۶ ، ۳۴۹ ، ۳۱۰ ملاحظه شود ( ادب المرتضی

ص ۱۴۸ ) .

۴ - مسأله اول و دوم و سوم ملاحظه شود.

۵ - مجموعه آقا شیخ آقا بزرگ ص ۳۴۲.

۶ - ادب المرتضی ص ۱۴۸.

۷ - مجموعه آقا شیخ آقا بزرگ ص ۳۱۵ - ۳۱۷ ( ادب المرتضی ۱۴۸ ).

۸ - ادب المرتضی ۱۴۹ .

۹ - مجموعه آقا شیخ آقا بزرگ ص ۳۳۵.

۲۵ - «مجموعه‌بی مشتمل بر چهار سئله» : اول در طرق استدلال، دوم در اینکه عدم الدلیل دلیل بر عدم است، سوم در ولایت از جانب جائر، - این سئله در جمادی الاولی سال ۴۱۵ در مجلس وزیر «ابوالقاسم، الحسین بن علی المغربي» مورد سخن واقع گشته است - سئله چهارم در حکم بقاء تعدیه، بنا بر این «این رساله مجموعه‌ای است فقهی، اصولی، نحوی. صاحب «ادب المرتضی» گوید: نسخه‌ای از این مجموعه به قلم «آقا شیخ آقا بزرگ» نزد من موجود است (۱)

۲۶ - «مقدمه فی الاصول» : بطور سوجز از اصول عقائد امامیه : توحید، عدل، امامت، معاد، وعد و وعید بحث، و در بعضی از آراء معتزله مناقشه میکند. صاحب «ادب المرتضی» گوید : نسخه‌بی از این رساله ضمن مجموعه «آقا شیخ آقا بزرگ» در یک ورق به خط نسخ ریز نزد من موجود است (۲)

۲۷ - «فی من یتولی غسل الامام» : رساله کوچکی است در یک صفحه راجع به این عقیده که امام را جز امام غسل نمیدهد، «سید مرتضی» این عقیده را صحیح نمیداند بلکه احياناً آنرا محال میدانند. در این رساله به کتاب «الذخیره» حواله شده است (۳).

۲۸ - «منع تفضیل الملائکه علی الانبیاء» : رساله‌بی است در سه صفحه ضمن مجموعه «آقا شیخ آقا بزرگ» ص ۲۳۲ - ۲۳۴.

سید در این رساله از تفسیر آیه شریفه : «ولقد کرمنا بنی آدم وحملنا هم لی الیر والبحر وورقنا هم من الطیبات وفضلنا هم علی کثیر من خلقنا تفضیلاً» سخن گفته است.

۲۹ - «العدد» ویا «الرد علی اصحاب العدد» : در این رساله، سید این عقیده را که روزه به اكمال عدد (سی روز) ثابت میشود رد کرده و رؤیت هلال را ملاک عمل قرار داده است (۴).

۳۰ - «مناظره الشریف المرتضی لابی العلاء المعری» : رساله‌بی است در یک ورق بخط ریز که در اصل شاگرد سید «شیخ سلیمان صهرشتی» از او روایت (۵) و سپس «شیخ طبرسی» در کتاب «احتجاج» آنرا نقل کرده است و دیگر ناسخان از او نقل کرده‌اند. در این رساله «سید» بر حدوث عالم و «ابوالعلاء» بر قدم آن احتجاج میکند. صاحب «ادب المرتضی» در این نسبت خدشه کرده، و بعلاوه اسلوب رساله را نزدیک به اسلوب مرتضی نمیداند؛ ولذا به صحت ورود و نسبت رساله به هریک از «شریف مرتضی» و «ابوالعلاء معری» مطمئن نیست (۶)

۳۱ - «الذخیره» : این کتاب از تألیفات «سید» و او خود در کتاب «ذریعه» از آن نام برده است (۷) و بعلاوه در کتب و فهرس نیز از این کتاب به نام «سید» یاد شده، ولی بر حسب فحوصی

۱ - ص ۱۴۹.

۲ - ص ۱۵۰.

۳ - مجموعه آقا شیخ آقا بزرگ ص ۲۱۳.

۴ - ص ۲۱۳ تا ۲۲۸ از مجموعه آقا شیخ آقا بزرگ ملاحظه شود.

۵ - مجموعه آقا شیخ آقا بزرگ ص ۳۱ - ۳۲.

۶ - ص ۱۵۲.

۷ - ص ۴ س ۱۰ و ص ۴۸۵ س ۱۰.

که از طرف این جانب به عمل آمده نسخه‌ی از آن در دست نیست، صاحب «ادب المرتضی» نیز گوید: از این کتاب نسخه‌ای در کتابخانه‌های ایران و عراق نیافتم ولی در ضمن رساله‌ی به نام «مجموعه من کلام المرتضی فی فنون الکلام» قسمتی از آن نقل شده، و از آن قسمت بلیست می‌آید که کتاب در اصول عقائد امامیه است، و در آن از رسالت، معجزه، صفات خداوند، امامت و شروط آن گفتگو شده است (۱)، لکن از کتاب «ذریعه» (کتاب حاضر) بلیست می‌آید که مسائل دیگری از اصول فقه و کلام نیز چون اجماع و صفت علم حاصل از خبر در این کتاب مطرح است (۲)، در بعضی از کتب مانند کتاب ریحانة الادب نیز این کتاب مانند «ذریعه» از تألیفات «سید» در اصول فقه شمرده شده است (ج ۳ ص ۱۱۹).

۳۲ - «مسألة وجیزة فی القیبة»: مه صفحه است درباره حل مسألة غیبت امام منتظر، بین ادله این رساله با سایر آنچه سید در این باره نوشته - خصوصاً «المنقح فی القیبة» - هیچگونه اختلافی به چشم نمی‌خورد (۳).

۳۳ - «السائل التبانیه»: مسألی است که «ابو عبدالله محمد بن عبدالملک التبانیه» از سید سؤال کرده، و چنانکه از سؤالات او پیدا است متکلمی ماهر بوده، بلکه چه بسا از دیگر کسان که از سید سؤالاتی کرده‌اند فاضلتر بوده است. وی سؤال کرده است از اینکه: چرا امامیه اجماع و قیاس را رافع کرده‌اند؟ چرا سید خود خبر واحد را حجت نمی‌داند یا اینکه به رفتن خبر، معظم احکام شریعت ازین مهروء؟

بنابر نقل صاحب «ادب المرتضی» نسخه‌ی از این رساله در کتابخانه آستان قدس موجود است که دارای ۳۰ ورق و در سال ۶۷۶ هـ نوشته شده است، و نسخه دیگری نیز به خط «آقا شیخ آقا بزرگ» نزد خود ایشان موجود است (۴).

۳۴ - «اجوبة المسائل الدیلمیه»: نسخه‌ی از آن در کتابخانه آستان قدس موجود است (۵)  
 ۳۵ - «اجوبة المسائل الطبریة»: نسخه‌ی از آن در کتابخانه آستان قدس است که در سال ۱۰۹۳ هـ نوشته شده است (۶).

۳۶ - «دیوان المرتضی»: شعر «مرتضی» چنانکه از سخن بعض مورخان بلیست می‌آید به بیست هزار میرسد (۷). و از کتب تراجم بر می‌آید که بسیاری از مؤلفان در عصرهای مختلفه بر نسخه‌هایی از دیوان «مرتضی» دست یافته‌اند (۸).

۱ - ص ۱۵۲ نقل از مجموعه آقا شیخ آقا بزرگ ص ۲۱ - ۳۱.

۲ - ص ۴ ص ۱۰ ر ص ۴۸۵ ص ۱۰.

۳ - ادب المرتضی ص ۱۵۲ نقل از مجموعه آقا شیخ آقا بزرگ ص ۳۰۸ - ۳۱۱.

۴ - ادب المرتضی ص ۱۵۲ نقل از مجموعه فیض ۸۷ - ۱۱۹.

۵ - ادب المرتضی ص ۱۵۳ نقل از فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس ص ۶۷.

۶ - ادب المرتضی ص ۱۵۳.

۷ - ادب المرتضی ص ۱۵۴.

۸ - ادب المرتضی ص ۱۵۴.

صاحب «ادب المرتضی» چند نسخه از آنرا که خود دیده یاد کرده و به تفصیل خصوصیات آنها را ذکر کرده است (۱).

بنظر میرسد که کاملترین آنها دو نسخه است: یکی نسخه «شیخ محمد سماوی» که صاحب «ادب المرتضی» - چنانکه گوید - خود مالک آن شده و دارای ۶ جزء است، و دیگری نسخه «شیخ حسن بن الشیخ محسن جواهری». این دیوان در سال ۱۸۵۸ در سه مجلد به تحقیق محاسی «رشید الصفار» در مصر به چاپ رسیده است.

در آغاز دارای مقدمه‌ای است از استاد «الشیخ محمد رضا الشیبی» در سیرت شریف مرتضی که از اشعار خود او گرفته شده.

و سپس مقدمه دیگری از «الدکتور مصطفی جواد» («مراجع و مترجم اعیان دیوان») در باره مرتضی و دیوان و مدفن و خانۀ او.

و بالاخره مقدمه سومی از محقق دیوان که در آن مقدمه پس از ترجمه بهسوط و محققانه از سید مرتضی، نسخه‌هایی از دیوان را که بر آنها اعتماد نموده معرفی کرده و خصوصیات کار خود را تشریح کرده است.

محقق دیوان ترتیب اهل را که ظاهراً بر مبنای تاریخ بوده از دست داده و حروف هجاء قوایی را اساس ترتیب قرارداده و لغات اشعار را تفسیر نموده است.

محقق، تنها به درج اشعار دیوان قناعت نکرده، بلکه اشعار دیگری را که بطریق صحیحی نسبت آنها به حید به ثبوت رسیده مانند اشعار کتابهای «الشهاب فی الشیب» و «الشباب» و «طیف الخیال» خود سید، و آنچه در «سناقب» این شهر آشوب و «کشکول» شیخ بهائی و «انوار الربیع» و مانند اینها به سید نسبت داده شده نیز درج کرده است.

۳۷ - «شرح قصیده السید الحمیری»: این شرح در سال ۱۲۱۳ هـ در ضمن چند رساله فارسی و عربی در قاهره به چاپ رسیده است. قصیده در مدح امام «علی بن ابی طالب» و آغاز آن این بیت است:

هلا وقت علی المكان المعشب بین الطویل فالولی من کبکب

در این شرح «سید» سیره و فضائل و مواقف «علی» - علیه السلام - را بیان داشته، و از لحاظ لغت و ادب مفردات قصیده را شرح، و در ضمن، بعضی از قضایای تاریخی و ادبی را نقل کرده است. «سید» این شرح را برای فرزند خود نگاشته است. صاحب «ادب المرتضی» گوید: نسخه‌ای از این شرح نزد محاسی «سید صادق کمونه» در بغداد است (۲).

۳۸ - «الغزوالدره و یا «امالی المرتضی» : صاحب ریاض العلماء نسخه هائی از این کتاب را وصف کرده ، و در کتب خطی کتابخانه آستان قدس چند نسخه از آن موجود است که با نسخه های چاپی ایران و مصر از لحاظ عدد مجالس و ترتیب ابواب قدری فرق دارد (۱). این کتاب دارای تکمله یی است که صاحب «ادب المرتضی» گوید : نسخه یی خطی از آنرا - که «فضل الله بن علی الحسینی ابن الرضا» به سال ۵۰۰ هـ نگاشته - نزد «شیخ محمد رضا فرج الله» دیده ام (۲).

این کتاب با تکمله اش به نام «دررالقلائد و غرالفوائد» در سال ۱۲۷۳ هـ در تهران به چاپ رسیده ، و بدون تکمله به نام «امالی المرتضی» در سال ۱۳۲۰ هـ در مصر در مطبعه السعاده چاپ شده و سید «محمد بدرالدین النعسانی العلوی» و سید «احمد امین الشقیطی» بر آن شرح و تعلیقاتی نوشته اند. و اخیراً در مصر استاد «محمد ابوالفضل ابراهیم» با استفاده از پنج نسخه این کتاب را پاکیزه و محققانه به چاپ رسانده است.

صاحب «ادب المرتضی» گوید : امالی شریف مرتضی دارای شرح معاصری است به نام «الفوائد النوالی فی شرح شواهد الامانی» که علامه جلیل شیخ «محسن بن الشیخ شریف» جواهری نجفی متولی به سال ۱۳۰۰ هـ آنرا نگاشته و من به سال ۱۹۰۰ م نسخه خطی آنرا در نجف نزد فرزند فاضل او شیخ «محمد حسن» جواهری دیده ام. این شرح در چهار جلد بزرگ، بیش از ده هزار ورق، و مانند خود «امالی» جامع بین تفسیر و ادب و تاریخ و لغت است (۳).

چون این کتاب در بعضی از سوارده متضمن ستایش «شریف» و دعاء به طول بقاء - برای او است لذا بعضی آنرا اسامه «سید» و جمع بعضی شاگردان او دانسته اند ، ولی صاحب «ادب المرتضی» گوید : از وحدت اسلوب کتاب پست می آید که تألیف و جمع هر دو از خود «سید» است ، برای شاگردان جز فضیلت روایت از «سید» و قراءت بر او چیز دیگری نیست زیرا اگر کتاب جمع خود «سید» نباشد چون طرق روایت مختلف است عادهً باید اسلوب نیز مختلف باشد در صورتیکه اسلوب یکی است ، و ممکن است ستایش و دعاء به شریف کار شاگردان باشد که در آغاز هر بحث که از خود سید است در متن داخل میکردند تا سخن خود سید از آنچه از دیگران نقل کرده است باز باشد (۴). بیشتر روایات «سید» در این کتاب از استاد خود «سزبانی» است که شخصیت معروفی است ولی در بسیاری از سوارده دو شخصیت غیر معروف نیز روایت میکنند که یکی «علی بن محمد الکاتب» و دیگری «ابوالقاسم عبیدالله بن عثمان بن جلیق الدقاق» است (۵).

۳۹ - «الشهاب فی الشیبه والشباب» : این کتاب در سال ۱۳۰۲ هـ با کاتب «سلوة الخریف» منسوب به «جاحظ» در مطبعه الجوائب به چاپ رسیده است. «سید» در این کتاب - که

۱ - رجوع شود به کتاب «ادب المرتضی» ص ۱۵۸ و ۱۵۹.

۲ - ص ۱۵۹.

۳ - ص ۱۵۹.

۴ - ص ۱۶۰.

۵ - ص ۱۶۰.

در سال ۱۹۴۱ هـ تألیف یافته - (۱) بهترین سخنانی را که درباره «شیب» و «شباب» گفته شده گرد آورده، و معانی را بایکدیگر سنجیده و نقد کرده است. او در این زمینه از شعر «ابن الرومی» ۴۶ بیت، و از شعر «ابو تمام» ۳۹ بیت، و از شعر «ابو عبادة البحتری» ۱۴۰ بیت، و از شعر برادرش «رضی» ۳۱۴ بیت، و از شعر خود ۴۶۳ بیت در این کتاب آورده (۲) و آخرین شعری که از خود آورده شعری است که در سال ۱۹۴۱ هـ سروده است. «مرتضی» در این کتاب از کتاب «الغزو والدر» خود بسیار یاد کرده است (۳).

صاحب «ادب المرتضی» گوید: در این کتاب نصوصی از کتاب «الموازنة» آمدی آمده نه اثری از آن در نسخه چاپی «الموازنة» نیست، لذا به نظر میرسد که نسخه چاپی ناقص باشد (۴).

۴. - «طیف الخیال»: بیشتر فهرست نویسان این کتاب را در جمله آثار «مرتضی» ذکر کرده اند. وی این کتاب را پس از کتاب «الشهاب» (۵) و همانند همان کتاب در تتبع و عرض ابیات معانی و موازنه بین آنها و نقد «آمدی» در سوازنه تألیف کرده، و در موضوع «طیف» متجاوز از ۲۲ بیت از شعر «ابو تمام»، و در همین حدود از شعر برادرش «رضی» و تعداد بسیاری از شعر «بختری» و ۳۲۵ بیت از شعر خود، و نیز اشعاری از دیگران در مقام موازنه و تتبع ابیات معانی در این کتاب گرد آورده است (۶). این کتاب یکبار در سال ۱۳۷۴ هـ در مصراز روی نسخه دارالکتب المصریه تحت شماره ۳۱۳۰۱ که از نسخه خطی کتابخانه «اسکوریال» عکس برداری شده است، و بار دیگر در سال ۱۳۵۸ هـ در بغداد در مطبعه دارالمعرفه به چاپ رسیده است.

۴. - «الذریعة الی اصول الشریعة» (کتاب حاضر): که در اصول فقه شیعه امامیه و دارای ۱۴ باب، و هریاب ششمل برچندین فصل است و از خطاب، و امر و نهی، و عموم و خصوص، و مطلق و مقید، و مجمل و مبین، و نسخ، و اخبار، و افعال، و اجماع، و قیاس، و اجتهاد و تقلید، و حظ و اباحه، و نافی، و مستحب حال بحث میکند.

این کتاب از دو جهت حائز اهمیت بسیار است:

۱. - از این جهت که اولین کتاب کامل در اصول فقه شیعه امامیه است، بدیهی است بر خلاف اهل سنت که باب اجتهاد را از همان زمان رحلت پیغمبر اکرم مفتوح میدانسته، و تا پایان عمر «احمد بن حنبل» (۲۴۱) عملاً این شیوه را معمول میداشته و پس از او راه تقلید پیموده اند، شیعه امامیه تا زمان غیبت امام منتظر (عج) یعنی سال ۲۶۶ هـ بلکه تا آخر غیبت صغری (۳۲۹ هـ) باب اجتهاد یعنی وسیع آن را مسدود میدانسته و احکام خود را بلا واسطه و یا مع الواسطه به وسیله راویان و یا سفیران و نواب خاص از امام خود دریافت میداشته اند، و اگر احیاناً در

۱ - چاپ مطبعة الجوائب ص ۳.

۲ - به خلاف نسخه چاپ مطبعة الجوائب مراجعه شود.

۳ - چاپ مطبعة الجوائب ص ۹ و ۱۲ و ۱۵ و ۲۰.

۴ - ص ۱۶۱.

۵ - طیف الخیال ص ۱۳ چاپ مصر.

۶ - ادب المرتضی ص ۱۶۲.

این ائمه کتبی در احکام تألیف میشد یا مشتمل بر اخباری پراکنده بود چون اصول اربعمائه و یا اگر تاحدودی دارای نظم و ترتیب صحیح بود چون «التکلیف» ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی، و «النوادر» ابوجعفر احمد قمی، و «المعاین» احمد بن ابی عبدالله برقی، و بهتر از همه «الشرائع» علی بن الحسین بن موسی بن بابویه، احادیثی بود که بصورت فتوی تألیف میشد، اولین ائمه‌یی که ضرورت اجتهاد احساس شد آغاز حدوث غیبت کبری (۳۲۹ هـ) بود، در این ائمه گرچه مجتهدینی عالی مقام از شیعه امامیه قدم به عرصه وجود نهادند چون قدیقین: «الحسن بن ابی عقیل العماني» و «محمد بن احمد بن العتید» ویزرگر از همه «شیخ مفید» لکن از هیچیک کتابی در علم اصول فقه در دست نیست، گویند: «شیخ مفید» کتابی در اصول فقه تألیف کرده که «ابوالفتح محمد بن علی الکراچی» که یکی از بزرگان شاگردان «مفید» و «مرتضی» بوده تمامی آن کتاب را در «کنز الفوائد» خود گنجانده است، و نیز رسائلی در بعض مسائل اصول فقه مانند قیاس و اجماع به وی نسبت داده‌اند (۱)، و در هر صورت قبل از تألیف این کتاب، کتاب کاملی در اصول فقه امامیه خصوصاً با روشی که در این کتاب به کار برده شده و عنقریب بدان اشارت خواهد رفت در دست نیست، و اگر فرضاً تألیف و یا تألیفاتی قبل از این کتاب موجود باشد تنها بعض مسائل متفرقه‌یی است از اصول فقه که از اهل سنت اقتباس شده است، بنا بر این کتاب «ذریعه» را باید مهمترین و قدیمترین منبع اصول فقه شیعه امامیه دانست. «سید» در این کتاب گرچه تنها آراء اهل سنت چون «ابوحنیفه» و «شافعی» و «جاثان»؛ «ابوعلی» و «ابوهاشم» و «ابوالحسن البصری» و «نظام» و «ابوالعباس بن شرح» و «ابوبکر الفارسی» و «قال» و «ابوالقاسم البلخی» و امثال آنان را نقل کرده ولی چون در هر ساله از مسائل علم اصول مانند سائر علوم، خود دارای نظری متین و رأیی رزین است تألیف این کتاب را باید مبدأ تاریخ استقلال علم اصول شیعه امامیه دانست (۲).

۲ - از این جهت که «سید مرتضی» در این کتاب چنانکه خود در مقدمه گوید (۳) مسائل اصول فقه را از مسائل اصول دین جدا کرده است در حالیکه در کتبی که قبل از این کتاب تألیف میشده مسائل اصولین به یکدیگر خلط میشده است (۴).

«سید» در این کتاب در هر ساله آراء دانشمندان عامه را نقل و ادله ایشان را به تفصیل ذکر کرده و در مقام نقد برآمده و بالاخره مختار خود را با تحقیقی کافی و والی اثبات کرده و در برخی از موارد نظر بعضی از ایشان را صحیح دانسته و ادله آنان را تأیید، و یا ادله جدیدی بر مختار خود اقامه کرده است.

۱ - وجوه شرد به روضات الجنات ترجمه شیخ ابوالفتح کراچی ص ۵۵۲ و مقدمه تهذیب چاپ نجف نوشته «غیرسان»

۲ - منظور از علم اصول علم به معنی مصطلح است و الا بدون شک منابع قسمتی از علم اصول شیعه را باید در سخنان امامان آنان جستجو کرد.

۳ - وجوه شرد به ص ۲ و ۳ از همین نسخه.

۴ - برای نمونه به کتاب «المنی» تألیف قاضی و عبدالجبار معتزلی مراجعه شود.

او تمام مسائل علم اصول را چنانکه در کتب عامه مطرح است و شاید به همان نسق و ترتیب طرح کرده و آنطور که شایسته است و مذهب امامیه اقتضا دارد در باره آنها بحث و تحقیق کرده است، و حتی در اطراف مسائلی مثل قیاس و رأی که حجیت آنها برخلاف نظر شیعه امامیه است به تفصیل سخن رانده و ادله مخالف و همچنین مقتضای مذهب را کما هو حقّه بیان داشته است.

تأثیر آراء «سید» در نظرات دانشمندان پس از او بخوبی از تألیفات آنان مشهود است، در تمام مسائل آراء خاصه او را نقل و چه بسا از او پیروی کرده و احیاناً با او به مخالفت برخاسته اند، در بسیاری از موارد عین عبارات او را نقل کرده اند (۱)، عدة الاصول «شیخ طوسی» که خود یکی از بهترین منابع اصول شیعه امامیه است غالباً همان نظرات و استدلالات «سید» را ذکر کرده، و بلکه در بیشتر موارد همان تعبیرات را نیز با کمی اختلاف بکار برده، و حتی در بعضی موارد یک بحث مفصل که مشتمل بر منفعات عدیده است عیناً از کتاب «ذریعه» اقتباس و خود «شیخ» نیز بدین معنی تصریح و اعتراف کرده است (۲).

ظاهراً از این کتاب نسخه های بسیاری در دست بوده که مورد استفاده دانشمندان قرار می گرفته و در تألیفات خود بدان استناد می کرده اند، صاحب «ادب المرتضی» چند نسخه را با مشخصات نام برده (۳)، این جانب نیز در چاپ این کتاب از سه نسخه استفاده کرده ام که بعداً مشخصات آنها را ذکر خواهم کرد.

اینکه بعضی از آراء «سید» در اصول فقه که در این کتاب آمده یاد میشود:

الف: «سید مرتضی» در باب «استعمال لفظ در بیشتر از یک معنی» به جواز قائل است چه معانی که لفظ در آنها استعمال شده همه حقیقی باشند و چه بعضی حقیقی و بعضی مجازی، و بطور خلاصه در مقام استدلال گوید: استناع یا از ناحیه معبر است و یا از ناحیه عبارت: صورت اول صحیح نیست زیرا در این صورت لازم می آید که اراده دوم معنی حتی با تعدی عبارت نیز مستحیل باشد، در حالیکه میدانیم صحیح است گفته شود: «لا تنکح مائکة ابوک» و مقصود معنوده و موطوءه پدر هر دو باشد، و یا گفته شود: «ان لمست اسرا نکح فاعدا الطهارة» و مقصود جماع و لمس به دست هر دو باشد، و یا «ان کنت محدثاً فتوضأ» و مقصود همه احوادث باشد، صورت دوم نیز صحیح نیست زیرا بر حسب وضع، لفظ عبارت از هر دو معنی گردیده پس مانعی نیست که مقصود از آن هر دو باشد (۴).

ب: «سید» یکی از علل حقیقت را مجرد استعمال میداند، و معتقد است: هرگاه

۱ - به کتاب عمده و تهذیب و معالم و قوانین و فصول و غوایط و حقائق و کتب دیگر در مباحث اوامر و عموم و خصوص و اخبار و اجماع و قیاس و غیرها مراجعه شود.

۲ - رجوع شود به سقاسر میث قیاس از کتاب «عدة الاصول».

۳ - ص ۱۵۰.

۴ - به ص ۱۶ به بعد مراجعه شود.



دلیلی بر مجازیت قائم نشود، ظاهر از استعمال لفظ در معنی حقیقت است (۱)، و بر این اصل اسوری را مرتب ساخته: از قبیل اشتراك لفظ اسرین قول و فعل (۲)، و اشتراك صیغه اسر بین اسر و اباحه (۳)، و اشتراك اسرین ابجاب و نذب (۴)، و اشتراك اسرین مره و تکرار (۵)، و اشتراك اسرین فور و تراخی (۶)، و اشتراك الفاظی که ادعاء وضع آنها برای عموم شده در لغت بین عموم و خصوص (۷)، و اشتراك استثناء عقیب جمل بین رجوع به جمیع و اخیره (۸)، و موارد دیگر.

ج: «سید مرتضی» کفار را چون مسلمین به فروع نیز مانند اصول مکلف میدانند، و در این باب بهترین چیزی که بدان استناد کرده این است که کفار نیز مانند مسلمین واجد شرائط صحت تکلیف بوده، و اگر به لحاظ کفر فاقد شرط صحت عمل اند چون میتوانند ایمان آورند تا عبادات از ایشان صحیحاً واقع شود پس تکلیف ایشان به عبادات مانند اصل ایمان بلا مانع میباشد، و چون خطابات مطلق و شامل عموم مردم میشود پس کافر نیز مانند مؤمن مشمول آنها خواهد بود (۹)، و علاوه آیة شریفه «ما ملکم فی مرقا لوالم لک من المصلین ولم لک نظم المسکین و کنا نفوس مع الباطنین و کنا نکذب بیوم الدین» دلالت دارد بر اینکه کفار به مثل خواندن نماز نیز مکلف و ترک آن معاقبتند (۱۰).

د: «صاحب معالم» در مقام نقل اقوال در باب مقدمه واجب میگوید: «حکایت قول به تفصیل بین سبب و غیر سبب از «سید مرتضی» شهرت یافته، ولی سخنش در «ذریعه» و «شافی» موافق این حکایت نیست بلکه در آغاز ملاحظه چنان بوهیم است» (۱۱).

۱- به ۱۳ س ۱۰ مراجعه شود، «سید» اصل حقیقت راحتی در موردی که معنی مستعمل فی معلوم است ولی معنی حقیقی و مجازی معلوم نیست مانند موارد مذکور در متن جاری میباشد، ولی مشهور این اصل را منحصرأ در موردی بکار میرند که معنی حقیقی و مجازی معلوم است ولی مستعمل فیّه معلوم نیست و به این اصل اثبات میکنند که مستعمل فیّه معنی حقیقی است، و اما در موردی که مستعمل فیّه معلوم است ولی حقیقت و مجاز معلوم نیست استعمال را اهم از حقیقت میدانند، و خلاصه وجه آن این است که اصول لفظیه اصولی هستند که به حکم عقلا برای کشف از مراد بکار میروند پس با علم به مراد جاری نمیشوند.

۲- ص ۲۷ و ۲۸.

۳- ص ۳۹ س ۵.

۴- ص ۵۲ س ۱۱.

۵- ص ۱۰۱ س ۳.

۶- ص ۱۳۲ س ۱ و ۲.

۷- ص ۲۰۲ س ۱.

۸- ص ۲۵۰ س ۶.

۹- ص ۷۵.

۱۰- ص ۷۸.

۱۱- معالم چاپ عبدالرحیم ص ۵۷.

از تعمق در عبارت «سید» در «ذریعه» - چنانکه «مباحب معالم» نیز نقل کرده - بدست میآید که «سید» مقدمه واجب را به قول مطلق واجب میداند، لکن چون ابن بحث را مانند بسیاری از اصولیین به مقدمات واجب مطلق اختصاص داده لذا در مقام تمیز مقدمات وجودی (مقدّماتی که وجوب واجب نسبت به آنها مطلق است) از مقدمات وجودی (مقدّماتی که وجوب واجب نسبت به آنها مشروط است) مقدمات سببی را به ناچار از مقدمات وجودی دانسته، ولی نسبت به مقدمات دیگر گفته است: ممکن است از مقدمات وجودی باشند و ممکن است از مقدمات وجوبی، و بنا بر این مقدمات سببی را - چون مطلقاً مقدمه وجودی هستند - به قول مطلق واجب دانسته و نسبت به مقدمات دیگر وجوب را منوط به اطلاق وجوب واجب نسبت به آنها دانسته است (۱).

ه: «سید مرتضی» قضاء را تابع اداء ندانسته، و برای ثبوت قضاء در حق کسی که در وقت عمل را انجام ندهد دلیلی جدید لازم میداند، زیرا ایجاب فعل در وقت مخصوص مانند ایجاب فعل بر صفت مخصوصه است، چنانکه این شامل فاقد صفت نیست، آن نیز شامل غیروقت نخواهد بود (۲).

و: «سید» در واجبات موسمه به جواز تأخیر عمل از اول وقت معتقد است، و برای این که این جواز تأخیر موجب الحاق واجب به نقل نگردد برای کسی که در اول وقت عمل را انجام ندهد به وجوب بدل قائل شده، و بدل را عزم بر اداء در آینده دانسته است (۳).  
ز: «مرتضی» تخصیص اکثر را جائز میداند، و برای جواز تخصیص عام به غایتی قائل نیست (۴).

ح: تأخیر بیان از وقت حاجت بدون خلاف قبیح و غیر جائز است، ولی در تأخیر بیان از وقت خطاب تا وقت حاجت اختلاف است: دسته‌بی آنرا مطلقاً جائز، و دسته دیگر مطلقاً غیر جائز دانسته‌اند، گروهی بین مجمل و عموم و شبه آن به تفصیل قائل شده: تأخیر بیان مجمل را جائز دانسته، و تأخیر بیان عام و شبه آن را جائز ندانسته‌اند، و جماعتی بین اواسر و اخبار به فرق قائل شده: تأخیر بیان اواسر را جائز و تأخیر بیان اخبار را غیر جائز شمرده‌اند. مستفاد از سخن «سید مرتضی» در این باب این است که هرچیز که مجمل و یا در حکم مجمل است در اینک به بدون بیان بر چیزی حمل نمیشود تأخیر بیان آن جائز است، و هرچیز که با عدم بیان لامحاله بر وجهی از وجود حمل میشود تأخیر بیان آن جائز نیست، بنابراین چنانکه تأخیر بیان مجمل جائز است تأخیر بیان عام نیز در صورتی که بر اصل لغت باقی باشد جائز است زیرا در این صورت عام در حکم مجمل است و عموم و خصوص هر دو در آن محتمل، ولی در صورتی که عام از اصل

۱ - ص ۸۳ به بعد.

۲ - ص ۱۱۶.

۳ - ص ۱۳۴ و ۱۴۶ به بعد.

۴ - ص ۲۹۷.

لفت به عرف شرع که ظهور در عموم است منتقل شود تأخیر بیان آن جائز نیست (۱)؛ و حاصل آنچه در وجه این تفصیل ذکر کرده این است که در صورت اول هرگاه مصلحتی مقتضی تأخیر بیان باشد، بر این تأخیر بیان هیچگونه منسله و قبحی مترتب نمیشود، ولی در صورت دوم چون مفروض این است که کلام دارای ظهور است، و القاء کلامی که ظاهر است در معنائی که مراد متکلم نیست بدون نصب قرینه در حال خطاب از حکم قبیح است، پس تأخیر بیان در این صورت قبیح و غیر جائز است (۲).

ط: «سید مرتضی» حتی در مورد مفهوم شرط و غایت که قویترین مفاهیم است به مفهوم قائل نیست، و حاصل سخن او در باب مفهوم شرط این است که تأثیر شرط چیزی جز این نیست که حکم بر شرط معلق است، و مستثنی نیست چیزی جانشین شرط شود، و این جانشینی، شرط را از شرطیت ساقط نمیکند، چنانکه آیه شریفه «و استشهدوا شهیدین من رجالکم» دلالت دارد بر اینکه انضمام شاهد دوم شرط قبول قول شاهد اول است، و این، منافات ندارد با اینکه به حکم دلیل دیگر انضمام دو زن به شاهد اول و یا به حکم دلیل سوم انضمام یحیی به شاهد اول قائم مقام انضمام شاهد دوم باشد، پس نیابت چیزی از شرط بسیار است، و به این نیابت، شرط از شرطیت ساقط نمیشود (۳). و در باب مفهوم غایت گوید: تعلیق حکم بر غایت جز بر این دلالت ندارد که حکم تا آن غایت ثابت است، و اما پس از غایت حکم ثابت است یا ثابت نیست به ناچار باید از دلیل دیگر بدست آید نه از دلیل محیا (۴).

ی: «سید مرتضی» تمهید به خبر واحد را عقلاً جائز (۵) و شرعاً غیر واقع دانسته (۶)، و به مقتضای اصل کلی که تأسیس کرده (۷) و دیگران نیز پذیرفته اند (۷) که: «شک در حجیت مساوی با قطع به عدم حجیت است» خبر واحد را حجیت ندانسته است، دانشمندان دیگر چون غالباً ادله حجیت خبر واحد را تمام دانسته اند اصل مزبور را محکوم به آن ادله قرار داده اند، ولی «سید» چون در همه ادله حجیت خبر واحد خلشه کرده اصل را به قوت خود باقی دانسته است.

«سید مرتضی» چون خبر واحد را حجیت نمیداند خود را محتاج به بحث پیرامون سائل تعارض، ترجیح، تخیر، قبول و یا رد رسائل، و مانند اینها نمی بیند (۸).

۱ - این تفصیل در خصوص عام مبتنی است بر آنچه سید خود در الفاظ عموم اختیار کرده که در لفظ بین عموم و خصوص مشترک (ص ۲۰۱) و در عرف شرع به عموم منتقل شده است. (ص ۵۳).

۲ - ص ۳۶۲ به بعد.

۳ - ص ۴۰۶.

۴ - ص ۴۰۷.

۵ - ص ۵۱۹.

۶ - ص ۵۲۸ به بعد.

۷ - رجوع شود به ابتداء مبحث علل از رسائل شیخ مرتضی انصاری و کفایه محقق عراسانی قلهما.

۸ - ص ۵۵۴.

او تخصیص کتاب به خبر واحد راحتی ینابر حجیت خبر واحد جائز نمیداند، و میگوید: ین وجوب عمل به خبر واحد وعدم مقاوت خبر باظهورات قرآنیة منافاتی نیست (۱).

یا: درباب تعبد پیغمبر قبل از پیغمبری به شرائع سابقه «سید» توقف کرده و میگوید: دلیل موجب قطع بر یکی از دو طرف مسأله (تعبد وعدم تعبد) نیست، و در جواب اینکه تعبد پیغمبر به شرائع سابقه تبعیت افضل از مفضول است گوید: در صورتی که تعبد بوجه اقتدا نباشد تبعیت افضل از مفضول نیست (۲). و در جواب اینکه بدون تعبد به شرائع سابقه چگونه ممکن است افعالی از قبیل حج و عمره انجام داده باشد؟ گفته است: معلوم نیست پیغمبر قبل از پیغمبری چنین افعالی انجام داده باشد، ممکن است تنها به افعالی دست زده باشد که در حکم به جواز آنها عقل کافی است (۳). و اما تعبد به شرائع سابقه پس از نبوت در این باب «سید» بدون تأمل حکم به عدم صحت کرده است (۴).

پ: «سید مرتضی» چون دیگر دانشمندان اجماع را حجت دانسته لکن نه از این جهت که اجماع است بلکه از این جهت که کاشف از رأی و نظر معصوم است (۵) و علت حجیت اجماع را دخول قول معصوم در اقوال مجمعین (۶) و کاشف از ثبوت این علت را در مورد اجماع قاعدة لطف میداند (۷).

پ: «سید مرتضی» در فعلی اقوال مختلفه در باب قیاس را نقل (۸)، و در فعل دیگر جواز تعبد به قیاس را اثبات، و وجوه مختلفه ای را که در بیان تعبد به قیاس گفته شده رد کرده (۹)، و در فصل سومی به تفصیل در مقام اثبات عدم ورود تعبد به قیاس برآمده است (۱۰). «سید» در این فصل به دودلیل تمسک جسته و عدم حجیت قیاس را اثبات کرده است:

اول امل عدم حجیت که در مورد شک در حجیت جاری است و به مقتضای آن هر چیز که حجیت آن مشکوک باشد محکوم به عدم حجیت میشود چنانکه در باب خبر واحد دانسته شد.

دوم اجماع امامیه بر عدم حجیت قیاس (۱۱). (پوشیده نماند این دلیل بردلیل اول حاکم است و با تمامیت آن مجالی برای جریان دلیل اول باقی نمی ماند).

۱- ص ۲۸۰ به بعد.

۲- ص ۵۹۶.

۳- ص ۵۹۶.

۴- ص ۵۹۸ به بعد.

۵- ص ۶۰۵ به بعد.

۶- ص ۶۰۵ به بعد.

۷- ص ۶۰۶.

۸- ص ۶۷۳ - ۶۷۵.

۹- ص ۶۷۵ - ۶۹۷.

۱۰- ص ۶۹۷ به بعد.

ید: «سید» رجوع عامی به مفتی را به اجماع است واجب دانسته است، و در مفتی امور ذیل را معتبر میداند: علم به جمیع اصول بر سهیل تفصیل، تمکن از حل شبهات وارده بر آن، علم به طریقه استخراج احکام از کتاب و سنت، دانستن لغت و عربیت به مقداری که بتواند در همه و بالا اقل بیشتر مسائل و حوادث تنوی دهد، و به علاوه در مفتی ورع و دیانت و صیانت نفس و عدالت و تنزه را شرط میداند. در صورت تعدد مفتی با تساوی در فضیلت حکم به تخییر در استفاده، و با رجحان بعضی در علم ورع و دین حکم به تقدیم راجح کرده است (۱).

یه: اختلاف است در اینکه اصل در چیزهای قابل انتفاع و خالی از ضرر با قطع نظر از ادله شرعیه حظر است یا اباحه: بعضی اصل را حظر دانسته و بعضی اباحه و گروهی توقف کرده اند، دسته اول نیز اختلاف کرده: بعضی موضوع بحث را هر چه زکّه دارای دو وصف مذکور است دانسته، و بعضی ضروریات زندگی را استثناء کرده اند و در ضروریات به اباحه قائل شده اند. قائل به حظر، و متوقف، هر دو در عمل از اقدام خودداری میکنند، ولی قائل به حظر برای اینکه اگر اقدام کند بر بیع طعمی اقدام کرده، و متوقف برای اینکه در صورت اقدام از اقدام بر بیع این نیست.

«سید مرتضی» در این باب ادعاء علم ضروری بر اباحه میکند و این حکم را از قبیل حکم عقل به حسن احسان و قبح ظلم میداند (۲).

یو: «سید مرتضی» استصحاب بحال را حجت نمیداند، و معتقد است: کسی که به استصحاب حال تسکین میجوید حکم را بدون دلیل اثبات میکند، زیرا مفروض این است که دلیل تنها بر بیوت حکم در حالت اول دلالت میکند، پس اثبات حکم برای حالت دوم که با حالت اول مغایر است جمع بین دو حالت مختلف است در حکم بدون دلیل جامع، و چنانکه در حالت اول اثبات حکم بدون دلیل صحیح نبود همچنین در حالت دوم نیز صحیح نیست، و همانطور که اثبات حکم موضوعی برای موضوع دیگر بدون دلیل خاص بر بیوت حکم در موضوع دوم و بدون دلیل جامع درست نیست، همینطور در مورد دو حالت طاری بر یک موضوع، اثبات حکمی که ثابت است برای موضوع در یکی از دو حالت برای همان موضوع در حالت دیگر نیز صحیح نیست (۳).

«سید» در کتاب «ذریعه» برخی از تألیفات خود را نام برده است مانند: «الشافی» و «الذخیره» و «مسائل اهل الموصّل الاولى» و «قطعه من مسائل الخلاف فی اصول الفقه» و «العمدة» یا «العمدة» (۴).

صاحب «ادب المرتضی» گوید: این کتب نیز از تألیفات ادبی «سید مرتضی» است، ولی من ته از اصول نسخ آنها ذکر یافتم و نه از بعضی از عبارات آنها نقلی (۵):

۱ - ص ۷۹۹ - ۸۰۱

۲ - ص ۸۰۹ - ۸۲۷ .

۳ - ص ۸۲۹ به بعد.

۴ - رجوع شود به ص ۴ و ۵ و صفحات دیگر.

۵ - ص ۱۶۲.

- ۱ - «آیات المعانی التي تكلم عليها ابن جني».
- ۲ - «التنقش على ابن جني في الحكاية والمحكي».
- ۳ - كتاب «البرق» ویا «البروق» (ویا «المربوق فی اوصاف البروق»)
- ۴ - كتاب «الصرقة»: كه رأى «سید» را در اعجاز قرآن یان میكند.
- و نیز گوید: این كتب نیز به «سید» نسبت داده شده ولی در فهرس مذکور نیست (۱).
- ۱ - «المسائل الفخرية»: كه شیخ «زین الدین البیاضی» در كتاب «الصراط المستقیم» خود آنرا به «سید» نسبت داده است (۲).
- ۲ - «تنبيه الغافلين عن فضائل الطالبين»: كه «سید حسین مجتهد» در كتاب «دفع المناواة» خود آنرا به «سید» نسبت داده و مقدار زیادی از آنرا نقل کرده است (۳).
- ۳ - «المخطبة المقصبة» (۴).
- ۴ - «شرح الرسالة»: این كتاب را «شهید» در بحث تیمم از كتاب «شرح الارشاد» به «سید» نسبت داده است (۵).
- ۵ - «عيون المعجزات»: صاحب «ادب المرتضى» از صاحب «رياض العلماء» نقل کرده كه گفته است: «سید هاشم بحرانی» در كتاب «صلة الابرار» به نسبت این كتاب به «سید» تصریح کرده، ولی برای خود من ثابت نشده است كه از تألیفات او باشد، كتابی است لطیف، نسخه ی قدیمی از آن نزد ما است، و شاید تألیف یکی از محدثان قدیم باشد، و در این كتاب از «ابی علی محمد بن همام» و «علی بن محمد بن ابراهیم» روایت کرده است (۶).
- در كتاب «ادب المرتضى» باورقی ص ۱۶۴ - ۱۶۶ متن اجازه بصروی كه متضمن نص «سید» است بر مؤلفات خود نقل شده، مراجعه به آن خالی از فائده نیست.

## ۲ - «نسخه هایی كه مورد استفاده قرار گرفته»

در تصحيح این كتاب از سه نسخه استفاده شده كه اینجانب از آنها به «الف» و «ب» و «ج» یاد کرده ام، و هیچ يك، از هیچ جهت دارای امتیازی نیست: نه از لحاظ قدمت، نه از لحاظ صحت، نه از لحاظ حسن خط و نه از جهت مقابله با نسخه یی و یا قراءت بر کسی. اینك خصوصیات نسخ:

- ۱ - ادب المرتضى ص ۱۶۳.
- ۲ - ادب المرتضى ص ۱۶۳ نقل از رياض العلماء خطی ص ۴۸۱.
- ۳ - ادب المرتضى ص ۱۶۳ نقل از رياض العلماء ص ۴۸۱.
- ۴ - ادب المرتضى ص ۱۶۳ نقل از ابن شهر آشوب ترجمة مرتضى و رياض العلماء ص ۴۸۵.
- ۵ - ادب المرتضى ص ۱۶۳ از رياض العلماء (ص ۴۸۵) نقل میكند كه گفته است: شاید اینم شرح، شرح رسالة مقننه شیخ مفید باشد.
- ۶ - ادب المرتضى ص ۱۶۴ نقل از رياض العلماء ص ۴۸۵.

۱ - نسخه «الف» : نسخه‌ای است که از جناب آقای «سید محمد مشکوة» استاد محترم دانشگاه دریافت داشتیم. این نسخه که دارای ۱۵۲ برگ و هر صفحه دارای ۲۱ و یا ۲۲ سطر میباشد - به خط «الحسن بن الحسن بن الحسن الاعرجی» نوشته شده، و در عصر جمعه سوم ماه رمضان سال ۱۲۲۴ هجری قمری به اتمام رسیده است، کاتب در پایان نسخه نوشته است: «بلغ تسوید علی یدی اضعف عباد الله واحوجهم الی غفرانه عبده حسن (۱) بن الحسن بن الحسن الحسینی الاعرجی عصر الجمعة الثالث من رمضان من شهر سنة ۱۲۲۴ والحمد لله رب العالمین». و در حاشیه صفحه آخر نوشته است: «تاریخ الكتاب لمؤلف علیه الرضوان وحل اعلی الجنان - تم هذا الكتاب يوم الجمعة العادی عشر من شوال من سنة ثلاثین و اربعائة». در این نسخه عناوین ابواب و فصول به خط قرمز نوشته شده و در بعضی موارد این عناوین در حاشیه نیز قید شده، و خطوط آن یکسان نیست و بنظر میرسد در بعضی موارد شخصی دیگری کاتب را کمک کرده است و مخصوصاً از شماره ۴ تا شماره ۷ که گذشته از اختلاف خط، از لحاظ جنس کاغذ و ناهمواری نیز باقیه اوراق متفاوت است و حتی این چند ورق دارای شماره نیز نبود، و اینجانب خود برای آن شماره گذاشتم.

این نسخه در آغاز دارای فهرست ابواب و فصول و در صدر فهرست نوشته است: «كتاب الذریعة الی اصول الشریعة من تألیف سیدنا علم الهدی علی بن الحسن الموسوی المرتضی ظلله الله سبحانه و رضوانه و أسكنه اعلی جنانه یشتمل علی اربعة عشر باباً عدد اهل العصمة صلوات الله علیهم و آله و اثین و عشرين فصلاً». در پشت صفحه اول فهرست «سید محمد علی نیا» نوشته: «که مالک نسخه در رمضان سال ۱۳۵۶ بوده شماره نسخه را در کتابخانه خود (۱۴۶۹) گذارده، و ترجمه «سید محسن اعرجی» پدر «سید حسن» کاتب نسخه را از روایات الجنات نقل کرده است.

از مراجعه به پاورقی‌ها بدست می‌آید که این نسخه با دو نسخه دیگر از بعضی جهات اختلافی یکنواخت دارد: مثلاً در این نسخه غالباً برخلاف دو نسخه دیگر رعایت تطابق فعل و فاعل از لحاظ تذکیر و تأنیث شده است (۲) و نیز در برخی از موارد بجهت رعایت بعضی از مناسبات در بعضی کلمات تقدیم و تأخیر به عمل آمده است (۳)، و همچنین بعض تغییرات دیگر به عمل آمده که: به نظر نویسنده منمسل به معنی نبوده ولی قواعد ادبی بهتر رعایت میشده است (۴)،

۱ - ط : الحسن.

۲ - رجوع شود به صفحه ۶ پاورقی ۳، و صفحه ۷ پاورقی ۱۰، و صفحه ۱۱ پاورقی ۲،

و صفحه ۲۷ پاورقی ۳، و صفحه ۳۱ پاورقی ۱، و موارد دیگر.

۳ - رجوع شود به صفحه ۲۹ پاورقی ۱، و صفحه ۵۸ پاورقی ۳، و صفحه ۱۱۰ پاورقی ۲،

و موارد دیگر.

۴ - رجوع شود به صفحه ۱۱ پاورقی ۱۴، و صفحه ۳ پاورقی ۸، و صفحه ۱۳ پاورقی ۱۳،

و صفحه ۱۸ پاورقی ۱ و ۳ و ۹ و ۱۳ و ۱۴، و صفحه ۲۰ پاورقی ۱۱، و صفحه ۲۱ پاورقی ۱ و

۲ و ۴ و صفحه ۲۴ چند مورد، و موارد دیگر.

۲- باب الحرف عین فی الجیش

۲- از خبری: ۳- از خبری: ۴- از خبری:

٤٠ - في الطريق - ٤٠ - في الطريق

[illegible]

۱۱- افراد و اصول

میں نے اس سے پہلے اس کی بات نہیں کی تھی۔

۱۰۰ - مسکوت

**۱-۲-۳-۴**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن عبد البر الأندلسي في الجمل ١٠٠٠، وجزء العلم الثاني، فستان

ان الذين فيهم الذي يادون نفسه وفقدوا روحه - تصافوا مني ٥٦٥

منه ووازي انباء حرمه المصلحة الى التلايه وعلوا عبدالمجيد واحسنه بايده

فَلْيُؤْتُوا أَصْحَابَ الْكُفْرِ مَا مِثْلَ حَيْثُؤُنَا لَهُمْ فِي الْإِيمَانِ

وہ جواب میں کہیں وہ جواب میں مشاوریٰ و نہاصت عہد میں سواہ تخیلہ

مراتبه وتزليقه منازلته فقد تخطا وعن الرضا وخطا وجبى الله تعالى

وَأَمَّا خَلِيقَةُ سَيِّدِنَا عَزَّ وَجَلَّ وَالْعَالَمُونَ وَلَمْ

فصل الثماني في بيان ما ينبغي من العمل في هذه المسألة

سليحا واليتيم وزادا، واضح سائر القوافي بالاسياف، والاسياف

فان مساى اللذان نقل حاجتهما الى ان قلنا جدي بعض من

كتاب الله تعالى في البر والبحر والسموات والأرض وما بينهما

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة

وما خلفه العادوتنق والشرمالك يعاصرونه خذهم كلوا الهلا

[illegible]

الذي هو نفس ج. في حال الكلام في أصول الدين دون أصول الفقه فان كادعي الجاهل

عنه الواحدي ان اصل المذ لا تم وان ثبت الاستدلال من الامور هذه

الله تعالى على ما يشاء من غير حساب

میں نے

کیشہ اولین صفحہ از نسخہ الف





و شاید در بعض موارد متأسفانه تا حدی موجب اخلال لفظی یا معنوی شده است (۱) خلاصه: به نظر میرسد که کاتب این نسخه تاحدی اهل فضل بوده و خود تصرفاتی نمیکرده، و این که منبع اصلی دو نسخه دیگر ما یک نسخه بوده است.

این جانب در آغاز اسرخیال میکردم که این نسخه از دو نسخه دیگر صحیح تر است لذا در نظر داشتم که این نسخه را اصل قرار دهم ولی یزودی بی بردم که چنین نیست بلکه - گذشته از اغلاط اسلانی بسیار (۲) - از هیچ جهت مزیت قابل ذکری برای این نسخه نسبت به دو نسخه دیگر نمیتوان یافت لذا به نحو دیگری عمل شد که بعداً توضیح داده خواهد شد.

۲ - نسخه «ب»: این نسخه - که اصل آن در کتابخانه استان قدس است، و دانشگاه تهران از آن عکس برداری کرده، و این جانب از آن عکس که هم اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است استفاده کرده ام - به خط «علی بن احمد الحسینی المدنی الاحسایی» است، و در آخر نسخه پس از آنکه پایان سخن «سید» را به این عبارت اعلام داشته «الی هنا کلام مؤلفه قدس الله روحه الزکیة وحشره مع النبی المصطفی وآله الصفاة المرضیة و جزاء عن العلماء أفضل الجزاء آمین رب العالمین» نوشته است: «و کتب (۳) العبد الوضع علی بن احمد الحسینی المدنی الاحسایی تجاوز الله عن سیئاته فی سابع وعشرین (۴) شهر رمضان المبارک سنة» و چنانکه پیداست تاریخ کتابت نسخه معلوم نیست، ولی در حاشیه نوشته است: «به تاریخ ۱۷ شهر جمادی الثانیه سنة ۱۳۱۲ ملاحظه شد» و بهر آستانه مبارکه در ذیل این عبارت قرار دارد.

این نسخه شماره صفحه یا ورق ندارد لکن کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در پشت برگهای عکس که هر یک مشتمل بر دو صفحه است شماره گذاری و این شماره ها به ۱۸۵ رسیده است ولی دوباره برگ از این برگها مکرر است. و هر صفحه از این نسخه دارای ۲۱ سطری باشد.

این جانب برای اینکه قبل از شروع به چاپ کتاب تاحدی خود را آماده کرده باشم، و علاوه در موقع استنساخ از مراجعه به نسخ متعدد بی نیاز باشم، قبل از شروع به استنساخ و چاپ، این نسخه را به توصیه دوست دانشمند ارجمند آقای «محمد تقی دانش پژوه» تدریجاً از کتابخانه مرکزی دریافت و با مقابله با نسخه «الف» موارد اختلاف را - با اجازه صاحب نسخه - در حاشیه نسخه «الف» قید میکردم و سپس مقدار دریافتی را باز میگرداندم ولی با این حال برای حصول اطمینان بیشتر بار دیگر در موقع استنساخ و چاپ، نسخه را از کتابخانه دریافت

۱ - رجوع شود به صفحه ۱۸ پاورقی ۲، و صفحه ۳۷ پاورقی ۳، و صفحه ۵۵ پاورقی ۱۲، و موارد دیگر.

۲ - رجوع شود به ص ۵ پاورقی ۱۳، و ص ۲۸ پاورقی ۱، و ص ۳۶ پاورقی ۸، و ص ۳۸ پاورقی ۳، و ص ۵۱ پاورقی ۱، و ص ۶۶ پاورقی ۸، و ص ۷۴ پاورقی ۲، و ص ۲۳۵ پاورقی ۱ و ۳، و ص ۲۳۷ پاورقی ۳ و ۸، و ص ۲۳۹ پاورقی ۳، و ص ۲۵۱ پاورقی ۵، و موارد بسیار دیگر.

۳ - ظ: کتب.

۴ - ظاهر آ دو اینجا «من» از قلم کاتب افتاده است.







بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]



کردم، و در سوانح لزوم به خود نسخه مراجعه میکردم. بنظر میرسد که غلط این نسخه بیش از دو نسخه دیگر باشد، و چنانکه از مراجعه به پاورقی هایدست میآید، سلطان بسیار و گاهی به چند سطر بلکه به چند صفحه نیز میرسد (۱). در این نسخه مانند نسخه «ج» علامات و رموز بسیار بکار رفته، «ص» بجای «صلى الله عليه وآله»، «ع» بجای «عليه السلام»، «ت» بجای «تعالى»، «الش» بجای «الشافعی» و مانند اینها.

۳ - نسخه «ج»: نسخه‌ای است متعلق به کتابخانه دانشگاه تحت شماره ۱۳۰۳، بدخست و در بعضی موارد ناخوانا، و شماره صفحه پاورقی نیز ندارد، و بنابر نوشته کتابخانه دارای ۱۱۷ برگ، و هر صفحه دارای ۲۳ سطر است. نویسندگان این نسخه «ابن محمد صادق شریف»، و در تاریخ دوشنبه ۱۸ رجب ۱۲۳۸ کتابت آنرا به پایان رسانده و در آخر نسخه نوشته است: «قد فرغت من تسوین فی یوم الاثنین فی الثامن عشر من شهر رجب المرجب علی يد الاقل (۲) العباد ابن محمد صادق شریف غفر الله له ولوالديه بمحمد وآله سنة ۱۲۳۸».

این نسخه دارای اغلاط بسیار، و غالباً دندانه‌های حروف دندانه‌دار، کم یا زیاد نوشته شده، حتی گاهی در یک کلمه دو دندانه زیاد شده است مثلاً کلمه «تبین» در بعضی جاها با ۴ دندانه نوشته شده است. از این نسخه یک ورق افتاده، و در آن یک ورق قسمتی از بحث تعبد به خبر واحد، و فصلی متفرع بر عدم حجیت خبر واحد، و قسمتی از بحث مربوط به صفت تحمل و تحمل عنه مندرج است (۳).

نویسندگان این نسخه گذشته از اینکه عناوین ابواب و فصول را به خط قرمز نوشته، غالباً آغاز مطالب را به کشیدن خط قرمزی بالای آن و یا به قرمز نوشتن اولین کلمه مشخص ساخته است.

### ۳ - «کارهایی که اینجانب انجام داده‌ام»

کارهایی که اینجانب در مورد چاپ این کتاب انجام داده‌ام به قرار زیر است:

۱ - همین «مقدمه»: در این مقدمه سه چیز آورده شده است: ترجمه مصنف (میدرستی) خصوصیات نسخی که مورد استفاده واقع شده، آنچه اینجانب در مورد چاپ کتاب حاضر انجام داده‌ام.

در مورد اول به کتب متعددی چون «الکامل»، «ابن الاثیر» و «المنتظم» این الجوزی» و

۱ - برای نمونه رجوع شود به ص ۱۹۲ پاورقی ۲ و ص ۶۰۴ پاورقی ۲، و ص ۶۱۱ پاورقی ۱۱ و ص ۶۴۹ پاورقی ۱ و ص ۷۰۰ پاورقی ۳ و ۸، و ص ۷۶۰ پاورقی ۲، و ص ۷۷۶ پاورقی ۲، و ص ۷۹۳ پاورقی ۲، و ص ۸۳۴ سطر ۱۳، که در این نمونه اخیر چند صفحه از قلم کتاب افتاده است.

۲ - ظ: اقل.

۳ - رجوع شود به ص ۵۰۲ پاورقی ۵ تا ص ۵۰۹.

«شرح تهج البلاغة» ابن ابی الحديد و «ايعان الشيعة» ابن عاصلي و «وفيات الاعيان» ابن خلكان و «الاحكام السلطانية» ماوردي و «يتممة الدرر» ثعالي و «روضات الجنات» خوانساري و «ذريعة» تهراني و «فهرست كتابخانه مركزي» و كتب ديكر مراجعه شده است ولي كتابي كه بيش از هر كتاب ديكر مورد استفاده واقع شد كتاب «ادب المرتضى» تأليف دكتور عبدالرزاق محي الدين بود كه ظاهرآ به عنوان رساله دكترى تأليف يافته و در سال ۱۹۵۷ در بغداد، مطبعة المعارف به طبع رسيده است و الحق از مفيدترين كتابهائي است كه در اين باب نوشته شده است.

۲ - «تصحیح»: اين جانب در آغاز اسر نسخه «الف» را از دو نسخه ديكر صحيح تر مي پنداشتم لذا در نظر داشتم كه اساس كار را بر آن نسخه قرار دهم و هرگاه اختلافي در دو نسخه ديكر مشاهده شد در پاورقي قيد نمايم، ولي بزودي پلمت آوردم كه نسخه «الف» نسبت به دو نسخه ديكر از لحاظ صحت داراي مزي نيست، از اين جهت بر آن شدم كه آنچه صحيح يا ارجح به نظر ميرسد از هر نسخه باشد در متن وغير آنرا در پاورقي قرار دهم، و تنها در صورتى نسخه «الف» را مقدم بدارم كه نسخ با اختلاف تعميري كه دارند از لحاظ مفاد يكي باشند (۱). در صورتى كه نسخه ها همه غلط باشند به يكي از دو طريق عمل شده است: يا اينكه همان غلط در متن نهاده شده و در پاورقي به صحيح آن اشاره شده است (۲)، و يا اينكه آنچه صحيح به نظر رسيده در متن و در پاورقي به غلط بودن نسخ تعرض گرديده است (۳). نسخه بدلهايى كه در بعضى از نسخ در حاشيه و پايين سطوح نوشته شده به پاورقي برده شده و با علامت (خ) مشخص شده است (۴). در بعضى از سوارد غلط قطعي بعضى از نسخ نيز به تبعيت از رسوم به پاورقي برده شده است (۵). مخفي نمائند كه اين جانب در تصحيح اين كتاب - گذشته از خود نسخ - از كتب متعدد ديگري در لغت و اصول چون قاموس، لسان العرب، اقرب الموارد، فرائد الادب (دنبالة المنجد)، تهذيب، نهاية الاصول (خطي، از علامه)، معالم، قوانين، فصول، ضوابط، و كتب ديگر استفاده کرده ام، و در مواقع لزوم نام آنها را با شماره جلد و صفحه در پاورقي برده ام، ولي مهمترين كتابي كه مورد استفاده اين جانب قرار گرفت كتاب عدة الاصول شيخ طوسي - عليه الرحمة - بود، اين كتاب - چنانكه سابقاً در تعريف كتاب «ذريعة» گذشت - با كتاب حاضر چه از لحاظ معنى و چه از لحاظ لفظ نهايت تشابه و همانندي را دارد، و چون خوشبختانه به چاپ نيز رسيده پس در تصحيح آن نيز تا حدى كوشش شده و بنا بر اين بيش از هر كتاب ديكر ميتوانست به تصحيح كتاب حاضر كمك كند، متأسفانه تا واسطه چاپ كتاب حاضر اين نكته براي اين جانب مجهول بود،

۱ - براي نمونه رجوع شود به ص ۶۴ شماره ۳.

۲ - مانند ص ۶ شماره ۵ و ص ۲۶ شماره ۴۲ و ص ۵۶ شماره ۸؛ و ص ۱۵۶ شماره ۹.

۳ - رجوع شود به ص ۲۴۰ شماره ۴۱ و ص ۲۶۱ شماره ۸.

۴ - مانند ص ۱۱ شماره ۱۰ و ص ۱۶ شماره ۵.

۵ - رجوع شود به صفحه ۳۸ همين مقدمه پاورقي ۲.



اولین بار که متوجه این موضوع شدم موقعی بود که مشغول تصحیح صفحه ۳۷۰ همین کتاب بودم و به این عبارت برخورد کردم «و قالت المعتزلة بالاسر» نسخه «الف» و «ب» بجای «بالاسر» بالاسر نوشته بود، و نسخه «ج» بخوبی قابل قرائت نبود ولی به «بالاسر» بیش از هر چیز دیگر شبیه بود، نسخ را که همراه داشتم به استاد محترم جناب آقای «محمود شهبانی» ارائه کردم با دقت زیادی که ایشان نیز به عمل آوردند عبارت روشن نشد، و بالاخره چون این فرم زیاد بمطل مانده بود در متن با کلمه «بالاسر» و در پاورقی با عبارت «۱۹» اجازه چاپ آنرا دادم، روز بعد که بار دیگر استاد را ملاقات کردم از کتاب «عدة الاصول» نقل فرسودند که عبارت: «و قالت المعتزلة بالاسر» است، این نقل دو فائده مهم در برداشت: یکی اینکه فوراً به چاپخانه مراجعه و عبارت غلطی که در شرف چاپ بود تصحیح کردم، دیگر آنکه از این پس تا پایان چاپ کتاب در موارد لازم از مراجعه به کتاب «عدة الاصول» غفلت نورزیدم، و این خود بسیار در تصحیح این کتاب، سودمند واقع شد. در اینجا لازم میدانم که از استاد دانشمند دانشگاه جناب آقای «شهبانی» تشکر فراوان ابراز، و توفیقی بیشتر ایشان را در خدمت به دانش از خداوند متعال مسألت دارم.

«کیفیت تصحیح و علاماتی که بکار رفته»: اختلاف نسخ بر چند قسم است و نحوه عمل در هر یک به قرار زیر است:

قسم اول - اینکه کلمه و یا جمله‌یی در یکی از نسخ از لحاظ ماده و یا هیئت با نسخه‌یی که در متن قرار گرفته مغایر باشد، در این صورت شماره مخصوص پاورقی را در متن پس از آن کلمه و یا جمله قرار داده، و در پاورقی پس از شماره و علامت معرف نسخه «الف، ب، ج»، خصوص همان کلمه و یا جمله مغایر قرار داده میشود (۱). و ضمناً همواره در پاورقی بین شماره و علامت نسخه خطی الفی (-) و بین علامت نسخه و خود نسخه دو نقطه (:) نهاده میشود و گاه بجهت زیادت توضیح در پاورقی به اینکه این کلمه و یا جمله بجای چه کلمه و یا چه جمله‌یی است تصریح میشود (۲).

قسم دوم - اینکه نسخه‌یی فاقد کلمه یا جمله‌یی باشد که در متن ذکر شده، در این صورت در پاورقی پس از شماره پاورقی و علامت نسخه و دو نقطه فاصل (:) این علامت (-) نیز نهاده میشود و پس از آن کلمه یا جمله مفقود ذکر میگردد (۳).

قسم سوم - اینکه نسخه‌یی واجد کلمه یا جمله‌یی باشد که نسخه متن فاقد آن کلمه یا جمله است، در این صورت شماره پاورقی در متن قرار میگیرد که اگر آن کلمه و یا جمله وجود داشت در آنجا قرار میگرفت، و پاورقی از هر جهت مانند قسم دوم است، جز اینکه در این قسم بجای علامت منها (-) علامت بملامه (+) قرار میگیرد، و پس از آن کلمه و یا جمله زائد واقع میشود (۴).

۱ - رجوع شود به صفحه ۱ پاورقیهای ۳ و ۴ و ۵، و صفحه ۳۹ پاورقی ۱.

۲ - رجوع شود به ص ۲۹ پاورقی ۲، و ص ۸۲ پاورقی ۹.

۳ - رجوع شود به ص ۱ پاورقی ۲.

۴ - مانند ص ۱ پاورقی ۷ و ۸.

در فرض دوم و سوم هرگاه عبارت مفقود و یا زائد عبارت طیولی باشد در پاورقی تمام آن عبارت پس از منها (-) و یا بعلاوه (+) ذکر نمیشود، بلکه تنها به صدر عبارت اقتصار، و قیده تا اینجا قائم مقام بقیه آن میگردد (۱)، البته این سخن در فرض سوم در صورتی است که تمام آن عبارت قبل از متن ذکر شده باشد، والا تاگزیر باید تمام عبارت در پاورقی ذکر گردد (۲).

قسم چهارم - اینکه عبارت همه نسخ نادرست باشد، در این صورت به یکی از دو طریق تصحیح بعمل میآید که شرح آن در آغاز این بحث گذشت (۳)، و حاصل این تصحیح به تصحیح رادرسن گذارده و در پاورقی به غلط بودن نسخ اشاره میشود، و یا بالعکس نسخه در متن قرار میگیرد و در پاورقی به صحیح آن اشاره میشود (۴)،

۳ - «تصحیح و تعلیق»: اینجانب در آغاز در نظر داشتم که در هر مسأله نظر دانشمندان معاصر و یا در بعضی موارد نظرات خود را نیز در ذیل صفحات در معرض مطالعه اهل فضل و دانش قرار دهم، و حتی در صفحات اول مطالبی نیز تهیه و در اخباری که میخواستم برای چاپخانه بفرستم مندرج ساختم ولی بزودی از این فکر منصرف شده و اخباری را که آماده کرده بودم عوض کردم، زیرا اولاً در وضع فعلی کثرت مشاغل برای اینجانب فرصت کافی برای اینگونه از امور باقی نگذاشته، و ثانیاً در این صورت چه بسا متن ما اصالت خود را از دست میداد، امید است در آتی فرصت مناسبی بدست آید و توفیق این خدمت بیایم، لکن در عین حال در بعضی موارد از حواشی مفید توضیحی، و رفع اجمال بعضی عبارات، و ذکر بعضی نکات، و بیان مدانی بعضی لغات، تا آنجا که مجال بایتم غفلت نورزیدم.

۴ - «اعراب گذاری»: اینجانب در این قسمت نیز بسیار کوشش کرده و نهایت سعی خود را بکار برده ام، و تنها به «اعراب» نیز اقتصار نورزیده ام بلکه قسمت مهم حرکات و سکونات کلمات را - خصوصاً آنچه را که در استخراج کلمه از اجمال مؤثر است - گذاشته ام. برخی از اهل فضل - به استناد اینکه کسانی که به اینگونه از کتب مراجعه میکنند معمولاً تا این حدود از اطلاعات ادبی برخوردارند - با اعراب گذاری کتب علمی موافق نیستند و این عمل را عملی لغوی میپندارند. در آغاز اینجانب خود نیز تاحدی با این عقیده موافق بودم، ولی بعد از کوشش بسیاری ده در رفع ابهام عبارات و تسهیل درک مطالب داشتم بالاخره گذاشتن اعراب و شکل کلمات را بر ترک آن ترجیح دادم.

مسأله اعراب گذاری و شکل کلمات خصوصاً در مورد متون قدیمی که دارای اغلاق و پیچیدگی بیشتری است امری ساده و آسان نیست، و گاه مستلزم مطالعه دقیق چندین سطروگاه چندین صفحه از عبارات گذشته و بلکه آینده است و بنا بر این کاری است پرهزمت، و نمیتوان آنرا با سرعت و بدون تأمل و صرف وقت کافی انجام داد.

۱ - مانند ص ۶۴ پاورقی ۱۰ و ص ۱۹۶ پاورقی ۶.

۲ - مانند ص ۴۰۸ پاورقی ۳ و ص ۷۷۳ پاورقی ۹.

۳ - ص ۴۴ همین مقدمه.

۴ - مانند ص ۶ پاورقی ۵ و ص ۲۴۰ پاورقی ۱۰.

این مسأله در پاره‌ایی از موارد متضمن دشواریهایی است که گاه ممکن است انسان را بین دو مجذور قرار دهد، مثلاً در مورد حرکت همزه «ان» در صورتی که در صدر جمله مقول به «قول» قرار گیرد متعارف و شائع در کتب ادبی کسر همزه است، ولی بطور قطع بر حسب قاعده کسر در صورتی است که «قول» بمعنی رأی و اعتقاد نباشد و الا فتح متعین است (۱)، و بنا بر این در کتب علمی که «قول» غالباً بمعنی رأی و اعتقاد است کسر همزه «ان» پس از آن برخلاف قاعده و فتح آن برخلاف متعارف است، لذا اینجانب در اوائل کتاب به تبعیت از متعارف در اینگونه از موارد همزه «ان» را کسر داده و در واسطه به رعایت قاعده فتحه را ترجیح داده‌ام ولی چون فتحه نامأنوس بوده بالاخره نیز به متعارف بازگشت کرده‌ام.

در مواردی که عبارت به دو وجه یا بیشتر قابل اعراب است غالباً سعی شده است که بدون رجوعان وجهی انتخاب نگردد.

خلاصه: در این قسمت وهم در قسمت تصحیح کوشش بسیار بکار برده شده بطوری که میتوانم ادعا کنم کتاب حاضر از این جهت از بهترین کتابهایی است که دانشگاه تهران به چاپ رسانده است و مع ذلک متأسفانه به پاره‌یی از اغلاط بر میخوریم که غالباً ناشی از ریختگی حروف و یا غفلت متصدیان اصلاح اغلاط در چاپخانه، و قسمتی نیز از غفلت‌های خود اینجانب است، این اغلاط اگرچه غالباً چندان سهم نیست و مطالعه کننده بدون مراجعه به غلطنامه خود به آنها واقف کامل حاصل میکنند ولی در عین حال امید است در آخر کتاب غلطنامه‌یی به طبع رسد که حاوی قسمت سهم این اغلاط باشد و تاحدودی رفع این نقیصه نیز بشود.

« - قطعه گذاری:» در این قسمت منبع اطلاع اینجانب جز مراجعه به نوشته‌های دیگران چیزی نیست، لذا باینکه سعی بسیار بکار رفته بعلمت نقص منبع اطلاع، کار اینجانب نیز خالی از نقائص نیست، لکن اگر این نقائص در آغاز کار تاحدی زیاد است رفته رفته رو به قلت رفته و بالاخره تاحد زیادی این نقیصه نیز بر طرف گشته است.

« - بالای صفحات زوج نام کتاب، و بالای صفحات فرد عنوان باب یا فصل، و یا مطلب خاصی که در آن صفحه مورد بحث واقع شده، و در کرانه صفحات شماره سطور قرار گرفته است؛ و چون در بین نسخ تنها نسخه «الف» دارای شماره ناقصی از برگها است و اینجانب آنرا تکمیل کرده‌ام، گذشته از شماره سطور این شماره نیز در کنار صفحات این کتاب میان کروشه ([]) قرار گرفته، و درست راست این شماره به علامت نسخه «الف» علامت (آ) نهاده شده است، و برای تعیین موضع عوض شدن برگها علامت ستاره‌یی (\*) در خلال سطور، مقابل شماره قرار داده شده است.

« - کتاب «الدریة الی اصول الشریعة» خود پیش از یک مجلد نیست، ولی چون چاپ این کتاب به این صورت که مشاهده میشود خصوصاً به ضمیمه مقدمه و فهرستها کتاب را خیلی قطور میساخت و در این صورت استفاده از آن دشوار میشد، اینجانب تصمیم گرفتم که کتاب را در دو جلد

۱- رجوع شود به شرح رضی در نحو: میحث حروف، قسمت حروف مشبهة بالفعل، موارد فتح و کسر همزه «ان».

منتشر سازم؟ و لذا جلد اول را در آخر مباحث نسخ به پایان رسانده و جلد دوم را از ابتداء، مبحث خبر آغاز کرده‌ام، و برای جلد دوم که از ابتداء مباحث خبر شروع میشود دوشماره نهاده‌ام: یکی بالای صفحه که از آغاز کتاب شروع شده و در اولین صفحه از جلد دوم به ۴۷۷ رسیده است، و دیگری ذیل صفحه که اختصاص به جلد دوم داشته و از یک شروع شده است، و ضمناً یادآور میشود ده شماره دوم در یک فرم اشتباه شده و عیناً شماره فرم قبل در آن نهاده شده است (۱).

۸ - برای این کتاب گذشته از فهرست مطالب، فهرستهای دیگری از قبیل فهرست آیات و فهرست روایات و غیر آن در نظر گرفته شده است که در صورت مساعدت توفیق پس از پایان این مقدمه به نوشتن آنها اقدام خواهیم کرد.

ناگفته نماند اینجانب در آغاز در نظر داشتم پاورقیها را به زبان فارسی بنویسم و بر همین بنوال صفحاتی نیز تنظیم یافت و به چاپ رسید ولی تذکر یکی از اهل دانش که به حکم تناسب با متن مناسب است پاورقی هائیز به زبان عربی باشد بر آنم داشت که پاورقیهای مربوط به اختلاف نسخ را به جهت وحدت نسق به زبان فارسی، و پاورقیهای مربوط به مطالب متن را به جهت تناسب با خود متن به زبان عربی انشاء نمایم.

در پایان لازم میدانم نهایت تشکر خود را از دانشمندان و استادان بزرگوارى که بنحوى از انحاء در چاپ این کتاب مساعدتم فرموده‌اند، مخصوصاً جناب آقای «بدیع الزمان فروزانفر»، رئیس محترم دانشکده «الهیات و معارف اسلامی» و استاد دانشمند دانشگاه که هیچگاه از تشویقم دریغ نفرموده‌اند، و جناب آقای «سید محمد مشکوة» استاد عالیقدر دانشگاه که گذشته از نسخه «الف» دونسخه از کتاب «عدة الاصول»؛ یکی خطی و دیگری چاپی، و یک نسخه خطی از «نهاية الاصول» تألیف «علامه حلی» را از کتابخانه شخصی خود در اختیار اینجانب گذارده‌اند و بسیار سورد استفاده واقع شده است، و همچنین دانشمند ارجمند جناب آقای «محمد تقی دانش پزوه» که گذشته از پیشنهاد چاپ این کتاب و راهنماییهای لازم، نسخه عکسی «ب» و نسخه «ج» را از کتابخانه مرکزی دانشگاه تحت اختیار اینجانب گذارده‌اند، ابراز دارم. دکتر کرجی

## مقدمة الكتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حمد الشاكرين الذاكرين، الثعترفين بجمل<sup>١</sup> آلائه و  
جزيل نعمائه، المستبصرين بتبصيره<sup>٢</sup> المتذكرين<sup>٣</sup> بتذكيره، الذين  
تأدبوا<sup>٤</sup> بتثقيفه، وتهذبوا<sup>٥</sup> بتوفيقه، واستضاءوا بأضوائه، وترووا<sup>٦</sup> من  
أنوائه حتى هجموا بالهداية إلى الدراية<sup>٧</sup>، وعلموا بعد<sup>٨</sup> الجهالة، واهتدوا  
بعد الضلالة، فآزمو<sup>٩</sup> القصد، ولم يتعدوا الحد، فبقوا في موضع الأكتار،  
ويطيلوا في مكان الاختصار، ويمزجوا بين متباينين، ويجمعوا بين  
متنافرين، فرب<sup>١٠</sup> مصيب حرم في صوابه ترتيبه له في مراتبه وتنزله في  
منازله، فقد مخطئاً وعن الرشاد مبطئاً، وصلى الله على أفضل بريته وأكمل  
خليقته سيدنا محمد وآله الطاهرين<sup>١١</sup> وسلم.

أما بعد : فإتني<sup>١</sup> رأيت أن أملئ كتاباً متوسطاً في أصول الفقه<sup>١٠</sup>  
لا ينتهي بتطويل إلى الأملال<sup>١١</sup>، ولا باختصار إلى الإخلال، بل يكون

١- ب : التعريف لاصول . ٢- ج : تبصيره .

٣- ب وج : المذكورين . ٤- الف : بتثقيفه .

٥- ب : تهذيبه . ٦- ب : الداراة .

٧- ب : + ا بعد . ٨- ب وج : + من عترته .

٩- ج : فاني . ١٠- ج : + و .

١١- ج : الامتلال .

لِلْحَاجَةِ بِسَدَادٍ وَلِلْبَصِيرَةِ زِنَادًا وَأَخْصُ مَسَائِلَ الْخِلَافِ بِالِاسْتِيفَاءِ وَالِاسْتِصْغَاءِ،  
فَإِنْ مَسَائِلَ الْوِفَاقِ تَقِلُّ الْحَاجَةُ فِيهَا إِلَى ذَلِكَ.

فَقَدْ وَجَدْتُ بَعْضَ مَنْ أَفْرَدَ فِي أُصُولِ الْفِقْهِ كِتَابًا، وَإِنْ كَانَ قَدْ  
أَصَابَ فِي كَثِيرٍ مِنْ مَعَانِيهِ وَأَوْضَاعِهِ وَمَبَانِيهِ، قَدْ شَرَّدَ<sup>١</sup> مِنْ قَانُونِ أُصُولِ  
الْفِقْهِ وَأَسْلُوبِهَا، وَتَمَدَّاهَا كَثِيرًا وَتَخَطَّاهَا، فَتَكَلَّمَ عَلَى حَدِّ الْعِلْمِ وَالظَّنِّ  
وَكَيْفَ يُؤَلِّدُ النَّظَرَ الْعِلْمَ، وَالْفَرْقَ بَيْنَ وَجُوبِ الْمُسَبِّبِ عَنِ السَّبَبِ،  
وَبَيْنَ حَصُولِ الشَّيْءِ عِنْدَ غَيْرِهِ عَلَى مُقْتَضَى الْعَادَةِ، وَمَا تَخْتَلِفُ الْعَادَةُ  
وَتَتَفَقُّ، وَالشَّرُوطِ الَّتِي يَعْلَمُ بِهَا<sup>٢</sup> كَوْنُ خَطَايَاهُ تَعَالَى دَالًّا عَلَى الْأَحْكَامِ  
وَيَخْطِيبُ الرُّسُولَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَالْفَرْقَ بَيْنَ خَطَايَاهُمَا بِحَيْثُ يَفْتَرِقَانِ  
أَوْ يَجْتَمِعَانِ، إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْكَلَامِ الَّذِي هُوَ مَحْضُ صِرْفٍ خَالِصُ<sup>١٠</sup>  
لِلْكَلَامِ فِي أُصُولِ الدِّينِ دُونَ أُصُولِ الْفِقْهِ.

فَإِنْ كَانَ<sup>٣</sup> دَعَا إِلَى الْكَلَامِ عَلَى هَذِهِ الْمَوَاضِعِ أَنَّ أُصُولَ الْفِقْهِ<sup>٤</sup>  
لَا تَنْتَبِهُ وَلَا تَنْتَبِثُ إِلَّا بَعْدَ ثَبُوتِ هَذِهِ الْأُصُولِ، فَهَذِهِ الْعِلَّةُ تَقْتَضِي أَنْ يُتَكَلَّمَ<sup>٥</sup>  
عَلَى سَائِرِ أُصُولِ الدِّينِ مِنْ أَوَّلِهَا إِلَى آخِرِهَا وَعَلَى تَرْتِيبِهَا، فَإِنْ أُصُولُ

١- ب و ج : لا اصول . ٢- ج : تشرّد .

٣- ب و ج : عن . ٤- ج : + فيه .

٥- ب : - بها . ٦- ج : في الكلام .

٧- ب : - كان . ٨- ج : - فان كان نائبا ، + وما .

٩- ج : تتكلم .

الفقه مبنية على جميع أصول الدين مع التأمل الصحيح، وهذا يوجب علينا أن نتبدى في أصول الفقه بالكلام على حدوث الأجسام وإثبات المحدث وصفاته وجميع أبواب التوحيد، ثم بجميع أبواب التعديل والنسب، ومعلوم أن ذلك مما لا يجوز فضلاً عن أن يجب. والحجة في إطراح الكلام على هذه الأصول هي الحجة في إطراح الكلام على النظر وكيفية توليده وجميع ما ذكرناه.

وإذا كان مضمي<sup>١</sup> ذكر العلم والظن<sup>٢</sup> في أصول الفقه اقتضى أن يذكر ما يؤيد العلم ويقتضي<sup>٣</sup> الظن ويتكلم<sup>٤</sup> في أحوال الأسباب وكيفية توليدها، فالأفتنانا<sup>٥</sup> ذكرنا<sup>٦</sup> الخطاب الذي هو المبدء في أصول الفقه والدائر عليه أن تذكر<sup>٧</sup> الكلام في الأصوات<sup>٨</sup> جميع أحكامها، وهل الصوت جسم أو صفة لجسم<sup>٩</sup> أو عرض<sup>١٠</sup>؟ وحاجته إلى المحل<sup>١١</sup> وما يؤيده<sup>١٢</sup> وكيفية توليده، وهل الكلام معنى في النفس أو هو جنس الصوت أو معنى يوجد مع الصوت؟ على ما يقوله أبو علي، فما التناقل

١- ج: تأمل.

٢- ج: تأمل.

٣- ج: جميع.

٤- ج: جميع أبواب التعديل.

٥- ج: متى.

٦- ج: جميع أبواب التعديل.

٧- ج: حكيما.

٨- ج: حجة.

٩- ج: الظن والعلم.

١٠- ج: معنى.

١١- ج: تتكلم.

١٢- ج: يفتي.

١٣- ج: ج: نا.

١٤- ج: ج: نا.

١٥- ج: ج: نا.

١٦- ج: ج: نا.

بذلك كله إلا كالتشاغل بما<sup>١</sup> أشرنا إليه مما تكلفه، وما تركه إلا  
 كتركه<sup>٢</sup>. والكلام في هذا الباب إنما هو الكلام في أصول الفقه بلا واسطة  
 من الكلام فيما هو أصول لأصول الفقه. <sup>٥</sup> والكلام في هذا الفن إنما  
 هو مع<sup>٣</sup> من تقرر معه أصول الدين<sup>٤</sup> وتعمدت، ثم تعداها إلى غيرها  
 مما هو متبني عليها. فإذا كان المخالف لنا مخالفاً في أصول الدين، كما  
 أنه مخالف في أصول الفقه، أحلناه<sup>٥</sup> على الكتيب الموضوعية للكلام  
 في أصول الدين، <sup>١٠</sup> لم نجتمع له في كتاب واحد بين الأمرين.  
 ولعل القليل النافعة من مسائل أصول الفقه<sup>٦</sup>، مما لم أمل<sup>٧</sup> فيه مسألة  
 مفردة مستوفاة مستقلة مستقصاة، لاسيما مسائل<sup>٨</sup> المهمات الكبار. فاما  
 الكلام في الإجماع فهو في الكتاب الشافي والدخيرة مستوفى.  
 وكذلك<sup>٩</sup> الكلام في الأخبار. والكلام في القياس والإجتهاد بسطناه  
 وشرحناه في جواب مسائل أهل الموصل الأولى<sup>١١</sup>.  
 وقد كنا قديماً أملنا<sup>١٢</sup> قطعة من مسائل الخلاف في أصول الفقه،

١- ب وج : التشاغل فيما . ٢- ج : لتركه .

٣- ب : فاننا هذا ج : واننا . ٤- ج و ب : يقع بين، ودر حاشية الف نيز :

يقع بين (غ ل) بجلى هو مع . ٥- ب : الفقه .

٦- ج : اجنباه . ٧- ج : الاصول الفقهي .

٨- ب وج : لم املك ، ودر حاشية ب : ظ: لم امل، م .

٩- ب : مسائل . ١٠- ب : كذا .

١١- ج : الاول . ١٢- ب : املينا، ج : اجينا .



وَعُلِّقَ عَنَّا دَفْعَاتُ لَا تُحْصَى مِنْ خَيْرِ<sup>١</sup> كِتَابٍ يَرَاهُ<sup>٢</sup> الْمُعَلِّقُ عَلَيْنَا مِنْ  
مَسَائِلِ<sup>٣</sup> الْخِلَافِ عَلَى غَايَةِ<sup>٤</sup> الْإِسْتِفَاهِ دَفْعَاتُ كَثِيرَةٌ. وَوَعُلِّقَ عَنَّا كِتَابُ  
[٣] الْعَمَلِ<sup>٥</sup> \* مِنْ أَوَّلِ لَا تُحْصَى. وَالْحَاجَةُ مَعَ ذَلِكَ إِلَى هَذَا الْكِتَابِ الَّذِي قَدْ  
شَرَعْنَا فِيهِ مَأْسَةً ثَامَةً، وَالْمَنْفَعَةُ بِهِ عَامَّةٌ، لِأَنَّ طَالِبَ الْحَقِّ مِنْ هَذَا الْعِلْمِ  
يَهْتَدِي بِأَعْلَامِهِ عَلَيْهِ<sup>٦</sup>، فَيَتَّعِ مِنْ قُرْبٍ عَلَيْهِ، وَمَنْ يَتَّقِدُ مِنَ الْقَهَاءِ مَذْهَبًا<sup>٧</sup>  
يَصْنَعُهُ<sup>٨</sup> حَلِيدًا أَوْ الْفَأْ فِي أَصُولِ الْفَقْهِ، يَنْتَفِعُ<sup>٩</sup> بِمَا أَوْضَحْنَاهُ مِنْ نُصْرَةٍ  
مَا يُوَافِقُ فِيهِ، مِمَّا كَانَ لَا يَهْتَدِي إِلَى نُصْرَتِهِ وَكَشَفِ قِنَاعِ حُجَّتِهِ،  
وَلَا يَجِدُهُ فِي كُتُبِ مُوَافِقِيهِ وَمُصِثِيهِ وَيَسْتَفِيدُ أَيْضًا فِيمَا يَخَالِفُنَا فِيهِ،  
إِنَّا حَرَرْنَا فِي هَذَا الْكِتَابِ شِبْهَهُ<sup>١٠</sup> الَّتِي هِيَ عِنْدَهُ حُجَجٌ وَقَرَرْنَاهَا،  
وَهَدَيْنَاهَا<sup>١١</sup>، وَأَظْهَرْنَا مِنْ مَعَانِيهَا<sup>١٢</sup> وَدَقَائِقِهَا مَا كَانَ مُسْتَوْرًا، وَإِنْ كُنَّا  
مِنْ بَعْدِ عَاطِلِينَ عَلَى تَقْضِيهَا وَإِبَانَةِ فَاسَادِهَا، فَهُوَ عَلَى كُلِّ حَالٍ مُتَقَلِّبٌ بَيْنَ  
فَائِدَتَيْنِ مُتَرَدِّدَتَيْنِ مُتَفَتِنَتَيْنِ.

فَهَذَا الْكِتَابُ إِذَا أَعَانَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى إِمْتِنَانِهِ وَإِبْرَانِهِ، كَانَ بِغَيْرِ  
تَظْيِيرٍ<sup>١٣</sup> مِنَ الْكُتُبِ الْمُصَنَّفَةِ فِي هَذَا الْبَابِ. وَلَمْ نَعْنِ<sup>١٤</sup> فِي تَجْوِيدِ<sup>١٥</sup>  
وَتَحْرِيرِ وَتَهْدِيدِ، فَقَدْ يَكُونُ ذَلِكَ فِيمَا سَبَقَ إِلَيْهِ مِنَ الْمَذَاهِبِ وَالْأَدِلَّةِ.

١- ب : يرى و.

٢- الف : ية.

٣- ب و ج : إليه.

٤- ب : + اتفاقا.

٥- ج : شبهته.

٦- ب : روايتها.

٧- ب و ج : بين.

٨- ب : غير.

٩- ب : المسائل.

١٠- ج : العدد.

١١- ب : ملحبا.

١٢- ب : تنتفع.

١٣- ب : هديناها.

١٤- الف : نظير.

١٥- ب : تجريد.

وَأَمَّا أَرَدْنَا أَنْ مَذَاهِبِنَا فِي أَصُولِ الْفَقِهِ مَا اجْتَمَعَتْ لِأَحَدٍ مِنْ مُصَنِّفِي كُتُبِ  
أَصُولِ الْفَقِهِ. وَ<sup>٢</sup> عَلَى هَذَا قَلِيلٌ مُمَكِّنٌ أَنْ يُسْتَعَانَ بِكَلَامِ أَحَدٍ مِنْ مُصَنِّفِي  
الْكَلَامِ فِي هَذِهِ الْأَصُولِ، لِأَنَّ الْخِلَافَ فِي الْمَذَاهِبِ وَالْأَدِلَّةِ وَالطَّرِيقِ  
وَالْأَوْضَاعِ يَمْنَعُ<sup>٣</sup> مِنْ ذَلِكَ، أَلَا تَرَى أَنَّ الْكَلَامَ فِي الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ  
الغَالِبُ عَلَى مَسَائِلِهِ وَالْأَكْثَرُ وَالْأَظْهَرُ أَخَالَفُ الْقَوْمَ فِيهِ، وَالْعُمُومُ  
وَالْخُصُوصُ فِخْلَانِي<sup>٤</sup> لَهُمْ، وَمَا يَتَفَرَّعُ عَلَيْهِ أَظْهَرُ، وَكَذَلِكَ الْبَيَانُ  
وَالْمُجْتَمَلُ وَالْإِجْمَاعُ وَالْأَخْبَارُ وَالْقِيَاسُ وَالْإِجْتِهَادُ مِمَّا خِلَافِي<sup>٥</sup> جَمِيعُهُ  
أَظْهَرُ مِنْ أَنْ يَحْتَاجَ إِلَى إِشَارَةٍ، فَقَدْ تَحَقَّقَ اسْتِبْدَادُ<sup>٦</sup> هَذَا الْكِتَابِ  
بِطَّرِيقٍ مُجَدَّدَةٍ<sup>٧</sup> لَا امْتِعَانَةً عَلَيْهَا بِشَيْءٍ مِنْ كُتُبِ الْقَوْمِ الْمُصَنِّفَةِ فِي هَذَا  
البَابِ. وَمَا تَوْفِيقُنَا إِلَّا بِاللَّهِ تَعَالَى.

وَقَدْ سَمَّيْتُهُ<sup>٨</sup> بِالدَّرِيْعَةِ إِلَى<sup>٩</sup> أَصُولِ الشَّرِيعَةِ، لِأَنَّهُ سَبَبٌ وَوَصْلَةٌ  
إِلَى عِلْمِ<sup>١٠</sup> هَذِهِ الْأَصُولِ. وَهَذِهِ اللَّفْظَةُ فِي اللَّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَمَا تَتَصَرَّفُ  
إِلَيْهِ تُقِيدُ هَذَا الْمَعْنَى الَّذِي أَشَرْنَا إِلَيْهِ، لِأَنَّهُمْ يَسْمَوْنَ الْحَبْلَ الَّذِي يَحْتَبِلُ بِهِ

١- ج : اوردنا.

٢- ب : - و .

٣- ب و ج : يمنع .

٤- ب : يرى .

٥- ط : خالف .

٦- ج : فيما .

٧- ب : كذا .

٨- ج : + في .

٩- ب و ج : + يكون .

١٠- ب : استبداد .

١١- ب : مجردة .

١٢- ب و ج : وسسته .

١٣- ب : في .

١٤- ب : - علم .

الصَّائِدُ الصَّيْدُ<sup>١</sup> خَرِيعةٌ، وَأَسْمُ الذِّرَاعِ مِنْ هَذَا الْمَعْنَى اشْتَقَّ، لِأَنَّهُ يَهَا  
يَتَوَصَّلُ إِلَى الْأَغْرَاضِ وَالْأَوْتَارِ<sup>٢</sup>، وَالذِّرَاعُ أَيْضاً صَدْرُ الْقَنَاةِ. وَذَرَعَ  
الْقَيْءُ<sup>٣</sup> إِذَا غَلَبَ، وَبَلَغَ مِنْ صَاحِبِهِ الْوَطْرَ. فَبَانَ أَنَّ التَّصَرُّفَ يَعُودُ  
إِلَى الْمَعْنَى الَّذِي ذَكَرْنَاهُ. وَمَا تَوَفَّقْنَا إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْهِ  
نُتِيبُ.<sup>٤</sup>

### بابُ الْكَلَامِ فِي الْخُطَابِ وَأَقْسَامِهِ وَأَحْكَامِهِ

إِعْلَمُ أَنَّ الْكَلَامَ فِي أُصُولِ الْفَقِيهِ إِنَّمَا هُوَ عَلَى الْحَقِيقَةِ كَلَامٌ<sup>١</sup> فِي أُدْلِيَّةِ  
الْفَقِيهِ، يُدَلُّ عَلَيْهِ أَنَا إِذَا تَأَمَّلْنَا مَا يُسْتَسَمَّى بِأَنَّهُ أُصُولُ الْفَقِيهِ، وَجَدْنَاهُ لَا يَخْرُجُ  
مَنْ أَنْ يَكُونَ مُوَصِّلاً إِلَى الْعِلْمِ بِالْفَقِيهِ أَوْ مُتَعَلِّقاً بِهِ وَطَرِيقاً إِلَى مَا هَذِهِ  
صِفَتُهُ، وَالِاخْتِبَارُ يُحَقِّقُ ذَلِكَ. وَلَا يَلْزَمُ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ أَنْ تَكُونَ<sup>١٠</sup>  
الْأُدْلِيَّةُ وَالطَّرِيقُ إِلَى أَحْكَامِ فِرْعِ الْفَقِيهِ الوجودية في كتب الفقهاء أصولاً  
لِلْفَقِيهِ، لِأَنَّ الْكَلَامَ فِي أُصُولِ الْفَقِيهِ إِنَّمَا هُوَ كَلَامٌ فِي كَيْفِيَّةِ دَلَالَةِ مَا يُدَلُّ  
مِنْ هَذِهِ الْأُصُولِ عَلَى الْأَحْكَامِ عَلَى طَرِيقِ الْجُمْلَةِ دُونَ التَّفْصِيلِ، وَأُدْلِيَّةٌ

١- ب : - الصيْد .

٣- ب : + و .

٥- ب و ج : انيب .

٧- ب : و .

٩- ب : + من .

٢- ج : او طاء .

٤- ب و ج : - المعنى .

٦- ب : كلامه .

٨- ب : فالاختيار محقق .

١٠- ب و ج : يكون .

الفقهاء إنما هي على تعيين المسائل، والكلام في الجملة غير الكلام في التفصيل.

وإذا كان مدار الكلام في أصول الفقه إنما هو على الخطاب وجب أن تبدأ بذكر أحكام الخطاب.

والخطاب<sup>١</sup> هو الكلام إذا وقع على بعض الوجوه، وليس كل كلام خطاباً، وكل خطاب كلام. والخطاب<sup>٢</sup> يقر في كونه كذلك إلى إرادة المخاطب لكونه خطاباً لمن هو خطاب له ومتوجهاً إليه والذي يدل على ذلك أن الخطاب قد يوافقه<sup>٣</sup> في جميع صفاته من وجود وحدوث وصيغة وترتيب مالم يس خطاب، فلا بد من أمر زائد به كان خطاباً، وهو قصد المخاطب. ولهذا قد يسمع كلام الرجل جماعة<sup>٤</sup> ويكون الخطاب<sup>٥</sup> لبعضهم دون بعض لأجل القصد الذي أشرنا إليه المخصص لبعضهم من بعض، ولهذا جاز أن يتكلم التائب، ولم يجز أن يخاطب كما لم يجز أن يامر وينهى.

وينقسم الخطاب<sup>٦</sup> إلى قسمين، مؤمل ومستعمل، فالمؤمل ما لم يوضع

١- ج: - الخطاب. در هاشم ب در اینجا نوشته است: تعريف الخطاب.

٢- بوج: و متوجه. ٣- ب: توافقه.

٤- ج: صفة. ٥- ج: + و.

٦- ج: جماعة. ٧- ب و ج: خطاباً.

٨- ج و ب: دون، والف نیز (خ ل).

٩- در هاشم ب در اینجا نوشته است: أقام الخطاب.

١٠- الف در متن: الكلام، ودر هاشم: الخطاب.

فى اللغة التى أضيف أنه مهمل إليها شىء<sup>١</sup> من المعانى، والفوائد<sup>٢</sup> .  
 أما المستعمل : فهو الموضوع لمعنى ، أو فائدة . وينقسم إلى قسمين .  
 أحدهما : ماله معنى صحيح وإن كان لا يفيد شيئاً سئى به كنحو  
 الألقاب مثل قولنا : زيد وعمر ، وهذا القسم<sup>٣</sup> جعله القوم بدلاً من  
 الإشارة ولهذا لا يستعمل فى الله تعالى . والفرق بينه وبين المفيد أن القلب  
 يجوز تبديله وتغييره<sup>٤</sup> ، واللغة على ما هى عليه ، والمفيد لا يجوز ذلك فيه .  
 ولهذا<sup>٥</sup> كان الصحيح أن لفظة شىء<sup>٦</sup> ليست لقباً بل<sup>٧</sup> من<sup>٨</sup> قسم مفيد  
 الكلام ، لأن تبديلها وتغييرها لا يجوز ، واللغة على ما هى عليه \* .  
 وإنما لم يُقد لفظة شىء<sup>٩</sup> ، لاشتراك جميع المعلومات فى معناها ،  
 فتعدت<sup>١٠</sup> فيها طريقه الإبانة والتمييز . فلأمر يرجع إلى غيرها لم<sup>١١</sup>  
 تُقد ، والقلب لا يفيد لأمر<sup>١٢</sup> يرجع إليه .  
 والقسم الثانى من القسم المتقدم : هو المفيد الذى يقتضى الإبانة .  
 وهو على ثلاثة أضرب . أحدها : أن يُبين<sup>١٣</sup> نوعاً من نوع ، كقولنا :

٢ - ب : - و .

١ - ج : بشىء .

٤ - ب : تعيين ، ودر حاشية تعيينه . وج

٣ - الف : الاسم .

٥ - ب و ج : فلذلك

تغييره و تبديله .

٦ - ج : + هـ .

٦ - ب : شياً .

٩ - ج : مفيداً .

٨ - ب : هو .

١١ - ب : ثم -

١٠ - ب : فتعدت .

١٣ - ب : يبين .

١٢ - ب : لا يفيد شىء .

لون ، وكون ، واعتقاد ، وإرادة . وثانيها : أن يُبين<sup>١</sup> جنساً من جنس  
كقولنا : جوهر ، وسواد ، وحياة ، وتأليف . وثالثها : أن يُبينَ عينا من  
عين كقولنا : عالم ، وقادر ، وأسود ، وأبيض .

### البحث في الحقيقة والمجاز<sup>٢</sup>

٥ وَيَنْقَسِمُ الْمُبْدِ مِنَ الْكَلَامِ إِلَى ضَرْبَيْنِ : حَقِيقَةٍ وَمَجَازٍ . فَالْلفْظُ  
الموصوفُ بأنه حقيقةٌ هو ما أُريدَ به ما وُضِعَ ذلك اللفظُ لإفادته إمامي  
لغة ، أو عرف ، أو شرع . ومتى تأملت ما حدثت به الحقيقة<sup>٣</sup> وجدت ما  
ذكرناه أسلم وأبعد من القدح<sup>٤</sup> . وحد المجاز<sup>٥</sup> هو اللفظ الذي أُريدَ به  
ما لم يوضع لإفادته في لغة ، ولا عرف ، ولا شرع .

١٠ ومن حكم الحقيقة وجوب حملها على ظاهرها إلا<sup>٦</sup> بدليل . والمجاز  
بالعكس من ذلك ، بل يجب حمله على ما اقتضاه الدليل . والوجه  
في ثبوت هذا الحكم للحقيقة أن المواضعة قد جعلت ظاهرها لفائدة  
المخصوصة ، فإذا خاطب الحكم قوماً بلغتهم وجرد كلامه عما يقتضيه

١ - ج : تبين . ٢ - ابن عنوان از مصحح است ، ودر هيچيك

از نسخ نیست ، تنها در حاشیه نسخه الف است «في الحقيقة والمجاز» .

٣ - ب : - به الحقيقة ، ج : + و . ٤ - ب : وحدت .

٥ - ج و ب ونسخه بدل الف : القدح . ٦ - ب : + و .

٧ - ج : ٧ .

المدول عن ظاهره ، فلا بد من أن يُريد به<sup>١</sup> ما تقتضيه<sup>٢</sup> المواضعة فى تلك اللفظة التى استعملها .

ومن شأن الحقيقة أن تجرى<sup>٣</sup> فى كل موضع تثبت<sup>٤</sup> فيه فائدتها من غير تخصيص ، إلا أن يعرض عارض سمى<sup>٥</sup> يمنع<sup>٦</sup> من ذلك . هذا إن<sup>٧</sup> لم يكن فى الأصل تلك الحقيقة وضعت<sup>٨</sup> لتفيد<sup>٩</sup> معنى فى جنس دون جنس ، نحو قولنا : أبلق ، فإنه يفيد اجتماع لونين مختلفين فى بعض الدواب دون بعض ، لا أنهم يقولون : فرس أبلق ، ولا يقولون : نور<sup>١٠</sup> أبلق .

وإنما أوجبت اطراد الحقيقة فى فائدتها ، لأن المواضعة تقتضى<sup>١١</sup> ذلك ، والنرض فيها لا يتم إلا بالاطراد ، قلولم تعجب<sup>١٢</sup> تسمية<sup>١٣</sup> كل<sup>١٤</sup> من فعل الضرب بأنه ضارب ، لتقص ذلك القول بأن أهل اللغة إنما سمو<sup>١٥</sup> الضارب ضارباً ، لوقوع هذا الحديث المخصوص الذى هو الضرب منه .

٢ - ب وج : يقتضيه .

٤ - ب : ثبت .

٦ - ب - من .

٨ - ج : ليفيد .

١٠ - الف : ثوب ( خ ل ) .

١٢ - ج : يجب .

١٤ - ب وج : يسمون .

١ - ب - : به .

٣ - الف : يجرى .

٥ - ب : يمنع .

٧ - ب : اذا .

٩ - ج : الدواب .

١١ - ج : يقتضى .

١٣ - ج : تسميتها .

و<sup>١</sup> إِنَّمَا اسْتَنْبَيْنَا الْمَنْعَ السَّمْعِيَّ<sup>٢</sup> لِأَنَّهُ رُبَّمَا عَرَضَ فِي إِجْرَاءِ الْإِسْمِ عَلَى بَعْضِ مَا فِيهِ فَائِدَتُهُ مُفسَدَةٌ، فَيَقْبَحُ إِجْرَاءُهُ، قِيمَنَعُ<sup>٣</sup> السَّمْعُ مِنْهُ، كَمَا قُلْنَا فِي تَسْمِيَّتِهِ - تَعَالَى - يَا أَنَّهُ فَاضِلٌ<sup>٤</sup> .

وَأَعْلَمُ أَنَّ الْحَقِيقَةَ يَجُوزُ أَنْ يَقِلَّ اسْتِعْمَالُهَا، وَتَقْتَرِحَ حَالُهَا قَيْصِرٌ<sup>٥</sup> كَالْمَجَازِ. وَكَذَلِكَ الْمَجَازُ غَيْرُ مُتَمَنِّعٍ أَنْ يَكْثُرَ اسْتِعْمَالُهُ فِي الْعَرَفِ<sup>٦</sup> فَيَلْحَقَ بِحُكْمِ الْحَقَائِقِ. إِنَّمَا قُلْنَا ذَلِكَ، مِنْ حَيْثُ كَانَ<sup>٧</sup> إِجْرَاءُ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ عَلَى فَوَائِدِهَا فِي الْأَصْلِ لَيْسَ بِوَاجِبٍ، وَإِنَّمَا هُوَ بِحَسَبِ الْإِخْتِيَارِ، وَإِذَا صَحَّ فِي أَصْلِ اللَّفْظِ التَّغْيِيرُ وَالتَّبْدِيلُ<sup>٨</sup>، فَكَذَلِكَ<sup>٩</sup> فِي فَرْعِهَا<sup>١٠</sup>، وَالْمَنْعُ مِنْ جَوَازِ ذَلِكَ مُتَعَذِّرٌ. وَإِذَا كَانَ جَائِزًا، فَأَقْوَى مَا ذُكِرَ فِي وَقُوعِهِ وَحُصُولِهِ أَنْ قَوْلَنَا: غَائِطُ<sup>١١</sup>، كَانَ فِي الْأَصْلِ اسْمٌ لِلْمَكَانِ الْمُطْمَئِنِّ<sup>١٢</sup> مِنَ الْأَرْضِ، ثُمَّ<sup>١٣</sup> غَلَبَ عَلَيْهِ الْإِسْتِعْمَالُ الْعَرَفِيُّ، فَانْتَقَلَ إِلَى الْكِنَايَةِ عَنْ قَضَاءِ الْحَاجَةِ وَالْحَدِيثِ الْمَخْصُوصِ، وَلِهَذَا لَا يُنْفَعُ مِنْ إِطْلَاقِ هَذِهِ اللَّفْظَةِ فِي الْعَرَفِ إِلَّا مَا ذُكِرْنَا، دُونَ مَا كَانَتْ

٢ - ب : السمعى .

٤ - ب : واصل .

٦ - ج : العرب .

٨ - ج : هذا .

١٠ - ج : حرفها .

١٢ - الف : المطمأن .

١ - ج : - و .

٣ - ب : فيمتنع .

٥ - ب : فتصير .

٧ - ج : - كان .

٩ - ب : فلهذا ك + قال .

١١ - ج : غاية .

١٣ - ب : - ثم .



عليه في الأصل . وأما استشهادهم على ذلك بالصلاة والصيام ، وأن  
المفهوم في الأصل من لفظة الصلاة الدعاء ، ثم صار يعرف الشرع  
المعروف سواه ، وفي الصيام الإمساك ، ثم صار في الشرع لما  
كان<sup>١</sup> يخالفه ، فإنه يَضَعُ ، من حيث أمكن أن يقال إن ذلك ليس  
ينقل ، وإنما هو تخصيص ، وهذا غير ممكن في لفظة الفائض .  
وأقوى ما يُعرف به كون اللفظ حقيقةً هو نص أهل اللغة ، وتوقيفهم  
على ذلك ، أو يكون معلوماً من حالهم ضرورة .

ويتلوه في القوة أن يستعملوا اللفظ في بعض الفوائد ، ولا يدلونا  
على أنهم متجاوزون بها مستعمرون لها ، فيعلم<sup>٢</sup> أنها حقيقة ، ولهذا  
نقول : إن ظاهر استعمال أهل اللغة اللفظة في شيء<sup>٣</sup> دلالة<sup>٤</sup> على أنها  
حقيقته إلا أن ينقلنا نأقل عن هذا الظاهر .

وقد قيل فيما يُعرف به الحقيقة أشياء<sup>٥</sup> غيرها<sup>٦</sup> عليها - إذا تأملت<sup>٧</sup>

- |                            |                                      |
|----------------------------|--------------------------------------|
| ١ - ب : لفظ .              | ٢ - ب و ج : من .                     |
| ٣ - ب و ج : كانه .         | ٤ - ب : لفظ ، و ج : لفظه .           |
| ٥ - ج : الناية .           | ٦ - ب : + و . درهاش ب در اینجا نوشته |
| است : ما به تعرف الحقيقة . | ٧ - ب : اللفظة .                     |
| ٨ - ب و ج : فاعلم .        | ٩ - ج : + في .                       |
| ١٠ - ج : دالة .            | ١١ - ب : اشياء ، ج : شيئاً .         |
| ١٢ - ب و ج : - غيرها .     | ١٣ - ب و ج : تأملت .                 |

حَقُّ التَّأَمُّلِ - طعنٌ ، وفيها قدحٌ . وما ذكرناه أبعد من الشبهة<sup>١</sup> .  
وَيَمْضِي فِي الْكِتَابِ كَثِيرًا أَنَّ الْمَجَازَ لَا يَجُوزُ اسْتِعْمَالُهُ إِلَّا فِي الْمَوْضِعِ  
الَّذِي اسْتَعْمَلَهُ<sup>٢</sup> فِيهِ أَهْلُ اللَّفَّةِ مِنْ غَيْرِ تَعَدُّ لَهُ . وَلَا بُدَّ مِنْ تَحْقِيقِ هَذَا  
الْمَوْضِعِ فَإِنَّهُ تَلْبِيسٌ<sup>٣</sup> .

وَالَّذِي يَجِبُ ، أَنْ يَكُونَ الْمَجَازُ مُسْتَعْمَلًا فِيمَا اسْتَعْمَلَهُ فِيهِ أَهْلُ  
اللَّفَّةِ أَوْ فِي نَوْعِهِ وَقَبِيلِهِ . أَلَا تَرَى أَنَّهُمْ لَمَّا حَذَفُوا الْمُضَافَ ، وَأَقَامُوا  
الْمُضَافَ إِلَيْهِ مَقَامَهُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ  
الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا ، أَشْعَرُونَا بِأَنْ حَذَفَ الْمُضَافُ تَوْسَعًا جَائِزٌ ، فَسَافَ  
لَنَا أَنْ نَقُولَ \* سَلِ الْمَنَازِلَ الَّتِي نَزَلْنَاهَا ، وَالْخَيْلَ الَّتِي رَكَبْنَاهَا ، [هـ]  
عَلَى هَذِهِ الطَّرِيقَةِ فِي الْحَذْفِ . وَلَمَّا وَصَفُوا<sup>٤</sup> الْبَلِيدَ<sup>٥</sup> بِأَنَّهُ حَمَارٌ تَشْبِيهًا  
لَهُ بِهِ<sup>٦</sup> فِي الْبَلَادَةِ ، وَالْجَوَادَ بِالْبَحْرِ تَشْبِيهًا لَهُ بِهِ فِي كَثْرَةِ عَطَائِهِ ، جَازَأَن  
يَصِفَ الْبَلِيدَ بِغَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَوْصَافِ الْمُنْبِئَةِ<sup>٧</sup> عَنْ عَدَمِ الْفِطْنَةِ ، فنَقُولُ :  
إِنَّهُ صَخْرَةٌ ، وَإِنَّهُ جَمَادٌ ، وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ . وَلَمَّا أَجْرُوا<sup>٨</sup> عَلَى الشَّيْءِ

- ١ - ب و ج : الشبه .
- ٢ - ج : استعماله . در هامش ب در اینجا نوشته است : تعقین معنی قولهم : المجاز لا يستعمل فی غیر مواضعه .
- ٣ - ب : متلبس ، و ج : ملتبس .
- ٤ - ب : - فيه .
- ٥ - ج : + ها .
- ٦ - ج : وضعوا .
- ٧ - ب : البلد .
- ٨ - ج : - به .
- ٩ - ب : النبئة ، و ج : البيئة .
- ١٠ - الف : اخروا .

اسم ما قارَنه<sup>١</sup> فى بعض المواضع ، فقلنا مثل<sup>٢</sup> ذلك للمقاربة<sup>٣</sup> فى موضع آخر. ألا ترى أنهم قالوا<sup>٤</sup> سَلِ القرية فى قرية مُعَيَّنة ، وتعديناها إلى غيرها بلاشبهة للمشاركة فى المعنى . وكذلك فى النوع والتعبيل . وليس هذا هو القياس فى اللغة<sup>٥</sup> المُطَرَّحُ ، كماله يمكن ذلك قياساً فى تعدى المعين الواحدة فى القرية .

وبعد فإنا نعلم أن ضروب المجازات الموجودة<sup>٦</sup> الآن فى اللغة لم يستعملها القوم ضربة واحدة<sup>٧</sup> فى حال واحدة ، بل فى زمان بعد زمان ، ولم يخرج من استعمال<sup>٨</sup> ذلك - ما لم يكن بعينه مستعملاً - عن قانون اللغة ، فكذلك ما ذكرناه .

واعلم أن الخطاب إذا انقسم إلى لغوي ، وعرفي ، وشرعي ، وجب بيان مراتبه وكيفية تقديم بعضه على بعض ، حتى يعتمد ذلك فيما يرد منه - تعالى - من الخطاب .

وجملته القول فيه أنه إذا ورد منه - تعالى - خطاب ، وليس فيه عرف ، ولا شرع ، وجب حملُه على وضع اللغة . لأنه الأصل .

١ - ب و ج : قاربه .

٢ - ب : يمثل .

٣ - ب و ج : للمقاربة .

٤ - ب : - قالوا ، وبجاء سَلِ سليل است .

٥ - ب : - فى اللغة .

٦ - ج : الموجودة .

٧ - الف : + و .

٨ - ج : + من .

٩ - ج : فلذلك .

فإن كان فيه وضعٌ، وعرفٌ، وجَبَ حملُه على العرف دون أصل  
الوضع. لأنَّ العرف طارِ على أصل الوضع، وكالتاسخ له والمؤثر فيه.  
فإذا كان هناك وضعٌ، وعرفٌ، وشرعٌ، وجَبَ حملُ الخطاب  
على الشرع دون الأمرين المذكورين. للعلَّة<sup>٢</sup> التي ذكرناها. ولأنَّ  
الأسماء<sup>٣</sup> الشرعية صادرة عنه<sup>٤</sup> - تعالى -، فتجرى مجرى الأحكام في أنه  
لا يتعدى عنها.

واعلم أنَّ الناس قد طولوا في أقسام الكلام، وأورد بعضهم في  
أصول الفقه ما لا حاجة إليه.

وأحصر<sup>٥</sup> ما قيسم الكلام المفيد إليه، أنه إما أن يكون خبراً  
أو ما معناه معنى الخبر. وعند التأمل يُعلم دخول جميع<sup>٦</sup> أقسام الكلام  
تحت ما ذكرناه. لأنَّ الأمر من حيث دَلَّ على أنَّ الأمر مراد للمأمور به،  
كان في معنى الخبر. والتهى إنما كان نهياً لأنَّ الناهي كاره لما نهى  
عنه، فمعناه معنى الخبر. ولأنَّ المخاطب غيره إما أن يُعرفه حال نفسه،  
أو حال غيره، وتعرفه حال غيره يكون بالخبر دون الأمر، وتعرفه حال  
نفسه يكون بالأمر والتهى، وإن<sup>٧</sup> جاز أن يكون بالخبر.

٢ - ج : لليلة .

١ - ب : هنالك .

٤ - ج : عن .

٣ - ج : أسماء .

٥ - ج و ب : معتل ، والف ( خ ل ) . ٦ - ب و ج : أخصر .

٨ - ج : فان .

٧ - ب : - جميع .

واعلم أن المفيد من الأسماء إما أن يختص بعين واحدة ولا يتعداها ،  
أو يكون مفيداً لما زاد عليها . فمثال الأول قولنا : إلهٌ وقديمٌ وماجرى  
مجرى ذلك مما يختص به القديم تعالى ولا يشاركه فيه غيره . فأمّا ما  
يُفيدُ أشياء كثيرةً فَيُنقسمُ إلى قسمين : إما أن يُفيدَ في الجميع  
فائدة واحدة ، أو أن يُفيدَ فوائد مختلفةً ، فمثال الأول قولنا : لونٌ ، و  
إنسانٌ . ومثال الثاني قولنا : قرءٌ ، وعينٌ ، وجاريةٌ .

ومن خالف في جواز وقوع الاسم على مختلفين أو على ضدّين ،  
لا يلتفت إلى خلافه ، ليخرجه عن الظاهر من مذهب أهل اللغة .

و اعلم أنه غير متيسر أن يراد باللفظة الواحدة في الحال الواحدة<sup>١</sup>  
من المعبر<sup>١</sup> الواحد المعنوي المختلفين . وأن يراد بها أيضاً الحقيقة والمجاز .  
يخلاف ما حكى عن خالف في ذلك من أبي هاشم وغيره . والذي يدل على  
صحة ما ذكرناه أن ذلك لو كان متيناً لم يخل امتناعه<sup>٢</sup> من أن يكون

١ - ج : - قولنا .

٢ - الف : يشاركه .

٣ - الف : يفيد .

٤ - الف : فنقسم .

٥ - ب : و .

٦ - ج : - قولنا .

٧ - ب : فرد ؛ ج : قرء .

٨ - ج : + و .

٩ - ب و ج : - و .

١٠ - الف : - في الحال الواحدة .

١١ - ب و ج : المعبر .

١٢ - ب : اتساعه .

لَا مِرَّ يَرْجِعُ إِلَى الْمُعْبَرِ<sup>١</sup> ، أَوْ لِمَا يَعُودُ إِلَى الْعِبَارَةِ ، وَمَا يَسْتَحِيلُ لِأَمْرِ<sup>٢</sup>  
يَرْجِعُ إِلَى الْمُعْبَرِ<sup>٣</sup> ، تَعَجُّبُ اسْتِحَالَتِهِ مَعَ فَقْدِ الْعِبَارَةِ ، كَمَا أَنَّ مَا صَحَّ  
لِأَمْرِ يَعُودُ إِلَيْهِ ، تَعَجُّبُ صَحَّتِهِ مَعَ ارْتِقَاعِ الْعِبَارَةِ ، وَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّهُ  
يَصِحُّ مِنْ أَحَدِنَا أَنْ يَقُولَ لِغَيْرِهِ لَا تَكْسِخْ مَا تَكْسِخْ أَبُوكَ ، وَيُرِيدُ بِهِ لَا  
تَعَقِّدْ عَلَيَّ مِنْ عَقْدٍ عَلَيْهِ وَلَا مِنْ وَطْئِهِ . وَيَقُولُ أَيْضًا لِغَيْرِهِ إِنْ لَمْ سَتِ  
أَمْرَاتِكَ فَأَعِدِ الطَّهَارَةَ ، وَيُرِيدُ بِهِ الْجَمَاعَ وَاللَّمْسَ بِالْيَدِ . وَإِنْ كُنْتَ  
مُحَدِّثًا فَتَوَضَّأْ<sup>٤</sup> ، وَيُرِيدُ<sup>٥</sup> جَمِيعَ الْأَحْدَاثِ . وَإِذَا جَازَ أَنْ يُرِيدَ الضَّدَّيْنِ  
فِي الْحَالَةِ الْوَاحِدَةِ ، فَأَجُوزُ مِنْهُ أَنْ يُرِيدَ الْمُخْتَلِفَيْنِ . فَأَمَّا الْعِبَارَةُ فَلَا مَانِعَ  
مِنْ جِهَتِهَا يَقْتَضِي تَعَدُّ ذَلِكَ ، لِأَنَّ الْمَعْنَيَيْنِ الْمُخْتَلِفَيْنِ قَدْ جُمِعَتَا هَذِهِ  
الْعِبَارَةُ فِي وَضْعِ اللَّفْظِ عِبَارَةً عَنْهُمَا ، فَلَا مَانِعَ<sup>٦</sup> مِنْ<sup>٧</sup> أَنْ يُرَادَا بَهَا . وَ  
كَذَلِكَ<sup>٨</sup> إِذَا اسْتُعْمِلَتْ هَذِهِ اللَّفْظَةُ فِي أَحَدِهِمَا<sup>٩</sup> مُجَازًا<sup>١٠</sup> شَرْعًا أَوْ  
عَرَفًا ، فَغَيْرُ مُنْتَعَمٍ أَنْ يُرَادَ بِالْعِبَارَةِ الْوَاحِدَةِ ، لِأَنَّهُ لَا تَنَافِي وَلَا تَمَانِعَ<sup>١١</sup> .

- |  |                        |
|--|------------------------|
| ١ - ب و ج : الْمُعْبَرِ .                  | ٢ - ب : الْأَمْرِ .    |
| ٣ - ب و ج : الْمُعْبَرُ الْف : تَعَجُّبُ . | ٤ - ب و ج : يَجِبُ .   |
| ٥ - ب و ج : عَلَى .                        | ٦ - ب و ج : بِهِ .     |
| ٧ - ب : فَتَوَضَّأَ .                      | ٨ - ب : بِهِ .         |
| ٩ - ب و ج : يَنْتَعِ .                     | ١٠ - ج : مِنْ .        |
| ١١ - ب : فَكَذَلِكَ .                      | ١٢ - ب : أَحَدِهِمَا . |
| ١٣ - ب و ج : أَوْ .                        | ١٤ - ب و ج : مَانِعَ . |

وإنما لا يجوز أن يُريد باللفظة الواحدة<sup>١</sup> الأمر والنهي، لثنافي موجبيهما، لأن الأمر يقتضي إرادة المأمور به، والنهي يقتضي كراهة<sup>٢</sup> المنهي عنه، ويستحيل أن يكون مُريداً كراهاً للشيء الواحد على الوجه الواحد. وكذلك لا يجوز أن يُريد باللفظة الواحدة<sup>٣</sup> الإقتصار على الشيء وتعمديه، لأن ذلك يقتضي أن يكون مُريداً للشيء وأن لا يُريده.

[٢٦] وقولهم لا يجوز أن يُريد باللفظة الواحدة<sup>٤</sup> \* استعمالها فيما وُضعت له والعدول بها<sup>٥</sup> عنا وُضعت له، ليس بصحيح، لأن المتكلم بالحقيقة والمجاز ليس يجب أن يكون قاصداً إلى ما وضعوه وإلى ما لم يضعوه، بل يكفي في كونه متكلماً بالحقيقة، أن يستعملها فيما وُضعت له في اللغة. وهذا القدر كاف في كونه متكلماً باللغة، من غير حاجة إلى قصد استعمالها فيما وضعوه. وهذه الجملة كافية في إسقاط<sup>٦</sup> الشبهة. واعلم أن الغرض في أصول الفقه التي بينا أن مدارها إنما هو على الخطأ، وقد ذكرنا مهم<sup>٧</sup> أقسامه، وما لا بد منه من أحواله. - لما كان لا بد فيه من العلم بأحكام الأفعال، ليفعل ما يجب فعله، ويجتنب

١- ب و ج : باللفظ الواحد . ٢- ب و ج : كراهية .

٣- ب : إلا . ٤- ب : بها .

٥- ب : ولا . ٦- ب : - القدر كاف في كونه .

٧- ب : - الجملة كافية في إسقاط ، و ج : + هـ . ٨- ب و ج : - إنما .

٩- ج : مهم . ١٠- ب و ج : - لا بد فيه من .

ما يَجِبُ اجتنابه، وَجَبَ أَنْ نُشِيرَ<sup>٢</sup> إِلَى العلمِ ماهو، و<sup>٣</sup> ما يَشْتَبِهُ به من الظَّنِّ، وما يَقْتَضِي كُلَّ واحدٍ منهما من دَلَالَةٍ أو أَمَارَةٍ بِأَخْصِرِ قَوْلٍ، فَإِنَّ الْعَمَلُ<sup>٤</sup> الْمَعْقُولَةَ فِي هَذِهِ الْمَوَاضِعِ كَافِيَةٌ.

فَأَمَّا الْأَفْعَالُ وَأَحْكَامُهَا وَمَرَاتِبُهَا، فَسَيَجِيءُ<sup>٥</sup> الْقَوْلُ فِيهِ مِنْ هَذَا الْكِتَابِ عِنْدَ الْكَلَامِ عَلَى أَعْمَالِ النَّبِيِّ - ص ع - وَكَيْفِيَّةِ دَلَالَتِهَا بِإِذْنِ اللَّهِ - تَعَالَى -<sup>٦</sup> وَمَشْيَتِهِ.

وَأَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ مَا اقْتَضَى سَكُونَ النَّفْسِ. وَهَذِهِ حَالُهُ مَعْقُولَةٌ يَجِدُهَا الْإِنْسَانُ مِنْ نَفْسِهِ عِنْدَ الْمَشَاهِدَاتِ، وَيُفَرِّقُ فِيهَا<sup>٧</sup> بَيْنَ خَبَرِ النَّبِيِّ - ص - بِأَنَّ<sup>٨</sup> زَيْدًا فِي الدَّارِ وَخَبَرٍ غَيْرِهِ. غَيْرَ<sup>٩</sup> أَنَّ مَا<sup>١٠</sup> هَذِهِ حَالُهُ، لَا بُدَّ مِنْ كَوْنِهِ اعْتِقَادًا يَتَعَلَّقُ بِالشَّيْءِ عَلَى مَا هُوَ بِهِ. وَ<sup>١١</sup> إِنْ لَمْ يَجْزُ<sup>١٢</sup> إِدْخَالُ ذَلِكَ فِي حَيْثُ الْعِلْمِ، لِأَنَّ الْحَدَّ يَجِبُ أَنْ يُمَيِّزَ<sup>١٣</sup> الْمَحْدُودَ، وَلَا<sup>١٤</sup> يَجِبُ أَنْ يُذَكَّرَ فِي جُمْلَةٍ مَا يُشَارِكُهُ فِيهِ مَا خَالَفَهُ. وَلِئِنْ جَازَلْنَا أَنْ

- |                            |  |
|----------------------------|--|
| ١ - ج : - ان .             | ٢ - ب : يشير .                         |
| ٣ - الف : - و .            | ٤ - ج : يشبهه .                        |
| ٥ - ب : العمل .            | ٦ - ب و ج : هذا الموضع .               |
| ٧ - ج : فجيء .             | ٨ - ج : - تعالى .                      |
| ٩ - ب : فيما .             | ١٠ - ب : ان .                          |
| ١١ - ب و ج : - غير .       | ١٢ - ب : + في .                        |
| ١٣ - ب : - و .             | ١٤ - ج : يميز .                        |
| ١٥ - ب : يميز ، ج : تميز . | ١٦ - الف : فلا ، (خل) ، ونيز درج و ج . |



نقول في حد العلم : إنه<sup>١</sup> اعتقادٌ للشيء على ما هو به مع سكون النفس .  
وتعديراً<sup>٢</sup> ، بأننا أبناء ، بقولنا اعتقاد ، من سائر الأجناس . ويتناوله<sup>٣</sup>  
المعتقد على ما هو به ، من الجهل . ويسكون النفس ، من التقليد . فالأ  
جواز أن نقول في حده عرض<sup>٤</sup> ، لبينه<sup>٥</sup> عن الجوهر<sup>٦</sup> . ويوجب حالاً  
للحي<sup>٧</sup> ، لبينه<sup>٨</sup> متى يوجب حالاً للمحل . ويجعل القلب ولا يوجد إلا فيه ،  
لبينه<sup>٩</sup> متى يجعل الجوارح .

والعلم ينقسم إلى<sup>١٠</sup> قسمين . أحدهما : لا يتمكن العالم به<sup>١١</sup> من  
نفيه<sup>١٢</sup> عن نفسه<sup>١٣</sup> . يشبهه<sup>١٤</sup> أن انفرد ، وإن شئت قلت لا أمر يرجع  
إليه ، وإن شئت قلت على حال من الحالات . والقسم الآخر : يتمكن من  
نفيه عن نفسه على بعض الوجوه . والقسم الأول على ضربين . أحدهما<sup>١٥</sup> :  
مقطوع على أنه علم ضروري<sup>١٦</sup> من فعل الله - تعالى - فينا ، كالعلم  
بالمشاهدات وكل ما<sup>١٧</sup> يكمل به العقل من العلوم . والقسم الثاني :

- |                                   |                              |
|-----------------------------------|------------------------------|
| ١ - ب وج : بأنه .                 | ٢ - ب وج : يتناوله .         |
| ٣ - الف : يتناوله ، وج : تناوله . | ٤ - ب وج : يقول .            |
| ٥ - ب - : عرض .                   | ٦ - ج : لبينه .              |
| ٧ - ب وج : من .                   | ٨ - ب : وبينه ، وج : لبينه . |
| ٩ - ب : لبينه ، وج : لبينه .      | ١٠ - ب - : إلى .             |
| ١١ - ب - : به .                   | ١٢ - ب : نفسه .              |
| ١٣ - ج : نفيه .                   | ١٤ - ب وج : لشبهه .          |
| ١٥ - ب : أحدهما .                 | ١٦ - ب - : و .               |
| ١٧ - ج : كلها .                   |                              |

مشكوك فيه وَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ ضَرْوِيًّا<sup>١</sup> مِنْ فِعْلِ اللَّهِ<sup>٢</sup> فِينَا، كَمَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مِنْ فِعْلِنَا، كَالْعِلْمِ. يُخْبِرُ الْإِخْبَارُ عَنْ<sup>٣</sup> الْبُلْدَانِ وَالْحَوَادِثِ الْكِبَارِ. وَهَذَا مِمَّا يُسْتَقْصَى فِي الْكَلَامِ عَلَى الْإِخْبَارِ مِنْ هَذَا الْكِتَابِ بِعَوْنِ اللَّهِ وَمَشِيئَتِهِ. وَإِنَّمَا شَرَطْنَا مَا ذَكَرْنَاهُ مِنَ الشَّرُوطِ، احْتِرَازًا مِنَ الْعِلْمِ الْمَكْتَسَبِ إِذَا قَارَنَهُ عِلْمُ ضَرْوِيٍّ، وَتَمَتُّعُهُمَا وَاحِدٌ. وَأَمَّا الْعِلْمُ الَّذِي يُكَيِّنُ نَفْسَهُ عَنِ الْعَالَمِ عَلَى الشَّرُوطِ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ، فَهُوَ مُكْتَسَبٌ، وَمِنْ شَأْنِهِ أَنْ يَكُونَ مِنْ فِعْلِنَا، لِأَمِنْ فِعْلٍ غَيْرِنَا فِينَا. وَمَا بَعْدَ هَذَا مِنْ أَقْسَامِ الْعُلُومِ الْقَضْرِيَّةِ، وَمَا يَتَفَرَّعُ عَلَيْهِ<sup>٤</sup>، غَيْرُ مُحْتَاجٍ إِلَيْهِ فِي هَذَا الْكِتَابِ. وَالتَّنْظُرُ فِي الدَّلَالَةِ عَلَى الْوَجْهِ الَّذِي<sup>٥</sup> يَدُلُّ عَلَيْهِ، يَجِبُ عِنْدَهُ الْعِلْمُ<sup>٦</sup> وَ<sup>١٠</sup> يَحْصُلُ لَا مَحَالَةَ. وَهَذَا الْقَدْرُ كَافٍ لِمَنْ يَنْظُرُ فِي أَصُولِ الْفَقْهِ، وَالْإِلَّا<sup>١١</sup> حَاجَةً بِهِ مَأْسَةً لَا يَتِمُّ مَا قَصَدَهُ مِنْ أَصُولِ الْفَقْهِ إِلَّا بِهَا، وَالْإِلَّا<sup>١٢</sup> أَنْ يُحَقِّقَ<sup>١٣</sup> كَبَفِيَّتِهِ كَوْنِ التَّنْظِيرِ سَبِيلًا لِلْعِلْمِ وَشَرْطًا<sup>١٤</sup> تَوَلِيْدِهِ.

٢ - ج : + تعالى .

١ - ب : - و .

٤ - ج : انما .

٣ - ب : على .

٦ - ب : - فينا .

٥ - ب : - و .

٨ - ب و ج : - الذى .

٧ - ب و ج : الىه .

١٠ - ب : - و .

٩ - ب : + لا .

١٢ - ب : يتحقق .

١١ - ب و ج : الى .

١٣ - ب : فشروط .

و<sup>١</sup> أما الظن فهو ما يُقَوَّى كَوْنُ مَا ظَنَّهُ عَلَى مَا يَتَنَوَّلُهُ الظَّنُّ ، وَإِنْ جُوزَ خِلَافُهُ . فَالَّذِي<sup>٢</sup> يُبَيِّنُ بِهِ الظَّنُّ التَّقْوِيَّةَ وَالتَّرْجِيحَ . وَلَا مَعْنَى لِنَحْقِيقِ كَوْنِ الظَّنِّ مِنْ غَيْرِ قَبِيلِ الْإِعْتِقَادِ هِيَهْنَا ، وَإِنْ<sup>٣</sup> كَانَ<sup>٤</sup> ذَلِكَ<sup>٥</sup> هُوَ الصَّحِيحُ ، لِأَنَّهُ لَا حَاجَةَ تَمَسُّ<sup>٦</sup> إِلَى ذَلِكَ .

وَمَا يَحْصُلُ<sup>٧</sup> عِنْدَهُ الظَّنُّ ، يُسَمَّى أَمَارَةً<sup>٨</sup> .

وَيَمْضَى فِي الْكِتَابِ كَثِيرًا<sup>٩</sup> ، أَنْ حَصُولَ الظَّنِّ عِنْدَ التَّظْيِيرِ فِي الْأَمَارَةِ<sup>١٠</sup> لَيْسَ بِمَوْجِبٍ عَنِ التَّظْيِيرِ ، كَمَا نَقَوْلُهُ<sup>١١</sup> فِي الْعِلْمِ الْحَاصِلِ عِنْدَ التَّظْيِيرِ فِي الدَّلَالَةِ ، بَلْ يَخْتَارُهُ التَّأْخُّرُ فِي الْأَمَارَةِ لِأَمَحَالَةِ لِقْوَةِ الدَّامِي .

وَلَيْسَ ذَلِكَ بِوَاضِحٍ ، لِأَنَّهُمْ إِنَّمَا يَعْتَمِدُونَ فِي ذَلِكَ عَلَى اخْتِلَافِ الظُّنُونِ مِنَ الْعَقْلَاءِ وَالْأَمَارَةِ وَاحِدَةٌ ، وَهَذَا يَبْطُلُ بِاخْتِلَافِ الْعَقْلَاءِ فِي<sup>١٢</sup> الْإِعْتِقَادَاتِ وَالدَّلَالَةِ وَاحِدَةٌ . فَإِنْ ذَكَرُوا اخْتِلَالَ<sup>١٣</sup> الشَّرْطِ وَأَنَّ عِنْدَ تَكَامُلِهَا يَجِبُ الْعِلْمُ ، أَمْكَنَ أَنْ يُقَالَ مِثْلُ ذَلِكَ بِعَيْنِهِ فِي التَّظْيِيرِ<sup>١٤</sup> فِي

١ - ج : ف . ٢ - ب : و : الذي .

٣ - ب : فان . ٤ - ب : - كان .

٥ - ب : + و ما . ٦ - ج : + و .

٧ - الف : حصل . ٨ - ب و ج : + وربما يسمى دلالة والاولى

٩ - الف : كثيرة . ١٠ - افراد الدلالة بما يحصل عنده العلم .

١١ - ج : + و . ١٢ - ج : يقوله .

١٣ - الف : اختلاف ، ( خ ل ) . ١٤ - ب : - في النظر .

الأمارية. وتحقيق ذلك أيضا ميتا لا يحتاج إليه ههنا<sup>١</sup> لأن الأغراض في أصول الفقه<sup>٢</sup> يتم<sup>٣</sup> بدونه<sup>٤</sup>.

وإن قيل ما دليلكم على أن تكليفكم في أصول الفقه إنما هو العلم دون العمل التابع للظن وإذا كنتم تجوزون أن<sup>٥</sup> تكليفكم<sup>٦</sup> الشرايع تكليف يتبع الظن الرجوع إلى الأمارية فالأمر أن التكليف في أصول الفقه كذلك.

فلنا ليس كل أصول الفقه يجوز فيه أن يكون الحق في جهتين مختلفتين<sup>٧</sup> لأن القول بأن المؤثر في كون الأمر أمرا<sup>٨</sup> إنما<sup>٩</sup> هو إرادة الأمور به وأنه لا تعلق لذلك بصفات الفعل في نفسه وأنه تعالى لا يجوز أن يريد إلا ماله صفة زائدة على حسنه ولا ينسخ الشيء قبل وقت فعله<sup>١٠</sup> وما أشبه ذلك وهو<sup>١١</sup> الغالب والأكثر فلا<sup>١٢</sup> يجوز أن يكون الحق فيه إلا واحدا<sup>١٣</sup> كما لا يجوز في أصول الديانات \* أن يكون الحق إلا في واحد<sup>١٤</sup>.

١ - ب : ضمنا .

٢ - ب : - في أصول الفقه .

٣ - ج : يتم .

٤ - ب و ج : من دونه .

٥ - ب : فان .

٦ - ب : - أن .

٧ - الف : + يكون .

٨ - ج : يكلفكم .

٩ - ج : مختلفين .

١٠ - ب و ج : - إنما .

١١ - ج : فعل .

١٢ - ب و ج : فهو .

١٣ - ب و ج : ولا .

١٤ - ب : في واحد . ج : في احد .

١٥ - ب و ج : - شماره ١٤ تا ١٥ .

اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَقُولَ جَوِّزُوا أَنْ يُكَلِّفَ اللَّهُ - تعالى - مَنْ ظَنَّ بِأَمَارَةٍ  
مخصوصةٍ تَظْهِيرُ<sup>١</sup> لَهُ أَنَّ الْفِعْلَ وَاجِبٌ ، أَنْ يَفْعَلَهُ عَلَى وَجْهِ<sup>٢</sup> الْوَجُوبِ ، وَ  
مَنْ ظَنَّ بِأَمَارَةٍ أُخْرَى أَنَّهُ نَدْبٌ ، أَنْ يَفْعَلَهُ عَلَى<sup>٣</sup> هَذَا الْوَجْهِ<sup>٤</sup> ، وَكَذَلِكَ  
الْقَوْلُ فِي الْخُصُوصِ وَالْعُمُومِ<sup>٥</sup> ، وَمَسَائِرِ الْمَسَائِلِ<sup>٦</sup> ، لِأَنَّ الْعَمَلَ فِيهَا عَلَى  
هَذَا الْوَجْهِ<sup>٧</sup> هُوَ الْمَقْصُودُ دُونَ الْعِلْمِ ، وَاخْتِلَافُ أَحْوَالِ الْمَكْتَفِينَ فِيهِ جَائِزٌ ،<sup>٨</sup>  
كَمَا جَازَفِي فُرُوعِ الشَّرِيعَةِ .

فَإِذَا سُئِلْنَا<sup>٩</sup> عَلَى هَذَا الْوَجْهِ ، فَالْجَوَابُ أَنَّ ذَلِكَ كَانَ جَائِزاً ؛  
لَكِنَّا قَدْ عَلِمْنَا الْآنَ خِلَافَهُ ، لِأَنَّ الْأَدْلَةَ الْمَوْجِبَةَ لِلْعِلْمِ قَدْ دَلَّتْ عَلَى  
أَحْكَامِ هَذِهِ الْأَصُولِ ، كَمَا دَلَّتْ عَلَى<sup>١٠</sup> أَصُولِ الدِّيَانَاتِ ، وَمَا إِلَيْهِ  
طَرِيقُ عِلْمٍ لِأَحْكَامِ اللَّظَنِ فِيهِ ، وَإِنَّمَا يَكُونُ اللَّظِنُ حُكْمٌ فِيمَا لَا طَرِيقَ<sup>١١</sup>  
إِلَى الْعِلْمِ<sup>١٢</sup> بِهِ ، أَلَا تَرَى أَنَّنَا لَوْ تَمَكَّنَّا مِنَ الْعِلْمِ بِصَدَقِ الشُّهُودِ ، كَمَا<sup>١٣</sup>  
جَازَأَن نَعْمَلُ<sup>١٤</sup> فِي صَدَقِهِمْ عَلَى الظَّنِّ ، وَكَذَلِكَ<sup>١٥</sup> فِي أَصُولِ الْمُقَلَّتَاتِ .

١ - الف : يظهر .

٢ - ج : هذا الوجه .

٣ - ب : + وجه الندب .

٤ - ج : - الوجوب تا اينجا .

٥ - ب : - والعوم .

٦ - ب : + فيها .

٧ - ب و ج : - على هذا الوجه .

٨ - ب : سلبنا .

٩ - ج : - هذه ، تا اينجا .

١٠ - ب : + الا .

١١ - ب : ما ؛ ج : با .

١٢ - ب و ج : يعمل .

١٣ - ب : فكذاك .

لو أمكن أن نعلم<sup>١</sup> أن في الطريق سبعا، لما علمنا<sup>٢</sup> على قول من نظن<sup>٣</sup> صدقه من المخبرين عن ذلك، وإذا ثبتت<sup>٤</sup> هذه الجملة، وعلمنا أن على هذه الأصول أدلة<sup>٥</sup>، يوجب النظر فيها العلم، لم يجز أن نعمل فيما يتعلق بها على الظن<sup>٦</sup> والآمار<sup>٧</sup>، ومعنا علم<sup>٨</sup> وأدلة<sup>٩</sup>.

وأيضا فلو كانت العبادة وردت بالعمل فيها على الظنون<sup>١٠</sup>، لوجب أن يكون على ذلك دليل مقطوع<sup>١١</sup> به، كما نقول لمن ادعى مثل ذلك في الأحكام الشرعية<sup>١٢</sup>، وفي قيد دلالة على ذلك صحة ما قلناه.

وأيضا فليس يمكن أن يدعى أن المختلفين يميز بعضهم بعضا في الخلاف الجاري في هذه<sup>١٣</sup> الأصول، ويصوبه<sup>١٤</sup>، ولا يحكم بتخطئه<sup>١٥</sup>، كما أمكن أن يدعى ذلك في المسائل الشرعية<sup>١٦</sup>، فإن<sup>١٧</sup> من نفى القياس في الشريعة، لا يميز مثبتيه<sup>١٨</sup>، ولا يصوبه<sup>١٩</sup>، ومن أثبتته، لا يميز نافية<sup>٢٠</sup>، ولا يصوبه<sup>٢١</sup>، وكذلك القول في الإجماع وأكثير مسائل الأصول.

٢ - ظ : علمنا .

١ - ب و ج : يعلم .

٤ - ب : ثبت .

٣ - ب و ج : يظن .

٦ - ب : هذا .

٥ - ج : الشريعة .

٨ - ب : و ان .

٧ - ج : بتخطئة .

١٠ - ب و ج : - ومن أثبت لا يميز نافية

٩ - ج : مثبتة .

ولا يصوبه .

## باب القول في الامر وأحكامه وأقسامه .

### فصل في ما الامر

اختلف الناس في هذه اللفظة ، فذهب قوم إلى أنها مختصة بالقول ، دون الفعل ، ومتى <sup>٢</sup> عُبرَ بها عن الفعل كانت <sup>٣</sup> مجازاً . وقال آخرون ، هي مشتركة بين القول والفعل ، وحقية فيهما معاً . والذي يدل على صحة ذلك ، أنه لا خلاف في استعمال لفظة الامر في اللغة العربية تارة في القول وأخرى في الفعل ، لا أنهم يقولون : أمر فلان مستقيماً ، وإنما يريدون طرائقه <sup>٨</sup> أفعاله ، دون أقواله ، ويقولون : هذا أمر عظيم ، كما يقولون : هذا خطب عظيم ، ورأيت من فلان أمراً أهالني ، أو <sup>٩</sup> أصعبني ، ويريدون بذلك الأفعال لا المحالّة ، ومن أمثال العرب في خبر الزباني : لا يمر ما جدم <sup>١٢</sup> قصير أنفه <sup>١٣</sup> ، و <sup>١٤</sup> قال الشاعر : لا يمر ما يسود <sup>١٥</sup> من يسود <sup>١٦</sup> .

٢ - ب : فتى .

١ - ج : منها .

٤ - ج : + و .

٢ - ب و ج : كان .

٦ - ب : اجري .

٥ - ب : ثان .

٨ - ب : طريقه + و ، ج : + و .

٧ - ج : + و أمره غير مستقيم .

١٠ - ب و ج : و .

٩ - ج : - هذا .

١١ - ج : الزنا ، القاموس المحيط زناه را بفتح زاء وتشديد باء ضبطه ، ودر مغرقي

آن گوید : ملکه الجزیره و تمد من ملوک الطوائف ، ( ج ١ ، ص ٨٧ ، ط مصر ) .

١٣ - ج : أنفه .

١٢ - ج : جدم .

١٥ - ب : يسود بضم حرف مضارعت وفتح واو

١٤ - ب : - و .

١٦ - این دو مثل بنحو مذکور در متن ، در

مشدد ، و ج : يسود بواو مشدد .

المتجدد ، فرامد الادب ، ضبط شده ، ( ص ١٠٤ ، ط ١٥ ) .

وَمِمَّا يُمَكِّنُ أَنْ يُسْتَشْهَدَ بِهِ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الْقُرْآنِ قَوْلُهُ - تَعَالَى :-  
حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ ، وَإِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ - تَعَالَى - بِذَلِكَ الْأَهْوَالَ  
وَالْعَجَائِبَ ، الَّتِي قَعَلَهَا - جَلَّ اسْمُهُ - ، وَخَرَقَ بِهَا<sup>٢</sup> الْعَادَةَ ، وَقَوْلُهُ<sup>٣</sup>  
- تَعَالَى :- أَتَمَجِّبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ، وَأَرَادَ الْفِعْلَ لَا مَجَالَةً<sup>٤</sup> .

وإذا صَحَّتْ هَذِهِ الْجُمْلَةُ ، وَكَانَ ظَاهِرُ اسْتِعْمَالِ أَهْلِ اللَّفْظَةِ  
فِي شَيْئَيْنِ أَوْ أَشْيَاءَ ، يُدَلُّ عَلَى أَنَّهَا حَقِيقَةٌ فِيهِمَا ، وَمَشْتَرِكَةٌ بَيْنَهُمَا ، إِلَّا  
أَنْ يَقُومَ دَلِيلٌ قَاهِرٌ يُدَلُّ عَلَى أَنَّهُ مُجَازٌ فِي أَحَدِهِمَا - وَقَدْ بَسَطْنَا هَذِهِ الطَّرِيقَةَ  
فِي مَوَاضِعَ كَثِيرَةٍ مِنْ كَلَامِنَا ، وَسَيَجِيءُ مَشْرُوحَةً مُسْتَوْفَاةً فِي مَوَاضِعِهِمَا مِنْ  
كِتَابِنَا هَذَا - وَجَبَ الْقَطْعُ عَلَى اشْتِرَاكِ هَذِهِ اللَّفْظَةِ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ ، وَ  
وَجِبَ عَلَى مَنْ ادَّعَى أَنَّهَا مُجَازٌ فِي أَحَدِهِمَا ، الدَّلِيلُ .

فَإِنْ قَالُوا: قَدْ اسْتَعْمَلَ لَفْظَ الْخَيْرِ فِيمَا لَيْسَ يَخْبِرُ عَلَى الْحَقِيقَةِ، كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ: تُخَيِّرُنِي<sup>٥</sup> الْعَيْنَانِ مَا الْقَلْبُ كَانَهُمْ. قُلْنَا: قَدْ بَيَّنَّا أَنَّ ظَاهِرَ الْإِسْتِعْمَالِ يَدُلُّ عَلَى الْحَقِيقَةِ، إِلَّا أَنْ يَقُومَ دَلَالَةٌ<sup>٦</sup>، وَلَوْ خَلَيْنَا وَظَاهَرَ اسْتِعْمَالَ لَفْظَةِ الْخَيْرِ فِي غَيْرِ الْقَوْلِ، لَحَكَمْنَا فِيهِ بِالْحَقِيقَةِ، لَكِنَّا عَلَّمْنَا

۱- پ: جرث.

4:5-7

۳- ب : قول .

٤ - الف : محال .

• - ب : تقوم دلالة .

٦ - الف : - بدل .

۷- الف : تعبيره، ج : - نه.

۸ - ب : - شماره : تا ۸ .

۹- الف : حکمتنا .



ضرورة من مذاهب القوم أنهم لذلك مستعبرون<sup>١</sup> ومتجاوزون، فانتقلنا عما  
يوجبها ظاهراً لا استعمال، وليس ذلك معنا في<sup>٢</sup> استعمالهم لفظه<sup>٣</sup> الأمر في الفعل.

وقد تعلق المخالف لنا في هذه المسألة<sup>٤</sup> بأشياء :

منها : أن الأمر يشتق منه في اللغة العربية الوصف لفاعله بأنه أمر،  
وهذا لا يليق إلا بالقول دون الفعل، لا أنهم لا يسمون من فعل فعلاً ليس  
يقول بأنه أمر.

ومنها : أنه لو كان اسماً للفعل في الحقيقة لأطرد في كل فعل  
حتى يسمى الأكل والشرب بأنه أمر، ألا ترى أن القول لنا كان  
أمراً، أطرد في كل ما هو بصفته.

ومنها : أن من شأن الأمر أن يقتضي مأموراً ومأموراً به، كما  
يقتضي الضرب ذلك، ومعلوم أن ذلك لا يليق إلا بالقول دون الفعل.

ومنها : أن الأمر يدخل فيه الوصف بمطيع وعاص، وذلك لا يتأتى  
إلا في القول.

ومنها : أن الأمر يقتضيه<sup>٥</sup> النهي، فإذا لم يدخل النهي إلا في

الاقوال دون الأفعال، فكذلك الأمر.

٢ - ب و ج : ينافي . (جاء معنا في) .

٤ - ب : - إلا .

٦ - ب : - ان .

١ - ب و ج : - و .

٣ - ج : السائلة .

٥ - ب : - اسماً .

٧ - ج : يقتضيه .

ومنها: أن الأمر يَنْعَمُ من<sup>١</sup> الخَريس والسكوت، لأنهم يستهجنون  
في الأخير والسكوت أن يقولوا وَقَعَ منه أمرٌ، كما يستهجنون أن  
يقولوا وَقَعَ منه خبرٌ، أو<sup>٢</sup> ضربٌ من ضروب الكلام.

ومنها: أن لفظة الأمر لو كانت مشتركة بين القول والفعل، لم  
تُخَلَّ من أن يُفِيدَ فيهما فائدة واحدة، أو فائدتين مختلفتين، وفي  
تَعْدِيرُ الإشارة إلى فائدة تَعْمُها، أو فائدتين يَخُصُّ كل واحدة [٨٨]  
منهما، دلالة على فساد كون هذه اللفظة حقيقة في الأمرين.

فيقال لهم فيما تعلقوا به أولاً من دلالة الاشتقاق: ما أنكرتم أن  
يكون الاشتقاق<sup>٣</sup> الذي أوجبه أهل اللغة لفاعل الأمر إنما هو الذي  
هو قول دون ما ليس بقول من الأفعال، ومعلوم ضرورة أنهم إنما  
اشتقوا أمراً من الأمر الذي هو القول، فأي دلالة في ذلك على أن  
الفعل لا يستمى أمراً، ومن الذي يحفظ عن أهل اللغة القول بأن كل  
ما يوصف بأنه أمر على الحقيقة يوصف فاعله بأنه أمرٌ، وإذا لم يكن  
هذا محفوظاً عنهم، ولا منقولاً، فلا دلالة فيما ذكره. وهذه الطريقة

١ - ب : و .

٢ - ب و ج : من .

٣ - ج : تعدد .

٤ - الف : يخل .

٥ - ج : واحد .

٦ - ب : يجمعها .

٧ - ب : - ما أنكرتم أن يكون الاشتقاق . ٨ - ب و ج : - إنما هو .

٩ - ب و ج : وإي .

توجب عليهم أن تكون اللفظة عين غير مشتركة، لأن لقائل أن يقول إن هذه اللفظة إنما تجرى على ما يشتق منه عين وعناء، وهذا لا يليق بالجارية، فيجب أن تكون مقصورة عليها، وبمثل ما يدفعون به هذا القول، يدفع قولهم.

ويقال لهم فيما تعلقوا به ثانياً: نقول بما ظننتم أننا نمنع منه، ولا تفرق بين وقوع هذا الاسم الذي هو الأمر على الأفعال كلها، على اختلافها وتأثيرها، وإلا فضعوا أيديكم على أي فعل شئتم، فإننا نبين أن أهل اللغة لا يمتنعون من أن يسموه أمراً.

ويقال لهم فيما تعلقوا به ثالثاً: إن اقتضاء الأمر لمأمور ومأمور به إنما هو في الأمر الذي هو القول دون الفعل، وإنما كان كذلك، لأن الأمر له تعلق بغير فاعله، والفعل لا تعلق له بغير فاعله، فلذلك احتاج الأمر<sup>١</sup> بمعنى القول<sup>٢</sup> من مأمور به ومأمور، إلى مالا<sup>٣</sup> يحتاج

١- ب وج: يكون.

٢- ب: القائل.

٣- ج: -ان.

٤- ج: اشتق.

٥- ج: -و.

٦- ب: +الا.

٧- ج: يكون.

٨- ب: مقصود مرة.

٩- ب: يقال، ج: -و.

١٠- ج: يفرق.

١١- ب وج: للأمر.

١٢- ب وج: -بمعنى القول.

١٣- ب: -لا.

إليه الفعل، و إن سُمِّيَ أمراً ، و أنتم لا بُدَّ منكم أن تَقُولُوا<sup>١</sup> عن أهل  
اللغة أن كل ما سُمِّيَ أمراً - وإن لم يكن قولاً - يقتضى مأموراً به و مأموراً .  
و يُقال لهم فيما تَعَلَّقُوا به رابعاً : إن الوصف بالطاعة و المعصية أيضاً  
لا يُلِيقُ إلا بالأمير الذى هو القولُ لِلْمَلِكِ التى ذَكَرناها ، و هو أن<sup>٢</sup>  
المطيع من فعل ما أمر به ، و العاصى من خالف ما أمر به ، و الأمر الذى  
هو الفعل لا يقتضى طاعةً ولا معصية<sup>٣</sup> ، لأنه لا يَتَعَلَّقُ بمطيع ولا عاص .  
على أن قولهم إن دخول الطاعة و المعصية علامة لكون الأمر أمراً ،  
يَنْتَقِضُ بقول القائل لِفَلاَمِهِ : أريد أن تَسْقِيَنِ الماءَ ، ونحن نَعْلَمُ أنه  
إذا لم يَفْعَلْ يوصف بأنه عاص ، و إذا فَعَلَ يوصف بأنه مطيع ، و قد  
علمنا أن قوله : أريد أن تَفْعَلَ ، ليس يأمر ، لِفَقْدِ صِغَةِ الأمر فيه ، فَبَطُلَ<sup>٤</sup>  
أن تكون<sup>٥</sup> الطاعة أو<sup>٦</sup> المعصية موقوفة على الأمر .

و يُقال لهم فيما تَعَلَّقُوا به خامساً : إن<sup>٧</sup> التَّهْيِ نَقِضُ<sup>٨</sup> الأمر  
الذى هو القول ، دون الفعل ، فمن أين لكم أن التَّهْيِ نَقِضُ<sup>٩</sup> كل ما

١ - ب : تفعلوا .

٢ - ب : - ، ان .

٣ - ب : + و .

٤ - الف : يليق ( خ ل ) .

٥ - ج : يقتضى .

٦ - ج : لقول .

٧ - الف : فإذا .

٨ - ج : فيبطل .

٩ - ب و ج : يكون .

١٠ - ب : و .

١١ - ب و ج : إنما .

١٢ - ب و ج : يقتضى .

سُمِّيَ أَمْرًا، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ قَوْلًا. وَالَّذِينَ قَالُوا لَنَا مِنْ أَهْلِ اللَّفْظَةِ:  
إِنَّ النَّهْيَ تَقْيِضُ الْأَمْرَ، هُمُ الَّذِينَ قَالُوا لَنَا: إِنَّ الْفِعْلَ يُسَمَّى بِأَنَّهُ أَمْرٌ  
وَجَرَى ذَلِكَ فِي كَلَامِهِمْ وَأَشْعَارِهِمْ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ سَادِسًا: إِنَّ الْخَرَسَ وَالسَّكُوتَ يَتَعَنَّانِ  
مِنَ الْأَمْرِ الَّذِي هُوَ الْقَوْلُ، وَلَا يَتَعَنَّانِ مِنَ الْأَمْرِ الَّذِي هُوَ الْفِعْلُ، يَنْدُلُ  
عَلَى هَذَا "أَنَا نَقُولُ" فِي الْأَخْرَسِ: إِنَّ أَمْرَهُ مُسْتَقِيمٌ أَوْ غَيْرُ مُسْتَقِيمٍ، وَرَأَيْتُ  
مِنْهُ أَمْرًا جَمِيلًا أَوْ قَبِيحًا، وَكَذَلِكَ فِي السَّكَاتِ. وَيُوضَعُ مَا ذَكَرْنَاهُ أَنَّهُ لَوْ  
كَانَ الْأَخْرَسُ لَا يَقَعُ مِنْهُ مَا يُسَمَّى أَمْرًا مِنَ الْأَفْعَالِ، - كَمَا لَا يَكُونُ أَمْرًا -  
لَوْ جَبَّ أَنْ يَسْتَقْبَحُوا وَصَفَ فِعْلُهُ بِأَنَّهُ أَمْرٌ، كَمَا اسْتَقْبَحُوا وَصَفَهُ بِأَنَّهُ  
أَمْرٌ. فَقَدْ عَلِمْنَا الْفَرْقَ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ ضَرْوَةً. وَ<sup>٦</sup> لِمَنْ خَالَفَ فِي اشْتِرَاكِ  
لَفْظَةٍ عَيْنٍ أَنْ يَطْمَعَنَّ بِمِثْلِ مَا ذَكَرْنَاهُ، فَيَقُولُ<sup>٨</sup>: إِنَّ هَذِهِ اللَّفْظَةُ تَجْرَى  
عَلَى<sup>٩</sup> مَا يُؤْتَرُ فِيهِ الْمَعْنَى وَالْأَلْفَةُ، وَهَذَا لَا يَلِيقُ إِلَّا بِالْجَارِحَةِ<sup>١٠</sup>،

١ - ب : - القول ، تا اینجا .

٢ - ب : - هذا . ٣ - الف : - في الاخرس .

٤ - ب : - مستقيم أو . ٥ - الف : - او قبيحا .

٦ - الف : وقد . ٧ - ب : - و .

٨ - ب : فنقول . ٩ - ب : - على .

١٠ - ج : المباد . ١١ - ب : في الجارحة .

فَيَجِبُ أَنْ تَكُونَ<sup>١</sup> مُخْتَصَّةً بِهَا . وَلَا<sup>٢</sup> جَوَابَ عَنْ هَذَا الطَّعْنِ إِلَّا مَا قَدَّمْنَاهُ  
مِنَ الْجَوَابِ عَنْ طَعْنِهِمْ .

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ سَابِقاً : إِنَّا لَا نَدْعِي<sup>٣</sup> أَنْ الْفَائِدَةَ وَاحِدَةٌ ،  
فِيمَا سُبِيَ<sup>٤</sup> أَمْرُ مِنَ الْقَوْلِ ، وَسُبِيَ<sup>٥</sup> أَمْرُ مِنَ الْفِعْلِ ، بَلْ نَدْعِي<sup>٦</sup> اخْتِلَافَهُمَا ، وَيَجْرِي  
وَقَوْعُ هَذِهِ التَّسْمِيَةِ عَلَى الْمُخْتَلِفِ ، مَجْرَى وَقَوْعِ قَوْلِهِمْ عَيْنٌ عَلَى أَشْيَاءَ<sup>٧</sup>  
مُخْتَلِفَةٍ لَا تُفِيدُ<sup>٨</sup> فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا فَائِدَتَهَا فِي الْآخِرِ ، لِأَنَّ الْعَيْنَ الَّتِي هِيَ  
الْجَارِحَةُ لَا تُشَارِكُ الْعَيْنَ الَّتِي هِيَ الذَّهَبُ<sup>٩</sup> أَوْ عَيْنُ الْمَاءِ فِي فَائِدَةٍ وَاحِدَةٍ ، بَلْ  
الْفَوَائِدُ مُخْتَلِفَةٌ ، وَكَذَلِكَ لَفْظَةُ أَمْرٍ تُفِيدُ<sup>١٠</sup> تَارَةً الْقَوْلَ الَّذِي لَهُ الصَّبِغَةُ ،  
وَتَارَةً الْفِعْلَ ، وَهُمَا فَائِدَتَانِ مُخْتَلِفَتَانِ<sup>١١</sup> . وَلِهَذَا نَقُولُ<sup>١٢</sup> : إِنْ هَذِهِ  
الْلَفْظَةُ تَقَعُ<sup>١٣</sup> عَلَى كُلِّ<sup>١٤</sup> فِعْلٍ ، وَلَا يَقَعُ<sup>١٥</sup> إِذَا اسْتَعْمِلَتْ فِي الْقَوْلِ عَلَى كُلِّ  
قَوْلٍ ، حَتَّى يَكُونَ بِصِبْغَةٍ<sup>١٦</sup> مَخْصُوصَةٍ .

١ - ب : يجب . ٢ - ج : يكون .

٣ - الف : فلا . ٤ - الف : لا ندعي .

٥ - ب : يدعي ، الف : - ٤ تا ٥ .

٦ - ج : الاشياء . ٧ - ج : يفيد .

٨ - ب : و . ٩ - ج : يفيد .

١٠ - الف : مختلفان . ١١ - ج : يقول .

١٢ - ج : يقع . ١٣ - ج : + حال .

١٤ - ج : لصيغة .

## فصل: فى وجوب اعتبار الرتبة فى الامر

اعلم أنه لأشبهة فى اعتبارها ، لأنهم يستقيحون قول القائل  
أمرت الأمير ، أو نهيته ، ولا يستقيحون أن يقولوا أخبرته ، أو سأله ،  
فدل على أنها معتبرة ، ويجب أن لا تطلق إلا إذا كان الأمر أعلى رتبة  
من المأمور . فأمّا إذا كان دون رتبته<sup>٢</sup> ، أو كان مساوياً له ، فإنه لا  
يقال أمره . والنهى جارٍ مجرى الأمر فى هذه القضية . وما له معنى [٩٢]  
الأمر وصيغته<sup>٣</sup> من الشفاعة تُعتبر أيضاً فى الرتبة ، لأنهم يقولون  
شفّع الحارس إلى الأمير ، ولا يقولون شفّع الأمير إلى الحارس ،  
فالشفاعة<sup>٤</sup> إنما يُعتبر فيها الرتبة بين الشافع والمشفوع إليه ، كما  
أن الأمر إنما يُعتبر<sup>٥</sup> الرتبة فيه<sup>٦</sup> بين الأمر والمأمور . ولا اعتبار بالرتبة<sup>٧</sup>  
فى المشفوع فيه ، على ما ظنّه من خالفنا<sup>٨</sup> فى الوعيد ، لأن الكلام على  
ضريتين<sup>٩</sup> ، ضرب لا يُعتبر فيه الرتبة ، وضرب يُعتبر<sup>١٠</sup> فيه<sup>١١</sup> ، فما اعتبرت

١ - ج : و . ٢ - ج : رتبة .

٣ - ب : صيغته . ٤ - ب و ج : معتبر .

٥ - الف : والشفاعة . ٦ - ج : يعتبر .

٧ - ب و ج : فيه الرتبة . ٨ - الف : - بالرتبة .

٩ - ج : مضافنا . ١٠ - ب : ضرب من بجاي ضربين .

١١ - ج : يعتبر . ١٢ - ب : + الرتبة .

فيه الرتبة، إنما اعتبرت بين المخاطب والمخاطب، دون من يتعلق به الخطاب<sup>١</sup>، ولذلك جاز أن يكون أحدا شافعا لنفسه، وفي حاجة نفسه، ولو اعتبرت الرتبة في المشفوع فيه<sup>٢</sup>، لما جاز ذلك، كما لا يجوز أن يكون أمرا نفسه وناهيها<sup>٣</sup>.

وقد تعلق من خالفنا بأشياء: أولها أنهم حملوا الأمر على الخبر في إسقاط الرتبة.

وثانيها قوله - تعالى - : «الظالمين من حميم ولا شفيع يطاع» والطاعة تعتبر فيها الرتبة<sup>٤</sup> كالأمر.

وثالثها قول الشاعر: «رب من أنضجت غيظا قلبه» قد تمنى لى موتا لم يطع<sup>٥</sup> والموت من فعل الله - تعالى -، والطاعة لا يجوز عليه - تعالى -<sup>٦</sup> عند من اعتبر الرتبة.

فيقال لهم في الأول: لو كان الأمر كالخبر في إسقاط اعتبار الرتبة، جاز أن يقال أمرت الأمير، كما يقال أخبرت الأمير، فلما لم يجر ذلك، بان الفرق.

١ - ب وج: الخطاب به.

٢ - ب: ناهيا.

٣ - ب وج: يعتبر.

٤ - ج: - الرتبة.

٥ - ب: صدره، ج: مدونه.

٦ - الف: + اعتبار.

٧ - ب: - فيه.

٨ - ج: - و.

٩ - الف: فيه.

١٠ - الف: أيضا.

١١ - ب وج: سبحانه.



وَالْجَوَابُ عَنْ<sup>١</sup> الثَّانِي أَنَّهُ اسْتَعَارَ لِلْإِجَابَةِ<sup>٢</sup> لَفْظَةَ<sup>٣</sup> الطَّاعَةِ بِدَلَالَةِ أَنْ أَحَدًا لَا يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ<sup>٤</sup> أَطَاعَنِي فِي كَذَا، إِذَا أَجَابَهُ<sup>٥</sup> إِلَيْهِ .

وَأَيْضًا فظَاهِرُ<sup>٦</sup> الْقَوْلِ يَقْتَضِي أَنَّهُ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ<sup>٧</sup> شَفِيعٍ يُجَابُ، فَإِذَا قِيلَ: فَكُلُّ شَفِيعٍ لَا يُطَاعُ عَلَى مَذْهَبِكُمْ، كَانَ فِي ظَالِمٍ أَوْ فِي<sup>٨</sup> غَيْرِهِ، لِأَنَّ الشَّفِيعَ يَدُلُّ عَلَى انْخِفَاضِ<sup>٩</sup> مَنْزِلَتِهِ عَنْ مَنْزِلَةِ الشَّفُوعِ<sup>١٠</sup> إِلَيْهِ، وَ الطَّاعَةُ تَقْتَضِي<sup>١١</sup> عَكْسَ ذَلِكَ. قُلْنَا: الْقَوْلُ بِدَلِيلِ الْخَطَابِ بَاطِلٌ، وَ غَيْرُ مُمْتَنِعٍ أَنْ يَخْصَ الظَّالِمُونَ بِأَنَّهُمْ<sup>١٢</sup> لَا شَفِيعَ لَهُمْ يُطَاعُ، وَإِنْ كَانَ غَيْرُهُمْ بِهَذِهِ الْمَنْزِلَةِ<sup>١٣</sup>.

وَأَيْضًا فَيُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ<sup>١٤</sup> يُطَاعُ غَيْرَ اللَّهِ - تَعَالَى - مِنَ الزَّبَانِيَةِ وَالْخَزَنَةِ، وَالطَّاعَةُ مِنْ هَؤُلَاءِ لَمَنْ هُوَ أَعْلَى مَنْزِلَةً مِنْهُمْ، مِنَ الْأَنْبِيَاءِ<sup>١٥</sup> عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - وَالْمُؤْمِنِينَ صَحِيحَةً وَاقِعَةً فِي مَوَاقِعِهَا<sup>١٦</sup>.

١ - الف : الإجابة .

١ - ج : - من .

٢ - ج : + تعالى .

٢ - الف : بلفظ .

٣ - ج : فان ظاهر ب : وان ظاهر .

٥ - ب : أجابني ، ج : جابني .

٤ - ج : - من .

الف : فظاهر .

٥ - ب : انقطاع .

٨ - ب و ج : - في .

٦ - ب و ج : بأنه .

١٠ - ج و ب : يقتضي .

٧ - ب و ج : أن يريد .

١٢ - الف : العبارة .

١٤ - ج : موضعها ، ب : وواقعه في موضعها .

وَالْجَوَابُ عَنِ الثَّالِثِ أَنَّ الشَّاعِرَ تَجَوَّزَ<sup>١</sup>، وَاسْتَعْمَلَ لَفْظَةَ يُطْعُ<sup>٢</sup> فِي مَوْضِعٍ يُجِبُّ، وَهَذِهِ عَادَةُ الشُّعْرَاءِ.

وَأَيْضاً<sup>٣</sup> قِيمَكِنْ<sup>٤</sup> أَنْ يَكُونَ إِنَّمَا تَمَنَّى فِي عَدُوِّهِ أَنْ يَقْتُلَهُ بَعْضُ الْبَشَرِ، - فَقَدْ يُسَمَّى الْقَتْلُ مَوْتاً، وَالْمَوْتُ قَتْلاً، لِلتَّقَارُبِ بَيْنَهُمَا - فَلَمْ يُطْعَمْ<sup>٥</sup> ذَلِكَ الْقَاتِلُ، وَلَمْ يُبْلَغْهُ أَمْنِيَّتُهُ. وَالشَّبْهُ فِي مِثْلِ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ ضَعِيفَةٌ<sup>٦</sup>.

### فَصْلٌ فِي صِيغَةِ الْأَمْرِ

اختلف الناسُ في صيغة الأمرِ، فَذَهَبَ الْفُقَهَاءُ كُلُّهُمْ<sup>١</sup> وَأَكْثَرُ الْمُتَكَلِّمِينَ إِلَى أَنَّ لِلْأَمْرِ صِيغَةً مَفْرَدَةً مَخْتَصَةً بِهِ، مَتَى اسْتُعْمِلَتْ فِي غَيْرِهِ كَانَتْ مَجَازاً، وَهِيَ قَوْلُ الْقَائِلِ لِمَنْ<sup>٢</sup> دُونَهُ فِي الرُّبُوبَةِ أَفْعَلُ. وَذَهَبَ آخَرُونَ إِلَى أَنَّ هَذِهِ اللَّفْظَةُ مُشْتَرِكَةٌ بَيْنَ الْأَمْرِ وَبَيْنَ<sup>٣</sup> الْإِبَاحَةِ، وَهِيَ حَقِيقَةٌ فِيهِمَا، وَالْمَعَ الْإِطْلَاقَ لَا يُفْهَمُ أَحَدُهُمَا، إِنَّمَا يُفْهَمُ وَاحِدُهُمَا<sup>٤</sup> صَاحِبِهِ يَدْلِيلُ، وَ<sup>٥</sup> هُوَ الصَّحِيحُ.

- |                   |                  |
|-------------------|------------------|
| ٢ - الف : يطاع .  | ١ - ج : يجوز .   |
| ٤ - الف : فيمكن . | ٣ - الف : ابط .  |
| ٦ - ج : يعطمه .   | ٥ - ج : يقبله .  |
| ٨ - ب : - كلهم .  | ٧ - ج : + جدا .  |
| ١٠ - ب : - بين .  | ٩ - ج : + هو .   |
| ١٢ - ج : - و .    | ١١ - الف : - و . |

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ أَنَّ هَذِهِ اللَّفْظَةَ مُسْتَعْمَلَةٌ بِإِخْلَافٍ فِي الْأَمْرِ وَالْإِبَاحَةِ فِي التَّخَاطُبِ وَالْقُرْآنِ وَالشِّعْرِ<sup>١</sup>، قَالَ اللَّهُ - تَعَالَى - :<sup>٢</sup> «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» وَهُوَ أَمْرٌ، وَقَالَ - تَعَالَى - :<sup>٣</sup> «وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا» وَهُوَ مَبِيعٌ، وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ - تَعَالَى - : «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ» وَالْإِتِّشَارُ مَبِاعٌ وَغَيْرُ مَأْمُورٍ بِهِ، وَظَاهِرُ الْإِسْتِعْمَالِ يَدُلُّ عَلَى الْحَقِيقَةِ، إِلَّا أَنْ تَمْنَعَ دَلَالَةٌ. وَمَا نَرِيهِمْ يَفْزَعُونَ إِذَا أَرَادُوا أَنْ يُسَيِّحُوا إِلَّا إِلَى هَذِهِ اللَّفْظَةِ، كَمَا يَفْزَعُونَ إِلَيْهَا فِي الْأَمْرِ. وَلَا يُعْتَرِضُ عَلَى هَذَا بِقَوْلِهِمْ<sup>٤</sup>: أَبَحْتُ، لِأَنَّ ذَلِكَ خَبَرٌ مُحْضٌ. وَهُوَ جَارٍ مَجْرَى أَمْرٍ فِي أَنَّهُ خَبَرٌ، وَإِذَا أَرَادُوا أَنْ يُسَيِّحُوا يَنْفِرُ لَفْظَةُ الْخَبَرِ، فَلَا مَنَدَ وَحَةً لَهُمْ مِنْ هَذِهِ اللَّفْظَةِ، كَمَا لَا مَنَدَ وَحَةً لَهُمْ فِي<sup>٥</sup> الْأَمْرِ.

١٠

[١١١]

وَأَمَّا<sup>٦</sup> مَا تَمَلَّقُ<sup>٧</sup> الْمَخَالِفُ فِي اخْتِصَاصِ هَذِهِ الصِّغَةِ بِالْأَمْرِ، بَأَنَّ مَعْنَى الْأَمْرِ - وَهُوَ الطَّلَبُ<sup>٨</sup> - يَهْجِسُ<sup>٩</sup> فِي النَّفْسِ، وَتَدْعُوا الْحَاجَةَ إِلَيْهِ<sup>١٠</sup>، فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَضَعُوا لَهُ لَفْظًا تَتِمُّ<sup>١١</sup> بِهِ أَغْرَاضُهُمْ. وَإِذَا وَجَبَ ذَلِكَ،

- |                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| ١ - ب و ج : والشعر والقرآن . | ٢ - ج : + و .              |
| ٣ - ب و ج : سبعا له .        | ٤ - ب : - و .              |
| ٥ - ب : يفرعون .             | ٦ - ب و ج : قولهم .        |
| ٧ - ج : - في .               | ٨ - الف : فاما .           |
| ٩ - الف : + و .              | ١٠ - ب : - وهو الطلب .     |
| ١١ - ب : يحس .               | ١٢ - ب و ج : اليه الحاجة . |
| ١٣ - ب و ج : يتم .           |                            |

فلا لفظاً<sup>١</sup> إلا هذه الصيغة المخصوصة.

فإنه يَبْطُلُ بالإباحة ، لأن هذا المعنى موجود فيها ، وما وضعوا

عندهم<sup>٢</sup> لها لفظاً مخصوصاً . على أن أكثر ما في اعتلايهم أن يضعوا له

لفظاً ، فمن أين لهم أنه لا بد من أن يكون خاصاً غير مشترك.

وأما<sup>٣</sup> تعلُّمهم بما سطره أهل العربية في كتبهم من قولهم : باب

الأمر ، وأنهم لا يذكرون شيئاً يسوى هذه اللفظة المخصوصة ، فدل على

أنها مخصوصة غير مشتركة .

فباطل أيضاً ، لأن أهل العربية أكثر ما قالوا هو<sup>٤</sup> أن الأمر قول

القاتل : أقفل ، وأن هذه الصيغة صيغة الأمر ، ولم يذكروا اختصاصاً ولا

اشتراكاً ، فظاهر قولهم لا يتأ في مذهبنا ، لا أننا نذهب إلى أن هذه صيغة

الأمر<sup>٥</sup> وأن الأمر إذا أراد أن يأمر<sup>٦</sup> فلا مندوحة له عنها ، لكنها مع ذلك

صيغة للإباحة .

وبعد ، فإن أهل اللغة كما نصوا في الأمر على لفظه أقفل ، فقد

نصوا في الإباحة على هذه اللفظة ، فلا يبيحون إلا بها . فإن<sup>٧</sup> كان ما

١ - الف : لفظه .

٢ - ج : غير مقرو .

٣ - الف : فاما .

٤ - ب و ج : - هو .

٥ - ب و ج : + هو .

٦ - الف : أمر .

٧ - ب و ج : للأمر .

٨ - ب و ج : + غلامه .

٩ - ج : + العربية .

١٠ - ب : و إذا .

أدعوه دليل الاختصاص بالامر فهو بعينه دليل الاختصاص بالأباحية،  
والصحيح نفى الاختصاص وثبوت الاشتراك.

### فصل فيما به صار الامر امرأ

اختلف الناس في ذلك<sup>١</sup>، فذهب قوم<sup>٢</sup> إلى أن الامر إنما كان  
امرأ<sup>٣</sup> بجنسه ونفسه. وقال آخرون<sup>٤</sup> إنما كان كذلك بصورته<sup>٥</sup> و  
صيفته<sup>٦</sup>. وقال آخرون<sup>٧</sup> إنما كان كذلك<sup>٨</sup> لأن الامر أراد كونه  
امرأ<sup>٩</sup>، وأجروه في هذه القصبة منجى الخبر. وقال آخرون<sup>١٠</sup> إنما كان  
الامر امرأ<sup>١١</sup>، لأن الامر إذا فعل المأمور به، وهو الصحيح.  
والذي يدل عليه أن الامر إذا ثبت أنه<sup>١٢</sup> قد يكون من جنس<sup>١٣</sup>  
ما ليس بامر<sup>١٤</sup>، وأن الامر بعينه يجوز أن يقع<sup>١٥</sup> غير أمر<sup>١٦</sup>، فلا بد والحال  
هذه من أمر يقتضى كونه امرأ<sup>١٧</sup>، وإذا ثبت أنه لا مقتضى لذلك سوى

١ - ج : اختلف.

٢ - ب : + وما وضع لتقيد.

٣ - ج : + اما وضع لتقيد.

٤ - ج : - فذهب قوم.

٥ - الف : امرأ.

٦ - ب و ج : بجنسه.

٧ - ج : - وقال آخرون + فذهب.

٨ - ج : بصورته.

٩ - ب : + وقال + لا ينجا.

١٠ - ج : الآخرون.

١١ - ب و ج : أمرأ بجاي كذلك، والف (نسخه بدل).

١٢ - ب : + يكون.

١٣ - ب و ج : جنسه.

١٤ - ب : يقع.

كونٍ فاعليه مُريداً لِلْمَأْمُورِ بِهِ ، ثُمَّ مَا أَرَدْنَاهُ<sup>١</sup> .  
والَّذِي يُدَلُّ عَلَى أَنَّ الْجِنْسَ وَاحِدٌ<sup>٢</sup> التَّبَاسُّهُمَا عَلَى الْإِجْرَاكِ ، كَالْتَّبَاسِ  
السَّوَادَيْنِ ، فَكَمَا تَقْضَى<sup>٣</sup> بِتَمَائِلِ السَّوَادَيْنِ<sup>٤</sup> ، كَذَلِكَ<sup>٥</sup> يَجِبُ أَنْ تَقْضَى<sup>٦</sup>  
بِتَمَائِلِ مَا جَرَى مَجْرَاهُمَا .

وَأَمَّا قُلْنَا : إِنَّهُمَا<sup>٧</sup> يَشْتَبِهَانِ عَلَى الْإِجْرَاكِ ، لِأَنَّ مَنْ سَمِعَ قَائِلاً  
يَقُولُ : قُمْ ، وَهُوَ أَمْرٌ ، لَا يَفْصِلُ بَيْنَ قَوْلِهِ هَذَا<sup>٨</sup> . وَبَيْنَ نَظْمِهِ يَهْدِيهِ اللَّفْظَةُ  
مُبِيعاً ، أَوْ مُتَّحِداً<sup>٩</sup> ، أَوْ سَاهِياً<sup>١٠</sup> ، أَوْ حَاحِياً عَنْ غَيْرِهِ . وَلِقُوَّةِ هَذَا الْإِتْبَاسِ  
كَانَ مِنْ يُجَوِّزُ<sup>١١</sup> عَلَى الْكَلَامِ الْإِعَادَةَ ، يُجَوِّزُ أَنْ يَكُونَ مَا سَمِعَهُ ثَانِياً  
هُوَ مَا سَمِعَهُ أَوَّلًا ، وَكَذَلِكَ مِنْ أَعْتَقَدَ بَقَاءَ الْكَلَامِ .

وَأَمَّا<sup>١٢</sup> الَّذِي يُدَلُّ عَلَى أَنَّ نَفْسَ مَا يَقَعُ فَيَكُونُ أَمْرًا ، كَانَ يَجَوِّزُ  
أَنْ يَقَعُ<sup>١٣</sup> غَيْرَ أَمْرٍ ، فَوَجُوهُ :

مِنْهَا أَنَّ الْأَلْفَازَ الْمَرْبِيَّةَ<sup>١٤</sup> إِنَّمَا تُقَيَّدُ بِالتَّوَاضُّعِ مِنْ<sup>١٥</sup> أَهْلِ اللَّغَةِ ، وَ

١ - ج : أوردنا . ٢ - ج : واحدا .

٣ - ج : يقتضى . ٤ - ب : - فكما تقضى بتماثل السوادين .

٥ - ج : لذلك . ٦ - ج : تقتضى .

٧ - ج : انما . ٨ - الف : متهددا ، بالاي متعيدا نوشتة شده .

٩ - الف : مياهيا . ١٠ - ج : تجوز .

١١ - الف : فاما . ١٢ - ب و ج : يوجد . الف ( خ ل ) .

١٣ - ج : بين .

تواضعهم يتبع اختيارهم ، وليس هناك وجوب ، وقد كان يجوز أن لا يتواضعوا في هذا اللفظ المخصوص أنه<sup>١</sup> للأمر<sup>٢</sup> ، ولو كان كذلك ، لكانت هذه الحروف يمينها توجد<sup>٣</sup> ، ولا تكون<sup>٤</sup> أمراً<sup>٥</sup>.

ومنها أنه لو كان الأمر يتعلق بالأمور من غير قصد المخاطب به ، لم يمتنع<sup>٦</sup> أن يقول أحدنا لغيره : افعل ، ويريد منه الفعل ، ولا يكون قوله<sup>٧</sup> أمراً ، أو<sup>٨</sup> لا يريد منه الفعل ، فيكون قوله أمراً ، وقد علمنا خلاف ذلك . ومنها أن لفظ الأمر لو كان مغايراً للفظ مالمس بأمر ، لوجب أن يكون للقادر سبيل<sup>٩</sup> إلى التمييز بين مريد وجد فيكون أمراً ، وبين ما يوجد فيكون تهديداً ، أو<sup>١٠</sup> إباحة ، وفي علمنا بتقدير طريق التمييز دليل على أن اللفظ واحد .

١٠

ومنها أن هذا القول يقتضي صحة أن نعلم<sup>١١</sup> أن<sup>١٢</sup> أحدنا أمر<sup>١٣</sup> وإن لم نعلمه<sup>١٤</sup> مريداً ، إذا كان القصد لا تأثير له ، ولا خلاف في أن أحدنا إذا كان أمراً ، فلا بد من كونه مريداً لما أمر به . وإنما الخلاف

- |                      |                     |
|----------------------|---------------------|
| ١ - ج : علمه .       | ٢ - ب : - اه .      |
| ٣ - الف : بأنه أمر . | ٤ - ج : يوجد .      |
| ٥ - اللوج : يكون .   | ٦ - القوب : امر .   |
| ٧ - ج : ينع .        | ٨ - ب و ج : و .     |
| ٩ - ج : و .          | ١٠ - ب و ج : يعلم . |
| ١١ - ب و ج : - ان .  | ١٢ - ج : امر .      |
| ١٣ - ب و ج : يعلمه . |                     |

بيننا وبين الْمَجْبَرَةِ<sup>١</sup> في الله تعالى .

ومنها أَنَّ هَذَا الْقَوْلَ يَقْتَضِي انْحِصَارَ عَدِيدٍ مِّنْ يَقْدِرُ أَنَّ نَأْمُرَهُ فِي كُلِّ  
حَالٍ حَتَّى يَكُونَ الْقَوَى يَخْلَافُ الضَّعِيفَ ، وَإِنَّمَا أَوجَبْنَا ذَلِكَ ، لِأَنَّ  
الْقُدْرَةَ<sup>٢</sup> الْوَاحِدَةَ لَا تَتَعَلَّقُ<sup>٣</sup> فِي الْوَقْتِ الْوَاحِدِ فِي الْمَحَلِّ الْوَاحِدِ مِنَ الْجَنَسِ  
الْوَاحِدِ بِأَكْثَرِ مِنْ جُزْءٍ وَاحِدٍ ، وَحُرُوفٍ قَوْلِ الْقَائِلِ قُمْ مُمِائِلَةً لِكُلِّ  
مَا هِذِهِ صَوْرَتُهُ مِنَ الْكَلَامِ ، فَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ أَحَدُنَا قَادِرًا مِنْ عَدِيدِ هَذِهِ  
الْحُرُوفِ فِي كُلِّ وَقْتٍ عَلَى قَدَرٍ مَا فِي لِسَانِهِ مِنَ الْقُدْرَةِ<sup>٤</sup> ، وَهَذَا يَقْتَضِي  
انْحِصَارَ عَدِيدٍ مِّنْ يَصِحُّ أَنْ نَأْمُرَهُ<sup>٥</sup> ، وَمَعْلُومٌ خِلَافُ ذَلِكَ .

وَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ : إِذَا جَازَ أَنْ يَفْعَلَ أَحَدُنَا بِالْقُدْرَةِ الْوَاحِدَةِ فِي  
كُلِّ مَحَلٍّ كَوْنًا فِي جِهَةٍ بَيْنَهُمَا ، وَلَمْ يَجِبْ أَنْ يَقْدِرَ عَلَى كَوْنٍ وَاحِدٍ  
يَصِحُّ وَجُودُهُ فِي الْمَحَالِّ عَلَى الْبَدِيلِ بِالْإِرَادَةِ ، فَالْإِجَازُ مِثْلُهُ فِي الْأَلْفَافِ .

وَذَلِكَ أَنَّ الْقُدْرَةَ الْوَاحِدَةَ لَا يَنْحَصِرُ مَتَعَلِّقُهَا فِي<sup>٦</sup> الْمَتَمَائِلِ إِذَا

اِخْتَلَفَتْ<sup>٧</sup> \* الْمَحَالِّ ، كَمَا لَا يَنْحَصِرُ مَتَعَلِّقُهَا فِي الْاِخْتِلَافِ وَالْوَقْتُ وَالْمَحَلُّ [١١٢]

١ - ج : المَجْبَرَةِ .

٢ - ب و ج : - عدد .

٣ - ب و ج : يقدر + على .

٤ - ج : يأمره .

٥ - الف : - كل .

٦ - ب و ج : + حال .

٧ - ج : قدرة .

٨ - ج : يتعلق .

٩ - الف : ما قدر .

١٠ - ب و ج : القدر .

١١ - النسخ : يأمره .

١٢ - ب و ج : من .

١٣ - ب : اختلف .



واحد، وليس كذلك ما يتعلق به من المتماثل في المحل الواحد والوقت واحد، لأنها لا تتعلق على هذه الشروط بأكثر من جزء واحد. وليس له أن يدعى أن محال الحروف المتماثلة متغايرة كما قلناه في الأكواف.

- وذلك أن من المعلوم أن مخرج الزاء مثلاً كله مخرج واحد، وكذلك مخرج كل حرف، ولهذا متى لحقت بعض محال هذه الحروف آفة، أثر ذلك في كل حروف ذلك المخرج.
- فإذا صح ما ذكرناه من أن نفس ما وقع أمراً قد كان يجوز أن يكون غير أمر، فلا بد مع وقوعه أمراً من وجه له اختص بذلك.
- ولا يخلو ذلك الأمر من أن يكون ما يرجع إليه ويتعلق به، أو ما يرجع إلى فاعله، والذي يرجع إليه<sup>١</sup>، لا يخلو من أن يكون الجنس، أو وجوده، أو حدوثه، أو حدوثه<sup>٢</sup> على وجه، أو عدمه، أو عدم معنى أو وجوده معنى.

فإن كان المؤثر حالاً يرجع إلى فاعله، لم يخل من أن يكون

١ - ب : - من . ٢ - ج : يتعلق .

٣ - ج : متغايرة ، ب : متماثلين . ٤ - الف : قلنا .

٥ - ج : - و . ٦ - ج : أثر .

٧ - الف : في . ٨ - ب و ج : من .

٩ - الف : انحص . ١٠ - ب : - إليه .

١١ - ب : - يكون . ١٢ - الف : - أو حدوثه .

ذلك كونه<sup>١</sup> قادراً، أو عالماً، أو مديراً، أو مشتهياً<sup>٢</sup>، أو مريداً، لأن<sup>٣</sup> ما عدما ذكرناه، من كونه موجوداً، أو حياً، لا تعلق له بغيره، ونحن نبيطل من الأقسام ما عدما مذهبنا إليه منها.

وَمَعْلُومٌ أَنَّ مَا مَعَهُ يَكُونُ الْكَلَامُ تَارَةً أَمراً، وأخرى غيراً، لا يجوز أن يكون مؤثراً في كونه أمراً، فسقط بذلك أن يكون أمراً لوجوده، وحدوثه، وجنسه، وصفته<sup>٤</sup>، لأن كل ذلك يوجد، ولا يكون أمراً.

وَمِمَّا يُفْسِدُ أَنْ يَكُونَ أَمراً لجنسه أيضاً، أن صفة النفس ترجع إلى الاتحاد دون الجبل، فكان<sup>٥</sup> يجب في كل جزء من الأثر أن يكون أمراً. ولأنه كان يجب أن يتناول الإدراك على هذه الصفة، فيعرف بالتسمع كونه أمراً من لا يعرف اللفظة. ولأن صفات النفس تحصل في حال العدم والوجود، فكان يجب أن يكون في حال العدم أمراً.

وليس يجوز أن يكون أمراً لحدوثه على وجه، ويراد بذلك ترتيب صفة، لأننا قد بينا أن نفس هذه الصفة قد تستعمل<sup>٦</sup> في غير الأمر. و

١ - ب : - كونه .

٢ - الف : لا .

٣ - ب : - منها .

٤ - ب و ج : صفة .

٥ - ب : و كان .

٦ - الف : مشها ، ج : مشتها بشد يديا .

٧ - ب و ج : و .

٨ - ج : و .

٩ - ب : يوجد .

١٠ - ب و ج : يستعمل .

إن أرادوا غير ما ذكرناه<sup>١</sup>، فلا وجه يُشار إليه، إلا وقد تحدث<sup>٢</sup> عليه ولا يكون  
أمراً، حتى يكون فاعله مُريداً.

ولا يصح أن يكون كذلك لعدمه، لأن عدمه يجعل<sup>٣</sup> هذه الصفة،  
وما أحال الصفة لا يكون علّة فيها.

ولا يجوز أن يكون كذلك لعدم معنى، لأن ذلك لا اختصاص<sup>٤</sup>  
له به دون غيره.

ولا يجوز أن يكون كذلك لوجود معنى، لأن كل معنى يُشار  
إليه دون الإرادة. قد يوجد ولا يكون أمراً. على أن المعنى لا بد من  
اختصاصه به حتى يوجب الحكم له، فلا يخلو من أن يختصه بالحلول فيه،  
أو في محله، والأمر لا يصح أن يكون محلاً لغيره، وما يجعل<sup>٥</sup> محله<sup>٦</sup> ليس<sup>٧</sup>  
بأن يوجب كونه أمراً بأولى<sup>٨</sup> من أن<sup>٩</sup> يوجب كونه غير أمراً متى جعل<sup>١٠</sup>  
ذلك المحل، لأن الصدى قد يجعل<sup>١١</sup> في حال واحدة<sup>١٢</sup> الكلامان من زيد  
وعمر، فيكون أحدهما أمراً والآخر غير أمر.

١ - ج : ذكرنا .

٢ - الف : يحدث .

٣ - ج : يجعل .

٤ - الف : لاختصاص .

٥ - ج : + و .

٦ - ب : - هـ .

٧ - ج : يعمل .

٨ - ج : محل .

٩ - ج : بأولى .

١٠ - ج : - أن .

١١ - ج : يعمل .

١٢ - الف : يعمل .

١٣ - الف و ب : + و .

وأما كون فاعله قادراً فلا يجوز أن يكون المؤثر في كونه أمراً،  
لأن تعلق هذه الصفة به وهو أمرٌ كَتَمَلِّقُها به وهو غير أمرٍ. ولأن كونه  
قادراً لا يؤثر إلا في الإيجاد، وكونه أمراً يحكم زائد على الوجود.

وأما كونه عالماً فلا يتخلو من أن يراد به كونه عالماً بذات الأمر، أو<sup>١</sup>  
بالمأمور<sup>٢</sup> به، أو يراد بذلك كونه عالماً بأن الكلام أمر<sup>٣</sup>، والوجهان<sup>٤</sup>  
الأولان يفسدان بأنه قد يكون عالماً بذات الأمر وبالمأمور به<sup>٥</sup> ولا  
يكون كلامه أمراً، والوجه الثالث يفسد بأن كلامنا إنما هو فيما به صار<sup>٦</sup>  
أمراً، فيجب أن يذكر الوجه فيه، ثم يعلق<sup>٧</sup> العلم به، لأن العلم لا يؤثر في  
المعلوم، وإنما يتعلق به على ماهو به<sup>٨</sup> من غير أن يصير<sup>٩</sup> إلا جله على صفة،  
بل لوقيل: إن العلم إنما كان علماً لأجل أن المعلوم على ماهو به، كان<sup>١٠</sup>  
أقرب من القول بأن المعلوم على ماهو به<sup>١١</sup> بالعلم، ألا ترى أن العلم كالتابع  
للمعلوم، من حيث يتعلق به<sup>١٢</sup> على ماهو عليه. ويجري هذا القائل مجرى  
من قال: إن الجسم إنما صار متحركاً كما يعلم العالم بأنه يتحرك<sup>١٣</sup>. وبعد

١ - ب : و .

٢ - ج : المأمور .

٣ - الف : امرأ .

٤ - ج : فالوجهان .

٥ - ب : المأمور به .

٦ - ب : أن يكون . بجاء بان .

٧ - ب : له .

٨ - الف : تعلق .

٩ - ج : - به .

١٠ - ب : يصير .

١١ - ج و ب : متحرك .

فهذا يؤدى الى أن يكون علمنا بصفات القديم - تعالى - وصفات الأجناس هو المؤثر في كونه - تعالى - على صفاته ، وكون الأجناس على ما هي عليه ، وبطلان ذلك ظاهر .

والذى يفسد أن يكون<sup>٢</sup> المؤثر في الأمر كون فاعله مديراً أو شتبهياً أو نافرأ أنه قد يكون كذلك ، ويكون كلامه تارة أمراً وأخرى غير أمر .

فلم يبق بعدما أفسدناه إلا أن يكون المؤثر هو كون فاعله مريداً . وإذا كان المؤثر هو كون<sup>٣</sup> فاعله مريداً ، فلا يخلو من أن يكون المؤثر كونه مريداً للمأمور به ، أو كونه مريداً لكونه أمراً ، والاول هو الصحيح . [٢١٣] والذى يطل<sup>٤</sup> الثاني \* أنه يقتضى أن يكون أمراً بما لا يُريده ، أو بما يكرهه غاية الكراهية ، وقد علمنا تعد ذلك<sup>٥</sup> ، وأنه محال أن يأمر أحداً بما يكرهه .

ومما يدل على ما ذكرناه أنه لا يصح أن يأمر الأمر<sup>٦</sup> إلا بما يصح أن يريده ، ألا ترى أنه لا يصح أن يأمر بالماضى ولا بالتقديم<sup>٧</sup> إلا لم يصح أن يراد ، فلو لا أن الإرادة المؤثرة في كونه أمراً هي المتعلقة بحدوث<sup>٨</sup>

١ - ب و ج : فان هذا .

٢ - ب : كون ، بجاي ان يكون .

٣ - ج : كونها .

٤ - ب و ج : + فينا .

٥ - ب : - الامر .

٦ - ب : - الامر .

٧ - ج : بالتقديم .

٨ - ج : بالتقديم .

المراد، لم يجب ذلك، ألا ترى أن الخبر<sup>١</sup> لما احتاج إلى إرادة تتناول<sup>٢</sup> كونه خبراً، ولا تتناول<sup>٣</sup> المخبر عنه، جازاً أن يخبر عن القديم والماضي. فدل هذا الاعتبار على مفارقة الأمر للمخبر فيما يتناوله<sup>٤</sup> الإرادة.

فأما الكلام فيما<sup>٥</sup> وضع له الأمر ليفيده<sup>٦</sup>، فهو أنه وضع ليفيد أن الأمر مرید للمأمور به. ولهذا نقول<sup>٧</sup>: إن الأمر - من حيث كان أمراً - لا يدل إلا على حال الأمر، ولا يدل على حال المأمور به، لأنه قد يأمر بالحسين، والقبیح<sup>٨</sup>، والواجب، وما ليس بواجب، فإذا كان الأمر حكماً لا يجوز أن يريد القبيح<sup>٩</sup>، ولا المباح<sup>١٠</sup>، علمنا أنه لم يأمر<sup>١١</sup> إلا بما<sup>١٢</sup> له صفة زائدة على حسنه من واجب أو ندب.

والذي يدل على ما ذكرناه أنه لا فرق عند أهل اللغة بين قول القائل لغيره: أريد منك<sup>١٣</sup> أن تفعل وبين قوله: افعل.

وأيضاً فإن الظاهر من<sup>١٤</sup> أهل اللغة أنهم<sup>١٥</sup> يجعلون قول القائل لغيره:

١ - ج: المخبر.

٢ - ج: يتناول، ب: تناول.

٣ - ب و ج: يتناول.

٤ - ج: تناوله.

٥ - ب و ج: فما.

٦ - ب: ليفيده.

٧ - ج: يقول.

٨ - ج: - من.

٩ - ج: إلا.

١٠ - ج: القبح.

١١ - ج: يأمره.

١٢ - ج: + هو.

١٣ - ج: منك.

١٤ - الف: عند، ج: من.

١٥ - الف: ان، بجای انهم.

«أفعل» أمراً ، إذا كان فوقه في الرتبة ، وسؤالاً ، إذا كان دونه ، ففعلوا الرتبة فاسلة بين الأمرين ، ولا خلاف في أن السؤال يقوم مقام قول السائل للمسؤول : أريد منك أن تفعل كذا وكذا . فلم يفصلوا بين السؤال والأمر إلا بالرتبة ، وإلا فلا فصل بينهما في الفائدة والمعنى .

### فصل في هل الامر يقتضي الوجوب أو الإيجاب .

- اختلف الناس في ذلك ، فذهب جميع الفقهاء وطائفة من المتكلمين إلى أن الأمر يقتضي إيجاب الفعل على المأمور به ، وربما قالوا وجوبه . وقال آخرون : مطلق الأمر إذا كان من حكيم ، اقتضى كون المأمور به مندوباً إليه ، وإنما يعلم الوجوب بدلالة زائدة ، وهذا هو مذهب أبي علي وأبي هاشم ومن وافقهما . وذهب آخرون إلى وجوب الوقف في مطلق الأمر بين الإيجاب والندب ، والرجوع في كل واحد من الأمرين إلى دلالة غير الظاهر ، وهو الصحيح . وتحقيقه أن الأمر إذا صدر من حكيم نأمن<sup>١</sup> أن يريد القبح أو النباح ، فلا بد من القطع<sup>٢</sup> على أن للمأمور به مدخلاً في استحقاق المدح والثواب ، إلا أن هذا القدر غير كاف في أنه ندب ، ولا كاف في أنه

٢- ب و ج :- هو .

١- ج : جمع .

٤- ب : الفسخ .

٢- ب : من ، بجای نا من .

٦- الف : للقطع ، بجای من القطع .

٥- ب : و .

٧- ج :- غير .

واجب ، فيحتاج إلى دلالة إما على أن تركه قبيح ، فيعلم أنه واجب .  
أو أنه ليس بقبيح ، فيعلم أنه ندب .

والذي يدل على صحة ما ذهبنا إليه ، أننا قد بينا أن الأمر إما يكون  
أمراً ، لأن الأمر أراد المأمور به ، وإرادة الحكيم له تقتضي ما  
ذكرناه من الصفة الزائدة على حسنه ، وهذه الصفة الزائدة على الحسن  
قد تثبت في الندب والواجب ، فلا بد من دلالة زائدة تدل على حكم  
الترك ، فيبنى على ذلك الوجوب أو الندب .

وليس لأحد أن يقول : أراد الفعل على جهة الإيجاب ، لأن ذلك لا  
يعقل ، إن لم يكن المقصود به أنه أرادته وكبره تركه ، فإذا كان مطلق  
الأمر لا تعلق بينه وبين هذه الكراهية<sup>١</sup> ، لم يجوز أن يدل عليها .

ويدل أيضاً على ما اخترناه من المذهب<sup>٢</sup> أنه لا شبهة في استعمال  
صيغة الأمر في الإيجاب والندب معاً في اللغة ، والتعارف ، والقرآن  
والسنة ، وظاهر الاستعمال يقتضي الحقيقة ، وإنما يعدل عنها بدليل ،  
وما استعمال اللفظة الواحدة في الشيئين<sup>٣</sup> أو الأشياء<sup>٤</sup> إلا كاستعمالها

١ - ب : اراد . ٢ - الف و ب : - له .

٣ - ب و ج : يقتضي . ٤ - الف : ذكرنا .

٥ - ج : يثبت . ٦ - ج : ارادة .

٧ - ج : الكراهة . ٨ - ب : المذاهب .

٩ - ب و ج : شيئين . ١٠ - ب : في أشياء ، ج : اشياء .



في الشيء الواحد في الدلالة على الحقيقة . وإذا ثبت اشتراك هذه الصيغة بين الوجوب والتدب ، لم يجوز أن يفهم أحدهما من ظاهر القول إلا بدليل منفصل .

- ونحن وإن ذهبنا إلى أن هذه اللفظة مشتركة في اللغة بين التدب والایجاب ، فنحن نذهب إلى أن العرف الشرعي المتفق المستمر قد أوجب أن يحمل مطلق هذه اللفظة - إذا وردت عن الله تعالى - أو عن الرسول<sup>٢</sup> - على الوجوب ، دون التدب ، وعلى الفور ، دون التراخي ، وعلى الأجزاء ، وعلى الأحكام الشرعية به . وفي التهي أنه يقتضي فساد المنهي عنه ، وقدر أجزائه . وكذلك قول في اللفظ
- الذي يذهب الفقهاء إلى أنه موضوع للاستغراق والإستيعاب في ١٠ اللغة ، ونذهب نحن إلى اشتراكه ، فنذهب إلى أن العرف الشرعي قرر<sup>٣</sup> ومهد حمل هذه الألفاظ - إذا وردت عن الله تعالى - أو عن رسوله « ص ع » - مع<sup>٤</sup> الإطلاق والتجريد على الاستغراق ، وإنما يرجع في التخصيص إلى الدلالة .

والذي يدل على صحة هذه الجملة ما هو ظاهر لا يدخل على أحد ١٥

١ - اب : - ان . ٢ - ب و ج : رسول الله .

٣ - ج : قد . ٤ - ج : اللفظ .

٥ - ج : موضع . ٦ - ج : فيذهب .

٧ - ج : قره . ٨ - ب : - مع .

٩ - ب و ج : + التي ذكرناه .

فيه شبهة، من حمل الصَّحَابَةَ كُلَّ أَمْرٍ وَارِدٍ فِي قرآنٍ أَوْ سُنَّةٍ عَلَى الْوُجُوبِ،  
وَكَانَ يُنَاطِرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فِي مَسَائِلَ مَخْتَلِفَةٍ، فَمَتَى أَوْرَدَ أَحَدُهُمْ  
عَلَى صَاحِبِهِ أَمْرًا مِنْ اللَّهِ - تَعَالَى - أَوْ رَسُولِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - ، لَمْ يَقُلْ  
صَاحِبُهُ: هَذَا أَمْرٌ ، وَالْأَمْرُ يَقْتَضِي النَّدْبَ ، أَوِ الْوُقُوفَ بَيْنَ الْوُجُوبِ وَ  
النَّدْبِ ، بَلْ اكْتَفَوْا فِي الْوُجُوبِ وَالزُّوْمِ بِالظَّاهِرِ \* . وَكَذَلِكَ فِي [١٤٧]

جَمِيعِ الْمَسَائِلِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا ، لِأَنَّهُمْ مَا زَالُوا يَكْتَفُونَ فِي وَجُوبِ  
تَجْعِيلِ الْفِعْلِ بِأَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - أَوْ رَسُولَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَوْجَبَهُ وَالزَّمَهُ ،  
وَفِي فَسَادِهِ وَعَدَمِ إِجْزَائِهِ ، أَنَّهُ نَهَى عَنْهُ ، وَحَظَرَهُ . وَالْمَعْمُومُ يَجْرَى  
مَعْرَى مَا ذَكَرْنَاهُ . وَمَا كَانُوا يَطْلُبُونَ عِنْدَ الْمَنَازَعَةِ وَالْمُنَاطَرَةِ وَالْمُطَالَبَةِ  
فِي أَلْفَافِ الْمَعْمُومِ الَّتِي يُحْتَجُّ بِهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا الْمَخْصَصَاتِ لَهَا ، وَقَدْ كَانَ  
يَحِبُّ أَنْ يَقُولُوا: هَذِهِ أَلْفَافٌ مُشْتَرِكَةٌ بَيْنَ الْمَعْمُومِ وَالْخُصُوصِ ، فَكَيْفَ  
يُحْتَجُّ بِهَا فِي الْمَعْمُومِ بِغَيْرِ دَلَالَةٍ . وَهَذَا مَعْلُومٌ ضَرُورَةٌ مِنْ عَادَاتِهِمْ  
الَّتِي 'أ' مَا 'ا' اخْتَلَفَتْ ، وَمَعْلُومٌ أَيْضًا أَنَّ ذَلِكَ مِنْ شَأْنِ التَّابِعِينَ لَهُمْ وَ  
تَابِعِي التَّابِعِينَ ، فَطَالَ مَا اخْتَلَفُوا وَتَنَاطَرُوا فَلَمْ يَخْرُجُوا عَنِ الْقَانُونِ

- |                                |                   |
|--------------------------------|-------------------|
| ١ - الف : يناضر ، ب : يناقض .  | ٢ - ب : + من .    |
| ٣ - ب : ج : اللزوم هو الوجوب . | ٤ - ب : الظاهر .  |
| ٥ - ب : ذكرها .                | ٦ - الف : كان .   |
| ٧ - ب : - لها ، ج : لنا .      | ٨ - ب : من غير .  |
| ٩ - ب : ضرورات .               | ١٠ - ج : - التي . |
| ١١ - الف : - ما .              |                   |

الذي ذكرناه ، وهذا يدل على قيام<sup>١</sup> الصفة عليهم بذلك ، حتى جرت عادتهم به<sup>٢</sup> ، وخرجوا عنا يقتضيه مجرّد وضع اللفّة في هذا الباب ، و أما أصحابنا معشر الإمامية فلا يختلفون<sup>٣</sup> في هذا الحكم الذي ذكرناه ، وإن اختلفوا في أحكام هذه الألفاظ في وضع اللفّة ، ولم يحيلوا قطّ ظواهر الألفاظ ، إلا على ما بيّناه ، ولم يتوقّفوا<sup>٤</sup> على الأدلّة ، وقد بيّنا في مواضع من كتبنا أن إجماع أصحابنا حجة .

وقد تملّقت من ذهب إلى وجوب الأمر بطريق اعتبارية ، وطرق سمعية ، وهي على ضربين ، قرآنية وأخبارية . ونحن نذكر أقوى ذلك شبهة ، فإن الذي تملّقت به الفقهاء في ذلك لا يكاد ينحصر وينتظم .

فأما<sup>٥</sup> الطرق الاعتبارية ، فأولها قولهم : السّيّد إذا أمر غلامه بفعل ، عقل منه الإيجاب ، ولذلك يؤبّخه العقلاء ، ويؤمنونه ، إذا خالفه . وثانيها قولهم : لو لم يكن لفظة أفعل موضوعة للإيجاب ، لم يكن للإيجاب لفظة موضوعة في اللفّة مع الضرورة الداعية إلى ذلك . وثالثها أنه لاشبهة في تسمية<sup>٦</sup> من خالف الأمر المطلق بأنه عاص ، والمعصية لا تكون<sup>٧</sup> إلا في خلاف الواجب<sup>٨</sup> .

١ - الف : - به .

١ - ج : مقام .

٢ - ج : - في وضع ، تا اینجا .

٢ - ج : يختلفوا .

٣ - ب : من .

٤ - ج : يتفقوا .

٤ - ج : قسيه .

٥ - ب : و اما .

٥ - ب : الوجوب .

٦ - ج : يكون .

ورابعها قولهم<sup>١</sup>: 'إِنَّ غَايَةَ مَا يَفْعَلُهُ مَنْ يُرِيدُ الْإِجَابَ وَالْإِزَامَ أَنْ يَقُولَ لِغَيْرِهِ أَفْعَلْ.

وخامسها أَنَّ الْأَمْرَ بِشَيْءٍ يَمْنَعُهُ يَقْتَضِي أَنَّهُ حَصَرَ الْمَأْمُورَ بِهِ<sup>٢</sup>، وَ قَصَرَهُ عَلَيْهِ، وَذَلِكَ يَمْنَعُ مِنْ تَعْدِيهِ وَتَجَاوِزِهِ.

وسادسها أَنَّهُ لَوْلَمْ يَقْتَضِ<sup>٣</sup> الْإِجَابَ<sup>٤</sup>، لَمْ يَكُنْ بَعْضُ الْوُجُوهِ بِأَنْ يُسْتَفَادَ بِهِ<sup>٥</sup> أَوَّلَى<sup>٦</sup> مِنْ بَعْضٍ مَعَ<sup>٧</sup> تَضَادِّهَا، قَيِّبُ<sup>٨</sup> أَنْ يَقْتَضِيَ الْوُجُوبَ. وَ سَابِقُهَا قَوْلُهُمْ: إِذَا كَانَ الْأَمْرُ لَابُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ مُرِيداً لِلْمَأْمُورِ بِهِ، وَ<sup>٩</sup> إِذَا أَرَادَهُ، فَقَدْ كَرِهَ تَرْكَهُ، وَرُبَّمَا قَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ إِرَادَةَ الْفِعْلِ كَرَاهَةٌ<sup>١٠</sup> لِيُضِدَّهُ.

وثامنها قولهم: 'إِنَّ الْأَمْرَ بِالشَّيْءِ يَقْتَضِي فِي الْمَعْنَى النَّهْيَ عَنْ ضِدِّهِ<sup>١١</sup>، كَمَا أَنَّ النَّهْيَ عَنِ الشَّيْءِ يَقْتَضِي الْأَمْرَ بِتَرْكِهِ.

وتاسعها أَنَّ لَفْظَ الْأَمْرِ يَجِبُ أَنْ يَقْتَضِيَ ضِدَّ مَا يَقْتَضِيهِ لَفْظُ النَّهْيِ فِي<sup>١٢</sup> الْمَعْنَى، وَإِذَا كَانَ النَّهْيُ يَقْتَضِي التَّحْرِيمَ<sup>١٣</sup>، فَالْأَمْرُ يَقْتَضِي الْإِجَابَ.

١ - ج : قولهم .

٢ - ب و ج : - ٤ .

٣ - ب و ج : يقتضي .

٤ - ج : - ٤ .

٥ - ج : من ادالى ، بجاي به اولى .

٦ - ب : مع .

٧ - ج : فهو يجب .

٨ - ج : - ٥ ، وعلى أى حال فالعبارة لا تغلو

من فسادوا الظاهر الفاء مكان الواو .

٩ - ج : اراد .

١٠ - ب و ج : كراهية .

١١ - ب : عن .

وعاشرها قولهم : إِنْ الْأَمْرَ لَا يَخْلُو مِنْ أَقْسَامٍ ثَلَاثَةٍ ، إِمَّا أَنْ يَقْتَضِيَ الْإِيجَابَ ، أَوْ الْمَنْعَ ، أَوْ التَّخْيِيرَ ، وَالْمَنْعُ مَعْلُومٌ أَنَّهُ لَا يُسْتَفَادُ بِالْأَمْرِ ، وَ إِنَّمَا يُسْتَفَادُ الْمَنْعُ بِالنَّهْيِ ، وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُفِيدَ التَّخْيِيرَ لِقِدِّ الْفَاعِلِ التَّخْيِيرَ ، فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا الْإِيجَابُ .

وحادي عشرها قولهم : إِذَا احْتَمَلَ لَفْظُ الْأَمْرِ الْإِيجَابَ وَالتَّنْبِيْهَ ، وَجَبَ حَمْلُهُ عَلَى الْإِيجَابِ ، لِأَنَّهُ أَعْمُ فَوَائِدِهِ ، كَمَا يُقَالُ فِي الْفَاعِلِ الْمَعْمُومِ .  
وثاني عشرها طريقة الاحتياط ، وَأَنَّ حَمْلَهُ عَلَى الْإِيجَابِ أَحَوْطُ لِلَّذِينَ .

وثالث عشرها أَنَّ الْأَمْرَ لَا يَبْدُ لَهُ مِنْ فَائِدَةٍ ، وَمُحَالٌ حَمْلُهُ عَلَى الْإِيجَابِ وَالتَّنْبِيْهِ مَعًا ، لِنَتْنَا فِي الْفَائِدَتَيْنِ ، فَلَوْ كَانَتْ فَائِدَتُهُ هِيَ التَّنْبِيْهِ ، لَوَجَبَ ١٠ أَنْ يَكُونَ مَتَى حُمِلَ عَلَى الْإِيجَابِ أَنْ يَكُونَ مَجَازًا ، وَأَجْمَعْنَا عَلَى خِلَافِ ذَلِكَ .

فَأَمَّا الطَّرِيقُ الْقُرْآنِيَّةُ : فَأَوَّلُهَا ١ قَوْلُهُ - تَعَالَى - « فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ » ، وَالتَّحْذِيرُ يَقْتَضِي ٢ وَجُوبَ الْإِمْتِنَانِ ٣ .

وِثَانِيهَا ٤ قَوْلُهُ - تَعَالَى - : فَلَا وَرَبَّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ ١٥ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ، ثُمَّ لَا يَجِدُوا ٥ فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ .

١ - ج : وأما . ٢ - ج : - فلاولها ، وجاءى آن سفيد است .

٣ - ب : - يقتضى . ٤ - ج : - والتعذير يقتضى وجوب الامتنان .

٥ - ب : فلاولها . ٦ - ج : لا تجدوا .

و ثالثها<sup>١</sup> قوله - تعالى - : وما كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ ، إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا ، أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ .

ورابعها قوله - تعالى - : أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ .

وخامسها قوله - تعالى - : وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ<sup>٢</sup> .

و الطرق الاخبارية : أولها ما روي عن النبي - ص ع -<sup>٣</sup> مِنْ قَوْلِهِ<sup>٤</sup> «لَوْلَا أَنْ أَشَقَّ عَلَى أُمَّتِي لَا مَرْتَبَهُمْ بِالسَّوَالِكِ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ» وَقَدْ نَدَّبَ إِلَى ذَلِكَ عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ، فَتَبَّتْ أَنَّهُ أَرَادَ الْإِجَابَ .

وثانيها خبر بريرة<sup>٥</sup> حِينَ أَشَارَ عَلَيْهَا بِمَرَاجِعَةِ زَوْجِهَا ، وَأَنهَآ<sup>٦</sup> قَالَتْ لَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : أَنَا مُرْنِي بِذَلِكَ ، فَقَالَ<sup>٧</sup> : إِنَّمَا أَنَا شَافِعٌ<sup>٨</sup> ، فَقَالَتْ

عِنْدَ ذَلِكَ : فَلَا حَاجَةَ لِي فِيهِ ، وَفَرَّقَتْ<sup>٩</sup> بَيْنَ الْأَمْرِ وَالشَّفَاعَةِ ، وَلَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا لِوُجُوبِ الْأَمْرِ .

و ثالثها قوله - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لِلْأَقْرَمِ بْنِ حَابِسٍ - وَقَدْ سَأَلَهُ عَنِ

١ - ج : وثانيها .

٢ - ب : تكون .

٣ - ب و ج : آية پنجم را بجای چهارم و بالعکس ذکر نموده ؛ ج : پس از خامسها ؛ «قوله تعالى» ندارد ؛ ب : قبل از «اطيعوا» و او دارد .

٤ - ج : - ص ع .

٥ - ج : + عليه السلام .

٦ - ب : ارادة .

٧ - القاموس المحيط این کلمه را بهمین

شکل ضبط و گفته است : بريرة صحابية (ج ١ ص ٣٧٠ ط مصر) .

٨ - ج : فانها .

٩ - ب و ج ؛ و نسخه بدل الف : اشفع ، نسخه بدل دیگر : شفع .

١٠ - الف : ففرقت .

الحجج: أ<sup>١</sup> لعامنا هذا<sup>٢</sup> أم<sup>٣</sup> للأبد - قال - ج - ع - لا<sup>٤</sup>، للأبد، ولو قلت: نعم، لوجب، ولو لم تفعلوا، لضللتكم. وهذا أصريح في أن الأمر يقتضي الإيجاب.

ورأى أنها توجب - ع - أبا سعيد الخدري<sup>٥</sup> لتأدعاه وهو في الصلوة، فلم يجبه، وقوله - ع - أ<sup>٦</sup> ألم تسمع الله - تعالى - يقول: يا أيها الذين آمنوا استجبوا لله وللرسول<sup>٧</sup> إذا دعاكم<sup>٨</sup>.  
فيقال<sup>٩</sup> لهم فيما تعلقوا به أولاً: إنا<sup>١٠</sup> لا نُسَلِّمُ ما ادَّعَيْتموه لا حكماً ولا علّة، لأنّه<sup>١١</sup> ليس كل عبد يستحقّ الذمّ، إذا لم يفعل ما أمره مولاه، ومن استحقّ الذمّ منهم فليس العلّة في استحقاقه مجرد خلاف الأمر، لأننا لو فرضنا عبداً سمع مجرد الأمر من مولاه، وهو لا يعرف<sup>١٢</sup> المادة العامة، ولإعادة مولاه الخاصة، وفوت منفعة مولاه بمخالفة أمره، فإنه لا يستحقّ الذمّ. ولو أمره مولاه بما يختص بمصالح<sup>١٣</sup> العبد، من<sup>١٤</sup> غير أن يعود على السيّد منه نفع أو ضرر، لما ذمه أحد من العقلاء.

- |   |                                      |
|---|--------------------------------------|
| ١ - الف: - من الحجج.  | ٢ - ب: - أ.                          |
| ٣ - ب و ج: - هذا.   | ٤ - الف: أو، وبالأي أو، أم وثقه حده. |
| ٥ - ب و ج: - لا، بل.  | ٦ - ج: تقتضي.                        |
| ٧ - بضم خاء وسكون دال، وبنو خدرة بطن من الانصار منهم أبو سعيد الخدري (لسان العرب، ج ٤، ص ٢٢٤، ط بيروت). | ٨ - ب: قول الله تعالى.               |
| ٩ - ج: + له.  | ١٠ - ب و ج: - إذا دعاكم.             |
| ١١ - الف: الرسول.   | ١٢ - ب: أنا.                         |
| ١٢ - ب: ويقال.  | ١٣ - ج: بمصالح.                      |
| ١٤ - ب: - لأنّه.  | ١٥ - ج: بالصح.                       |
| ١٦ - ب: - من.   |                                      |

إِذَا لَمْ يَفْعَلْ<sup>١</sup>، فَالْحَكْمُ الَّذِي قَضَوْا بِهِ، نَحْنُ نُخَالِفُ فِيهِ، ثُمَّ لَوْ عَرَفَ  
 الْعَبْدُ كَرَاهِيَةَ مَوْلَاهُ لِمُخَالَفَتِهِ، إِمَّا<sup>٢</sup> بِالْعَادَةِ، أَوْ بِشَاهِدِ الْحَالِ، نَحْوُ<sup>٣</sup>  
 أَنْ يَأْمُرَهُ بِأَنْ يَسْقِيَهُ الْمَاءَ وَقَدْ غَصَّ بِلَقْمَةٍ، فَاسْتَحَقَّ الدَّمَ عَلَى خِلَافِهِ<sup>٤</sup>،  
 وَمَا<sup>٥</sup> كَانَتْ الْعَلَّةُ فِي ذَلِكَ مَا ادَّعَى مِنْ مُجَرَّدِ خِلَافِ الْأَمْرِ<sup>٦</sup>، \* بَلْ مَا [١٥]  
 ذَكَرْنَاهُ. وَمِمَّا يَوْضِحُ مَا ذَهَبْنَا إِلَيْهِ أَنَّ الْأَمْرَ لَوْ أَفَادَ الْإِيجَابَ لِأَمْرٍ  
 يَرْجِعُ إِلَيْهِ، لَمْ يَفْتَرِقْ<sup>٧</sup> الْحَالُ بَيْنَ الْكَبِيرِ وَالصَّغِيرِ، وَالْجَلِيلِ وَالْوَضِيعِ  
 فَكَيْفَ<sup>٨</sup> يَخْتَصُّ<sup>٩</sup> الْإِيجَابُ<sup>١٠</sup> بِأَمْرِ الْأَعْلَى لِلْأَدُونِ<sup>١١</sup>، لَوْلَا أَنَّ ذَلِكَ لَيْسَ  
 بِمَوْجِبٍ عَنِ الْأَمْرِ. وَإِنَّمَا يَقْتَضِي الْإِيجَابُ<sup>١٢</sup> لَأَسْبَابٍ عَارِضَةٍ مِنْ أَحْوَالٍ وَ  
 عَادَاتٍ.

١٠. وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَانِيًا: قَدْ وَضَعُوا لِلْإِيجَابِ لَفْظًا فِي اللَّفْظِ،  
 وَهُوَ<sup>١١</sup> أَوْجِبَتْ<sup>١٢</sup>، وَأَلْزَمَتْ، وَمَتَى لَمْ تَفْعَلْ اسْتَحَقَّقَتْ الدَّمَ وَالْعِقَابَ،  
 فَإِذَا قَالُوا: هَذِهِ<sup>١٣</sup> صِبْغَةُ الْخَيْرِ، وَأَرَدْنَا<sup>١٤</sup> مَا هُوَ بِصِبْغَةِ الْأَمْرِ، قُلْنَا<sup>١٥</sup>: هَذَا

- |                    |                                 |
|--------------------|---------------------------------|
| ١ - الف : يفعل .   | ٢ - ب : - اما .                 |
| ٣ - الف : يجوز .   | ٤ - ج : خلاف ظ .                |
| ٥ - ب و ج : لما .  | ٦ - ج : فترق .                  |
| ٧ - ب و ج : وكيف . | ٨ - ج : تختص .                  |
| ٩ - ج : بالايجاب . | ١٠ - ج : الادون ، ب : لولادون . |
| ١١ - ج : قد .      | ١٢ - الف : اجبت ، ب : اوجب .    |
| ١٣ - ب : بهتة .    | ١٤ - ج : اوردنا .               |
| ١٥ - ب : قلت .     |                                 |



تَحَكُّمٌ عَلَى أَهْلِ اللُّغَةِ ، وَإِذَا أَوْجَبْنَا أَنْ يَضَعُوا لِهَذَا الْمَعْنَى لَفْظًا<sup>٢</sup> ،  
فَأَيُّ فَرْقٍ فِي الْأَنْبَاءِ عَنْ مُرَادِهِمْ بَيْنَ مَا هُوَ بِصِغَةِ<sup>٣</sup> الْخَبَرِ وَبَيْنَ مَا هُوَ بِصِغَةِ<sup>٤</sup>  
الْأَمْرِ . عَلَى أَنَّ ذَلِكَ يُعَكِّسُ عَلَيْهِمْ ، فَيُقَالُ : مَعْنَى التَّنْذِيرِ مَقُولٌ لَهُمْ ،  
فَيَجِبُ أَنْ يَضَعُوا لَهُ لَفْظًا يُنْبِئُهُ عَنْهُ ، وَلَا لَفْظَ إِلَّا قَوْلُهُمْ : أَقْمَلُ . فَإِنْ عَدَلُوا  
إِلَى أَنْ يَقُولُوا : قَدْ وَضَعُوا لِذَلِكَ تَنْذِيرًا ، قُلْنَا فِي الْإِيجَابِ مِثْلَهُ .

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَالِثًا : لَا تُسَلِّمُ لَكُمْ أَنَّ لَفْظَةً عَاصٍ لَا تَدْخُلُ<sup>٥</sup>  
إِلَّا فِي الْوَجُوبِ أَوْ الْإِيجَابِ ، لِأَنَّ مَنْ خَالَفَ فِي الشَّاهِدِ مَا تُدَبُّ إِلَيْهِ أَوْ  
أُرِشِدَ إِلَيْهِ يُقَالُ : عَصَى ، بَلْ يُقَالُ ذَلِكَ فِي الْمَشُورَةِ<sup>٦</sup> وَلَا خِلَافَ أَنَّهُ لَا إِيجَابَ  
فِيهَا . وَلِلْفِطْنَةِ<sup>٧</sup> عَاصٍ لَا تُقْبَدُ<sup>٨</sup> فَعْلٌ قَبِيحٌ ، كَمَا أَنَّ إِطْلَاقَ لَفْظِ مُطْبِعٍ لَا  
يُدُلُّ عَلَى فَعْلِ<sup>٩</sup> أَحْسَنٍ ، وَإِذَا أَضَفْنَا قُلْنَا : أَطَاعَ اللَّهَ - تَعَالَى - فَهُوَ دَالٌّ<sup>١٠</sup>  
عَلَى زِيَادَةِ عَلَى الْحُسْنِ ، فَإِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - لَا يَأْمُرُ إِلَّا بِمَا لَهُ صِفَةُ الْوَجُوبِ  
أَوِ التَّنْذِيرِ ، وَإِذَا قُلْنَا : عَصَى اللَّهَ - سَبَّحَانَهُ - فِي كَذَا ، فَالْمَعْنَى أَنَّهُ خَالَفَ<sup>١١</sup>  
أَمْرَهُ<sup>١٢</sup> وَإِرَادَتَهُ . وَقَدْ يَدْخُلُ ذَلِكَ فِي الْوَجُوبِ<sup>١٣</sup> وَالْتَّنْذِيرِ مَعًا ، وَإِذَا

١ - الف : من .

٢ - ج : لفظ .

٣ - الف : بصيغة .

٤ - ب : - العبريين ما هو بصيغة .

٥ - الف : قال .

٦ - ج : يدخل .

٧ - الف و ج : المشورة .

٨ - ب : فلفظة .

٩ - ج : يقيد .

١٠ - ج : - فعل .

١١ - ج : ذاك .

١٢ - ج : خلاف .

١٣ - ب : أو .

١٤ - ب : الواجب .

اَقْتَرَنَ بِذَلِكَ ذِمَّ أَوْ تَوَيْخُ ، خَلَصَ لِلْإِخْلَالِ بِالْوَجِبِ .  
وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ رَابِعًا : مَا زِدْتُمْ عَلَى الدَّعْوَى ، فَمِنْ أَيْنَ قُلْتُمْ  
إِنَّهُ غَايَةٌ مَا يَفْعَلُهُ الْمَوْجِبُ هِيَ أَنْ يَقُولَ : أَفْعَلُ ، فَفِي ذَلِكَ الْخِلَافُ ، بَلْ  
إِذَا أَرَادَ الْأَوْجِبُ وَالْإِزَامُ قَالَا : أَوْجِبْتُ أَوْ أَلْزَمْتُ أَوْ إِن لَمْ تَقْعَلْ ذَمَّتْكَ .  
وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ خَامِسًا : هَذِهِ عِبَارَةٌ مُوْهَمَةٌ ، فَمَا مَرَادُكُمْ  
يَقُولُ لَكُمْ : حَصَرَهُ وَقَصَرَهُ ، أَمْ تُرِيدُونَ أَنَّهُ أَرَادَ الْمَأْمُورَ بَيْنَهُ دُونَ غَيْرِهِ ،  
فَهُوَ مُسَلَّمٌ ، وَلَا<sup>١</sup> إِيْجَابَ فِي ذَلِكَ ، أَمْ تُرِيدُونَ أَنَّهُ حَصَرَهُ عَلَى وَجُوْهِهِ ،  
فَفِيهِ الْخِلَافُ ، وَلِصَاحِبِ النَّدْبِ أَنْ يَقُولَ : حَصَرَهُ وَقَصَرَهُ عَلَى أَنْ نَدَّبَ إِلَيْهِ .  
وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ سَادِسًا : هِيَ نَاقِضَةٌ مُسْتَفَادَةٌ مِنْ مُطْلَقٍ<sup>٢</sup>  
الْأَمْرِ ، وَهُوَ دَلَالَتُهُ عَلَى أَنَّ الْأَمْرَ مُرِيدٌ لِلْفِعْلِ ، وَإِذَا كَانَ الْأَمْرُ حَكِيمًا ،  
اسْتَفَدْنَا كَوْنَ الْفِعْلِ عِبَادَةً ، وَمَتَا يَسْتَحَقُّ بِهِ<sup>٣</sup> الثَّوَابُ<sup>٤</sup> ، وَهَذِهِ فَائِدَةٌ مُعْقُولَةٌ .  
وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ سَابِعًا : لَوْ كَانَ الْأَمْرُ بِالشَّيْءِ إِذَا أَرَادَهُ فَلَا بُدَّ<sup>٥</sup>  
مِنْ كَوْنِهِ كَارِهًا لِتَرْكِهِ ، لَوَجِبَ أَنْ تَكُونَ<sup>٦</sup> التَّوَافُلُ كُلُّهَا وَاجِبَةً وَلَا  
حَقَّةَ بِالْفَرَائِضِ ، وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ - تَعَالَى - أَمَرَ بِالتَّوَافُلِ أَنَّهُ لَا خِلَافَ

١ - ب و ج : و .

٢ - نفى .

٣ - ب و ج : ندبه .

٤ - ب و ج : فلا .

٥ - ب : - به .

٦ - ب و ج : بطلق .

٧ - الف : لا بد .

٨ - ج : الثواب به .

٩ - ب و ج : يكون .

في وصفنا فاعلمها بأنه مطيع لله تعالى ، والطاعة إنما هي امتثال الأمر أو الإرادة . ولا خلاف في أنه - تعالى - رغب في التوافل ، وذلك يقتضي كونها مرادة لله تعالى . ولا خلاف أيضاً في أن التوافل كالفرائض في تناول التكليف لها ، وذلك يقتضي كونه - تعالى - مُريداً لها . وقوله - سبحانه - <sup>٤</sup> «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» دليل على أن التوافل مأمور بها ، لأن الإحسان له صفة التفضل دون الوجوب . فإما من ذهب إلى أن نفس إرادة الفعل تكون كراهة لتركه ، فقوله يفسد بما ذكرناه في التوافل . ولا أنه محال أن يكون الشيء يصفة ضده ، وما كون الإرادة كراهة إلا ككون العلم جهلاً ، والقدرة عجزاً .

ويقال لهم فيما تعلقوا به ثامناً : من أن الأمر بالشيء نهى عن ضده ، سبب بطلان هذه الشبهة في باب مفرد<sup>٥</sup> على أن ذلك يستقضي بالتوافل .

ويقال فيما تعلقوا به تاسعاً : ما أنكرتم أن يكون الأمر يقتضي ضد ما يقتضيه النهي فيما يجوز أن يدل<sup>٦</sup> عليه الأمر<sup>٧</sup> النهي ، والأمر إذا

١ - ب : و .	٢ - ج : عن .
٢ - ب و ج : له .	٤ - ج و ب : تعالى .
٥ - ج : + تعالى .	٦ - ج : يكون .
٧ - ب : مفردة ، الف + و .	٨ - الف : - أن يدل .
٩ - ج : او .	

دَلَّ عَلَى كَوْنِ الْآمْرِ مُرِيداً لِلْفِعْلِ، فَالْتَهَى يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ كَارَهُهُ، وَالتَّحَرُّمُ مَا عَلِمْنَاهُ فِي مُتَنَاقِلِ التَّهْيِ إِلَّا بِوَاسِطَةٍ، وَهِيَ أَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - أَذَانَهُ عَنْ فِعْلٍ، فَلَا بُدَّ مِنْ كَوْنِهِ<sup>٢</sup> كَارِهاً لَهُ، وَهُوَ - تَعَالَى - لَا يَكْرَهُهُ إِلَّا الْقَبِيحَ، وَالْقَبِيحُ مَحْظُورٌ مُعَرَّمٌ، وَهَذَا الْإِعْتِبَارُ لَيْسَ بِمَوْجُودٍ فِي الْأَمْرِ، لِأَنَّهُ إِذَا أَمَرَ بِشَيْءٍ، وَأَرَادَهُ، فَلَا بُدَّ مِنْ كَوْنِهِ طَاعَةً وَمَتَانَةً يَسْتَحَقُّ بِهِ الْمَدْحُ وَالثَّوَابُ، وَمَا هُوَ بِهَذِهِ الصِّفَةِ يَنْقَسِمُ إِلَى وَاجِبٍ وَنَدْبٍ، فَلَا يَجِبُ أَنْ يُقَطَعَ عَلَى أَحَدِهِمَا، وَمَا يَكْرَهُهُ - تَعَالَى - فَهُوَ غَيْرُ مُنْقَسِمٍ، وَلَا يَكُونُ إِلَّا قَبِيحاً، فَافْتَرَقَ الْأَمْرَانِ.

وَيُقَالُ لَهُمْ<sup>١</sup> فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ عَاشِرًا: قَدْ أَخْلَلْتُمْ فِي الْقِسْمَةِ يَقْسِمُ، وَهُوَ مَذْهَبُنَا، وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّ \* التَّرْغِيبَ فِي الْفِعْلِ وَجْهٌ مَعْقُولٌ كَالْإِزَامِ<sup>٢</sup> [١٦] وَلَيْسَ كَوْنُهُ نَدْباً يَقْتَضِي التَّخْيِيرَ، لِأَنَّ التَّخْيِيرَ<sup>٣</sup> إِنَّمَا يَقْتَضِي الْمُسَاوَاةَ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ الْمُخَيَّرِ بَيْنَهُمَا، وَلَيْسَ التَّدْبُّ مُسَاوِيًا لِتَرْكِهِ فَيَكُونُ التَّخْيِيرُ بَيْنَهُمَا<sup>٤</sup>.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ حَادِي عَشَرَ: قَدْ اقْتَصَرْتُمْ عَلَى دَعْوَى، فَمِنْ أَيْنَ قُلْتُمْ: إِنَّهُ يَجِبُ حَمْلُهُ عَلَى أَعْمِ الْفَوَائِدِ وَمَا الْفَرْقُ بَيْنَكُمْ، وَبَيْنَ مَنْ

١ - ب: كان، بجای کاره.

٢ - ب: بوج: ان يكون، بجای من كونه.

٣ - ب: او ما.

٤ - ج: كالزمام.

٥ - ج: فيجوز.

٦ - ب: بوج: لان التخيير.

٧ - ب: بوج: ليس ما اینجا.

يَقُولُ بَلْ يَجِبُ حَمْلُهُ عَلَى الْيَقِينِ وَهُوَ الْأَقْلُ فِي الْفَائِدَةِ<sup>١</sup>، وَ ذَلِكَ هُوَ  
التَّدْبِيرُ. وَإِنَّمَا يَسُوغُ<sup>٢</sup> مَا قَالُوهُ، إِذَا كَانَ اللَّفْظُ يَتَنَاوَلُ الْجَمِيعَ تَنَاوُلًا  
وَاحِدًا، فَأَمَّا<sup>٣</sup> إِذَا كَانَ مُحْتَمِلًا، وَمَا يَحْتَمِلُهُ كَمَا لَمْتَضَادٍ، فَمَا ادِّعَاءُ الْأَعْمِ  
إِلَّا كَادِّعَاءُ الْأَخْصِ.

- وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَانِي عَشَرَ: الَّذِي ذَكَرْتُمُوهُ ضِدُّ الْإِحْتِيَاظِ،  
لِأَنَّهُ يَقْتَضِي أَعْمَالًا قَبِيحَةً، مِنْهَا اعْتِقَادُ وَجُوبِ الْعَمَلِ، وَ ذَلِكَ جَهْلٌ،  
وَعَزَمٌ عَلَى أَذَانِهِ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ، وَهُوَ أَيْضًا قَبِيحٌ. وَلَا بَدَّ مِنْ أَنْ يَتَقَيَّدَ  
هَذَا الْفَاعِلُ قَبِيحَ تَرْكِ<sup>٤</sup> هَذَا الْعَمَلِ، فَيَكُونُ جَهْلًا ثَانِيًا. وَرَبَّمَا كَرِهَهُ،  
فَيَكُونُ قَبِيحًا زَائِدًا. فَمَا هَذِهِ<sup>٥</sup> حَالُهُ، كَيْفَ<sup>٦</sup> يَكُونُ احْتِيَاظًا. وَلَيْسَ  
يَجْرِي ذَلِكَ مَجْرَى مَنْ تَرَكَ صَلَاةَ مِنْ خَمْسِ صَلَوَاتٍ<sup>٧</sup> مِنْ غَيْرِ أَنْ  
يَعْرِفَهَا بِعَيْنِهَا، وَالْقَوْلُ فِي إِيْجَابِ كُلِّ الصَّلَوَاتِ<sup>٨</sup> عَلَيْهِ، لِأَنَّ ذَلِكَ  
يَقْتَضِي دُخُولَ مَا أَخْلَبَهُ فِي جَمَلَةِ مَا فَتَلَهُ، مِنْ غَيْرِ فَعَلٍ قَبِيحٍ وَقَعَ مِنْهُ.  
وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَالِثَ عَشَرَ: إِنَّا قَدْ بَيَّنَّا أَنَّ الْأَمْرَ يُفِيدُ كَوْنَ  
الْأَمْرِ مُرِيدًا لِلْعَمَلِ، وَلَيْسَ يُفِيدُ فِي الْأَفْعَالِ حَكْمًا عَلَى وَجْهِهِ، فَالتَّدْبِيرُ

١- ج: الفوائد.

٢- ب: - يسوغ.

٣- ب: و أما.

٤- ج: الادعاء، بجای الاكادعاء.

٥- الف: فعلا.

٦- ب و ج: لوجوب.

٧- ب: - ترك.

٨- ج: - هذه.

٩- ب: فكيف.

١٠- ج: صلوة.

١١- ج: الصلوة.

كالواجب في معنى دلالة الأمر، وهو أن الأمر مُريد للفعل، فإذا قامت دلالة على وجوبه، فإنما هي دالة<sup>١</sup> على أن تركه مكروه<sup>٢</sup>، وذلك لا يوجب كونه مجازاً، لأن<sup>٣</sup> دلالة<sup>٤</sup> وهو واجب، كدلاليته وهو ندب فيما يرجع إلى<sup>٥</sup> الأمر به. وبعد، فإن كل لفظة مشتركة بين أمرين<sup>٦</sup> على سبيل الحقيقة، لا يجب أن تكون<sup>٧</sup> مجازاً في كل واحد منهما، إذا أريد بها كسائر الألفاظ<sup>٨</sup> المشتركة مثل عين<sup>٩</sup> ولون.

ويقال لهم في<sup>١٠</sup> أول ما تعلقوا به من القرآن: أول ما نقوله: أنه لو ثبت في القرآن أو<sup>١١</sup> السنة ما يدل على وجوب الأمور به، لم يكن ذلك نافياً<sup>١٢</sup> للمخالفة، ولا ضاراً<sup>١٣</sup> لنا، لأننا<sup>١٤</sup> لا نكير على الجملة أن يدل دليل على وجوب الأمر، وإنما نكير أن يكون<sup>١٥</sup> ذلك يجب بوضع اللغة. وإنما نتكلم فيما استدلوا به من قرآن أو سنة على وجوب الأمر<sup>١٦</sup>، لا لأنه إن صح، قدح فيما أصلناه، وإنما نتكلم فيه لأنه

- |                    |                      |
|--------------------|----------------------|
| ١ - ب وج : دلالة . | ٢ - ب : مكررة .      |
| ٢ - الف : إلا      | ٤ - ب : دلالة .      |
| ٥ - ج : إلا .      | ٦ - ج : الامر .      |
| ٧ - ج : يكون .     | ٨ - الف : الألفاظ .  |
| ٩ - ب وج : كمين .  | ١٠ - ج : فيما .      |
| ١١ - ب وج : و .    | ١٢ - ب : مانعاً .    |
| ١٢ - ج : خفاء .    | ١٤ - الف : لانا .    |
| ١٥ - ب - : يكون .  | ١٦ - الف - : الامر . |

لَا يَدُلُّ عَلَى الْمَقْصُودِ. وَهَذِهِ جَمَلَةٌ يَجِبُ أَنْ تَكُونَ <sup>١</sup> مُحْصَلَةً مُرَاعَاةً.  
ثُمَّ نَقُولُ: اقْتِرَانُ الْوَعِيدِ بِهَذَا الْأَمْرِ هُوَ الدَّلَالَةُ عَلَى وَجُوبِهِ، فَمِنْ أَيْنَ  
لَكُمْ <sup>٢</sup> أَنْ الْأَمَرَ الْمَطْلُوقَ يَدُلُّ عَلَى الْوَجُوبِ.

ثُمَّ إِنَّ <sup>٣</sup> الْمُرَادَ ظَاهِرٌ، وَهُوَ أَنَّهُ أَرَادَ الْخِلَافَ عَلَى الرَّسُولِ - عَلَيْهِ  
السَّلَامُ - عَلَى سَبِيلِ حُجَّةِ النَّبُوءَةِ، بِدَلَالَةِ أَوَّلِ آيَةِ يَقُولُهُ - تَعَالَى - «لَا  
تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا»، وَهَذَا إِنْكَارٌ عَلَى مَنْ  
لَمْ يَلْتَزِمِ الْإِقْبَادَ لِأَجْلِ النَّبُوءَةِ، وَلَا مَخَالَفَةً إِنْ خِلَافُهُ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ كَثُرَ.  
وَبَعْدُ، فَإِنَّ مُخَالَفَةَ الْأَمْرِ هُوَ ضِدُّ الْمَوَافَقَةِ، وَفَعْلُ مَا يُنْدَبُ إِلَيْهِ عَلَى وَجْهِ  
الْوَجُوبِ مُخَالَفَةٌ لَهُ، كَمَا أَنَّ فَعْلَ مَا أَوْجِبَهُ مَقْصُودًا بِهِ إِلَى التَّنْذِيرِ مُخَالَفَةٌ  
أَيْضًا، وَالْآيَةُ تَضَمَّنَتْ التَّحْذِيرَ مِنَ الْمَخَالَفَةِ فَمِنْ أَيْنَ لَهُمْ وَجُوبُ مَا أَمَرَ <sup>٤</sup>  
بِهِ، حَتَّى يَكُونَ مَنْ فَعَلَهُ عَلَى غَيْرِ <sup>٥</sup> هَذَا الْوَجْهِ مُخَالَفًا. فَعَلِمَ أَنَّ ظَاهِرَ  
الْآيَةِ مُشْتَرِكٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ، وَأَنَّهُ لَاحِجَةٌ فِيهَا لَهُمْ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَانِيًا: لَيْسَ الْمُرَادُ بِالْقَضَاءِ هَيْهَنَا الْأَمَرَ الْمَطْلُوقَ،  
بَلِ الْإِلْزَامُ، كَمَا نَقُولُ <sup>٦</sup>: قَضَى الْقَاضِي بِكَذَا وَكَذَا، بِمَعْنَى حَكَمَ وَ  
أَلْزَمَ، وَلِهَذَا لَا تُسَمَّى الْقُتُوبُ <sup>٧</sup> قَضَاءً.

١ - ج : يكون .

٢ - الف : - إن .

٣ - الف : يلزم نفسه .

٤ - ب : ضمير .

٥ - ب : يسمى .

٦ - ج : - لكم .

٧ - ب : - أنه .

٨ - ج : له .

٩ - ب و ج : يقول .

١٠ - ب : + : بانه ، ج : + : بانها .

والكلامُ فيما تَعَلَّقُوا به ثالثاً ، كَالكَلَامِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ ، فَلَا مَعْنَى لِإِعَادَتِهِ .

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا به رابعاً ، مِنْ قَوْلِهِ - تَعَالَى - « أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ » : إِنَّ<sup>١</sup> هَذَا أَمْرٌ ، وَالْخِلَافُ فِيهِ نَفْسُهُ<sup>٢</sup> ، فَكَيْفَ يُسْتَدَلُّ بِهِ عَلَى نَفْسِهِ . وَالطَّاعَةُ هِيَ<sup>٣</sup> امْتِثَالُ الْأَمْرِ ، وَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّ الطَّاعَةَ تَدْخُلُ فِي التَّدْبِ وَالْإِجَابِ جَمِيعاً ، فَكَيْفَ يُعْقَلُ مِنَ الظَّاهِرِ أَحَدُهُمَا .

وَأَيْضاً فَإِنَّ الطَّاعَةَ هِيَ امْتِثَالُ الْأَمْرِ عَلَى الْوَجْهِ الَّذِي تَعَلَّقَ بِهِ الْأَمْرُ ، أَمَّا بِالْإِجَابِ<sup>٤</sup> ، أَوْ تَدْبِ<sup>٥</sup> ، حَسَبَ مَا مَضَى مِنْ<sup>٦</sup> الْكَلَامِ فِي الْمُخَالَفَةِ ، فَمِنْ أَيْنَ لَهُمْ أَنْ أَمْرَهُ عَلَى الْوُجُوبِ ، حَتَّى يَكُونَ مَنْ قَعَلَهُ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ مَطْمَئِنَةً ، وَإِلَّا كُنْ عَلَى التَّدْبِ ، وَطَاعَتِهِ إِنَّمَا هِيَ فَعْلُهُ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ .

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا به خامساً : إِنَّا قَدْ بَيَّنَّا أَنَّ الْمَعْصِيَةَ قَدْ تَدْخُلُ فِي التَّدْبِ كَمَا تَدْخُلُ<sup>٧</sup> فِي الْوُجُوبِ ، وَأَنَّهُ قَدْ يَكُونُ عَاصِياً لِمُخَالَفَةٍ<sup>٨</sup> الْأَمْرِ عَلَى وَجْهِ لَا يَسْتَحِقُّ<sup>٩</sup> \* بِهِ الْوَعِيدَ ، فَيَجِبُ أَنْ تُحْمَلَ الْآيَةُ لِأَجْلِ [١٧] الْوَعِيدِ عَلَى مُخَالَفَةِ الْأَمْرِ الْوَاجِبِ .

وَيُقَالُ لَهُمْ فِي<sup>١٠</sup> أَوَّلِ الطَّرِيقِ الْأَخْبَارِيَّةِ : إِنَّهُ 'الْيَسَّ يَجُوزُ أَنْ يَثْبُتَ

- |  |                             |
|--|-----------------------------|
| ١ - ج : - ان .                           | ٢ - الف : - نفسه .          |
| ٣ - ب و ج : - فِي .                      | ٤ - ب و ج : - إِيْجَاب .    |
| ٥ - الف : - مِنْ .                       | ٦ - ج : - لَهُمْ .          |
| ٧ - ج : - فِي التَّدْبِ كَمَا تَدْخُلُ . | ٨ - الف : - بِمُخَالَفَةِ . |
| ٩ - ج : - فِي .                          | ١٠ - ب و ج : - - أَنَّهُ .  |



حكم الأمر فى وجوب أو ندي وهو أمر معلوم ، بأخبار<sup>١</sup> الأحاديثى  
لا توجب إلا الظن .

وبعد ، فإن قوله - عليه وآله<sup>٢</sup> السلام - : لولا أن<sup>٣</sup> أشق على أمتي  
لأمرتهم بالسواك عند كل صلوة ، لو تجرد ، ما علمنا به الوجوب<sup>٤</sup> ،  
لكننا لما علمنا أن السواك مندوب إليه ، كان ذلك قرينة فى أنه  
أراد الوجوب .

ويقال لهم فى خبر بريرة : أكثر ما فيه التفرقة بين الأمر والشفاعة ،  
وبينهما تفرقة<sup>٥</sup> وإن لم يكن لأجل وجوب<sup>٦</sup> الأمر ، وهى أن الأمر منه  
- عليه السلام - يتعلق بالديانات والعبادات ، والشفاعة ليست كذلك ،  
لأنها تكون فى المنافع الحاضرة<sup>٧</sup> العاجلة ، وفى الأغراض الدنيوية .  
<sup>٨</sup> و أما<sup>٩</sup> خبر الأقرع بن حابس<sup>١٠</sup> ، فإنه لم يستل عن مطلق الأمر ،  
و إنما سأل عن تكرار ما ثبت وجوبه ، وهو الحج ، فأجاب - ص ع -  
بأنه لو قال نعم ، لوجب ، لأن قوله نعم يكون بياناً ، وبيان الواجب واجب .

١ - الف : من أخبار .

٢ - ب و ج : ائى .

٣ - ج : بريده .

٤ - ج : الوجوب .

٥ - ج : يكون .

٦ - ج : + و يقال .

٧ - ج : الوقوع العابس .

٨ - ب و ج : - وآله .

٩ - ب : + و .

١٠ - ج : - و بينهما تفرقة .

١١ - ب : + لا .

١٢ - الف : + و .

١٣ - الف و ج : فأما .

وأما الجواب عن خبر أبي سعيد الخدري، فإن دعاء الرسول<sup>١</sup> بخلاف أمره، لأن إجابة دعائه واجبة<sup>٢</sup> ولذلك صح أن يأمره لمكان الإجابة<sup>٣</sup> يقطع الصلوة، ومثل ذلك لا يصح في الأمر. والدعاء هو أن يناديه: يا فلان، فيجب عليه الإجابة، والأمر أن يقول له: افعل، وقد بينا أنه متردد بين التنب والواجب.

وقد تعلق من قطع<sup>٤</sup> في مجرد الأمر على<sup>٥</sup> أن المراد به التنب بأن قال إذا كان الأمر من الحكيم لا بد من أن يريد المأمور به، ولا بد من كونه مع الحكمة، مما له مدخل في العبادة واستحقاق الثواب، فيجب أن يكون ندباً، لأنه أقل أحواله، وما لا بد منه، وإنما<sup>٦</sup> يكون واجباً إذا علمنا كراهة<sup>٧</sup> الترك.

فيقال<sup>٨</sup> اللهم: هذا الذي قد تمتموه<sup>٩</sup> صحيح، لكنكم بنيتم عليه<sup>١٠</sup> ما لا يليق به، فمن أين لكم أنه إذا أَرَادَ المأمور به، فإنه لم يذكره

- |                         |                 |
|-------------------------|-----------------|
| ١ - ج: + عليه السلام.   | ٢ - ب: واجب.    |
| ٣ - ب: - لمكان الإجابة. | ٤ - ب: + و.     |
| ٥ - ج: تقول.            | ٦ - ب: بين.     |
| ٧ - الف: يقطع.          | ٨ - الف: - على. |
| ٩ - الف: ان.            | ١٠ - ب: فاننا.  |
| ١١ - ب: كراهية.         | ١٢ - ب: ويقال.  |
| ١٣ - ب: قد متهم.        | ١٤ - ج: - عليه. |
| ١٥ - ب: عليهما.         |                 |

تركه ، وأنتم لا تستفيدون<sup>١</sup> من مطلق الأمر<sup>٢</sup> حكم الترك<sup>٣</sup> ، وإنما تستفيدون<sup>٤</sup> أن الأمر مريد للمأمور به<sup>٥</sup> . وقولكم : تحمله على أقل أحواله ، تحكم ، ولم يجب ذلك ، ومن الجائز أن يكون هذا الأمر مع أنه مريد للمأمور به ، كارها لتركه ، كما أنه من الجائز أن لا يكون كارها لتركه<sup>٦</sup> ، فالقطع على أحد الأمرين بغير دليل ظلم .  
فإن قالوا : لو كره الترك ، لبيته . قلنا : ولولم يكن كارها ، لبيته .  
فإن<sup>٧</sup> قالوا : الأصل في العقل كون الفعل والترك جميعاً غير مرادين ولا مكروهين ، فإذا<sup>٨</sup> تعلق الأمر بأحدهما ، علمناه<sup>٩</sup> مراداً ، وبقي الترك على ما كان<sup>١٠</sup> عليه ، فلو تغير حاله ، وصار قبيحاً ، ومما يجب أن يكرهه الحكم ، وجب على المخاطب بهذا الأمر أن يبين ذلك<sup>١١</sup> من حاله<sup>١٢</sup> ، فإن البيان لا يتأخر عن حال الخطاب . وهذا الذي حكيناه أقوى ما يمكن أن يتعلق به في نصرة مذهبهم .

والجواب عن ذلك<sup>١٣</sup> أننا لا<sup>١٤</sup> نسلم . أولاً - أن الفعل والترك جميعاً

١ - ج : يستفيدون .

٢ - ب : الترك .

٣ - الف : المأمور به .

٤ - ج : تركه .

٥ - ب و ج : ان ، بجای كون .

٦ - ج : علمناه .

٧ - ب : حالة .

٨ - ج : لا .

٩ - ج : لا .

١٠ - ج : لا .

١١ - ج : لا .

١٢ - ج : لا .

١٣ - ج : لا .

١٤ - ج : لا .

كانا في العقل سواء في أنهما غير مُرادَيْن ولا مَكْرُوهِين ، لِأَنَّهُ إِذَا  
أَمَرْنَا بِالصَّلَاةِ مَثَلًا ، فَقَدْ أَمَرْنَا بِفَعْلٍ<sup>١</sup> كَانَ فِي الْعَقْلِ - لَوْلَا هَذَا الْأَمْرُ -  
مَحْظُورًا ، وَكَانَ تَرْكُهُ وَاجِبًا ، لِأَنَّهُ إِدْخَالُ مَشَقَّةٍ وَكُلْفَةٍ عَلَى النَّفْسِ  
بِغَيْرِ فَائِدَةٍ ، فَإِذَا<sup>٢</sup> قَالَ لَنَا صَلُّوا ، فَقَدْ دَلَّ<sup>٣</sup> ذَلِكَ عَلَى أَنَّ لِلصَّلَاةِ صِفَةً  
زَائِدَةً عَلَى حُسْنِهَا ، يُسْتَحَقُّ بِهَا الْمَدْحُ وَالثَّوَابُ ، وَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ  
صِفَتُهُ تَرْكُ الصَّلَاةِ الَّذِي كَانَ فِي الْعَقْلِ وَاجِبًا ، قَدْ تَغَيَّرَتْ عِنْدَ وُرُودِ هَذَا  
الْأَمْرِ ، وَتَغَيَّرَ هِيَ يَتَقَسَّمُ إِلَى أَنْ يَكُونَ مَكْرُوهًا ، فَيَكُونُ الْفَعْلُ وَاجِبًا ،  
وَالْيَاقِينُ أَنْ لَا يَكُونَ<sup>٤</sup> مُرَادًا وَلَا مَكْرُوهًا ، فَيَكُونُ الْفَعْلُ نَدْبًا ، وَإِلَى  
أَنْ يَكُونَ مُرَادًا ، فَيَكُونُ مُخَيَّرًا بَيْنَ الْفَعْلِ وَالتَّارِكِ ، فَتُبَيَّنَ بِهَذِهِ الْجُمْلَةِ  
أَنَّهُ لَا يَجُوزُ مَعَ وُرُودِ الْأَمْرِ بِهَذِهِ الْعِبَادَاتِ أَنْ تَبْقَى<sup>٥</sup> فِي تَرْكِهَا عَلَى  
الْأَصْلِ الْعَقْلِيِّ<sup>٦</sup> ، بَلْ لَا بُدَّ مِنْ تَغْيِيرِهِ<sup>٧</sup> عَلَى مَا بَيَّنَّاهُ<sup>٨</sup> .

عَلَى أَنَّا لَوْ سَلَّمْنَا<sup>٩</sup> أَنَّ حُكْمَ التَّارِكِ فِي أَصْلِ الْعَقْلِ<sup>١٠</sup> مَا ذَكَرُوهُ ،  
لَكَانَ إِنَّمَا يَجِبُ الْإِيَانُ فِي وَقْتِ الْحَاجَةِ ، لَا فِي وَقْتِ الْخُطَابِ ، عَلَى مَا  
سَمَّيْنَاهُ فِي مَوْضِعِهِ مِنْ هَذَا الْكِتَابِ بِمَشْيَةِ اللَّهِ - تَعَالَى - وَعَوْنِهِ ، فَلَوْ قَالَ

- |                           |                                 |
|---------------------------|---------------------------------|
| ١ - ج : بِأَفْعَلٍ .      | ٢ - ب : وَ إِذَا .              |
| ٢ - ب : + وَ جَوَاب .     | ٤ - ج : صِفَةٍ .                |
| ٥ - الْف : - لَا .        | ٦ - الْف : + لَا .              |
| ٧ - الْف وَ ب : نَبَقَى . | ٨ - ب وَ ج : أَصْلُ الْعَقْلِ . |
| ٩ - ج : تَغْيِيرُهُ .     | ١٠ - ج : بَيَّنَّا .            |
| ١١ - ج : سَلَّمْنَا .     | ١٢ - الْف : + عَلَى .           |

الحكيم لغيره أقل كذا وكذا غداً أو بعد شهر، كما وجب أن يبين<sup>٢</sup> له حكم الترك في هذا الوقت، وليس بوقت الحاجة، وأنتم لا تقرقون في حمل الأمر على التدب بين أن يكون على الفور أو على التراخي. وهذه جملة كافية في الإطلاع<sup>٣</sup> على سبب هذا الباب فليحسن تأملها.

### فصل في حكم الامر الوارد بعد الحظر

[١٨] اعلم أن أكثر المتكلمين\* في أصول الفقه أطبقوا على أن الأمر الوارد بعد الحظر يقتضي الإباحة وإطلاق الحظر الذي تقدم، وإن كانوا يذهبون إلى أنه لو انفرد، وكان مبتدأ، اقتضى الوجوب ولسانا ندرى ما السبب في استمرار هذه الشبهة الضعيفة<sup>٤</sup>.

والصحيح أن حكم الأمر الواقع بعد الحظر<sup>٥</sup> هو حكم الأمر المبتدأ، فإن كان مبتدأ<sup>٦</sup> على الوجوب أو التدب أو الوقت بين الحالين، فهو كذلك بعد الحظر.

والذي يدل على ذلك أن الأمر إنما يدل على ما يدل عليه، لا يمر بترجع إلى كونه أمراً، وإذا كانت هذه الصفة لا تتغير<sup>٧</sup> بوقوعه بعد الحظر،

١- ج : أن .

٢- ب : الاطلاق .

٣- ج : يقدم .

٤- ج : الضعيفة .

٥- الف : مبتدأ .

٦- ج : معين .

٧- ج : صغير .

٨- ب : ما .

٩- ب و ج : حظر .

١٠- ج : يثير .

فدلالتُه يجبُ ألا تتغير<sup>١</sup>.

وأيضاً فإنَّ الحظر<sup>٢</sup> العقليَّ أكَّد من السَّمعيِّ، وقد عَلِمنا أنَّ ورودَ الأمرِ بعدَ الحظرِ العقليِّ لا يمتنعُ من اقتضائه الوجوبَ، وكذلك ورودُه بعدَ الحظرِ الشرعيِّ.

وبعدُ، فإنَّ كونهَ محظوراً لا يمتنعُ من وجوبه أو كونه ندباً بعدَ هذِهِ الحالِ، وإذا كان لا يمتنعُ من ذلك، لم تتغيرِ الدلالةُ.

فإن قيلَ: ورودُ الأمرِ بعدَ الحظرِ يقتضي إطلاقَ الحظرِ، قلنا: لا شبهةَ في ذلك غيرَ أنَّ إطلاقَ الحظرِ يكونُ بالاجبابِ والتدبِ، كما يكونُ بالاباحةِ، فَمِنْ أَيْنَ أَنَّهُ يَقْتَضِي إِطْلَاقَ الحظرِ من غيرِ زيادةٍ على ذلك.

واعتلَّاهم بأنهم لم يجدوا في الكتابِ أمراً وارداً بعدَ الحظرِ إلاَّ أو<sup>٣</sup> يقتضي الاباحةَ المختصةَ، باطل<sup>٤</sup> لأنَّ الوجودَ إذا صحَّ، ليس بدلالةٍ لآنه يُمكنُ خِلافُ ما استمرَّ عليه الوجودُ، ولا نالنا نسبُ ذلك أيضاً، لأنَّ الله - تعالى - يقولُ: وَلَا تَحْلِقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ، وَحُلِقُ الرَّأْسُ هَيْهَنَا<sup>٥</sup> نُسْكُ، وليس يُباح<sup>٦</sup> صرف<sup>٧</sup>.

٢- الف: الحظر.

٤- ب: فانه.

٦- ج: المختصة.

٨- ب: درحاشيه دارد: ظ: عدم.

١٠- ج: يحتاج.

١- ب وج: يتغير.

٢- ج: - أكَّد، تا اینجا.

٥- ج: و إلا.

٧- ب: باصل.

٩- ج: + هو.

١١- ج: - صرف.

## فصل في أن الكفار مخاطبون بالشرائع

وهل يدخل العبد والصبي في الخطاب؟

الصحيح أن الكفار مخاطبون بالعبادات الشرعية، وذَهَبَ كثير من المتكلمين وأكثر الفقهاء إلى أنهم غير مخاطبين. وفائدة الخلاف في هذه المسألة - وإن كانوا متفقين على أن الكفار مع عقابهم<sup>٢</sup> على كفرهم<sup>٥</sup> لأنطالبتهم<sup>٢</sup> بفعل العبادات الشرعية - أن من قال: إنهم مخاطبون، يذهب إلى أنهم يستحقون مع عقابهم<sup>٥</sup> على الكفر العقاب من الله - تعالى - على الإخلال<sup>١</sup> بهذه العبادات، ومِنَ الذَّم على ذلك، وَمَن ذَهَبَ إلى أنهم غير مخاطبين، يلزمه ألا يستحقوا عقاباً ولا ذمّاً على الإخلال<sup>١</sup> بالعبادات. والذي يدل على صحة ما ذهبنا إليه أشياء:

أولها<sup>١</sup> أن الاعتبار في دخول المكلف في التكليف إنما هو بشيئين: أحدهما صفة المكلف، والآخر صفة الخطاب، وقد علمنا<sup>١</sup> أن الكافر كالمؤمن في استيفاء شروط التكليف، لا أنه يتمكّن<sup>١١</sup> من أن

١- ب: كان الكل، ج: - كانوا + الكل.

٢- ج: بقائهم.

٢- ج: يطالبهم.

٤- ب و ج: + هو.

٤- ج: مقامهم.

٥- ج: الخلف.

٥- ج: الخلال.

٨- ب: اخضعها.

٩- ج: بالتكليف.

١٠- ج: - علمنا.

١١- ج: يمكن.

يُؤْمِنَ قَبِيصَح<sup>١</sup> وَقَوْعُ جَمِيعِ الْعِبَادَاتِ مِنْهُ، فَصَحَّةُ تَكْلِيْفِهِ الْعِبَادَاتِ كَصَحَّةِ تَكْلِيْفِهِ نَفْسَ الْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ. وَأَمَّا اعْتِبَارُ صِفَةِ الْخَطَابِ، فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ مُطْلَقًا وَ<sup>٢</sup> مُتَوَجِّهًا إِلَى النَّاسِ، دَخَلَ الْكَافِرُ فِيهِ لِتَنَاوُلِهِ إِيَّاهُ.

ومنها أَنَّ الْكُفَّارَ لَوْ لَمْ يُتَعَبَّدُوا بِالشَّرَائِعِ، لَكَانُوا مَعْدُورِينَ فِي تَكْذِيبِ النَّبِيِّ - ص ع - وَالِإِمْتِنَاعِ مِنْ تَصَدِيقِهِ، لِأَنَّ الْفَرْضَ فِي إِيْجَابِ تَصَدِيقِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - هُوَ الْمَعْرِفَةُ بِشَرَائِعِهِ، كَمَا أَنَّ الْفَرْضَ فِي بَعْثِنِهِ<sup>٣</sup> هُوَ أَدَاؤُهُ الشَّرَائِعَ، فَمَنْ<sup>٤</sup> لَمْ يُكَلِّفْ مَا هُوَ الْفَرْضُ فِي إِيْجَابِ التَّصَدِيقِ، لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مُكَلَّفًا بِالتَّصَدِيقِ<sup>٥</sup>، وَلَا خِلَافَ فِي وَجُوبِ<sup>٦</sup> تَصَدِيقِهِ - ع - عَلَى كُلِّ الْكُفَّارِ.

ومنها أَنَّهُ لَا خِلَافَ فِي أَنَّ الْكُفَّارَ يُحَدِّثُونَ عَلَى الزِّنَا عَلَى وَجْهِ الْعُقُوبَةِ وَالِاسْتِغْفَاقِ<sup>٧</sup>، فَلَوْ<sup>٨</sup> لَمْ يَكُونُوا مُخَاطَبِينَ بِهَذِهِ الشَّرْعِيَّاتِ، لَمْ يَسْتَحِقُّوا الْعُقُوبَةَ عَلَى فِعْلِ الْقَبَائِحِ مِنْهَا. وَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَقُولُوا<sup>٩</sup> إِنَّمَا عَوِّبَ

- |                        |                          |
|------------------------|--------------------------|
| ١- ب و ج : ويصح .      | ٢- الف : فأما، ب : فلا . |
| ٣- الف : أو .          | ٤- الف : له .            |
| ٥- ب و ج : بالشرعيات . | ٦- ب : لكان .            |
| ٧- ج : بعثه .          | ٨- الف : - هو .          |
| ٩- الف : أداء .        | ١٠- الف : فمتى .         |
| ١١- الف : للتصديق .    | ١٢- الف : إيجاب .        |
| ١٣- ب : الاستغفاف .    | ١٤- ب : فإن .            |
| ١٥- ج : يقول .         |                          |



على أنه لم يُخلص نفسه من الكفر، فيعرف قبح الزنا، لأن هذا تصريح<sup>١</sup> بأنه يُعاقب على كثره لا على الزنا، وهذا يوجب أن يُعاقبه<sup>٢</sup> وإن لم يزن. وقد كان شيخ من متقدمي أصحاب الشافعي<sup>٣</sup>، وقد استدلت بهذه الطريقة، قال لي: قانا أقول: إن الكفار مخاطبون من الشرائع بالتروك دون الأفعال، لأن الأفعال تقتصر<sup>٤</sup> إلى كونها قربة، ولا يصح ذلك مع<sup>٥</sup> الكفر، والتروك لا يقتصر إلى ذلك. فقلت له: هذا - والله - خلاف الإجماع، لأن الناس بين قائلين، قائل<sup>٦</sup> يذهب إلى أن الكفار مخاطبون بكل الشرائع من غير تفرقة، و<sup>٧</sup> قائل يذهب إلى أنهم غير مخاطبين بالكل، فالفصل بين الأمرين خلاف الإجماع<sup>٨</sup>. ثم إن<sup>٩</sup> القربة معتبرة في تروك هذه القبائح، كما أنها معتبرة<sup>١٠</sup> في الأفعال الشرعية<sup>١١</sup>، لا نأمننا بأن نترك الزنا ولا نعلمه قربة [١٩] إلى الله - تعالى -، فمن لم يتركه لذلك، \* لا يستحق مدحا ولا ثوابا،

١ - الف : فيج . ٢ - الف : يعاقبه .

٣ - ب : الش ، ج : الش . ٤ - ج : بان .

٥ - ج : مخاطبوا . ٦ - ج : يقتصر .

٧ - ج : من . ٨ - الف : التروك .

٩ - الف : امان . ١٠ - ج : - : إلى .

١١ - الف : أو .

١٢ - ج : - : وقائل ، تا اينجا . ١٣ - الف : - : ان .

١٤ - ب : - : في تروك ، تا اينجا . ١٥ - ب و ج : الشرعيات .

ولا يكون مُطيعاً لله - تعالى - ، ولا مُمِثِلاً لِأَمْرِهِ ، قَالِقِرْبُهُ<sup>١</sup> إِذَا لَمْ يَصِحَّ  
مِنَ الْكَافِرِ وَهُوَ كَافِرٌ<sup>٢</sup> ، لَمْ يَجُزْ أَنْ يَقَعَ<sup>٣</sup> مِنْهُ عَلَى الْوَجْهِ الْمَشْرُوعِ لَا  
فَعْلًا وَلَا تَرْكًَا .

ومنها قوله - تعالى - حاكياً عَنِ الْكَافِرِ<sup>٤</sup> : مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ .  
قالوا : لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ، وَلَمْ نَكُ نَطْعِمُ الْمِسْكِينَ ، وَكُنَّا نَخُوضُ  
مَعَ الْخَائِضِينَ ، وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ ، وَهَذَا يَقْتَضِي أَنَّهُمْ عَوْقِبُوا  
مَعَ كَفَرِهِمْ عَلَى أَنَّهُمْ لَمْ يَصَلُّوا ، وَهَذَا يَقْتَضِي كَوْنَهُمْ مُخَاطَبِينَ بِالصَّلَاةِ .  
وليس لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ :<sup>٥</sup> أَيُّ حُجَّةٍ فِي قَوْلِ أَصْحَابِ النَّارِ ، وَ  
لَعَلَّ الْأَمْرَ بِخِلَافِ مَا قَالُوهُ ، وَذَلِكَ أَنَّ<sup>٦</sup> جَمِيعَ مَعَارِفِ أَهْلِ الْآخِرَةِ  
ضَرُورِيَّةٌ ، فَلَا<sup>٧</sup> يَجُوزُ أَنْ يَتَقَدَّوا جَهْلًا ، وَهُمْ مُلْجُونَ<sup>٨</sup> إِلَى الْإِمْتِنَاعِ  
مِنْ فِعْلِ الْقَبِيحِ<sup>٩</sup> ، فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَقَعَ مِنْهُمْ كِذْبٌ ، وَلَا مَا جَرَى مَجْرَاهُ .  
وليس لَهُ أَنْ يَحْمِلَ قَوْلَهُ - تعالى - :<sup>١٠</sup> لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ، عَلَى

- |   |                          |
|---|--------------------------|
| ١ - ب و ج : والقربة .                                 | ٢ - ب : - وهو كافر .     |
| ٣ - ب : تقع .   | ٤ - ب و ج : اهل النار .  |
| ٥ - الف : + و .                                       | ٦ - ج و ب : اهل .        |
| ٧ - ج : - ان .  | ٨ - ب و ج : معارف جميع . |
| ٩ - ب و ج : + النار في .                              | ١٠ - الف : ولا .         |
| ١١ - ج : ملجأؤه ، الف : ملجئون . ١٢ - الف : القبايح . |                          |
| ١٣ - ج : + أ .  |                          |

أَنْ الْمُرَادُ<sup>١</sup> لَمْ نَكُنْ<sup>٢</sup> مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ وَالْإِيمَانِ . وَذَلِكَ أَنَّ هَذَا يَقْتَضِي التَّكْرَارَ لِلْمَعْنَى الْوَاحِدِ ، لِأَنَّ قَوْلَهُ - سُبْحَانَهُ -<sup>٣</sup> : وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ ، يُعْنَى عَنْ أَنْ يَنْفَى أَنْ يَكُونُوا مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ وَالْإِيمَانِ . وَ أَيْضاً فَإِنَّ الظَّاهِرَ مِنْ قَوْلِ الْقَائِلِ : لَمْ أَكُ مُصَلِّياً ، نَفَى فِعْلَ الصَّلَاةِ ، دُونَ الْإِيمَانِ بِهَا .

وَقَدْ تَمَلَّقَ مَنْ خَالَفَنَا بِأَنَّ الْكَافِرَ لَا يَصِحُّ مِنْهُ مَعَ كُفْرِهِ شَيْءٌ مِنَ الْعِبَادَاتِ ، فَيَجِبُ أَنْ لَا يَكُونَ مُخَاطَباً بِهَا ، كَمَا لَوْ كَانَ عَاجِزاً أَوْ مَمْنُوعاً .

وَالْجَوَابُ عَنْ ذَلِكَ أَنَّ الْكَافِرَ تَصِحُّ مِنْهُ الْعِبَادَاتُ<sup>٤</sup> ، بِأَنْ يُقَدِّمَ الْإِيمَانَ عَلَيْهَا ، ثُمَّ يَفْعَلَهَا ، وَجَرَى مَجْرَى الْمُحَدِّثِ الَّذِي<sup>٥</sup> هُوَ مُخَاطَبٌ بِالصَّلَاةِ ، وَإِنْ لَمْ تَصِحَّ<sup>٦</sup> مِنْهُ مَعَ الْحَدِيثِ ، لَكِنَّهُ يَقْدِرُ عَلَى تَقْدِيمِ إِزَالَةِ الْحَدِيثِ ثُمَّ فِعْلِ الصَّلَاةِ . وَيَجِبُ عَلَى هَذَا أَنْ لَا يَكُونَ الْقَاعِدُ مُخَاطَباً بِالصَّلَاةِ ، وَلَا الْقَائِمُ أَيْضاً إِلَيْهَا<sup>٧</sup> ، لِأَنَّهُ<sup>٨</sup> لَا يَتِمُّ كُنُ فِي الْحَالِ الثَّانِيَةِ مِنْ جَمِيعِ أَرْكَانِ الصَّلَاةِ ، وَإِنَّمَا يَقَعُ<sup>٩</sup> مِنْهُ عَلَى تَرْتِيبٍ . وَالْعَاجِزُ أَوْ

٢ - ج : نك .

١ - الف : + انه ، ج : + به .

٤ - الف : العن .

٣ - ب و ج : تعالى .

٦ - الف : العبادة .

٥ - الف : يصح .

٨ - الف و ج : يصح .

٧ - ج : + و .

١٠ - الف : إليها ايظ .

٩ - ج : - لا .

١٢ - ج : تقع .

١١ - ب و ج : فانه .

المنوع لا تشبه الكافر ، لأنه لا يمكن من إزالة عجزه أو<sup>١</sup> منعه ،  
والكافر متمكن من إزالة كفره .

وقد تعلقوا أيضا بأن الكفار لو<sup>٢</sup> كانوا مخاطبين بالعبادات ،  
لوجب متى أسلموا أن يلزمهم قضاء ما فات منها ، وقد علم خلاف  
ذلك .

والجواب<sup>٣</sup> : أن القضاء لا يتبع في وجوبه وجوب المقضي<sup>٤</sup> ،  
بل هو منفصل عنه ، وقد يجب كل واحد من الأمرين وإن لم يجب  
الآخر ، ألا ترى أن الحائض يلزمها قضاء الصوم وإن لم يكن الأداء  
عليها واجبا ، والجمعة إذا فاتت لا يجب قضاؤها ، وإن وجب أدائها ،  
فما المنكر من وجوب العبادات على الكفار<sup>٥</sup> ، وإن لم يجب عليهم قضاء  
ما فات منها؟ .

وأقوى ما يعترض به ههنا شبهة قولهم : ما ذكرتموه إنما ينتم  
في العبادات المختصة بأوقات ، فاما الزكوة فالأوقات كلها متساوية<sup>٦</sup>  
في أن فعلها فيها<sup>٧</sup> هو الأداء<sup>٨</sup> لا قضاء ، ولا خلاف في أن الكافر إذا

٢ - ج : - قد .

٤ - ب : لوجب .

٦ - ج : فالجواب .

٨ - الف : الكافر .

١٠ - الف : - متساوية .

١٢ - ب : أداء .

١ - ج : و .

٣ - ج : - لو .

٥ - ج : - أن .

٧ - ب : المقضي .

٩ - الف : عليه .

١١ - الف : - فيها .

أُسْلِمَ ، وقد حَالَ الْحَوْلُ عَلَى مَا لَهُ وَهُوَ قَدْرُ النَّصَابِ ، أَنَّ الزَّكَاةَ عَنِ الْمَاضِي لَا تَجِبُ<sup>٢</sup> عَلَيْهِ .

وَالْجَوَابُ<sup>٣</sup> الصَّحِيحُ أَنَّ الزَّكَاةَ وَجِبَتْ ، ثُمَّ سَقَطَتْ بِالْإِسْلَامِ لِأَنَّ الْإِسْلَامَ<sup>٤</sup> - عَلَى مَا رُوِيَ فِي الْخَيْرِ - يَجِبُ<sup>٥</sup> كُلَّ مَا تَقَدَّمَ .

وَأَمَّا الْعَبْدُ فَيَدْخُلُ فِي الْخَطَابِ ، إِذَا تَكَامَلَ شَرْطُهُ فِي نَفْسِهِ ، وَكَانَ ظَاهِرُ الْخَطَابِ يَصِحُّ أَنْ يَتَنَاوَلَهُ . وَإِنَّمَا يَكُونُ الْخَطَابُ بِهِ هَذِهِ الصِّفَةُ ، إِذَا لَمْ يَكُنْ مَقِيداً بِالْحَرِيَّةِ<sup>٦</sup> ، أَوْ يَتَعَلَّقُ بِالْأَمْلَاكِ<sup>٧</sup> ، لِأَنَّ<sup>٨</sup> الْعَبْدَ لَا يَمْلِكُ<sup>٩</sup> ، وَالْعَبْدُ<sup>١٠</sup> فِي هَذِهِ الْقَضِيَّةِ كَالْحَرِّ<sup>١١</sup> ، وَكَوْنُهُ مَمْلُوكاً<sup>١٢</sup> عَلَيْهِ<sup>١٣</sup> تَصَرُّفُهُ<sup>١٤</sup> لَا يَمْنَعُ مِنْ وَجوبِ الْعِبَادَاتِ عَلَيْهِ ، لِأَنَّ الْمَوْلَى إِنَّمَا يَمْلِكُ تَصَرُّفَهُ عَلَيْهِ فِي غَيْرِ وَقْتٍ وَجوبِ عِبَادَةٍ ، فَأَوْقَاتُ<sup>١٥</sup> الْعِبَادَاتِ مُسْتَثْنَاةٌ مِنْ ذَلِكَ .

١ - ب و ج : على .

٢ - ج : يجب .

٣ - الف : فالجواب .

٤ - الف : - لان الاسلام .

٥ - ج : فاما .

٦ - ج : بالحرمة .

٧ - ج : يمكن .

٨ - ج : كالجبر .

٩ - ب : + و .

١٠ - الف : و أوقات ، ج : أوقات .

١١ - ج : سقط .

١٢ - ب : + و .

١٣ - الف : مملوك .

١٤ - الف : ج : أوقات .

ودخول المرأة في الخطاب كدخول الرجل. والصحيح أنها تدخل بالظاهر<sup>١</sup> من غير حاجة إلى دليل في خطاب المذكر، لأن قولنا «القائمون» عبارة عن الذكور والإناث، إذا اجتمعما، كما أنه عبارة عن الذكور، على الأفراد. وليس يمنع من دخول المؤنث تحت هذه الصيغة أنهم خصوا المؤنث بصيغة أخرى، لأن تلك الصيغة<sup>٢</sup> خص بها المؤنث، إذا انفرد، ومع الاقتران بالذكر، لا بد<sup>٣</sup> من الصيغة التي ذكرناها. وأما الصبي فإن كان في المعلوم أنه يبلغ، وتتكامل له شروط التكليف، فالخطاب<sup>٤</sup> يتناول على هذا الوجه<sup>٥</sup>، وهو داخل في قوله تعالى: «أقيموا الصلوة»، لأن الخطاب لا يتجدد بتجدد كمال<sup>٦</sup> هذا الصبي وبلوغه، وفي<sup>٧</sup> حال الطفولية لا يتعلق عليه خطاب بفعل في<sup>٨</sup> هذا الوقت، لا فيما يتعلق ببدن، ولا بما، لأن في حال<sup>٩</sup> الصبي ليس من أهل الأفعال. ومعنى القول بأن الخطاب يتعلق بما له، أن وليه مخاطب بما يفعله في ما له من أخذ أو إرش متلف وقيمة جنائية وما جرى<sup>١٠</sup> مجرى ذلك.

١ - الف : بالظاهر - و .

٢ - ب : - يد .

٣ - الف و ج : يتكامل .

٤ - ب : هذه الصفة .

٥ - الف : على ، (يجازى وفي) .

٦ - ج : حالاتي .

٧ - الف : - الصيغة .

٨ - ب : و ان .

٩ - الف و ب : و الخطاب .

١٠ - ب : كما .

١١ - ج : - في .

١٢ - ب و ج : يجري .

فصل في هل الأمر بالشئ أمر بما لا يتم إلا به

اعلم أن كل<sup>٢</sup> من تكلم في هذا الباب أطلق القول بأن الأمر

بالشئ هو عينه أمر<sup>\*</sup> بما لا يتم ذلك الشئ إلا به ، والصحيح أن [٢٠]

يقسم<sup>٣</sup> ذلك ، فنقول : إن كان الذي لا يتم ذلك الشئ إلا به سببا ،

فالأمر بالسبب يجب أن يكون أمرا به ، وإن كان غير سبب ، و

إنما هو مقدمة للفعل وشرط فيه ، لم يجب أن يعقل من مجرد الأمر

أنه أمر به .

والذي يدل على صحة ما ذكرناه أن ظاهر الأمر يقتضي ما تناوله<sup>٤</sup>

لفظه ، وليس يجوز أن يفهم منه وجوب غيره متالم<sup>٥</sup> يتناوله اللفظ إلا

بدليل غير الظاهر ، لانه<sup>٦</sup> إذا قال<sup>١</sup> صلي فالأمر يتناول الصلوة ، و

الوضوء الذي ليس بصلوة إنما تعلم<sup>١١</sup> وجوبه بدليل غير الظاهر .

ومتاوضح ذلك أن الأمر في الشريعة قد ورد على ضربين : أحدهما

يقتضي إيجاب الفعل دون إيجاب مقدماته ، نحو الزكوة والصحج ،

فانه لا يجب علينا أن نكتسب المال لتحصيل<sup>١٢</sup> التصاب ، أولئتمكن

١ - الف : + ذلك الشئ .

٢ - ب و ج : - كل .

٣ - ب : قسم .

٤ - الف : بالسبب .

٥ - ج : + و .

٦ - الف : إلا انه .

٧ - ج : يعلم .

٨ - ج : لئس .

٩ - ب و ج : + له .

١٠ - الف : ليسم .

فَإِذَا قِيلَ: مُطْلَقُ الْأَمْرِ يَقْتَضِي تَحْصِيلَ مَقْدَمَاتِهِ، فَأَمَّا مَا كَانَ تَشْرُوطًا مِنْهُ بِصِفَةِ كَالزُّكُوفِ وَالْحَجِّ فَلَا يَجِبُ ذَلِكَ فِيهِ، قُلْنَا: هَذِهِ دَعْوَى، مَا الْفَرْقُ بَيْنَكُم، وَبَيْنَ مَنْ عَكَّسَهَا، فَقَالَ: إِنَّ مُطْلَقَ الْأَمْرِ يَقْتَضِي إِجَابَةَ دُونَ غَيْرِهِ، فَإِذَا عَلِمْنَا وَجُوبَ الْمُقَدِّمَاتِ كَالْوُضُوءِ فِي الصَّلَاةِ، عَلِمْنَاهُ بِدَلِيلٍ خَارِجٍ عَنِ الظَّاهِرِ.

وَالصَّحِيحُ أَنَّ الظَّاهِرَ يَحْتَمِلُ الْأَمْرَيْنِ: أَحْتِمَالًا وَاحِدًا، وَإِنَّمَا يُعْلَمُ  
كُلُّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا<sup>٦</sup> بِعَيْنِهِ<sup>٧</sup> بِدَلِيلِهِ.

فَانْظُرُوا بِالسَّبَبِ<sup>٨</sup> وَالْمُسَبَّبِ<sup>٩</sup>، وَأَنَّ إِيجَابَ الْمُسَبَّبِ إِيجَابُ  
السَّبَبِ<sup>١٠</sup> لَا مَحَالَةَ.

١ - الف :- بل، تَأْيِجًا .  
٢ - ب :- والصلاة، ج :- في الصلاة .  
٣ - ب :- فيه ذلك مطلقا .  
٤ - الف :- علينا .  
٥ - ب و ج :- محتمل للامرين .  
٦ - ج :- منها .  
٧ - الف :- بعينه .  
٨ - الف :- فان قالوا او تقول في السب .  
٩ - الف :- و .  
١٠ - الف :- السب .



قلنا هو كذلك ، والفرق بين الأمرين أنه محال أن يوجب علينا  
المُسبَّب بشرط اتفاق وجود السَّبَب ، وإنما فسَدَ ذلك ، لأنَّ مع  
وجود السَّبَب لا بد من وجود المُسبَّب ، إلا لِمَنع ، ومُحال أن يُكَلِّفَنِي  
الفعل بشرط وجود الفعل ، وليس كذلك مُقَدِّماتُ الأفعال ، لِأنَّه يجوزُ  
أن يُكَلِّفَنِي الصَّلوة بشرط أن أكون قد تَكَلَّفْتُ الطَّهارة ، كما جرى  
ذلك في الزَّكوة والحج ، فبان الفرق بين الأمرين .

وَإِذَا كَانَ إِجْبَابُ الْمُسَبَّبِ إِجْبَابًا لِسَبَبِهِ ، فَإِبَاحَةُ الْمُسَبَّبِ إِبَاحَةٌ  
لِلْسَبَبِ . وكذلك تحريمه . وفي الجملة أحكامُ المُسَبَّبِ لا بد من  
كونها مُتَعَدِّيةً إِلَى السَّبَبِ ، فَمَا أَحْكَامُ السَّبَبِ فِي إِبَاحَةٍ أَوْ حَظَرٍ أَوْ  
إِجْبَابٍ فَغَيْرُ مُتَعَدِّيةٍ إِلَى الْمُسَبَّبِ ، لِأنَّه يُمَكِّنُ مع وجودِ السَّبَبِ ١٠  
الْمَنعَ مِنَ الْمُسَبَّبِ ١١ .

فصل في أن الأمر بالشئ ليس ينهى ١٢

عن ضده لفظاً ولا معنى

اعلم أنه من البعيد أن يذهب مُحْصِلُ إِلَى أَنَّ ١٣ لَفْظُ ١٤ الْأَمْرِ

١ - ب : انه .

٢ - ب : + الا

٣ - ج : وجوب .

٤ - ج : النع .

٥ - الف : الصلوة ، بجاء الفعل .

٦ - الف : - فإباحة السبب بإباحة للسب .

٧ - الف : - فاما احكام السبب .

٨ - الف : تمديه .

٩ - ب : وجوب .

١٠ - الف : المسبب .

١١ - الف : السبب .

١٢ - الف : نهى .

١٣ - الف : - ان .

١٤ - ب : اللفظ .

يَكُونُ نَهْيًا عَنْ ضِدِّهِ ، لِأَنَّ الْأَمْرَ مَسْمُوعٌ ، وَمَا يُدْرِكُ لَا يَجِبُ أَنْ يَقَعَ فِيهِ خِلَافٌ بَيْنَ الْعُقُلَاءِ مَعَ السَّلَامَةِ ، وَمَا يُسْمَعُ مِنْ قَوْلِ الْقَائِلِ : أَفْعَلْ ، لَا تَفْعَلْ<sup>١</sup> .

وَإِنَّمَا الْخِلَافُ فِي أَنَّهُ<sup>٢</sup> هَلْ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْأَمْرُ فِي الْمَعْنَى نَاهِيًا عَنْ ضِدِّ مَا أَمَرَ بِهِ ، وَالْمُجِبَّةُ<sup>٣</sup> يَتَنَوَّنُ ذَلِكَ عَلَى أَنَّ إِرَادَةَ الشَّيْءِ كِرَاهَةً لِضِدِّهِ ، وَكِرَاهَتَهُ إِرَادَةً لِضِدِّهِ . وَالْفَقَهَاءُ يَقُولُونَ : إِنَّ الْمَوْجِبَ لِلشَّيْءِ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ حَاطِرًا لِضِدِّهِ ، وَهَذَا مَعْنَى النَّهْيِ . وَفِيهِمْ مَنْ يُقَسِّمُ<sup>٤</sup> ، وَيَقُولُ : إِذَا لَمْ يَكُنْ لِلْفِعْلِ إِلَّا ضِدٌّ وَاحِدٌ ، فَلَا أَمْرٌ بِأَحَدِهِمَا نَهْيٌ عَنِ الْآخِرِ ، وَالنَّهْيُ عَنْ أَحَدِهِمَا أَمْرٌ بِالْآخِرِ ، وَإِذَا<sup>٥</sup> كَانَتْ لَهُ أَضْدَادٌ كَثِيرَةٌ ، لَمْ يَجِبْ فِيهِ<sup>٦</sup> هَذِهِ الْقَضِيَّةُ .

وَقَدْ دَلَّلْنَا فِيمَا تَقَدَّمَ عَلَى مَا يُبْطِلُ هَذَا الْمَذْهَبَ ، وَبَيَّنَّا أَنَّ الَّذِي يَقْتَضِيهِ الْأَمْرُ كَوْنُ فَاعِلِهِ مُرِيدًا لِلْمَأْمُورِ بِهِ ، وَأَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْوَاجِبِ أَنْ يَكْرَهُ التَّرَكُّ ، بَلْ<sup>٧</sup> يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مُرِيدًا لَهُ ، أَوْ لَا مُرِيدًا وَلَا كَرَاهًا . وَهَذَا كُلُّهُ يَسْقُطُ بِالتَّوَافُلِ ، فَإِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - قَدْ أَمَرَ بِهَا ، وَمَا نَهَى

- |                                |                          |
|--------------------------------|--------------------------|
| ١ - ج : يفعل .                 | ٢ - الف : - أنه .        |
| ٣ - ب : فالجبرة                | ٤ - الف : + فيه .        |
| ٥ - ب و ج : لابد من .          | ٦ - ج : + ذلك .          |
| ٧ - ج : الفعل الاضداد واحداً . | ٨ - ب و ج : ان .         |
| ٩ - ب : كان .                  | ١٠ - ب و ج : يجب - فيه . |
| ١١ - الف : و .                 |                          |

عن تركيها ولا كبره أصدادها، وكون نفس الإرادة كراهة قد بينا  
فساده، وأنه يؤدي إلى انقلاب الجنس.

فإن قيل: أفيجب عندكم في الأمر إذا كان يفعل واجب أن يكون  
الأمر به كارهاً لتركه.

قلنا: لا يجب ذلك، ولهذا جاز عندنا أن يجتمع الضدان بل الأضداد  
في الوجوب، ألا ترى أن المصلي في آخر الوقت هو مخير بين أن  
يصلي في أي زوايا البيت شاء، والصلوة في الزوايا متضادة، وكل  
واحد يقوم مقام الآخر في الوجوب، مع التضاد.

فإن قدرنا أنه لا يتفك عن الواجب إلا بفعل واحد أو أفعال،  
فذلك محرم عليه، لأن الواجب المقتضى هو الذي ليس له أن يخل به،  
فكل فعل لا يكون مخالفاً بالواجب إلا به، ولا يتفك مع الإخلال  
منه، فلا بد من كونه محظوراً.

وأما التمهيد، فيقتضي أن لا يفعل المكلف ذلك المنهى عنه، وأضداد  
هذا الفعل موقوفة على الدليل، فإن كان المكلف لا يتفك متى لم يفعل،  
من أمر واحد، فهو واجب عليه بلا شبهة، لأن ما أوجب مجانبة الفعل

١ - الف : تركها . ٢ - الف : الروايات من .

٣ - ج : - وكل واحد ، نا ايضا . ٤ - ب و ج : من .

٥ - ب : و . ٦ - ب و ج : وكل .

٧ - الف : - المكلف . ٨ - الف : فاضداد .

٩ - ج : عليهم .

المحرم، وأن \* لا يَفْعَلُهُ، يَقْتَضِي فعل ذلك. [١٢١]  
 وَمِمَّا يُبَيِّنُ 'فَسَادَ مَذْهَبٍ مِّنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّ الْأَمْرَ بِالشَّيْءِ فِي الْمَعْنَى  
 نَهَى عَنْ ضِدِّهِ<sup>١</sup>، أَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - قَدْ كَرِهَ الزِّنَا وَأَرَادَ الصَّلَاةَ، وَأَمَرَ  
 بِالصَّلَاةِ وَنَهَى عَنِ الزِّنَا، وَهَذَا يَقْتَضِي أَنْ يَكُونَ الْفَعْلُ الْوَاحِدُ الَّذِي  
 هُوَ قَوْضُهُ عَنْهُمَا مُرَاداً مَكْرُوهاً، أَوْ مَأْمُوراً بِهِ مِنْهُمَا عَنْهُ.

وَكَانَ يَجِبُ أَيْضاً أَنْ يَكُونَ أَحَدُنا مَتَى أَرَادَ خُرُوجَ الْفَاصِبِ مِنْ  
 أَحَدِ بَابَيْ الدَّارِ<sup>٢</sup>، أَنْ يَكُونَ كَارِهاً لِخُرُوجِهِ مِنَ الْبَابِ الْآخَرِ، كَمَا  
 يَكْرَهُ تَصَرُّفَهُ فِي الدَّارِ، وَفَسَادَ ذَلِكَ ظَاهِرٌ.

### فصل في الأمر بالشئ على وجه التخيير

أَعْلَمُ أَنَّ الصَّحِيحَ أَنَّ الْكُفَّارَاتِ الثَّلَاثَ فِي حَيْثُ الْيَمِينِ وَاجِبَاتٌ ١٠  
 كُلُّهُنَّ، لَكِنْ عَلَى جِهَةِ التَّخْيِيرِ، يَخْلَافُ مَا قَالَهُ الْفُقَهَاءُ مِنْ أَنَّ الْوَاجِبَ  
 مِنْهُنَّ وَاحِدَةً لَا يَمِينُهَا، وَفِي كَشْفِ الْمَذْهَبِ هِيَهْنَا وَتَحْقِيقِهِ إِزَالَةَ الشُّبْهَةِ فِيهِ.  
 وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّ تَكْلِيفَهُ - تَعَالَى - لِلشَّرَائِعِ<sup>٣</sup> تَابِعٌ لِلْمَصْلَحَةِ وَ  
 الْأَلْطَافِ، وَلَيْسَ يَمْتَنِعُ أَنْ يَعْلَمَ فِي أَمْرٍ مُعَيَّنٍ أَنَّ الْمُكَلَّفَ لَا يَصْلُحُ فِي

- |                                 |                       |
|---------------------------------|-----------------------|
| ١ - ج : تبين .                  | ٢ - ج : اضداده .      |
| ٢ - الف : سبحانه .              | ٣ - الف : قمود .      |
| ٤ - الف : - أو ج : و .          | ٥ - ب : + و .         |
| ٦ - ج : بعض الدور، ب : الداور . | ٧ - الف : قال .       |
| ٨ - ب و ج : الشبهة .            | ٩ - ب و ج : الشرائع . |

دينه إلا عليه ، وأنه لا يقوم غيره في ذلك مقامه<sup>٢</sup> ، فلا بد من إيجاب على جهة التصديق . وغير مُنتج أن يعلم في أمرين أو أمورٍ مختلفة<sup>٣</sup> أن كل واحد في مصلحة المكلف في دينه كالأخرين غير ترجيح ، فلا بد والحال هذه من الإيجاب على طريقة التخيير ، للتساوي في وجه المصلحة ، والشاهد يقتضي بما ذكرناه ، لأن أحدنا إذا أراد مصلحة ولده ، وعلم ، أو غلب في ظنه أنه لا يصلح إلا بأن يفعل به فعلاً مخصوصاً ، وجب ذلك الفعل معيناً ، وإذا غلب في ظنه تساوى فعلين أو أفعال في مصلحته ، كان تخييراً فيها . والقول بوجوب بعض ذلك دون بعض كالتناقض .

وأقوى ما دل على ما ذكرناه أن الكفارات الثلاث متساوية في جميع الأحكام الشرعية ، لأن كل واحدة منها يقوم مقام الأخرى<sup>٤</sup> .

في براءة ذمة المكلف<sup>٥</sup> وإسقاط الجنب عنه ، وكل حكم شرعي لواحدة<sup>٦</sup> منها فهو<sup>٧</sup> للأخرى<sup>٨</sup> ، فلا يجوز مع التساوي في الأحكام أن يختلف في الصفة ، لأن اختلاف الصفات يقتضي اختلاف الأحكام ،

١ - ج : فانه . ٢ - الف : مقامه في ذلك .

٣ - الف : مختلفات . ٤ - الف : على .

٥ - ب و ج : مصلحة . ٦ - الف : - مادل على .

٧ - الف و ج : واحد . ٨ - ب : يقوم .

٩ - الف : الاخر . ١٠ - ج : التكليف .

١١ - ج : بواحدة . ١٢ - الف : - منها .

١٣ - الف : هو . ١٤ - ج : الاخرى .

من حيث كانت الأحكام صادرة عن الأحوال<sup>٢</sup> الصفات، فكيف يجوز أن يكون الواجب من الكفارات واحدة، وأحكام الكل الشرعية<sup>٣</sup> متساوية متعادلة، وهل ذلك إلا مناقضة. ولو جاز أن يتساوى أمور في الأحكام، ويختص الوجوب بإحدها، جاز أن يتساوى أمور في كونها مفسدة في الدين، وتكون مختلفة في القبح أو التحريم والحظر. وأي فرق بين القول بأن الواجب من الكفارات واحدة، والكل متساوي في الأحكام، وبين القول بأن المحظور من أمور متساوية في المفسدة هو<sup>٤</sup> واحداً يعني.

ومما يستدل به<sup>٥</sup> أن الواجب من الكفارات لو كان واحداً لا يعني، لوجب أن يجعل الله - تعالى - للمكلف طريقاً إلى تمييزه قبل أن يفعله، لأن تكليفه أن يفعل واحداً لا يعني من جملة ثلاث تجري<sup>٦</sup> مجرى تكليفه<sup>٧</sup> ما لا يطاق.

- |                              |                                   |
|------------------------------|-----------------------------------|
| ١ - ب : أن يختلف، تا اینجا . | ٢ - ب : أو .                      |
| ٣ - ب : + غير .              | ٤ - ج : متناقضة .                 |
| ٥ - ب : يتساوى .             | ٦ - ج : أموراً .                  |
| ٧ - ج : يكون .               | ٨ - الف : و .                     |
| ٩ - ج : فأي .                | ١٠ - ب : - بان الواجب، تا اینجا . |
| ١١ - ب : و ج : في أن .       | ١٢ - ب : - هو ج : وهو .           |
| ١٣ - ب : + على، ج : + من .   | ١٤ - الف : - تعالى .              |
| ١٥ - ج : حل .                | ١٦ - ج : تجرى .                   |
| ١٧ - الف : تكليف .           |                                   |

وليس لهم أن يقولوا: أي حاجة به إلى التمييز<sup>١</sup>، وأي شيء فعله<sup>٢</sup> كان الواجب، وذلك أن الأمر إذا كان على ما ذكره، فهو تصريح بوجود الثلاث، لأنه إذا كان أي شيء فعله منها فهو الواجب، فهل هذا إلا تصريح بأن الكل واجب.

- فإن قالوا: ليس يمتنع أن يكون اختيار المكلف له، علما على وجوبه وتعيينه<sup>٣</sup>، قلنا: هذا يؤدي إلى مذهب موسى<sup>٤</sup> بن عمران، في أن الله - تعالى - يكلف العبد أن يختار ما يشاء<sup>٥</sup> من العبادات، ويكون مصلحة باختياره، لأن الله - تعالى - عليم<sup>٦</sup> أنه لا يختار إلا الصالح من غير أماره مميزة متقدمة. ويلزم عليه أن يكلف تمييز نبي صادق ممن ليس بنبي من غير أماره ولا دلالة مميزة متقدمة<sup>٧</sup>.
- وبعد، فإن اختيار المكلف إنما يكون تابعا لأحوال الفعل وصفاته، ولا تكون<sup>٨</sup> أحوال الفعل تابعة لاختيار المكلف وإرادته، ألا ترى أن وجوب الفعل هو الداعي إلى اختياره له على غيره، فيجب أن يتقدم العلم بالوجوب على الاختيار، ولا يجعل الاختيار متقدما<sup>٩</sup> على الوجوب.

١ - ج: التمييز.

٢ - ب: فعله.

٣ - ب: وإن.

٤ - ب: - له.

٥ - الف: تعيينه، ج: بعينه، ٦ - ب: موسى، القاموس المحيط: موسى كاويس ابن عمران متكلم. (ج ٢، ص ٢٥٢ - ٢٥٣، ط مصر).

٧ - ب: وج: شاء.

٨ - الف: - تعالى.

٩ - ج: - علم.

١٠ - ج: - ويلزم، تا: اینجا.

١١ - الف: - بالوجوب، تا: اینجا.

١٢ - ب: وج: يكون.

وَبَعْدُ، فَلَيْسَ يَخْلُو الْإِخْتِيَارُ مِنْ أَنْ يَكُونَ مُؤَثَّرًا فِي وَجُودِ الْفَعْلِ،  
أَوْ مُؤَثَّرًا فِي حَصُولِ الصِّفَةِ الَّتِي لِأَجْلِهَا كَانَ مَصْلَحَةٌ فِي الدِّينِ، وَالْأَوَّلُ،  
هُوَ الْمَصْحُوحُ، وَالثَّانِي بَاطِلٌ، لِأَنَّ كَوْنَهُ مَصْلَحَةً لَا يَجُوزُ أَنْ يُؤَثِّرَ فِيهِ حَالُ  
الْقَادِرِ، لِأَنَّ حَالَ الْقَادِرِ لَا يُؤَثِّرُ إِلَّا فِي مُجَرَّدِ الْوُجُوبِ<sup>١</sup>، أَلَا تَرَى أَنَّ مَا  
أَوْجَبَهُ اللَّهُ - تَعَالَى - مِنْ الْفَعْلِ الْمُعَيَّنِ لَا يُؤَثِّرُ حَالُ الْقَادِرِ فِي الصِّفَةِ الَّتِي  
لِأَجْلِهَا كَانَ وَاجِبًا، بَلْ فِي مُجَرَّدِ الْوُجُودِ<sup>٢</sup>، فَكَذَلِكَ<sup>٣</sup> الْوَاجِبُ عَلَى  
جَهَةِ التَّخْيِيرِ .

فَإِذَا قَالُوا: أَلَيْسَ قَدْ<sup>٤</sup> يَصْحُحُ الْبَيْعُ لِقَدْرِ<sup>٥</sup> مَخْصُوصٍ مِنَ الْكَيْلِ  
مِنْ جَمَلَةِ صُبْرَةٍ، وَيَتَعَيَّنُ بِاخْتِيَارِ الْقَاضِ وَقْتُ الْقَبْضِ<sup>٦</sup>، فَكَيْفَ أَحْلَلْنَا  
أَنْ يَكُونَ لِلْإِخْتِيَارِ مَدْخَلُ<sup>٧</sup> فِي التَّعْيِينِ \* .

[٢٢]

قُلْنَا: إِنَّمَا أَنْكَرْنَا أَنْ يَكُونَ لِلْإِخْتِيَارِ مَدْخَلُ فِي الْمَصَالِحِ الدِّينِيَّةِ  
وَوُجُوبِ الْوَاجِبَاتِ مِنْهَا، فَأَمَّا مَا لَا يَتَعَلَّقُ بِالْمَصَالِحِ الدِّينِيَّةِ<sup>٨</sup> مِنَ الْمَعَامَلَاتِ

١ - ب : لانه .

٢ - ب : الوجود .

٣ - ج : لان حال القادر ، تا اينجا .

٤ - ب : في .

٥ - ب : فذلك .

٦ - ب : بقدر .

٧ - الف و ب : مدخلا .

٨ - الف : صبحانه .

٩ - الف : بل .

١٠ - ب : الوجوب .

١١ - ج : قد .

١٢ - ج : القبض .

١٣ - ج : وجوب ، تا اينجا .





بين عبيد الدنيا كلها، وكذلك الكسوة والإطعام<sup>٢</sup>، وذلك فاسد.  
ومنها أنه - تعالى - لو نص على أني أوجب<sup>٣</sup> واحداً لا يمينه،  
لكان هو الواجب، فكذلك إذا خبر فيه، لأن المعنى واحد.  
ومنها أنه لو فعل الكل، لكان الواجب واحداً بإجماع، فكذلك  
يجب أن يكون الواجب واحداً قبل أن يفعل.  
ومنها أن الجميع لو وجب على جهة التخيير، والجمع<sup>٥</sup> بين  
الثلاث ممكن، لوجب<sup>٤</sup> أن يكون واجبة على سبيل الجمع، كما  
أن ما نهي عنه تخيره كجمعه<sup>١</sup>.  
فيقال لهم فيما تعلقوا به أولاً: إن التخيير لا يكون إلا بين أمور  
تدخل<sup>١١</sup> في الإمكان<sup>١٢</sup>، فالمكفر مخير بين<sup>١٣</sup> عتيق من يتمكن من  
عتقه في الحال، وكذلك القول<sup>١٤</sup> في الإطعام والكسوة، فإذا لم  
يملك المكفر إلا ربة واحدة، زال التخيير في الرقاب، لأنه لا يجوز

- |                 |                       |
|-----------------|-----------------------|
| ١ - ب: للدنيا . | ٢ - ج: الطعام .       |
| ٣ - ب: أوجب .   | ٤ - ب: وكذلك .        |
| ٥ - ج: واحد .   | ٦ - ج: - ان يكون .    |
| ٧ - ب: المجمع . | ٨ - ب و ج: فيجب .     |
| ٩ - الف: فكما . | ١٠ - ج: تخيره كجمعه . |
| ١١ - ب: يدخل .  | ١٢ - ج: الاحكام .     |
| ١٢ - ج: + من .  | ١٤ - ج: + و .         |

أَنْ يَكُونَ مُخَيَّرًا بَيْنَ عَتَقِ عِيدٍ<sup>١</sup> يَمْلِكُهُ وَبَيْنَ عَتَقِ<sup>٢</sup> عِيدٍ لَا يَمْلِكُهُ، وَ  
لِهَذَا نَقُولُ: أَنَّهُ أَمْتَى ضَاقَ وَقْتُ الصَّلَاةِ، فَالْمُصَلِّي مُخَيَّرٌ بَيْنَ الْبِقَاعِ  
الْمُتَقَارِبَةِ دُونَ الْمُتَبَاعِدَةِ، وَإِذَا كَانَ الْوَقْتُ وَاسِعًا، جَازَ أَنْ يَتَخَذَ  
الْمُخَيَّرُ إِلَى<sup>٣</sup> الْأَمَّاكِينِ الْمُتَبَاعِدَةِ.

عَلَى أَنَّ هَذَا الْمُعْتَرِضَ يَلْزُمُهُ أَنْ يَكُونَ الْمَكْفُرُ مَأْمُورًا بِعَتَقِ وَاحِدٍ<sup>٤</sup>  
مِنْ عِيْدِ الدُّنْيَا كُلِّهَا، وَكَذَلِكَ فِي الْأَطْعَامِ وَالْكَسُوَةِ، فَلَيْسَ يَنْفَصِلُ  
مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِمِثْلِ مَا ذَكَرْنَاهُ مِنْ اِعْتِبَارِ الطَّاقَةِ وَالْإِمْكَانِ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَانِيًا: وَمَنْ الَّذِي يُسَلِّمُ لَكُمْ جَوَازَ أَنْ يَنْصَحَ  
اللَّهُ - تَعَالَى - عَلَى أَنِّي<sup>٥</sup> أَوْجَبْتُ وَاحِدًا لَا بِعَيْنِهِ؟ أَوَلَيْسَ قَدْ بَيَّنَّا أَنَّ  
ذَلِكَ لَا يَصِحُّ فِي التَّكْلِيفِ، وَبَيَّنَّا أَيْضًا<sup>٦</sup> أَنَّ الْأُمُورَ الْمُنْتَاسِوِيَّةَ<sup>٧</sup> فِي وَجْهِ  
الْمَصْلَحَةِ لَا يَجُوزُ أَنْ يُوجِبَ<sup>٨</sup> بَعْضُهَا دُونَ بَعْضٍ؟

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَالِثًا: إِنَّا لَا نَقُولُ فِيمَا فَعَلَهُ: أَنَّهُ وَاجِبٌ إِلَّا  
عَلَى وَجْهِ دُونَ وَجْهِ، وَلَا بَدَأَ مِنْ<sup>٩</sup> التَّفْصِيلِ بَيَانِ هَذِهِ الْجُمْلَةِ، فَتَقُولُ: إِنْ  
قَوْلُنَا: وَاجِبٌ، قَدْ يُطْلَقُ، وَقَدْ يُضَافُ: فَإِذَا أُطْلِقَ، أَفَادَ وَقْوَعَهُ

١ - الف: - عتق.

١ - الف: عبيد.

٢ - الف: فإذا.

٢ - هـ و ج: - أنه.

٣ - ج: - من.

٥ - ب: في.

٤ - الف: - أيضا.

٧ - الف: انتهى.

٥ - ج: - موجب.

٩ - ج: - المتساوية.

١١ - ح: - من.

على وجه الوجوب<sup>١</sup> ، وَلَمْ يَجْزُ<sup>٢</sup> إِجْرَاءُ هَذِهِ الْعِبَارَةِ عَلَى الْمَعْدُومِ إِلَّا  
مَجَازًا وَاتِّسَاعًا ، وَيَجْرَى<sup>٣</sup> « وَاجِبٌ » فِي هَذِهِ الْقَضِيَّةِ مَجْرَى قَوْلِنَا فِي الْفِعْلِ :  
إِنَّهُ حَسَنٌ . فَأَمَّا الْمُضَافُ فَقَوْلُنَا : وَاجِبٌ عَلَى الْمُكَلِّفِ ، وَهَذَا وَجْهُ  
يَخْتَصُّ الْمَعْدُومَ<sup>٤</sup> ، فَإِنَّ الْمَوْجُودَ لَا يَصِحُّ أَنْ يَقُولَ ، وَكَلَامُنَا فِي  
الْكُفَّارَاتِ الثَّلَاثِ أَيُّهَا هُوَ الْوَاجِبُ؟<sup>٥</sup> وَإِنَّمَا الْمُرَادُ بِهِ مَا الَّذِي يَجِبُ  
أَنْ يَقَعَهُ الْمُكَلِّفُ مِنْهَا؟ فَإِذَا فَعَلَ وَاحِدًا مِنْهَا ، فَقَدْ خَرَجَ مِنْ أَنْ يَجِبَ  
عَلَيْهِ ، وَإِنَّمَا نَقُولُ<sup>٦</sup> : كَانَ وَاجِبًا عَلَيْهِ ، وَكَذَلِكَ<sup>٧</sup> : إِذَا فَعَلَ الثَّلَاثَ ،  
فَقَدْ خَرَجْتَ مِنْ أَنْ تَكُونَ<sup>٨</sup> وَاجِبَةً عَلَيْهِ<sup>٩</sup> عَلَى سَبِيلِ التَّخْيِيرِ لِأَنَّهُ لَا تَخْيِيرَ  
بَعْدَ الْوُجُودِ .

فَإِنْ قِيلَ : فَإِذَا<sup>١٠</sup> جَمَعَ بَيْنَ الْكُلِّ ، مَا الْوَاجِبُ الْمُطْلَقُ مِنْهَا؟ قُلْنَا :  
إِنْ كَانَ جَمْعَ يَنْهَا<sup>١١</sup> ، لَمْ يَخْلُ مِنْ أَنْ يَكُونَ فَعْلًا وَاحِدًا بَعْدَ الْآخِرِ ،  
أَوْ كَانَ وَقْتُ الْجَمْعِ وَاحِدًا ، فَإِنْ كَانَ الْأَوَّلُ ، فَالَّذِي يَسْتَحِقُّ عَلَيْهِ  
تَوَابَ الْوَاجِبِ هُوَ الْأَوَّلُ ، وَإِنْ<sup>١٢</sup> جَمَعَ يَنْهَا<sup>١٣</sup> فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ ،

- |                                 |                       |
|---------------------------------|-----------------------|
| ١ - الف : - دون وجه ، تاليفها . | ٢ - ج : يجز .         |
| ٣ - الف : مجرى .                | ٤ - الف : للمعْدُوم . |
| ٥ - الف : - الثلاث .            | ٦ - الف : - هو .      |
| ٧ - الف : - و .                 | ٨ - ج : يقول .        |
| ٩ - الف : لذلك قول .            | ١٠ - ج : يكون .       |
| ١١ - الف : - عليه .             | ١٢ - ج : إذا .        |
| ١٣ - ب : بينهما .               | ١٤ - الف : فان .      |

اَسْتَحَقَّ<sup>١</sup> ثَوَابُ<sup>٢</sup> الْوَاجِبِ عَلَى اَعْلَاهَا وَ اَكْثَرِهَا ثَوَابًا، وَلَا مَعْنَى لِلنَّظَرِ  
فِي تَعْيِينِ مَا يَسْتَحَقُّ بِهِ ثَوَابُ الْوَاجِبِ<sup>٣</sup>، لِأَنَّهُ لَا فَائِدَةَ لَهُ فِيمَا يَتَعَلَّقُ  
بِالتَّكْلِيفِ، وَلَا حُجَّةَ لِلْفَقْهَاءِ فِيمَا اخْتَلَفْنَا فِيهِ، لِأَنَّا إِنَّمَا نَخَالِفُهُمْ فِيمَا  
يَجِبُ أَنْ يَقَعَهُ الْمُكَلَّفُ مِنَ الْكُفَّارَاتِ قَبْلَ أَنْ يَقَعَهُ، فَتَقُولُ: إِنْ  
الْجَمِيعُ<sup>٤</sup> وَاجِبٌ عَلَى سَبِيلِ التَّخْيِيرِ، وَيَقُولُونَ: الْوَاجِبُ وَاحِدٌ لَا بَعَيْنَهُ،  
فَأَيُّ مَنفَعَةٍ لَهُمْ فِي أَنْ يَكُونَ الْمُسْتَحَقُّ بِهِ ثَوَابُ الْوَاجِبِ بَعْدَ الْفِعْلِ هُوَ  
وَاحِدٌ؟ وَمَعْنَى قَوْلِنَا هَيْهُنَا: أَنَّهُ وَاجِبٌ، غَيْرُ الْمَعْنَى فِيمَا<sup>٥</sup> اخْتَلَفْنَا فِيهِ،  
وَلَا شَاهِدَ فِي أَحَدٍ الْأَمْرَيْنِ<sup>٦</sup> عَلَى الْآخِرِ مَعَ اخْتِلَافِ الْمَعْنَى، وَإِنَّمَا  
تَشَاغَلَ بِذَلِكَ مِنَ الْفَقْهَاءِ مِنْ لَا قُدْرَةَ لَهُ عَلَى التَّفْرِيقِ بَيْنَ هَذِهِ الْمَعَانِي وَ  
تَرْتِيبِهَا<sup>٧</sup> مَرَاتِبَهَا.

١٠

[٢٣] وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ رَابِعًا<sup>٨</sup>: لَيْسَ \* بِوَاجِبٍ فِيمَا وَجَبَ عَلَى  
سَبِيلِ التَّخْيِيرِ أَنْ يَكُونَ وَاجِبًا عَلَى طَرِيقَةِ الْجَمْعِ<sup>٩</sup>، وَإِنْ كَانَ الْجَمْعُ<sup>١٠</sup>  
بَيْنَهُ مُمَكِّنًا - لِأَنَّا قَدْ بَيَّنَّا أَنَّ الْأُمُورَ الْمُتَسَاوِيَةَ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ<sup>١١</sup>

٢ - ج : الثواب .

١ - الف : يستحق .

٤ - الف : + به .

٢ - الف : الآخرة .

٦ - ج : الجمع .

٥ - ب : إنا .

٨ - ب : فيها .

٧ - ج : واحدا .

١٠ - ج : الامر .

٩ - ب و ج : احدى .

١٢ - الف : أيضا، بجای رابعا .

١١ - الف : فیرتیبها .

١٤ - ب : + و .

١٣ - ب : - و ان كان الجمع .

إِنَّمَا يَجِبُ<sup>١</sup> عَلَى التَّخْيِيرِ دُونَ الْجَمْعِ ، لِأَنَّهُ لَا وَجَهَ لِوُجُوبِهَا جَمِيعًا ،  
أَلَا تَرَى أَنَّ مَنْ غَلَبَ فِي ظَنِّهِ أَنَّ مَصْلَحَةَ وَلَدِهِ تَكُونُ<sup>٢</sup> فِي أَفْعَالٍ مُتتَابِرَةٍ  
يَقُومُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا مَقَامَ صَاحِبِهِ ، إِنَّمَا يَجِبُ عَلَيْهِ هَذِهِ الْأَفْعَالُ عَلَى سَبِيلِ  
التَّخْيِيرِ ، وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَجِبَ عَلَيْهِ الْجَمْعُ بَيْنَهَا<sup>٣</sup> ، لِأَنَّهُ لَا وَجَهَ لِوُجُوبِهِ  
عَلَى هَذَا الْوَجْهِ<sup>٤</sup> . فَأَمَّا قِيَاسُهُمْ ذَلِكَ عَلَى مَا يَتَنَاوَلُهُ التَّهْيُ ، فَسَيَجِيءُ  
الْكَلَامُ فِيهِ فِي بَابِ التَّهْيِ ، وَنَذَكُرُ الصَّحِيحَ مِنْهُ بِمَشْيَةِ اللَّهِ تَعَالَى .

وَأَعْلَمُ أَنَّ مَا كَلَّفَهُ اللَّهُ - تَعَالَى - يَنْقَسِمُ إِلَى وَجْهِ ثَلَاثَةٍ :  
أَوَّلُهَا أَنْ يُكَلِّفَ اللَّهُ - تَعَالَى - الْفِعْلَ بِأَنْ يُرِيدَ ، وَيَكْرَهُ كُلَّ  
تَرْكِهِ ، فَعَبَرْنَا عَنْهَا هَذِهِ حَالُهُ بِأَنَّهُ وَاجِبٌ مُضَيِّقٌ .  
وَالْقِسْمُ الثَّانِي أَنْ يُرِيدَ - تَعَالَى - الْأَفْعَالُ ، وَلَا يَكْرَهُ تَرْكَ كُلِّ  
وَاحِدٍ مِنْهَا إِلَى الْآخِرِ ، وَيَكْرَهُ تَرْكَهَا أَجْمَعًا ، فَعَبَرْنَا عَنْهَا بِأَنَّهُ  
وَاجِبٌ<sup>٥</sup> عَلَى سَبِيلِ التَّخْيِيرِ ، كَالْكَفَّارَاتِ .

وَالْقِسْمُ الثَّالِثُ أَنْ يُرِيدَ - تَعَالَى - الْفِعْلَ ، وَلَا يَكْرَهُ شَيْئًا مِنْ  
تَرْكِهِ ، فَعَبَرْنَا عَنْ ذَلِكَ بِأَنَّهُ نَدْبٌ .

وَيَنْقَسِمُ مَا خَيَّرَ اللَّهُ - تَعَالَى - فِيهِ إِلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ :

- |                       |                                 |
|-----------------------|---------------------------------|
| ١ - پ و ج : جِب .     | ٢ - ج : يَكُون .                |
| ٣ - پ : بَيْنَهَا .   | ٤ - پ و ج : الْعَد .            |
| ٥ - الْف : تَنَاوَل . | ٦ - الْف : - تَرْك . ج : تَرْ . |
| ٧ - پ : وَاجِب .      |                                 |

أحدها أن يُريد<sup>١</sup> - تعالى - كل أحد من<sup>٢</sup> ما خيّر فيه مجتمعاً أو<sup>٣</sup> منفرداً ، وإن كان عندنا أوجوب الواجب منه الواحد ، كالتقاربات .  
وثانيها أن يُريد كل واحد ، ويكره فعله مع الآخر ، مثاله أمر الولي بتزويج من إليه أمره من النساء ، لأنه أريد منه تزويجها من كل زوج بانفراد ، وكره ذلك منه مع غيره<sup>٤</sup> .  
وثالثها أن<sup>٥</sup> يُريد<sup>٦</sup> كل واحد على الأفراد ، ومع اجتماع غيره إليه لا يُريده ، ولا يكرهه ، ومثاله ستر المورة للصلوة ، لأنه مُخير في سترها ، والجمع في ذلك مُباح ، ليس يبرأ ولا مكروه .

### فصل في الامر المطلق هل يقتضي المرة الواحدة

#### أو التكرار

أُختلف في ذلك ، فذهب قوم إلى أن مطلق الأمر يُفيد التكرار ، ويُزول عنه منزلة أن يقول له : افعل أبداً . وذهب آخرون إلى أنه يقتضي بظاهره المرة الواحدة من غير زيادة عليها . وذهب آخرون إلى الوقف في مطلق الأمر بين التكرار والاقتصار على المرة الواحدة .

١ - ب : + الله . ٢ - الف : - احد من .

٣ - الف : و . ٤ - ج : تزويجها .

٥ - ب : - منه . ٦ - ج : + له .

٧ - الف : ما . ٨ - ج : - يريد .

٩ - الف : - ان .

وتحقيق موضع الخلاف إنما هو في الزيادة على المرة الواحدة، لأن الأمر قد تناول المرة الواحدة بلا خلاف بين الجماعة، وإنما ادعى أصحاب التكرار أنه أرادها وأراد الزيادة عليها، وقال الْمُتَصَرُّونَ على المرة الواحدة: أنه أرادها ولم يرد زيادة عليها، وقال صاحب الوقف: أراد المرة بلا شك، وما زاد عليها تست أعلم هل أرادته، كما قال أصحاب التكرار: أولم يردّه، كما قال أصحاب المرة، فأنا واقف فيما زاد على المرة لانها نفسها، وهذا هو الصحيح. والذي يدل عليه أشياء:

أولها أنه لا يجوز أن يفهم من اللفظ ما لا يقتضيه ظاهره، وكيفيته تناوله إما هو متناول له، وقد علمنا أن ظاهر قول القائل: «اضرب» غير متناول لعدد في كثرة وقلّة، كما أنه غير متناول لمكان ولا زمان ولا آلة يقع بها الضرب، فيجب أن لا يفهم من إطلاقه ما لا يقتضيه لفظه، وإنما يقطع على المرة الواحدة، لأنها أقل ما يمثل به الأمر، فلا بد من كونها مرادة.

٢ - ب وج - : الواحدة ، ب + على .

٤ - ج : اراد .

٦ - ب : العدد .

٨ - ب - : ولا زمان .

١٠ - ب : يقع .

١ - ج : بخلاف .

٣ - الف - : هل .

٥ - ج : صاحب .

٧ - ب وج : + لا ،

٩ - الف : الضرب بها .

١١ - ب : كونه .



وثانيها أنه لا خلاف أن لفظاً الأمر قد يرد في القرآن وعرف الاستعمال ، ويراد به تارة التكرار ، وأخرى المرة الواحدة من غير زيادة ، وقد بينا أن ظاهر استعمال اللفظة في معنيين مختلفين يدل على أنها حقيقة فيهما ومشتري كنه بينهما إلا أن تقوم دلالة .

وثالثها حسن استفهام من أمر أمراً مطلقاً ولا عهد ولا عادة .  
ولاقربنة على المراد ، وهل هو لاقتصار على المرة الواحدة أو التكرار ، وحسن الاستفهام دال على اشتراك اللفظ وعدم اختصاصه .

ورابعها أنا نعلم حسن قول القائل لغيره : افعل كذا وكذا<sup>١</sup> .  
أبداً ، أو : افعله مرة واحدة بلا زيادة عليها ، فلو كان مطلق اللفظ موضوعاً للتكرار ، لما حسن أن يقول له : افعل أبداً ، لأنه مفهوم من قوله الأول ، ولو كان موضوعاً للمرة الواحدة بلا زيادة عليها<sup>٢</sup> ، لما حسن أن يقول : افعل مرة واحدة<sup>٣</sup> ولا تزد عليها ، لأن ذلك عبث غير مفيد .

- |                          |                        |
|--------------------------|------------------------|
| ١ - ج : لفظة .           | ٢ - ج : يراد .         |
| ٢ - ج : مشترك .          | ٤ - ج : يقوم .         |
| ٥ - الف وج : الاستفهام . | ٦ - ج : امر .          |
| ٧ - ج : عهد .            | ٨ - ب وج : تنبيه من .  |
| ٩ - ج : من .             | ١٠ - ج : استفهام .     |
| ١١ - ج : الاشتراك .      | ١٢ - ب : اللفظة .      |
| ١٣ - ج : - أنا نعلم .    | ١٤ - الف : - وكذا .    |
| ١٥ - ب : و .             | ١٦ - ج و ب : - عليها . |
| ١٧ - الف : - واحدة .     |                        |

فَإِنْ ذَكَرُوا: أَنَّهُ يُفِيدُ التَّكِيدَ وَهُوَ مَعْنَى مَقْصُودٌ قُلْنَا: التَّكِيدُ إِنْ لَمْ يُفِدْ فَائِدَةً زَائِدَةً عَلَى فَائِدَةِ اللَّفْظِ الْمُؤَكِّدِ، كَانَ عِبَثًا وَلَعَوًا، وَالْكَلَامُ مَوْضُوعٌ لِلْإِفَادَةِ، فَلَا يَجُوزُ أَنْ يُسْتَعْمَلَ مِنْهُ مَا لَا فَائِدَةَ فِيهِ.  
وَقَدْ تَمَلَّقَ مِنْ قَالَ بِالتَّكْرَارِ بِأَشْيَاءَ:

٥. أَوَّلُهَا قَوْلُهُمْ «إِنَّ أَوْ أَمَرَ الْقُرْآنَ الْمُطْلَقَةَ تَقْتَضِي التَّكْرَارَ».

ثَانِيهَا قِيَاسُ الْأَمْرِ عَلَى النَّهْيِ فِي اقْتِضَائِهِ التَّكْرَارَ.

ثَالِثُهَا إِنْ الْأَمَرَ الْمُطْلَقَ لَيْسَ بِأَنْ يَتَنَاوَلَ بَعْضَ الْأَوْقَاتِ أَوَّلَى

مِنْ بَعْضٍ، فَيَجِبُ \* تَنَاوُلُهُ الْكُلُّ<sup>٦</sup>. [٢٤]

وَرَابِعُهَا قَوْلُهُمْ «لَوْلَمْ يَقْتَضِ التَّكْرَارَ، لِمَ صَحَّ دُخُولُ النَّسْخِ فِيهِ»<sup>٧</sup>.

١٠. وَخَامِسُهَا قَوْلُهُمْ «لَوْلَمْ يَقْتَضِ التَّكْرَارَ، لِمَا حَسُنَ أَنْ يَقُولَ أَفْعَلْ مَرَّةً وَاحِدَةً».

وَسَادِسُهَا قَوْلُهُمْ «لَوْلَمْ يَقْتَضِ التَّكْرَارَ، لَكَانَ الْمَفْعُولُ ثَانِيًا قَضَاءً

لَا أَدَاءً»<sup>٨</sup>.

فَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ أَوَّلًا: إِنَّا لَا نُسَلِّمُ لَكُمْ أَنَّ أَوْ أَمَرَ الْقُرْآنَ

- |                                |                      |
|--------------------------------|----------------------|
| ١ - ب : - كان .                | ٢ - ب : هـ .         |
| ٣ - الف : ولا .                | ٤ - ج و ب يقتضي .    |
| ٥ - ج : باولى .                | ٦ - الف : للكل .     |
| ٧ - الف : - فيه .              | ٨ - ب و ج : الثانى . |
| ٩ - ب : الادا ، بجاي لا اداء . |                      |

كلها تقتضي<sup>١</sup> التكرار، فإن فيها ما يقتضي المرة الواحدة كالصحيح  
والمعرة عند من أوجبها، والذي يتكرر من ذلك فنكره<sup>٢</sup> مختلف غير  
متفق، ألا ترى أن الصيام والزكاة يتكرران في كل عام مرة، و  
الصلوة تتكرر<sup>٣</sup> في كل يوم خمس مرات، فالتكرار مختلف كما  
تراه، ولو كان مجرد الأمر يقتضي التكرار، لما اختلف هذا الاختلاف.

وبعد، فالتكرار إنما عليم بدليل، وخلافنا إنما هو في موضوع  
اللفظ ومقتضى الأمر المطلق، والصحيح أن كل أمر في القرآن حملناه  
على المرة الواحدة فإنما حملناه عليها بدليل غير الظاهر، وكل أمر  
حملناه على التكرار فإنما حملناه عليه<sup>٤</sup> بدليل سوى الظاهر.

ويقال لهم فيما تعلقوا به ثانياً: إن النهي عندنا كالأمر في أنه لا يقتضي<sup>٥</sup>  
التكرار بإطلاقه وبمجرد<sup>٦</sup>، وإنما نحمله عليه متى حملناه<sup>٧</sup> بدليل  
غير الظاهر، ونحن نسوي بين الأمر والنهي في هذه القضية.

وقد فصل قوم<sup>٨</sup> بين الأمر والنهي بأن النهي يقتضي قبح الفعل،  
وقبحه مستمر، فنكرر لذلك. وهذا ليس بشيء، لأن نهى الحكيم<sup>٩</sup>

١ - ب و ج : يقتضي .

٢ - ج : يتكرر .

٣ - الف : حملناه .

٤ - الف : على التكرار .

٥ - ب : - متى حملناه .

٦ - ج : الحكم .

٧ - ج : فيكره .

٨ - ج : و إنما .

٩ - ج : فانا .

١٠ - ج : مجرد .

١١ - ج : القوم .

يَقْتَضِي قَبْحُ الْفَعْلِ الْأَمْعَالَةَ ، غَيْرَ أَنْ قَبْحَهُ رَبَّمَا اخْتَصَّ<sup>١</sup> بِوَقْتٍ دُونَ وَقْتٍ ،  
فَلَا يَجِبُ اسْتِمْرَارُهُ فِي جَمِيعِ الْأَوْقَاتِ الْمُسْتَقْبَلَةِ ، وَلَا يَمْتَنِعُ أَنْ يَخْتَصَّ  
بِبَعْضِهَا دُونَ بَعْضٍ ، كَمَا قُلْنَا فِي الْوَجُوبِ الصَّادِرِ عَنِ الْأَمْرِ ، فَإِذَا لَمْ  
يَجِبْ فِي الْأَمْرِ التَّكَرُّارُ ، فَكَذَلِكَ<sup>٢</sup> فِي النَّهْيِ .

٥ وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَلَاثًا : إِنَّمَا يَجِبُ - إِذَا لَمْ يَخْتَصَّ لَفْظُ الْأَمْرِ  
وَقْتًا دُونَ وَقْتٍ - أَنْ لَا يُحْمَلَ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ ، إِلَّا بِدَلِيلٍ ، وَلَا  
تَحْمِلُهُ عَلَى الْجَمِيعِ ، وَكَيْفَ تَحْمِلُهُ عَلَى الْجَمِيعِ<sup>٣</sup> ، وَلَمْ يَتَنَاوَلْ  
بِلَفْظِهِ<sup>٤</sup> الْجَمِيعَ ، كَمَا لَمْ يَتَنَاوَلْ الْمَرَّةَ الْوَاحِدَةَ بِلَفْظِهِ<sup>٥</sup> ، وَهَذِهِ الطَّرِيقَةُ  
تُدُلُّ عَلَى وَجُوبِ التَّوَقُّفِ عَلَى الدَّلِيلِ وَالْبَيَانِ .

١٠ وَيُعَارِضُ<sup>٦</sup> مَنْ سَلَكَ هَذِهِ الطَّرِيقَةَ يَقُولُ<sup>٧</sup> الْقَائِلُ : لَقِيتُ رَجُلًا ، أَوْ  
أَكَلْتُ شَيْئًا ، وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّ قَوْلَهُ لَيْسَ بِأَنْ يَتَنَاوَلَ بَعْضٌ مِنْ لَهُ صِفَةٌ<sup>٨</sup> مَخْصُوصَةٌ  
مِنَ الرِّجَالِ بِأَدَوْنِ<sup>٩</sup> مِنْ<sup>١٠</sup> بَعْضٍ ، وَكَذَلِكَ فِي الشَّيْءِ الْمَأْكُولِ : إِنَّهُ لَيْسَ بِأَنْ

١ - ج : العقل .

٢ - ب : اقتص .

٣ - ب : فكندا .

٤ - ب : تعمل .

٥ - ج : فكيف .

٦ - ب : - وكيف تحمله على الجميع .

٧ - ج : بلفظ .

٨ - ب : - الجميع ، نا اینجا .

٩ - ب : يدل .

١٠ - ج : تعارض .

١١ - ج : لقول .

١٢ - الف : صيغة .

١٣ - الف : دون .

١٤ - الف و ج : - من .

يَتَنَوَّلُ مَا كَوَّلَا بِهِ مِنْهُ أَوَّلَى مِنْ غَيْرِهِ<sup>١</sup>، وَلَا يَجِبُ مَعَ ذَلِكَ أَنْ يُحْمَلَ قَوْلُهُ:  
لَقِيتَ رَجُلًا، عَلَى أَنَّهُ لَقِيَ رَجُلًا لَهُ كُلُّ الصِّفَاتِ الَّتِي تَكُونُ لِلرَّجَالِ  
مِمَّا لَيْسَ يَمْتَضَادُ، كَأَنَّهُ لَقِيَ رَجُلًا طَوِيلًا أَسْوَدَ عَاقِلًا فَحِيمًا قَرِيبًا لَهُ كُلُّ  
الصِّفَاتِ الَّتِي لَيْسَ قَوْلُهُ بِأَنْ يَتَنَوَّلَ بَعْضُهَا أَوَّلَى مِنْ<sup>٢</sup> بَعْضٍ، وَكَذَلِكَ  
فِي الْمَأْكَولِ وَصِفَاتِهِ، وَمَعْلُومٌ خِلَافُ ذَلِكَ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ رَابِعًا: إِنَّا وَإِنْ لَمْ نَقُلْ: أَنَّ التَّكَرَّارَ مَفْهُومٌ  
مِنْ مُطْلَقِ الْأَمْرِ، فَمَعْنَا أَنَّا قَدْ تَعَلَّمَهُ بِدَلِيلٍ، وَمِنْ جَمَلَةِ أُدْلَةِ التَّكَرَّارِ  
دُخُولُ التَّسْخِيقِ، فَيَدْخُلُ التَّسْخِيقُ يَعْلَمُ أَنَّهُ مُتَكَرِّرٌ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ خَامِسًا: قَدْ بَيَّنَّا أَنَّ قَوْلَ الْقَائِلِ عَقِيبَ الْأَمْرِ:

أَبْدَأْ أَوْ مَرَّةً وَاحِدَةً، يَدُلُّ عَلَى صِحَّةِ مَا ذَهَبْنَا إِلَيْهِ مِنْ<sup>٣</sup> اِحْتِمَالِهِ لِلْأَمْرَيْنِ،  
وَمَنْ تَعَلَّقَ بِمَا حَكَيْنَاهُ، يَنْتَقِضُ<sup>٤</sup> كَلَامُهُ يَقُولُ الْقَائِلُ: أَفْعَلْ<sup>٥</sup> أَبْدَأْ، فَإِنَّهُ  
لَوْ كَانَ لَفْظُ «أَفْعَلْ» يَقْتَضِي التَّكَرَّارَ، لَمَا جَازَ أَنْ يَقُولَ: أَفْعَلْ أَبْدَأْ، لِأَنَّهُ  
مَفْهُومٌ مِنْ قَوْلِهِ الْأَوَّلِ، وَلَوْ كَانَ مَوْضُوعًا لِلْمَرَّةِ الْوَاحِدَةِ لَمَا حَسُنَ أَنْ

١- الف : - أَوَّلَى مِنْ غَيْرِهِ .

٢- ج : يَكُونُ .

٣- الف : دُونَ ، بِجَايِ أَوَّلَى مِنْ .

٤- ج : فَيَنْقُضُ .

٥- ب : نَعْلَمُ ، ج : - يَعْلَمُ .

٦- الف : مَتَّبِعِينَ فِي .

٧- ب وَ ج : انْتَقَضَ .

٨- ب : - أَفْعَلُ .

٩- الف : - لَمَا جَازَ ، تَالِيفُهَا ،

يَقُولُ أَبَدًا : مَرَّةً<sup>١</sup>، فَإِنْ قَالَ<sup>٢</sup> إِنَّمَا حَسَنَ ذَلِكَ تَأْكِيدًا، فَقَدْ بَيَّنَّا مَا فِي التَّأْكِيدِ. عَلَى أَنَّهُ إِنْ<sup>٣</sup> رَضِيَ بِالتَّأْكِيدِ فَلْيَرْضَ بِمِثْلِهِ فِيمَنْ قَالَ أَفْعَلُ مَرَّةً وَاحِدَةً.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّوْا بِهِ سَادِسًا: إِنْ مَنْ يَقُولُ: أَنَّ الْأَمْرَ عَلَى الْفَوْرِ، وَأَنَّهُ يَقْتَضِي الْمَرَّةَ الْوَاحِدَةَ، يَقُولُ: أَنَّ الْمَفْعُولَ ثَانِيًا قَضَاءً<sup>٤</sup> فِي الْمَعْنَى، وَابْسَ بَأْدَاءٍ<sup>٥</sup>، وَالصَّحِيحُ أَنَّهُ لَيْسَ بِقَضَاءٍ، لِأَنَّا قَدْ بَيَّنَّا أَنَّ مُطْلَقَ الْأَمْرِ لَا يَقْتَضِي بِلَفْظِهِ<sup>٦</sup> لَامَرَةً وَلَا مَرَاتٍ، وَسَنُبَيِّنُ أَنَّهُ لَا يَقْتَضِي فَوْرًا وَلَا تَرَاخِيًا، وَأَنَّ اللَّفْظَ مُحْتَمِلٌ<sup>٧</sup> لِذَلِكَ كَيْلَهُ، وَإِنْ لَمْ يُعْلَمْ إِلَّا بِدَلِيلٍ، فَلَا يَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْمَفْعُولُ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْأَوْقَاتِ قَضَاءً لِأَنَّ اللَّفْظَ يَحْتَمِلُهُ كَمَا يَحْتَمِلُ<sup>٨</sup> غَيْرَهُ. ١٠

وَأَمَّا<sup>٩</sup> مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّ مُجَرَّدَ الْأَمْرِ يَقْتَضِي الْمَرَّةَ الْوَاحِدَةَ بِلا زِيَادَةٍ عَلَيْهَا. فَإِنَّهُ تَعَلَّقَ بِأَشْيَاءَ :

أَوَّلُهَا<sup>١١</sup> أَنَّ أَهْلَ اللَّغَةِ لَا يَخْتَلِفُونَ<sup>١٢</sup> فِي أَنَّ<sup>١٣</sup> مَنْ أَمَرَ غَيْرَهُ بِفَعْلٍ -

١- الف :- مرة .

٢- ج :- ان .

٣- ج : قضى .

٤- ج : بلفظ .

٥- ج : يحتمله .

٦- ج :- اولها .

٧- ج :- فى ان .

٨- ب : قيل .

٩- الف :- واحدة .

١٠- ب : لا اداء ، ج + الاداء .

١١- ج : متحد .

١٢- الف و ج : فاما .

١٣- ج : يختلفوا .

ولاعادة مُتَقَدِّمَةً - إِنَّهُ يَعْمَلُ مَرَّةً وَاحِدَةً بِلا زِيَادَةٍ عَلَيْهَا. <sup>١</sup>  
 وثانيها أَنْ أَهْلَ اللَّغَةِ اشْتَقُّوا مِنَ الْمَصْدَرِ الَّذِي هُوَ الضَّرْبُ الْمُثْبِتَةُ:  
 مِنْ جُمْلَتِهَا ضَرَبَ وَيَضْرِبُ وَسَيَضْرِبُ، وَمِنْ جُمْلَتِهَا أَضْرَبَ، وَقَدْ عَلِمْنَا  
 أَنَّ جَمِيعَ مَا اشْتَقُّوه لَا يُفِيدُ التَّكْرَارَ، فَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْأَمْرُ بِمَثَابَتِهِ.  
 وثالثها أَنْ الْأَمْرَ غَيْرَهُ بِأَنْ يَضْرِبَ إِنَّمَا أَمْرُهُ بِأَنْ يَجْعَلَ نَفْسَهُ ضَارِبًا، <sup>٢</sup>  
 [١٢٥] وَهُوَ قَدْ يَكُونُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ بِالْمَرَّةِ الْوَاحِدَةِ، فَلَا يَجِبُ مَا زَادَ عَلَيْهَا.  
 ورابعها أَنَّهُمْ أَحْمَلُوا الْأَمْرَ عَلَى الْإِبْقَاعَاتِ وَالْعَمَلِيَّاتِ وَالتَّوَكُّلَاتِ  
 فِي أَنَّهُ لَا يُفِيدُ التَّكْرَارَ.

فَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ أَوَّلًا: قَدْ اقْتَصَرْتُمْ عَلَى الدَّعْوَى، لِأَنَّا  
 لَا نُسَلِّمُ لَكُمْ أَنَّ الْأُمُورَ بِأَنْ يَفْعَلَ وَلَا عَهْدَ وَلَا عَادَةَ، <sup>٣</sup> وَلَا عَلِمَ يَقْصِدُ <sup>٤</sup>  
 الْمُخَاطَبُ <sup>٥</sup> يَعْمَلُ الْمَرَّةَ الْوَاحِدَةَ، فَدَلُّوا عَلَى ذَلِكَ، فَهِيَ دَعْوَى مِنْكُمْ.  
 ثُمَّ تُفَارِضُهُمْ بِمَنْ أَمَرَ <sup>٦</sup> غَيْرَهُ فِي الشَّاهِدِ، وَعَقْلَ مِنْهُ التَّكْرَارَ، فَإِذَا  
 قَالُوا: إِنَّ ذَلِكَ بِدَلَالَةِ وَفَرِيئَةٍ، قُلْنَا فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ مِثْلَهُ.

- |                       |                  |
|-----------------------|------------------|
| ١- ب: تعمل.           | ٢- ج: اولها.     |
| ٣- ج: جملة.           | ٤- ج: ثانيها.    |
| ٥- ج: ثالثها.         | ٦- ب: انما.      |
| ٧- ج: ولعاده ولا عهد. | ٨- الف: المخاطب. |
| ٩- ب: وهي.            | ١٠- الف: امره.   |
| ١١- ب: فان.           |                  |

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ<sup>١</sup> ثَانِيًا: وَمَنْ سَلَّمَ لَكُمْ فِي الْأَمْتِلَةِ الْمَشْتَقَةِ  
مِنَ الضَّرْبِ: مِثْلُ<sup>٢</sup> ضَرْبٍ وَيَضْرِبُ أَنَّ الْمُرَادَ بِهِ دَفْعَةً وَاحِدَةً مِنْ غَيْرِ  
زِيَادَةٍ؟ وَأَيُّ عَاقِلٍ يَقْطَعُ وَقَدْ سَمِعَ قَائِلًا يَقُولُ: ضَرْبٌ زَيْدٌ عَمْرَوًا، عَلَى  
أَنَّهُ ضَرْبُهُ مَرَّةً وَاحِدَةً بِلا زِيَادَةٍ عَلَيْهَا؟ وَالْإِحْتِمَالُ فِي أَمْتِلَةِ الْأَمْرِ  
كَالْإِحْتِمَالِ فِي أَمْتِلَةِ الْخَبَرِ، وَلِهَذَا يَحْسُنُ أَنْ يُسْتَفْهَمَ مِنْ قَالَ: ضَرْبٌ  
زَيْدٌ عَمْرَوًا، هَلْ ضَرْبُهُ مَرَّةً أَوْ مَرَاتٍ؟ كَمَا يَحْسُنُ أَنْ يُسْتَفْهَمَ مَعَ الْأَمْرِ،  
فَالْخِلَافُ فِي الْجَمِيعِ وَاحِدٌ، فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يُسْتَشْهَدَ بِأَحَدِ الْأَمْرَيْنِ عَلَى  
الْآخَرِ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَالِثًا: لِاشْبَهَةِ فِي أَنَّ الْأَمْرَ غَيْرَهُ بِأَنَّهُ يَضْرِبُ  
إِنَّمَا أَمْرُهُ بِأَنَّهُ يَصِيرُ ضَارِبًا<sup>٣</sup>، غَيْرَ أَنَّهُ يَصِيرُ ضَارِبًا بِالدَّفْعَةِ<sup>٤</sup> وَبِالدَّفْعَاتِ، فَمِنْ  
أَيْنَ أَنَّهُ أَمْرُهُ بِأَقْلٍ مَا يَسْتَحِقُّ بِهِ هَذَا<sup>٥</sup> الْإِسْمَ، فَهَذَا مَوْضِعُ الْخِلَافِ،  
وَلِذَلِكَ يَحْسُنُ أَنْ يُسْتَفْهَمَ عَنْ مُرَادِهِ، وَلَوْ<sup>٦</sup> كَانَ مَفْهُومًا، لَمَّا حَسُنَ  
الِاسْتِفْهَامُ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ رَابِعًا: فِيمَا ذَكَرْتُمُوهُ مَا لَا يُمَكِّنُ فِيهِ

٢- ب: - و.

١- الف: - هـ.

٤- ب: - علي.

٣- ج: مثله.

٦- ج: ضربا.

٥- الف: - عليها.

٨- الف: - هذا.

٧- ب: - او.

٩- الف: - فلو.



- التكرار، ولا يصح تزايدُه في الشريعة، وهو المِلْكُ والعَقْدُ، وأما<sup>١</sup> الطلاقُ فإن التكرار إنما يصح فيه إلى حدٍّ، وهو بلوغ الثلاث، ثم لا يصح التزايد، وإنما حمل أهل الشرع قول القائل: أنت طالق على الواحدة شرعاً وتوقفاً، ولولا ذلك لكان إطلاق القول مُحْتَمِلاً، ولذلك اختلفوا في أنه إذا قال: أنت طالق ثلاثاً، فذهب قوم إلى وقوع الثلاث<sup>٥</sup> وآخرون إلى وقوع واحدة<sup>٢</sup>، وآخرون إلى أنه لم يقع شيء، وهذا بحسب ما<sup>٣</sup> قاذنهم إليه الطُّرُق الشرعية.

## فصل في أن الامر المعلق بشرط أو صفة هل

### يتكرر بتكرارهما

- قد ذهب قوم إلى أنه يتكرر بتكرارهما. والصحيح أن الأمر المطلق في هذه القضية كالمشروط، وأن الشرط لا يقتضي فيه زيادة على ما اقتضاه إطلاعه، فإن كان إذا أطلق اقتضى المرة الواحدة، فكذلك<sup>٦</sup> حكمه مع الشرط، وإن كان مطلقاً يقتضي التكرار، فكذلك إذا كان مشروطاً، وإن كان التوقف بين الأمرين واجباً مع الإطلاق، فكذلك<sup>٨</sup>

١- الف: فاما.

٢- الف و ب: حسباً.

٣- الف: فذهب.

٤- ج: حملة.

٥- ج: واحد.

٦- ج: بالشرط.

٧- الف: فذلك.

٨- ج - إذا كان، تاليفاً.

مع الشرط<sup>١</sup>.

والذي يدل على ذلك كل شيء دَلَّنَا به على أن الأمر المطلق لا يقتضي التكرار من الوجوه الأربعة فلا معنى لإعادتها.

ويدل على ذلك أيضاً<sup>٢</sup> أن من شأن الصفة أو الشرط إذا ورد عقب الأمر أن يختص ما يتناوله الأمر بذلك الشرط أو بتلك الصفة من غير تأثير في تكثير له ولا تقليل، ولا يجري تعقب الصفة أو الشرط للأمر<sup>٣</sup> مجرى تعقب الاستثناء، لأن الاستثناء يؤثر في عدد ما تناولته الجملة المتقدمة، فيقلل منها، فإذا<sup>٤</sup> خالف حكم الشرط في هذا الباب حكم الاستثناء<sup>٥</sup>، وأوجب أن يفهم من مشروط<sup>٦</sup> الأمر ما كُنَّا نفهمه من مطلقه في قلة أو كثرة.

وقد علق من ذهب إلى التكرار بتكرير الصفة أو الشرط بأشياء: أولها أن كل أمر ورد في القرآن مقيداً بشرط أو صفة يتكرر بتكررها<sup>١</sup>، كقوله - تعالى - : « وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا، فَاطْهَرُوا »، وقوله

- |                           |                           |
|---------------------------|---------------------------|
| ١- ب : الشروط .           | ٢- ب و ج : أيضا على ذلك . |
| ٣- ج : و .                | ٤- الف : يخصص .           |
| ٥- الف : تناوله .         | ٦- ج : لعقب .             |
| ٧- ب و ج : - للامر .      | ٨- الف : مجراه .          |
| ٩- ج : فيقلل .            | ١٠- ب و ج : وإذا .        |
| ١١- ب : لعكم ، ج : بحكم . | ١٢- ب و ج : - و .         |
| ١٣- ب : شروط .            | ١٤- الف : بتكرارهما .     |

سبحانه ١ : « الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة » .  
وثانيها حملهم الشرط على العلة ، فإنها إذا تكرر تكرار الحكم ،  
وكذلك الشرط .

وثالثها أنه لو لم يتكرر ، لكان الفعل إذا لم يفعل مع الشرط الأول  
وفعل مع الثاني ، يكون قضاء لأداء ٢ .

ورابعها حمل الأمر المعلق بشرط على النهي المعلق بشرط في  
وجوب التكرار .

فيقال لهم فيما تعلقوا به أولاً : قد مضى في الفصل الأول أن وجود  
الشيء لا يتبدل على أنه لا يجوز سواء ، وأن الذي علم تكرره في أوامر  
القرآن إنما علم بدليل غير الظاهر .

ثم إن التكرار أيضاً مختلف لا يجري على طريقة واحدة ، فعلم  
أن اللفظ لا يقتضيه وإنما المرجع فيه إلى الدليل ، كقوله تعالى : « إذا  
فقمتم إلى الصلوة فاغسلوا وجوهكم » ٣ ، يعني إذا عزمتم عليها ، ونحن  
لأنسلم أنه يفيد إيجاب الوضوء لكل صلوة عند تكرارها ، كصلوة

١- ج : تعالى . ٢- ب : الشروط .

٣- ب و ج : وانها . ٤- ب : اذا لا قضاء .

٥- ج : بالشرط . ٦- ج : امر .

٧- ب و ج : + هو . ٨- ب : - وجوهكم .

الْجَنَازَةِ، لَا يَجِبُ فِيهَا طَهَارَةٌ، وَإِنْ كَانَتْ صَلَوةً<sup>٢</sup>.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيْمَا تَعْلَقُوا بِهِ ثَانِيًا: لَيْسَ الْعَلَّةُ كَالشَّرْطِ، لِأَنَّ الْعَلَّةَ مُؤَثِّرَةٌ فِي الْمَعْلُولِ وَمُوجِبَةٌ لَهُ، فَلَا بُدَّ مِنْ تَكَرُّرِهِ يَتَكَرَّرُهَا<sup>٣</sup>، وَالشَّرْطُ لَيْسَ بِمُوجِبٍ وَلَا مُؤَثِّرٍ، وَإِنْ وُقِفَ الْحَكْمُ عَلَيْهِ، فَلَا يَجِبُ أَنْ يَتَكَرَّرَ الْمَشْرُوطُ يَتَكَرَّرُهُ، اَللَّهُمَّ<sup>٤</sup>، إِلَّا أَنْ يَصِيرَ الشَّرْطُ مَعَ كَوْنِهِ شَرْطًا عِلَّةً، فَيَتَكَرَّرُ مِنْ حَيْثُ كَانَ عِلَّةً لَا مِنْ حَيْثُ كَانَ شَرْطًا، وَلِذَلِكَ تَكَرَّرُ

وَجُوبُ الْفُسْلِ يَتَكَرَّرُ\*<sup>٥</sup> الْجَنَابَةِ، لِأَنَّهَا عِلَّةٌ فِيهِ وَمُوجِبَةٌ لَهُ. وَالشَّرُوطُ<sup>٦</sup> [١٢٦]

الْمُقْبَلَةِ فِي أَنَّهَا غَيْرُ مُوجِبَةٍ كَالشَّرْطِ<sup>٧</sup> السَّمْعِيَّةِ، لِأَنَّ الشَّرْطَ فِي صَحَّةِ كَوْنِ أَحَدِنَا قَادِرًا هُوَ كَوْنُهُ حَيًّا، وَلَا يَصِحُّ كَوْنُهُ قَادِرًا وَلَيْسَ بِحَيٍّ، وَقَدْ يَكُونُ حَيًّا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ قَادِرًا<sup>٨</sup>، وَلَا تَحُلُّ الْقُدْرَةُ إِلَّا وَيَجِبُ كَوْنُهُ قَادِرًا. وَيُعْلَمُ<sup>٩</sup> الْفَرْقُ بَيْنَ الْعِلَّةِ وَالشَّرْطِ عَقْلًا وَسَمْعًا.

١- ب : يجب .

٢- الف : - كقوله تعالى، تا اينجا، ج : + ثم ان التكرار، تا الدليل، كه در متن پيش اذ كقوله است.

٣- الف : تكراره بتكرارها، ب : تكريره بتكرارها.

٤- ج : - الشرط .

٥- ب : فان .

٦- الف : - .

٧- الف : يكرر .

٨- ج : - وجوب الفسل بتكرار .

٩- ج : كالشرط .

١٠- الف : نعلم .

- وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَالِثًا: إِنَّ<sup>١</sup> فِي النَّاسِ مَنْ يَذْهَبُ إِلَى أَنَّهُ قَضَاءٌ غَيْرُ آدَاءٍ، لِأَنَّهُ عَلِمَ وَجُوبُهُ بِدَلِيلٍ<sup>٢</sup> آخَرَ. وَالصَّحِيحُ أَنَّهُ لَيْسَ بِقَضَاءٍ، لِأَنَّا قَدْ بَيَّنَّا أَنَّ مُطْلَقَ الْأَمْرِ وَمَشْرُوطَهُ مُحْتَمِلٌ لِلْمَرَّةِ وَالْمَرَّاتِ عَلَى وَجْهِ وَاحِدٍ، فَإِذَا عُرِفَ بِالذَّلِيلِ أَنَّهُ يَكُونُ مَتَى فَعَلَهُ مَعَ الشَّرْطِ الثَّانِي مُؤَدِيًا لِقَاضِيًا، عَلِمْنَا أَنَّ الْأَمْرَ الْمَشْرُوطَ أُرِيدَ بِهِ كُلُّ شَرْطٍ مُسْتَقْبَلٍ.
- وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ رَابِعًا: إِنَّ التَّهْيَ الْمَشْرُوطَ فِي أَنَّهُ غَيْرُ مُقْتَضٍ بِظَاهِرِهِ التَّكَرُّارَ كَالْتَّهْيِ الْمُطْلَقِ، وَالْأَمْرُ وَالتَّهْيُ جَمِيعًا مَعَ الْإِطْلَاقِ وَالشَّرْطِ احْتِمَالُ التَّكَرُّارِ<sup>٣</sup> وَالْمَرَّةِ فِيهِمَا ثَابِتٌ، وَإِنَّمَا يَعْلَمُ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الْمَرَّةُ وَالْمَرَّاتُ بِدَلِيلٍ سِوَى الظَّاهِرِ، وَ<sup>٤</sup> أَخْطَأَ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ التَّهْيِ الْمُطْلَقِ وَبَيْنَ التَّهْيِ الْمَشْرُوطِ، فَقَالَ<sup>٥</sup> فِي الْمُطْلَقِ: أَنَّهُ يَقْتَضِي<sup>٦</sup> الْإِسْتِمْرَارَ وَالتَّكَرُّارَ، وَقَالَ فِي الْمُقَيَّدِ: أَنَّهُ يَقْتَضِي مَرَّةً وَاحِدَةً.
- وَتَعَلَّقَ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ بِأَنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ لِغُلَامِهِ: لَا تَخْرُجْ إِلَى بَغْدَادَ، وَأَطْلَقَ، وَلَمْ يَشْتَرِطْ، اقْتَضَى ذَلِكَ الدَّوَامَ، وَإِذَا<sup>٧</sup> قَالَهُ<sup>٨</sup>

١- ب: قال . ٢- الف: - ان .

٣- ب: بدليله . ٤- ب: - يكون .

٥- ب: - بظاهره، ج: بظاهر . ٦- ج: الاحتمال للتكرار .

٧- ب: +: أخطأ من فرق بين الأمر والنهي المطلقين في وجوب التكرار كما .

٨- الف و ب: فيقال . ٩- الف: فإذا .

١٠- الف: - له .

لَا تَخْرُجُ إِذَا جَاءَ الصَّبَفُ، أَوْ هَجَمَ الشَّتَاءُ، تُخَصِّصُ بِالْمَرَّةِ الْوَاحِدَةِ، غَيْرُ صَحِيحٍ، لِأَنَّا لَا نُسَلِّمُ أَنَّ الْأَمْرَ عَلَى مَا ذَكَرَهُ، بَلْ يَجُوزُ أَنْ يُرِيدَ مَعَ الْإِطْلَاقِ الْمَرَّةَ الْوَاحِدَةَ<sup>١</sup>، وَمَعَ الْإِشْتِرَاطِ الْإِسْتِمْرَارِ<sup>٢</sup>، وَلِهَذَا يَحْسُنُ مَعَ عَدَمِ الْعَادَاتِ وَالْأَمَارَاتِ أَنْ يُسْتَفْهَمَ<sup>٣</sup> هَذَا الْقَائِلُ عَنْ مُرَادِهِ فِي عُمُومٍ أَوْ خُصُوصٍ، وَالْمُتَعَلِّقُ بِذَلِكَ مُقْتَصِرٌ عَلَى دَعْوَى لِابْرَهَانٍ لَهَا.

فَإِنْ اسْتَشْهَدَ عَلَى قَوْلِهِ بِإِنْفَادِ الْيَمِينِ، لِأَنَّهُ لَوْ حَلَفَ لَيَفْعَلَنَّ كَيْتَ وَكَيْتَ<sup>٤</sup>، لَمْ يَتَعَيَّدْ إِلَّا عَلَى<sup>٥</sup> مَرَّةٍ وَاحِدَةٍ، وَإِذَا حَلَفَ عَلَى<sup>٦</sup> إِلَّا يَفْعَلُهُ، انْفَعَدَ عَلَى التَّائِيدِ، وَمَتَى حَلَفَ عَلَى<sup>٧</sup> الْوَجْهَيْنِ بِشَرْطٍ، تَعَلَّقَ بِهِ، وَلَمْ يَتَكَرَّرْ، لِأَنَّهُ لَوْ حَلَفَ أَنْ<sup>٨</sup> لَا يُكَلِّمَ زَيْدًا إِذَا قَدِمَ عَمْرُو، لَمْ يَتَكَرَّرْ.

فَالْجَوَابُ عَنْ ذَلِكَ أَنَّا إِذَا سَلَّمْنَا أَنَّ الْحُكْمَ عَلَى مَا قَالَهُ فِي الْيَمِينِ الْمَشْرُوطَةِ، وَغَيْرِ الْمَشْرُوطَةِ، وَالْمُتَعَلِّقَةِ<sup>٩</sup> بِالنَّفْيِ<sup>١٠</sup> وَالْإِثْبَاتِ، وَلَمْ نُنَازِعْ<sup>١١</sup> فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَحْكَامِ، كَانَ لَنَا<sup>١٢</sup> أَنْ نَقُولَ لَهُ: مِنْ أَيْنَ لَكَ أَنْ<sup>١٣</sup>

١- ب: - غير صحيح، تأييداً.

٢- ج: أي يستقيم.

٣- ج: ليت، + و.

٤- ب: فإذا.

٥- ب: الثانية.

٦- ألف: أنه.

٧- ألف: أو.

٨- ب: له.

٩- ب: ج: انما.

١٠- ب: ج: انما.

١١- ب: ج: انما.

١٢- ب: ج: انما.

١٣- ب: ج: انما.

ذلك إنما علم بأصل الوضع دون أدلة الشرع، وإنما خلافاً فيما يقتضيه وضع اللفظة أو عرفها، ولا خلاف في أن الأدلة الشرعية تدل على ذلك. فلما ما تعلق به من ذهب إلى أن الأمر المشروط يقتضي المرة الواحدة من غير زيادة عليها، من أن المولى إذا أمر عبده أن يشتري له، لهما إذا دخل السوق، لم يعقل من ذلك التكرار، فيأصل لا تأنا تسلّم له، لأن المبدل يعقل من ذلك مع الإطلاق وعدم كل عهد وعادة وأمرة لا مرة ولا مراراً، ولهذا حسن منه الاستفهام، ولولا احتمال اللفظ لما حسن ذلك.

واستشهادهم بأن القائل لو قال لو كيله: طَلَمَها إن دخلت الدار، اقتضى المرة الواحدة من غير تكرار، باطل، لأن ذلك إنما عقل شرعاً وسمياً، والخلاف إنما هو فيما يقتضيه الوضع والعرف اللغوي ولولا الشرع، لكان قول القائل: طَلَمَها إن دخلت الدار، محتملاً للأمرين متردداً بينهما.

- |                   |                    |
|-------------------|--------------------|
| ١- ب وج : الخلاف  | ٢- ب : يدل .       |
| ٣- ج : تشتري .    | ٤- ب : - له .      |
| ٥- ب وج : - له .  | ٦- الف وج : أن .   |
| ٧- الفوب : - لا . | ٨- ب : إمان .      |
| ٩- ب وج : بأن .   | ١٠- ب : لا الوضع . |

فصل في أن ما يفعل بحكم الأمر هو مرة واحدة  
وما زاد عليها يحتاج في إثباته إلى دليل

اعلم أن الأمر إذا ورد مؤقتاً بوقت معين، ولم يفعل فيه، احتيج  
في وجوبه مستقبلاً إلى دليل آخر. وذهب قوم إلى أن الأمر يقتضي  
العمل عقيب، فإن لم يفعل اقتضى فعله من بعد، وعلى ذلك أبداً  
حتى يفعل.

والدليل على صحة ما اخترناه أن الأمر متناول بلفظه الوقت الأول،  
سواء أطاع المأمور، أو عصى، وإذا كان لو أطاع لم يتناول سواه،  
فكذلك إذا عصى، لأن الطاعة أو المعصية لا تتغير متعلق الأمر.

وأيضاً فإن إيجاب الفعل في وقت مخصوص كإيجابه على صفة  
مخصوصة فكما أنه لا يتناول ما ليس له تلك الصفة، فكذلك لا يتناول  
ما هو في غير ذلك الوقت. ومما يؤكد ما ذكرناه أن تغاير الوقتين

- |                          |                    |
|--------------------------|--------------------|
| ١- ب : الى .             | ٢- ج : يفعله .     |
| ٣- الف : وإن .           | ٤- ب و ج : يفعله . |
| ٥- ب : يفعله .           | ٦- ب : سوى .       |
| ٧- ب : معنى .            | ٨- ب و ج : فإذا .  |
| ٩- ج : يفعله .           | ١٠- ب : مطلق .     |
| ١١- ب : الوقت في الفعل . | ١٢- ب و ج : وكما . |
| ١٣- ب : في .             | ١٤- ج : + لا .     |



يوجبُ تَعَايُرًا للفعل، وليس كذلك تَعَايُرُ الصِّفَتَيْنِ، فإذا وَجِبَ مَا ذَكَرْنَاهُ فِي الصِّفَةِ، كَانَ أَوْجِبَ فِي الْوَقْتِ، لِأَنَّهُ آكِدٌ مِنْ حَيْثُ مَا ذَكَرْنَاهُ. فَإِنْ قِيلَ: وَمَا الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْوَقْتَ كَالصِّفَةِ فِي هَذَا الْحُكْمِ.

قُلْنَا: لَا شَبَهَةَ فِي أَنَّ الْعِبَادَةَ قَدْ تَكُونُ مُصْلِحَةً فِي وَقْتٍ دُونَ غَيْرِهِ، كَمَا تَكُونُ مُصْلِحَةً لِبَعْضِ الشُّرُوطِ أَوْ الصِّفَاتِ، أَلَا تَرَى أَنَّ الْأَمْسَالَكَ الْمُتَخَصُّصَ يَكُونُ مُصْلِحَةً فِي النَّهَارِ دُونَ اللَّيْلِ، وَفِي شَهْرِ رَمَضَانَ دُونَ غَيْرِهِ، وَالْوَقُوفُ بِعَرَفَةَ يَكُونُ مُصْلِحَةً فِي وَقْتٍ مُتَخَصِّصٍ، فَقَدْ جَرَى الْوَقْتُ فِي الْمَصَالِحِ وَالْقُرْبِ مَجْرَى سَائِرِ الشُّرُوطِ. فَإِنْ قَالُوا: إِذَا تَمَلَّقَ الْفَعْلُ بِذِمَّةِ الْمُكَلَّفِ وَجِبَ الْأَيُّرُ مِنْهُ إِلَّا بِأَنْ يَفْعَلَهُ.

١٠

قُلْنَا: إِنَّمَا تَمَلَّقَ وَجُوبُ فَعِيلِهِ فِي الْوَقْتِ الْمُتَخَصِّصِ بِذِمَّتِهِ، وَقَدْ فَاتَ الْوَقْتُ، فَهُوَ غَيْرُ مُتَمَكِّنٍ فِي الْمُسْتَقْبَلِ مِنْ فَعْلٍ مَا كَلَّفَهُ بِسَيِّئِهِ، وَلَا شَبَهَةَ فِي أَنَّ الْأَمْرَ إِذَا تَمَلَّقَ بِوَقْتٍ مُعَيَّنٍ، لَمْ يَصِحَّ دُخُولُ النَّسْخِ فِيهِ، وَإِنَّمَا يَدْخُلُ فِي الْمُتَكَرِّرِ مِنْ مُقْتَضَى الْأَمْرِ.

١- ب وج : موجب .

٢- ب وج لتفاير .

٣- ج : أكد بتشديد الدال .

٤- الف : - ما .

٥- ب وج : يكون .

٦- ج : التكليف .

٧- ج : ممكن .

٨- يعني ما كلف به . فيكون الهاء منصوباً

بنزع الغاضف، ولعل ذكر الهاء أولى من تركه . ٩- ب : - إذا .

فإن قيل: فَيَجِبُ أَنْ يُسَمَّى مَا يُفْعَلُ بِمَدِّ هَذَا الْوَقْتِ قَضَاءً لَا<sup>١</sup> أَدَاءً.  
قُلْنَا<sup>٢</sup>: كَذَلِكَ يَجِبُ.

فإن قيل: فَمَا الْمُرَادُ بِالْفِظَةِ «قَضَى» فِي اللَّغَةِ وَالشَّرْعِ.  
قُلْنَا: مَعْنَاهَا فِي اللَّغَةِ يَنْقَسِمُ إِلَى وَجْهَيْنِ:

أَحَدُهُمَا يَمَعْنَى خَلَقَ وَتَمَّ، كَقَوْلِهِ - تَعَالَى -: فَقَضَيْتُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ  
فِي يَوْمَيْنِ.

وَالْوَجْهُ<sup>٣</sup> الثَّانِي الْإِلْزَامُ نَحْوُ قَوْلِهِ - سُبْحَانَهُ -: وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا  
تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ، وَقَوْلِهِمْ: قَضَى الْعَاكِمُ<sup>٤</sup> يَكْذِبًا، إِذَا أَلْزَمَهُ<sup>٥</sup>، وَأَدْخَلَ قَوْمًا<sup>٦</sup>  
فِي هَذَا الْقِسْمِ قَوْلَهُ - تَعَالَى -: وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ،  
مِنْ حَيْثُ كَانَ مَا أَخْبَرَ - تَعَالَى - بِهِ<sup>٧</sup> حَقًّا ثَابِتًا. وَذَهَبَ آخَرُونَ إِلَى أَنَّ  
مَعْنَى هَذِهِ الْآيَةِ الْإِعْلَامُ. وَقِيلَ فِي مَعْنَى قَضَى فَلَانِ دِينَهُ: أَنَّهُ عَلَى الْقِسْمِ  
الْأَوَّلِ، يَمَعْنَى أَنَّهُ وَقَرَهُ عَلَى مُسْتَحِقِّهِ<sup>٨</sup> بِتَمَامِهِ وَكَمَالِهِ.  
وَأَمَّا<sup>٩</sup> مَعْنَى هَذِهِ الْفِظَةِ فِي عَرِيفِ الشَّرْعِ فَإِنَّهُمْ يُسَمُّونَ الْفِعْلَ قَضَاءً،  
إِذَا جَمَعَ شَرْوَطًا ثَلَاثَةً:

- |                         |                    |
|-------------------------|--------------------|
| ١- الف: - الوقت .       | ٢- الف: - الإ.     |
| ٣- ب: - قلنا.           | ٤- الف و ب: لفظ .  |
| ٥- ج: وقضين.            | ٦- الف و ج: القسم. |
| ٧- ب: الحكم .           | ٨- ب و ج: + وكذا.  |
| ٩- ب: لزمه .            | ١٠- ب: قولهم.      |
| ١١- ب و ج: به تعالى .   | ١٢- ب: المستحق .   |
| ١٣- الف: فلما، ج: فلان. |                    |

أولها أن يكون مثلاً للمقضى في الصورة<sup>١</sup> أو الغرض.  
وثانيها أن يكون سبب<sup>٢</sup> وجوب تلك العبادة<sup>٣</sup> قد تقدم حقيقة  
أو تقديرًا.

وثالثها أن يثبت التعمد<sup>٤</sup> بالقضاء بسبب هو غير السبب الأول.  
ولابد زائدًا على ذلك من أن تكون العبادة متعلقة بوقت عرض<sup>٥</sup>  
فيه فوت، ولهذا لم نقل<sup>٦</sup> في الصلوة: أنها قضاء للصوم، لاختلاف  
الصورة. ولا قيل<sup>٧</sup> في فعل إحدى الكفارات: أنها قضاء، لما كان سبب<sup>٨</sup>  
وجوب الكل واحدًا، ولا يفعله<sup>٩</sup> ثانيًا لما لم<sup>١٠</sup> يفعله أولًا. ولذلك  
من<sup>١١</sup> قصر في قضاء صلوة عند ذكرها لا يقال فيما<sup>١٢</sup> يفعله من بعد: أنه  
قضاء للقضاء<sup>١٣</sup> الأول، من حيث كان السبب واحدًا. ولذلك لم نقل في<sup>١٤</sup>  
صلوة الظهر إذا<sup>١٥</sup> أديت في وسط<sup>١٦</sup> الوقت أو آخره: أنها قضاء. و<sup>١٧</sup>

- |                |                      |
|----------------|----------------------|
| ١- ج: الصور.   | ٢- ج: بسبب.          |
| ٣- ج: + و.     | ٤- الف: ثبت العبادة. |
| ٥- ج: يكون.    | ٦- ج: يقل.           |
| ٧- ج: قبل.     | ٨- ج: بسبب.          |
| ٩- ج: - و.     | ١٠- ج: يفعله.        |
| ١١- الف: - لم. | ١٢- ج: متى.          |
| ١٣- ج: فما.    | ١٤- ب: - للقضاء.     |
| ١٥- ج: إذ.     | ١٦- الف: أول.        |
| ١٧- ج: - و.    |                      |

لَا يُقَالُ فِيمَنْ أَخَّرَ الْحَجَّ: إِنَّهُ قَضَاهُ<sup>١</sup>، لَأَسِيمًا عَلَى قَوْل مَنْ يَقُولُ بِأَنَّهُ عَلَى الْفَوْرِ، لِمَا كَانَ مَتَى فَعِلَ فَلَسَبَبٌ<sup>٢</sup> وَاحِدٌ، لِأَنَّ أَوْقَاتَ عِدِّ الْمُكَتَفِ فِيهِ يَمْنُزِلَةُ وَقْتُ الصَّلَاةِ.

وَإِنَّمَا قِيلَ فِي الْحَائِضِ: إِنَّهَا تَقْضِي الصَّوْمَ، لِأَنَّ لِمَا<sup>٣</sup> تَقْضِيهِ سَبَبًا مُتَقَدِّمًا<sup>٤</sup> يُقَدَّرُ دَخُولُهَا فِيهِ. وَلِذَلِكَ لَوْ كَانَتْ مَجْنُونَةً، لَمْ يَلْزَمَهَا الْقَضَاءُ، لِمَا<sup>٥</sup> لَمْ يُقَدَّرْ<sup>٦</sup> ذَلِكَ، وَعَلَى مَذْهَبٍ مَنْ يُوَجِّبُ الْقَضَاءَ عَلَى الْمَجْنُونِ إِذَا أَدْرَكَ بَعْضَ الشَّهْرِ، يَجِبُ أَنْ يُقَدَّرَ فِيهِ مِثْلَ مَا يُقَدَّرُ فِي الْحَائِضِ. وَإِنَّمَا قِيلَ فِي مَا يُؤَدِّيهِ مِنَ الصَّلَاةِ وَقَدَفَاتٍ مَعَ الْإِمَامِ: إِنَّهُ يَقْضِيهِ<sup>٧</sup> لِمَا كَانَ<sup>٨</sup> فِي حُكْمِ مَا تَقَدَّمَ سَبَبٌ وَجُوبُهُ، لِأَنَّ السَّبَبَ الَّذِي لَهُ يَقَعُ لَهُ<sup>٩</sup> ١٠. أَخِيرًا<sup>١٠</sup> غَيْرُ<sup>١١</sup> السَّبَبِ الَّذِي لَهُ<sup>١٢</sup> يَجِبُ<sup>١٣</sup> أَوَّلًا.

وَإِنَّمَا قِيلَ فِي الْمَفْسِدِ لِحُجَّتِهِ: إِنَّهُ<sup>١٤</sup> يَقْضِي الْحَجَّ، لِأَنَّهُ لَزِمَهُ بِسَبَبٍ نَائِبٍ، إِذَا كَانَ الْأَوَّلُ لَزِمَهُ<sup>١٥</sup> بِالدَّخُولِ فِي الْأَحْرَامِ<sup>١٦</sup>، وَالثَّانِي لَزِمَهُ لِأَجْلِ الْفَسَادِ الَّذِي وَقَعَ.

- |                             |                   |
|-----------------------------|-------------------|
| ١- ب: قضا، ج: قضاء.         | ٢- ج: فليست.      |
| ٣- ب: ما.                   | ٤- ج: يقتضيه.     |
| ٥- ج: متنديا.               | ٦- ب: بقدر.       |
| ٧- ب و ج: -، لما.           | ٨- ب و ج: يتمدر.  |
| ٩- ج: يقتضيه.               | ١٠- الف: -، كان.  |
| ١١- ب: يقل.                 | ١٢- ج: خيرًا.     |
| ١٣- الف: هو، بجاي غير.      | ١٤- ب و ج: -، له. |
| ١٥- ب: عليه، ج: -، له.      | ١٦- ج: أن.        |
| ١٧- الف: -، بسببه، تاليفًا. | ١٨- ج: الاحران.   |

فإن قيل: فكيف ينصح دخول القضاء في التوافل، وليس هناك سبب وجوب، ولا سبب تعبد متكرر.

قلنا: من يقول بدخول القضاء في التوافل لابد<sup>٢</sup> من أن يجعل للتعبد<sup>٣</sup> الثاني سبباً ثانياً، فكأنه إذا لم يقل: ركني الفجر في وقتها، يجعل<sup>٤</sup> الفوت سبباً ثانياً للتعبد، بفعل مثله<sup>٥</sup> بنية مخصوصة<sup>٦</sup>، ويسمى قضاء<sup>٧</sup>، ولا بد<sup>٨</sup> من أن يجعل لهذا السبب منزلة في فعل ركني الفجر، ولذلك لا يجعل<sup>٩</sup> هذا القضاء منزلة ما يتدبره من التوافل، وأما التوافل وإن لم يكن لها سبب وجوب تقدم، فالسبب<sup>١٠</sup> في التدبر إليها<sup>١١</sup> والتعبد بها متقدّم<sup>١٢</sup> لامتعالها.

### فصل في الأمر<sup>١٣</sup> هل يقتضي أجزاء الفعل المأمور به

اعلم أن<sup>١٤</sup> جميع الفقهاء يذهبون إلى أن أمثال الفعل<sup>١٥</sup> المأمور به يقتضي أجزاء<sup>١٦</sup>. وذهب قوم إلى أن أجزاءه إنما يعلم بدليل، وغير محتج<sup>١٧</sup> ألا يكون مجزئاً. والكلام في هذا الموضع إنما<sup>١٨</sup> هو في مقتضى

- ١- ب: وإن . ٢- ب: لا بد . وليس هناك سبب وجوب .  
 ٣- الف: التعبد . ٤- ب: لم يفعل .  
 ٥- الف: فعل . ٦- ب: مثله .  
 ٧- الف: بنية مخصوصة . ٨- ج: و .  
 ٩- الف: فلهذا . ١٠- ب: والسبب .  
 ١١- ج: أيضاً . ١٢- الف: في الأمر .  
 ١٣- ب: أن . ١٤- الف: الفعل .  
 ١٥- ج: يعلم، تأنيهاً .

وَضَعَ اللَّغَةَ وَعَرَفَهَا ، وَأَمَّا عَرَفَ الشَّرْعَ فَإِنَّا قَدْ بَيَّنَّا أَنَّهُ قَدْ اسْتَقَرَّ عَلَى  
 أَنَّ فِعْلَ الْأَمْرِ بِهِ عَلَى الْحَدِّ الَّذِي تَعَلَّقَ بِهِ الْأَمْرُ يَقْتَضِي الْأَجْزَاءَ .  
 وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى أَنَّ وَضَعَ اللَّغَةَ لَا يَقْتَضِي ذَلِكَ أَنَّ الْإِشَارَةَ يَقُولُنَا  
 وَأَجْزَاءَهُ هُوَ إِلَى أَحْكَامٍ شَرْعِيَّةٍ ، كَنَحْوِ قَوْعِ التَّمَلُّكِ بِالْبَيْعِ ، وَحَصُولِ  
 ٥ . الْإِسْتِبَاحَةِ بِعَقْدِ النِّكَاحِ ، وَوُقُوعِ الْبَيْنُونَةِ وَالْفُرْقَةِ بِالطَّلَاقِ ، وَفِي الصَّوْمِ  
 أَنَّهُ وَقَعَ مَوْقِعَ الصَّحَةِ فَلَا يَجِبُ إِعَادَتُهُ ، وَكَذَلِكَ فِي الصَّلَاةِ ، وَقَدْ عَلِمْنَا  
 أَنَّ هَذِهِ الْأَحْكَامَ لَا تَتَمَلَّقُ بِالْأَمْرِ ، لَا فِي لَفْظِهِ ، وَلَا فِي مَنَاهِ ، نَفْيًا ، وَلَا  
 إِثْبَاتًا ، فَكَيْفَ يَدُلُّ امْتِنَائُهُ عَلَى ثُبُوتِهَا وَلَا عُلُقَةُ بَيْنِهَا وَبَيْنِهِ ، وَإِنَّمَا يَدُلُّ \* [١٢٨]  
 امْتِنَائُ أَمْرِ الْحَكِيمِ عَلَى أَنَّ الْفَاعِلَ مُطْبِعٌ مُسْتَحَقٌّ لِلْمَدْحِ ، وَالتَّوَابِ ،  
 ١٠ . لِأَنَّ الْأَمْرَ تَعَلَّقًا بِذَلِكَ ، وَلَا تَعَلَّقَ لَهُ بِمَا تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ مِنَ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ .  
 وَرُبَّمَا تَعَلَّقَ فِي ذَلِكَ بِأَنَّ الظَّانَّ فِي آخِرِ الْوَقْتِ كَوْنَهُ مُنْتَظَرًا  
 يَلْزَمُهُ بِاجْتِمَاعِ ١١ فِعْلِ الصَّلَاةِ ، فَلَوْ ذَكَرَ ١٢ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مُنْتَظَرًا ، لَمَا  
 أَخْزَاهُ ١٣ فَعْلُهُ ، وَ ١٤ تَوَجَّبَ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ ، وَكَذَلِكَ ١٥ الْمَفِيدُ لِحُجَّتِهِ .

١- الف و ب : فاما . ٢- الف : قد .

٣- ب و ج : يتعلق . ٤- ج : + ذلك .

٥- ج : يتعلق . ٦- ج : - لفظه .

٧- ب : - ان . ٨- الف : المدح ، ج : لمدح .

٩- ج : الامر . ١٠- ج : باجتماع .

١١- ج : ذكره . ١٢- ج : امرؤه .

١٣- ب : - و . ١٤- ب : لذلك .

يَأْزِمُهُ الْمَضِي فِيهِ، وَإِنْ لَزِمَهُ الْقَضَاءُ، فَقَدْ اجْتَنَعَ - كَمَا تَرَاهُ - وَجُوبُ الْفَعْلِ  
مَعَ أَنَّهُ غَيْرُ مُجْزٍ.

وقد طعن قوم<sup>١</sup> في ذلك بأن قالوا: إنما جاز في الطَّانِ كونه مُتَطَهِّراً  
والمُفْسِدُ حجه ما ذكرتم<sup>٢</sup>، لوقوع الاختلال<sup>٣</sup> في فعله، لأنه لما تيقن  
أنه لم يكن مُتَطَهِّراً، كان مُؤَدِّياً لِلصَّلَاةِ عَلَى غَيْرِ الْوَجْهِ الَّذِي أُمِرَ  
بِأَدَائِهَا عَلَيْهِ، وكذلك المُفْسِدُ لِخَبَرِهِ، وإنما يوجبُ الأجزاء والصحة  
في الفعل الذي وقع على شرائطه كلها المشروعة.

وهذا من الطاعن به غير صحيح، لأنه إن ادعى أن تكامل<sup>٤</sup> شرائط<sup>٥</sup>  
الفعل الشرعي<sup>٦</sup> يقتضي أجزاء<sup>٧</sup>، وأنه إنما لا يجوز الفساد أو إخلال<sup>٨</sup>  
بشيء من الشرائط<sup>٩</sup>، مع استقرار شرعنا هذا، فالأمر على ما ذكره، وقد  
زدنا على ذلك بأن<sup>١٠</sup> أهل الشريعة قد تمارفوا وأجمعوا على أن امتثال<sup>١١</sup>  
الأمر يقتضي الأجزاء. وإن<sup>١٢</sup> ادعى أن ذلك واجب على كل حال،  
ومع كل شرع، ومن غير<sup>١٣</sup> دلالة الإجماع التي أشرنا إليها<sup>١٤</sup>، فمن أين

١- الف - قوم.

٢- الف - مفسد.

٣- الف - ذكرناه.

٤- ج - الاختلاف.

٥- ب - لان.

٦- ب - يكامل.

٧- ج - الشرائط.

٨- الف - الشرعية.

٩- ج - إذا خلل.

١٠- ب - أن.

١١- ج - فإن.

١٢- ب و ج - قول.

١٣- ب و ج - إليه.

قَالَ ذَلِكَ، وَهَلْ هُوَ إِلَّا مُحَضُّ الدَّعْوَى، وَمَا الْمَانِعُ مِنْ أَنْ يَأْمَرَ بِالْبَيْعِ  
تَقْدِيرًا وَفَرْضًا، فَيَكُونُ فَاعِلُهُ مُطِيعًا لَهُ<sup>١</sup> وَ<sup>٢</sup> مُسْتَحِقًّا لِلْمَدْحِ وَالنَّوَابِ،  
مِنْ غَيْرِهِ أَنْ يَتَعَلَّقَ بِهَذَا الْعَقْدِ هَذِهِ الْأَحْكَامُ الْمَخْصُوصَةُ، وَكَذَلِكَ  
الْقَوْلُ فِي النِّكَاحِ وَالطَّلَاقِ، وَإِذَا كُنَّا<sup>٣</sup> لَا نَوْجِبُ<sup>٤</sup> تَعَلُّقَ هَذِهِ الْأَحْكَامِ  
فِي كُلِّ حَالٍ وَمَعَ كُلِّ<sup>٥</sup> شَرْعٍ، فَمَا الْمَانِعُ مِنْ اتِّفَاعِهَا مَعَ امْتِثَالِ الْأَمْرِ.  
وَاعْتِمَادِهِمْ عَلَى أَنَّ الْقَضَاءَ فِي الشَّرِيعَةِ إِنَّمَا يَقْتَضِيهِ إِخْلَالٌ أَوْ فُسَادٌ  
يَقَعُ فِيهَا صَحِيحٌ، وَالشَّرْعُ هَذَا وَالْحَالُ هَذِهِ، فَمِنْ أَيْنَ<sup>٦</sup> وَجُوبُهُ عَلَى  
كُلِّ حَالٍ.

وَقَوْلُ مَنْ يَقُولُ مِنْهُمْ، كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَقُولَ: صَلِّ الظُّهْرَ أَرْبَعَ أَعْلَى  
شُرَاطٍ يَذْكُرُهَا، ثُمَّ يَقُولُ<sup>١</sup>؛ فَإِذَا قَمَلَتْ ذَلِكَ فَاقْضِهَا بِأَرْبَعِ رَكَعَاتٍ،  
وَهُوَ إِذَا<sup>٢</sup> تَقَبَّدَ بِذَلِكَ، كَانَتْ الثَّانِيَةُ عِبَادَةً مُسْتَأَنَفَةً غَيْرَ قَضَاءٍ لِلأُولَى،  
مُجِبِّبٌ، لِأَنَّهُ غَيْرُ مُمْتَنِعٍ ذَلِكَ فَرْضًا وَتَقْدِيرًا، وَإِنَّمَا يَمْتَنِعُ<sup>٣</sup> وَ<sup>٤</sup> الشَّرْعُ  
هَذَا، وَمَا الْمَانِعُ مِنْ أَنْ يَكُونَ<sup>٥</sup> الْبَادَةُ بِالصَّلَاةِ الثَّانِيَةِ تُسَمَّى<sup>٦</sup> قَضَاءً

١- ب: ولا.

٢- ب: له.

٣- ب: او.

٤- ب: غيره.

٥- الف وج: -و.

٦- الف: كانا.

٧- الف: يوجب.

٨- ب: - كل.

٩- ج: + على.

١٠- ج: يقول.

١١- ب: - اذا.

١٢- ج: متنع.

١٣- الف: في، بجای دو.

١٤- ج و ب: يكون.

١٥- ج و ب: يسي.



على عرف هو غير عرفنا الآن. على أنه قد يتعلق بالصلاة المجزية أحكام هي غير سقوط الإعادة، مثل حقن دم المصلّي وكونها على بعض الوجوه دالة على إيمانه وإسلامه، فما المانع من أن يفعل الصلاة، ولا يثبت لها شيء من هذه الأحكام.

### فصل، هل يتكرر المأمور به بتكرار الأمر

اعلم أن الصحيح هو أن الأمر إذا تكرر، فالظاهر يقتضي تناول الثاني لغير ما تناوله الأول.

والذي يدل على ذلك أن هذين الأمرين إذا افترقا، لدلا على مأمورين متفايرين، وكذلك إذا اجتمعا، لأن الاجتماع لا يغير مقتضاهما.

١٠

وأيضاً فإن الكلام موضوع للإفادة، ومقتبرته<sup>١</sup> في ذلك كمنفصله<sup>٢</sup> ومتى لم يحتمل قول القائل: اضرب اضرب، على أن الضرب الثاني غير الأول، كان الأمر الثاني لغواً، لأنه لا يفيد إلا ما أفاده الأول، والاعتذار

١- ج: عرف.

٢- ب: - هي.

٣- ج: - من.

٤- الف: + في.

٥- ج و ب: لو.

٦- ب: - لدلا.

٧- ب: اجتماع.

٨- ج: مقترنة.

٩- ب و ج: كمنفصله.

بالتأكيد ليس بشيء، لأن التأكيد<sup>١</sup> متى لم يُفد غير ما<sup>٢</sup> يفد<sup>٣</sup> المؤكد،  
كان عبثاً ولنواً.

فأما قول من يشترط<sup>٤</sup> في تنابير متناول الأمر المتكرر<sup>٥</sup> ألا  
يكون<sup>٦</sup> الأمر الأول يتناول الجنس أو العهد، وأدعى<sup>٧</sup> أن الجنس يقتضي  
الاستغراق، فلا يجوز أن يفضل<sup>٨</sup> منه ما يتناوله الأمر الثاني، وأن العهد  
يقتضي صرف مقتضى الثاني إلى مقتضى الأول<sup>٩</sup>، فليس بصحيح، لأن  
القاتل إذا قال أقفل الضرب<sup>١٠</sup>، وكرر<sup>١١</sup> ذلك، فإن<sup>١٢</sup> قوله<sup>١٣</sup> الأول  
يحتمل أن يُريد به الاستغراق للجنس، ويحتمل أيضاً أن يُريد به بعض  
الجنس، والظاهر من تنابير الأمرين تنابير مقتضاهما، حتى يكون كل<sup>١٤</sup>  
واحد منهما مفيداً لما لا<sup>١٥</sup> يفد<sup>١٦</sup> الآخر، وأما العهد، فإن كان بين  
المخاطبتين<sup>١٧</sup>، وعلم المخاطب أن المخاطب أراد الأول، يعرف، أو  
عادة، حملناه على<sup>١٨</sup> ذلك، ضرورة، وإقامة الدلالة، فأما مع الإطلاق،  
فيجب حمل الثاني على غير مقتضى الأول.

٢- ب: - يفد غير ما.

٤- ج: وأما.

٦- ب و ج: إلا أن.

٨- الف: أدها.

١٠- ج: الضرب.

١٢- ب: وإن، ج: فانه.

١٤- ج: - لا.

١٦- ب و ج: من المخاطبتين.

١- ب: ليس، ثانياً.

٣- ب: يفد.

٥- الف: يشترط.

٧- الف: يكرر.

٩- ب: يفضل، ج: يفعل.

١١- الف: تكرر.

١٣- ج: قول.

١٥- ب: يفد.

١٧- ج: - على.

وَالَّذِي يُحْكِمُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى - :  
فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ، وَأَنَّهُ قَالُ : لَا يَغْلِبُ عُسْرُ  
يُسْرَيْنِ ، مِنْ حَيْثُ حَمَلَ الْعُسْرَ الْمَعْرَفَ عَلَى أَنَّ الثَّانِيَ هُوَ الْأَوَّلُ ،  
وَالْيُسْرَ الْمُنْكَرَ عَلَى التَّنَايُرِ ، فَيَمْتَا يُرَبَّأُ<sup>٢</sup> بِابْنِ عَبَّاسٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ -<sup>٣</sup>  
عَنْهُ<sup>٤</sup> ، لِمَوْضِعِهِ مِنَ الْفَصَاحَةِ وَالْعِلْمِ بِالْعَرَبِيَّةِ .

وَالْمُرَادُ بِالْآيَةِ أَنَّ مَعَ جَنْسِ الْعُسْرِ جَنْسَ الْيُسْرِ ، وَإِنْ عُرِفَ  
أَحَدُهُمَا وَنُكِرَ<sup>٥</sup> الْآخَرُ<sup>٦</sup> وَلَا فَرْقَ<sup>٧</sup> بَيْنَ ذَلِكَ وَبَيْنَ أَنْ يَقُولَ : إِنَّ مَعَ  
الْعُسْرِ الْيُسْرَ ، وَيُكْرَرُ ، أَوْ يَقُولَ : إِنَّ مَعَ عُسْرٍ يُسْرًا ، وَيُكْرَرُ ، لِأَنَّ  
الْمُنْكَرَ<sup>٨</sup> يَدُلُّ عَلَى الْجَنْسِ كَالْمَعْرُوفِ ، كَمَا يَقُولُ الْقَائِلُ : مَعَ خَيْرٍ  
شَرٌّ<sup>٩</sup> ، وَيَقُولُ تَارَةً أُخْرَى : إِنَّ<sup>١٠</sup> مَعَ \* الْخَيْرِ الشَّرَّ ، وَأَرَادَ اللَّهُ - تَعَالَى -<sup>١١</sup>  
أَنْ يُبَيِّنَ أَنَّ الْعُسْرَ وَالْيُسْرَ لَا يَفْتَرِقَانِ<sup>١٢</sup> .

فَإِنْ<sup>١٣</sup> قِيلَ : فَمَا الْوَجْهُ فِي<sup>١٤</sup> التَّكْرَارِ ، إِذَا لَمْ تَذْهَبُوا<sup>١٥</sup> إِلَى  
جَنْسِ التَّأْكِيدِ .

- |   |                            |
|---|----------------------------|
| ١- الف : ان .   | ٢- ب : يربأ .              |
| ٣- الف : - رحمة الله عليه .   | ٤- الف : منه ، ب : - عنه . |
| ٥- الف : - جنس .  | ٦- ب : يتكرر .             |
| ٧- ج : الآخرون .  | ٨- الف : - فرق .           |
| ٩- ج : + وان عرفت ، تناوبت ، ولي در اين تكرر بجای «الآخرون» «الآخر» است . |                            |
| ١٠- الف : البكرو ، ج : التكر .  | ١١- الف : شرا .            |
| ١٢- ب و ج : - ان .  | ١٣- ج : لا يفترقا .        |
| ١٤- ج : فاذا .  | ١٥- ج : - في .             |
| ١٦- الف و ج : يذهبوا .  |                            |

قلنا: الوجه في ذلك التكرار<sup>١</sup> هو الوجه فيما تكرر من القرآن في سورة الرحمن والمرسلات وغيرهما، وقد ذكرنا في كتاب الفرير الوجه المقتطف<sup>٢</sup> فيه<sup>٣</sup>.

### فصل في الأمرين المعطوف أحدهما على الآخر

٥. اعلم أن الصحيح أن قول القائل: اضرب واضرب، يقتضي أن الضرب الثاني غير الأول، وكل شيء دللنا به على أن الأمر إذا تكرر من غير حرف المطف اقتضى أن الثاني غير الأول هو دلالة في هذا الموضع.

وهيمنة مزية ليست هناك، وهي حرف المطف، لأن الشيء لا يعطف على نفسه، وإنما يعطف على غيره، ولذلك فارق التثنية والصفة المطف<sup>١٠</sup> وليس يقدح فيما ذكرناه قول الشاعر: إلى المليك القرم وابن الهمام\* وليث<sup>١١</sup> الكنية<sup>١٢</sup> في المزدحم، والصفات راجعة إلى موصوف واحد مع المطف، لأنهم أجروا اختلاف الصفات في جواز عطف بعضها

١- ب و ج :- التكرار. ٢- ج : الوجه المختلف .

٣- ب :- فيه . ٤- ج : على، بجای اعلم.

٥- الف : للمطف ، ب :- المطف . ٦- ب : ملك .

٧- ج : ليس. ٨- ب : الكنية ، ج الكنية.

- على بعض مجرى اختلاف الموصوفين<sup>١</sup> .  
واعلم أن المصطوف على غيره لا يتخلو من أن يكون مثله ، أو  
خلافه ، أو ضده :  
فإن كان خلافه ، فلا شبهة<sup>٢</sup> في اختلاف<sup>٣</sup> الفائدة ، نحو قوله -  
تعالى - : أقيموا الصلوة ، وآتوا الزكوة ، وعطف أعضاء الطهارة بعضها  
على بعض .  
وإن كان المصطوف ضد المصطوف عليه ، فإن كان الوقتان مختلفين  
حبل كل واحد منهما على مقتضاه في وقته ، وإن كان الوقت واحدًا ،  
فلا يصح التكليف إلا على جهة التخيير .  
وإذا كان المصطوف مثلاً للمصطوف عليه وهو المشتبه - فالظاهر  
أن الثاني غير الأول ، على ما ذكرناه ، فإن كان المصطوف يقتضي بعض  
ما دخل تحت المصطوف عليه ، نظر<sup>٤</sup> ، فإن كان ذلك<sup>٥</sup> مما يجوز إفراجه  
بالذكر على جهة التظيم والتفخيم<sup>٦</sup> كإفراد جبريل وميكائيل<sup>٧</sup> معن<sup>٨</sup>  
ذكر<sup>٩</sup> من الملائكة<sup>١٠</sup> عليهم السلام ، والصلوة الوسطى عن ذكر باقي

١- ب : - مجرى . ٢- ب : الموضفين .

٣- الف : فلاشبهه . ٤- الف : - اختلاف .

٥- ب و ج : - الوقت . ٦- ب : ان .

٧- ب و ج : نظرنا . ٨- ب : كذلك .

٩- الف : التفخيم والتظيم . ١٠- ب : معن .

١١- ج : + عن ذكر الملائكة .

الصلوات<sup>١</sup>، اِحْتَمَلَ الْكَلَامُ أَنْ يَكُونَ الْأَوَّلُ عَلَى عُمُومِهِ، وَالثَّانِي أُفْرِدَ  
تَعْظِيمًا، وَإِنْ كَانَ التَّعْظِيمُ غَيْرَ لَاقٍ بِالْمَوْضِعِ، نَظَرْنَا، فَإِنْ كَانَ الْمَعْنَى  
يُمْكِنُ فِيهِ التَّكَرُّارُ، كَقَوْلِ الْقَائِلِ: اضْرِبِ الْقَوْمَ الَّذِينَ فِيهِمْ زَيْدٌ،  
وَاضْرِبِ زَيْدًا، فَيَحْمَلُ الْأَوَّلُ عَلَى عُمُومِهِ، وَالثَّانِي عَلَى تَكَرُّرٍ بَعْضُهُ،  
وَهُوَ ضَرْبُ زَيْدٍ، وَإِنْ كَانَ ذَلِكَ مِمَّا لَا يُمْكِنُ فِيهِ التَّكَرُّارُ، كَالْعَتَاقِ،  
إِذَا قَالَ قَدْ أَعْتَقْتُ جَمِيعَ عِبْدِي، وَأَعْتَقْتُ فَلَانًا، وَيَذْكُرُ وَاحِدًا مِنْ  
جَمَلَةِ الْعَبِيدِ، فَفِي هَذَا الْمَوْضِعِ يَجِبُ حَمْلُ الثَّانِي عَلَى مَا تَنَاوَلَهُ، وَهُوَ  
عَتَقُ<sup>٢</sup> الْعَبْدَ الْمَخْصُوصِ، وَالْأَوَّلُ عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ بِهِ جَمَاعَةُ الْعَبِيدِ سِوَى  
الْعَبْدِ الْمَفْرُودِ بِالذِّكْرِ، لِأَجْلِ أَنَّ الْمَطْفَ يَقْتَضِي تَغَايُرَ مَا عُطِفَ بِهِ لِمَا  
عُطِفَ<sup>٣</sup> عَلَيْهِ، وَإِنْ كَانَ الْمَعْطُوفُ بِهِ أَعْمَ مِنَ الْمَعْطُوفِ عَلَيْهِ، اِحْتَمَلَ مِنَ الْقِسْمَةِ  
مَا ذَكَرْنَاهُ فِي الْمَعْطُوفِ بِهِ<sup>٤</sup> إِذَا كَانَ أَحْصَى، فَلْيَتَأَمَّلْ ذَلِكَ<sup>٥</sup>.

### فصل في<sup>١١</sup> أن<sup>١٢</sup> الأمر هل<sup>١٣</sup> يقتضي الفور أو التراخي

اِخْتَلَفَ الثَّانِي فِي ذَلِكَ، فَذَهَبَ قَوْمٌ إِلَى أَنَّ الْأَمْرَ الْمَطْلُوقَ يَقْتَضِي

- |                 |                      |
|-----------------|----------------------|
| ١- الف: الصلوة. | ٢- ب: - الكلام.      |
| ٣- الف: - و.    | ٤- الف: تكرار.       |
| ٥- الف: جعلتها. | ٦- الف: + الاول.     |
| ٧- ج: العتق.    | ٨- ج: عطفت.          |
| ٩- ب: - به.     | ١٠- الف: + فهو واضح. |
| ١١- ب: - في.    | ١٢- الف: - ان.       |
| ١٣- ب: - هل.    |                      |

الفور والتسجيل وإيقاع الفعل عقيبهِ. ثم<sup>١</sup> اختلفوا فقال بعضهم: متى لم يفعل، اقتضى أن يفعل بعد ذلك، وكذلك أبداً حتى يوقع الفعل، وفيهم من لم يوجب بالأمر إلا إيقاع الفعل عقيبهِ، فقط. وقال آخرون: إن الأمر يقتضى إيقاع الفعل من غير اختصاص بوقت من الأوقات المستقبلية، وهي متساوية في إيقاعه فيها، وهؤلاء هم أصحاب التراخي. وقال آخرون: الواجب على من سمع مطلق الأمر ولا عهد، ولا قرينة. ولا دلالة، أن يعلم أنه مأمور بإيقاعه، ويتوقف في تعيين الوقت أو التخيير فيه على دلالة تدل على ذلك، وهو الصحيح.

والدلالة عليه<sup>٢</sup> أن اللفظ خال من توقيت لا يتعين<sup>٣</sup> ولا تخير<sup>٤</sup> وليس يجوز أن يفهم من اللفظ ما لا يتناولُه كما لا يجوز أن يفهم منه<sup>٥</sup> إلا ما كن والأعداد وكل شيء لم يتناولُه لفظ<sup>٦</sup> الأمر.

وأيضاً فلا خلاف<sup>٧</sup> في<sup>٨</sup> أن الأمر قد<sup>٩</sup> يرد في القرآن واستعمال

١- ج: فقط وقال، بجاء ثم.

٢- الف: الإيقاع، ج: اتباع.

٣- الف: - إن.

٤- ب و ج: - وهي.

٥- الف: تدله، ج: نوله.

٦- الف: ولا يتعين.

٧- ب: لفظه.

٨- ب: على.

٩- ب: - بعد.

١٠- الف: للفعل.

١١- ب و ج: -، بجاء من.

١٢- الف: من.

١٣- ب: على، ج: - عليه.

١٤- ج: بتغيير.

١٥- ب: فالاحلاف.

١٦- ب: - قد.

أهل اللغة ويراد به تارة الفور، وأخرى التراخي، وقد بينّا أن ظاهر استعمال اللفظة في شيئين يقتضى أنها حقيقة فيهما، ومشتريكة بينهما.

وأيضاً، فإنه يحسن بلاشبهة أن يستفهم المأمور مع فقيد العادات والأمارات هل أريد منه التعجيل أو التأخير، والاستفهام لا يحسن إلا مع احتمال اللفظ واشتراكيه، ودفع حسن الاستفهام ههنا كدفعه<sup>٥</sup> في كل موضع.

وأيضاً، فإنه يحسن بغير إشكال أن يتنوع القائل قوله: قم وما أشبه ذلك من الأمر، أن يقول: الساعة، وفي الثاني، أو يأن يقول: متى شئت، فلو كان اللفظ موضوعاً لفور أو تراخ، لما حسن ذلك، ولكان ذكره عبثاً ولفوا<sup>١٠</sup>.

وقد استدل من ذهب إلى الفور بأشياء:

أولها أن الأمر قد اقتضى وجوب الفعل، وتجويز تأخيريه يلحقه\* [٣٠] بالتوافل التي لا يجب فعلها.

وثانيها أن الأمر في الشاهد يقتضى التعجيل، بدلالة ذمهم وتوبيخهم من آخر ذلك.<sup>١٥</sup>

١- ج : أو .

٢- ب و ج : + من .

٣- ب و ج : كدفعه .

٤- ج : ذال ساعة .

٥- ب : موضعاً .

٦- ب : - ولفوا .



وثالثها أنه لا يخلو من أن يكون لجواز تأخير غايته، أو لا غاية له، والأول لا يقتضيه لفظ الأمر، ولا غاية تُذكر فيه أولى<sup>٢</sup> من غاية، وإن كان لا إلى غاية، فالمكلف لا يكون أبداً مفرطاً، وهذا يقتضي إخراجَه من كونه واجباً.

ورابعها أن يحيلوا مقتضى الأمر على مقتضى الإيقاعات من طلاق وعتاق وتمليك وغير ذلك في<sup>٣</sup> اقتضاء الفور والتسجيل.

خامسها أن الإيجاب بالأمر يقتضي فعلاً واحداً، وقد ثبت بالدليل العقلي أن أفعال المباد لا يصح فيها التقديم والتأخير، فيجب أن يكون المراد أن يفعل عقبه، ليسكون الفعل واحداً، ويقوى ذلك أن الفعل إذا علمنا كونه واحداً، وأنفقوا على أن المفعول عقبه مراد وصلاًح<sup>٤</sup>، فيجب حمل الخطاب عليه.

سادسها أن القول بالتراخي والتأخير يقتضي إثبات بدل له<sup>٥</sup>، لأنه إذا خرج من كونه واجباً مضيقاً، فلا بد من بدل، ولا دليل على وجوب هذا البدل من جهة الأمر والإيجاب، فيجب بطلان التأخير، ولا قول بعد ذلك إلا القول بوجوبه عقبه.

٢- ج : أولا.

١- ج : يذكر.

٤- ب :- فيجب ، تا اینجا .

٢- الف :- في.

٦- ج :- له

٥- الف :- ويقوى ، تا اینجا .

وسابها طريقة الاحتياط وأنها في الفور دون التراخي .  
وثامنها قوله - تعالى<sup>١</sup> : وسارعوا إلى مغفرة من ربكم ، وقوله -  
سبحانه<sup>٢</sup> : فاستيقوا الخيرات ، وما روى عنه - عليه السلام<sup>٣</sup> - من قوله<sup>٤</sup> :  
من نام عن صلوة ، أو نسيها ، فليصلها ، إذا ذكرها ، فذلك وقتها ، فنبه -  
عليه السلام - بذلك على أن وقت الأمور به هو عقيب الأمر .

فيقال لهم فيما تعلّقوا به أولاً : ليس القول يجوز التأخير ملحقاً  
للواجب بالفعل ، لأنّه وإن جاز تأخيرهُ فلا بد من عزم على أدائه مُستقبلاً ،  
ووجوب هذا العزم عليه إذا لم يقم له مميّز له من التأفلة ، لأنّ التأفلة  
يجوز تأخيرها بلا بدل هو العزم ، والواجب لا يجوز تأخيرهُ إلاّ ببدل  
هو العزم .

فإن قيل : هذا يقتضى إثبات بدل يغيّر دليل .  
قلنا : إذا علمنا بالدليل أنّ الأمر الموجب للفعل لم يرد الفور ، وإنما  
أراد التراخي والتّخير ، فلا بدّ مع التّخير من إثبات هذا البدل ، فما  
أثبتناه<sup>٥</sup> إلاّ بدليل ، وإنما يستمرّ وجوب هذا الكلام على من ذهب إلى<sup>٦</sup>

٢- ب وج : تعالى .

٤- الف : - من قوله .

٦- ج : اثبتنا .

١- الف : - تعالى .

٣- ب : + ان .

٥- ج : فلا يرفع .

٧- ج : على .

أَنْ مُطْلَقَ الْأَمْرِ بِظَاهِرِهِ<sup>١</sup> يَقْتَضِي التَّرَاخِيَّ مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ مُنْفَصِلٍ، وَأَمَّا<sup>٢</sup>  
مَنْ قَالَ: أَنْ مُطْلَقَ الْأَمْرِ مُحْتَمِلٌ لِلْأَمْرَيْنِ<sup>٣</sup> أَحْتِمَالاً وَاحِداً، وَ أَنَّهُ<sup>٤</sup>  
مَتَى<sup>٥</sup> قُطِعَ عَلَى أَحَدِهِمَا، فَبَدِيلُ مُنْفَصِلٍ، فَلَا يَلْزَمُهُ هَذَا الْكَلَامُ.  
فَإِنْ قِيلَ فِيمَنْ أَيْنَ<sup>٦</sup> إِذَا ثَبَتَ أَنَّهُ<sup>٧</sup> لَا بُدَّ مِنْ بَدَلٍ، فَإِنَّ<sup>٨</sup> الْبَدَلَ  
هُوَ الْعَزْمُ<sup>٩</sup>.

قُلْنَا: إِذَا ثَبَتَ وَجُوبُ الْبَدَلِ، فَيَلَاجِمُاعَ يُعْلَمُ<sup>١٠</sup> أَنَّهُ الْعَزْمُ، لِأَنَّ  
كُلَّ مَنْ أَثَبَتَ بَدَلاً لَمْ يَثْبِتْ سِوَى الْعَزْمِ.

وَأَيْضاً، فَإِنَّ الْعَزْمَ فِي الْقَبُولِ هُوَ الْبَدَلُ عَنْ كُلِّ وَاجِبٍ تَأَخَّرَ نَحْوُ  
قَضَاءِ الدِّينِ وَسَائِرِ وَجُوهِ التَّصَرُّفَاتِ<sup>١١</sup> لِأَنَّهُ لَوْ خَلَا مِنْ<sup>١٢</sup> الْفِعْلِ الْوَاجِبِ  
لِمَارِضٍ، وَخَلَا مِنَ الْعَزْمِ عَلَى أَدَائِهِ مُسْتَقْبِلاً، لَكَانَ مَلُوماً مَذْمُوماً.<sup>١٣</sup>  
وَيُقَالُ<sup>١٤</sup> لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَانِياً: إِنَّا<sup>١٥</sup> لَا نُسَلِّمُ لَكُمْ فِي الشَّاهِدِ مَا  
أَدْعَيْتُمُوهُ، لِأَنَّهُ قَدْ يُؤْمَرُ<sup>١٦</sup> فِي الشَّاهِدِ بِمَا يَكُونُ عَلَى التَّرَاخِي، كَمَا

١- الف : ظاهره.

٢- الف : يستل الامرين.

٣- ب : مع.

٤- الف :- فمن أين.

٥- الف : ان.

٦- الف :- هو العزم.

٧- ب و ج : الاتصاف ، بجای التصرفات .

٨- ج : + ان.

٩- ب : فيقال .

١٠- الف : يأمر.

١١- ب و ج : انا.

يُؤْمَرُ بِمَا يَكُونُ عَلَى الْفَوْرِ، فَإِذَا حُمِلَ عَلَى الْفَوْرِ أَوْ التَّرَاحَى، فَبِعَادَةِ،  
أَوْ دَلَالَةٍ، أَوْ أَمَارَةٍ، وَكَلَامُنَا فِي مُطْلَقِ الْأَمْرِ وَمُجَرَّدِهِ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَلَاثًا: مِنْ أَيْنَ قُلْتُمْ؛ أَنَّهُ إِذَا جَازَ تَأْخِيرُهُ مِنْ غَيْرِ  
غَايَةٍ مَعْلُومَةٍ مَضْرُوبَةٍ يَنْتَهَى جَوَازُ التَّأْخِيرِ إِلَيْهَا أَنَّ ذَلِكَ يُلْحِقُهُ بِالتَّافِلَةِ،  
أَوَّلَيْسَ قَدْ مَضَى أَنَّ التَّافِلَةَ يَجُوزُ تَأْخِيرُهَا؟ بَلَا، غَايَةٍ، وَلَا بَدِيلَ عَنْهَا يَجِبُ  
عَلَيْهِ فَعْلُهُ، وَأَنَّ الْوَاجِبَ عَلَى التَّرَاحَى لَا يَجُوزُ تَأْخِيرُهُ إِلَّا بِبَدِيلٍ، وَهَذَا  
كَافٍ فِي الْفَرْقِ بَيْنَ الْوَاجِبِ وَالتَّقْلِ، وَلَيْسَ يَمْتَنِعُ أَنْ يَسْتَجِرَّ تَكْلِيفُ  
الْمُكَلَّفِ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ، فَيَكُونُ مُكَلَّفًا أَنْ يَفْعَلَ الْفِعْلَ أَوْ الْعَزَمَ  
عَلَى أَدَائِهِ مُسْتَقْبَلًا، فَإِنْ أَخَّرَ الْفِعْلَ، وَقَعَلَ الْعَزَمَ عَلَى أَدَائِهِ مُسْتَقْبَلًا،  
فَلَا يَسْتَحِقُّ ذَمًّا، وَتَكْلِيفُ الْفِعْلِ فِي الْمُسْتَقْبَلِ ثَابِتٌ عَلَيْهِ، وَإِنْ فَعَلَ  
الْفِعْلَ، سَقَطَ وَجُوبُ الْعَزَمِ، لِأَنَّهُ مِنْ جَقِ الْعَزَمِ أَنْ لَا يَكُونَ بَدَلًا إِلَّا  
بِشَرْطِ بَقَاءِ الْوَجُوبِ فِي الْفِعْلِ، وَإِنَّمَا يَسْتَحِقُّ الْمُكَلَّفُ الذَّمَّ إِذَا لَمْ  
يَكُنْ يَفْعَلُ الْفِعْلَ الْوَاجِبَ، وَلَا الْعَزَمَ عَلَى أَدَائِهِ مُسْتَقْبَلًا.

وَقَدْ ذَهَبَ قَوْمٌ إِلَى أَنَّ الْحُجْجَ عَلَى التَّرَاحَى، وَقَالُوا: أَنَّ الْمُكَلَّفَ

١- الف و ب : واذا .

٢- ج : يلحق .

٣- ج : تأخيره .

٤- الف : ولا .

٥- ب و ج : بديل .

٦- ج : - المكلف .

٧- ج : فإذا .

٨- ب : - فان اخر، تاليفاً .

٩- الف : - المكلف .

١٠- ب و ج : - يكن .

١١- ب و ج : على .

إِنَّمَا يَصِيرُ مُفَرِّطًا إِذَا غَلَبَ فِي ظَنِّهِ أَنَّهُ <sup>١</sup> إِنْ <sup>٢</sup> لَمْ يَحْجَّ فَإِنَّهُ . وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ : إِذَا لَحِقَهُ مَرَضٌ فَلَمْ يَوْصَ <sup>٣</sup> بِهِ ، أَوْ لَمْ يَسْتَأْجِرْ مَنْ يَحْجُّ عَنْهُ ، كَانَ مَذْمُومًا مُفَرِّطًا .

وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَثْبُتَ اسْتِحْقَاقُ الدَّمِ فِيمَنْ لَا يَقْعُلُ الْحَجَّ مَعَ تَكَامُلِ شَرْطِهِ إِلَّا وَيَجْعَلُ لَهُ فِي الْوُجُوبِ وَقْتًُا أَوْ غَايَةً ، وَلَا بُدَّ مِنْ كَوْنِهِمَا مَمْلُومَيْنِ ، لِأَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يُؤَاخِذَ الْمُكَلَّفُ بِأَنْ لَا يَقْعُلَ فَعَلًا وَمَعَ ذَلِكَ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَخْرُجَ أَبَدًا ، وَالْمَرَضُ أَوْ الضَّعْفُ رُبَّمَا كَانَا سَبَبًا لَغَلْبَةِ الظَّنِّ لِلْمَوْتِ ، وَهَذِهِ غَايَةٌ مُتَمَيِّزَةٌ ، فَيَجُوزُ أَنْ يُجْعَلَ سَبَبًا لِاسْتِحْقَاقِ الدَّمِ تَرْكُ الْحَجِّ ، وَقَدْ يَجُوزُ أَيْضًا <sup>٤</sup> أَنْ يُحْمَلَ الْوَعِيدُ الْوَارِدُ فِي تَرْكِ الْحَجِّ عَلَى مَنْ تَرَكَهُ وَتَرَكَ الْعَزْمَ عَلَى آدَائِهِ مُسْتَقْبَلًا ، أَوْ يَكُونَ <sup>٥</sup> مُتَوَجِّهًا إِلَى مَنْ \* غَلَبَ عَلَى ظَنِّهِ فَوْتُهُ بِالْمَوْتِ ، إِمَّا لِمَرَضٍ <sup>٦</sup> ، أَوْ ضَعْفٍ <sup>٧</sup> ، وَأَمَّا <sup>٨</sup> مَعَ تَغْيِيرِ هَذَا الْوُجُوهِ الْمُتَمَيِّزَةِ وَأَمْثَالِهَا ، فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَلْحَقَ بِهِ <sup>٩</sup> الْوَعِيدُ ، وَيَسْتَحِقُّ الدَّمُ .

وَقَوْلُ مَنْ يَقُولُ مِنَ الْفُقَهَاءِ : أَنَّ الْمُكَلَّفَ يَكُونُ مُفَرِّطًا فِي الْحَجِّ

- |                 |                     |
|-----------------|---------------------|
| ١- ب : - انه .  | ٢- ج : - ان .       |
| ٣- ج : يوصي .   | ٤- الف : و .        |
| ٥- ب : + و .    | ٦- الف و ب : يجعل . |
| ٧- الف : ايظا . | ٨- ج : او المرض .   |
| ٩- ج : ضيف .    | ١٠- ج : فاما .      |
| ١١- ب : - به .  |                     |

إذا مات، ويقول: يموت به يتبين<sup>١</sup> الى ذلك، من غير بيان وقت، أو غاية، غير محصل، لأن الموت لا يجوز أن يكون شرطاً في تكليف المكلف، ولا الحكم بتقصيره، وإنما يتبين أن يتميز للمكلف الشرط الذي يتحقق به الفعل عليه، ولا منفعة له في أن يتميز لغيره، أو بعد موته.

وليس يشبه هذا ما لا يزالون يقولونه من أنه إذا جاز أن يكلف المجاهد الرمي بشرط ألا يصيب مسلماً، وإن لم يتميز له ذلك، جاز ما قلناه، وذلك أن المجاهد لم يكلف الرمي بالشرط الذي ذكره، فإنه مجهول له غير معلوم، وإنما أمر أن يرمى مع غلبة ظنه<sup>٢</sup> أنه يصيب الكافر، دون المسلم، وهذا شرط متميز له معلوم، وهذا هو الجواب عن قولهم: أن الإمام كلف التعزير بشرط السلامة، وكذلك المؤدب<sup>٣</sup> فلا معنى لإعادته.

ويقال لهم فيما تعلقوا به رابعاً: هذه العقود والإيقاعات إنما علمنا في أحكامها أنها على الفور يدلل الشرع، ولولاه لما علمناه<sup>٤</sup>، ونحن لا نذكر القول بالفور بدلالة منفصلة عن إطلاق الأمر. وأيضاً فهذا قياس، والقياس في مثل هذا الأصل لا يسوغ.

١- ب: تبين، ج: بدون تقطع حرف مضارع، الف: يك دنده كم.

٢- الف: - الرمي.

٣- الف: الظن.

٤- ج: علمنا.

٥- الف: + و.

٦- ب: على.

وأيضاً<sup>١</sup>، فإن أحكام العقود والإيقاعات ليست بإفعال، وإنما هي أحكام، والأمر يقتضى فعلاً، وإنما يطلب وقتاً لما هو فعل.

وأيضاً<sup>٢</sup>، فإن الأمر<sup>٣</sup> له<sup>٤</sup> دلالة<sup>٥</sup> وجوب الفعل، وليس بسبب<sup>٦</sup> فيه، والإيقاعات والعقود أسباب<sup>٧</sup> في هذه الأحكام، ومع وجود السبب لا بد من حصول المسبب، وليس كذلك الدلالة.

وأيضاً، فإن العقود إنما اقتضت الفور لأن الثمن يراه الثمن ومثل<sup>٨</sup> أحدهما في الحال يقتضى ملك الآخر عيناً كان أو ديناً، ومثل ذلك ليس بوجوده في مقتضى الأمر.

ويقال لهم فيما تعلقوا به خامساً<sup>٩</sup> ليس يجب إذا كان الفعل واحداً أن يطول<sup>١٠</sup> التراخي والتخير لأن من يذهب إلى ذلك يجعل الفعل واحداً وإن كان مخيراً في أوقاته، وصورة الفعل إذا كانت معلومة للمكلف، صَحَّ أن يقال له: أفعل ماله هذه الصورة مرة واحدة، ولهذا يقول<sup>١١</sup>: أن التكلف أمر بصلوة الظهر مرة واحدة في الوقت الموسع، ولا يلزم أن يكون قد كُتِفَ صلوات<sup>١٢</sup> كثيرة في ذلك الوقت.

١- الف : ايظ .

٢- الف : اللازمه .

٣- ب : - له .

٤- ب : + من .

٥- ج : لسببه .

٦- الف : بان .

٧- ج : خامساً .

٨- ج : يطلب .

٩- الف : يقول .

١٠- ج : صلوة .

فأما قولهم: <sup>١</sup>أَنْهُمْ اتَّقُوا عَلَى أَنْ الْمَفْعُولُ عَقِيْبَهُ مُرَادٌ وَصَلَحٌ فَفَلَطُ لِأَنَّ مَنْ يَذْهَبُ إِلَى وَجوبِ الْوَقْفِ<sup>٢</sup> مَعَ الْإِطْلَاقِ لَا يُوَافِقُ<sup>٣</sup> عَلَى ذَلِكَ. وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَمَلَّقُوا بِهِ سَادساً: هَذَا الطَّنُّ إِنَّمَا يَتَوَجَّهُ إِلَى مَنْ حَمَلَ الْأَمْرَ الْمُطْلَقَ عَلَى التَّرَاخِي مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ مُنْفَصِلٍ، فَأَمَّا مَنْ ذَهَبَ إِلَى الْوَقْفِ، وَلَمْ يَثْبُتْ فَوْراً وَلَا تَرَاخِيًّا إِلَّا بِدَلِيلٍ مُنْفَصِلٍ، فَالطَّنُّ لَا يَتَوَجَّهُ عَلَيْهِ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَمَلَّقُوا بِهِ سَابِعاً: الْإِحْتِيَاظُ إِنَّمَا يَكُونُ فِيمَا لَا يَقْتَضِي فِعْلاً قِيَحاً يَقَعُ مِنَ الْفَاعِلِ، وَقَدْ بَيَّنَّا فِي مَسْأَلَةِ وَجوبِ الْأَمْرِ فِي هَذِهِ الطَّرِيقَةِ مَا فِيهِ كِفَايَةٌ.

١٠ وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَمَلَّقُوا بِهِ ثَامناً: أَمَّا قَوْلُهُ - تَعَالَى -<sup>٤</sup> سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ<sup>٥</sup> فَهُوَ مُجَازٌ مِنْ حَيْثُ ذَكَرَ الْمَغْفِرَةَ وَأَرَادَ مَا يَقْتَضِيهَا، وَمُجْمَلٌ مِنْ حَيْثُ كَانَ مَبْنِياً عَلَى كَيْفِيَّةِ وَجوبِ الْوَاجِبَاتِ مِنْ فَوْرٍ أَوْ تَرَاخٍ، لِأَنَّا إِنَّمَا نَتَقَرَّبُ<sup>٦</sup> إِلَى اللَّهِ - تَعَالَى -، بِأَنْ نَفْعَلَ مَا أَوْجَبَهُ عَلَيْنَا أَوْ نَدْبُنَا إِلَى فِعْلِهِ، بِأَنْ نَفْعَلَ<sup>٧</sup> عَلَى ذَلِكَ الْوَجْهِ، وَفِي الْوَقْتِ الَّذِي عُقِلَ بِهِ، فَلَا دَلَالَهَ فِيهِ لِلْمُخَالَفِ<sup>٨</sup>. وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ - سُبْحَانَهُ -<sup>٩</sup> فَاسْتَيْقُوا الْخَيْرَاتِ. عَلَى أَنَّ

٢- ج : يوفق .

١- ب و ج : الوقت .

٤- ب و ج : + من ربكم .

٣- الف : - تعالى + و .

٦- ب و ج : إليه .

٥- ج : يتقرب .

٨- ج : للمخاطب .

٧- ج : يضلّه .

٩- ب و ج : تعالى .



الْفَرْعُ<sup>١</sup> إِلَى هَذِهِ الْآيَاتِ تَسْلِيمٌ لِمَا نُرِيدُهُ مِنْ أَنَّ<sup>٢</sup> مُقْتَضَى الْأَمْرِ فِي  
الْوَضْعِ لَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ، وَإِنَّمَا يُرْجَعُ فِيهِ إِلَى دَلِيلٍ مُنْفَصِلٍ. وَالْخَبَرُ  
أَيْضاً الْمُتَضَمِّنُ لِقَضَاءِ<sup>٣</sup> الصَّلَاةِ مُخْتَصٌ بِحُكْمِ الصَّلَاةِ، فَكَيْفَ يُعْطَى<sup>٤</sup>  
إِلَى الْأَمْرِ، وَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّ الْقِيَاسَ فِي مِثْلِ ذَلِكَ لَا يَدْخُلُ.

فَأَمَّا مَنْ حَمَلَ الْأَمْرَ الْمَطْلُوقَ عَلَى التَّرَاخِي قَاطِعاً، فَالَّذِي يَعْتَمِدُهُ أَنْ  
يَقُولَ: أَنَّ<sup>٥</sup> الْأَمْرَ الْمَطْلُوقَ لَا تَوْقِيتَ<sup>٦</sup> فِيهِ، فَلَوْ أَرَادَ بِهِ وَقْتاً مُعَيَّناً، لَبَيَّنَّهُ،  
فَإِذَا قَعَّدْنَا الْبَيَانَ، عَلِمْنَا أَنَّ الْأَوْقَاتَ فِي إِيقَاعِهِ مُتَسَاوِيَةٌ<sup>٧</sup>.

وَأَيْضاً فَإِنَّ لَفْظَ<sup>٨</sup> الْأَمْرِ فِي اقْتِضَاءِ الْإِسْتِقْبَالِ كَلْفِظِ الْخَبَرِ الْمُنْبِئِ  
عَنِ<sup>٩</sup> الْإِسْتِقْبَالِ، فَإِذَا كَانَ قَوْلُنَا<sup>١٠</sup>: فَلَا نَسِفَعُلْ، لَا يُنْبِئُ<sup>١١</sup> عَنْ<sup>١٢</sup> أَقْرَبِ  
الْأَوْقَاتِ، فَكَذَلِكَ<sup>١٣</sup> الْأَمْرُ.

وَأَيْضاً فَإِنَّ قَوْلَ الْقَائِلِ: اضْرِبْ زَيْدًا، إِنَّمَا يَقْتَضِي<sup>١٤</sup> أَمْرَهُ لَهُ بِأَنْ  
يَصِيرَ ضَارِباً مِنْ غَيْرِ تَمْيِينٍ، فَلَيْسَ بِبَعْضِ الْأَوْقَاتِ أَوَّلَى مِنْ بَعْضٍ.  
وَأَيْضاً<sup>١٥</sup> فَإِنَّ الْأَمْرَ يَجْرِي مَجْرَى أَنْ يَقُولَ: هَذَا الْفَعْلُ مُرَادٌ مِنْكُمْ

١- ب: الفرع، ج: التفرع.

٢- ب: الف: - لقضاء.

٣- ب: الف: - ان.

٤- ب: الف: - ان.

٥- ب: الف: - ان.

٦- ب: الف: - ان.

٧- ب: الف: - ان.

٨- ب: الف: - ان.

٩- ب: الف: - ان.

١٠- ب: الف: - ان.

١١- ب: الف: - ان.

١٢- ب: الف: - ان.

١٣- ب: الف: - ان.

١٤- ب: الف: - ان.

١٥- ب: الف: - ان.

فِي الْمُسْتَقْبَلِ، أَوْ وَاجِبٌ عَلَيْكُمْ، وَمَعْلُومٌ أَنَّهُ لَيْسَ فِي ذَلِكَ تَعْيِينَ لِقَوْلِهِ.  
 قِيلَ لَهُمْ فِيمَا تَعْلَقُوا بِهِ أَوَّلًا<sup>١</sup>: هَذِهِ الطَّرِيقَةُ تَقْتَضِي<sup>٢</sup> التَّوَقُّفَ وَتَرْكُ  
 الْقَطْعِ عَلَى فَوْرٍ أَوْ تَرَاخٍ لِأَنَّ مَعَ عَدَمِ التَّوَقُّفِ<sup>٣</sup> وَالتَّعْيِينِ<sup>٤</sup> أَوْ التَّخْيِيرِ  
 لَيْسَ غَيْرُ التَّوَقُّفِ، وَقَوْلُهُمْ: لَوْ أَرَادَ وَقْتًا مُعَيَّنًا لَبَيَّنَهُ، يُعَكِّسُ عَلَيْهِمْ،  
 قِيلَ لَهُمْ: وَلَوْ أَرَادَ تَخْيِيرًا<sup>٥</sup> فِي الْأَوْقَاتِ كِلَاهُمَا، وَأَنَّهَا مُتَسَاوِيَةٌ، لَبَيَّنَهُ،  
 فَمِنْ أَيْنَ يَجِبُ إِذَا \* لَمْ يُبَيَّنِ<sup>٦</sup> التَّعْيِينَ الْقَطْعُ<sup>٧</sup> عَلَى التَّخْيِيرِ، وَلَا يَجِبُ<sup>٨</sup> [١٣٢]  
 إِذَا لَمْ يُبَيَّنِ<sup>٩</sup> التَّخْيِيرُ أَنْ يَقْطَعَ عَلَى التَّعْيِينِ؟

فَإِنْ قِيلَ: كَيْفَ الْقَوْلُ عِنْدَكُمْ فِي أَمْرِ اللَّهِ - تَعَالَى - إِذَا وَرَدَ مُطْلَقًا  
 عَارِيًّا مِنَ التَّوَقُّفِ.

١٠ قُلْنَا: يَجِبُ - إِذَا خَلَا مِنْ بَيَانٍ<sup>١٠</sup> تَوَقُّفٍ - أَنْ يَقْطَعَ عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَرِدِ  
 الْوَقْتُ الثَّانِي مِنْ غَيْرِ فَضْلٍ، لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ مُرَادُهُ<sup>١١</sup> لَبَيَّنَهُ فِي هَذِهِ الْحَالَةِ<sup>١٢</sup>  
 وَهِيَ وَقْتُ الْحَاجَةِ إِلَى الْبَيَانِ، لِأَنَّ<sup>١٣</sup> الْبَيَانَ لَا يَتَأَخَّرُ عَنْ وَقْتِ الْحَاجَةِ،  
 وَإِنْ جَازَ تَأْخِيرُهُ عَنْ وَقْتِ الْخُطَابِ، ثُمَّ يُتَوَقَّفُ، وَيَجُوزُ فِي الْأَوْقَاتِ

- |  |                          |
|--|--------------------------|
| ١- الف :- أَوَّلًا.                        | ٢- ج : يَقْتَضِي.        |
| ٣- ج : تَوَقُّفٍ .                         | ٤- ج : فَالْتَّعْيِينَ . |
| ٥- ج : تَخْيِيرًا .                        | ٦- ب : أَوْ .            |
| ٧- الف : يُبَيِّن .                        | ٨- ب :- الْقَطْعِ .      |
| ٩- ج : يُبَيِّن .                          | ١٠- الف :- بَيَان .      |
| ١١- الف : مُرَادًا .                       | ١٢- الف وب : الْحَالِ .  |
| ١٣- الف : وَ، بِجَايِ لَانَ، ب :- وَقْتِ . |                          |

الْمُسْتَقْبَلَةُ أَنْ يَكُونَ مُرَاداً<sup>١</sup> فِي كُلِّ وَقْتٍ مِنْهَا، إِمَّا تَمِيناً<sup>٢</sup>، أَوْ تَخِييراً<sup>٣</sup>، وَ<sup>٤</sup> يُنْتَظَرُ<sup>٥</sup> الْبَيَانُ عِنْدَ وَقْتِ الْحَاجَةِ، وَكَلَّمَا صِرْنَا<sup>٦</sup> إِلَى حَالٍ لَمْ يَرَدْ فِيهَا بَيَانٌ، عَلِمْنَا أَنَّ الْفِعْلَ الْمَوْجِبَ عَلَيْنَا لَمْ يَرَدْ<sup>٧</sup> مِنَّا فِي الْحَالِ الثَّانِيَةِ مِنْ هَذِهِ الْحَاضِرَةِ<sup>٨</sup>، لِغَلَّةِ الَّتِي تَقْدَمُ<sup>٩</sup> ذِكْرَهَا.

فَإِنْ قِيلَ: قَدْ اتَّفَقَ الْكُلُّ عَلَى أَنَّ لَوْ بَادَرْنَا إِلَى الْفِعْلِ فِي الْوَقْتِ الثَّانِي لَكُنَّا وَقَعاً مَوْقِعَهُ وَمُبَرِّئاً لِلذِّمَّةِ.

قُلْنَا: إِنَّمَا<sup>١٠</sup> اتَّفَقَ عَلَى ذَلِكَ أَصْحَابُ الْقَوْرِ وَالتَّرَاخِي، فَأَمَّا مَنْ يَذْهَبُ إِلَى الْوَقْفِ<sup>١١</sup> فَلَا يُوَاقِفُ<sup>١٢</sup> عَلَيْهِ، فَلَا يَنْبَغِي أَنْ يَدْعَى الْإِجْمَاعُ فِي مَوْضِعِ الْخِلَافِ<sup>١٣</sup>.

ثُمَّ نَقُولُ لِمَنْ قَطَعَ مَعَ الْإِطْلَاقِ عَلَى التَّرَاخِي: لَا بُدَّ مِنْ حَمْلِكُمْ<sup>١٤</sup> الْأَمْرَ عَلَى التَّرَاخِي مِنْ إِبْثَابِ بَدَلٍ هُوَ الْعَزْمُ، وَإِبْثَابِ بَدَلٍ وَاجِبٍ مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ لَا يَجُوزُ، وَصَاحِبِ الْوَقْفِ إِنَّمَا يُثْبِتُ هَذَا الْبَدَلَ إِذَا عَلِمَ بِدَلِيلٍ مُنْفَصِلٍ أَنَّ الْمُرَادَ بِالْأَمْرِ التَّخْيِيرُ، فَأَثْبَتَهُ<sup>١٥</sup> بِدَلِيلٍ لَيْسَ لِمَنْ قَالَ بِالتَّرَاخِي مِثْلَهُ.

١- الف :- مراداً .

٢- ج : يقينا .

٣- ب : لو .

٤- ج : ينتظر .

٥- ب : صيرنا .

٦- ب :- فيها بيان ، تا اينجا .

٧- ب: العاصرة، الف : العاطرة .

٨- ج : يقدم .

٩- الف :- انما .

١٠- ج : الوقت .

١١- ج : يوافق .

١٢- الف و ج : خلاف .

١٣- الف :- فاثبته .

فَإِنْ قَالُوا<sup>١</sup> : إِذَا تَبَتَّ وَجُوبُ الْفَعْلِ ، وَلَمْ يَتَضَمَّنْ لَفْظُ الْأَمْرِ<sup>٢</sup> تَعِينًا  
وَتَوْقِيئًا ، فَلَيْسَ غَيْرُ التَّخْيِيرِ ، وَمَعَ التَّخْيِيرِ<sup>٣</sup> لَا بُدَّ مِنْ إِبْتِائِ بَدَلٍ ، وَلَا بَدَلٍ  
إِلَّا الْمَرْمُ.

قُلْنَا : قَدْ مَضَى عَكْسُ هَذَا الْإِعْتِبَارِ عَلَيْكُمْ ، وَقُلْنَا : اللَّفْظُ خَالٍ مِنْ  
تَخْيِيرٍ بَيْنَ الْأَوْقَاتِ ، وَإِذَا بَطَلَ التَّخْيِيرُ ، فَلَيْسَ إِلَّا 'التَّعِينُ' ، وَمَعَ التَّعِينِ<sup>٤</sup>  
فَلَا بُدَّ مِنَ الْقَطْعِ عَلَى الْوَقْتِ الثَّانِي .

وَبَعْدُ ، فَأَيُّ فَرْقٍ بَيْنَ أَنْ يُشْتَبَا بَدَلًا لَيْسَ فِي اللَّفْظِ وَبَيْنَ أَنْ يُثَبَّتَ  
الْقَائِلُونَ بِالْفُورِ وَقَدْ مَعْنَى لَيْسَ فِي اللَّفْظِ ؟

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَانِيًا : هَذَا الْوَجْهُ لَا زُمْ لِمَنْ قَالَ بِالْفُورِ ،  
لَا تُنْبِئُ مَا أَظُنُّ أَنَّهُمْ يَرْتَكِبُونَ<sup>٥</sup> أَنَّ الْخَبَرَ فِي اقْتِضَاءِ الْفُورِ كَالْأَمْرِ وَلَا  
يَلْزَمُ أَصْحَابَ الْوَقْفِ ، لِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ فِي الْخَبَرِ وَالْأَمْرِ قَوْلًا وَاحِدًا ،  
مِنَ التَّوَقُّفِ وَتَرْكِ الْقَطْعِ إِلَّا بِدَلِيلٍ مُفْصِلٍ .

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَالِثًا : إِنَّ الْخِلَافَ فِي الْمَثَالِ الَّذِي ذَكَرْتُمُوهُ  
قَائِمٌ ، وَهُوَ نَفْسُ الْمَسْأَلَةِ ، وَمَنْ يَدْعِي الْفُورَ يَقُولُ : الْمَفْهُومُ مِنْ قَوْلِ الْقَائِلِ :  
اضْرِبْ زَيْدًا ، أَنْ يَصِيرَ ضَارِبًا فِي الثَّانِي مِنْ غَيْرِ تَرَاخٍ ، وَمَنْ يَقُولُ بِالْوَقْفِ

١- ب : قيل .

٢- الف : - الامر .

٣- ج : التأخير .

٤- الف : - ومع التعيين .

٥- ج : يربلون .

يُسَلِّمُ أَنَّ الْمُرَادَ كُنْ ضَارِبًا ، غَيْرَ أَنَّهُ يَتَوَقَّفُ عَنِ الْحَالِ الَّتِي يَكُونُ فِيهَا  
بِهَذِهِ الصِّفَةِ ، لِاحْتِمَالِ اللَّفْظِ ، وَيَتَوَقَّعُ الدَّلِيلَ .

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَمَلَّقُوا بِهِ رَابِعًا : إِنَّ الْكَلَامَ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ هُوَ الْكَلَامُ  
عَلَى مَا تَقَدَّمَ ، فَلَا مَعْنَى لِإِعَادَتِهِ ، وَلَمْ يَرَى أَنَّهُ لَا تَوْقِيتَ فِي قَوْلِ الْقَائِلِ :  
هَذَا الْفِعْلُ وَاجِبٌ مُسْتَقْبَلًا ، أَوْ مُرَادٌ ، وَمَعَ عَدَمِ التَّوْقِيتِ يَجِبُ التَّوَقُّفُ ،  
وَلَا تَقُولُ ' بِتَخْيِيرٍ ، وَلَا فَوْرٍ ، فَمَا ذَلِكُ إِلَّا مَا هُوَ تَوْقِيتٌ بِغَيْرِ دَلِيلٍ .

### فصل في حكم الأمر إذا تعلّق لفظه بوقت

اعْلَمُ أَنَّ الْقِسْمَةَ تَقْتَضِيْ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ ثَلَاثَةَ أَقْسَامٍ :  
أَحَدُهَا ' أَنَّ يَكُونَ الْوَقْتُ مُطَابِقًا لِلْعِبَادَةِ ، وَلَا يُفْضَلُ عَلَيْهَا ، وَلَا  
تُفْضَلُ عَنْهُ .

١٠

وَالْقِسْمُ الثَّانِي أَنَّ يُفْضَلُ الْوَقْتُ عَنِ الْعِبَادَةِ .  
وَالثَّالِثُ أَنَّ يُفْضَلُ الْعِبَادَةُ عَنِ الْوَقْتِ .  
وَالْقِسْمُ الْآخِرُ لَا يَدْخُلُ فِي تَكْلِيفِ اللَّهِ - تَعَالَى - لِأَنَّهُ يَقْبَحُ<sup>٧</sup> مِنْ

١- ج : يقول . ٢- الف و ب : + في .

٣- ب : لفظ ، بجای فی حکم .

٤- ج : يقتضي .

٥- ب : اولها .

٦- الف : يفضل ج تفضل بتشديد الضاد .

٧- ب : قبيح .

حَيْثُ كَانَ تَكْلِيفًا لِمَا لَا يُطَاقُ، فَإِذَا وَجِدَتْ<sup>٢</sup> الْفَقْهَاءُ يَمُرُّ<sup>٣</sup> فِي كَلَامِهِمْ  
وَجُوبٌ مَالًا يَصِحُّ آدَاؤُهُ، فَيَجِبُ حَمْلُهُ عَلَى الْقَضَاءِ، كَمَا ذَكَرُوا فِي  
الْأَحْرَامِ يَحْتَجَّتَيْنِ، وَإِنْ لَمْ يَصِحَّ فَعَلُهُمَا، فَمَنْ جَعَلَ لِهَذَا الْأَحْرَامِ حَكْمًا،  
قَالَ: أَنَّهُ يَتَضَمَّنُ آدَاءَ إِحْدَى الْحَجَّتَيْنِ وَقَضَاءَ الْأُخْرَى.

وَكُنْكَ اخْتِلَافُهُمْ فَمِنْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ صَوْمَ يَوْمٍ يَقْدُمُ فِيهِ فَلَانٌ، فَمَنْ  
أَوْجَبَ صَحَّةَ هَذَا التَّنْذِيرِ مَعَ قُدُومِهِ وَقَدْ مَضَى مِنَ التَّهَارِ بَعْضُهُ، يَجْعَلُهُ  
سَبَبًا لِلْقَضَاءِ، وَمَنْ لَا يَوْجِبُ ذَلِكَ يُلْغِيهِ. وَمِثَالُ الْوَقْتِ الْمُوَافِقِ<sup>٤</sup> بِإِلَازِمَةِ  
وَلَا تَقْصَانِ إِبْجَابِ صَوْمِ يَوْمٍ بَعِيْنِهِ<sup>٥</sup>.

وَأَمَّا الْقِسْمُ الثَّانِي<sup>٦</sup> فَإِنَّ الْعُلَمَاءَ اخْتَلَفُوا عَلَى أَقَاوِيلَ ثَلَاثَةٍ: فَمِنْهُمْ<sup>٧</sup>  
مَنْ عَلَّقَ الْوَجُوبَ بِأَوَّلِ الْوَقْتِ، دُونَ آخِرِهِ، وَمِنْهُمْ<sup>٨</sup> مَنْ عَلَّقَهُ<sup>٩</sup> بِآخِرِهِ،  
وَمِنْهُمْ<sup>١٠</sup> مَنْ جَعَلَ الْوَجُوبَ مُتَمَلِّمًا بِجَمِيعِ الْوَقْتِ، وَأَنَّ الْأُمُورَ مُخَيَّرُ  
بَيْنَ أَنْ يَفْعَلَهُ فِي أَوَّلِهِ وَبَيْنَ أَنْ يُؤَخِّرَهُ<sup>١١</sup> إِلَى آخِرِهِ أَوْ وَسْطِهِ، بَعْدَ أَنْ  
يَقْعَلَ عَزْمًا عَلَى آدَائِهِ، وَأَنَّ الْفَعْلَ يَتَضَيَّقُ عَلَيْهِ فِي آخِرِ الْوَقْتِ، فَيَجِبُ

٢- ج: وجد.

١- الف: وإذا.

٤- ج: يقال.

٣- ج: غير.

٦- ب و ج: بعينه.

٥- ج: الموافق.

٨- ب و ج: الثالث.

٧- ج: ففهم.

١٠- الف: فيهم.

٩- الف: ففهم، ج: ومنهم.

١٢- ج: يؤخره.

١١- ج: علق.

فعله بتغير بدل، وهو الصحيح.

والذي يدل عليه أن الوجوب إذا تعلق بتجميع الوقت فلا يند مع

تأخير، من الأول من بدل هو الذم.

فأما من يقول: أن الوجوب متوقف على الحال الأول، فضرر

الوقت كله للفعل يمنع من ذلك، ولا أنه لا فرق بين قائل هذا القول وبين

من خص الوجوب بتأخير، على أنه لا يخلو هذا القائل من أن يذهب

إلى أنه متى لم يفعله في أول الوقت، استحق الذم، أو لا يستحق ذلك،

ويجوز الأول ضرب الوقت الموسع للفعل، والقسم الثاني يؤل

إلى خلاف في عبارة.

فإن قيل: ما أفكرتم أن يكون أول الوقت ضرباً لإيجابه، وما

بعده ضرباً لإفصائه،

قلنا: الوقت المصروب الأول والأخير فيه سواء، فكيفما يختلف

الحكم، وما الفرق بين هذا القائل، وبين من يقول: أن الوقت الأخير

ضرب للإيجاب، والأول ضرب للجواز، فتدبره، وإن لم يكن واجباً

على أنه لا خلاف في أن من يصلي الظهر في وسط الوقت أو آخره

لا يسمى قاضياً.

٢- الف: الأولى.

١- ج: الأولى.

٤- ج: للجواز.

٣- ج: أما.

٥- الف: مصلي، بجاء من يصلي، ب: صلي.

فَأَمَّا مَنْ جَعَلَ الْوَجُوبَ مُتَعَلِّقًا بِآخِرِهِ ، فَقَدْ تَرَكَ الظَّاهِرَ ، وَلَا فَرْقَ  
فِي فَسَادِ قَوْلِهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَنْ عَلَّقَهُ بِأَوَّلِهِ .

وَمَدَارُ الْخِلَافِ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ عَلَى جَوَازِ تَأْخِيرِ الصَّلَاةِ إِلَى آخِرِ  
الْوَقْتِ وَقَدْ بَنَيْنَا انْقِسَامَ الْخِلَافِ فِيهِ إِلَى ثَلَاثَةِ أَقْوَالٍ .

٥ وَمَنْ عَلَّقَ الْوَجُوبَ بِآخِرِهِ دُونَ أَوَّلِهِ رُبَّمَا يَقُولُ : أَنَّهُ إِذَا فَعَلَ<sup>١</sup> فِي  
الْأَوَّلِ كَانَ تَقْلًا ، وَأَنَّهُ مَعَ ذَلِكَ يُجْزَى عَنِ الْفَرِيضِ ، كَتَقْدِيمِ<sup>٢</sup> الزَّكَاةِ  
عَلَى الْحَوْلِ ، وَرُبَّمَا يَقُولُ : أَنَّهُ مَوْقُوفٌ مُرَامِيٌّ ، فَإِنْ أَتَى آخِرَ الْوَقْتِ  
وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْخِطَابِ بِهَذِهِ الصَّلَاةِ ، كَانَ مَا وَقَعَ فِي أَوَّلِ الْوَقْتِ فَرْضًا ،  
وإِنْ تَغَيَّرَتْ حَالُهُ ، وَخَرَجَ عَنْ حُكْمِ الْخِطَابِ ، إِمَّا<sup>٣</sup> بِجُنُونٍ<sup>٤</sup> ، أَوْ حَيْضٍ<sup>٥</sup> . -  
١٠ إِنْ كَانَتْ امْرَأَةٌ - كَانَ مَا فَعَلَهُ تَقْلًا ، وَقَالُوا بِمِثْلِ ذَلِكَ فِي الزَّكَاةِ  
الْمُعْجَلَةِ . وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى بَطْلَانِ مَا ذَهَبَ مُخَالَفُنَا إِلَيْهِ أَشْيَاءُ :

مِنْهَا أَنَّهُ لَا خِلَافَ فِي أَنَّ التَّيَّةَ فِي الْوُجُوبِ مِنَ الصَّلَاةِ تُخَالِفُ<sup>٦</sup>  
التَّيَّةَ فِي النَّفْلِ مِنْهَا ، وَأَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ شَرْطَ التَّيَّةِ فِي جَمِيعِ مَا يُؤَدَّى مِنْ  
صَلَاةٍ الظَّاهِرِ لَا يَخْتَلِفُ<sup>٧</sup> ، فَبَانَ بِذَلِكَ<sup>٨</sup> أَنَّ الصَّلَاةَ فِي الْوَقْتِ كِلَاهُ وَاجِبَةٌ  
١٥ وَاقِعَةٌ عَلَى وَجْهِ وَاحِدٍ .

٢- ب : كتحكم .

١- الف : فعله .

٤- ب : أو .

٣- ج : لهنه .

٦- ب و ج : يخالف .

٥- ج : لجنون .

٧- ج : ذلك .



ومنها أَنَّ قولنا: «صَلَاةُ الظُّهْرِ» يَقْتَضِي كَوْنَهَا وَاجِبَةً مَكْتُوبَةً، لِأَنَّهُ يُنْبِئُ عَنِ الْوَجُوبِ وَزِيَادَةِ عَلَيْهِ، فَمَنْ قَالَ: أَنَّ فِي الظُّهْرِ تَفْلًا تَرَكَ الْإِجْمَاعَ، وَبِهَذَا الْوَجْهِ أَيْضًا يُبْطَلُ كَوْنُهَا مَوْقُوفَةٌ، لِأَنَّ كَوْنَهَا ظَهْرًا قَدْ بَيَّنَّا أَنَّهُ يَقْتَضِي الْوَجُوبَ فِي الْحَالِ، وَيَمْنَعُ مِنْ كَوْنِهَا مُرَاعَاةً.

ومنها أَنَّ التَّيَّةَ الْمُطَابِقَةَ لِلصَّلَاةِ أُولَى بِأَن يُوَثِّرَ فِيهَا مِنَ الْمَخَالَفَةِ، وَلَا شُبْهَةَ فِي أَنَّهُ لَوْ نَوَى بِالظُّهْرِ فِي أَوَّلِ الْوَقْتِ النَّفْلَ، لَمْ يَجْزِلْهُ<sup>٢</sup> ذَلِكَ، فَقَلِمْنَا أَنَّهَا وَاجِبَةٌ.

ومنها أَنَّهُمْ قَدْ أَجْتَمَعُوا عَلَى أَنَّ الْأَذَانَ وَالْإِقَامَةَ مِنْ شَرْطِ الصَّلَاةِ الْوَاجِبَةِ، فَإِذَا اسْتَعْمِلَا<sup>٣</sup> فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ الْمَفْعُولَةِ<sup>٤</sup> فِي أَوَّلِ الْوَقْتِ، ذَلَّ عَلَى وَجُوبِهَا فِي تِلْكَ الْحَالِ، وَأَنَّهَا لَيْسَتْ بِنَفْلٍ وَلَا بِمَوْقُوفَةٍ.<sup>١٠</sup>

ومنها أَنَّ أَوَّلَ الْوَقْتِ لَوْلَمْ يَكُنْ وَقْتُاً لِلْوَجُوبِ، لَحَلَّ<sup>٥</sup> فِي ارْتِفَاعِ الْأَجْزَاءِ مَحَلًّا مَا يُفْعَلُ قَبْلَ الزَّوَالِ.

ومنها أَنَّهُمْ اخْتَلَفُوا فِي هَلِ الْأَفْضَلُ تَقْدِيمُ الصَّلَاةِ فِي أَوَّلِ الْوَقْتِ أَوْ فِي آخِرِهِ، وَهَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّهَا تَكُونُ<sup>٦</sup> فِي الْجَمِيعِ وَاجِبَةً، لِأَنَّهُ

٢- الف : يجزه .

٤- ج : استعمل .

٦- ج : تعجل .

١- ب : - للصلاة .

٢- الف : وإذا .

٥- ب : لمفعوله .

٧- ج : يكون .

لَا يَجُوزُ أَنْ يَخْتَلِفُوا فِي هَلِ النَّفْلِ أَفْضَلُ أَوْ الْفَرَضُ، لِأَنَّ مِنَ الْمَعْلُومِ أَنَّ  
الْفَرَضَ وَالنَّفْلَ إِذَا اتَّفَقَا فِي الْمَشَقَّةِ، فَالْفَرَضُ أَفْضَلُ.  
ومنها أَنَّ كَوْنَ الصَّوَاوَةِ وَاجِبَةً وَجْهٌ يَقَعُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ<sup>٢</sup>، فَكَيْفَ  
يُؤْتَرُ فِي هَذَا الْوَجْهِ مَا يَأْتِي بَعْدَهُ، وَمِنْ شَأْنِ الْمُؤْتَرِ فِي وَجْهِ الْأَفْعَالِ  
أَنْ يَكُونَ مُقَارِنًا لَهَا وَلَا يَتَأَخَّرَ عَنْهَا.

فَإِنْ قِيلَ: أَلَيْسَ الدَّخْلُ فِي الصَّلَاةِ وَجُوبٌ مَا دَخَلَ فِيهِ مَوْتُوفٍ  
عَلَى تَمَامِهِ.

قُلْنَا: مَعَ اللَّهِ إِنْ نَقُولُ ذَلِكَ، بَلْ كُلُّ فَعْلٍ يَأْتِيهِ فِي الْوَقْتِ فَهُوَ  
وَاجِبٌ، وَلَا يَقِفُ عَلَى أَمْرٍ مُنْتَظَرٍ، وَإِنَّمَا يَقِفُ صَحَّتْهُ عَلَى الْإِتِّصَالِ،  
وَالْمُرَادُ بِذَلِكَ أَنَّهُ إِذَا اتَّصَلَ، فَلَا قَضَاءَ عَلَيْهِ، وَإِذَا<sup>١</sup> لَمْ يَتَّصَلَ، فَالْقَضَاءُ  
وَاجِبٌ، فَأَمَّا الْوُجُوبُ وَاسْتِحْقَاقُ الثَّوَابِ فَلَا يَتَغَيَّرُ بِالْوَصْلِ وَالْقَطْعِ،  
يُبَيِّنُ ذَلِكَ أَنَّهُ رُبَّمَا وَجِبَ الْقَطْعُ، وَرُبَّمَا وَجِبَ الْوَصْلُ، فَلَوْ تَغَيَّرَ بِالْقَطْعِ<sup>١١</sup>  
وُجُوبُهُ، لَمْ يَصَحَّ دَخُولُهُ فِي الْوُجُوبِ.

١- الف : عليها.

٢- ج : وجوده.

٣- ج : وجه اخباره تكرار كرده بالاین فرق  
که بجای «كَيْفَ» «كَيْفَ» و بجای «وجوده» مطابق متن «وجوده» آورده است.

٤- ج : دل.

٥- ج : مائیه، بجای یائیه.

٦- ج : یقف.

٧- ج : یقف.

٨- ج : یقف.

٩- ج : یقف.

١٠- ج : یقف.

١١- ج : یقف.

وقد تعلق من ذهب الی أن الوجوب متملق بآخر الوقت بأشياء:  
أولها أنه<sup>۱</sup> لو تعلق الوجوب بأول الوقت، لآثم<sup>۲</sup> بتأخيریه عنه  
من غیر بدل.

وثانیها أن کل ما لا یأثم بتأخیر الصلوة عنه لا تكون الصلوة  
واجبة فیہ، قیاساً علی قبل الزوال.

وثالثها أن کل ما لیس یترکه غیر عذر فلیس یوجب،  
کالتوافل.

ورابعها أن الشمس إذا زالت وهو مقيم، ثم مضى من الوقت  
ما یتسکن فیہ من أن یصلی الظهر، ثم سافر، وجب علیه قصر الصلوة،  
فلو وجبت علیه بأول الوقت، لما جاز أن یقصر، کما لو سافر بعد  
خروج الوقت.

وخامسها أن ما بعد الزوال من الأوقات مدة یتکرر فیها امتثال  
الأمور به، فیحجب أن یتكون وقت الجواز غیر وقت الوجوب، کمدة

۱- ب: - ان . ۲- ب: انها.

۳- «اتم» و«هینطور» «یاتم» در دلیل بعد بصیفة مجهول باشد انبساط، زیر افعال  
بهیچ وجه در کلام ذکر نشده، ولی بقرینة رسم الخط «یاتم» در دلیل بعد که در هر سه نسخه موجوده  
درست همین صورت است، معلوم بوده، و در این صورت فاعل هر دو فعل ضمیر راجع بسکلف است.

۴- ب و ج: یتكون . ۵- الف: یترك .

۶- ب: - فیہ . ۷- ج: یصل .

الأحول، لتأجاز أن يتكرر فيها أمثال المأمور به، انفصل<sup>١</sup> وقت الجواز من وقت الوجوب.

فَيَقَالُ لَهُمْ أَكْثَرُ الْأَقْيَسَةِ الَّتِي ذَكَرْتُمُوهَا تَقْتَضِي - إِذَا صَحَبْتَ -<sup>٢</sup> الظَّنَّ، وَلَا تَوْجِبُ الْعِلْمَ، وَنَحْنُ فِي مَسْأَلَةِ طَرِيقِهَا الْعِلْمُ، فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَتَمَدَّ<sup>٣</sup> فِيهَا عَلَى طُرُقِ<sup>٤</sup> الظَّنِّ.

وَالَّذِي ذَكَرُوهُ أَوَّلًا غَيْرُ لَازِمٍ، لِأَنَّهُ عِنْدَنَا لَا يَجُوزُ أَنْ تُؤَخَّرَ<sup>٥</sup> الصَّلَاةُ عَنْ أَوَّلِ الْوَقْتِ إِلَّا بِبَدِيلٍ. هُوَ الْعِزْمُ، فَلَمْ يُشَبَّهِ<sup>٦</sup> التَّائِلَةَ، وَقَدْ قَدَّمْنَا ذَلِكَ، وَبَيَّنَّا<sup>٧</sup> أَنَّا لَمْ نُنْثِبْ هَذَا الْبَدِيلَ إِلَّا بِدَلِيلٍ ذَكَرْنَاهُ.

فَإِنْ قِيلَ \* أَيْكْفِيهِ عِزْمٌ فِي الْجَمَلَةِ عَلَى آدَاءِ الْوَاجِبَاتِ مُسْتَقْبَلًا، أَمْ [١٣٤] يَجِبُ عِزْمٌ عَلَى آدَاءِ هَذِهِ الصَّلَاةِ بِعَيْنِهَا.

قُلْنَا: لَا بُدَّ مِنْ عِزْمٍ مُعَيَّنٍ، كَمَنْ أَخْرَجَ وَدِيعةً، فَإِنَّهُ لَا يَكْفِيهِ عِزْمٌ مُجْمَلٌ عَلَى آدَاءِ الْوَاجِبَاتِ، بَلْ لَا بُدَّ مِنْ عِزْمٍ عَلَى رَدِّهَا بِعَيْنِهَا<sup>٨</sup> مَعَ الْإِمْكَانِ.

٢- الف : + هذه .

١- ب : - العول ، تأينجا .

٤- ب و ج : علما .

٣- الف : - إذا صحت .

٦- ج : نتمد .

٥- ب : المسألة .

٨- الف : طريق .

٧- ب : - على .

١٠- الف : تأخر، ج : يؤخر .

٩- ب : لا نا ، ج : لان .

١٢- ج : بيننا .

١١- الف : تشبه .

١٣- ب : - بعينها .

فإن قيل: كيف يكون العزم بدلاً من فعل الصلوة، ومن حق البديل ألا يثبت حكمه مع القدرة على التبديل، كالتييم مع الطهارة بالماء.<sup>١</sup> قلنا: هذا الحكم الذي ذكرتموه ليس يثبت في كل بديل، لأن كل واحدة من كفارات اليمين بديل من الأخرى، ويجوز له أن ينتقل إلى كل واحدة مع القدرة على الأخرى.

وبعد، فهذا خلاف في عبارة، ويجوز أن نقول: ليس له أن يترك فعل الصلوة في أول الوقت إلا يفعل ما يقوم مقامه، ولا نذكر البديل.

فإن قيل: من شأن مقام مقام الشيء<sup>٢</sup> أن يسقط فعله وجوب ذلك الشيء، كالكفارات، و<sup>٣</sup> عندكم أن العزم لا يسقط وجوب الصلوة، وإن أسقط فعل الصلوة وجوب العزم.

قلنا: غير متمنع اختلاف<sup>٤</sup> أحكام ما يقوم مقام غيره، فيكون منه ما يسقط مقام مقامه، ومنه ما لا يكون كذلك، والواجب الرجوع فيه إلى الأدلة<sup>٥</sup>، ألا ترى أن المسح على الخفين عند من أجازاه يقوم مقام غسل

١- ب وج : طهارة الماء .

٢- الف : واحد .

٣- الف و ب : يقول .

٤- ب : - ليس .

٥- الف : يفعل .

٦- الف : - الشيء .

٧- الف : - و .

٨- الف : - اختلاف .

٩- ج : الاحكام .

١٠- الف : الإداء ، ب : دلالة .

الرَّجُلَيْنِ، وَلَمْ يُسْقِطْ مَعَ ذَلِكَ فَعَلَ الْمَسْحَ وَجُوبَ الْفَسْلِ، كَمَا أَسْقَطَ  
 الْفَسْلُ الْمَسْحَ عَلَى الْخَفَيْنِ، أَلَا تَرَى أَنَّ مَنْ مَسَحَ عَلَى خُفَيْهِ، ثُمَّ ظَهَرَتْ  
 قَدَمَاهُ، يَجِبُ عَلَيْهِ غَسْلُهُمَا، فَلَمْ يَتَقَابَلَا<sup>١</sup> فِي قِيَامِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا<sup>٢</sup> مَقَامَ  
 الْآخَرِ، وَكَذَلِكَ الْقَوْلُ فِي الْوُضُوءِ بِالْمَاءِ وَالْتِمِمْ، فَغَيْرُ مُنْكَرٍ أَنْ  
 يَكُونَ الْعَزْمُ لَا يُسْقِطُ وَجُوبَ الصَّلَاةِ، وَإِنْ قَامَ مَقَامُهُ<sup>٣</sup> فِي سَقُوطِ  
 الدُّومِ وَالْإِثْمِ:

فَإِنْ قِيلَ: مِنْ شَأْنِ مَقَامِ مَقَامٍ غَيْرِهِ أَلَا يَنْتَقِلُ إِلَيْهِ إِلَّا لِعَذْرِ<sup>٤</sup>، كَالْمَسْحِ  
 عَلَى الْخَفَيْنِ.

قُلْنَا: غَيْرُ مُسْلَمٍ ذَلِكَ، لِأَنَّا نَنْتَقِلُ<sup>٥</sup> مِنْ كَفَّارَةٍ إِلَى أُخْرَى بِإِلَا عَذْرٍ،  
 ١٠ وَمِنْ رَدِّ التَّوْبَةِ بِالْيَمِينِ إِلَى الْإِسَارِ وَلَا عَذْرَ، وَمِنْ الصَّلَاةِ فِي مَكَانٍ  
 طَاهِرٍ إِلَى غَيْرِهِ بِنَ الْإِمْكَانَةِ الطَّاهِرَةِ بِإِلَا عَذْرٍ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ<sup>٦</sup> ثَانِيًا: لَيْسَ بِوَاجِبٍ فِيمَا انْتَفَى الْإِثْمُ  
 عَنْ تَأْخِيرِهِ أَنْ يَنْتَفِيَ وَجُوبُهُ، لِأَنَّ هَذَا هُوَ حَدُّ الْوَاجِبِ الْمُضْئِقِ،  
 وَالْمَوْسَعُ بِخِلَافِهِ، وَالْفَرْقُ مَا بَيْنَ قَبْلِ الزَّوَالِ وَبَعْدِهِ<sup>٧</sup> أَنْ الصَّلَاةَ قَبْلَ

١- ب : - من . ٢- ج : تتقابلا.

٣- ب : - منها ، ج : واحدها . ٤- ب : الوضوء .

٥- ج : مقامهما . ٦- ج : البدر .

٧- ج : ينتقل . ٨- ب : ولا .

٩- الف : - به . ١٠- الف : - بعده .

الزوال لا يأتهم بتأخيرها من غير بدل يفعله، وبعد الزوال إذا أخرها، وجب أن يفعل بدلاً منها، ومتى ترك الأمرين أتهم.

على أن هذا ينتقض بالكفارات، لأنه لا خلاف في أن الذي يفعله ويختاره من الثلاث واجب، وهو لا يأتهم بتأخير ذلك والمدول عنه.

وينتقض أيضاً على أصولهم، لأن عندهم إذا بقي من الوقت قدراً • يفعل فيه تلك الصلوة، أتهم بتأخير الصلوة عنه، وإن لم تكن واجبة في تلك الحال، لأن عندهم الوجوب يتمين إذا بقي من الوقت قدر تعريفة.

ويقال لهم فيما تعلقوا به ثالثاً: الكلام في هذا الوجه هو الكلام على ما تقدمه<sup>٢</sup>، لأن النوافل له تركها من غير عذر ولا بدل، والصلوة لا يجوز<sup>١٠</sup> تأخيرها من غير عذر إلا ببدل.

وينتقض أيضاً بما يختاره<sup>٢</sup> من الكفارات الثلاث، أنه يجوز تركه من غير عذر، وهو واجب بلا خلاف، ودفع الأديعة باليد اليمنى واجب ويجوز تركه بلا عذر بأن يدفعها باليسرى.

ويقال لهم فيما تعلقوا به رابعاً من اعتبار تمين الفرض بآخر الوقت<sup>١٥</sup>

١- ج: يكن.

٢- ج: يفسمه.

٣- ب: يختاره.

٤- ج: - لا يبدل، تاليفاً.

٥- ب و ج: بغير.

٦- ج: تمين.

دون أوله، إنما كان<sup>١</sup> كذلك، لأن للوجوب<sup>٢</sup> في آخر الوقت مزية<sup>٣</sup> على أوله، وإن اشتركا في تعلق الوجوب بهما، لأنه يتصديق، ويتعين في الوقت الأخير، وهو موسع<sup>٤</sup> في الأول، ولهذا اعتبر في الحاضر والمسافر آخر الوقت دون أوله.

وبعد، فإن كيفية أداء الصلوة معتبرة<sup>٥</sup> بحال المكلف في وقت الأداء، يوضح ذلك أن<sup>٦</sup> فرض العبد بعد زوال الشمس أن يصلي الظهر أربع ركعات، وليس عليه جمعة، فإن اعتق وفي أول<sup>٧</sup> الوقت بقية لزمته الجمعة، وعلى هذا لا يمتنع أن يلزم الحاضر الصلوة تامة إذا أدرك أول وقتها، ثم سافر قبل خروج الوقت، أداها مقصورة، لأن حاله في وقت الأداء تغيرت من إقامة إلى سفر، كما تغيرت حال العبد من رقب إلى حرية، فتغيرت صفة العبادة التي تلزمه، وكذلك<sup>٨</sup> لو كان في أول الوقت صحيحاً، لزمته الصلوة قائماً مستوفياً للركوع والسجود، فإذا مرض قبل آخر الوقت، ولم يتمكن من الصلوة قائماً<sup>٩</sup>، صلى قاعداً، ومومياً، بحسب ما يمكنه، فتغيرت<sup>١٠</sup> صفة العبادة بتغير حاله في وقت أدائها،

١- الف : يكون . ٢- الف : + مزية .

٣- الف : - مزية . ٤- ب : موضع .

٥- الف : فلهاذا . ٦- ج : معتبر .

٧- ب : - ان . ٨- الف : - اول .

٩- الظاهر سقوط أداة شرط في هذا الموضع .

١٠- الف : لذلك . ١١- ج : - مستوفياً ، تا اینجا .

١٢- ب : بغير، ج : فتغير .



ولا يَتَزَمُّ على هذا أن يُقَصِّرَ الصَّلَاةَ متى سافرَ بعدَ خروجِ الوقتِ، لِأنَّه بعدَ خروجه يَكُونُ قاضياً لِمُؤَدَّيَا، والقاضي يَجِبُ عليه أن يَفْضِيَ<sup>١</sup> ما فاتَه على صِفَتِهِ<sup>٢</sup> الَّتِي وَجِبَتْ عليه مَعَ التَّمَكُّنِ وَزَوَالِ الْأَعْذَارِ، وليسَ كذلكَ مَنْ سافرَ في بَقِيَّةِ مِنَ الْوَقْتِ<sup>٣</sup>، لِأنَّه مُؤَدٍّ لِلصَّلَاةِ فِي وَقْتِهَا، فَوَجِبَ عليه الْقَصْرُ، لِإِخْتِلَافِ صِفَتِهِ<sup>٤</sup> مِنْ إِقَامَةٍ إِلَى سَفَرٍ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ خَامِساً: الْفَصْلُ بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ أَنْ مُدَّةَ الْحَوْلِ الْمُتَقَدِّمَةِ لَمْ تُضْرَبْ فِي الشَّرِيعَةِ لِوُجُوبِ آدَاءِ الزَّكَاةِ، وَالْوَقْتُ<sup>٥</sup> مِنْ بَعْدِ الزَّوَالِ مُضْرُوبٌ لِوُجُوبِ آدَاءِ الظُّهْرِ، وَقَدْ دَلَّلْنَا<sup>٦</sup> عَلَى ذَلِكَ.

وَبَعْدُ، فَإِنَّ الْمُؤَدَّى مِنَ الزَّكَاةِ قَبْلَ الْحَوْلِ لَمَّا كَانَ جَائِزاً غَيْرَ وَاجِبٍ،<sup>٧</sup> تَمَيَّزَ مِنَ الْمُؤَدَّى بَعْدَ انْقِضَاءِ الْحَوْلِ بِالصِّفَةِ وَالنِّيَّةِ وَالْإِسْمِ، وَقَدْ بَيَّنَّا<sup>٨</sup> أَنَّ الصَّلَاةَ الْمُؤَدَّاةَ فِي أَوَّلِ الْوَقْتِ لَا تَمَيَّزُ<sup>٩</sup> مِنَ الْمُؤَدَّاةِ فِي آخِرِهِ بِشَيْءٍ مِنَ الْأَحْكَامِ.

وَبَعْدُ، فَإِنَّا لَا نَقُولُ: أَنَّ الصَّلَاةَ مِنَ<sup>١٠</sup> أَوَّلِ الْوَقْتِ إِلَى آخِرِهِ تَدَاخَلُ<sup>١١</sup>

١- ج : يفتضى .

٢- ج : صفة .

٣- الف : وقت .

٤- ب : صفة .

٥- ج : + و .

٦- الف : - الوقت .

٧- ج : دللنا، بالتشديد .

٨- ج : بشيء .

٩- ب : يميز، ج : تميز .

١٠- الف : في .

١١- الف : يداخل .

جوازها لوجوبها، بل نقول: أنها واجبة من أول الوقت إلى آخره من غير أن تكون جائزة، لأن ذلك يؤهم أنها نفل، اللهم إلا أن يراد<sup>٢</sup> أنه جائز تركها والعدول عنها، وإذا أريد ذلك، لم يجز أن يقال فيها نفسها: أنها جائزة، بل نقول: العدول عنها إلى بدل منها جائز، فقد انفصل بهذا التفسير وقت الجواز من وقت الوجوب.

فإن قيل: قد تعلق كلامكم بأن وقت الصلوة يتضيّق بإخيره، فبيّنوا كيفية التضيّق.

قلنا: الواجب أن يكون الوقت المضيّق هو ما يقبل على ظن المكلف أن إيقاع الصلوة فيه يصادف الوقت، ولا تخرج الصلوة ولا بعضها عنه، وألقها<sup>٣</sup> يحدون المضيّق بأنه قدر التحريم<sup>٤</sup>، وربما قال بعضهم: حد المضيّق ما وقع فيه أقل جزء من الصلوة بعد أن يكون متميّزاً، وهذا الذي ذكروه<sup>٥</sup> إنما هو حد في إدراك الصلوة، وسبب للقضاء، ولا يجوز أن يكون حداً للآداء، لأنه من المحال أن توقت الصلوة بوقت لا يمكن إيقاعها فيه.

وليس لأحد أن يعيّننا<sup>٦</sup> بتشعب هذه المسألة، والخروج منها إلى<sup>٧</sup>

١- ب: - من .

٢- الف: +، يه .

٣- الف: وج: يخرج .

٤- الف: وج: يوقت .

٥- ج: يعيّننا .

٦- ب: وج: يكون .

٧- الف: كلامهم .

٨- ج: التحريم .

٩- الف: وج: يوقت .

١٠- ب: لا، بجاء الى .

الكلام فى الفرع<sup>١</sup>، لِأَنَّ قَصْدَنَا<sup>٢</sup> إِنَّمَا كَانَ إِلَى إِيضَاحِ الْأَصْلِ بِهَذَا  
التَّفْرِيعِ، قُرْبُ فُرُوعِ أَعَانَ شَرْحَهَا<sup>٣</sup> عَلَى تَصَوُّرِ الْأَصُولِ.

### فصل فى أن الأمر لا يدخل تحت أمره

اعْلَمْ أَنَّ الرُّتْبَةَ إِذَا اعتبرتْ بَيْنَ الْأَمْرِ وَالْأَمُورِ عَلَى مَا بَيَّنَّا، لَمْ يَجُزْ  
أَنْ يَأْتِرَ الْإِنْسَانُ نَفْسَهُ مُنْفَرِداً، وَلَا مُجْتَمِعاً مَعَ غَيْرِهِ، وَالْخَبَرُ كَمَا لَمْ<sup>٥</sup>  
يُعتَبَرْ فِيهِ الرُّتْبَةُ، جَازَ أَنْ يُخَيَّرَ<sup>٦</sup> نَفْسَهُ، وَفِي الْعَقَلِيَّاتِ شَاهِدٌ بِذَلِكَ، وَهُوَ  
أَنْ أَحَدَنَا لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مُحْسِناً إِلَى نَفْسِهِ، وَلَا مُتَّقِيفاً<sup>٧</sup> عَلَيْهَا، وَإِنْ  
جَازَ ذَلِكَ مَعَ غَيْرِهِ.

فَإِنْ قِيلَ: لَيْسَ مَعْنَى<sup>٨</sup> الْأَمْرِ أَكْثَرُ<sup>٩</sup> مِنْ أَنْ يَقُولَ<sup>١٠</sup> «أَفْعَلْ» وَيُرِيدَ  
الْأَمُورَ بِهِ، وَهَذَا يَتَأْتَى لِلْإِنْسَانِ مَعَ نَفْسِهِ.

قُلْنَا: ذَلِكَ وَإِنْ تَأْتَى، فَإِنَّ أَهْلَ اللَّفْظِ لَا يُسَمُّونَهُ أَمراً، لِإِعْتِبَارِ<sup>١١</sup>  
الرُّتْبَةِ، كَمَا لَا يُسَمُّونَ قَوْلَ الصَّغِيرِ الْقَدِيرِ لِلْعَظِيمِ الْقَدِيرِ<sup>١٢</sup> «أَفْعَلْ» - وَإِنْ

١- الف : الفروع .

٢- الف : - شرحها، ب : شرحها .

٣- ب : - لا .

٤- الف : - لم .

٥- ج : منفصلاً .

٦- الف : - أكثر .

٧- ج : الاعتبار .

٨- ج : + فى .

٩- الف : + من .

١٠- ج : فى، بجاي معنى .

١١- ب : بقول .

١٢- الف : - القدير .

أَرَادَ الْفَعْلَ مِنْهُ - أَمْرًا ، لِأَجْلِ الرَّتَبَةِ ، وَمَعْنَى الْأَمْرِ حَاصِلٌ فِي الْمَوْضِعَيْنِ ١ .  
وَالصَّحِيحُ أَنَّ الرَّسُولَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِذَا أَدَّى إِلَيْنَا خُطَابًا عَنْ اللَّهِ -  
تَعَالَى - ٢ عَامًّا لَوْ ٣ سَمِعْنَاهُ ٤ مِنْ غَيْرِهِ كَانَ ٥ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - دَاخِلًا فِيهِ ، فَإِنَّهُ ٦  
يَجِبُ دَخُولُهُ فِيهِ ، وَإِنْ كَانَ هُوَ الْمُؤَدِّي ٧ لَهُ ، لِأَنَّهُ وَإِنْ سُمِعَ مِنْ لَفْظِهِ -  
عَلَيْهِ السَّلَامُ - ، فَإِنَّهُ يَحْكِيهِ عَنْ رَبِّهِ تَعَالَى ، فَإِذَا حَكَّى عَنْهُ - تَعَالَى - :  
يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُم ، كَانَ دَاخِلًا فِيهِ ، لِأَنَّهُ لَا فَرْقَ فِي عُمُومِ  
لَفْظِهِ بَيْنَ سَمَاعِهِ مِنْهُ ، وَبَيْنَ سَمَاعِهِ مِنْ غَيْرِهِ ، وَلَيْسَ إِذَا حَكَّى الرَّسُولُ -  
عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَمْرًا عَنْ رَبِّهِ - تَعَالَى - يَكُونُ الرَّسُولُ - ص ع - هُوَ الْأَمْرُ  
بِهِ بَلَى الْأَمْرُ بِهِ ٨ هُوَ اللَّهُ - تَعَالَى - وَإِنَّمَا يَحْكِي الرَّسُولُ - ص ع - كَلَامَهُ  
وَيُؤَدِّيهِ عَلَى هَيَأْتِهِ . ١٠

وَمَنْ فَرَّقَ بَيْنَ أَنْ يُؤَدِّيَ الرَّسُولُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَلَامَهُ - تَعَالَى -  
أَبْتَدَاءً وَبَيْنَ أَنْ يَتَقَدَّمَ ذَلِكَ الْكَلَامُ ثُمَّ يُؤَمِّرَ الرَّسُولُ - ص ع - ١٠ بِأَدَائِهِ  
فَجَعَلَهُ فِي الْأَوَّلِ غَيْرَ دَاخِلٍ فِيهِ وَفِي الثَّانِي دَاخِلًا ١١ ، فَتَوَهَّم ١٢ لِمَا

١- الف : الصغير ، بجای الموضمين .

٢- ب : عز وجل . ٣- ب : و ٤ ج : او .

٤- ب : اسمناه . ٥- ب و ج : - كان .

٦- ب : فان . ٧- ج : المردي .

٨- الف : - به . ٩- الف : يا امر .

١٠- ج : عليه السلام . ١١- ب : داخل .

١٢- الف : متوهم .

لأصل له، و في العاليتين يجب دخوله في عموم الخطاب، والوجه  
الذي له يدخل فيه إذا تقدم ثم آداه قائم في أدائه له على سبيل الابتداء،  
وليس يجب اعتبار الرتبة فيما يؤدیه ويحكيه، لأنه في الحقيقة غير أمر  
بما فيه من أمر، ولا مخير بما فيه من خير، والأمر والمخير غيره، فلا يلزم  
أن يكون أمراً نفسه، وكيف يخفى على أحد أن أحدنا لو قال لأحد  
غلمانہ: قل لفلان عني: إني قد أمرت جميع عبيدي بكذا، وإن ذلك  
العبد اليهودي داخل في الخطاب، كما هو داخل فيه لو سمع من غيره.  
فصل في ذكر الشروط التي معها يحسن

### الأمر بالفعل

اعلم أن للأمر تعلّقاً بفعل المكلف والمكلف والأفعال التي  
يتناولها الأمر، فيجب بيان الشروط الرجعة إلى كل شيء مما ذكرناه،  
وربما تداخلت هذه الشروط للتعلّق بين هذه الوجوه.  
والذي يجب أن يكون الله - تعالى - عليه حتى يحسن منه الأمر  
بالفعل شروط أربعة:

أولها أن يمكن العبد من الفعل المأمور به، ويدخل في التمكين  
التقدير والآلات والمعلوم وما أشبه ذلك.

١- ج: - و. ٢- ب: و ج: العاليتين.

١- ج: - و.

٢- ب: - و. ٣- ب: - احدان.

٢- ب: يرد به.

٣- ب: + ما.

٥- ج: - اني.

وثانيها أن يكون<sup>١</sup> الفعل متما يستحق به الثواب، بأن يكون واجبا أو ندبا.

وثالثها أن يكون الثواب على ذلك الفعل مستحقا، ويعلم<sup>٢</sup> - تعالى - أنه سيفعله به<sup>٣</sup> لامحالة.

وشرط قوم ههنا، فقالوا: إذا لم يعبطه، وإنما يشترط ذلك من يرى الإحباط<sup>٤</sup>، وإذا كان الإحباط باطلا، فلا معنى لإشراطه.

ورأيها أن يكون قصده - تعالى - بذلك الإيصال إلى الثواب،

حتى يكون تعريضا، وهذه الجملة صحيحة \* لاشبهة فيها، لأن الفرض [١٣٦] في التكليف التعريض<sup>٥</sup> للمنافع التي هي الثواب، ولن يتم ذلك إلا<sup>٦</sup> بتكامل الشروط التي ذكرناها.

فأما الأمر متا فعالة<sup>٧</sup> تخالف في هذه الشروط حال القديم - سبحانه -<sup>٨</sup>، لأنه قد يأمر بما<sup>٩</sup> يتعلق بالديانات، والظن في ذلك لا يقوم<sup>١٠</sup> مقام العلم، فأما تمكن<sup>١١</sup> المأمور فالظن فيه يقوم<sup>١٢</sup> مقام

١- ج: كون.

٢- ج: - تعالى.

٣- الف: يشرط.

٤- ب: التعريض.

٥- الف: - إلا.

٦- ب و ج: تعالى.

٧- ب: + فيه.

٨- ج: يقوم فيه.

٩- الف: تعلم.

١٠- ب: - به.

١١- ج: للإحباط.

١٢- ب: تتم.

١٣- ج: معالة.

١٤- ب: + لا.

١٥- ج: تسكين.

العلم، وأما إن كان أمره بما يخصه<sup>٢</sup> فيمكنه فيه أن يكون حسناً، وإن كان مباحاً، لأن القرض يتم بذلك، وإنما شرطنا<sup>٣</sup> الحسن، لأن الأمر بالتيسر لا يكون إلا قيساً.

وأما أمره - ص ح - فالشروط فيه كالشروط في أمره - تعالى - إلا العلم بإيصال الثواب، لأن ذلك متلاً يتعلق به، وقد يجوز أن يقوم<sup>٤</sup> الظن فيه مقام العلم. فيما يرجع إلى تمكن<sup>٥</sup> المكلف، وأما ما يرجع إلى صفة الفعل من حسن وغير ذلك فلا بد من أن يكون معلوماً، ويعلم<sup>٦</sup> استحقاق الثواب به، وأنه - تعالى - سيؤجره عليه.

وفي<sup>٧</sup> الفقهاء والمتكلمين من يجوز أن يأمر الله - تعالى - بشرط أن لا يمنع المكلف في المستقبل<sup>٨</sup> من الفعل<sup>٩</sup>، أو بشرط أن يقدره،<sup>١٠</sup> ويؤمنون أنه يكون مأموراً بذلك مع المنع. وهذا غلط، لأن هذه الشروط<sup>١١</sup> إنما تحسن<sup>١٢</sup> فيمن لا يعلم العواقب، ولا طريق له إلى علمها،

١- ج : فأما ، ب : - تمكن ، تا اينجا .

٢- ج : يخصه . ٣- ب : شرطى .

٤- ج : فأما . ٥- ب : عليه السلام .

٦- ب : لا ، ج : الى . ٧- ج : يقام .

٨- ج : يمكن . ٩- الف و ج : فأما .

١٠- ب و ج : فيعلم . ١١- ب : - فى .

١٢- ب و ج : - فى المستقبل . ١٣- ج : النفل .

١٤- ب و ج : - هذه . ١٥- ب و ج : الشرط .

١٦- ب و ج : يحسن .

وَأَمَّا الْعَالِمُ<sup>١</sup> بِالْعَوَاقِبِ وَأَجْوَإِ الْعَكْثَفِ فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَأْمُرَهُ بِشَرْطٍ<sup>٢</sup>،  
وَالَّذِي يَبَيِّنُ ذَلِكَ أَنَّ الرَّسُولَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - لَوْ أَعْلَمْنَا أَنَّ زَيْدًا  
لَا يَتِمَّ كُنْ مِنَ الْفَعْلِ فِي وَقْتٍ مَخْصُوصٍ، قَبِحَ مِنَّا أَنْ نَأْمُرَهُ بِذَلِكَ  
لَا مَحَالَةَ، وَإِنَّمَا حَسَنُ دُخُولِ هَذِهِ الشُّرُوطِ<sup>٣</sup> فِيمَنْ نَأْمُرُهُ، لِفَقْدِ عَلِمْنَا  
بِصِفَتِهِ فِي الْمُسْتَقْبَلِ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ لَا يَجُوزُ الشَّرْطُ فِيمَا يَصِحُّ فِيهِ الْعِلْمُ،  
وَلَنَا إِلَيْهِ طَرِيقٌ، نَعْرِضُ حَسْنَ الْفَعْلِ، لِأَنَّهُ مِنَّا<sup>٤</sup> يَصِحُّ أَنْ نَعْلَمَهُ، وَكَوْنُ  
الْأُمُورِ مُتِمِّكِنًا لَا يَصِحُّ أَنْ يُعْلَمَ عَقْلًا، فَإِذَا فَقَدَ الْخَبَرَ، فَلَا بُدَّ مِنَ الشَّرْطِ.  
وَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ أَجْدُنَا فِي أَمْرِهِ يَحْصُلُ فِي حَكْمِ الظَّانِّ  
لِتَمَكُّنٍ مِنْ يَأْمُرِهِ مِنَ الْفَعْلِ<sup>٥</sup> مُسْتَقْبَلًا، فَيَكُونُ الظَّنُّ فِي ذَلِكَ قَائِمًا  
بِمَقَامِ الْعِلْمِ، وَقَدْ ثَبِتَ أَنَّ الظَّنَّ يَقُومُ مَقَامَ الْعِلْمِ إِذَا تَعَدَّرَ الْعِلْمُ، فَأَمَّا  
مَعَ حُضُورِهِ فَلَا يَقُومُ بِمَقَامِهِ، وَإِذَا كَانَ الْقَدِيمُ - تَعَالَى - عَالِمًا يَتِمَّ كُنْ  
مِنْ يَتِمَّ كُنْ. وَجِبَ أَنْ يُوجِبَ الْأَمْرَ نَحْوَهُ<sup>٦</sup> دُونَ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَتِمَّ كُنْ،  
فَالرَّسُولُ - ص -<sup>٧</sup> حَالُهُ<sup>٨</sup> كَحَالِنَا، إِذَا أَعْلَمْنَا<sup>٩</sup> أَنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ -<sup>١٠</sup> حَالُ

١- الف و ج : فاما. ٢- ج : العلم.

٣- الف : + ان لا يمتنع ويقدر. ٤- الف : يحسن.

٥- ب و ج : - منه. ٦- ب و ج : الشرط.

٧- ب : + لا. ٨- ب و ج : بالفعل.

٩- ج : نعو. ١٠- ب و ج : عليه السلام.

١١- ب : - حاله. ١٢- ب : علمنا.

١٣- ب و ج : تعالى.



مَنْ يَأْمُرُهُ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَأْمُرُ بِالشَّرْطِ .

وَيُلْزَمُ مَنْ سَلَكَ هَذِهِ الطَّرِيقَةَ أَنْ يَأْمُرَ اللَّهُ - تَعَالَى - أَلَمْ يَتَّ بِشَرِّطٍ أَنْ يَصْبِرَ حَتَّى، وَيَأْمُرَ بِمَا لَا يَكُونُ صَلَاحاً بِشَرِّطٍ أَنْ يَصْبِرَ صَلَاحاً، وَهَذَا يُوجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَقْطَعُوا فِي مَنْ أَمَرَهُ اللَّهُ - تَعَالَى - بِأَفْعَلٍ أَنْ ذَلِكَ مِنْ صَلَاحِهِ، كَمَا لَا يَقْطَعُونَ بِأَنَّهُ مُتَمَكِّنٌ<sup>١</sup> لَا مَحَالَةَ مِنْهُ .

وَأَمَّا تَعَلُّقُهُمْ بِالْقَطْعِ عَلَى أَنْ أَمَرَ اللَّهُ - تَعَالَى - يَتَنَاولُ جَمِيعَ الْمَكْلُوفِينَ، مَعَ اخْتِلَافِ أَحْوَالِهِمْ فِي التَّمَكُّنِ، فَبَاطِلٌ، لِأَنَّا لَا نَسْتَلِمُ ذَلِكَ، بَلْ نَذْهَبُ إِلَى أَنَّهُ لَا يَتَنَاولُ إِلَّا مَنْ يَعْلَمُ أَنَّ التَّمَكُّنَ يَحْضُرُ لَهُ، وَيَتِمَّ كَامِلُهُ فِيهِ، وَلِهَذَا نَذْهَبُ إِلَى أَنَّهُ لَا يَعْلَمُ بِأَنَّهُ مَأْمُورٌ بِأَفْعَلٍ إِلَّا بَعْدَ تَقْضِيِ الْوَقْتِ وَخُرُوجِهِ، فَيَعْلَمُ أَنَّهُ كَانَ مَأْمُوراً بِهِ، وَلَيْسَ يَجِبُ إِذَا لَمْ يَعْلَمُ قَطْعاً أَنَّهُ مَأْمُورٌ أَنْ يَسْقُطَ عَنْهُ وَجُوبُ التَّحَرُّزِ<sup>٢</sup> لِأَنَّهُ إِذَا جَاءَ وَقْتُ الْفِعْلِ وَهُوَ صَاحِبُ سَلِيمٍ - وَهَذِهِ أَمَارَةٌ<sup>٣</sup> يَنْقَلِبُ مَعَهَا الظَّنُّ يَنْقَائِهِ - فَيَجِبُ أَنْ يَتَحَرَّزَ<sup>٤</sup> مِنْ تَرْكِ الْفِعْلِ وَالتَّقْصِيرِ فِيهِ، وَلَا يَتَحَرَّزُ<sup>٥</sup> مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِالشَّرْعِ فِي الْفِعْلِ وَالْإِبْتِدَاءِ بِهِ، وَلِذَلِكَ مِثَالُ فِي الْفِعْلِ، وَهُوَ أَنْ

١- الف : يكون .

٢- الف : لا .

٣- الف : يتمكن .

٤- الف و ج : فاما .

٥- اللب : - تعالى يتناول .

٦- ب : امور .

٧- ب : التجوز ج : التغيير منه .

٨- ب و ج : أمارات .

٩- ب : تنقلب على .

١٠- ب : يتحرر .

الْمُشَاهِدَ لِلسَّبْعِ مِنْ بَعْدٍ - مَعَ تَجْوِيزِهِ أَنْ يُخْتَرَمَ السَّبْعُ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ  
إِلَيْهِ - يَلْزِمُهُ التَّحْزُرُ مِنْهُ ، لِمَا ذَكَرْنَاهُ ، وَلَا يَجِبُ - إِذَا لَزِمَهُ التَّحْزُرُ -  
أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِبَقَاءِ السَّبْعِ ، وَتَمَكُّنِهِ مِنَ الْإِضْرَارِ بِهِ .

وَأَمَّا مَنْ جَعَلَ مِنْ شَرْطِ حُسْنِ الْأَمْرِ أَنْ يَعْلَمَ الْأَمْرُ أَنَّ الْمَأْمُورَ  
سَيَفْعَلُهُ ، فَخِلَافُهُ خَارِجٌ عَنْ أَقْوَالِ الْمُخْتَلِفِينَ فِي أَصُولِ الْفَقْهِ ، لِأَنَّهُمْ  
لَا يَخْتَلِفُونَ فِي أَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - قَدْ يَأْمُرُ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يُطِيعُ<sup>١</sup> ، كَمَا يَأْمُرُ  
مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَعْصِي ، وَلَوْ كَانَ مَا ذَكَرَ شَرْطًا فِي حُسْنِ الْأَمْرِ ، لَمَا حُسِّنَ  
مَتَى فِي الشَّاهِدِ أَمْرٌ ، لِأَنَّا لَا نَعْلَمُ الْمَوَاقِبَ .

وَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَقُولُوا : أَنَّهُ حُسْنٌ مَتَى مِنْ حَيْثُ لِمَّا نَنْظُرُ أَنَّهُ يَفْعَلُ ،  
لِأَنَّا قَدْ نَأْمُرُ مَعَ الظَّنِّ بِأَنَّهُ لَا يَفْعَلُ ، نَحْوُ أَنْ نَدْعُوهُ إِلَى الطَّعَامِ مَنْ  
نَظُنُّ أَنَّهُ لَا يَقْبَلُ ، وَإِلَى الدِّينِ مَنْ نَظُنُّ أَنَّهُ لَا يُطِيعُ .

وَأَمَّا مَنْ أَجَازَ أَنْ يَأْمُرَ اللَّهُ - تَعَالَى - بِالشَّيْءِ بِشَرْطِ أَنْ لَا يَنْتَهِيَ عَنْهُ ،  
فَقَوْلُهُ<sup>٢</sup> بَاطِلٌ ، وَسَيَجِيءُ عَلَيْهِ الْكَلَامُ فِي التَّاسِيخِ وَالتَّنْسُوخِ مِنْ هَذَا  
الْكِتَابِ بِمَشْيَةِ اللَّهِ - تَعَالَى -<sup>٣</sup> وَعَوْنِهِ<sup>٤</sup> .

١- ب و ج : يعتمر .

٢- ج : فاما .

٣- الف : سيطيع .

٤- الف : انه .

٥- الف و ج : يدهو .

٦- ب و ج : - لا يقبل ، تا اينجا .

٧- ب : + تعالى .

٨- ج : - تعالى .

٩- ب : عوفته .

وَأَمَّا الصِّفَاتُ الَّتِي يَجِبُ كَوْنُ الْفِعْلِ الْمَأْمُورِ بِهِ عَلَيْهَا ، فَتَنْقَسِمُ<sup>١</sup>  
إِلَى أَقْسَامٍ:

أَوَّلُهَا أَنْ يَدْخُلَ فِي الصَّحِيَّةِ وَيَخْرُجَ عَنِ الْإِسْتِعَالَةِ .  
وِثَانِيهَا<sup>٢</sup> أَنْ يَصِحَّ مِمَّنْ كَلَّفَهُ لِأَنَّ صَحَّتَهُ مِنْ غَيْرِهِ كَاسْتِحَالَتِهِ فِي  
الْفَرْضِ<sup>٣</sup> الْمَقْصُودِ .

وِثَالِثُهَا<sup>٤</sup> صَحَّتُهُ مِنْهُ عَلَى جِهَةِ الْإِخْتِيَارِ .  
وَرَابِعُهَا أَنْ يَكُونَ لِلْفِعْلِ فِي نَفْسِهِ صِفَةُ الْحُسْنِ .  
وَخَامِسُهَا أَنْ يَحْصُلَ لَهُ صِفَةُ زَائِدَةٍ يَدْخُلُ بِهَا فِي أَنْ يَكُونَ فَعْلًا  
أَوْ فَرْضًا ، وَهَذِهِ شُرُوطُ<sup>٥</sup> لَا يَدُّ مِنْهَا فِي حُسْنِ الْأَمْرِ بِالْفِعْلِ .  
وَإِذَا<sup>٦</sup> كَانَ الْكَلَامُ فِي الْوَاجِبِ ، فَلَا يَدُّ مِنْ كُلِّ مَا تَقَدَّمَ ، وَمِنْ شَرِطِ<sup>٧</sup>  
زَائِدٍ ، وَهُوَ حَصُولُ<sup>٨</sup> وَجْهِ يَقْتَضِي وَجُوبَهُ .

وَالْقِسْمُ الْأَوَّلُ يَنْبُتُ بِأَنْ<sup>٩</sup> يُعْلَمَ أَنَّ الْفِعْلَ<sup>١٠</sup> مِمَّا لَا يَسْتَعِيلُ  
[١٣] وَقَوْعُهُ ، بِأَنْ يَكُونَ وَقْتُهُ مُسْتَقْبَلًا ، وَلَا يَكُونَ مَاضِيًا وَلَا حَاضِرًا\* ، لِأَنَّ

١- الف و ج : فينقسم .

٢- ب : ثالثها .

٣- ب : المرض ، ج : الفرض .

٤- ب : ثانيها .

٥- الف : صحتها .

٦- الف : الاختيار .

٧- الف : فهذه الشروط .

٨- ب و ج : فإذا .

٩- ج : فائدة .

١٠- ب : حصوله .

١١- ب : إن .

١٢- ب : لفعل .

- ما لم يكن كذلك قبيحاً<sup>١</sup> إرادته<sup>٢</sup> والأمر به<sup>٣</sup>.
- والقسم الثاني وهو صحته منه يدخل فيه ألا يكون الفعل مباحاً يستحيل قدرة العبد عليه كالجواهر ومالا يتناول قدرتنا من الأعراض<sup>٤</sup> ويدخل فيه أن يكون غير ممنوع منه، وأن يمكنه تمييزه، وإنما أوجبنا ذلك، لأن مع قعده يتعذر الفعل، ويقبح الأمر بما يتعذر.
- والقسم الثالث يدخل فيه زوال الإلجاء، وأن تكون الدواعي مترددة، لأن<sup>٥</sup> بالإلجاء يلحق<sup>٦</sup> الملجأ بالمنوع، ومع فقد تردد الدواعي لا يستحق الثواب الذي هو الفرض بالتكليف.
- والقسم الرابع أن يكون الفعل غير قبيح، ولا عار من القبح<sup>٧</sup> والحسن، وإنما وجب ذلك، لأن الأمر بالقبح قبيح<sup>٨</sup> وكذلك<sup>٩</sup> إرادته، والأمر<sup>١٠</sup> بما لا فرض<sup>١١</sup> فيه كذلك.
- والقسم الخامس يدخل فيه ألا<sup>١٢</sup> يكون مباحاً، وأن يقع على وجه زائد على الحسن<sup>١٣</sup> يدخل به<sup>١٤</sup> إما في<sup>١٥</sup> كونه ندباً، أو فرضاً، وإنما

- |                          |                                |
|--------------------------|--------------------------------|
| ١- ب : يقبح .            | ٢- ب : إرادة                   |
| ٣- ب : - و .             | ٤- ج : - والقسم الاول نايلنج . |
| ٥- ج : الاعراض .         | ٦- الف و ج : يكون .            |
| ٧- الف : لا تا .         | ٨- الف : يلحق .                |
| ٩- ج : بالقبح .          | ١٠- ج : فكذلك ، ب : فكذلك .    |
| ١١- ج : والأمر ، بالبد . | ١٢- ب : عوض ، ج : فرض .        |
| ١٣- ج : الا ان .         | ١٤- ب : + و .                  |
| ١٥- ب و ج : فيه .        | ١٦- ج : - في .                 |

قلنا ذلك ، لأن المباح كما لا يستحق فعله في الشاهد المدح ، كذلك لا يستحق به الثواب ، وتكليف ما هذه حاله عبث .

وإنما شرطنا في الإيجاب أن يكون له وجه وجوب ، لأن ما لا وجه له يقتضي وجوبه ، فأجابه<sup>١</sup> قبيح ، يجرى مجرى قبيح<sup>٢</sup> الحسن وتحسين القبيح<sup>٣</sup> ، ولهذا لو أنه - تعالى - أوجب كفر نيمه<sup>٤</sup> ، لم يصير ذلك واجبا .

وأما الصفات التي يجب كون الأمور عليها ، فجمعتها أن يكون متسكنا من إيقاع الفعل على الوجه الذي أمر به ، وتفرع<sup>٥</sup> هذه الجملة إلى أن تكون<sup>٦</sup> القدرة<sup>٧</sup> والعلوم والآلات والأسباب والأدلة كلها حاصلة ، لأن وجودها يكون التمكن ، ومع قدها يحصل التعمد .<sup>٨</sup>  
وأعلم أن هذه الشروط تنقسم إلى أقسام ثلاثة : أولها أن يكون ممنا لا يصح إلا من الله تعالى ، فلا بد من أن يزيح<sup>٩</sup> - جل اسمه - ملة<sup>١٠</sup> المكلف<sup>١١</sup> فيه ، وذلك نحو القدرة والحاسة وكثير من الآلات ونحو كمال العقل .

٢- ب : فيجرى ، ج : فيجرى .

٤- ج : القبيح .

٦- الف و ج : يتفرع .

٨- ج : - و .

١٠- ب : يزيح ، ج : يذبح .

١٢- الف : - المكلف .

١- الف : إجابته .

٣- ب : القبيح .

٥- ج : نعمته .

٧- الف و ج : يكون .

٩- ج : الشروط .

١١- الف : ملته .

وثانيها مالا يصحُّ على الوجه المحتاج إليه إلا من العبد، كنحو الإرادة والكراهة، لأنهما لا يؤثران في فعله فيكون أمر أو خيراً وعادة<sup>٢</sup> لله - تعالى - إلا بأن يكونا من جهة العبد.

وثالثها أن يكون متباً يصحُّ من الله - تعالى - و<sup>٣</sup> من جهة العبد، نحو كثير من الآلات وكثير من العلوم، و<sup>٤</sup> في هذا الوجه يجوز أن يفعله - تعالى - للعبد<sup>٥</sup>، ويجوز أن يلزمه فعله، ويمكنه منه<sup>٦</sup>.

وأما<sup>٧</sup> التي يجب أن يكون الأمر عليها، فإن<sup>٨</sup> يكون متقدماً لوقت الفعل<sup>٩</sup>، ولا يحد<sup>١٠</sup> في ذلك حداً معيناً، بل يعلق<sup>١١</sup> ذلك بصفة معقولة<sup>١٢</sup>، وهو أن يتم بذلك التقدم<sup>١٣</sup> الفرض<sup>١٤</sup> في الأمرين<sup>١٥</sup> دلالة على وجوب الفعل، وترغيب فيه، و<sup>١٦</sup> بحث عليه، فهذا القدر هو الذي لا بد منه، وما زاد على ذلك من التقدم فلا بد فيه من مصلحة زائدة. والمجبرة<sup>١٧</sup> تخالف في ذلك، وتقول: أن الأمر إذا كان إلزاماً

١- الف: خبرا.

٢- ب: أو.

٣- ب: - و.

٤- ج: فيه.

٥- الف: الامر، باليد.

٦- ب و ج: تحد.

٧- ب: مملولة.

٨- ب: المرز.

٩- ج: المجبر.

١٠- ب: عبادا.

١١- ج: الايات.

١٢- ب: بالعبد.

١٣- الف: + الصفات.

١٤- الف: بان.

١٥- الف: تعلق، ج: تعلق.

١٦- ب و ج: + و.

١٧- ج: - و.

فلا يكون إلا في حال الفعل ، وما يتقدم ليس يأمر ، وإنما هو إعلام .

- ١ في أهل العدل من يذهب إلى أنه لا يجوز تقدمه<sup>٢</sup> إلا بوقت واحد ، وفيهم من يجوز تقدمه بأوقات بشرط<sup>٣</sup> أن يكون المكلف من حين حصول الأمر إلى وقت التكليف متمكناً مزاح<sup>٤</sup> العلى ، ومنهم من يجوز تقدمه<sup>٥</sup> بأوقات - وإن لم يكن المكلف كذلك - إذا كان في تقدمه<sup>٦</sup> مصلحة لبعض المكلفين ، وهو الصحيح ، وفيهم من يجوز تقديمه<sup>٧</sup> من غير اعتبار مصلحة . ومن يعتبر المصلحة<sup>٨</sup> منهم من يقول : يجوز أن تكون<sup>٩</sup> المصلحة تحمّل<sup>١٠</sup> البعض إلى من كلف الفعل ، ومنهم<sup>١١</sup> من لا يجوز أن يكون الصلاح هذا القدر ، بل يوجب<sup>١٢</sup> أن يستفيد<sup>١٣</sup> به مع التحمل .

وأما الذي يدل على أنه لا بد من تقدمه<sup>١٤</sup> أنه يفيد إيجاب الفعل

١- ج : - و . ٢- ب و ج : تقديمه .

٣- ب : بشرط . ٤- ج : - أن يكون .

٥- ب : حصل . ٦- ج : فراخ ، ب : مزاح .

٧- ب : تقديمه . ٨- الف : تقديمه .

٩- ج : منهم . ١٠- ج : تقدمه .

١١- ج : + و . ١٢- ب و ج : يكون .

١٣- ب و ج : يحصل . ١٤- الف : فيهم .

١٥- الف : يتباعد . ١٦- ج : مقدمة .

عَلَى الْمَكْلَفِ ، وَتَرْغِيهِ ، وَبَعَثَهُ عَلَيْهِ ، وَكُلُّ هَذَا لَا يَتِمُّ إِلَّا بِالتَّعَدُّمِ .  
 وَخِلَافُ الْمُجْبِرَةِ مَبْنَى عَلَى قَوْلِهِمْ : أَنَّ الْقُدْرَةَ<sup>١</sup> مَعَ الْفَعْلِ<sup>٢</sup> ، فَأَجْرُوا  
 الْأَمْرَ مَجْرَاهَا ، وَذَلِكَ بَاطِلٌ بِمَا ذُكِرَ فِي مَوَاضِعِهِ ، لِأَنَّهُ يُبْطِلُ الْإِثَارَ  
 وَالِاخْتِيَارَ ، وَيَقْتَضِي تَكْلِيفَ مَا لَا يُطَاقُ ، وَأَنَّ الْقَاعِدَ عَنِ الصَّلَاةِ مَعْدُورٌ  
 بِتَرْكِ الْقِيَامِ إِلَيْهَا ، لِأَنَّهُ لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ .

وَقَوْلُهُمْ : أَنَّ الْمُتَعَدِّمَ إِعْلَامٌ ، فَإِنْ أَرَادُوا بِهِ أَنَّهُ إِعْلَامٌ يُلْزَمُ  
 الْفَعْلُ فِي وَقْتِهِ ، فَهُوَ خِلَافٌ فِي عِبَارَةٍ ، وَإِنْ أَرَادُوا غَيْرَ ذَلِكَ ، فَهُوَ غَيْرُ  
 مَعْقُولٍ ، وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَيْضاً أَنَّ الْأَوَامِرَ فِي الشَّاهِدِ لَا تَكُونُ<sup>٣</sup> إِلَّا مُتَعَدِّمَةٌ ،  
 وَأَجْمَعَتِ الْأُئِمَّةُ عَلَى أَنَّ أَوَامِرَ الْقُرْآنِ مُتَنَاوِلَةٌ لِلْخَلْقِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ،  
 وَإِنْ كَانَتْ مُتَعَدِّمَةً لَهُمْ .

وَأَمَّا تَقَدُّمُ الْأَمْرِ عَلَى الْفَعْلِ أَوْقَاتاً<sup>٤</sup> كَثِيرَةً ، فَإِذَا كَانَ لِلْمَصْلَحَةِ ،  
 حَسَنٌ لَا مَحَالَةَ .

وَأَمَّا<sup>٥</sup> مَنْ شَرَطَ<sup>٦</sup> فِي<sup>٧</sup> جَوَازِ تَقَدُّمِهِ أَنْ يَكُونَ الْمَكْلَفُ مُتَمَكِّناً

١- ج : القدر .

٢- ج : - الفعل .

٣- ج : - و .

٤- ب : بان .

٥- الف : ان .

٦- الف : - انه .

٧- ج : يكون .

٨- ج : اوقات .

٩- ب : واذا .

١٠- الف و ج : فاما .

١١- ب : بشرط .

١٢- ج : - في .



في الأحوال كلها، فقولُه باطلٌ، لِأَنَّ الْمُكْتَفَى إِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى التَّمَكُّنِ  
لِیَفْعَلَ، لَا لِيَكُونَ مَأْمُورًا، لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ فِي حَالِ الْأَمْرِ مُتَمَكِّنًا، وَفِي حَالِ  
الْفِعْلِ عَاجِزًا، قُبِحَ أَمْرُهُ، فَلَا مَانِعَ مِنْ حَسَنِ أَمْرِهِ بِفِعْلٍ يَعْلَمُ اللَّهُ -  
تَعَالَى - أَنَّهُ سَيَتِمُّكَنُ مِنْهُ فِي حَالِ الْحَاجَةِ، وَإِنْ كَانَ فِي حَالِ الْأَمْرِ عَاجِزًا  
[٣١] وَأَوَامِرُ الْقُرْآنِ مُتَنَاقِلَةٌ لِلْخَلْقِ \* كَيْلَهُمْ إِلَى آخِرِ التَّكْلِيفِ، وَإِنْ  
كَانَ أَكْثَرُهُمْ فِي حَالِ وَجُودِ هَذِهِ الْأَوَامِرِ غَيْرَ مُتَمَكِّنِينَ<sup>١</sup> بَلْ غَيْرَ  
مَوْجُودِينَ<sup>٢</sup>.

وَالصَّحِيحُ أَنَّ تَقْدِيمَهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَحْسُنَ لِلتَّحْمِلِ فَقَطْ، لِأَنَّ مِنْ حَقِّ  
الْكَلَامِ أَنْ يَفْعَلَ لِلْإِفَادَةِ، فَلَا بُدَّ فِي الْمَصْلُحَةِ الْحَاصِلَةِ فِيهِ أَنْ يَكُونَ  
رَاجِعَةً إِلَى الْإِفَادَةِ<sup>٣</sup>.

١٠

وَلَا يَجِبُ عَلَى هَذَا أَنْ تَكُونَ الْمَلَأُثْكَةُ - ع - مُكَلَّفَةً بِهَذِهِ  
الشَّرْعِيَّاتِ لِأَجْلِ التَّحْمِلِ، وَذَلِكَ أَنَّا إِنَّمَا أَوْجَبْنَا فِي الْمُتَحَمِّلِ لِلْكَلَامِ  
أَنْ يَفْهَمَهُ، وَأَنْ يَكُونَ مَصْلُحَةً لَهُ فِي تَحْمِيلِهِ، وَلَمْ نَوْجِبْ أَنْ يَكُونَ  
الشَّرَائِعُ الْمَذْكُورَةُ فِي ذَلِكَ الْكَلَامِ تَلَزُّمًا<sup>٤</sup> ذَلِكَ الْمُتَحَمِّلِ، فَالْمَلَأُثْكَةُ

٢- ب: الحال.

١- ج: يفعل.

٤- الف: - الاوامر.

٣- ب: امر.

٦- الف: موجود.

٥- الف: متمكن.

٨- ب: الاهداء.

٧- ب و ج: من.

١٠- ب و ج: يلزم.

٩- ب و ج: يكون.

عَلَى هَذَا يَجِبُ أَنْ تَقْتَضِي<sup>١</sup> الْمُرَادُ بِالْقُرْآنِ، إِذَا تَحَمَّلْتَهُ<sup>٢</sup>، وَأَدَّيْتَهُ، وَأَنْ يَكُونَ لَهَا<sup>٣</sup> فِي ذَلِكَ مَصْلَحَةٌ دِينِيَّةٌ<sup>٤</sup>، وَإِنْ لَمْ تَلْزَمْهَا<sup>٥</sup> الشَّرَائِعُ.

## بَابُ فِي أَحْكَامِ النَّهْيِ

### فصل<sup>٧</sup>

٥. إَعْلَمُ أَنَّ النَّهْيَ لاصُورَةٌ لَهُ فِي اللَّغَةِ تَخْصُّهُ، عَلَى نَحْوِ مَا قُلْنَا<sup>٨</sup> فِي الْأَمْرِ، لِأَنَّ قَوْلَ الْقَائِلِ «لَا تَفْعَلْ» قَدْ يُسْتَعْمَلُ وَلَا يَكُونُ نَهْيًا، بَلْ عَلَى سَبِيلِ التَّوْبِيخِ وَالتَّعْنِيفِ، أَلَا تَرَى أَنَّ<sup>٩</sup> أَحَدَنَا<sup>١٠</sup> قَدْ يَقُولُ<sup>١١</sup> لِنَعْلَامِهِ<sup>١٢</sup> لَا تَطْعَمْنِي وَلَا تَقْعَلْ شَيْئًا مِمَّا أُرِيدُهُ، وَهُوَ غَيْرُ نَاهٍ لَه<sup>١٣</sup>، لِتَفَارِقِهِ<sup>١٤</sup> الْكَرَاهِيَةَ الَّتِي يَهَا يَكُونُ النَّهْيُ نَهْيًا، وَإِنَّمَا يُرِيدُ التَّعْنِيفَ، كَمَا قَالَ - تَعَالَى -:

١٥. اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، وَلَمْ يُرِدِ الْأَمْرَ.

وَالْكَلَامُ فِي<sup>١٦</sup> أَنَّهُ لاصِغَةً لَهُ تَخْصُّهُ كَالْكَلَامِ فِي الْأَمْرِ، فَلَا مَعْنَى لِإِعَادَتِهِ.

١- الف و ج : بينهم .

٢- ب و ج : لنا .

٣- الف و ج : يلزمها .

٤- ج : فضل .

٥- الف : - أحدها .

٦- ب : + و .

٧- ج : لتفارقة .

٨- ج : تحمله .

٩- ب : دينية .

١٠- الف : - في .

١١- الف : اته .

١٢- الف : + القائل .

١٣- الف : - له .

١٤- ب : - في .

وَالرَّابَّةُ مُعْتَبَرَةٌ فِي النَّهْيِ كَمَا أَنَّهَا مُعْتَبَرَةٌ فِي الْأَمْرِ، وَالِدَّلَالَةُ عَلَى الْأَمْرَيْنِ وَاحِدَةٌ.

وقولنا «نهي» يخص القول، بخلاف الأمر، لأننا قد بينا اشتراك هذه اللفظة بين الفعل والقول.

- وَالنَّهْيُ إِنَّمَا كَانَ نَهْيًا لِأَنَّ النَّهْيَ كَارَهُ لِلْفِعْلِ الَّذِي تَنَاولَهُ النَّهْيُ،  
وَالكَلَامُ فِي ذَلِكَ كَالْكَلَامِ<sup>٢</sup> فِي أَنَّ الْأَمْرَ إِنَّمَا كَانَ أَمْرًا لِإِرَادَةِ الْأَمْرِ  
الْمَأْمُورِ بِهِ، وَقَدْ تَقَدَّمَ مُسْتَقْصًى.

- وَالْقَوْلُ فِي أَنَّ النَّهْيَ لَا يَدُلُّ عَلَى أَحْكَامِ الْفِعْلِ كَالْقَوْلِ فِي الْأَمْرِ،  
وَإِنَّمَا يُحْكَمُ فِيهَا نَهْيُ اللَّهِ عَنْهُ بِالتَّبَحُّحِ بِدَّلَالَةِ مُنْقَضِلَةٍ، وَهِيَ أَنَّهُ - تَعَالَى -  
مَعَ حُكْمِيَّتِهِ لَا يَجُوزُ أَنْ يَنْهَى عَنِ الْحَسَنِ، وَلَا يَنْهَى إِلَّا عَنِ الْقَبِيحِ<sup>٣</sup>،  
كَمَا قُلْنَا فِي أَمْرِهِ - تَعَالَى - أَنَّهُ لَا<sup>٤</sup> يَدُلُّ<sup>٥</sup> مِنْ حَيْثُ الظَّاهِرُ بَلْ لِحُكْمِيَّتِهِ  
- تَعَالَى - عَلَى أَنَّ لِمَا أَمَرَ بِهِ صِفَةً زَائِدَةً عَلَى حُسْنِهِ، وَأَنَّ لَهُ مَدْخَلَ فِي  
اسْتِحْقَاقِ الْمَدْحِ وَالثَّوَابِ، وَإِنَّمَا نَقُولُ<sup>٦</sup> أَنَّ نَهْيَهُ - تَعَالَى - عَلَى الْوُجُوبِ  
وَأَنَّ لَمْ يَكُنْ أَمْرُهُ كَذَلِكَ<sup>٧</sup>، لِأَجْلِ أَنَّهُ يَقْتَضِي قُبْحَ الْفِعْلِ، وَالْقَبِيحُ<sup>٨</sup>  
يَجِبُ إِلَّا يَفْعَلَ.

٢- ج : يتناول.

٣- ج : القبح.

٤- ب : - لا.

٥- ج : يقول.

٦- ب و ج : القبح.

١- ج : هذا اللفظ.

٢- ب : الكلام.

٣- ج : قلنا.

٤- ب و ج : + لا.

٥- ج : - : أمره كذلك.

وَالْقَوْلُ فِي أَحْتِمَالِ النِّهْيِ الْمَطْلُوقِ لِلتَّكَرُّارِ وَالْمَرَّةِ الْوَاحِدَةِ مُطْلَقًا وَمَشْرُوطًا<sup>٢</sup> كَالْقَوْلِ فِي الْأَمْرِ، وَقَدْ مَضَى، وَأَحْتِمَالُهُ مَعَ الْإِطْلَاقِ لِكُلِّ وَقْتٍ مُسْتَقْبَلٍ، إِمَّا مُنْفَرِدًا أَوْ مُجْتَمِعًا كَالْقَوْلِ فِي الْأَمْرِ.

وَالْقَوْلُ بِالْفَوْرِ<sup>٣</sup> مُمَكِّنٌ فِيهِ كَمَا بَيَّنَّاهُ فِي الْأَمْرِ، غَيْرَ أَنَّ التَّخْيِيرَ فِي الْأَوْقَاتِ الْمُسْتَقْبَلَةِ غَيْرُ مُمَكِّنٍ فِيهِ<sup>٤</sup>، كَمَا أُمَكِّنَ فِي الْأَمْرِ، لِأَنَّ الْأَمْرَ إِتْمَا يَتَنَاولُ عَلَى سَبِيلِ التَّخْيِيرِ كَسَلٌ، فَعَلِي مُسْتَقْبَلٍ عَلَى الْبَدَلِ، لِتَسَاوَى<sup>٥</sup> فِي الصِّفَةِ الزَّائِدَةِ عَلَى الْحُسْنِ، وَالنِّهْيُ يَقْتَضِي الْقُبْحَ، فَلَوْ تَسَاوَتْ الْأَعْمَالُ<sup>٦</sup> كُلُّهَا فِي الْقُبْحِ، لَوَجِبَ الْعَدُولُ عَنِ الْجَمِيعِ، لِأَعْلَى جِهَةِ التَّخْيِيرِ، وَسَنَحَقُّ دُخُولَ التَّخْيِيرِ فِي النِّهْيِ فِي الْفَصْلِ الَّذِي يَأْتِي هَذَا بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى.

١٠. وَلَيْسَ النِّهْيُ عَنِ الشَّيْءِ أَمْرًا<sup>٧</sup> يَضْدِيهِ لَفْظًا وَلَا مَعْنَى كَمَا مَضَى ذَلِكَ فِي الْأَمْرِ.

١- الف : للمرة . ٢- ب : شروطًا .

٣- ج : في الفور . ٤- ب : - فيه .

٥- ب : كما ، بجای کل .

٦- ب : البدن المتساوى ، ج : المتساوى .

٧- الف ، نسخة بدل : الاقوال . ٨- الف : امر .

٩- الف : معنى .

## فصل في صحة دخول التخيير في النهي

اعلم أن هذا الباب يقتضي بيان ما يصح النهي<sup>١</sup> عنه من<sup>٢</sup> الأفعال المختلفة على جمع أو بدل، وهو من لطيف<sup>٣</sup> الكلام، والنفع به تام،<sup>٤</sup> وقد دلت الأدلة التي ليس ههنا موضع ذكرها على أن المكلف يمكن أن يخلو من كل أفعاله، إذا كان مستنداً أو مستلقياً<sup>٥</sup> وكانت<sup>٥</sup> الأكوأن مقطوعاً على بقائها<sup>٦</sup>، فلا يمتنع والحال هذه في أفعال جوارحه أن تكون<sup>٧</sup> كلها قبيحة، وإذا جاز ما ذكرناه<sup>٨</sup>، جاز تناول النهي لذلك<sup>٩</sup> أجمع، فاما إذا كانت الحال<sup>١٠</sup> حالاً لا يصح خلوه فيها من<sup>١١</sup> الأفعال، فلا يجوز قبح الجميع، لأن ذلك يقتضي ألا يتفك<sup>١٢</sup> من<sup>١٣</sup> القبيح، وأن<sup>١٤</sup> يكون معذوراً فيه. ١٠

فاما قبح ضدّين ولهما ثالث يمكنه أن يتفك منهما إليه، فمما<sup>١٥</sup> لأشبهة في جوازه.

- |                    |                     |
|--------------------|---------------------|
| ١- ب : - النهي .   | ٢- ج : - عن .       |
| ٣- ج : - لطيف .    | ٤- الف : - و .      |
| ٥- ب و ج : - هذا . | ٦- ب : - أو .       |
| ٧- ج : - إقامتها . | ٨- ب و ج : - يكون . |
| ٩- ب : - ذكرنا .   | ١٠- ج : - كذلك .    |
| ١١- ج : - + حال .  | ١٢- ج : - عن .      |
| ١٣- ج : - انما .   | ١٤- ب : - فمما .    |

وَقَدْ يَصِحُّ أَنْ يَقْبَحَ<sup>١</sup> مِنْهُ كُلُّ أَفْعَالٍ عَلَى وَجْهِهِ، وَيَحْسَنُ عَلَى وَجْهِ  
آخَرَ، وَعَلَى هَذَا الْوَجْهِ يَصِحُّ الْقَوْلُ بِأَنَّ مَنْ دَخَلَ زَرْعَ غَيْرِهِ عَلَى سَبِيلِ  
الْفَصْبِ<sup>٢</sup>، أَنْ لَهُ الْخُرُوجَ عَنْ بِنْيَةِ التَّخْلُصِ، وَلَيْسَ لَهُ التَّصَرُّفُ بِبِنْيَةِ  
الْإِفْسَادِ<sup>٣</sup>، وَكَذَلِكَ مَنْ قَعَدَ عَلَى صَدْرِ حَرٍّ إِذَا كَانَ أَنْفَصَالُهُ مِنْهُ يُؤْلَمُ  
ذَلِكَ الْحَيُّ كَقَعْوِدِهِ، وَكَذَلِكَ الْمَجَامِعُ زَانِيًا، لَهُ الْحَرَكََةُ بِبِنْيَةِ التَّخْلُصِ،  
وَلَيْسَ لَهُ الْحَرَكََةُ عَلَى وَجْهِ آخَرَ.

وَأَمَّا بَعْضُ تَصَرُّفِهِ، فَقَدْ يَصِحُّ أَنْ يَقْبَحَ<sup>٤</sup> عَلَى كُلِّ حَالٍ.  
فَأَمَّا حَسَنُ جَمِيعِ ذَلِكَ أَوْ بَعْضُهُ عَلَى الْبَدَلِ وَالْجَمْعِ<sup>٥</sup>، وَعَلَى وَجْهِ  
دُونَ وَجْهِ، فَلَا شَبْهَةَ فِيهِ.

وَالنَّهْيُ<sup>٦</sup> عَنْ ضِدِّينَ عَلَى الْجَمْعِ يَقْبَحُ مِنْ حَيْثُ يُسْتَحِيلُ وَجُودُهُمَا  
مَعًا، فَلَا يَقَعُ ذَلِكَ مِنْ حَكِيمٍ.

وَأَعْلَمُ أَنَّهُ غَيْرُ مُمْتَنِعٍ فِي فِعْلٍ أَنْ يَقْبَحَ لِكُونِهِ<sup>٧</sup> مَا يَسُدُّ مَسَدَهُ  
مَعْدُومًا<sup>٨</sup>، كَمَا لَا يَمْتَنِعُ أَنْ يَكُونَ صَالِحًا إِذَا كَانَ غَيْرُهُ مَعْدُومًا، فَغَيْرُ  
مُتَمَتِّعٍ عَلَى هَذِهِ الْجُمْلَةِ أَنْ يَنْتَهِيَ \* الْحَكِيمُ عَنْ فِعْلَيْنِ مُخْتَلَفَيْنِ عَلَى  
التَّخْيِيرِ وَالْبَدَلِ، بِأَنْ يَكُونَ فِي الْمَعْلُومِ أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَقْبَحُ بِشَرْطِ

١- ج : انما .

١- ب : يتبع .

٢- الب وج : فاما .

٢- ب : الفساد .

٣- ب : الجميع .

٣- ب وج : و .

٤- ج : + ان .

٤- الف : فالنهي .

٥- ج : معلوما .

عدم الآخر، فلا يَكُنْ القولُ يُبْجِهُمَا جَمِيعاً عَلَى الإِطْلَاقِ، لِأَنَّ الإِشْتِرَاطَ  
الَّذِي ذَكَرْنَاهُ يَقْتَضِي أَنَّهُمَا مَتَى وَجِدَا لَمْ يَقْبَحْ<sup>١</sup> وَاحِدُ مِنْهُمَا، وَمَتَى  
وَجِدَا أَحَدُهُمَا قَبَحٌ لِمَحَالَّةٍ، فَالنَّهْيُ عَنِ الْمُخْتَلِفَيْنِ - إِذَا صَحَّ مَا ذَكَرْنَاهُ -  
عَلَى سَبِيلِ التَّخْيِيرِ صَحِيحٌ جَائِزٌ، وَلَيْسَ يَجْرِي الْمُخْتَلِفَانِ فِي هَذَا الْحُكْمِ  
مَجْرَى الضِّدِّينِ، لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنَ الضِّدِّينِ مَتَى وَجِدَ وَجَبَ عَدَمُ الْآخَرِ،  
وَمَا يَجِبُ لِمَحَالَّةٍ يَتِمُّدُ كَوْنُهُ شَرْطاً فِي قَبْحِهِ، وَهَذَا فِي الْمُخْتَلِفَيْنِ أَشْبَهُ  
بِالصَّوَابِ، وَكَذَلِكَ الْمُتَمَّاثِلَانِ.

### فصل في النهي هل يقتضي فساد المنهي عنه

إِظْهَرَ أَنَّ النَّهْيَ عَنْهُ عَلَى ضَرْبَيْنِ: أَحَدُهُمَا لَا يَصِحُّ فِيهِ مَعْنَى الْفَسَادِ وَالصِّحَّةِ  
وَالْإِجْزَاءِ، وَالضَّرْبُ الْآخَرُ يَصِحُّ ذَلِكَ فِيهِ، فَيُنَالُ الْأَوَّلُ الْجَهْلُ وَالظُّلْمُ<sup>١٠</sup>  
وَمَا جَرَى مَجْرِيهِمَا مِمَّا لَا يَتَعَلَّقُ بِهِ أَحْكَامُ شَرْعِيَّةٍ، وَمِثَالُ الثَّانِي الطَّلَاقُ  
وَالنِّكَاحُ وَالْبَيْعُ وَالصَّلَاةُ لِمَتَعَلَّقِ الْأَحْكَامِ يَكُلُّ<sup>٦</sup> مَا ذَكَرْنَاهُ، فَإِذَا  
أُطْلِقَ الْقَوْلُ بِأَنَّ النَّهْيَ هَلْ يَقْتَضِي الْفَسَادَ أَوِ الصِّحَّةَ، فَالْمُرَادُ بِهِ الْقِسْمُ  
الَّذِي يَصِحُّ فِيهِ ذَلِكَ<sup>٧</sup>.

٢- ب : + مجرى.

١- ب : يفتح.

٤- ج : نهى .

٢- ب : المختلفين.

٦- ب : بل كل.

٥- الف : + فيه.

٧- الف : ذلك فيه.

وَقَدْ اخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِي ذَلِكَ فَمِنْهُمْ مَنْ جَعَلَ النَّهْيَ دَالًّا عَلَى الْفَسَادِ كَدَلَالَتِهِ عَلَى التَّحْرِيمِ مِنْ جِهَةِ اللَّفْظِ، وَمِنْهُمْ مَنْ جَعَلَهُ دَالًّا عَلَى الْفَسَادِ مِنْ جِهَةِ آدِلَةِ الشَّرْعِ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَجْعَلْهُ دَالًّا عَلَى الْفَسَادِ، وَقَالَ: لَا يَمْتَنِعُ مَعَ النَّهْيِ كَوْنُ النَّهْيِ عَنْهُ مُجِزِيًّا، كَمَا لَا يَمْتَنِعُ كَوْنُهُ غَيْرَ مُجِزٍ<sup>٢</sup>، وَتَقِفُ عَلَى الدَّلِيلِ.

وَالَّذِي نَذَهَبُ<sup>٣</sup> إِلَيْهِ أَنَّ النَّهْيَ مِنْ حَيْثُ<sup>٤</sup> اللَّفْظِ وَعَرَفَ أَهْلُهَا<sup>٥</sup> لَا يَقْتَضِي فُسَادًا وَلَا<sup>٦</sup> صِحَّةً، وَإِنَّمَا تَعْلَمُ<sup>٧</sup> فِي مُتَعَلِّقِهِ الْفُسَادَ بِدَلِيلٍ مُفْصِلٍ، فَأَمَّا مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّ آدِلَةَ الشَّرْعِ دَلَّتْ عَلَى تَعَلُّقِ الْفَسَادِ بِالنَّهْيِ عَنْهُ، فَإِنْ أَرَادَ بِدَلِيلِ الشَّرْعِ مَا ذَكَرْنَاهُ فِيمَا تَقَدَّمَ مِنْ هَذَا الْكِتَابِ مِنْ أَنَّ الصَّعَابَةَ وَمَنْ يَلِيهِمْ قَضَوْا بِفُسَادِ النِّهْيَاتِ مِنْ غَيْرِ تَوَقُّفٍ عَلَى دَلِيلٍ، فَذَلِكَ صَحِيحٌ، وَقَدْ أَوْضَحْنَاهُ، وَإِنْ أَشَارَ بِدَلِيلِ الشَّرْعِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ، فَتَحْنُ نَتَكَلَّمُ عَلَيْهِ.

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى صِحَّةِ مَذْهَبِنَا أَنَّ النَّهْيَ لَا تَعْلُقَ لِلْفُظِّ وَلَا لِمَعْنَاهُ بِشَيْءٍ مِنَ الْأَحْكَامِ الَّتِي تُشِيرُ<sup>٨</sup> يَقُولُنَا فِي<sup>٩</sup> الْفِعْلِ «إِنَّهُ مُجِزٌ»<sup>١٠</sup> إِلَى

٢- ج : من ، بجاي كون .

١- ج : جمل .

٤- الف و ج : يقف .

٣- الف : مجزى .

٦- ب و ج : جهة .

٥- ب و ج : يذهب .

٨- ج : - لا .

٧- ب و ج : مرئها .

١٠- ج : يشير .

٩- ب و ج : يعلم .

١١- الف : الى .



ثبوتها، وفي قولنا «إنه فاسد» إلى انتفائها، وما لا تعلق له بالنهي في لفظ<sup>١</sup> ولا معنى كيف يصح أن يستفاد منه، يوضح هذه الجملة أن الفقيه إذا قال في العقد: إنه صحيح، فلم يقد بذلك حسن العقد ولا قبحه، وإنما غرضه إثبات<sup>٢</sup> أحكام مخصوصة<sup>٣</sup> له، وكذلك إذا قال: هو فاسد أو موقوف، والإقامات من طلاق وغيره إذا قلنا: إنه صحيح، فمعناه أن الفرقة تقع<sup>٤</sup> به، والأحكام تنعلق<sup>٥</sup> عليه، وإذا قلنا: إنه فاسد، فالمعنى أنه لا يؤثر فراقاً<sup>٦</sup> ولا تحريماً<sup>٧</sup> وإذا اعتبرت سائر ما نقول<sup>٨</sup>: إنه صحيح وفاسد<sup>٩</sup>، وجدته<sup>١٠</sup> مفيداً لثبوت أحكام شرعية<sup>١١</sup> أو<sup>١٢</sup> انتفائها، وإذا كان النهي يظاها<sup>١٣</sup> ومعناه لا يقتضي إلا هذا القدر الذي ذكرناه، فلا يدل<sup>١٤</sup> في المنهي عنه على فساد ولا صحة، وهذا الجملة إذا اعتبرت تجلي<sup>١٥</sup> الكلام في هذا الباب، وتقرى<sup>١٦</sup> من كل شبهة.

١- ج: لفظه.

٢- ب: + نحو.

٣- ج: حكم مخصوص.

٤- ج: يقع.

٥- ب: تعلق، ج: يعلق.

٦- الف: فإذا.

٧- ب و ج: في فرقة.

٨- ب و ج: تحريم.

٩- ب: فإذا.

١٠- ب: تقول، ج: يقول.

١١- ب: + فالمعنى انه لا يؤثر في فرقة.

١٢- ب: غير مقروء.

١٣- ب: و.

١٤- الف: فإذا.

١٥- ج: فلا بد.

١٦- ب: تعلق.

١٧- ب: فتقرى.

و<sup>١</sup> مِمَّا يَدُلُّ أَيْضاً عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ أَنَّ النَّهْيَ لَوْ<sup>٢</sup> اقْتَضَى فَسَادَ الْفِعْلِ<sup>٣</sup>  
الْمَنْهَى عَنْهُ لِشَيْءٍ<sup>٤</sup> يَرْجِعُ إِلَيْهِ، لَمَا صَحَّ فِي النَّهْيِ إِذَا تَنَاوَلَ مَا لَيْسَ يَفْسِدُ  
فِي الشَّرْعِ بَلْ كَانَ صَحِيحاً مُجْزِئاً أَنْ يَكُونَ نَهياً عَلَى الْحَقِيقَةِ، وَالْإِجْمَاعِ  
بِخِلَافِهِ، لِأَنَّهُمْ وَإِنْ اخْتَلَفُوا فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْثَلَةِ الَّتِي تُذَكَّرُ<sup>٥</sup> فِي هَذَا  
الْبَابِ، فَلَمْ يَخْتَلَفُوا فِي أَنَّ الْمُكَلَّفَ وَقَدْ ضَاقَ عَلَيْهِ وَقْتُ الصَّلَاةِ فِي  
آخِرِ وَقْتِهَا أَنَّهُ مَنُوعٌ عَنِ الْبَيْعِ وَالشِّرَاءِ، وَمَعَ ذَلِكَ فَبَيْعُهُ صَحِيحٌ،  
وَنِكَاحُهُ كَذَلِكَ، وَلَمْ يَخْتَلَفُوا فِي أَنَّهُ مَنُوعٌ عَنِ إِزَالَةِ النِّجَاسَةِ بِالماءِ  
الْمَنْصُوبِ، لِأَنَّهُ تَصَرَّفَ فِيهَا لَا يَمْلِكُهَا، وَمَعَ ذَلِكَ فَإِنَّ حَكَمَ النِّجَاسَةِ  
يَزُولُ<sup>٦</sup> كَمَا يَزُولُ<sup>٧</sup> بِالماءِ الَّتَمْلُوكِ، وَالْوُطْئُ فِي الْبَيْضِ يَتَعَلَّقُ<sup>٨</sup>  
بِهِ أَحْكَامُ الصَّحَّةِ كَمَا يَتَعَلَّقُ بِالْوُطْئِ الْمُبَاحِ، مِنْ لُحُوقِ<sup>٩</sup> الْوَلَدِ،  
وَوُجُوبِ النِّهْيِ، وَالتَّحْلِيلِ لِلزَّوْجِ الْأَوَّلِ، فَلَوْلَا أَنَّ النَّهْيَ لَا يَقْتَضِي مِنْ حَيْثُ  
كَانَ نَهياً لِلْفَسَادِ<sup>١٠</sup>، لَمَا صَحَّ شَيْءٌ مِمَّا ذَكَرْنَاهُ.  
وَمِمَّا يَدُلُّ أَيْضاً عَلَى ذَلِكَ أَنَّ لَفْظَ النَّهْيِ قَدْ يَرُدُّ فِيهِ هُوَ صَحِيحٌ،

٢- ب : - لو .

١- ج : - و .

٤- ج : بشيء .

٣- ج : - الفعل .

٦- ب : هن .

٥- ب : - شيء .

٨- الف : الشرى .

٧- ج : يذكره .

١٠- الف : - يزول .

٩- ب : يملك .

١٢- ج : طوق .

١١- الف : تزول .

١٣- ب : لفساد، ج : الفساد .

وفاسد، وَقَدْ قَدَّمْنَا أَنَّ اسْتِعْمَالَ اللَّفْظَةِ فِي شَيْئَيْنِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهَا حَقِيقَةٌ فِيهِمَا  
إِلَّا أَنْ يَقُومَ دَلِيلٌ، فَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ لَفْظُ النَّهْيِ مُحْتِمِلًا لِلْفُسَادِ  
كَاحْتِمَالِهِ لِلصَّحَّةِ، وَلَا يَقْطَعُ عَلَى أَحَدِهِمَا إِلَّا بِدَلِيلٍ.  
وَقَدْ تَمَلَّقَ مَنْ حَكَّمَ فُسَادَ النَّهْيِ عَنْهُ<sup>٢</sup> وَعَلَّقَهُ<sup>٣</sup> بِظَاهِرِ النَّهْيِ  
بِأَشْيَاءٍ: أَوَّلُهَا أَنَّ الْأَمْرَ بِالشَّيْءِ إِذَا اقْتَضَى الْأَجْزَاءَ وَالصَّحَّةَ، فَيَجِبُ أَنْ  
يَكُونَ النَّهْيُ الَّذِي هُوَ ضَدُّهُ يَقْتَضِي الْفُسَادَ وَالْبَطْلَانَ.  
وِثَانِيهَا أَنَّ النَّهْيَ عَنِ الْفِعْلِ إِذَا مَنَعَ<sup>٤</sup> مِنْهُ، فَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ مَانِعًا  
مِنْ أَحْكَامِهِ، وَإِذَا مَنَعَ مِنْ أَحْكَامِ التَّبِعِ أَوْ الطَّلَاقِ فَلَيْسَ إِلَّا الْفُسَادُ.  
ثَالِثُهَا أَنَّ الْأَجْزَاءَ يُعَاقِبُ الْفُسَادُ، فَإِذَا كَانَ بِالنَّهْيِ<sup>٥</sup> \* يُنْفَى<sup>٦</sup> كَوْنُ  
الشَّيْءِ شَرْعِيًّا، فَالْأَجْزَاءُ<sup>٧</sup> لَا يُعْلَمُ إِلَّا شَرْعًا، فَلَيْسَ<sup>٨</sup> بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا الْفُسَادُ.  
رَابِعُهَا أَنَّ النَّهْيَ لَوْ لَمْ يُعْقَلْ مِنْهُ الْفُسَادُ، لَمْ يَكُنِ التَّحْرِيمُ دَلَالَةً  
عَلَى<sup>٩</sup> الْفُسَادِ<sup>١٠</sup>، فَكَانَ لَا يُعْقَلُ مِنْ قَوْلِهِ - تَعَالَى - : حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ  
أَمْهَاتُكُمْ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ<sup>١١</sup> فُسَادُ هَذِهِ الْأَنْكِحَةِ وَبُطْلَانُهَا، وَلَا يُعْقَلُ

١- ج: تقوم.

٢- ب: علقه، بجای عنه.

٣- ب: علقه.

٤- ب: امتنع.

٥- ب: الانقضاء، بجای الفساد.

٦- الف: النهي.

٧- ب: يقتضي.

٨- الف: والاجزاء.

٩- الف: وليس.

١٠- ب: -، على.

١١- الف: للفساد.

١٢- الف: الايات.

من قوله - تعالى - : وَحَرَّمَ الرِّبَا، فساداً أحكام عقيد الربا .  
وخامسها أَنَّ المنهى عنه لو كَانَ مُجْزِئاً لَكَانَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ<sup>٢</sup>  
ذَلِكَ الشَّرْعِ ، وَلِنَا يَنْبِئُ الشَّرْعُ عَنْ إِجْزَائِهِ<sup>٣</sup> ، إِمَّا بِالْأَمْرِ<sup>٤</sup> ، أَوْ  
الْإِبَاحَةِ ، وَكُلُّ ذَلِكَ مَقْهُودٌ فِي الْمَنْهَى عَنْهُ .

وسادسها الْخَبَرُ الْمَرْوِيُّ عَنْهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -<sup>٥</sup> مِنْ قَوْلِهِ<sup>٦</sup> مَنْ أَدْخَلَ  
فِي دِينِنَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ ، وَالْمَنْهَى عَنْهُ لَيْسَ مِنَ الدِّينِ ، فَيَجِبُ أَنْ  
يَكُونَ بَاطِلاً مَرْدُوداً<sup>٨</sup> .

وسابعها أَنَّ عَادَةَ الْمَلْفِ وَالْخَلْفِ<sup>٩</sup> مِنْ لَدُنِ الصَّحَابَةِ ، وَإِلَى يَوْمِنَا هَذَا  
جَارِيَةٌ ، بَأَن يَحْمِلُوا<sup>١٠</sup> كُلَّ مَنْهَى عَنْهُ عَلَى الْفَسَادِ .  
فَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَمَلَّقُوا بِهِ أَوَّلًا : إِنَّا قَدْ بَيَّنَّا أَنَّ الْأَمْرَ بِظَاهِرِهِ وَمِنْ  
غَيْرِ دَلِيلٍ مُتَفَصِّلٍ لَا يَقْتَضِي الْإِجْزَاءَ ، وَأَنَّهُ<sup>١١</sup> كَالْمَنْهَى<sup>١٢</sup> فِي أَنَّهُ لَا يَفْتَضِي  
الْفَسَادَ ، فَسَقَطَ هَذَا الْوَجْهُ .

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَمَلَّقُوا بِهِ ثَانِيًا : قَدْ اقْتَصَرْتُمْ عَلَى دَعْوَى ، وَمِنْ أَيْنَ

١ - ج : هند . ٢ - ب : - معرفة .

٣ - ج : + و . ٤ - الف : او .

٥ - ب - : اما بالامر ، تاليفنا . ٦ - ج : عليهم السلام .

٧ - ج و ب : - من قوله . ٨ - الف : مردوداً باطلاً .

٩ - ب : - والخلف . ١٠ - الف : تعدل .

١١ - ب : فانه . ١٢ - ج : كان المنهى .

قُلْتُمْ أَنَّ النَّهْيَ إِذَا مَنَعَ مِنَ الْفَعْلِ، وَجَبَ أَنْ يَكُونَ مَانِعًا مِنْ أَحْكَامِهِ، وَهَلِ الْخِلَافُ إِلَّا فِي ذَلِكَ، ثُمَّ الْفَرْقُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ أَنَّهُ إِنَّمَا مَنَعَ مِنَ الْفَعْلِ لِتَمَلُّقِ بَيْنِهِ وَبَيْنِ الْفَعْلِ، لِأَنَّ الْحَكِيمَ إِذَا نَهَى عَنْ شَيْءٍ فَقَدْ كَرِهَهُ، وَهُوَ لَا يَكْرَهُهُ إِلَّا الْقَبِيحَ، وَالْقَبِيحُ مَمْنُوعٌ مِنْهُ، وَأَحْكَامُ الْفَعْلِ غَيْرُ مُتَعَلِّقَةٍ بِمَعْنَى النَّهْيِ وَالْأَلْفِظَةِ، فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ النَّهْيُ مَانِعًا مِنْهَا.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ<sup>٣</sup> ثَالِثًا: إِنْ أَرَدْتُمْ بِأَنَّ النَّهْيَ يَنْفِي كَوْنَهُ شَرْعِيًّا أَنَّهُ يَنْفِي كَوْنَهُ مُرَادًّا وَطَاعَةً وَقُرْبَةً، فَذَلِكَ صَحِيحٌ. وَإِنْ أَرَدْتُمْ نَفْيَ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ، فَهُوَ غَيْرُ مُسْلَمٍ، وَإِذَا كَانَ الْأَجْزَاءُ وَالْفُسَادُ لَا يُعْلَمَانِ إِلَّا شَرْعًا<sup>٤</sup>، فَيَجِبُ أَلَّا يُسْتَفَادَ أَحَدُهُمَا مِنْ مُطْلَقِ الْأَمْرِ.

فَإِذَا قَالَ: إِجْزَاؤُهُ لَا يُعْلَمُ إِلَّا شَرْعًا، وَلَا شَرْعَ فِيهِ، فَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ فَاسِدًا.

قُلْنَا: وَفُسَادُهُ لَا يُعْلَمُ إِلَّا شَرْعًا، وَلَا شَرْعَ فِيهِ<sup>٥</sup>، فَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ صَحِيحًا، وَالصَّوَابُ غَيْرُ ذَلِكَ، وَهُوَ التَّوَقُّفُ عَنِ الْحُكْمِ<sup>٦</sup> بِصِحَّةِ أَوْفَسَادٍ عَلَى الدَّلِيلِ الْمُنْفَصِلِ.

١- ب: الحكم.

٢- ب: -، هـ.

٣- ج: -، و.

٤- ب: شرعيًا.

٥- الف: - فيه.

٦- ج: -، و.

٧- ب: يبقى.

٨- ج: فان.

٩- ب: يستقها، ج: يستفيد.

١٠- ب و ج: حكم.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ رَابِعاً: نَحْنُ نَقُولُ فِي التَّحْرِيمِ: أَنَّ مُطْلَقَهُ لَا يَدُلُّ عَلَى الْقِسَادِ، مِثْلَ قَوْلِنَا فِي النَّهْيِ، وَإِنَّمَا 'عِلْمٌ' فُسَادُ نِكَاحٍ.<sup>١</sup> الْأَمْهَاتِ يَغْيِرُ وَضْعُ النَّهْيِ فِي اللَّغَةِ، وَعَلَى الْجُمْلَةِ يَدْلِيلُ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ خَامِساً: إِنَّ الْأَجْزَاءَ قَدْ يُعْلَمُ يَغْيِرُ الْأَوْجَابِ وَالْأَمْرِ وَالْإِبَاحَةِ، وَهُوَ أَنْ يَقُولَ: لَا تَفْعَلُوا كَذَا، فَإِنْ فَعَلْتُمُوهُ كَانَ مُجْزِئاً، أَوْ يَنْ يُبَيِّنَ أَنَّ الْحُكْمَ الشَّرْعِيَّ يَتَعَلَّقُ بِصُورَةٍ لِلْفِعْلِ مَخْصُوصَةٍ، فَيُعْلَمُ 'إِقَاعُ الْحُكْمِ لَهَا' سَوَاءٌ كَانَتْ مَنَهَتْهَا عَنْهَا أَوْ مَأْمُوراً بِهَا.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ سَادِساً: إِنْ الْخَبَرُ الَّذِي اعْتَمَدْتُمْ عَلَيْهِ ١٠ خَبَرٌ وَاحِدٌ، أَحْسَنُ<sup>١١</sup> أَحْوَالِهِ أَنْ يَقْتَضِيَ الظَّنَّ، فَكَيْفَ يُحْتَجُّ بِهِ<sup>١٢</sup> فِي مَسْأَلَةٍ عِلْمِيَّةٍ.

وَبَعْدُ، فَإِنَّمَا يَصِحُّ<sup>١٣</sup> التَّعَلُّقُ بِهِ لَوْ ثَبَتَ أَنَّ أَجْزَاءَ الْفِعْلِ الْمَنَهِيِّ عَنْهُ لَيْسَ مِنَ الَّذِينَ، حَتَّى يُحْكَمَ بِأَنَّهُ مُرَدُّودٌ، وَهَذَا لَا يُسْتَفَادُ مِنَ الْخَبَرِ.

١- الف: + نحن نقول في التحريم ان مطلقه لا يدل على .

٢- الف: - علم .

٣- ب: - نكاح .

٤- ب: - قد .

٥- ج: - او .

٦- الف: فنعلم .

٧- ب: - لها .

٨- ج: - عنها .

٩- ب: - ب .

١٠- ب: - ب .

١١- ج: + و .

١٢- ج: + و .

وَأَيْضاً فَفَقْطَةُ الرَّدِّ كَفَقْطَةِ النَّهْيِ فِي وَقُوعِ الْخِلَافِ فِيهَا، بَلِ  
النَّهْيُ أَبْلَغُ، لِأَنَّ الطَّاعَاتِ الْوَاقِعَةَ مِنَ الْكُفَّارِ عِنْدَ مَنْ أَجَازَ ذَلِكَ تَوْصَفُ  
بِأَنَّهَا مَرْدُودَةٌ، لِأَنَّهَا غَيْرُ مَقْبُولَةٍ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ مِنْهَا عَنْهَا، وَالْمَرْدُودُ  
فِي الْعَرِيفِ هُوَ الَّذِي لَا يُسْتَحَقُّ عَلَيْهِ الثَّوَابُ، وَهُوَ ضِدُّ الْمَقْبُولِ الَّذِي  
هُوَ اسْتِحْقَاقُ الثَّوَابِ، وَكَوْنُ الْفَعْلِ لَا يُسْتَحَقُّ بِهِ الثَّوَابُ لَا يَمْنَعُ  
مِنْ إِجْزَائِهِ.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَمَلَّقُوا بِهِ سَابِعاً: هَذِهِ الطَّرِيقَةُ هِيَ الَّتِي نَصَرْنَاهَا فِيمَا  
سَلَفَ مِنْ كِتَابِنَا هَذَا، وَبَيَّنَّا أَنَّ يَهَذَا الْعَرِيفَ الشَّرْعِيَّ يُعْلَمُ أَنَّ مُطْلَقَ  
النَّهْيِ يَقْتَضِي فُسَادَ النَّهْيِ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَقُومَ دَلَالَةٌ.  
وَمَنْ يَطْمَنُ عَلَى هَذِهِ الطَّرِيقَةِ بِأَنْ يَقُولَ مِنْ أَيْنَ لَكُمْ أَنَّ السَّلَفَ  
وَالْخَلَفَ حَكَمُوا<sup>١</sup> بِطُلَاغِ النَّهْيِ عَنْهُ لِأَجْلِ النَّهْيِ دُونَ دَلَالَةِ دَلَّتْهُمْ  
عَلَى ذَلِكَ.

فَالْجَوَابُ<sup>٢</sup> لَهُ<sup>٣</sup> أَنْ يَقُولَ<sup>٤</sup> إِنَّا لَا نَذْهَبُ إِلَى أَنَّ الصَّحَابَةَ إِنَّمَا  
حَكَمُوا بِفُسَادِ النَّهْيِ عَنْهُ لِأَجْلِ حُكْمِ النَّهْيِ فِي اللَّفْظِ أَوْ عَرِفِهَا، بَلِ

١- الف :- الرد .

٢- ب :- مردود .

٣- ب و ج :- يكن .

٤- ب :- وهو ضد ، تا اینجا .

٥- ب و ج :- الذي

٦- الف :- هذا .

٧- ب :- يقوم ، ج :- يقول .

٨- ب :- بان السلف حكموا .

٩- ب و ج :- والجواب .

١٠- الف :- له .

١١- الف و ج :- يقول .

إِنَّمَا عَوَّلُوا فِي ذَلِكَ عَلَى عَرِفِ الشَّرِيعَةِ، وَأَنَّ الْأَمْرَ فِي عَرِفِ الشَّرْعِ يَجِبُ  
 أَنْ يَكُونَ مَحْمُولًا عَلَى الْوُجُوبِ وَالْفُورِ وَالْإِجْزَاءِ، وَأَنَّ النَّهْيَ يَقْتَضِي  
 بِهَذَا الْعَرِفِ فُسَادَ النَّهْيِ عَنْهُ، إِلَّا أَنْ تَقُومَ دَلَالَةٌ، وَلَمْ يَقُولُوا إِلَّا  
 عَلَى هَذِهِ الْمَادَّةِ، وَمِثْلُهُمْ لَا يُجْمَعُ عَلَى بَاطِلٍ، إِلَّا عَلَى مَا قَطَعَ عَذْرَهُمْ  
 عَنِ الرَّسُولِ - ص ع - فِيهِ، وَكَيْفَ لَا يَعْلَمُ أَنَّ ذَلِكَ لَمْ يَكُنِ النَّهْيُ عَنْهُ،  
 وَعِنْدَ عَلَيْهِمُ بِالنَّهْيِ<sup>٨</sup> يَحْكُمُونَ بِالْفُسَادِ، كَمَا يَحْكُمُونَ عِنْدَ الْأَمْرِ  
 بِالْوُجُوبِ، وَلَوْ كَانَ ذَلِكَ مَعْلُومًا بِدَلَالَةٍ مُنْفَصِلَةٍ، لَوَجَبَ \* التَّوَقُّفُ [١٤١]  
 عَلَيْهَا، وَأَنْ يَقُولُوا<sup>٩</sup> فِيمَنْ رَوَى لَهُمْ نَهْيًا عَنِ الرَّسُولِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -  
 فِي فِعْلٍ بِعَيْنِهِ: هَذَا النَّهْيُ إِنَّمَا يَقْتَضِي قُبْحَ الْفِعْلِ، وَأَنَّهُ مَعْصِيَةٌ، وَلَا  
 يَقْتَضِي فُسَادًا، فَلَا يَجِبُ<sup>١١</sup> - إِنْ كَانَ عَقْدُ<sup>١٢</sup> يَسِيرَ - أَنْ يُحْكَمَ بِأَنَّ التَّمْلِيكَ  
 مَا وَقَعَ، وَإِنْ كَانَ طَلَاقًا فَلَا يَجِبُ أَنْ يُحْكَمَ بِأَنَّ الْفَرْقَةَ لَمْ تَقَعْ<sup>١٤</sup>،  
 بَلْ رَأَيْنَاهُمْ يَحْكُمُونَ فِي كُلِّ مَأْمُورٍ بِهِ بِالصَّحَّةِ وَالْإِجْزَاءِ، وَفِي كُلِّ

١- ج : يقوم . ٢- الف : + في .

٣- ب : - الا ، ج : ان ، بجای الا .

٤- الف : - الا على ، درحاشه : نسخه ، الا على ، ص .

٥- ب : يجتمع ، ج : يحتاج . ٦- ب : + ما وقع عندهم .

٧- الف : - منه . ٨- ج : بالنبي .

٩- ج : يقول . ١٠- ج : فلا .

١١- ب و ج : + و . ١٢- الف : - عقد .

١٣- ب : ان . ١٤- الف : - لم تقع ، ج : يقع .



منهني عنه بالفساد على اختلاف الحالات، ومع المناظرة والمنازعة، و<sup>١</sup> من طبقة بعد طبقة، وفي زمان بعد زمان، وهذا معلوم ضرورة من حالهم<sup>٢</sup>، وتكلف الدلالة عليه كالمستغنى<sup>٣</sup> عنه، وكذلك وجدنا كل من أبطل أن يكون عقد نكاح المتعة مباحاً للاستمتاع، إنما يقول<sup>٤</sup> على مطلق ما رواه من نهى الرسول - عليه السلام - عنها، وتحريمه لها<sup>٥</sup>، ولم يقل له قائل: التحريم إنما يقتضي القبح والمعصية، فين أين أن الاستباحة لا تقع به، وكذلك نكاح المحرم، اكتفوا في ارتفاع أحكامه الشرعية بالنهي<sup>٦</sup> عنه، وكذلك القول في عقد الربا<sup>٧</sup>، ونكاح الشغار<sup>٨</sup>.

فإن قيل: فقد حرّموا أشياء كثيرة، وإن ذهبوا إلى أنها مجزية صريحة إذا وقعت.

قلنا: إنما ذهبوا إلى إجزائها مع النهي والتحريم بدليل منفصل، وليس<sup>٩</sup> ينكر<sup>١٠</sup> أن يقوم دليل على خلاف ما يقتضيه عرف الشرع، كما لا ينكر<sup>١١</sup> أن يقوم دليل على خلاف ما يقتضيه<sup>١٢</sup> وضع اللغة، فيصار إليه

١- ج: - و.

٢- الف: حالتهم.

٣- ب: كالمغنى.

٤- ج: يقول.

٥- ب: - إن.

٦- الف: - لا.

٧- ج: مانهى.

٨- ج: الرنا.

٩- ج: - نكاح.

١٠- ب: الشارح: ج: العفاء.

١١- ب: + إن.

١٢- الف: تنكر.

١٣- الف: - حرف الشرع، تا اینجا.

بِالدَّلِيلِ ، وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ قَادِحًا فِي أَصْلِ الْوَضْعِ عَلَى الْوَجْهَيْنِ .  
فَإِنْ قِيلَ : فَيَأْتِي شَرٌّ تَحْدُونُ الْفَاسِدَ مِنَ الْمَنْهَيَّاتِ ، وَتُمَيِّزُونَهُ<sup>١</sup>  
مِنْ غَيْرِهِ فَقَدْ تَعَاطَى النَّاسُ ذَلِكَ .  
قُلْنَا : الْوَاجِبُ أَنْ نَقُولَ الَّذِي يَقْتَضِيهِ عَرْفُ الشَّرْعِ فِي نَهْيِ اللَّهِ -  
سُبْحَانَهُ -<sup>٢</sup> وَرَسُولِهِ - ص ع -<sup>٣</sup> أَنْ يَقْتَضِيَ بِالظَّاهِرِ فُسَادَ الْمَنْهَى  
عَنْهُ<sup>٤</sup> ، وَالْأَلَا تَتَمَلَّقُ<sup>٥</sup> بِهِ الْأَحْكَامُ الَّتِي تَتَمَلَّقُ<sup>٦</sup> بِالصَّحِيحِ إِلَّا أَنْ يَقُومَ  
دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ<sup>٧</sup> الْمَنْهَى عَنْهُ<sup>٨</sup> فِي هَذِهِ الْأَحْكَامِ كَالْمَأْمُورِ بِهِ ، فَيُقَالُ  
بِذَلِكَ اتِّبَاعًا لِلدَّلِيلِ .  
وَأَجُودُ مَا مُمَيِّزٌ<sup>٩</sup> بِهِ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ وَقُوعُهُ مَنْهِيًّا عَنْهُ<sup>١٠</sup> مُخْلًا  
١٠ بِشُرُوطِهِ الشَّرْعِيَّةِ ، فَيَكُونُ فَاسِدًا ، وَإِذَا<sup>١١</sup> لَمْ يَخْتَلِ شُرُوطُهُ الشَّرْعِيَّةُ ،  
لَمْ يَمْتَنِعْ إِجْرَاؤُهُ .  
وَيَنْقَسِمُ<sup>١٢</sup> تَأْثِيرُ الْمَنْهَى عَنْهُ فِي الشُّرُوطِ الشَّرْعِيَّةِ ثَلَاثَةً أَقْسَامٍ :

١- ب : تجدون ، ج : وجه يعدون .

٢- ج : الفساد .

٣- ب : يميزونه .

٤- ب : طماطى .

٥- ج : + فى .

٦- ب و ج : تعالى .

٧- ب : عليه السلام ، ج : رسول ع .

٨- الف : - عنه .

٩- ج : ان .

١٠- ب و ج : يتملق .

١١- ج : يتملق .

١٢- ج : - ان .

١٣- ج : يميز .

١٤- ب : + و .

١٥- الف : فاذا .

١٦- ب : تنقسم .

فَالْأَوَّلُ يُؤْتَرُ بِأَنْ يَكُونَ شَرْطُ الْفَعْلِ<sup>١</sup> عَدَمَهُ.  
وَالثَّانِي بِأَنْ يَكُونَ شَرْطُ الْفَعْلِ ضَدَّهُ ، أَوْ مَا يَجْرَى مَجْرَى ضَدِّهِ ،  
مِمَّا لَا يَجْتَمِعُ مَعَهُ .

وَالثَّالِثُ يُؤْتَرُ بِأَنْ يَتَنَعَ مِنْ وَقُوعِ شَرْطٍ<sup>٢</sup> سِوَاهُ ، فَمِثَالُ الْأَوَّلِ  
الْصَّلَاةُ مَعَ الْحَدِيثِ ، لِأَنَّ مِنْ شَرْطِهَا عَدَمُهُ . وَمِثَالُ الثَّانِي صَلَاةُ الْقَادِرِ  
عَلَى الْقِيَامِ قَاعِدًا ، لِأَنَّ مِنْ شَرْطِ هَذِهِ الصَّلَاةِ ضَدُّ الْقَعُودِ . وَمِثَالُ الثَّالِثِ  
صَلَاةُ الْمُتَطَوِّعِ ، لِأَنَّهَا لَا تُجْزَى عَنِ الْفَرِيضِ<sup>٣</sup> وَإِنْ كَانَتْ الصَّوْرَةُ  
وَاحِدَةً ، لِمَا كَانَ الشَّرْطُ نَتِجَةً<sup>٤</sup> مَخْصُوصَةً .

وَلِأَجْلِ هَذَا الْوَجْهِ الْأَخِيرِ كَانَتْ الصَّلَاةُ فِي الدَّارِ الْمَنْصُوبَةِ  
لَا تُجْزَى<sup>٥</sup> ، لِأَنَّ مِنْ شَرْطِ الصَّلَاةِ أَنْ تَكُونَ<sup>٦</sup> طَاعَةً وَقُرْبَةً ، وَكَوْنُهَا  
وَاقِعَةً فِي الدَّارِ الْمَنْصُوبَةِ يَتَنَعُ مِنْ ذَلِكَ .

وَأَيْضًا<sup>٧</sup> فَإِنْ مِنْ شَرْطِهَا إِذَا كَانَتْ وَاجِبَةً أَنْ يُنَوَى بِهَا آدَاءُ  
الْوَجِبِ ، وَكَوْنُهَا فِي الدَّارِ الْمَنْصُوبَةِ يَتَنَعُ مِنْ ذَلِكَ .

وَفِي الْفَقَهَاءِ مَنْ يَظُنُّ أَنَّ الصَّلَاةَ فِي الدَّارِ الْمَنْصُوبَةِ يَنْفَصِلُ مِنْ  
النَّصَبِ ، وَذَلِكَ ظَنٌّ بَعِيدٌ ، لِأَنَّ الصَّلَاةَ كَوْنًا فِي الدَّارِ ، وَتَصَرُّفًا<sup>٨</sup>

١- ب : المقل .

٢- ب : شرطه .

٣- الف : - صلوة .

٤- الف : - و .

٥- ج : واحد .

٦- الف : سر ، بجای نية .

٧- ج : يجرى .

٨- ج : يكون .

٩- الف : ايظ

فيها ، وذلك نفس النصب ، لأنه لا فرق بين تصرفه فيها بالسكنى وبين تصرفه بالصلوة ، لأن صاحب الدار لو أراد أن يقف فيها بحيث المصلى واقف ، كتمذر عليه<sup>١</sup> ذلك ، فهو مانع من تصرف المالك ، والنصب ينقسم إلى وجهين : إما بأن يحول بين المالك وبين التصرف في ملكه ، وإما بأن يتصرف الناصب فيه تصرفاً يمنعه من تصرفه . وفيه - م - من يقول في أن الصلوة في الدار المنصوبة<sup>٢</sup> تجزى<sup>٣</sup> ، على أن الصلوة تنقسم<sup>٤</sup> إلى فعل و ذكر ، فالفعل متعلق<sup>٥</sup> بالدار ، والذكر لا يتعلق بها ، فلا يمنع أن تجزى<sup>٦</sup> ، وإن كانت في الدار المنصوبة ، من حيث يقع ذكرها طاعة ، وتكون نيته<sup>٧</sup> تصرف<sup>٨</sup> إلى الذكر . ١٠

وهذا غير صحيح ، لأن الذكر تابع للفعل الذي هو الصلوة ، والفعل هو المتمم<sup>٩</sup> ، والذكر شرط ، فيجب أن تكون<sup>١٠</sup> التنية منصرفة<sup>١١</sup> إلى الفعل الذي هو<sup>١٢</sup> المدة<sup>١٣</sup> .

١- الف :- عليه .

٢- ب :- لا تجزى لان ، (شارة ٧ صفحة ١٩١) تا اينجا .

٣- ب :- تجزى ، ج :- يجزى . ٤- ج :- ينقسم .

٥- ب :- يتعلق . ٦- ب و ج :- يكون .

٧- ب :- بنية ، ج :- نية . ٨- ج :- بتصرف .

٩- الف :- + الذي ؛ ١٠- الف :- المتمم .

١١- ج :- منصرفه . ١٢- ج :- + الصلوة والفعل هو المتبد .

١٣- ج :- العدة .

وَعَلَى أَنْ<sup>١</sup> أَقْلَ الْأَحْوَالِ أَنْ يَكُونَ الْفَعْلُ وَالَّذِي كُرِّمَ مَجْمُوعُهُمَا<sup>٢</sup>  
هُوَ الصَّلَاةُ، فَتَنْصَرِفُ<sup>٣</sup> التَّيَّةُ إِلَيْهِمَا، وَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّ ذَلِكَ يَفْتَضِي كَوْنَهُ  
مُقَرَّبًا بِالْمَعْصِيَةِ.

وقد قيل في التمييز بين الصلوة في هذا الحكم وغيرها: أَنَّ كُلَّ عِبَادَةٍ  
لَيْسَ مِنْ شَرِطِهَا الْفَعْلُ أَوْ لَيْسَ مِنْ شَرِطِهَا أَنْ يَتَوَلَّى الْفَعْلَ بِنَفْسِهِ ،  
بَلْ يَنْوِبُ فَعْلُ الْغَيْرِ مَنَابَ فَعْلِهِ، أَوْ لَيْسَ مِنْ شَرِطِهَا أَنْ يَقَعَ مِنْهُ بَنِيَّةُ  
الْوُجُوبِ، أَوْ لَيْسَ مِنْ شَرِطِهَا التَّيَّةُ<sup>٤</sup> أَصْلًا، لَمْ يَمْتَنِعْ فِي الْمَعْصِيَةِ مِنْهَا  
أَنْ يَقُومَ مَقَامَ الطَّاعَةِ، وَهَذَا قَرِيبٌ.

وَمِنْ أَحْتَجَّ فِي جَوَازِ الصَّلَاةِ فِي الدَّارِ الْمَنْصُوبَةِ بِأَنَّ إِجْرَاءَهَا مَجْرَى  
مَنْ شَاهَدَ طِفْلًا يَتَرَقَّى<sup>٥</sup> وَهُوَ فِي الصَّلَاةِ، وَقَالَ: إِذَا صَحَّتْ صَلَاتُهُ مَعَ  
الْمَعْصِيَةِ، فَكَذَلِكَ \* الصَّلَاةُ فِي الدَّارِ الْمَنْصُوبَةِ.

[١٤٢]

فَقَوْلُهُ بَاطِلٌ، لِأَنَّا نَقُولُ فِي الْمَسْأَلَتَيْنِ قَوْلًا وَاحِدًا، وَالصَّلَاتَانِ مَعًا  
فَاسِدَتَانِ، وَيَجِبُ أَنْ يَقُولَ فِي الْغَاصِبِ: أَنَّهُ لَوْ حُبِسَ<sup>٦</sup> فِي الدَّارِ لَا جَزَاءَ لَهُ  
صَلَاتُهُ، لِأَنَّهُ يَأْتِي حُبْسُهَا خَرَجَ مِنْ كَوْنِهِ غَاصِبًا<sup>٧</sup>، لِأَنَّهُ لَا يَتِمَكَّنُ

١- الف : - ان . ٢- هـ و ج : بمجموعهما .

٣- ب : هن . ٤- ب و ج : وينصرف .

٥- الف : شروطها . ٦- ب : - الفعل (شماره) تا اینجا .

٧- ب : التنية . ٨- ب : تصرف .

٩- ب : جلس . ١٠- ب : عاصيا .

مِنَ الْمُفَارِقَةِ لَهَا، وَيَجِبُ أَنْ يَقُولَ<sup>١</sup> فِيمَنْ لَزِمَهُ رَدُّ وَدِيعَةٍ أَوْ قَضَاءُ دَيْنٍ؛  
ثُمَّ دَخَلَ فِي الصَّلَاةِ: أَنَّهُ إِنْ كَانَ الْوَقْتُ مُوسَمًا، فَسَدَّتِ الصَّلَاةُ، لِأَنَّ  
الْوَاجِبَ عَلَيْهِ تَقْدِيمُ الرَّدِّ، وَإِنْ صَلَّى فِي وَقْتٍ مُضَيَّقٍ، لَمْ يَفْسُدْ،  
لِأَنَّ الْوَاجِبَ عَلَيْهِ تَقْدِيمُهَا عَلَى الرَّدِّ، إِلَّا أَنْ يَنْتَهِيَ<sup>٢</sup> الْحَالُ فِيمَنْ لَهُ  
الْحَقُّ إِلَى حَالٍ ضَرُورَةٍ<sup>٣</sup> وَضُرُرٍ يَدْخُلُ عَلَى صَاحِبِ الْوَدِيعَةِ، فَتَفْسُدُ<sup>٤</sup>  
صَلَاةُ، وَإِنْ أَدَّاهَا فِي آخِرِ الْوَقْتِ، لِهَذِهِ الْمَلَّةِ.

فَأَمَّا مَنْ لَيْسَ يَفْاضِلُ لَكِنَّهُ دَخَلَ الدَّارَ مُجْتَازًا، فَيَجِبُ إِلَّا تَفْسُدُ<sup>٥</sup>  
صَلَاةُ، لِأَنَّ الْمُتَعَارِفَ<sup>٦</sup> بَيْنَ النَّاسِ أَنَّهُمْ<sup>٧</sup> يُسَوِّغُونَ ذَلِكَ لِغَيْرِ الْفَاضِلِ،  
وَيَتِمَنُّونَهُ<sup>٨</sup> فِي الْفَاضِلِ.

وَأَمَّا الضَّيْعَةُ<sup>٩</sup> الْمَنْصُوبَةُ فَالصَّلَاةُ فِيهَا مُجْزِيَةٌ، لِأَنَّ الْعَادَةَ جَرَتْ  
يَأْنِ<sup>١٠</sup> صَاحِبِهَا لَا يَحْظُرُ عَلَى أَحَدٍ الصَّلَاةَ فِيهَا، وَالتَّعَارُفُ يَجْرِي مَجْرَى  
الْإِذْنِ، فَيَجِبُ الرُّجُوعُ إِلَيْهِ.  
وَلَا يَلْزَمُ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ أَنْ يَكُونَ مَنْ صَلَّى وَهُوَ يُدَافِعُ الْإِخْتِينِ<sup>١١</sup>

١- ب: يقول؛ ج: يقول.

٢- ج: ينتهي.

٣- ب و ج: يفسد.

٤- ب و ج: يفسد.

٥- ب: يمتنون.

٦- ب: يمتنون.

٧- ألف: فإن.

٨- ب و ج: الضرورة.

٩- ب و ج: يفسد.

١٠- ب: أنه.

١١- ألف: الضيعة، ج: الضيعة.

١٢- ب: الاختين.

أَنْ تَكُونَ<sup>١</sup> صَلَوتُهُ فَاسِدَةً غَيْرَ مُجْزِئَةٍ<sup>٢</sup> ، لِتَنْهَى<sup>٣</sup> مِنْهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ ذَلِكَ ، وَذَلِكَ أَنَّ هَذَا النَّهْيَ لَوْ أَوْجَبَ كَوْنَ الصَّلَاةِ مَعْصِيَةً ، لَلْحَقِيقَةُ فِي الْفَسَادِ بِالصَّلَاةِ فِي الدَّارِ الْمَنْصُوبَةِ ، لَكِنَّا قَدْ عَرَفْنَا أَنَّ وَجْهَ النَّهْيِ تَأْيِيرُ الْمَدَافِقَةِ فِي التَّثَبُّتِ<sup>٤</sup> وَالْخُشُوعِ وَالطَّمَأْنِينَةِ ، وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّ كَثِيرًا مِنْ ذَلِكَ لَوْ قُدَّ لَا جَزَاءَ<sup>٥</sup> الصَّلَاةِ ، وَقَدْ يُدَافِعُ الْأَخْشَيْنِ وَيَتَضَبَّرُ<sup>٦</sup> عَلَى آدَاءِ مَا<sup>٧</sup> يَجِبُ عَلَيْهِ فِي الصَّلَاةِ وَاسْتِيفَائِهِ ، فَلَا يَجِبُ كَوْنُ ذَلِكَ مُفْسِدًا.

وَأَمَّا<sup>٨</sup> حَمْلُ بَعْضِهِمْ جَوَازِ الصَّلَاةِ فِي الْمَكَانِ الْمَنْصُوبِ عَلَى جَوَازِ الْإِيمَانِ فَقَطَطُ فَاحِشٍ ، لِأَنَّ الْإِيمَانَ لَا تَمَلُّقَ لَهُ بِالدَّارِ ، اِعْتِقَادًا كَانَ بِالْقَلْبِ أَوْ قَوْلًا بِاللِّسَانِ ، وَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّ الصَّلَاةَ بِهَا يَكُونُ غَاصِبًا وَمُتَصَرِّفًا<sup>٩</sup> فِي مَلِكٍ غَيْرِهِ<sup>١٠</sup>.

١- ب و ج : يكون .

٢- ب : مجزئ .

٣- ب : + عنه .

٤- ب و ج : للحق .

٥- ج : - في التثبت .

٦- ج : « لو قد » فلم زده شحه ، ودر عوض « لدفعه » اضافته شحه .

٧- ج : لا جزئ .

٨- ب و ج : يتصير .

٩- ب : ما اذا ، بجای آداء ما .

١٠- ب : فاما .

## فصل فيما يقتضيه الامر من جمع أو آحاد

اعلم أن الخطاب إذا ورد وظاهره يحتمل<sup>١</sup> الخصوص والعوم، وعلمنا بالدليل المنفصل شموله واستغراقه، قطعنا على أن الفرض لازم لكل واحد منهم، ولا يستفيد<sup>٢</sup> بظاهر ذلك أنه لازم لكل واحد<sup>٣</sup> بعينه، من غير أن يسقط عنه الفرض فعل غيره. كما لا نستفيد<sup>٤</sup> أن فعل البعض يسقط الفرض عن البعض. ولا نستفيد<sup>٥</sup> أن اجتماع بعضهم شرط فيه. وكل ذلك موقوف على الدليل.

والخطاب العام لا يخرج عن ثلاثة أقسام: إما أن يلزم كل واحد، ولا يتعلق فعله بفعل غيره، وإما أن يتعلق فرضه بفعل غيره<sup>٦</sup> في الصحة، فيكون الاجتماع شرطاً، كصلوة الجمعة، وإما<sup>٧</sup> أن يتعلق فرضه بفعل غيره، فيكون أداء الغير له<sup>٨</sup> مستبطاً عنه، وهذا هو المسمى فرض الكفاية، ومن أمثليته<sup>٩</sup> الجهاد، والصاوة على الجنائز، ودفن الموتى.

١- ب وج : يقتضى.

٢- ظ : نستفيد.

٣- ب : أحد.

٤- ب وج : يستفيد.

٥- ب : + يبيد.

٦- ج : + واما ، تا اینجا.

٧- ج : لصلوة.

٨- ج : - واما.

٩- ب وج : فعله.

١٠- ج : إليه.

١١- ج : أمثلة.



وَالْقَرْصُ فِي هَذَا الْوَجْهِ يَتَمَلَّقُ<sup>١</sup> بِالْكَلِّ، لَكِنَّهُ مَشْرُوطٌ بِأَنْ لَا يَقْرَمَ  
الْبَعْضُ بِهِ، فَمَتَى وَقَعَ مِنَ الْبَعْضِ زَالَ الْقَرْصُ عَنِ الْجَمَاعَةِ.

## بابُ الْكَلَامِ فِي الْعُمُومِ وَالْخُصُوصِ وَالْفَافِظِهَا

اعْلَمْ أَنَّ الْعُمُومَ مَا تَنَاولَ لَفْظُهُ شَيْئَيْنِ<sup>٢</sup> قَصَادَةً، وَالْخُصُوصَ مَا تَنَاولَ  
شَيْئًا وَاحِدًا، وَقَدْ يَكُونُ اللَّفْظُ عُمُومًا مِنْ وَجْهِ وَخُصُوصًا مِنْ وَجْهِ آخَرَ،  
لِأَنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ: ضَرَبْتُ غُلَامَانِي<sup>٣</sup>، وَأَرَادَ بَعْضَهُمْ، فَقَوْلُهُ عُمُومٌ،  
لِشُمُولِهِ مَا زَادَ عَلَى الْوَاحِدِ، وَخُصُوصٌ، مِنْ حَيْثُ أَرَادَ بِهِ بَعْضٌ مَا يَصْحَحُ  
أَنْ يَتَنَاولَهُ هَذَا اللَّفْظُ<sup>٤</sup>.

وَقَوْلُنَا «عُمُومٌ وَخُصُوصٌ» يَجْرِي مَجْرَى قَلِيلٍ وَكَثِيرٍ فِي أَنَّهُ يُسْتَعْمَلُ  
بِالْإِضَافَةِ<sup>٥</sup>، فَقَدْ يَكُونُ الشَّيْءُ الْوَاحِدُ قَلِيلًا<sup>٦</sup> كَثِيرًا بِإِضَافَتَيْنِ مُخْتَلِفَتَيْنِ،  
وَقَدْ يَثْبُتُ<sup>٧</sup> عُمُومٌ لَخُصُوصٍ فِيهِ، وَهُوَ مَا أُرِيدُ بِهِ الْإِسْتِغْنَاءُ<sup>٨</sup>.

١- ب و ج : متملق.

٢- ب : شئين.

٣- ب : يتناول.

٤- الف : - إذا قال.

٥- ب و ج : التلصاق.

٦- ب و ج : هذه اللفظة.

٧- ب : بالإحصاء.

٨- الف و ج : - و.

٩- ب : قد.

١٠- ب و ج : ثبت.

وَالِإِسْتِغْرَاقُ، وَقَدْ يَثْبُتُ<sup>٢</sup> أَيْضاً<sup>١</sup> خُصُوصٌ لِعُمُومِهِ، وَهُوَ الَّذِي يُرَادُّ  
بِهِ الْعَيْنُ الْوَاحِدَةُ، كَمَا يَثْبُتُ قَلِيلٌ لَيْسَ بِكَثِيرٍ، وَهُوَ الْوَاحِدُ، وَكَثِيرٌ  
لَيْسَ بِقَلِيلٍ، وَهُوَ مَا عَمَّ الْكُلَّ، وَمَعَ الْأِضَاقَةِ فِي الْأَمْرَيْنِ يَخْتَلِفُ الْحَالُ.  
وَلَيْسَ فِي الْكَلَامِ عِنْدَنَا لَفْظٌ وَضِعَ لِلِإِسْتِغْرَاقِ فَإِنْ اسْتَعْمِلَ فِيمَا  
دُونَهُ كَانَ مُجَازاً، وَسَنَدُّلٌ عَلَى ذَلِكَ.

وَالْأَلْفَاظُ الْمَوْضُوعَةُ لِلْعُمُومِ عَلَى سَبِيلِ الصَّلَاحِ عَلَى ضَرَتَيْنِ:  
فَإِنَّمَا مَا يَصِحُّ تَنَاوُلُهُ لِلْوَاحِدِ وَلِكُلِّ بَعْضٍ وَلِلْكُلِّ عَلَى حَدِّ وَاحِدٍ،  
وَهُوَ حَقِيقَةٌ فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ، كَلَفْظَةِ «مَنْ» إِذَا كَانَتْ تَكْريراً  
فِي الشَّرْطِ أَوْ الْإِسْتِفْهَامِ، وَتَخْتَصُّ الْعَقْلَاءُ، وَلَفْظَةِ «مَا فِيمَا لَا يَعْقِلُ» فَإِنْ  
حَكَمَهَا<sup>١٠</sup> فِيمَا ذَكَرْنَاهُ كَحَكْمِ مَنْ، وَهَكَذَا حَكْمُ مَنْ فِي الْأَوْقَاتِ،  
وَأَيْنَ فِي الْأَمَاكِنِ.

وَالضَّرْبُ الثَّانِي مَا يَتَنَاوَلُ الْكُلَّ صِلَاحاً وَيَتَنَاوَلُ الْبَعْضَ وَجُوباً، وَلَا  
يُسْتَعْمَلُ فِيمَا نَقَصَ عَنْ ذَلِكَ الْبَعْضُ، مِثْلُ أَلْفَاظِ «الْجَمُوعِ»<sup>١١</sup>، بِأَلْفٍ وَلَا مِثْلِ «أَوْ بَعْضِهِمَا»<sup>١٢</sup>

١- أَلْف : - وقد .

٢- أَلْف : أَيْضاً .

٣- ب و ج : يَخْتَصُّ .

٤- أَلْف : لَفْظ .

٥- ب : حَكْم .

٦- أَلْف : هَذَا .

٧- ج : - و .

٨- أَلْف : الْفَاض .

٩- ب : الْحُجُوم ، ج : الْمَجْمُوع .

١٠- ب : لَقِيرُهُمَا .

[١٣] كقولنا: رجال \* والرجال ومسلمون والمسلمون<sup>١</sup>، فهذه ألفاظ<sup>٢</sup> تتناول<sup>٣</sup>  
كل الرجال وجميع المسلمين<sup>٤</sup>، صلاحاً، إذا لم يكن بين المخاطب  
والمخاطب عهد<sup>٥</sup> ينصرف<sup>٦</sup> ذلك إليه، ولثلاثة بشر أعيانهم<sup>٧</sup> وجوباً،  
ولا يجوز أن يستعمل في الواحد ولا<sup>٨</sup> الاثنين<sup>٩</sup> البتة على سبيل الحقيقة.  
فأما ألفاظ<sup>١٠</sup> الجنس مثل قولنا الذهب والفضة والرقيق<sup>١١</sup> والنساء  
والناس فهي على ضربين.  
أحدهما لا يجوز أن يراد به عموم<sup>١٢</sup> ولا خصوص<sup>١٣</sup>، ولا يتصوران  
في مثله، وإنما يراد به<sup>١٤</sup> معض الجنسية<sup>١٥</sup> التي تميزت من غيرها  
كقولنا ذهب وفضة ورقيق، فإن القائل إذا قال: الذهب أحب إلي من  
الفضة، وأدخار أمين أولى من أدخار الورق، فلا عموم يتصور في  
قوله ولا خصوص، بل الإشارة إلى<sup>١٦</sup> الجنسية من غير اعتبار لتخصيص<sup>١٧</sup>  
ولا تعميم، وكذلك إذا قال: استخدام الرقيق أحمد من استخدام  
الأحرار.

١- ج: مسلمون. ٢- الف: الناس.

٣- الف و ج: يتناول. ٤- ج: مسلمين.

٥- ب: ينصرف. ٦- ب: أعيانهم. ج: انبيائهم.

٧- الف: لا. ٨- الف: الرقيق.

٩- الف: عموماً. ١٠- الف: خصوصاً.

١١- ج: -، به. ١٢- ج: الجنس.

١٣- ب: في. ١٤- ب: التخصيص.

وَأَمَّا لَفْظَةُ النَّاسِ وَالنِّسَاءِ فَقَدْ يُرَادُ بِهِمَا فِي بَعْضِ الْمَوَاضِعِ الْمَعْنَى  
الَّذِي ذَكَرْنَاهُ مِنَ الْجِنْسِيَّةِ مِنْ غَيْرِ عُمومٍ وَلَا خُصُوصٍ<sup>٢</sup>، وَقَدْ تَكُونُ<sup>٣</sup> فِي  
مَوَاضِعٍ مُحْتَمَلَةٍ لِلْعُمومِ وَالْخُصُوصِ، كَمَا قُلْنَا فِي الْفَافِظِ الْجَمْعِ  
الْمُسْتَقْتَةِ مِنَ الْأَفْعَالِ، مِثَالُ الْقِسْمِ الْأَوَّلِ قَوْلُ الْقَائِلِ: فَلَنْ يُعِبَّ النَّسَاءُ  
وَيَمِيلُ إِلَى عَشْرَتَيْنِ<sup>٤</sup>، وَالنَّاسُ خَيْرٌ مِنَ الْجَانِ، وَمِثَالُ الثَّانِي لَقِيتُ<sup>٥</sup>  
النِّسَاءَ، وَجَاءَ نِي النَّاسِ<sup>٦</sup>، وَأَبُو هَاشِمٍ<sup>٧</sup> يُوَافِقُنَا فِيمَا ذَكَرْنَاهُ مِنَ الْفَافِظِ  
الْجِنْسِيِّ خَاصَةً، وَإِنَّمَا أَبُو عَلِيٍّ هُوَ الدَّاهِبُ إِلَى اسْتِفْرَاقِ الْفَافِظِ  
الْجِنْسِيِّ لِلْكُلِّ.

فَأَمَّا اسْتِعْمَالُ لَفْظِ الْعُمومِ فِي الْمَعَانِي نَحْوُ قَوْلِهِمْ: عَنْهُمْ الْخُصْبُ<sup>٨</sup>  
أَوْ<sup>٩</sup> الْجَدْبُ<sup>١٠</sup> أَوْ<sup>١١</sup> الْمَرْضُ أَوْ<sup>١٢</sup> الصِّحَّةُ فَلَا شَبَهَ أَنْ يَكُونَ مُسْتَعَارًا  
مُشَبَّهًا<sup>١٣</sup> بِغَيْرِهِ، لِأَنَّا لَا نَفْقَهُمْ مِنْ إِطْلَاقِ قَوْلِنَا عُمومٍ وَخُصُوصٍ بِالْعَرَفِ  
الْمُسْتَقِيمِ إِلَّا مَا يَمُودُ إِلَى الْأَلْفَافِ<sup>١٤</sup>.

١- الف : فاما . ٢- ج : بل الإشارة ، (ذيل صفحة قبل) تا اينجا .

٣- الف و ب : يكون . ٤- الف : الفاش .

٥- ب و ج : المجموع . ٦- مبني عشيرتين .

٧- الف : لقيت . ٨- ب : من بجاي وابوهاشم ، ج : و وابوهاشم .

٩- ب : الحسن . ١٠- ب و ج : الخصب .

١١- ج : و . ١٢- الف : الجنب .

١٣- ب و ج : و . ١٤- ب : و .

١٥- الف : تشبها . ١٦- الف : الالفاش .

وَمَنْ خَالَفْنَا مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ وَالْفُقَهَاءِ يَقُولُ فِي كُلِّ مَا قُلْنَا : « أَنَّهُ  
يَسْتَفْرِقُ مِنْ هَذِهِ الْأَلْفَافِ صَلَاحًا » : « أَنَّهُ يَسْتَفْرِقُ وَجُوبًا » . وَسَيَجِيءُ الْكَلَامُ  
فِي ذَلِكَ بِعَوْنِ اللَّهِ وَمَشِيئَتِهِ .

## فصل في ذكر الدلالة على أنه ليس للمعوم المستغرق لفظ يخصه<sup>٢</sup>

وَاشْتَرَاكَ هَذِهِ الْأَلْفَافِ<sup>٢</sup> الَّتِي يُدْعَى فِيهَا الْإِسْتِفْرَاقُ .  
الَّذِي يُدَلُّ عَلَى ذَلِكَ أَنَّ كُلَّ لَفْظَةٍ يُدْعَوْنَ أَنَهَا<sup>١</sup> لِلْإِسْتِفْرَاقِ<sup>٣</sup>  
تُسَمَّلُ<sup>٤</sup> تَارَةً فِي الْخُصُوصِ<sup>٥</sup> ، وَأُخْرَى فِي الْعُمُومِ<sup>٦</sup> . « أَلَا تَرَى أَنَّ الْقَائِلَ  
إِذَا قَالَ : مَنْ دَخَلَ دَارِي أَهْنَتْهُ أَوْ أَكْرَمَتْهُ ، لَا يُرَادُّ بِهِ إِلَّا الْخُصُوصُ ، وَقَلَّمَا  
يُرَادُّ بِهِ الْعُمُومُ ، وَ<sup>١١</sup> يَقُولُ : لَقِيتُ الْعُلَمَاءَ ، وَقَصَدْتُ الشُّرَفَاءَ<sup>١٢</sup> ، وَ<sup>١٣</sup> هُوَ<sup>١٠</sup>  
يُرِيدُ الْعُمُومَ تَارَةً ، وَالْخُصُوصَ أُخْرَى ، وَهَذَا مَعْلُومٌ ضَرُورَةٌ ، مِمَّا لَا يَقَعُ

١- بوج : قلناه . ٢- الف : الالفاظ .

٣- الف : لفظه يخصه . ٤- ج : تدعى .

٥- ب : لفظ . ٦- ب : انه .

٧- ج : - ، الذي ، تا لينجا ، ب و ج : + قد .

٨- ب و ج : يستعمل . ٩- ب و ج : للمعوم ، بجاي في النصوص .

١٠- ب و ج : الخصوص . ١١- ب : - .

١٢- ب : الشرقي . ١٣- ب : او .

في مثله خلاف، والظاهر<sup>١</sup> من استعمال اللفظة في شيئين أنها مشتركة فيهما، وموضوعة لهما، إلا أن يوافقنا<sup>٢</sup>، أو يدلونا بدليل قاطع على أنهم<sup>٣</sup> باستعمالها في أحدهما متجاوزون، وهذه الجملة تقتضي اشتراك هذه الألفاظ، واحتمالها العموم والخصوص، وهو الذي اعتمدناه.

فإن قيل: دلوا على أن بنفس الاستعمال تعلم الحقيقة، وهذا ينتقض بالمعارج، لأنهم قد استعملوه، وليس بحقيقة، ثم دلوا على أنهم استعملوا هذه الألفاظ في الخصوص على حد ما استعملوها في العموم، فإننا<sup>٤</sup> نخالف في ذلك، ونذهب إلى أن كيفية الاستعمال مختلفة.

قلنا: أما الذي يدل على الأول فهو أن لغتهم إنما تُعرف باستعمالهم، وكما أنهم إذا استعملوا اللفظة في المعنى الواحد ولم يدلونا على أنهم متجاوزون، قطعنا<sup>٥</sup> على أنها حقيقة فيه، فكذلك<sup>٦</sup> إذا استعملت في المعنيين المختلفين.

ويوضح ذلك أن الحقيقة هي الأصل<sup>٧</sup> في اللغة، والمعارج طار

١- ج : ظاهر.

٢- ب و ج : يوافقونا.

٣- ب : انهما.

٤- ب و ج : يقتضي.

٥- الف : الالفاظ.

٦- الف : استعمالها.

٧- ب : وانا.

٨- الف : فكما .

٩- ج : اللفظ .

١٠- ب : قطعا .

١١- ب و ج : وكذلك .

١٢- الف : اصل .

عليها، بدلالة أن اللفظة قد تكون<sup>٢</sup> لها حقيقة في اللغة ولا مجاز لها، ولا يمكن أن يكون مجاز<sup>٣</sup> لاحقة له، فإذا ثبت ذلك، وجب أن يكون الحقيقة هي التي يقتضيها ظاهر الاستعمال، وإنما ينتقل<sup>٤</sup> في اللفظ المستعمل إلى أنه مجاز بالدلالة، وأما المجاز فلا يلزم على ما ذكرناه، لأن استعمال المجاز لو تجرد عن توقيف أو دلالة على أن المراد به المجاز والاستعارة، لقطعنا به على الحقيقة، لكننا عدلنا بالدلالة عما يوجب ظاهر الاستعمال، ألا ترى أنه لا أحد خالط<sup>٥</sup> أهل اللغة إلا وهو يعلم من حالهم ضرورة أنهم إنما سموا البلد حماراً والشديد أسداً<sup>٦</sup> على سبيل التشبيه والمجاز، فكان يجب أن يثبت مثل ذلك في إجراء لفظ العموم على الخصوص.

١٠

وأما المطالبة لنا بأن ندل على أن كيفية الاستعمال واحدة، فإننا<sup>٧</sup> لم ندع ذلك في استدلالنا فليزمننا الدلالة عليه، وإنما ادعينا الاستعمال، ولا شبهة فيه، ومن ادعى أن كيفية الاستعمال مختلفة، فمليه الدلالة.

١- ب : اللفظ .

٢- ب وج : يكون .

٣- ب : مجازاً .

٤- الف : وإذا .

٥- ج : بعضها .

٦- ج : ينقل .

٧- الف : من .

٨- ب : خالطاً .

٩- ب : إنما .

١٠- ب : أسرا .

١١- ب : اجزاء ج : أجر، بالمد . ١٢- ج : وإما .

على أننا<sup>١</sup> نقول لمن ادعى اختلاف كيفية الاستعمال: أتريد<sup>٢</sup> بذلك\* [٤٤٤] أن الصيغة التي يراد بها العموم لا تستعمل<sup>٣</sup> على صورتها في الخصوص، أم تريد<sup>٤</sup> أن اللفظ يستعمل مجرداً في العموم، وفي الخصوص يقتصر<sup>٥</sup> إلى قرينة ودلالة.

والأول يفسد<sup>٦</sup> بآنا ندرك الصيغة متفقة عند استعمالها في الأمرين؛ ولو اختلفتا<sup>٧</sup> لادركناهما كذلك، وقد يتنافى هذا الكتاب<sup>٨</sup> أن نفس الصيغة التي يراد بها العموم كان يجوز أن يراد بها الخصوص، حيث تكلمنا في أن ما يوجد أمراً كان يجوز أن يوجد نفسه ولا يكون أمراً. على أن أكثر مخالفتنا في العموم يذهبون إلى أن لفظ العموم إذا أريد به الخصوص كان مجازاً، وعندهم أن اللفظ لا يكون مجازاً<sup>٩</sup> إلا إذا استعمل على صورته وصيغته فيما لم يوضع له.

وأما القسم الثاني فهو محض الدعوى، وبناء على المذهب الذي نخالف فيه، فكأنهم قالوا: أن اللفظ موضوع في اللغة<sup>١٠</sup> على الحقيقة

١- ج: -، أنا.

٢- ب: يريد.

٣- ج: يستعمل.

٤- ب: تريدون.

٥- ب: مقتراً، ج: مقتراً.

٦- ج: اختلفنا.

٧- الف: الباب.

٨- الف: - مجازاً.

٩- ب: يضالف.

١٠- ب و ج: العموم، بجاء اللغة.



للمعوم<sup>١</sup>، وَإِنَّمَا يَتَجَوَّزُ<sup>٢</sup> بِهِ<sup>٣</sup> فِي الْخُصُوصِ، وَفِي ذَلِكَ الْخِلَافُ،  
وَعَلَيْهِ يُطَالَبُونَ بِالدَّلَالَةِ، وَلَا فَرْقَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَنْ عَكَسَ هَذَا عَلَيْهِمْ، وَقَالَ  
لَهُمْ: بَلْ هَذِهِ اللَّفْظَةُ مَوْضُوعَةٌ عَلَى الْحَقِيقَةِ لِلْخُصُوصِ، وَإِذَا اسْتَعْمِلَتْ  
فِي الْمَعْمُومِ فَيَا الْقَرِينَةَ<sup>٤</sup> وَالْدَّلَالَةَ، فَقَدْ ذَهَبَ قَوْمٌ إِلَى ذَلِكَ، وَهُمْ  
أَصْحَابُ الْخُصُوصِ.

وَقَدْ مَثَّلَ أَصْحَابُنَا حَالَنَا وَحَالَ مَخَالِفِنَا<sup>٥</sup> فِي هَذِهِ النُّكْتَةِ بِمَنْ ادَّعَى أَنَّ  
زَيْدًا فِي الدَّارِ، وَادَّعَى خَصْمُهُ أَنَّ زَيْدًا وَعَمَرًا فِيهَا<sup>٦</sup>، وَ<sup>٧</sup> قَالُوا: مَنْ ادَّعَى أَنَّ  
عَمْرًا مَعَ زَيْدٍ فِي الدَّارِ فَقَدْ وَاَفَقَ<sup>٨</sup> فِي أَنَّ زَيْدًا فِي الدَّارِ<sup>٩</sup>، وَإِنَّمَا ادَّعَى أَمْرًا  
زَائِدًا عَلَى مَا اتَّفَقَ مَعَ خَصْمِهِ عَلَيْهِ<sup>١٠</sup>، فَالدَّلَالَةُ لَزَامَةٌ لَهُ، دُونَ خَصْمِهِ، فَإِذَا<sup>١١</sup>  
قَالَ خَصْمُونا: الصَّبِيغَةُ لَا تُسْتَعْمَلُ<sup>١٢</sup> فِي الْخُصُوصِ إِلَّا مَعَ قَرِينَةٍ، فَقَدْ<sup>١٣</sup>  
سَلِمُوا لَنَا الْإِسْتِعْمَالَ، وَادَّعَوْا أَمْرًا زَائِدًا عَلَيْهِ، فَالدَّلَالَةُ تَلْزِمُهُمْ<sup>١٤</sup>  
دُونَنَا<sup>١٥</sup>.

١- ب وج :- للمعوم.

٢- ب : يجوز.

٣- ب : فيه.

٤- ج : + هو .

٥- ب : القرينة ، بجاءى فيا القرينة .

٦- الف : مخالفنا .

٧- ب وج : في الدار .

٨- الف وج :- و .

٩- الف : قد .

١٠- ب وج : واقفه .

١١- الف : فيها .

١٢- ب :- عليه .

١٣- الف : وإذا .

١٤- ج : يستعمل .

١٥- ج : يلزمهم .

١٦- الف :- دوننا .

وَأَقْدِيمُكِنُ الطَّنُّ عَلَى هَذَا بِأَنْ تَقُولَ<sup>٢</sup>: أَتُمْ تَدْعُونَ اسْتِعْمَالًا عَارِيًّا  
 مِنْ قَرِينَةٍ، لِأَنَّكُمْ لَوْ ادَّعَيْتُمْ مُحَضَّ الاسْتِعْمَالِ، لَلَزِمَكُمْ أَنْ يَكُونَ  
 الْمَجَازُ كُلُّهُ حَقِيقَةً، لِأَنَّهُ مُسْتَعْمَلٌ، وَإِذَا ادَّعَيْتُمْ نَفْيَ الْقَرِينَةِ، لَزِمَكُمْ  
 أَنْ تَدْلُونَا، فَإِنَّا لَا نَسْلِمُ ذَلِكَ، كَمَا يَلْزِمُنَا أَنْ نَدُلَّ عَلَى إِبْثَابِ الْقَرِينَةِ  
 إِذَا ادَّعَيْنَاهَا، وَتَجْرُونَ<sup>٣</sup> فِي هَذَا الْحَكْمِ<sup>٤</sup> مَجْرَى مَنْ ادَّعَى أَنْ زِيدًا وَحْدَهُ  
 فِي الدَّارِ، وَآخَرُ<sup>٥</sup> يَدْعَى أَنْ مَعَهُ عَمْرَوَانِ، فِي أَنْ كُلُّ وَاحِدٍ يَلْزِمُهُ الدَّلَالَةُ،  
 وَاتَّفَاقُهُمَا عَلَى أَنْ زِيدًا فِي الدَّارِ لَيْسَ بِاتَّفَاقٍ عَلَى<sup>٦</sup> مَوْضِعِ الْخِلَافِ مِنْ  
 التَّوْحِيدِ<sup>٧</sup> أَوْ<sup>٨</sup> الْإِقْتِرَانِ، وَهَذَا<sup>٩</sup> أَجُودُ شَيْءٍ يُمَكِّنُ أَنْ يَسْأَلُونَا عَنْهُ.

وَالْجَوَابُ أَنَّ الْأَصْلَ فِي الاسْتِعْمَالِ التَّعَرُّي مِنَ الْقَرَائِنِ وَالْدَّلَائِلِ،  
 ١٠ لِأَنَّ الْأَصْلَ هُوَ الْحَقِيقَةُ الَّتِي لَا تَحْتَاجُ<sup>١١</sup> إِلَى قَرِينَةٍ، وَإِنَّمَا يَحْتَاجُ  
 الْمَجَازُ لِلْمَدْوَلِ بِهِ<sup>١٢</sup> عَنِ الْأَصْلِ إِلَى مُصَاحَبَةِ الْقَرِينَةِ<sup>١٣</sup>، فَلَمَّا<sup>١٤</sup> ادَّعَيْنَا

١- ج: - و. ٢- الف: يقولوا، ج: يقول.

٣- ج: الاستعمال. ٤- الف: تدلون، ب: تداون.

٥- ج: تدل. ٦- ج: يجرون.

٧- ج: حكم، بجای هذا الحكم ٨- ب: فاخر.

٩- ج: - على. ١٠- ب: التوحيد.

١١- ب: و. ١٢- ج: هنا.

١٣- ب و ج: يحتاج. ١٤- ج: - به.

١٥- ب و ج: فأنما. ١٦- ب و ج: فأنما.

ما هو الأصلُ فلا دلالة علينا، وأدعى خصومنا أمراً زائداً على الأصلِ  
فعلينهم الدلالة.

وأيضاً فإننا<sup>١</sup> نتمكن من الدلالة على صحة ما ادعينا<sup>٢</sup> من غير  
بناء<sup>٣</sup> على موضع الخلاف، لأننا نقول: إن كانت القرينة هي العلم الضروري  
يتوقف أهل اللسان على ذلك، كما علمناه في حمارٍ وأسديٍّ، فكان يجب<sup>٤</sup>  
ألا يقع خلاف في ذلك مع العلم الضروري، كما لم يقع<sup>٥</sup> خلاف في  
أسديٍّ وحمارٍ، وإن كانت القرينة مستخرجة<sup>٦</sup> بدليلٍ وتأملٍ، وقد نظرنا<sup>٧</sup>  
فما عثرنا على ذلك، ومن ادعى طريقاً إلى إثبات هذه القرينة فواجب<sup>٨</sup>  
عليه أن يشير إليه، ليكون الكلام فيه، وخصمنا لا يمكنه أن يدل على  
أن استعمال هذه اللفظة في الخصوص لا بد فيه من قرينة إلا بأن يبرح<sup>٩</sup>  
مذهبه في أن ذلك مجازٌ وعدولٌ عن الحقيقة، وهذا هو نفس المذهب.  
ومما يقال لهم كيف وجب في كل شيء تجوز<sup>١٠</sup> أهل اللغة به<sup>١١</sup>  
من الألفاظ<sup>١٢</sup>، واستعملوه في غير ما وضع له، كالتشبيه الذي ذكرناه

١- ب و ج : فاننا.

٢- ب و ج : ادعينا.

٣- ب : غيرنا.

٤- ب : وكان.

٥- ج : - خلاف ، تأنيداً.

٦- ب : تستخرجه .

٧- ج : - نظرنا .

٨- ج : هنا .

٩- ج : يجوز .

١٠- ب : - به .

١١- الف : الإلفاض .

في حمارٍ وبليدٍ، وَكَالْحَذِيفِ فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى -: «وَجَاءَ رَبُّكَ» وَ «أَسْأَلُ»<sup>١</sup>  
الْقَرْيَةَ»، وَالزِّيَادَةِ فِي قَوْلِهِ: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»، وَنَظَائِرُ ذَلِكَ وَأَمْثَالُهُ، وَمَا  
يَتَفَرَّعُ<sup>٢</sup> إِلَيْهِ وَيَتَشَعَّبُ<sup>٣</sup>، أَنْ يُعْلَمَ أَنَّهُمْ يَذْكُرُ مَتَجَوِّزُونَ، وَقَارِنُونَ إِلَى  
الْلفظِ مَا يَبْدُلُ عَلَى الْمُرَادِ ضَرُورَةً بِغَيْرِ إِشْكَالٍ، وَلَا حَاجَةَ إِلَى نَظَرٍ وَاسْتِدْلَالٍ،  
وَلَمْ يَجِبْ مِثْلُ ذَلِكَ فِي اسْتِعْمَالِ صِيغَةِ الْعُمُومِ فِي الْخُصُوصِ، وَهُوَ  
ضَرْبٌ مِنْ ضُرُوبِ الْمَجَازِ عِنْدَكُمْ<sup>٤</sup>؟، فَالْأَوْ لَحِقَ بِهَذَا الْبَابِ كَيْلَهُ فِي  
حُصُولِ الْعِلْمِ؟.

وَيُمْكِنُ أَنْ يَتَرْتَّبَ<sup>٥</sup> اسْتِدْلَالُنَا عَلَى هَذِهِ الْعِبَارَةِ، فَتَقُولَ: قَدْ ثَبَتَ  
بِالْإشْكَكِ اسْتِعْمَالُ هَذِهِ اللفظةِ فِي الْعُمُومِ وَالْخُصُوصِ، وَمَا وَقَفْنَا<sup>٦</sup> أَهْلُ  
اللُّغَةِ وَلَا عَلِمْنَا ضَرُورَةَ مِنْ حَالِهِمْ مَعَ الْمُدَاخِلَةِ لَهُمْ أَنَّهُمْ مُتَجَوِّزُونَ بِهَا فِي  
الْخُصُوصِ، كَمَا عَلِمْنَا مِنْهُمْ ذَلِكَ<sup>٧</sup> فِي صُنُوفِ الْمَجَازَاتِ عَلَى اخْتِلَافِهَا،  
فَوَجِبَ أَنْ تَكُونَ<sup>٨</sup> مُشْتَرِكَةً.

فَإِنْ<sup>٩</sup> قِيلَ لَنَا: قَلَّلَ كَوْنُهُمْ مُتَجَوِّزِينَ بِهَا فِي الْخُصُوصِ يُعْلَمُ  
بِالْإِسْتِدْلَالِ، دُونَ الضَّرُورَةِ، فَلِمَ قَصَرْتُمْ هَذَا الْعِلْمَ عَلَى الضَّرُورَةِ.

١- ب : سل' ج : سئل.

٢- ب و ج : تشعب.

٣- ب : والا.

٤- ج : وقفنا.

٥- ج : يكون.

٦- ب : يفرع' ج : تفرع.

٧- الف : عندهم، نسخه بدل عندكم.

٨- ب : ترتب' ج : يرتب.

٩- ب و ج : ذلك منهم.

١٠- ب : فاذا.

- قُلْنَا : كَيْفَ وَقَفَ هَذَا الْبَابُ مِنَ الْمَجَازِ عَلَى الْإِسْتِدْلَالِ ،  
 [٤٥] وَلَمْ يَقِفْ غَيْرُهُ مِنْ ضُرُوبِ الْمَجَازَاتِ فِي كَلَامِهِمْ \* عَلَى الْإِسْتِدْلَالِ ،  
 لَوْلَا بَطْلَانُ هَذِهِ الدَّعْوَى ، وَفِي خُرُوجِ هَذَا الْبَوْضِ عَنْ بَابِهِ  
 دَلَالَةٌ عَلَى خِلَافِ مَذْهَبِكُمْ ، وَلَيْسَ تَجِدُ هَذَا الدَّلِيلَ مُسْتَقْصَى<sup>٧</sup>  
 فِي شَرْحٍ مِنْ كُتُبِنَا السَّالِفَةِ عَلَى هَذَا الْحَدِّ ، فَقَدْ بَلَّغْنَا غَايَتَهُ .  
 ٦ دَلِيلٌ آخَرُ : وَمِمَّا يَدُلُّ أَيْضًا عَلَى صِحَّةِ مَذْهَبِنَا أَنَّ اسْتِفْهَامَ  
 الْمُخَاطَبِ بِهَذِهِ الْأَلْفَازِ<sup>٨</sup> عَنْ مُرَادِهِ<sup>٩</sup> فِي خُصُوصٍ أَوْ عُمُومٍ يَحْسُنُ  
 مِنَ الْمُخَاطَبِ بِغَيْرِ رَيْبٍ وَمَوْضُوعِ الْإِسْتِفْهَامِ إِذَا وَقَعَ طَلِبًا لِلْعِلْمِ  
 وَانْفَهَامٍ<sup>١٠</sup> يَفْتَضِي أَحْتِمَالَ اللَّفْظِ وَأَشْتَرَاكَهُ بِدَلَالَةٍ أَنَّهُ<sup>١١</sup> لَا يَحْسُنُ  
 دُخُولُهُ فِيمَا لَا أَحْتِمَالَ فِيهِ وَلَا اشْتِرَاكَ الْآتَرَى أَنَّهُ لَا<sup>١٢</sup> يَحْسُنُ أَنْ يَسْتَفْهَمَ  
 ١٠ عَنْ مُرَادِهِ مَنْ قَالُ<sup>١٣</sup> : رَكِبْتُ قَرْمًا ، وَكَبَسْتُ ثَوْبًا ، لَا اخْتِصَاصَ

١- ج : الضروب . ٢- ج : كلام .

٣- الف : - على الاستدلال . ٤- ب : - في .

٥- ج : هذه . ٦- ب و ج : نجد .

٧- ب : مستقصى ، ج : مستغنى . ٨- ب و ج : وقد .

٩- الف : - أيضًا . ١٠- الف : الالفاظ .

١١- ب : مراد . ١٢- الف : + ان .

١٣- ج : انهم . ١٤- ج : - لا .

١٥- ج : فلان ، بجای قال .

اللفظ وَقَدْ اَحْتَمَالِه ، وَيَحْسُنُ أَنْ يُسْتَفْهَمَ مِنْ قَالَ : رَأَيْتُ هَيْئًا ،  
عَنْ أَيْ عَيْنٍ رَأَى ؟ وَهَذِهِ الْجُمْلَةُ <sup>٢</sup> تَقْتَضِي <sup>٣</sup> اشْتِرَاكَ هَذِهِ الْأَلْفَاظِ  
بَيْنَ الْخُصُوصِ وَالْعُمُومِ .

وَمَنْ خَالَفَ فِي حَسَنِ الْإِسْتِفْهَامِ بِحَيْثُ ذَكَرْنَاهُ ، لَا يَخْلُو مِنْ  
• أَنْ يَكُونَ قَائِلًا بِحَسَنِ <sup>٤</sup> الْإِسْتِفْهَامِ فِي مَوْضِعٍ مِنَ الْكَلَامِ ، أَوْ  
لَيْسَ بِحَسَنِ <sup>٥</sup> أَصْلًا ، فَإِنْ ذَهَبَ إِلَى الْأَوَّلِ ، قِيلَ لَهُ : بَيْنَ <sup>٦</sup> لَنَا  
حَسَنِ الْإِسْتِفْهَامِ <sup>٧</sup> أَيْنَ <sup>٨</sup> شِئْتَ مِنَ الْكَلَامِ ، حَتَّى تُسَوِّىَ <sup>٩</sup> بَيْنَهُ وَبَيْنَ  
حَسَنِهِ <sup>١٠</sup> فِي الْخُصُوصِ وَالْعُمُومِ <sup>١١</sup> ، وَإِنْ أَرَادَ <sup>١٢</sup> الثَّانِي ، كَانَ مُكَابِرًا  
دَافِعًا لِلضَّرُورَةِ ، فَكَيْفَ <sup>١٣</sup> يُقَالُ ذَلِكَ ، وَقَدْ جَعَلَ أَهْلُ اللَّفْظِ  
الْإِسْتِفْهَامَ ضَرْبًا مُفْرَدًا <sup>١٤</sup> مِنْ ضُرُوبِ الْكَلَامِ ، وَخُصُوصُهُ <sup>١٥</sup> بِحُرُوفٍ  
لَيْسَتْ لِغَيْرِهِ .

٢- ج : - الجملة .

١- الف : - عن .

٤- الف : الالفاظ

٢- ب و ج : يقتضى .

٦- ب : يحسن .

٥- ب و ج : ذكرنا .

٨- ج : يحسن .

٧- ب : + لا .

١٠- ب : قيل

٩- ج : - قيل .

١٢- ب و ج : أن ، بجای این .

١١- الف و ج : لنا

١٤- ج : جنسه .

١٣- ج : تسوى .

١٦- ب : اطراد .

١٥- ج : العموم والخصوص .

١٨ ب و ج : منفردا ،

١٧- الف : وكيف .

١٩- ج : خصوصه .

فإن قيل : وجه حسن الاستفهام في ألفاظ العموم تجوز مخاطب  
أن يريد مخاطبه الخصوص على وجه المجاز .

قلنا : هذا يقتضي حسن الاستفهام في كل خطاب ، وعن كل  
حقيقة ، لأن هذه الملة موجودة ، وقد علمنا اختصاص حسن الاستفهام  
بموضع دون غيره ، فعلمنا أن علمته خاصة غير عامة .

وبعد ، فإن الخطاب إذا كان حكيمًا ، ومخاطب المجاز ،  
فلا بد من أن يدل من مخاطبه على أنه عادل عن الحقيقة ، وهذان  
الوجهان يسقطان قولهم : أن وجه حسن الاستفهام أن السامع  
يجوز أن يكون مخاطبه أراد المجاز ، ودل عليه بدلالة خفيت  
على السامع .

فإن قيل : ما أنكرتم أن يكون الاستفهام إنما يحسن مع  
اقتران اللفظ ، لا مع إطلاقه .

قلنا : اللفظ الوارد لا يخلو من أقسام ثلثة : إما أن يرد مطلقًا ،  
أو مقتصرًا بما يقتضي العموم ، أو يقتصر بما يقتضي الخصوص ، ومع  
الوجهين الآخرين لا يحسن الاستفهام ، لحصول العلم بعموم أو  
خصوص ، فنبت أنه إنما يحسن مع الإطلاق .

فإن قيل : الاستفهام يحسن على أحد وجهين : إما أن يكون

المُخَاطَبُ يَعْتَقِدُ أَنَّ لَفْظَ الْعُمومِ مُشْتَرِكٌ ، فَيَسْتَفْهَمُ لِذَلِكَ<sup>١</sup> ، أَوْ يَكُونُ  
الْمُخَاطَبُ قَدْ<sup>٢</sup> يَعْتَقِدُ ذَلِكَ ، فَيَحْسُنُ اسْتِفْهَامَهُ ، لِتَجْوِيزِ أَنْ يَعْدَلَ  
مِنْ<sup>٣</sup> مَعْنَى إِلَى مَعْنَى فِي الْأَلْفَاظِ<sup>٤</sup> الْمُشْتَرِكَةِ .

قُلْنَا : كَلَامُنَا إِنَّمَا هُوَ فِي حُسْنِ اسْتِفْهَامِ أَهْلِ اللُّغَةِ ، وَمَنْ لَمْ يَذْهَبْ  
لَهُ فِي الْعُمومِ وَالْخُصوصِ يُعْرِفُ<sup>٥</sup> .

وَبَعْدُ ، فَقَدْ يَحْسُنُ اسْتِفْهَامُ مَنْ لَا يُعْرِفُ مَذْهَبَهُ فِي هَذَا الْبَابِ ،  
وَيَسْتَحْسِنُ النَّاسُ أَيْضاً اسْتِفْهَامَ مَنْ يَرَوْنَهُ يَسْتَفْهَمُ عَنْ هَذِهِ الْأَلْفَاظِ<sup>٦</sup> ،  
وَإِنْ لَمْ يَعْرِفُوا شَيْئاً<sup>٧</sup> مِمَّا ذُكِرَ فِي السُّؤَالِ .

فَإِنْ قِيلَ : هَذِهِ الطَّرِيقَةُ تَقْتَضِي<sup>٨</sup> اشْتِرَاكَ جَمِيعِ الْأَلْفَاظِ<sup>٩</sup> ، لِأَنَّهُ  
يَحْسُنُ مِمَّنْ سَمِعَ قَائِلاً يَقُولُ : ضَرَبْتُ أَبِي ، أَوْ شَتَمْتُ الْأَمِيرَ ، أَنْ  
يَقُولُ مُسْتَفْهِمًا أَبَاكَ<sup>١٠</sup> ؟ الْأَمِيرَ ؟ فَيَجِبُ بَطْلَانُ الْإِخْتِصَاصِ فِي الْأَلْفَاظِ<sup>١١</sup> .

قُلْنَا : الْإِسْتِفْهَامُ إِنَّمَا يُطْلَبُ بِهِ<sup>١٢</sup> الْمَعْرِفَةُ وَقَدْ يَرِدُ بِصُورَتِهِ  
مَا لَيْسَ بِاسْتِفْهَامٍ فَقَوْلُ الْقَائِلِ : أَبَاكَ ! الْأَمِيرَ ! إِنَّمَا هُوَ اسْتِكْبَارٌ  
وَاسْتِفْطَامٌ<sup>١٣</sup> وَلَيْسَ بِاسْتِفْهَامٍ ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ لَا يَحْسُنُ أَنْ يَقُولَ أَضْرَبْتُ

١- ب و ج : بذلك ، الف : + او يكون ، ج : + ان يكون .

٢- الف : - قد .

٣- ب : عن .

٤- الف : الالف .

٥- الف : - حسن .

٦- ج : يتعرف .

٧- ب : سبباً .

٨- ب و ج : يقتضي .

٩- ب : اتيك .

١٠- الف : - به .

١١- الف : استغنام .



أَبَاكَ أَمْ لَمْ تَضْرِبْهُ؟

فَابْ قِيلَ: فَقَدْ يُسْتَفْهَمُ مَنْ قَالَ: «صُمْتُ شَهْرًا»، وَ«لَهُ عِنْدِي عَشْرَةٌ»، عَنْ كَمَالِ الشَّهْرِ، وَ«الْعَشْرَةِ»، وَكَذَلِكَ إِذَا قَالَ: «لَقِيتُ الْأَمِيرَ»، وَ«جَاءَنِي فُلَانٌ»، يَحْسُنُ أَنْ يُقَالَ لَقِيتُ الْأَمِيرَ نَفْسَهُ؟ أَوْ جَاءَكَ فُلَانٌ بِنَفْسِهِ؟

قُلْنَا: أَمَّا لَفْظُهُ شَهْرٍ، فَإِنَّهَا تَقَعُ عَلَى الثَّلَاثِينَ، وَعَلَى التَّسْعَةِ وَعَشْرِينَ، وَهُوَ فِي الشَّرِيعَةِ وَالْعَرَفِ اسْمٌ لِلثَّلَاثِينَ<sup>١</sup>، فَلَا يَسْتَفْهَمُ<sup>٢</sup> فِي مَوْضِعِهِ، وَقَدْ أَجْرَى قَوْمُ الْعَشْرَةِ هَذَا الْمَجْرَى، وَعَوَّلُوا عَلَى قَوْلِهِ - سُبْحَانَهُ - «تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ» وَالْأَجُودُ أَنْ يُقَالَ: أَنْ أَحَدًا<sup>٣</sup> لَا يَسْتَحْسِنُ<sup>٤</sup> اسْتِفْهَامَ حَكِيمٍ<sup>٥</sup> إِذَا أَطْلَقَ قَوْلَهُ: «عِنْدِي عَشْرَةٌ» عَنْ كَمَالِهَا وَنُقْصَانِهَا.

وَمَنْ قَالَ لِمَنْ<sup>٦</sup> يَسْمَعُهُ يَقُولُ: «جَاءَنِي الْأَمِيرُ»: أَجَاءَكَ الْأَمِيرُ

١- ج: قلنا

٢- ج: - عن .

٣- ب و ج: + عن .

٤- الف: - لقيت

٥- ب و ج: و .

٦- الف: فيقع ، بجاء فانها تقع ، ج: يقع ، بجاء تقع .

٧- الف: الامرين .

٨- ب: والاستفهام .

٩- ب: - في .

١٠- ب: - احدا .

١١- ج: يستحق .

١٢- الف: - الحكيم ، + الا .

١٣- ب: او .

١٤- ب: + لم .

بِنَفْسِهِ ! لَيْسَ يُسْتَفْهَمُ ، وَإِنَّمَا هُوَ مُسْتَكْبِرٌ مُسْتَغْطَمٌ ، كَمَا تَقَدَّمَ ، وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ فِي غَيْرِ الْأَمِيرِ وَمَنْ جَرَى مَجْرَاهُ ذَلِكَ إِلَّا عَلَى سَبِيلِ الْإِسْتِفْهَامِ ، دُونَ التَّعَجُّبِ وَالِاسْتِكْبَارِ ، وَالتَّأَمُّلُ يَكْشِفُ عَنْ ذَلِكَ .

وَوَجَدْتُ بَعْضَ مَنْ يُشَارُ إِلَيْهِ فِي أَصُولِ الْفَقْهِ يَطْعَنُ عَلَى هَذَا الدَّلِيلِ بِأَنَّ الْإِسْتِفْهَامَ فِي أَلْفَاظِ الْعُمومِ إِنَّمَا حَسَنٌ طَلِباً لِلْعِلْمِ الضَّرُورِيِّ ، أَوْ لِقُوَّةِ الظَّنِّ بِالْأَمَارَاتِ .

وَهَذَا يَقْتَضِي حَسَنَ الْإِسْتِفْهَامِ فِي كُلِّ كَلَامٍ ، وَعَنْ كُلِّ حَقِيقَةٍ لِعُمومِ هَذِهِ الْعِلَّةِ .

وَقَدْ تَقَلَّقَ الْقَائِلُونَ بِالْعُمومِ بِأَشْيَاءَ :

أَوَّلُهَا أَنَّ الْمُسْتَفْهَمَ لِغَيْرِهِ بِقَوْلِهِ : مَنْ عِنْدَكَ ؟ \* يَحْسُنُ أَنْ يُجَابَ [٤٦] بِذِكْرِ أَحَادِ الْعُقُلَاءِ وَجَمَاعَتِهِمْ<sup>١</sup> ، وَلَا عَاقِلٍ<sup>٢</sup> إِلَّا وَيَصِحُّ أَنْ يَكُونَ مُعْجِياً بِذِكْرِهِ ، وَلَا يَصِحُّ أَنْ يُجِيبَهُ بِذِكْرِ الْبَهَائِمِ ، فَلَوْلَا اسْتِفْرَاقُ اللَّفْظِ<sup>٣</sup> ، لَمَا وَجَبَ هَذَا الْحُكْمُ ، وَتَجَازَى<sup>٤</sup> فِي بَعْضِ الْأَحْوَالِ أَنْ

١- ج : مجرى .

٢- الف : و .

٣- ب : على .

٤- الف : + للكلام .

٥- ب : القدر .

٦- ج : جماعاتهم .

٧- ج : + و .

٨- الف : اللفظة .

٩- ب : يجاز ، ج : مجاز .

يَكُونُ الْجَوَابُ عَنْهَا يَذْكُرُ بَعْضُ الْقَلَاءِ جَارِيًا<sup>١</sup> مَجْرَى الْجَوَابِ  
يَذْكُرُ بَعْضُ الْبَهَائِمِ . وَأَكْدُوا هَذِهِ الطَّرِيقَةَ بِأَن قَالُوا : إِنَّمَا عَدَلُوا  
عَنِ الْإِسْتِفْهَامِ عَنْ كُلِّ شَخْصٍ بِالْفِظِ الْمَوْضُوعِ لَهُ ، حَتَّى يَقُولُوا : أَزِيدُ  
عِنْدَكَ ؟ أَفَلَا عِنْدَكَ ؟<sup>٢</sup> وَيَعْدُوا<sup>٣</sup> كُلَّ عَاقِلٍ ، لِإِسْطِلَالِهِ ذَلِكَ ، فَاخْتَصَرُوا  
بِالْمَدْوَلِ إِلَى لَفْظَةٍ مَن ، فَيَجِبُ أَنْ تَقُومَ<sup>٤</sup> فِي الْفَرِضِ مَقَامَ الْإِسْتِفْهَامِ .  
عَنْ كُلِّ عَاقِلٍ بِأَسْمِهِ ، وَقَالُوا فِي عُمُومِ لَفْظَةٍ مَا مِثْلُ ذَلِكَ .

وَتَأْنِيهِ أَنَّ الْعَاقِلَ إِذَا قَالَ : «مَنْ دَخَلَ دَارِي ضَرَبْتُهُ» حَسَنَ أَنْ  
يَسْتَشْنِي كُلَّ عَاقِلٍ مِنْ هَذِهِ الْجُمْلَةِ ، وَمِنْ شَأْنِ الْإِسْتِثْنَاءِ أَنْ يُخْرِجَ  
مِنَ الْكَلَامِ مَا لَوْلَا لَوْجِبَ دَخُولُهُ تَحْتَهُ<sup>٥</sup> بِدَلَالَةِ قَبْحِ اسْتِثْنَاءِ الْبَهَائِمِ  
مِنْ هَذِهِ الْجُمْلَةِ ، لِمَا لَمْ يَجِبْ دَخُولُهَا فِيهِ<sup>٦</sup> .

وَنَالَتْهَا أَنَّ الْإِسْتِغْرَاقَ مَعْنَى مَعْقُولٍ لِأَهْلِ اللَّفْظَةِ ، وَمِمَّا تَدْعُوهُمْ  
الدَّوَاعِي إِلَى الْإِخْبَارِ عَنْهُ ، فَلَا بُدَّ أَنْ يَضَعُوا لَهُ عِبَارَةً تُنَبِّئُ عَنْهُ ، كَمَا فَعَلُوا  
ذَلِكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ عَقَلُوهُ مِنَ الْمَعْنَى ، وَدَعَتْهُمْ<sup>٧</sup> الدَّوَاعِي إِلَى الْإِخْبَارِ  
عَنْهُ ، وَإِذَا<sup>٨</sup> وَجِبَ أَنْ يَضَعُوا عِبَارَةً ، فَلَا شَيْءَ مِنَ الْأَلْفَافِ<sup>٩</sup> بِذَلِكَ

- |                           |                     |
|---------------------------|---------------------|
| ١- الف : بعض .            | ٢- الف : جاز .      |
| ٣- ب و ج : - أفلان عندك . | ٤- ب : تملوا .      |
| ٥- ب و ج : يقوم .         | ٦- الف : - تحته .   |
| ٧- الف : - فيه .          | ٨- ج : دعوتهم .     |
| ٩- ب و ج : فإذا .         | ١٠- الف : الالفاظ . |

أولى من الألفاظ التي نذهب<sup>٢</sup> إلى عمومها .  
ورابعها أن العموم قد أكد بتأكيد معين ، وكذلك الخصوص ،  
فكما اختلف التأكيدان في وضع اللغة ، لا بالقصد ، فكذلك  
يجب في التأكيد .

وخامسها أن لفظة من لا بد لها من حقيقة في وضع اللغة ، وإذا  
لم يجر أن تكون<sup>١</sup> موضوعة لبعض من المقلاء معين أو غير معين ،  
ولا لجميعهم على البديل ، وجب أن يكون<sup>١</sup> الجميع على الاستفراق .  
وسادسها أنا قد علمنا أن كل من أراد أن يخبر عن الاستفراق  
لا بد<sup>١</sup> له من استعمال هذه الألفاظ<sup>١١</sup> التي نذهب<sup>١</sup> إلى أنها مستغرفة ،  
فيعب<sup>٢</sup> أن تكون<sup>٢</sup> موضوعة له ، لأنه لا مندوحة عنها ، وجرى  
ذلك مجرى كل الحقائق التي يقرع<sup>١١</sup> فيها إلى<sup>١٠</sup> العبارات  
الموضوعة<sup>١١</sup> لها .

٢- الف : الذي .

١- الف : - الألفاظ .

٤- ب : نكاله خلف ، بجاء فكما اختلف .

٢- ب : ينهب .

٦- ب و ج : موضع .

٤- ب و ج : التأكيد .

٨- ج : يكون .

٧- ب و ج : وكذلك .

١٠- ب و ج : فلا بد .

٩- الف : تكون .

١٢- ج : فيكون .

١١- الف : الألفاظ .

١٤- ب : تفرع .

١٣- ج و ب : يكون .

١٦- ج : الموضوعات .

١٥- ب : - الي .

- وَالْجَوَابُ عَقْدًا ذَكَرَهُ أَوَّلًا أَنْكُمْ قَدْ اقْتَصَرْتُمْ فِي قَاعِدَةِ هَذِهِ  
الشُّبْهَةِ عَلَى الدَّعْوَى ، وَنَحْنُ لَا نُسَلِّمُ لَكُمْ أَنَّ مِنْ اسْتَفْهَمَ بِلَفْظَةٍ مِنْ وَلَمْ  
يَعْرِفَ مِنْ قَصْدِ الْمُخَاطَبِ<sup>٢</sup> بِإِدَاعَةٍ أَوْ قَرِينَةٍ أَنَّهُ أَرَادَ الشُّمُولَ يَحْسُنُ  
أَنْ يُجِيبَهُ بِذِكْرِ كُلِّ عَاقِلٍ ، وَإِنَّمَا يَحْسُنُ أَنْ يُجِيبَهُ بِذَلِكَ إِذَا عَلِمَ  
عُمُومَ اسْتَفْهَامِهِ بِطَرِيقٍ مُنْفَصِلٍ ، فَمَا الدَّلِيلُ عَلَى مَا ادَّعَيْتُمُوهُ .
- وَالَّذِي يَوْضَحُ مَا ذَكَرْنَاهُ<sup>٣</sup> أَنَّهُ يَحْسُنُ إِذَا قِيلَ لَهُ : «مَنْ عِنْدَكَ» أَنْ  
يَقُولَ :<sup>٤</sup> «مِنْ النِّسَاءِ أَوْ الرِّجَالِ أَوْ مِنْ الْأَحْرَارِ أَوِ الْعَبِيدِ؟ وَكَذَلِكَ<sup>٥</sup>  
إِذَا قِيلَ لَهُ : مَا أَكَلْتَ<sup>٦</sup>؟ يَقُولُ :<sup>٧</sup> «مِنْ الْحُلِيِّ أَوِ الْفَاكِهَةِ؟ وَمِنْ كَذَا  
أَوْ كَذَا؟ وَهَذَا<sup>٨</sup> يَدُلُّ عَلَى اشْتِرَاكِ اللَّفْظِ بَيْنَ الْعُمُومِ وَالْخُصُوصِ .
- وَأَمَّا<sup>٩</sup> قَوْلُهُمْ<sup>١٠</sup> : «جَازَ أَنْ يَكُونَ ذِكْرُ بَعْضِ الْعُقَلَاءِ كَذِكْرِ بَعْضِ  
الْبَهَائِمِ» ، فَبَاطِلٌ ، وَذَلِكَ أَنَّ لَفْظَةَ مَنْ عِنْدَنَا وَإِنْ لَمْ تَكُنْ<sup>١١</sup> أَمْوُوعَةً  
لِوَجُوبِ اسْتِغْرَاقِ الْعُقَلَاءِ ، فَهِيَ تَصْلُحُ<sup>١٢</sup> لِأَنَّ<sup>١٣</sup> يُقْصَدُ بِهَا إِلَى

- |                           |                   |
|---------------------------|-------------------|
| ١ - الف : فالجواب .       | ٢ - بوج : لا .    |
| ٣ - الف : + او .          | ٤ - ج : ببإداعه . |
| ٥ - ب : يصعبه .           | ٦ - ج : ذكره .    |
| ٧ - ب : يقال .            | ٨ - بوج : - أ .   |
| ٩ - ج : او ، بجای ومن .   | ١٠ - ج : + و .    |
| ١١ - ج : أكلت بضم التاء . | ١٢ - ج : هنا .    |
| ١٣ - الف : فاما .         | ١٤ - الف : + و .  |
| ١٥ - ج : يكن .            | ١٦ - ب : يصلح .   |
| ١٧ - الف و ج : ان .       |                   |

الاستيفاهم عن جميعهم، كما يصلح أن يقصد بها إلى<sup>١</sup> الاستيفاهم عن بعضهم، وهي حقيقة في الأمرين، ولا يصلح في<sup>٢</sup> وضع اللغة للاستيفاهم<sup>٣</sup> بها عن البهائم.

وليس معنى قولنا أنها لا تصلح هو أن المتكلم لا يصح أن يقصد بها<sup>٤</sup> إلى ذلك، فتكون عبارة عنه، لأنه لالفظ من الألفاظ إلا ويمكن أن يقصد به إلى كل معنى، فيكون عبارة عنه<sup>٥</sup>، وإن لم يصلح<sup>٦</sup> له، ومعنى<sup>٧</sup> قولنا أنها لا تصلح أي لا تكون حقيقة في ذلك متى قصد بها<sup>٨</sup> إليه، ويكون المتكلم بها عادلاً عن<sup>٩</sup> مذهب أهل اللغة. فأما عدولهم عن ألفاظ<sup>١٠</sup> الاستيفاهم إلى لفظة من فلا أنهم لا يبدلون بغيرها ما يبدلون بها، وذلك أن<sup>١١</sup> الاستيفاهم يذكر كل واحد باسمه إما أن لا يمكن<sup>١٢</sup>، أو يطول، وليس في سائر الألفاظ<sup>١٣</sup> ما يصلح أن يقصد به إلى الاستخبار عن سائر العقلاء جمعاً<sup>١٤</sup> واقتراً<sup>١٥</sup>

- |                                      |                            |
|--------------------------------------|----------------------------|
| ١ - بوج :- ان يقصد بها الى .         | ٢ - ب :- في .              |
| ٣ - الف : الاستيفاهم .               | ٤ - ب : يقصدها .           |
| ٥ - الف وج : فيكون .                 | ٦ - ج :- لانه ، تا اينجا . |
| ٧ - الف : تصلح .                     | ٨ - ج : فاما .             |
| ٩ - ب : قولها .                      | ١٠ - بوج : يكون .          |
| ١١ - الف : قصدتها .                  | ١٢ - ج : على .             |
| ١٣ - الف : الفاض .                   | ١٤ - ج :- ان .             |
| ١٥ - ج : لا يكون ، بجاي ان لا يسكن . | ١٦ - الف : الالاض .        |
| ١٧ - بوج : جميعاً .                  | ١٨ - ج : اقتراً ،          |

إِلَّا لَفْظُهُ مَنْ ، فَهَذِهِ مَزِيَّةٌ لَهَا عَلَى غَيْرِهَا ظَاهِرَةٌ .  
وَمِمَّا يُبْطِلُ مَا ادَّعَوْهُ مِنْ قِيَامِهَا مَقَامَ ذِكْرِ كُلِّ عَاقِلٍ بِمِثْلِهِ<sup>٢</sup> ، أَنَّهُ  
لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَقُبِحَ مِنَ الْإِسْتِثْنَاءِ عِنْدَ ذِكْرِ هَذِهِ اللَّفْظَةِ مَا يَقْبَحُ<sup>٣</sup>  
مَعَ ذِكْرِ كُلِّ عَاقِلٍ بِمِثْلِهِ ، وَقَدْ عَلِمْنَا حُسْنَ أَحَدِ الْأَمْرَيْنِ  
وَقُبْحَ الْآخَرِ .

وَالْجَوَابُ عَمَّا ذَكَرُوهُ ثَانِيًا أَنَّ الْمَعْرُوفَ فِي الْإِسْتِثْنَاءِ مِنْ  
مَذْهَبِ أَهْلِ اللَّفْظِ<sup>٤</sup> خِلَافُ مَا ادَّعَيْتُمْ ، وَإِنَّمَا يُخْرِجُ الْإِسْتِثْنَاءُ عَنْهُمْ  
مَا جَازَ أَوْ صَحَّ دَخُولُهُ ، دُونَ مَا وَجَبَ ، وَإِنَّمَا صَحَّ اسْتِثْنَاءُ كُلِّ  
عَاقِلٍ مِنْ قَوْلِ الْقَائِلِ : مَنْ دَخَلَ دَارِي أَكْرَمْتُهُ<sup>٥</sup> ، لِصِحَّةِ دَخُولِهِ<sup>٦</sup>  
تَحْتَ هَذِهِ اللَّفْظَةِ ، وَصَلَحَ هَذِهِ اللَّفْظَةُ لِلِاسْتِثْنَاءِ<sup>٧</sup> عَلَى الْكُلِّ ،<sup>٨</sup>  
وَلَمَّا لَمْ تَصْلُحْ<sup>٩</sup> أَنْ تَشْتَمِلَ عَلَى الْبَهَائِمِ ، لَمْ يَحْسُنْ<sup>١٠</sup> اسْتِثْنَاءُهَا ،  
لِأَنَّ اسْتِثْنَاءَ مَا لَا يَصِحُّ<sup>١١</sup> دَخُولُهُ تَحْتَ اللَّفْظِ لَيْسَ يَحْسُنُ .

١- ج : مريد .

٢- ج : ادعوا .

٣- ب : يفتح .

٤- الف : - بمثله .

٥- ج : احسن .

٦- ب : - من .

٧- الف : - من قول ، تا اینجا .

٨- الف : - من قول ، تا اینجا .

٩- ب : وج : دخول كل عاقل .

١٠- ب : الاشتغال .

١١- ب : يصح .

١٢- ب : يصح .

١- ج : مريد .

٢- الف : - بمثله .

٣- ج : احسن .

٤- ب : - من .

٥- الف : - من قول ، تا اینجا .

٦- الف : - من قول ، تا اینجا .

٧- الف : - من قول ، تا اینجا .

٨- الف : - من قول ، تا اینجا .

٩- ب : وج : دخول كل عاقل .

١٠- ب : اشتغال .

١١- ب : يصح .

١٢- الف : يصح .

فَبِإِنْ قَالُوا : الْإِسْتِثْنَاءُ مِنْ لَفْظِ الْعُمومِ كَالِإِسْتِثْنَاءِ مِنْ أَلْفَافٍ  
 الْأَعْدَادِ ، فَكَمَا أَنَّ الْإِسْتِثْنَاءَ مِنَ الْعَدَدِ يُخْرِجُ مِنَ الْكَلَامِ مَالَوْلَاهُ  
 لَوْجِبَ دَخُولُهُ ، فَكَذَلِكَ \* الْإِسْتِثْنَاءُ مِنْ لَفْظِ الْعُمومِ . [٤٧]

قُلْنَا<sup>١</sup> : لَيْسَ يَوَاجِبُ أَنْ يَكُونَ الْإِسْتِثْنَاءُ مِنَ الْأَعْدَادِ إِذَا كَانَ  
 يُخْرِجُ مَالَوْلَاهُ لَوْجِبَ دَخُولُهُ أَنْ يَكُونَ جَمِيعُ الْإِسْتِثْنَاءِ كَذَلِكَ ،  
 وَغَيْرُ مُنْكَرٍ أَنْ يَكُونَ الْإِسْتِثْنَاءُ إِنَّمَا وَضِعَ لِأَنْ يُخْرِجَ مَالَوْلَاهُ  
 لَصَحَّ دَخُولُهُ فِي الْكَلَامِ ، فَإِنْ أَخْرَجَ فِي بَعْضِ الْمَوَاضِعِ مَالَوْلَاهُ  
 لَوْجِبَ دَخُولُهُ ، فَلِأَنَّ<sup>٢</sup> فِيمَا يَجِبُ دَخُولُهُ الصَّحَّةُ وَزِيَادَةُ ، وَهَذَا  
 كَمَا يَقُولُ أَهْلُ التَّوْحِيدِ أَنَّ الْحَيَّ مَنْ صَحَّ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا وَ  
 قَادِرًا ، فَإِذَا عَوِضُوا بِالْقَدِيمِ - سُبْحَانَهُ - قَالُوا : الْوَجُوبُ يَشْتَمِلُ  
 عَلَى الصَّحَّةِ وَيَزِيدُ عَلَيْهَا .

وَقَدْ كَانَ الْخَالِدِيُّ وَجَمَاعَةُ مِمَّنْ<sup>٣</sup> خَالَفَ فِي الْعُمومِ سَوَوْا<sup>٤</sup>  
 فِي الْإِسْتِثْنَاءِ بَيْنَ أَلْفَافٍ الْعُمومِ وَالْأَعْدَادِ ، وَالَّذِي ذَكَرْنَاهُ أَوَّلًا<sup>٥</sup>

١- الف : الفاض . ٢- ب : فذلك ، ج : - فذلك .

٣- ج : فذلك ، بجاء قلنا . ٤- الف : - يكون .

٥- الف : لصلح . ٦- الف ج : وان .

٧- الف : لان ، ب : + لمخول ، ج : + لسل .

٨- ب يقوله . ٩- الف : - و .

١٠- ج : مما . ١١- الف : سوى ، ج : السور .

١٢- ب : - اولاً .



أولى بالاعتماد عليه .

فَإِنْ قَالُوا : هَذَا الَّذِي ذَهَبْتُمْ إِلَيْهِ يُؤَدِّي إِلَى جَوَازِ وَقُوعِ الْإِسْتِثْنَاءِ فِي النِّكَرَاتِ ، وَقَدْ عَلِمْنَا فَسَادَهُ .

قُلْنَا : إِنَّ<sup>٢</sup> الْإِسْتِثْنَاءَ مِنَ النِّكَرَاتِ يَنْقَسِمُ إِلَى اسْتِثْنَاءِ مَعْرِفَةٍ مِنْ نَكِيرَةٍ ، وَإِلَى اسْتِثْنَاءِ نَكِيرَةٍ مِنْ نَكِيرَةٍ : فَأَمَّا اسْتِثْنَاءُ الْمَعْرِفَةِ مِنَ النِّكَرَةِ ، فَلَا شُبْهَةَ فِي حُسْنِهِ وَجَوَازِهِ عِنْدَ أَهْلِ<sup>٣</sup> الْعَرَبِيَّةِ ، لِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ : أَلْقِ قَوْمًا إِلَّا زَيْدًا<sup>٤</sup> ، وَأَضْرِبْ جَمَاعَةً إِلَّا عَبْدَ اللَّهِ . فَأَمَّا اسْتِثْنَاءُ النِّكَرَةِ مِنَ النِّكَرَاتِ فَقَدْ قَالَ أَبُو بَكْرٍ ابْنُ السَّرَّاجِ فِي كِتَابِهِ الْمَعْرُوفِ بِالْأَصُولِ فِي التَّحْوِيلِ : وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُسْتَثْنَى النِّكَرَةُ مِنَ النِّكَرَاتِ فِي الْمَوْجِبِ ، لِأَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ تَقُولَ<sup>٥</sup> جَاءَ نِي قَوْمٌ<sup>٦</sup> إِلَّا رَجُلًا ، لِأَنَّ هَذَا لَافَائِدَةٌ فِيهِ ، قَالَ : فَإِنْ خَصَّصْتَهُ<sup>٧</sup> ، أَوْ نَعَّمْتَهُ ، جَازَ ، فَهَذَا تَصْرِيحٌ بِحُسْنِ الْإِسْتِثْنَاءِ مِنَ النِّكَرَةِ .

وَمِمَّا يُبْطِلُ مَا<sup>٨</sup> اعْتَمَدُوهُ<sup>٩</sup> فِي بَابِ الْإِسْتِثْنَاءِ أَنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ

١- ب و ج : في الاعتماد .

٢- الف : + اللغة و .

٣- ب : - إلا زيدا .

٤- ج : يقول .

٥- الف : قومه .

٦- ب : فما .

٧- ج : ادعوه .

٨- ب و ج : - إن

٩- ج : التي .

١٠- الف : - لانه .

١١- الف : قومه .

١٢- ب : فما .

لغيره: اتى جماعة من العلماء، واقتل<sup>١</sup> فرقة من الكفار، حسن أن يستثنى، كل واحد من العلماء والكفار<sup>٢</sup>، فيقول: إلا فلانا، وإلا الفرقة الفلانية، ولا أحد<sup>٣</sup> منهم إلا ويحسن أن يستثنى، فلو كان الاستثناء يخرج من الكلام ما لولاه لوجب دخوله في اللفظ<sup>٤</sup>، لوجب أن يكون قولنا «فرقة» و«جماعة» مستغرقا لجميع الكفار والعلماء، كما قالوا في لفظة من، وليس هذا قولهم، ولا قول أحد.

وبعد، فإن أباهاشم ومن ذهب مذهبه في أن ألفاظ الجنس والجموع لا تستغرق<sup>٥</sup>، لا يستعير له دليل الاستثناء، لأن حسن استثناء كل عاقل من قولنا: جاءني الناس، واستثناء كل مشرك<sup>٦</sup> من قوله: اقتلوا<sup>٧</sup> المشركين<sup>٨</sup>، ظاهر، وإن لم تكن<sup>٩</sup> هذه الألفاظ<sup>١٠</sup> عنده مستغرقة كلفظة من وما، فما المانع من أن يكون الاستثناء من لفظة من وما بهذه المنزلة.

والجواب عما ذكره ثالثا أن هذا منهم إثبات لفة بقياس واستدلال،

- |                        |                      |
|------------------------|----------------------|
| ١ - ج : استقل .        | ٢ - ج : الكافر .     |
| ٣ - ج : احدا .         | ٤ - ج : الكافر .     |
| ٥ - الف : - في اللفظ . | ٦ - الف : ليس .      |
| ٧ - الف : الفاض .      | ٨ - بوج : يستغرق .   |
| ٩ - ج : الاستثناء .    | ١٠ - ج : مشترك .     |
| ١١ - ب و ج : اقل .     | ١٢ - ج : المشتركين . |
| ١٣ - ب و ج : يكن .     | ١٤ - الف : اللفظة .  |

وذلك ممّا لا يجوز فيما طرئهُ اللّغة.

وبعد، فليس يخلو قولهم: لا بُدَّ أن يَضُموا<sup>٢</sup> عبارة، من أن يريدوا<sup>٣</sup> أنه واجبٌ عليهم أن يفعلوا<sup>٤</sup> ذلك، أو لا بُدَّ أن يقعَ على سبيل القطع: فإن كان الأول، فَمِنْ أينَ لهم أنهم لا بُدَّ أن يفعلوا<sup>٥</sup> الواجب، ولا يُخلوا<sup>٦</sup> به، وليس في وجوب الشيء دلالة على وقوعه، إلا أن يتقدّم<sup>٧</sup> العلم بأن من وجب عليه لا يترك الواجب، وهذا ممّا لا يدعى<sup>٨</sup> على أهل اللّغة. وإن أرادوا القسم الثاني، فيجب أن يكون القومُ مُذْجِبِينَ إلى وضع العبارات، وهذا ببديء<sup>٩</sup> ممن بلغ إليه، لانه لا وجه يلجى<sup>١٠</sup> القوم إلى ذلك، لاسيما وهم مُتَمَكِّنُونَ من إفهام ما عقولهم من المعاني - إذا قويت دواعيهم إلى إفهامها<sup>١١</sup> - بالاشارة، على اختلاف<sup>١٢</sup> أشكالها.

وقد كان يجب أيضاً أن يُقَطَّعَ على ثبوت لفظ<sup>١٣</sup> الاستغراق في كلِّ لغة، لِلعلة التي ذكروها<sup>١٤</sup>.

- |                          |                              |
|--------------------------|------------------------------|
| ١ - الف : ما .           | ٢ - الف : ضموا .             |
| ٣ - ج : + هـ .           | ٤ - الف : - أن يفعلوا .      |
| ٥ - ج : يفعل .           | ٦ - ج : يخل .                |
| ٧ - الف و ب و ج : يدعا . | ٨ - الف : في .               |
| ٩ - الف : يبد .          | ١٠ - الف : يلجى ، ج : ملجى . |
| ١١ - الف : افهامهم .     | ١٢ - الف : لفظة .            |
| ١٣ - ب و ج : ذكرناها .   |                              |

وَكَانَ يَجِبُ أَيْضاً فِي كُلِّ مَنْ عَقَلَ مَعْنَى مِنَ الْمَعْنَى ، وَكَانَ  
مِمَّا يُجَوِّزُ أَنْ تَدْعُوهُ<sup>١</sup> الدَّوَاعِي<sup>٢</sup> إِلَى إِفْهَامِهِ ، وَالْعِبَارَةُ عَنْهُ ، أَنْ يَضَعَ<sup>٣</sup>  
لَهُ عِبَارَةً ، وَأَنْ يَكُونَ مُلْجِئاً إِلَى وَضْعِهَا ، وَمَعْلُومٌ خِلَافَ ذَلِكَ ،  
لِأَنَّا نَعْلَمُ أَنَّ الْمُتَكَلِّمِينَ الَّذِينَ قَدِ اسْتَدَلُّوا ، فَعَلِمُوا اخْتِلَافَ الْأَكْوَانِ  
فِي الْأَمَّاكِينِ ، وَالْإِعْتِمَادَاتِ<sup>٤</sup> فِي الْجِهَاتِ وَالطُّعُومِ وَالْأَرَايِحِ<sup>٥</sup> ، لَمْ  
يَضَعُوا لِلْمُخْتَلِفِ مِنْ ذَلِكَ عِبَارَاتٍ ، وَإِنْ كَانُوا قَدْ عَرَفُوهُ ، وَمَيَّزُوهُ ،  
وَلَا يُمَكِّنُ أَنْ يُقَالَ فِيهِمْ مَا يُقَالَ فِي أَهْلِ اللَّغَةِ : أَنَّهُمْ إِنَّمَا لَمْ يَضَعُوا  
لِإِسَائِرِ مَا عَدَدْنَاهُ ، مِنْ حَيْثُ لَمْ يَعْرِفُوهُ ، وَإِذْ لَمْ يَضَعُوا ذَلِكَ ، ثَبَتَ أَنَّ<sup>٦</sup>  
أَهْلَ اللَّغَةِ غَيْرُ مُلْجِئِينَ إِلَى وَضْعِ الْأَلْفَاظِ<sup>٧</sup> لِمَا عَقَلُوهُ مِنَ الْمَعْنَى ، لِأَنَّ  
الْإِلْجَاءَ لَا يَخْتَلِفُ فِيمَنْ تَكَامَلَ لَهُ شَرْطُهُ<sup>٨</sup> .

وَبَعْدُ ، فَإِنَّا نَصِيرُ إِلَى<sup>٩</sup> مَا آتَرُوهُ ، وَنَقُولُ : قَدْ وَضَعُوا لِلِاسْتِفْرَاقِ  
عِبَارَةً<sup>١٠</sup> تُنَبِّئُ<sup>١١</sup> عَنْهُ ، إِلَّا أَنَّهُ مِنْ أَيْنَ لَهُمْ أَنَّهَا يَجِبُ<sup>١٢</sup> أَنْ تَكُونَ خَاصَّةً

١ - ج : يدعوه . ٢ - ب + و .

٣ - ج : يوضع . ٤ - ج : فان .

٥ - ج : تسلم . ٦ - ب : الاعتقادات ، ج : الاعتقادات .

٧ - ب : الاراييح . ٨ - ج : كان .

٩ - ب - ان . ١٠ - الف : الالفاظ .

١١ - ج : شروط . ١٢ - ج - الى .

١٣ - ج + عا . ١٤ - ج : ينبغي .

١٥ - ب - انها يجب .

وغير مُشْتَرِكَةٍ .

فإن قالوا : لا بُدَّ أَنْ يَضْعُوا عِبَارَةً خَاصَّةً ، كَمَا فَعَلُوهُ فِي كُلِّ مَا عَقَلُوهُ .

قِيلَ لَهُمْ : وَمِنْ أَيْنَ لَكُمْ أَنَّهُمْ قَدْ فَعَلُوا مَا ادَّعَيْتُمُوهُ فِي كُلِّ مَا عَقَلُوهُ ، فِيهِ الْخِلَافُ ، لَا تَأْتِي نَذْبُهُ إِلَى أَنَّ مَا عَقَلُوهُ عَلَى ضَرْبَيْنِ : ٥  
مِنْهُ مَا وَضَعُوا لَهُ عِبَارَةً تَخْصُهُ ، وَمِنْهُ مَا وَضَعُوا لَهُ عِبَارَةً مُشْتَرِكَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ غَيْرِهِ ، وَمَا فِيهِ عِبَارَةٌ تَخْصُهُ بِنَقْصٍ<sup>٨</sup> ، فِيهِ مَا تَخْصُهُ عِبَارَةٌ وَاحِدَةٌ بِإِلْمَاسٍ<sup>٩</sup> لغيره فِي سِوَاهَا ، وَفِيهِ مَا تَخْصُهُ<sup>١٠</sup> عِبَارَاتٌ كَذَلِكَ<sup>١١</sup> ، وَفِيهِ مَا يُشَارِكُ<sup>١٢</sup> خَيْرُهُ فِي عِبَارَاتٍ ، وَإِنْ اخْتَصَّهُ<sup>١٣</sup> غَيْرُهَا . [٤٨]

حَلَّى أَنَا<sup>١٤</sup> مَا وَجَدْنَاهُمْ يَفْعَلُونَهُ فِي بَعْضِ الْمَعَانِي ، وَبَعْضُ الْإِلْفَافِ<sup>١٥</sup> لَا يَجِبُ الْقِيَاسُ عَلَيْهِ ، وَلَا الْقَضَاءُ بِأَنَّهُمْ فَاعِلُونَ لِمِثْلِهِ فِي كُلِّ مَوْضِعٍ ، لَا نَأْقِدُ رَأْيَانَهُمْ<sup>١٦</sup> وَضَعُوا لِلْمَعْنَى الْوَاحِدِ عِبَارَاتٍ كَثِيرَةً ، وَأَسْمَاءَ عِدَّةً ، وَلَمْ يَجِزْ

١ - الْب : فَعَلُوا .

٢ - ج : + وَ .

٣ - ج : - وَ .

٤ - ب : - لَكُمْ ، ج : لَهُمْ .

٥ - ج : - أَنَّهُمْ .

٦ - ب : - كُلِّ .

٧ - الْب : وَفِيهِ .

٨ - الْب : فَيَنْقُصُ .

٩ - الْب : يَخْصُهُ .

١٠ - الْب وَ ج : يَخْصُهُ .

١١ - الْب : لِلذَّكَ .

١٢ - ج : + فِي .

١٣ - ب وَ ج : إِنْ .

١٤ - الْب : الْإِلْفَافُ .

١٥ - الْب : + قَدْ .

لَا حِدَ أَنْ يُعَمَّلَ ذَلِكَ ، قَيِّقُولُ : إِنَّمَا قَعْلُوهُ مِنْ حَيْثُ قَعْلُوهُ ، قَيِّجِبْ أَنْ  
يَكُونَ لِجَمِيعِ<sup>١</sup> الْمَعْنَى عِدَّةُ<sup>٢</sup> أَسْمَاءٍ ، وَكَذَلِكَ<sup>٣</sup> لَا يَجِبُ مَا قَالُوهُ .

وَالْجَوَابُ عَمَّا ذَكَرُوهُ رَابِعاً أَنَا<sup>٤</sup> نَقُولُ بِمَوْجِبِ اقْتِرَاحِهِمْ ، لِأَنَّا  
نَذْهَبُ إِلَى أَنَّ لَفْظَ الْعُمُومِ فِي نَفْسِهِ مُخَالِفٌ لِلْفِظِ الْخُصُوصِ ، أَلَا تَرَى  
أَنَّ لَفْظَ الْعُمُومِ يَتَنَاولُ مَا زَادَ عَلَى الْوَاحِدِ ، وَيَتَعَدَّى ، وَ لَفْظُ<sup>٥</sup> الْخُصُوصِ  
لَا يَتَعَدَّى ، لِأَنَّ لَفْظَ الْعُمُومِ<sup>٦</sup> إِنْ كَانَ مِنْ وَمَاوَمَا أَشْبَهُهُمَا ، فَهَذَا اللَّفْظُ  
عِنْدَنَا يَصْلُحُ لِكُلِّ عَدَدٍ مِنَ الْعُقْلَاءِ ، قَلِيلٍ ، أَوْ<sup>٧</sup> كَثِيرٍ ، وَلِجَمِيعِهِمْ ،  
فَهُوَ مُخَالِفٌ فِي نَفْسِهِ لِلْفِظِ الْخُصُوصِ ، وَإِنْ كَانَ لَفْظُ الْجَمْعِ<sup>٨</sup> كَقَوْلِنَا  
الْمُسْلِمُونَ ، فَهَذَا لَفْظُ<sup>٩</sup> يَجِبُ تَنَاوُلُهُ<sup>١٠</sup> الثَّلَاثَةِ ، وَنَشْكُ<sup>١١</sup> إِيْمَا زَادَ عَلَى  
الثَّلَاثَةِ ، وَيَجُوزُ فِي الزِّيَادَةِ الْكَثْرَةُ<sup>١٢</sup> وَالْقِلَّةُ ، وَأَنْ يَبْلُغَ إِلَى<sup>١٣</sup> الْإِسْتِفْرَاقِ  
وَالشُّمُولِ ، قَدْ فَارَقَ عِنْدَنَا لَفْظَ الْعُمُومِ لَفْظَ الْخُصُوصِ ، كَمَا افْتَرَقَا  
فِي التَّأْكِيدِ .

وَالْجَوَابُ عَمَّا ذَكَرُوهُ خَامِساً أَنَّكُمْ<sup>١٤</sup> قَدْ أَخْطَلَلْتُمْ فِي الْقِسْمَةِ

١ - ب : الجميع .

٢ - الف : فكذلك .

٣ - ج : -و .

٤ - ب و ج : -و .

٥ - ج : الجميع .

٦ - ج : تناول .

٧ - ج : الكثيرة .

٨ - الف : انه .

٩ - ب : -عده .

١٠ - ج : انما .

١١ - ج : لفظا .

١٢ - ب : -و .

١٣ - ج : اللفظ .

١٤ - ب و ج : يشك .

١٥ - الف : يبلغ في .

بالقسم الصحيح ، وهوان يكون موضوعاً<sup>١</sup> لأن يُعبرَ بها عن كِلِ  
العقلاء ، وعن بعضهم ، وآحادهم ، صلاحاً لا وجوباً ، وقول بعضهم  
عقب هذه الطريقة : « وهذا إنما يدل على أن هذه اللفظة تتناول<sup>٢</sup>  
الكل ، فاما الذي يدل على وجوب استغراقها فدلِيلُ الاستثناء وطريقة<sup>٣</sup>  
الاستغراق ، فاما الذي يستفهم<sup>٤</sup> من العجيب<sup>٥</sup> ، لأن الخلاف إنما هو في وجوب  
الاستغراق ، وتناول هذه اللفظة لكل على سبيل الاستغراق ، فاما في  
الصلاح ، فلا خلاف فيه بيننا ، فنحتاج<sup>٦</sup> إلى تكليف دلالة عليه . وهذا  
يدل على قلة تأمل مُتمتدي هذه الطريقة .

والجواب عما ذكره سادساً أن الفزع<sup>٧</sup> عند العزم على<sup>٨</sup> العبارة عن  
العموم إلى هذه<sup>٩</sup> الألفاظ<sup>١٠</sup> إنما يدل على أنها موضوعة لهذا المعنى ، و  
نحن نقول بذلك ، ولا نخالف فيه ، فمن أين أنها<sup>١١</sup> موضوعة لذلك على  
سبيل الاختصاص به من<sup>١٢</sup> غير مشاركة فيه ، فإن القدر الذي تملكتُم  
به لا يدل على ذلك .

- |                                |                            |
|--------------------------------|----------------------------|
| ١ - ب و ج : موضوعه ، ب : + و . | ٢ - ج : - و .              |
| ٣ - ب : متناول .               | ٤ - ب : - على .            |
| ٥ - ب : - فدلِيل .             | ٦ - ب و ج : طريقة .        |
| ٧ - ب : العجيب .               | ٨ - ب و ج : فيحتاج .       |
| ٩ - الف : معتد .               | ١٠ - الف : الفرع .         |
| ١١ - الف : إلى .               | ١٢ - ج : لفظة ، بجای هذه . |
| ١٣ - الف : الالف .             | ١٤ - الف : - أنها .        |
| ١٥ - ب : وهو ، بجای من .       |                            |

ثُمَّ يَقُولُ لَهُمْ : أَمَا يَجُوزُ - عَلَى جِهَةِ التَّقْرِيرِ <sup>١</sup> - أَنْ يَضَعَ أَهْلُ اللَّغَةِ لِنَفْظٍ لِمَعْنَى <sup>٢</sup> مِنَ الْمَعَانِي لِإِعْبَارَةٍ عَنْهُ سِوَاهَا ، وَتَكُونَ <sup>٣</sup> هَذِهِ اللَّفْظَةُ بِعَيْنِهَا يَحْتَمِلُ <sup>٤</sup> أَنْ تَكُونَ <sup>٥</sup> عِبَارَةً عَنْ غَيْرِهِ عَلَى سَبِيلِ الْإِشْتِرَاكِ .

فَإِن قَالُوا : لَا يَجُوزُ ذَلِكَ ، طَوَّلُوا بِالْإِدْلَالِ عَلَيْهِ ، فَإِنَّهُمْ لَا يَجِدُونَهَا ، وَإِنْ أَجَازُوهُ ، انْتَقَضَ اعْتِمَادُهُمْ عَلَى الْفَرْعِ <sup>٦</sup> فِي <sup>٧</sup> الْعُمومِ .  
إِلَى هَذِهِ الْعِبَارَةِ ، لِأَنَّهُ قَدْ يُسَكَّنُ أَنْ يُفْرَعَ <sup>٨</sup> إِلَيْهَا وَإِنْ لَمْ تَكُنْ <sup>٩</sup> خَاصَّةً لَهُ ، بَلْ مُشْتَرِكَةٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ غَيْرِهِ ، إِذَا كَانَ لَمْ يَضَعُوا لَهُ عِبَارَةً سِوَاهَا .  
وَتَحْقِيقُ الْخِلَافِ فِي ذَلِكَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ أَنَّ أَلْفَاسَاطَ <sup>١٠</sup> الْعُمومِ يَدْمُونَ <sup>١١</sup> أَنَّهَا مَوْضُوعَةٌ لِلِاسْتِغْرَاقِ فِي اللَّغَةِ مُخْتَصَّةٌ بِهِ <sup>١٢</sup> ، إِذَا اسْتَعْمِلَتْ فِيمَا دُونَهُ كَانَتْ <sup>١٣</sup> مَجَازًا ، وَنَحْنُ يَقُولُ : أَنَّ هَذِهِ اللَّفْظَةُ تَصْلُحُ <sup>١٤</sup> فِي وَضْعِهَا لِلِاسْتِغْرَاقِ وَمَا دُونَهُ ، وَهِيَ فِي الْأَمْرَيْنِ حَقِيقَةٌ ، فَمَنْ تَكَلَّمَ بِهَا وَارَادَ الْعُمومَ ، كَانَ مُتَكَلِّمًا بِهَا عَلَى حَقِيقَتِهَا ، وَكَذَلِكَ

١- ب و ج : التقدير .

٢- ج : بمعنى .

٣- ج : يكون .

٤- الف و ب : تحتل .

٥- ج : قيل .

٦- ب : الفرع ، ج : القوم .

٧- ب : - في .

٨- ب : يفرع .

٩- ج : يمكن .

١٠- الف : الفاض .

١١- ج : يدمون .

١٢- ب و ج : + و .

١٣- ب و ج : كان .

١٤- ج : يصلح .



إذا أراد المخصوص ، فإنها حقيقة فيه ، فكونها حقيقة في العموم<sup>١</sup> لانواع فيه وإنما الاختلاف<sup>٢</sup> في الاشتراك أو الاختصاص .

### فصل في ذكر أقل الجمع والخلاف فيه

ذَهَبَ قَوْمٌ إِلَى أَنَّ أَقْلَهُ اثْنَانِ ، وَالصَّحِيحُ أَنَّ أَقْلَهُ ثَلَاثَةٌ .  
وَالَّذِي يُدَلُّ عَلَيْهِ أَنَّ أَهْلَ اللَّفِّ فَصَلُوا بَيْنَ الْجَمْعِ وَالتَّثْنِيَةِ ،  
كَمَا فَصَلُوا<sup>٣</sup> بَيْنَهُمَا وَبَيْنَ الْوَحْدَةِ ، فَكَمَا تَفَارَقُ<sup>٤</sup> التَّثْنِيَةُ الْوَحْدَةُ ،  
كَذَلِكَ تَفَارَقُ<sup>٥</sup> التَّثْنِيَةُ الْجَمْعُ .  
وَأَيْضًا فَإِنَّ أَهْلَ اللَّفِّ فَصَلُوا بَيْنَ ضَمِيرَيْهِمَا<sup>٦</sup> ، وَالْكِنَايَةِ عَنْهُمَا ،  
فَيَقُولُونَ : «فَعَلَا» فِي الْإِثْنَيْنِ ، وَفِي الثَّلَاثَةِ «فَعَلُوا» ، وَفِي الْإِثْنَيْنِ<sup>٧</sup> ..  
«هَمَا قَامَا»<sup>٨</sup> ، فَأَمَّا فِي الثَّلَاثَةِ «هَم قَامُوا» ، وَفِي الْأَمْرِ لِلْإِثْنَيْنِ «افْعَلَا» ،  
وَلِلثَّلَاثَةِ «افْعَلُوا» ، وَهَذَا كُلُّهُ<sup>٩</sup> دَلِيلٌ عَلَى صِحَّةِ مَا قُلْنَا<sup>١٠</sup> ، وَقَوْلُنَا

١- ب و ج : فالعموم ، بجای فكونها ، تا اینجا .

٢- ج : الخلاف . ٣- ب : - فصلوا .

٤- الف : تفارق ، ب : يفارق . ٥- ب : يفارق .

٦- ب : ضميرها ، ج : ضمير . ٧- الف : - في الاثنین .

٨- ب : - قاما .

٩- ج : و ، بجای فاما في الثلاثة ، ب : و ، بجای في الثلاثة .

١٠- ب : - كله . ١١- ب و ج : ذكرناه .

«جَمْعٌ» وَ «جَمِيعٌ» وَ «جَمَاعَةٌ» وَاحِدٌ فِي أَنَّهُ وَقَعَ عَلَى الثَّلَاثَةِ فَصَاعِدًا .  
وَقَدْ تَعَلَّقَ مِنْ خَالَفْنَا بِأَشْيَاءَ :

أَوَّلُهَا أَنَّ لَفْظَ الْجَمْعِ مُشْتَقٌّ مِنْ اجْتِمَاعِ الشَّيْءِ إِلَى غَيْرِهِ ،  
وَهَذَا الْمَعْنَى مَوْجُودٌ فِي الْإِثْنَيْنِ .

وَتَأْنِيهَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « وَكُنَّا لِحَكِيمِهِمْ<sup>٢</sup> شَاهِدِينَ » ، وَهُوَ  
يَعْنِي دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ ، وَقَوْلُهُ - تَعَالَى - : « إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ ، فَفَزِعَ  
مِنْهُمْ ، قَالُوا : لَا تَخَفْ ، خَصِمَانِ بَنِي بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ<sup>٣</sup> » ، فِي الْخَصْمَيْنِ .  
وَأَقْوَلُهُ - تَعَالَى - خَطَابًا لِأَمْرَأَتَيْنِ : « إِنْ تَوْبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ  
قُلُوبُكُمَا » .

وَتَأْنِيهَا قَوْلُهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : « الْإِثْنَانِ قَمَا فَوْقَهُمَا جَمَاعَةٌ » .  
وَرَابِعُهَا<sup>١</sup> أَنَّ أَحَدَنَا<sup>١</sup> يُخْبِرُ<sup>٢</sup> عَنْ نَفْسِهِ ، يَقُولُ : فَعَلْتُ كَذَا ،  
وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُخْبِرَ عَنْ نَفْسِهِ ، وَآخِرُ مَعَهُ ، يَقُولُ : فَعَلْنَا كَذَا<sup>٣</sup> ،

١- ج : واحدة .

٢- ج : نكصهم .

٣- الف : سببانه .

٤- الف : خصمان ، تا اينجا .

٥- الف : رابعا .

٦- ب : احد .

٧- الف : - كذا .

٢- ج : اي .

٤- ج : معنى .

٦- ب : بنى .

٨- الف : + ثالثها .

١٠- الف : خامسها .

١٢- ج : نخبر .

كما يقول ذلك مع الجماعة إذا شاركته<sup>٢</sup>.

والجواب عن الأول أننا لا نكسر أن يكون أصل اشتقاق هذه اللفظة يقتضى ما ذكروه<sup>٣</sup>، ولكنه اختص بالعرف بما ذكرناه، ولذلك نظائر، لأن قولهم «دابة» اشتق من الديب، ثم اختص بالعرف ببعض ما يتب، وقولنا «ملائكة» مشتق من الألوكية، وهى الرسالة، واختص ببعض الرسل، وأمثال ذلك لا تحصى<sup>٤</sup> \* [٤٩]

والجواب عما ذكروه ثانياً أنه<sup>٥</sup> - تعالى - كنى<sup>٦</sup> عن المتحايين مضافاً إلى كنيته عن الحاكم عليهما، فالمصدر قد يضيفه<sup>٧</sup> أهل اللغة إلى الفاعل والمفعول جميعاً، وهذا من بليغ الفصاحة.

ومن أجاب عن هذا الوجه بأن السبارة بالجمع هي هنا كانت<sup>٨</sup> للتعظيم، كما قال - تعالى - : «إننا<sup>٩</sup> نحن نزلنا الذكر، وإناله لحافظون» غلط، لأن التعظيم على عادة أهل اللغة إنما هو فى إدخال المخاطب التو فى كلامه، وما جرت عادتهم بأن مخاطبوا

١- الف : فى جماعة .

٢- ب : - إذا شاركته .

٣- ب : استيفاف .

٤- ب : ذكر توه : ج : ذكره .

٥- ب و ج : - و .

٦- ب و ج : خص .

٧- ب : لذلك .

٨- الف : يحصى .

٩- ج : قوله .

١٠- ج : كنا .

١١- ب : يضيفه .

١٢- ج : و ، بجاءى أنا .

واحدًا يخطاب<sup>١</sup> الجميع<sup>٢</sup> على سبيل التعظيم، لِأَنَّ أَمَلِكَ يَقُولُ :  
فَعَلْنَا ، وَقُلْنَا ، وَلَا يُقَالُ لَهُ : قُلْتُمْ ، وَفَعَلْتُمْ ، وَلَا يُكْنَى عَنْهُ بِفَعَلُوا .  
وَمَنْ قَالَ - أَيْضًا - : « أَنَّهُ » أَضَافَ الْحُكْمَ إِلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ  
الْمُتَقَدِّمِينَ لِدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ « مُبْطِلٌ » ، لِأَنَّهُ خِلَافُ الظَّاهِرِ ، وَلَمْ  
تَجِبْ عَادَةُ بِاسْتِعْمَالِ مِثْلِهِ ، وَهَذَا يَقْتَضِي جَوَازَ أَنْ يَقُولَ فِي اثْنَيْنِ  
: « قَامُوا » وَيُضِيفُ<sup>٣</sup> إِلَيْهِمَا غَيْرَهُمَا ، وَالَّذِي سَبَقْنَا إِلَيْهِ هُوَ الْمَعْمُولُ  
عَلَيْهِ ، دُونَ غَيْرِهِ .

فَأَمَّا قَوْلُهُ - تَعَالَى - : فَقَدْ صَفَتْ قُلُوبُكُمْ ، فَبِهِ تَصَرَّفُ  
مَلِيحٌ فَصِيحٌ ، لِأَنَّا نَعْلَمُ أَنَّ الْقَلْبَ فَسَّهَ لَا يَصْنَعُ وَلَا يَتَمَلَّقُ بِغَيْرِهِ ،  
وَأَمَّا الْمُتَمَلِّقُ بِغَيْرِهِ مَا يَحُلُّ فِيهِ مِنْ دَوَاعٍ ، وَمَحَبَّاتٍ<sup>٤</sup> ، وَإِرَادَاتٍ ،  
فَحَدَقَ ذَكَرَ الْحَالِ فِيهِ<sup>٥</sup> ، وَأَقَامَ الْمَحَلَّ مَقَامَهُ ، وَجَمَعَ الْمَحَلَّ الَّذِي  
هُوَ الْقَلْبُ ، لِمَا كَانَ هُوَ<sup>٦</sup> الْحَالُ جَمْعًا<sup>٧</sup> ، وَمِنْ عَادَتِهِمْ<sup>٨</sup> ذَلِكَ ،

١- ج : واحد مخاطب . ٢- الف : الجميع .

٣- ب : أن . ٤- ب و ج : يبطل .

٥- الف : + من . ٦- الف : تقول .

٧- ج : يضيفوا .

٨- الف : + والجواب عما ذكره ثالثاً وهو .

٩- ب : يتلقى . ١٠- الف : محيات .

١١- الف : - فيه . ١٢- ب و ج : - هو و .

١٣- الف : جميعاً . ١٤- ج : عاداتهم .

لِقَرَبِ<sup>١</sup> الْحَالِ مِنْ مَحَلِّهِ ، وَالْمَحَلِّ<sup>٢</sup> مِنْ الْحَالِ<sup>٣</sup> ، وَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ شَاهِدًا لَهُ قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي » وَ « جَاءَ رَبُّكَ » لِإِقَامَةِ الْمُضَافِ إِلَيْهِ مَقَامَ الْمُضَافِ .

وَالْجَوَابُ عَمَّا ذَكَرُوهُ ثَلَاثًا أَنْ يَبَانَ<sup>٤</sup> النَّبِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِنَّمَا يَجِبُ حُكْمُهُ عَلَى الْأَحْكَامِ ، دُونَ وَضْعِ اللَّفْظِ ، لِأَنَّهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - .  
لِيَبَيِّنَ أَحْكَامَ الشَّرْعِ<sup>٥</sup> يُبَيِّنُ ، لِإِلْتِقَافِهِ عَلَى اللَّغَاتِ .  
وَقَدْ قِيلَ : لِأَنَّ الْمُرَادَ بِذَلِكَ أَنَّ الْإِثْنَيْنِ فِي حُكْمِ صَلَاةِ الْجَمَاعَةِ وَفَضْلِهَا<sup>٦</sup> كَالْجَمَاعَةِ .

وَقِيلَ : إِنَّهُ وَرَدَ فِي إِبَاحَةِ السَّفَرِ لِلْإِثْنَيْنِ ، فَإِنَّهُمَا<sup>٧</sup> فِي ذَلِكَ كَالْجَمَاعَةِ ، لِأَنَّهُ قَدْ كَانَ نَهَى<sup>٨</sup> عَنْ<sup>٩</sup> أَنْ يُسَافِرَ الرَّجُلُ وَحْدَهُ<sup>١٠</sup> .  
وَالْجَوَابُ عَمَّا ذَكَرُوهُ رَابِعًا أَنَّ الْقَائِلَ مِنْ أَهْلِ اللَّفْظِ : أَنَّ الْإِنْسَانَ يُخْبِرُ عَنْ نَفْسِهِ وَآخَرُ مَعَهُ يَمْثِلُ مَا يُخْبِرُ بِهِ<sup>١١</sup> عَنْ الْجَمَاعَةِ هُوَ الَّذِي

١- ج : القرب . ٢- الف : + هو .

٣- ج : + فيه . ٤- ب : مشاهدًا .

٥- الف و ج : - التي . ٦- ب : - بيان .

٧- ب و ج : الشريعة . ٨- ب : فضلهما :

٩- ب : + قد . ١٠- ب : فإنهما ، ج : بإيهما .

١١- ب و ج : - عن . ١٢- ب : واحده .

١٣- الف : - به .

قَالَ: <sup>١</sup> أَنَّ الْكِنَايَةَ عَنِ الْجَمَاعَةِ وَالضَّمِيرَ وَالْخَطَابَ بِخِلَافِ الْوَاحِدِ  
وَالْتَّنْبِيْهِ <sup>٢</sup>، وَقَدْ قَالَ النَّحْوِيُّونَ: أَنَّهُ لَا يُمَكِّنُ التَّنْبِيْهُ فِي إِخْبَارِ الرَّجُلِ  
عَنْ نَفْسِهِ وَعَنْ <sup>٣</sup> آخَرٍ مَعَهُ، كَمَا يُمَكِّنُ التَّفْرِقَةُ فِي الْمَوَاجِهِ وَالْغَائِبِ،  
وَمَا لَا يُمَكِّنُ لَا يَجُوزُ اسْتِعْمَالُهُ. وَاللَّهُ الْمُوقِفُ لِلصَّوَابِ <sup>٤</sup>.

### فصل في بيان قولنا: «إنَّ العمومَ مخصوص»

اعْلَمَ أَنَّ مَعْنَى قَوْلِنَا: «إِنَّ لَفْظَ الْعُمُومِ مَخْصُوصٌ» أَنَّ الْمُتَكَلِّمَ بِهِ <sup>٥</sup>  
أَرَادَ <sup>٦</sup> بَعْضَ مَا يَصْلُحُ لَهُ هَذَا اللَّفْظُ، دُونَ بَعْضٍ، لِأَنَّهُ إِذَا أُطْلِقَ  
صَلَحَ لِأَشْيَاءَ كَثِيرَةٍ عَلَى سَبِيلِ الْعُمُومِ لَهَا، فَإِذَا دُلَّ <sup>٧</sup> الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّهُ  
أَرَادَ بَعْضَ مَا وُضِعَتْ هَذِهِ اللَّفْظَةُ لِأَنَّهُ تَسَمَّيَتْ <sup>٨</sup> فِيهِ عَلَى سَبِيلِ الصَّلَاحِ؛  
قِيلَ: «إِنَّ الْعُمُومَ مَخْصُوصٌ» وَمُخَالَفُونَا فِي الْعُمُومِ يَنْدَبُونَ إِلَى أَنَّ <sup>٩</sup>  
مَعْنَى قَوْلِهِمْ: «إِنَّ الْعُمُومَ مَخْصُوصٌ» أَنَّ الْمُتَكَلِّمَ بِهِ أَرَادَ بَعْضَ مَا وَضِعَ

١- ب و ج : + لنا .

٢- الف : - والتنبية .

٣- الف : + واحد .

٤- ب و ج : - والله الموفق للصواب .

٥- الف : معنى .

٦- ج : اى : بجائى ان .

٧- ب : - به .

٨- ب : + به .

٩- ب : + لا .

١٠- الف : - دل .

١١- ج : يستعمل .

اللفظ يتناولُه وجوباً ، لا صلاحاً ، وَقَدْ بَيَّنَّا بطلانَ ذلك . وَقَدْ يُقَالُ عَلَى هَذَا أوجه : إِنَّ فلاناً خَصَّ العموم ، بِمعنى أَنَّهُ عَلِمَ مِنْ حالِهِ ذلكَ بالدليل . وَقَدْ يُقَالُ - أيضاً - : خَصَّهُ ، إِذَا اعتقدَ فِيهِ ذلكَ ، وَإِنْ كَانَ اعتقاده باطلاً . وَيُقَالُ : إِنَّ اللهَ - تعالى - أو غيرهَ خَصَّ العمومَ<sup>١</sup> ، بِمعنى أَنَّهُ أَقَامَ الدَّلالةَ عَلَى ذلكَ .

وَأَمَّا الْفَرْقُ بَيْنَ التَّخْصِصِ وَ النِّسْخِ ، فَرُبَّمَا اشْتَبَهَا عَلَى غَيْرِ الْمُتَعَيِّلِ ، فَأَمَّا يَفْتَرِقَانِ فِي حَدِيثِهِمَا<sup>٢</sup> ، وَأَحْكَامِهِمَا :

لِأَنَّ حَدَّ التَّخْصِصِ هُوَ مَا يَتَّبَعُهُ مِنْ أَنَّ<sup>٣</sup> الْمُخَاطَبَ بِالْكَلِمَةِ أَرَادَ بَعْضُ مَا يَصْلُحُ<sup>٤</sup> لَهُ ، دُونَ بَعْضٍ ، وَأَمَّا حَدُّ النِّسْخِ فَهُوَ مَا دَلَّ عَلَى أَنَّ مِثْلَ الْعُكْمِ الثَّابِتِ بِالْخِطَابِ زَائِلٌ فِي الْمُسْتَقْبَلِ ، عَلَى وَجْهِ تَوَلَّاهُ<sup>٥</sup> . لَكَانَ ثَابِتاً ، مَعَ تَرَاخِيهِ<sup>٦</sup> عَنْهُ ، فَأَخْتَلَفَ حَدِيثُهُمَا يَوْجِبُ اخْتِلَافَ مَعْنِيَّتِهِمَا .

وَمِنْ حَقِّ التَّخْصِصِ أَنَّهُ لَا يَصِحُّ<sup>٧</sup> إِلَّا فِيمَا يَتَنَاوَلُهُ اللَّفْظُ ،

١- الف : ايظ . ٢- ج : + ويقال أيضا خصه بنسخ وصفه .

٣- الف : - إن الله تعالى أو غيره خص العموم ، + ايظ خصه .

٤- الف : فلما ، ج : - واما . ٥- ب و ج : + بين .

٦- ب و ج : احديهما . ٧- ب : - إن .

٨- ج : يصلح . ٩- ج : تراخي .

١٠- ب و ج : يصلح .

وَالنَّسْخُ قَدْ يَصِحُّ فِيمَا عَلِمَ بِالذَّلِيلِ أَنَّهُ مُرَادٌ ، وَإِنْ لَمْ يَتَنَاوَلْهُ اللَّفْظُ .  
وَأَيْضاً ، فَإِنَّ النَّسْخَ يَقْتَضِي أَنَّ الْمُخَاطَبَ أَرَادَ فِي حَالِ الْخِطَابِ  
الْفِعْلَ<sup>٢</sup> الْمَنْسُوخَ ، وَإِنَّمَا تَغَيَّرَتْ حَالُهُ فِي الْمُسْتَقْبَلِ ، وَالتَّخْصِصُ  
يَقْتَضِي فِيمَا يَتَنَاوَلْهُ<sup>٣</sup> أَلَّا<sup>٤</sup> يَكُونَ مُرَاداً فِي حَالِ الْخِطَابِ .  
وَأَيْضاً ، فَإِنَّ التَّخْصِصَ لَا يَدْخُلُ إِلَّا عَلَى جُمْلَةٍ ، وَالنَّسْخُ يَدْخُلُ  
عَلَى الْعَيْنِ الْوَاحِدَةِ<sup>٥</sup> .  
وَأَيْضاً ، فَإِنَّ التَّخْصِصَ فِي الشَّرِيعَةِ يَقَعُ بِأَشْيَاءَ لَا يَقَعُ النَّسْخُ<sup>٦</sup>  
بِهَا ، وَالنَّسْخُ يَقَعُ بِأَشْيَاءَ لَا يَقَعُ التَّخْصِصُ بِهَا<sup>٧</sup> ، فَالْأَوَّلُ الْقِيَاسُ<sup>٨</sup>  
وَأَخْبَارُ الْأَحَادِ عِنْدَ مَنْ ذَهَبَ إِلَى الْعِبَادَةِ بِهَمَا ، وَالثَّانِي نَسْخُ شَرْعِيَّةٍ  
بِأُخْرَى وَفَعْلٍ بِفَعْلٍ ، وَإِنْ كَانَ التَّخْصِصُ لَا يَصْلُحُ<sup>٩</sup> فِي ذَلِكَ .

٢- الف : للفل .

١- ج : اواه .

٤- ج : الا ان .

٣- ب و ج : تناوله

٦- ب : الواحد .

٥- الف : - العين .

٨- الف : - بها .

٧- ج : يدخل على ، تا اينجا .

٩- الف : يصح .

٩- الف : للقياس .



## فصل في أنه<sup>١</sup> - تعالى - يجوز أن يخاطب بالعموم وَيُرِيدَ بِهِ الْخُصُوصَ

اعلم أنه لا شبهة في ذلك على مذهبي في العموم<sup>٢</sup>، لآنا نذهب  
إلى أن ألفاظ<sup>٣</sup> العموم حقيقة في العموم والخصوص معا، فمن أراد  
كل واحد من الأمرين بها، فما خرج عن الحقيقة إلى المجاز<sup>٤</sup>.  
وعلى مذهب<sup>٥</sup> من خالفنا وقال: أن هذه الألفاظ<sup>٦</sup> موضوعة للاستغراق  
دون غيره، وأنها إذا استعملت في الخصوص \*، كانت مجازاً،  
فكلام<sup>٧</sup> واضح، لأن الله - تعالى - قد يجوز أن يخاطب بالمجاز،  
كما يخاطب بالحقيقة<sup>٨</sup>، وفي القرآن من ضروب المجاز ما لا يخص<sup>٩</sup>.  
وأكثر<sup>١٠</sup> ألفاظ<sup>١١</sup> القرآن التي ظاهرها العموم قد أريد بها الخصوص.  
غير أنه لا بد في الخطيب بالمجاز من وجه في المصلحة زائد<sup>١٢</sup>  
على وجهها في الخطيب على جهة الحقيقة<sup>١٣</sup>، ويمكن أن يكون

١- ب و ج : ان الله . ٢- ب : - في العموم .

٣- الف : الفاض . ٤- الف : ملهينا .

٥- الف : الكلام . ٦- الف : - و .

٧- ب و ج : + صومات . ٨- ب : - الفاظ ، الف : الفاض .

٩- ج : للعموم . ١٠- ج : زائدة .

١١- الف : الجملة ، بجاء الحقيقة .

أوجه في ذلك التعريض لزيادة الثواب ، لأن النظر في ذلك والتأمل له يشق ، ويستحق به زيادة الثواب<sup>١</sup> ، كما نقوله في حسن الخطاب بالمتشابه . ويجوز أن يعلم أنه يؤمن عند ذلك ويطيع من لولاه لم يطع .

ولا يجوز أن تتساوى الحقيقة والمجاز عند الحكيم في جميع الوجوه ، ويكون مخيراً في الخطاب بأيهما شاء ، على ما ظنه بعض من تكلم في هذا الباب ، لأن الخطاب بالمجاز عدول عن الحقيقة الموضوعية ، وتعد إلى مالم يوضع ، وذلك لا يكون إلا ليرض زائد . وربما يكون الكلام<sup>٢</sup> على وجه المجاز أفصح ، وأبلغ ، وأخصر ، فهذا وجه يجوز أن يكون مقصوداً .

### فصل<sup>٣</sup> هل العموم إذا خص يكون مجازاً أم لا

اعلم أن هذا الفرع لا يتم على مذهبننا ، وإنما هو تفرع على أن<sup>٤</sup> للعموم صيغة مستفردة<sup>٥</sup> متى استعملت في غيره كانت مجازاً ، وقد

٢- ب :- الكلام .

١- الف : ثواب .

٤- ب :- إذا خص يكون ، ج :- يكون .

٣- ب و ج : + في .

٦- الف : او .

٥- ب و ج : مجاز .

٨- ج : + و .

٧- الف :- ان .

يَجُوزُ أَنْ يُتَكَلَّمَ عَلَى هَذَا الْفَرْعِ ، وَ يُبَيِّنُ الصَّحِيحُ فِيهِ مِنْ غَيْرِهِ ،  
وَقَدْ ذَهَبْنَا إِلَى أَنَّ عَرَفَ الشَّرْعَ قَدْ اقْتَضَى حَمْلَ هَذِهِ الْأَلْفَاظِ عَلَى  
الْمُومِ وَالْإِسْتِرَاقِ .

- وَالْقَائِلُونَ بِذَلِكَ اخْتَلَفُوا عَلَى خَمْسَةِ أَقْوَالٍ :
٥. أَوَّلُهَا قَوْلٌ مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّهُ يَكُونُ مَجَازاً<sup>١</sup> يَأْتِي دَلِيلُ خُصٍّ .
  - وَتَالِثُهَا قَوْلٌ مَنْ تَقَى كَوْنَهُ مَجَازاً يَأْتِي دَلِيلُ خُصٍّ .
  - وَتَالِثُهَا قَوْلٌ مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّهُ مَجَازٌ<sup>٢</sup> إِلَّا أَنْ يُخَصَّ بِدَلِيلٍ لِنَفْسِهِ  
مُنْفَصِلٍ عَنْهُ<sup>٣</sup> أَوْ مُتَّصِلٍ .
  - وَرَابِعُهَا قَوْلٌ مَنْ يَجْعَلُهُ مَجَازاً إِلَّا أَنْ يُخَصَّ بِقَوْلٍ<sup>٤</sup> مُنْفَصِلٍ .
  ١٠. وَخَامِسُهَا قَوْلٌ مَنْ يَقُولُ أَنَّهُ مَجَازٌ إِلَّا أَنْ<sup>٥</sup> يُخَصَّ بِشَرْطٍ<sup>٦</sup> .
- أَوْ اسْتِثْنَاءٍ .

وَلَيْسَ يَمْتَنِعُ أَنْ يَكُونَ اللَّفْظُ - إِذَا دَخَلَهُ التَّخْصِيسُ - بِالْإِسْتِثْنَاءِ<sup>٧</sup> .

- |                       |   |
|-----------------------|---|
| ١- ج : تتكلم .        | ٢- ج : بَيِّن .                           |
| ٣- الف : الالفاظ .    | ٤- ب : فَي .                              |
| ٥- ب : - يَكُون .     | ٦- ب : مَجَاز .                           |
| ٧- الف : تَالِثُهَا . | ٨- الف : - بَأَيِّ دَلِيلٍ ؛ تَابِعُهَا . |
| ٩- الف : - عَنْهُ .   | ١٠- ب و ج : بِلَفْظ .                     |
| ١١- ب : + يَكُون .    | ١٢- ب : بِشَرْط .                         |
| ١٣- الف : - غَيْر .   |   |

غير مجاز<sup>١</sup>، على تسليم أنّ لفظ العموم مستغرق وجوباً لاصلاحاً، لأنّ اللفظ إذا تعقّب<sup>٢</sup> غيره تغيّرت حاله في صورته، وليس يجرى مجرى المخصّصات المنفصلة، من دليل عقلي<sup>٣</sup>، أو غيره. ألا ترى أنّ أكثر الكلام مركّب<sup>٤</sup> متّ<sup>٥</sup> إذا فصلنا بعضه من بعض أفاد<sup>٦</sup> ما لا يفيد<sup>٧</sup> المركّب<sup>٨</sup>، نجو قولنا: «سما<sup>٩</sup>» و«رمى<sup>١٠</sup>» و«جرى<sup>١١</sup>» لأنّ سما<sup>١٢</sup> يفيد العلو<sup>١٣</sup>، ورمى يفيد<sup>١٤</sup> الرمي المخصوص، وجرى يفيد الركض، ومع التركيب والزيادة يفيد فائدة أخرى، ولا يقول أحد: أنّ ذلك مجاز في حال تركيبه، من حيث وجد اللفظ الذي يفيد إذا انفرد فائدة. لا يفيد<sup>١٥</sup> مع التركيب<sup>١٦</sup> تلك الفائدة<sup>١٧</sup>، وكذلك الاستثناء

١- الف : مجازاً . ٢- الف : تعقب .

٣- الف : - عقلي . ٤- ب : من ، بجای او .

٥- الف : ان تبنى ، بجای ترى . ٦- ب و ج : مترکب .

٧- ج : فيما . ٨- ب : - من بعض افاد ، او .

٩- ب و ج : المترکب .

١٠- الف : سماء ، ب : اسما ، ج : سماء ، بصورت فعل ماضی چنانکه در متن آمده

از مصحح است . ١١- الف : رماد ، ج : رماه .

١٢- الف : جراد ، ج : جراه . ١٣- الف : سماء .

١٤- ب : اللوا . ١٥- الف : - يفيد .

١٦- الف : - لا يفيد ، ب : تفيد . ١٧- الف : فقد ، بجای التركيب .

١٨- الف : الزيادة .

قَدْ غَيْرَ<sup>١</sup> حَكَمَ<sup>٢</sup> الْجُمْلَةِ فِي صَوَرَتِهَا ، فَلَا يَجِبُ أَنْ تَكُونَ<sup>٣</sup> مَعَهُ  
مَجَازًا ، وَإِن كَانَتْ<sup>٤</sup> مَجَازًا<sup>٥</sup> إِذَا تَغَيَّرَ<sup>٦</sup> حَكْمُهَا يَدْبِلُ مُنْفَصِلًا ، لِأَنَّ  
الدَّلِيلَ الْمُتَنَفِّصَ مَا أَثَّرَ فِي الصُّورَةِ ، وَإِنَّمَا أَثَّرَ فِي الْمَعْنَى .

وَلَا يَجْرِي ذَلِكَ - عَلَى مَا ظَنَنَهُ بَعْضُهُمْ - مَجْرَى قَوْلِ الْقَائِلِ : « وَاسْأَلِ  
الْقَرْيَةَ ، وَإِنَّمَا أَرَدْتُ أَهْلَهَا » ، لِأَنَّ قَوْلَهُ : « أُرِيدُ أَهْلَهَا » دَلِيلٌ كَالْمُنْفَصِلِ .  
لَمْ يُغَيِّرْ صُورَةَ الْكَلَامِ وَصِفَتَهُ ، وَذَلِكَ جَارٍ مَجْرَى قَوْلِهِ : « وَاسْأَلِ  
الْقَرْيَةَ ، وَإِنَّمَا أَرَدْتُ الْمَجَازَ » فِي أَنَّ الصِّغَةَ غَيْرُ مُتَغَيِّرَةٍ بِهِ .

وَإِن لَمْ يَكُنْ هَذَا عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ<sup>٧</sup> ، لَزِمَ عَلَيْهِ أَنْ يَكُونَ الْكَلَامُ  
كُلُّهُ<sup>٨</sup> مَجَازًا ، وَأَنْ تَكُونَ<sup>٩</sup> الْأَمْثَلَةُ الَّتِي أَوْرَدْنَاهَا مَجَازًا ، وَهَذَا  
حَدٌّ لَا يَبْلُغُهُ مُتَمَاثِلٌ<sup>١٠</sup> .

١- ج : غيرا .

٢- ج : الحكم .

٣- ب و ج : يكون .

٤- الف : كان .

٥- ج : - وإن كانت مجازا .

٦- ج : تغيرت .

٧- الف : + و .

٨- ب : ذكرنا .

٩- ب : - كله .

١٠- ب : متماثل .

## فصل فيما يصيرُ به العامُ خاصاً

اعلم أن اللفظَ الموضوعَ لأن يستعملَ في الاستغراقِ وفيما دونه<sup>١</sup>  
إنما يصيرُ خاصاً وعبرةً عن<sup>٢</sup> البعضِ دونَ الكلِّ بقصدِ<sup>٣</sup> المخاطبِ  
به، وكذلك متى كان عاماً<sup>٤</sup> ومتناوِلاً للكلِّ<sup>٥</sup> إنما يصيرُ كذلك  
لنكونِ<sup>٦</sup> فاعلةً مريداً لذلك وقاصداً إليه، فإذا قلنا: إن الدليلَ: إما  
العقلي<sup>٧</sup>، أو السمعي<sup>٨</sup>، خصصَ اللفظُ، فالمرادُ أنه دلَّ على كونه  
مخصوصاً، وعلى<sup>٩</sup> أن المخاطبَ به<sup>١٠</sup> قصدَ إلى التخصيصِ، فالدليلُ<sup>١١</sup>  
دالٌّ<sup>١٢</sup> على القصدِ الذي هو المؤثرُ في الحقيقة.

وكيف<sup>١٣</sup> يجوزُ أن تكونَ<sup>١٤</sup> الأدلةُ هي المؤثرةُ في<sup>١٥</sup> تخصيصِ  
العامِ، وقد يتقدَّمُ ويكونُ من فعلٍ غيرِ المخاطبِ، وإنما يؤثرُ<sup>١٦</sup>  
في كلامه، فيقعُ على وجهٍ دونَ آخرٍ ما كان من جهته<sup>١٧</sup>.

١- ب: عيان على.

١- ب و ج: + و.

٢- ب و ج: لذلك.

٢- ب و ج: لتصد.

٣- ج: + و.

٥- الف: - عاماً.

٤- ج: عقلي.

٦- ج: يكون.

٥- ب: - به.

٩- ج: على و.

٦- الف: - دال.

١١- الف: والدليل.

٧- ب و ج: يكون.

١٣- ب و ج: فكيف.

٨- ج: تؤثر.

١٥- ب: و، بجای فی.

١٧- ج: جهة بجای من جهته.

وَقَدْ يُتَجَوَّزُ، فَيُقَالُ فِي الدَّلِيلِ: إِنَّهُ مُتَخَصِّصٌ <sup>لِلْأَمْرِ</sup> وَالْحَقُّ أَنَّ  
ذَلِكَ عَلَى التَّخْصِصِ، وَرَبَّمَا اشْتَبَهَ ذَلِكَ عَلَى مَنْ لَا يَتَأَنَّبُهُ <sup>الْمُتَخَصِّصُ</sup>

بَابُ ذِكْرِ جَمَلِ الْأَدَلَّةِ الَّتِي يَعْلَمُ بِهَا

خُصُوصُ الْعُمُومِ

أَعْلَمُ أَنَّ الْأَدَلَّةَ الدَّالَّةَ عَلَى التَّخْصِصِ عَلَى ضَرْبَيْنِ: مُتَّصِلٌ بِالْكَلَامِ،  
وَمُنْفَصِلٌ عَنْهُ.

وَالْمُتَّصِلُ قَدْ يَكُونُ اسْتِثْنَاءً، أَوْ تَقْسِيدًا بَصَفَةٍ. وَقَدْ أَلْحَقَ قَوْمٌ  
بِذَلِكَ الشَّرْطَ، وَهَذَا غَلَطٌ، لِأَنَّ الشَّرْطَ لَا يَوْزِنُ فِي زِيَادَةٍ وَلَا نُقْصَانٍ  
عَلَى مَا كُنَّا قَدْ مَنَّا، وَلَا يَجْرِي مَجْرَى الْإِسْتِثْنَاءِ وَالتَّقْسِيدِ بَصَفَةٍ.

فَأَمَّا الْمُتَخَصِّصُ الْمُنْفَصِلُ، فَقَدْ يَكُونُ دَلِيلًا حَقِيقِيًّا وَقَدْ يَكُونُ  
سَمْعِيًّا، فَالْسَمْعِيُّ يَنْقَسِمُ إِلَى مَا يَوْجِبُ الْعِلْمَ، وَإِلَى مَا يَرْجِبُ الظَّنَّ،

٢- ب: مخصص. ج: ١-

٤- الف: ذلك. ج: ٢-

٦- الف: فعل. ج: ٣-

٨- الف: و. ج: ٤-

١٠- ج: وسمي بها. ج: ٥-

١- الف: في الدليل.

٢- الف: دال، ج: دل.

٥- الف: المخصص.

٧- الف: ذكر.

٩- ب: القوم.

كألقاب وأخبار الآحاد، وليس يخرج عن هذه الجملة شيء من  
المخصصات، وتصيل هذه الجملة يأتي بإذن الله - تعالى - ومشيته<sup>٢</sup>.

### فصل في تخصيص العموم بالاستثناء وأحكامه

اعلم أن الاستثناء لا يؤثر في المستثنى منه حتى يتصل به، ولا  
يكون منقطعاً عنه، وذلك مما لا خلاف فيه بين المتكلمين والعقهاء<sup>١</sup>  
وقد حكى عن ابن عباس - رحمه الله - خلاف فيه.

والذي يدل على ذلك أن كل مؤثر\* في الكلام لا بد من [٥١]  
اتصاله بما يؤثر فيه، كالشرط والتقييد بصفة، فالاستثناء كذلك،  
يبين ما ذكرناه أننا لو سمعنا قائلاً يقول بعد تطاول سكوته: وإلا  
واحدًا، لقد دناه عابثاً هاذباً، كما نعدّه<sup>٦</sup> كذلك، إذا اشترط<sup>٨</sup>، أو  
قيّد بعد انقضاء الكلام وتراخيه بمدة طويلة.

وأيضاً لو جاز ما ذكره، لم يكن أحدنا<sup>٩</sup> حائثاً في يمينه، لأنه

١- ج: هذا.

٢- ب و ج: - تعالى.

٣- ب و ج: قوله.

٤- ب: - والعقهاء.

٥- ج: القيد.

٦- ج: نين.

٧- ب: يفسده.

٨- ج: اشترط.

٩- الف: أحد.



يَسْتَنْتَى فِيمَا بَعْدَ زَمَانٍ<sup>١</sup>، فَتَخْرُجُ<sup>٢</sup> يَمِينُهُ<sup>٣</sup> مِنْ أَنْ تَكُونَ<sup>٤</sup> مُتَعَقِدَةً.  
وَيَجِبُ عَلَى هَذَا الْقَوْلِ الْإِبْرَاقُ بِوَعْدٍ وَلَا وَعِيدٍ، وَلَا يَسْتَقَرُّ  
أَيْضًا حَكْمُ الْمُقَوَّدِ وَلَا الْإِبْقَاعَاتِ مِنْ طَلَاقٍ وَغَيْرِهِ.

فَأَمَّا طَوَّلُ الْكَلَامِ؛ فَغَيْرُ مَانِعٍ مِنْ تَأْثِيرِ الْإِسْتِثْنَاءِ فِيهِ، لِأَنَّهُ مَعَ  
طَوِّهِ مُتَّصِلٌ غَيْرُ مُنْقَطِعٍ، وَلِذَلِكَ<sup>٥</sup> يَنْقَطِعُ<sup>٦</sup> الْكَلَامُ بِانْقِطَاعِ  
النَّفْسِ وَمَا يَجْرَى مَجْرَاهُ، وَ<sup>٧</sup> لَا يُخْرِجُهُ مِنْ أَنْ يَكُونَ مُتَّصِلًا، وَقَدْ  
بَيَّنَّا أَنَّ الْإِسْتِثْنَاءَ يُخْرِجُ مِنَ الْكَلَامِ مَا لَوْلَاهُ لَصَحَّ<sup>٨</sup> دُخُولُهُ،  
وَذَكَرْنَا الْخِلَافَ فِيهِ، وَدَلَّلْنَا عَلَى الصَّحِيحِ مِنْهُ.

فَأَمَّا<sup>٩</sup> اسْتِثْنَاءُ الشَّيْءِ مِنْ غَيْرِ جَنْسِهِ؛ فَالْأَوَّلَى أَنْ يَكُونَ مَجَازًا  
وَ<sup>١٠</sup> مَعْدُولًا بِهِ عَنِ الْأَصْلِ، لِأَنَّ مِنْ حَقِّ الْإِسْتِثْنَاءِ أَنْ يُخْرِجَ مِنْ  
الْكَلَامِ مَا يَتَنَاوَلُهُ اللَّفْظُ دُونَ الْمَعْنَى، فَإِذَا أَخْرَجَ مَا لَا يَتَنَاوَلُهُ اللَّفْظُ؛  
فَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ مَجَازًا، كَاسْتِثْنَاءِ الدِّرْهِمِ مِنَ الدَّنَانِيرِ، وَقَوْلِ الشَّاعِرِ:

١- ب: برمان.

٢- ب: يمينه.

٣- ب: منعقد.

٤- الف: قطع.

٥- الف: لصلح.

٦- الف و ج: او.

٧- ب و ج: فيخرج.

٨- ب و ج: يكون.

٩- الف: كذلك.

١٠- الف: و.

١١- ب: وما، بجاء فاما.

«وَمَا بِالرَّيْعِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا أَوَارَىٰ».

وإنما جاز استثناء الدرهم<sup>٣</sup> من الدنانير<sup>٢</sup> على المعنى لاعلى اللفظ،  
لأنه لنا كان الغرض بالقرار إثبات المال، وكان الدنانير كالدراهم  
في أنها مال، جاز استثنائها منها.

وَالشَّاعِرُ أَرَادَ مَا بِالرَّيْعِ مِنْ حَالٍ وَلَا نَاوِيَهُ<sup>٤</sup>، فَاسْتَتْنَى الْأَوَارَى  
عَلَى هَذَا الْمَعْنَى.

فَإِذَا قَوْلُهُ<sup>٥</sup> - تَعَالَى - : «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ» ؛  
فَإِنَّمَا جَازَ<sup>٦</sup> اسْتِثْنَاؤُهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَإِنْ<sup>٧</sup> لَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ ، مِنْ حَيْثُ  
كَانَ مَأْمُورًا بِالسُّجُودِ كَمَا أَمَرُوا بِهِ ، فَكَانَتْ<sup>٨</sup> - تَعَالَى -<sup>٩</sup> قَالَ  
١٠. فَسَجَدَ الْمَأْمُورُونَ بِالسُّجُودِ إِلَّا ابْلِيسَ.

فَإِذَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - : «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً» ؛

١- ب : - إلا .

٢- الارى : معبى الدابة ، وحبل تشد به في معبىها ، ج أوارى واوار ( اقرب  
الوارد ، مادة أرى ) . الارى باليد و التشديد : الركاسة المدفونة تحت الارض الشبهة فيها  
تشد الدابة من هروقه البازة فلا تقلعها لثابتها في الارض ، و - الاصل الثابت : و قيل  
الارى اسم لما كان بين السهل والعزن ، ج اوارى ، اللسان ( ذيل اقرب الموارد ) .

٣- ب : الدراهم . ٤- ج : - وقول الشاعر : تا اينجا .

٥- ج : الحال . ٦- الف : - اراد .

٧- ب : ناوية ، ج : ناوية . ٨- الف و ج : قول الله .

٩- ب : وإنما . ١٠- ج : اجازا .

١١- ب : فان . ١٢- ب : وكانه .

١٣- ج : - تعالى .

فالتأويل المعروف أن إلا ههنا ليست استثناءً، وإنما هي<sup>١</sup> بمعنى  
لكن، فكأنه - تعالى - قال<sup>٢</sup>: لكن من قتله خطأ فحكمه كذا  
و كذا.

وقد ذكر أبو هاشم على مذهبه وجهاً قريباً، وهو أن المراد  
أن يقع كونه مؤمناً يقع منه الخطأ، ولا يقع منه المدد.<sup>٣</sup>  
وإن يكن وجه آخر، وهو أنه ليس له أن يقتل من يعلمه  
مؤمناً أو يظنه كذلك إلا خطأ، بأن لا يحصل له أماره ظن ولا  
طريقة علم. وقد جوز الفقهاء ذلك فيمن يختلط بالكفار من  
المؤمنين إذا لم يتميز.

واختلفوا في استثناء الأكثر مما يتناوله المستثنى منه، فمنع<sup>٤</sup>  
منه قوم، والأكثر يجوزونه.

والذي يدل على جواز ذلك أن استثناء الأكثر في المعنى  
المقصود كاستثناء الأقل، فيجب جوازه.

وأيضاً فإن الاستثناء كالتخصيص في المعنى، فإذا جاز أن  
يخصيص الأقل، جاز أن يستثنيه.

٢- الف: - قال.

١- ب: هو.

٤- ب و ج: أو بجای ولا.

٢- ج: تحصل.

٦- ب: الأكثرون.

٥- ب: - منه.

وَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُلْزَمَ - عَلَى ذَلِكَ - جَوَازُ اسْتِثْنَاءِ الْكُلِّ، لِأَنَّ ذَلِكَ يُخْرِجُهُ مِنْ كَوْنِهِ اسْتِثْنَاءً، لِأَنَّ مِنْ حَقِّهِ أَنْ يُخْرِجَ بَعْضَ مَا تَنَاوَلَهُ الْكَلَامُ.

وَتَعْلُقُ الْمُخَالَفَ بِأَنَّهُ لَمْ يَجِدْ أَهْلَ اللَّفْظِ اسْتِثْنَوْا إِلَّا كَثْرَ،  
غَيْرُ صَحِيحٍ، لِأَنَّهُ لَيْسَ كُلُّ شَيْءٍ لَمْ يَجِدْهُمْ<sup>٢</sup> فَعَلَوْهُ لَا يَجُوزُ فَعَلُهُ،  
الَّتِي تَرَى أَنَا مَا وَجَدْنَاهُمْ يَسْتَنْتَوْنَ<sup>٣</sup> النِّصْفَ وَمَا قَارَبَهُ، وَإِنْ كَانَ جَائِزاً  
بِاخْتِلَافٍ، وَلَيْسَ كُلُّ شَيْءٍ هُوَ الْأَحْسَنُ لَا يَجُوزُ خِلَافُهُ، لِأَنَّ  
الْأَحْسَنَ عِنْدَهُمْ تَقْدِيمُ الْفَاعِلِ عَلَى الْمَفْعُولِ، ثُمَّ لَمْ يَمْنَعْ ذَلِكَ مِنْ خِلَافِهِ.  
فَإِنْ قِيلَ: أَفَيُؤَدُّ دُخُولُ الْإِسْتِثْنَاءِ عَلَى الْجُمْلَةِ عَلَى عُمُومِ الْلفْظِ  
بَعْدَ مَا أَخْرَجَهُ. ١٠

قُلْنَا: قَدْ ذَهَبَ قَوْمٌ إِلَى ذَلِكَ، وَالصَّحِيحُ أَنَّهُ يَبْقَى عَلَى مَا كَانَ  
عَلَيْهِ مِنَ الْإِحْتِمَالِ، وَإِنَّمَا تَأْثِيرُ الْإِسْتِثْنَاءِ إِخْرَاجُ<sup>٤</sup> مَا تَنَاوَلَهُ<sup>٥</sup>، يُوَضِّحُ  
ذَلِكَ أَنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ: وَضَرَبْتُ غُلَامَانِ إِلَّا زَيْدًا<sup>٦</sup>، يَجُوزُ لَهُ<sup>٧</sup> أَنْ يَقِيمَ<sup>٨</sup>  
لَنَا أَيْضاً<sup>٩</sup> دَلِيلًا عَلَى أَنَّهُ مَا ضَرَبَ أَيْضاً عَمْرًا، فَإِلْحَاحُ الْإِحْتِمَالِ بَاقٍ.

- |                   |                    |
|-------------------|--------------------|
| ١- ج : الاستثناء. | ٢- الف : انه .     |
| ٣- الف : تجدهم.   | ٤- ب : يستنوا.     |
| ٥- ب و ج : ان .   | ٦- ب : خراج .      |
| ٧- ب : تناوله .   | ٨- ب و ج : - له .  |
| ٩- ب : يضم.       | ١٠- الف : - ايضاً. |

## فصل في أن الاستثناء المتصل بجمل هل يرجع إلى جميعها أو إلى ما يليه ؟

اختلف العلماء في هذه المسألة : فمنهم من ذهب إلى أن الاستثناء إذا تعقب جملاً يصح رجوعه إلى كل واحدة منها بإفراده ؛ قالوا يجب أن يرجع إلى كل ما تقدمه ، وهو مذهب الشافعي<sup>١</sup> . وذهب أبو حنيفة وأصحابه إلى أن الاستثناء يرجع إلى ما يليه فقط . والذي أذهب إليه أن الاستثناء إذا تعقب جملاً ، وصح رجوعه إلى كل واحدة منها<sup>٢</sup> لو انفردت ، قالوا يجب تجويز رجوعه إلى جميع الجمل كما قال الشافعي<sup>٣</sup> ، وتجويز رجوعه إلى ما يليه على ما قال أبو حنيفة<sup>٤</sup> ، ولا<sup>٥</sup> يقطع على ذلك إلا بدليل منفصل ، أو عادة<sup>٦</sup> ، أو أماره<sup>٧</sup> ، وفي الجملة لا يجوز القطع على ذلك لشيء<sup>٨</sup> .

٢- ب : منها .

١- ج : الش .

٣- ب و ج : ما يليه على ما قاله أبو حنيفة ، ولي درج قال ، بجای قاله آمده .

٤- ب : يجوز .

٥- ب و ج : تقدمه على ما قاله الش ، ولي درج : على ما ندارد .

٧- ج : إعادة .

٦- الف : لا .

٨- ج : - و .

يَرْجِعُ إِلَى اللَّفْظِ.

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى صَحَّةِ مَا ذَهَبْنَا إِلَيْهِ أَنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ لِغَيْرِهِ:  
«اضْرِبْ غُلَامِي، وَالْقِيَاسُ أَصْدَقُائِي، إِلَّا وَاحِدًا» يَجُوزُ أَنْ يَسْتَفْهِمَهُ<sup>٢</sup>  
الْمُخَاطَبُ، هَلْ أَرَادَ اسْتِثْنَاءَ الْوَاحِدِ مِنَ الْجُمْلَتَيْنِ، أَوْ مِنْ جُمْلَةٍ  
وَاحِدَةٍ، وَالِاسْتِفْهَامُ لَا يَحْسُنُ، إِلَّا مَعَ اِحْتِمَالِ اللَّفْظِ وَاشْتِرَاكِهِ.

دَلِيلٌ آخَرُ: وَمِمَّا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ أَيْضًا أَنَّ الظَّاهِرَ مِنْ اسْتِعْمَالِ  
الْلَفْظَةِ فِي<sup>٣</sup> مَعْنَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ مِنْ غَيْرِ أَنْ تَقُومَ<sup>٤</sup> دَلَالَةٌ عَلَى أَنَّهَا<sup>٥</sup>  
مُنْجَوِزٌ بِهَا فِي أَحَدِهِمَا<sup>٦</sup> أَنَّهَا حَقِيقَةٌ فِيهَا، وَقَدْ بَيَّنَّا صَحَّةَ هَذِهِ

الطَّرِيقَةِ فِيمَا سَلَفَ مِنْ هَذَا الْكِتَابِ \* ، وَلَا خِلَافَ فِي وَجُودِنَا<sup>٧</sup> فِي [٥٢]

الْقُرْآنِ وَاسْتِعْمَالِ أَهْلِ الْعَرَبِيَّةِ اسْتِثْنَاءَ تَمَقُّبِ جُمْلَتَيْنِ عَادَ إِلَيْهِمَا  
تَارَةً، وَعَادَ إِلَى أَحَدِهِمَا<sup>٨</sup> أُخْرَى، وَإِنَّمَا يَدْعَى أَصْحَابُ أَبِي حَنِيفَةَ  
أَنَّهُ إِذَا عَادَ إِلَيْهِمَا فَلِدَلَالَةِ ذَلِكَ، وَأَصْحَابُ الشَّافِعِيِّ يَدْعُونَ أَنَّهُ إِذَا  
اخْتَصَّ بِالْجُمْلَةِ<sup>٩</sup> الَّتِي تَلِيهِ<sup>١٠</sup> فَلِدَلَالَةِ<sup>١١</sup>، وَهَذَا مِنَ الْجَمَاعَةِ اعْتِرَافٌ

١- ج : الق ، بفتح الهمزة و سكون اللام .

٢- الف : يستفهم .

٣- ب : - من .

٤- ب : يحس .

٥- الف : الذي ، بجاءى مما .

٦- الف : يظ على ذلك .

٧- ب : - فى .

٨- ب و ج : يقوم .

٩- ب : انه .

١٠- ب : احديهما .

١١- ب : وجودهما ، ج : وجودها .

١٢- الف : اخرهما ، بجاءى احدهما

١٣- ب : الجملة .

١٤- الف : يليه .

١٥- ج : للدلالة .

بأنه مُستعمل<sup>١</sup> في الأمرين ، وإذا<sup>٢</sup> كان الأمر على ما ذكرناه ،  
فَيَجِبُ أن يكونَ تَعَقُّبُ الاستثناء الجملةتين مُحْتَمَلًا لِرَجوعِهِ إِلَى  
الأقرب كما أنه مُحْتَمَلٌ لِعُمومِهِ لِلأمرين<sup>٣</sup> وَحَقِيقَةً فِي كُلِّ وَاحِدٍ  
منهما ، فلا يَجُوزُ الْقَطْعُ عَلَى أَحَدِ الأمرين إِلَّا بِدَلَالَةٍ مُفْصِلَةٍ .

- دليل آخر : وَيَدُلُّ أَيْضًا عَلَى ذَلِكَ أَنَّهُ لَا بُدَّ فِي الْإِسْتِثْنَاءِ  
الْمَتَعَقِّبِ لِجُمْلَتَيْنِ مِنْ أَنْ يَكُونَ إِمَّا رَاجِعًا إِلَيْهِمَا مَعًا ، أَوْ إِلَى مَا يَلِيهِ  
مِنْهُمَا ، لِأَنَّهُ مِنَ الْمَحَالِّ أَلَّا يَكُونَ رَاجِعًا إِلَى شَيْءٍ مِنْهُمَا ، وَقَدْ نَظَرْنَا  
فِي كُلِّ شَيْءٍ يَتَعَمَّدُهُ<sup>٤</sup> مَنْ قَطَعَ عَلَى رَجوعِهِ إِلَيْهِمَا ، فَلَمْ نَجِدْ فِيهِ  
دَلَالَةً عَلَى وَجوبِ مَا ادَّعَاهُ عَلَى مَا سَنَبِّتُهُ مِنْ بَعْدِ إِثْنَاءِ<sup>٥</sup> اللَّهِ - تَعَالَى -  
وَنَظَرْنَا أَيْضًا<sup>٦</sup> فِيمَا يَتَعَلَّقُ بِهِ مَنْ قَطَعَ عَلَى عَوْدِهِ إِلَى الْأَقْرَبِ إِلَيْهِ<sup>٧</sup>  
مِنْ الْجُمْلَتَيْنِ مِنْ غَيْرِ تَجَاوُزٍ لَهَا<sup>٨</sup> ، فَلَمْ نَجِدْ<sup>٩</sup> فِيهِ مَا يُوْجِبُ الْقَطْعَ  
عَلَى اخْتِصَاصِهِ بِالْجُمْلَةِ الَّتِي تَلِيهِ ، دُونَ مَا<sup>١٠</sup> تَقَدَّمَهَا ، فَوَجَبَ مَعَ  
عَدَمِ مَا يُوْجِبُ الْقَطْعَ عَلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْأَمْرَيْنِ أَنْ نَقِفَ بَيْنَهُمَا

١- الف : يستعمل .  
٢- ب : فإذا .  
٣- ب : لعموم الامرين .  
٤- الف : ايظ .  
٥- ب و ج : بشية .  
٦- الف : - تعالى .  
٧- ب : لهما .  
٨- ب : ييجد .  
٩- ب : من .

وَلَا تَقْطَعُ شَيْءًا مِنْهُمَا إِلَّا بِدَلَالَةٍ.  
 دليل آخر: وهو أَنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ: «ضَرَبْتُ غُلْمَانِي، وَأَكْرَمْتُ  
 جِيرَانِي، وَأَخْرَجْتُ زَكَاةً قَائِمًا» أَوْ قَالَ «صَبَّاحًا» أَوْ «مَسَاءً» أَوْ  
 «فِي مَكَانٍ كَذَا»، احْتِمَالُ مَا عَقَّبَ يَذْكُرُهُ مِنَ الْحَالِ، أَوْ ظَرْفِ الزَّمَانِ  
 أَوْ ظَرْفِ الْمَكَانِ، أَنَّ يَكُونُ الْعَامِلُ فِيهِ وَالْمُتَعَلِّقُ بِهِ<sup>١</sup> جَمِيعَ مَا عُدَّهُ<sup>٢</sup>  
 مِنَ الْأَفْعَالِ، كَمَا يُحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ الْمُتَعَلِّقُ بِهِ مَا هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْهِ، وَلَيْسَ  
 لِسَامِعِ ذَلِكَ أَنْ يَقْطَعَ عَلَى أَنَّ الْعَامِلَ فِيهَا عَقَّبَ يَذْكُرُهُ الْكُلَّ<sup>٣</sup>  
 وَلَا الْبَعْضَ، إِلَّا بِدَلِيلٍ غَيْرِ الظَّاهِرِ<sup>٤</sup> فَكَذَلِكَ<sup>٥</sup> يَجِبُ فِي الْإِسْتِثْنَاءِ،  
 وَالْجَمَاعِ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ أَنْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ الْإِسْتِثْنَاءِ وَالْحَالِ  
 وَالظَّرْفِ الزَّمَانِيَّةِ وَالْمَكَاتِيَّةِ فَضْلَةٌ<sup>٦</sup> فِي الْكَلَامِ يَأْتِي<sup>٧</sup> بَعْدَ تَبَايُهِ  
 وَاسْتِقْلَالِهِ، وَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَرْتَكِبَ أَنْ الْوَاجِبَ فِيمَا ذَكَرْنَاهُ الْقَطْعُ  
 عَلَى أَنَّ الْعَامِلَ فِيهِ جَمِيعُ الْأَفْعَالِ الْمُتَقَدِّمَةِ، إِلَّا أَنْ يَدُلَّ دَلِيلٌ عَلَى  
 خِلَافِ ذَلِكَ، لِأَنَّ هَذَا مِنْ مُرْتَكِبِهِ مُكَابَرَةٌ، وَدَفْعٌ لِلْمُتَعَارَفِ<sup>٨</sup>، وَلَا

١- الف: يقول، بجای اذا قال.

١- الفوج: على شيء.

٢- ب: بان.

٢- ب: طرف.

٣- ب: به.

٣- ب: الملق.

٤- الف: للكل.

٤- ج: عبوه.

٥- ب: وكذلك.

٥- الف: الضاهر.

٦- ج: فضلية.

٦- ج: - و.

٧- الف: المتعارف.

٧- ج: تأتي.



فَرَقَ بَيْنَ مَنْ حَمَلَ نَفْسَهُ عَلَيْهِ، وَبَيْنَ مَنْ قَالَ: بَلِ الْوَاجِبُ الْقَطْعُ عَلَى  
أَنَّ الْفَعْلَ الَّذِي تَعَقَّبَهُ الْحَالُ أَوْ الظَّرْفُ<sup>٢</sup> هُوَ الْعَامِلُ، دُونَ مَا تَقَدَّمَ<sup>١</sup>،  
وَأِنَّمَا يُعْلَمُ فِي بَعْضِ الْمَوَاضِعِ أَنَّ الْكُلَّ عَامِلٌ بِدَلِيلٍ.

وَقَدْ اسْتَدَلَّ أَبُو حَنِيفَةَ وَأَصْحَابُهُ بِأَشْيَاءَ:

- ١- أَوَّلُهَا أَنَّ الْإِسْتِثْنَاءَ إِنَّمَا وَجِبَ تَعْلِيْقُهُ بِمَا تَقَدَّمَ، مِنْ حَيْثُ لَمْ  
يَكُنْ مُسْتَقِلًّا بِنَفْسِهِ، وَلَوْ اسْتَقَلَّ بِنَفْسِهِ؛ لَمَا عُلِّقَ بِغَيْرِهِ، وَمَتَى  
عَلَّقْنَاهُ بِمَا يَلِيهِ، اسْتَقَلَّ، وَأَفَادَ، فَلَا مَعْنَى لِتَعْلِيْقِهِ بِمَا بَعْدَ عَنْهُ، لِأَنَّهُ  
لَوْ جَازَ مَعَ إِفَادَتِهِ وَاسْتِقْلَالِهِ أَنْ يُعْلَقَ بِغَيْرِهِ، لَوَجِبَ فِيهِ<sup>٣</sup> - لَوْ كَانَ  
مُسْتَقِلًّا بِنَفْسِهِ - أَنْ يُعْلَقَ بِغَيْرِهِ<sup>٤</sup>.

- ١٠- وَثَانِيهَا أَنَّ مِنْ حَقِّ الْعُمُومِ الْمَطْلُوقِ أَنْ يُحْمَلَ عَلَى عُمُومِهِ وَظَاهِرِهِ  
إِلَّا لِمُضْرُورَةٍ تَقْتَضِي خِلَافَ ذَلِكَ، وَلَمَّا خَصَّصْنَا الْجُمْلَةَ الَّتِي يَلِيهَا  
الْإِسْتِثْنَاءُ بِالْمُضْرُورَةِ، لَمْ يُجِزْ تَخْصِيصُ غَيْرِهَا، وَلَا مُضْرُورَةٌ.

وَنَالِثُهَا<sup>٥</sup> أَنَّهُ لِاخْتِلَافٍ فِي أَنَّ الْإِسْتِثْنَاءَ مِنَ الْإِسْتِثْنَاءِ يَرْجِعُ إِلَى  
مَا يَلِيهِ دُونَ مَا تَقَدَّمَ، لِأَنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ: «ضَرَبْتُ غُلَامَانِ إِلَّا ثَلَاثَةً»،

١- ب: و.

٢- ب: الطرف.

٣- ج: تقدم.

٤- الف: + يليه دون ما.

٥- ج: - ولو استقل بنفسه.

٦- الف: ولا.

٧- ب: بنيه.

٨- ج: - لوجب، تا اینجا.

٩- ب و ج: يقتضي.

١٠- ب: ثانيها.

إلا واحداً، فإن الواحد المستثنى يرجع إلى الجملة التي تليه، دون ما تقدمه، فكذلك<sup>١</sup> كل استثناء تعقب<sup>٢</sup> جملاً.

و<sup>٣</sup> الكلام على الطريقة الأولى أن أكثر ما تقتضيه هذه الطريقة أنه لا يجب تعدي الاستثناء وقد استقل بالرجوع إلى ما يليه إلى ما تقدم من الجمل، وهكذا نقول: أن ذلك غير واجب، وإنما يتوجه هذا الكلام إلى أصحاب الشافعي: لأنهم<sup>٤</sup> يوجبون رجوع الاستثناء إلى جميع ما تقدمه من الجمل<sup>٥</sup>، فأما من وقف في ذلك، وجوز عوده إلى الجميع، كما جوز<sup>٦</sup> اختصاصه بما<sup>٧</sup> يليه، فلا يلزمه هذا الكلام. وهذه الطريقة توجب<sup>٨</sup> على أبي حنيفة ألا يقطع<sup>٩</sup> بالظاهر<sup>١٠</sup> من غير دليل على أن الاستثناء ما تعلق بما تقدم، ويقتضى أن يتوقف في ذلك، كما نذهب نحن إليه، لأنه بنى دليله<sup>١١</sup> على أن الاستقلال<sup>١٢</sup> يقتضى ألا<sup>١٣</sup> يجب تعليقه بغيره، وهذا صحيح.

١- الب: وكذلك، ج: فلذلك. ٢- ب و ج: يجب.

٣- الب: و. ٤- ب و ج: يقتضيه.

٥- ب: لأنه. ٦- ب: + لا.

٧- ب: - من الجمل. ٨- ب: على.

٩- الب: يجوز. ١٠- ب: بها.

١١- ب: يوجب. ١٢- ج: يقع.

١٣- ج: + و. ١٤- ج: دليل.

١٥- الب: الاستثناء. ١٦- ج: ان، بجای ان لا.

غير أنه وإن<sup>١</sup> لم يجب، فهو جائز، فمن أين قطع على أن هذا الجائز<sup>٢</sup> الذي ليس يوجب لم يرده المتكلم<sup>٣</sup>، وليس فيما اقتصر عليه دلالة على ذلك.

وقوله: ولو جاز ذلك لجاز في الاستثناء - إذا كان مستقلاً بنفسه - أن يعلقه بغيره، باطل، لأن ما يستقل بنفسه ولا تعلق له بغيره . جائزاً<sup>٤</sup> ولا واجباً لا يجوز أن يعلقه بغيره، والاستثناء المتعقب<sup>٥</sup> لجملتين غير مستقل بنفسه، في الضرورة تعلقه بما يليه حتى يستقل، غير أنه وإن استقل بذلك، فمن الجائز أن يتعلق بما تقدمها، وإن لم يكن ذلك واجباً، ففارق<sup>٦</sup> الاستثناء<sup>٧</sup> المفتقر إلى غيره ما<sup>٨</sup> يستقل من الكلام بنفسه ولا يحتاج إلى سواه .

وهذا الكلام ينتقض على من تعلق به بالشرط<sup>٩</sup>، لأن الشرط تقدم، أو تأخر، متى علقناه<sup>١٠</sup> ببعض الجمل، أفاد، واستقل، وعندهم

١- ج : - وان .

٢- ب : - الذي .

٣- الف : تعلقه .

٤- ج : جائز .

٥- ب : بجملتين .

٦- ج : + و .

٧- ب : الشرط .

٨- الف : - الجائز .

٩- ب : - المتكلم .

١٠- ب : - و .

١١- ب : التعلق .

١٢- ب : فارق .

١٣- ب : ما، ج : + ما .

١٤- ج : علقنا .

كلهم أنه يجب أن يُعلّقَ بالجميع<sup>١</sup> مع حصول الاستقلال، وهذا  
نقض ظاهر.

ويقال لهم على الطريقة الثانية: إنا أولاً لأنسلم أن لفظ العموم

يجبُ حملُه بظاهره على الاستغراق \* إلا لضرورة، لأننا قد بينا<sup>[٥٣]</sup>  
في هذا الكتاب<sup>٢</sup> أن هذه الألفاظ<sup>٣</sup> مشتركة مُحتملة، ولا يجبُ

حملها على كل ما تصلحُ له إلا بدليل، فليس<sup>٤</sup> من الواجب-

إذا<sup>٥</sup> خَصَصْنَا الجملة التي يليها الاستثناء بالضرورة، وطلباً لاستقلال

الكلام- أن نَقْطَعَ على أن<sup>٦</sup> الجملة الأولى عامة لامحالة، بل هي

على احتمالها- قبل تعقّب الاستثناء. فإن دَلَّ دليل على أن هذا<sup>٧</sup>

الاستثناء مُخَصِّصٌ لها<sup>٨</sup>، قلنا بذلك، و<sup>٩</sup> إلا؛ فالوقوف هو الواجب.

وهذه الطريقة تتوجه<sup>١٠</sup> إلى أصحاب الشافعي، لأنهم يوجبون استغراق

ألفاظ<sup>١١</sup> العموم، وإذا لم تدعُ الضرورة إلى تعليق الاستثناء بالجملة

الأولى كما دعت فيما يليه، فيجبُ حملها على ظاهرها من العموم.

١- ب : الجميع .

٢- الف : الباب .

٣- ب و ج : يصلح .

٤- ج : - إذا .

٥- ج : - دل .

٦- ب : لما .

٧- ج : يتوجه .

٨- ج : بينا .

٩- الف : الالفاظ .

١٠- ب : وليس .

١١- ب : - الجملة التي، تاليفاً .

١٢- الف : - هذا .

١٣- ب : - و .

١٤- الف : الفاض .

- وبعدُ ، فهذه الطريقة تَنْتَقِضُ أيضاً بالشَّرْطِ على ما قَدَّمْنَا ذكره .
- فأما<sup>٢</sup> الكلامُ على الطريقة<sup>٣</sup> الثالثة ، فإنَّ الإِسْتِثْنَاءَ مِنَ الإِسْتِثْنَاءِ إِنَّمَا وَجِبَ رَجُوعُهُ إِلَى مَا يَلِيهِ ، دُونَ مَا تَقَدَّمَ ، لِأَنَّمَتْنِي مَا عَلَّقْنَاهُ بِالْأَمْرَيْنِ ، لَنَا ، وَسَقَطَتْ الْفَائِدَةُ فِيهِ ، لِأَنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ<sup>٤</sup> : « لَكَ عِنْدِي عَشْرَةٌ دِرْهَمٌ إِلَّا دِرْهَمَيْنِ » لَوْ لَمْ يَسْتَنْ بَعْدَ ذَلِكَ ، لَفَهْمَا إِقْرَارُهُ بِثَمَانِيَةٍ<sup>٥</sup> ، فَإِذَا قَالَ عَقِبَ ذَلِكَ : « إِلَّا دِرْهَمًا » اسْتَفَدْنَا أَنَّهُ أَقَرَّ بِسَمْعِهِ ، فَلَوْ رَجَعَ الدِّرْهَمُ الْمُسْتَنْتَى إِلَى الْعَشْرَةِ كَمَا رَجَعَ إِلَى الدِّرْهَمَيْنِ ، لَكَانَ وَجُودُهُ كَعَدِيهِ ، وَلَمْ يُفِدْنَا إِلَّا مَا اسْتَفَدْنَاهُ<sup>٦</sup> .
- يقوله : « لَكَ عِنْدِي عَشْرَةٌ إِلَّا دِرْهَمَيْنِ » وَهُوَ الثَّمَانِيَةُ مِنْ غَيْرِ زِيَادَةٍ عَلَيْهَا أَوْ نَقْصَانٍ مِنْهَا ، لِأَنَّا إِذَا جَعَلْنَا قَوْلَهُ : « إِلَّا دِرْهَمًا » يَرْجِعُ<sup>٧</sup> إِلَى الْعَشْرَةِ ، صَارَ كَأَنَّهُ قَالَ : « لَكَ عِنْدِي عَشْرَةٌ إِلَّا ثَلَاثَةٌ » ، لِأَنَّ الدِّرْهَمَ الْمُسْتَنْتَى إِذَا انْصَافَ<sup>٨</sup> إِلَى الدِّرْهَمَيْنِ الْمُسْتَنْتَيْنِ<sup>٩</sup> ، كَانَتْ ثَلَاثَةٌ ، وَإِذَا أَنْقَضْنَا الدِّرْهَمَ مِنَ الثَّلَاثَةِ ، بَقِيَ ثَمَانِيَةٌ ، فَعَادَ<sup>١٠</sup>

١- ج : قدم .

٢- ب : وان ، بجای فلما ، ج : - اما .

٣- ب : - الطريقة .

٤- ج : لنا .

٥- ج : سقط .

٦- الف : - إذا قال .

٧- ج : مشر .

٨- ج : ثمانية .

٩- ب : + لو .

١٠- ب : استفتدناه ، ج : استفدنا .

١١- ج : يضاف .

١٢- ج : المستثنى .

١٣- ج : + قطعاً .

الأمر إلى أن الإقرار بثمانية<sup>١</sup>، وهو المفهوم من قوله : «لَكَ عِنْدِي عَشْرَةٌ إِلَّا جِرْهَيْنِ» وَ صَارَ اسْتِثْنَاءُ الدِّرْهَمِ الثَّانِي لِفَوَاحِشٍ مُفِيدَةٍ ، وَإِذَا جَعَلْنَاهُ رَاجِعاً إِلَى مَا يَلِيهِ ، دُونَ مَا تَقَدَّمَه ، أَفَادَ ، لِأَنَّهُ يَصِيرُ مُقَرَّراً بِتِسْعَةٍ ، فَلِهَذَا الْعِلَّةِ لَمْ يُعْلَقْ<sup>٢</sup> الْإِسْتِثْنَاءُ الدَّخِلُ عَلَى الْإِسْتِثْنَاءِ بِجَمِيعِ مَا تَقَدَّمَه ، وَلَيْسَ هَذَا الْمَعْنَى فِيمَا اخْتَلَفْنَا فِيهِ .

وَوَجَدْتُ بَعْضَ مَنْ تَكَلَّمَ<sup>٣</sup> فِي أَصُولِ الْفَقْهِ مِنَ الْمُجَوِّدِينَ<sup>٤</sup> الْمُحَقِّقِينَ يَقُولُ : رَجُوعُ الْإِسْتِثْنَاءِ الدَّخِلِ عَلَى الْإِسْتِثْنَاءِ<sup>٥</sup> إِلَى جَمِيعِ مَا تَقَدَّمَ مُتَعَدِّراً ، لِأَنَّ قَوْلَ الْقَائِلِ : «إِلَّا ثَلَاثَةٌ إِلَّا وَاحِدًا»<sup>٦</sup> لَوْ رَجَعَ إِلَيْهِمَا ، لَا تَقَلَّبَ الْوَاحِدُ وَصَارَ اثْنَيْنِ<sup>٧</sup> .

١٠ وَقَالَ - أَيْضًا - : إِنْ الْإِسْتِثْنَاءُ الثَّانِي لَوْ رَجَعَ إِلَيْهِمَا ، لَصَارَ نَفْيًا وَإِثْبَاتًا ، وَذَلِكَ مُسْتَحِيلٌ ، لِأَنَّ الْإِسْتِثْنَاءَ مِنَ الْإِثْبَاتِ نَفْيٌ ، وَمِنْ النِّفْيِ إِثْبَاتٌ .

فَيُقَالُ لَهُ : لَفْظُ الْوَاحِدِ وَمَعْنَاهُ لَا يَبْطُلُ إِذَا عُلقَ بِجَعْلٍ مُتَفَاوِةٍ<sup>٨</sup> ، أَلَا تَرَى أَنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ : «قَدْ<sup>٩</sup> أُعْطِيَتْكَ مِنْ كُلِّ

١- الف : ثمانية :

٢- ب : تعلق ، ج : يتعلق .

٣- ب : كلم .

٤- ب : المجردين ، ج : المجردين .

٥- ب : - الداخل على الاستثناء .

٦- الف : واحد .

٧- ج : الاثنين .

٨- ب : بعمل متفايرة .

٩- الف : إذ .

١٠- ب : - قد .

عَشْرَةٌ وَاحِدًا» قُرْبًا اجْتَمَعَ بِهَذَا الْقَوْلِ<sup>١</sup> الْمُدُّ الْكَثِيرُ ، وَإِنْ كَانَ لَفْظُ الْوَاحِدِ وَمَعْنَاهُ لَمْ يَتَغَيَّرْ ، لِأَنَّ الْوَاحِدَ مِنْ كُلِّ عَشْرَةٍ هُوَ وَاحِدٌ عَلَى الْحَقِيقَةِ ، وَإِنْ كَانَ يَتَكَثَّرُ بِانْضِمَامِ غَيْرِهِ إِلَيْهِ ، فَكَذَلِكَ<sup>٢</sup> الْوَاحِدُ الْمُعْلَقُ بِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنَ الْجُمْلَتَيْنِ وَاحِدٌ فِي الْحَقِيقَةِ<sup>٣</sup> مَا بَطَلَ لَفْظُهُ وَلَا مَعْنَاهُ .

- وَقَوْلُهُ : «أَنَّ ذَلِكَ يَتَنَاقَضُ مِنْ حَيْثُ النَّفْيِ وَالْإِبْتَاتِ» غَيْرُ صَحِيحٍ ، لِأَنَّ النَّفْيَ إِنَّمَا يُنَاقِضُ الْإِبْتَاتَ إِذَا تَقَابَلَا ، وَتَعَلَّقَا جَمِيعًا<sup>٤</sup> بِالشَّيْءِ الْوَاحِدِ<sup>٥</sup> ، عَلَى وَجْهِ وَاحِدٍ ، فَأَمَّا النَّفْيُ مِنْ<sup>٦</sup> جُمْلَةٍ ، فَلَيْسَ بِمُنَاقِضٍ لِلْإِبْتَاتِ فِي الْأُخْرَى ، وَإِنْ كَانَ الْإِسْتِثْنَاءُ - كَمَا قَالَ - مِنَ الْإِبْتَاتِ نَفْيًا ، وَمِنَ النَّفْيِ إِبْتَاتًا ، إِلَّا أَنَّ التَّنَافِي زَائِلٌ مَعَ تَفَاوُرِ الْجُمْلَتَيْنِ ، فَبَانَ أَنَّ الْمَنَاعَ مِنْ ذَلِكَ هُوَ مَا ذَكَرْنَاهُ ، دُونَ غَيْرِهِ .

١٠

وَقَدْ تَعَلَّقَ الشَّافِعِيُّ وَأَصْحَابُهُ بِأَشْيَاءَ :

أَوَّلُهَا أَنَّ الشَّرْطَ قَدْ ثَبِتَ أَنَّهُ مَتَى تَعَقَّبَ جَمَلًا كَثِيرَةً عَادَ إِلَيْهَا كِلَاهُمَا ، وَلَمْ يَتَفَرَّدْ بِمَا قُرْبَ مِنْهُ ، فَكَذَلِكَ الْإِسْتِثْنَاءُ ، وَالْجَامِعُ بَيْنَهُمَا أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لَا يَسْتَقِيلُ<sup>٧</sup> بِنَفْسِهِ ، وَيَتَفَرَّقُ<sup>٨</sup> فِي اسْتِقْلَالِهِ

- |                    |                 |
|--------------------|-----------------|
| ١- ب : + له .      | ٢- ج : بلغظ .   |
| ٣- ب و ج : وكذلك . | ٤- الف : + و .  |
| ٥- ج : يتناقض .    | ٦- ب : جمعا .   |
| ٧- ج : بالواحدة .  | ٨- الف : في .   |
| ٩- ب : تستقبل .    | ١٠- ج : يقتضي . |

وَفَائِدَتُهُ<sup>١</sup> إِلَى غَيْرِهِ .

وَلِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَقْتَضِي ضَرْباً مِنَ التَّخْصِصِ ، لِأَنَّ  
الِاسْتِثْنَاءَ يُخَصِّصُ<sup>٢</sup> الْأَعْيَانَ ، وَيُخْرِجُهَا مِمَّا تَنَاوَلَهُ ظَاهِرُ الْكَلَامِ ،  
كَقَوْلِكَ : « ضَرَبْتُ الْقَوْمَ إِلَّا زَيْدًا » وَالشَّرْطُ يُخَصِّصُ الْأَحْوَالَ ،  
كَقَوْلِكَ : « أُعْطِيَ دَرهماً إِنْ دَخَلَ الدَّارَ » ، وَالْأَمْرُ<sup>٣</sup> بِالْمَعْطِيَةِ مَعَ الْإِطْلَاقِ  
يَقْتَضِيهَا عَلَى كُلِّ حَالٍ ، فَإِذَا شَرِطَ<sup>٤</sup> ، تَخَصَّصَتْ بِحَالٍ مُعَيَّنَةٍ .

وَأَيْضاً فَمَعْنَاهُمَا وَاحِدٌ ، لِأَنَّ قَوْلَهُ - تَعَالَى فِي آيَةِ الْقَذْفِ :  
« إِلَّا مَنْ تَابَ » جَارٍ مُجْرَى قَوْلِهِ : « وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِنْ لَمْ يَتُوبُوا » .  
وَنَائِيهَا أَنَّ حَرْفَ الْمَطْفِ يُصَيِّرُ الْجَمْلَ الْمَطْوُوفَ بِمَعْضَاهَا عَلَى  
بَعْضٍ فِي حُكْمِ الْجُمْلَةِ الْوَاحِدَةِ ، لِأَنَّهُ لَا فَرْقَ بَيْنَ أَنْ تَقُولَ : رَأَيْتُ  
زَيْدًا<sup>٥</sup> بَنَ عَبْدِ اللَّهِ ، وَرَأَيْتُ زَيْدًا<sup>٦</sup> بَنَ عَمْرٍو<sup>٧</sup> وَهُمَا جُمْلَتَانِ ، وَبَيْنَ أَنْ  
تَقُولَ<sup>٨</sup> : رَأَيْتُ الزَّيْدِينَ ، وَإِذَا<sup>٩</sup> كَانَ الْإِسْتِثْنَاءُ الْوَاقِعُ عَقِبَ الْجُمْلَةِ  
الْوَاحِدَةِ<sup>١٠</sup> رَاجِعاً إِلَيْهَا لَا مَعَالَةَ ، فَكَذَلِكَ مَا صَارَ بِحَرْفِ الْمَطْفِ  
كَالْجُمْلَةِ الْوَاحِدَةِ .

٢- ج : تخصيص .

١- الف : - وفائده .

٤- ج : شرطت .

٣- الف : فالامر .

٦- ط : زيداً .

٥- الف و ج : يقول .

٧- الف : - و رأيت زيد بن عمرو ، ب : عمرو .

٩- ب : فإذا .

٨- الف : يقول ، ج : نقول .

١١- ب و ج : في حكم .

١٠- ب و ج : - الواحدة .



وَنَالُهَا أَنَّهُ قَدْ ثَبَتَ بِإِلْخَافٍ أَنَّ الْإِسْتِثْنَاءَ يَمْتَشِيهِ اللَّهُ - تَعَالَى -  
 إِذَا تَعَقَّبَ جَمَلًا؛ عَادَ إِلَى جَمِيعِهَا، فَكَذَلِكَ الْإِسْتِثْنَاءُ بِغَيْرِ الْمَشْيَةِ<sup>١</sup>،  
 وَالْجَامِعُ بَيْنَهُمَا أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا اسْتِثْنَاءٌ، وَغَيْرُ مُسْتَقِلٍّ بِنَفْسِهِ.  
 وَرَابِعُهَا أَنَّا<sup>٢</sup> قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْإِسْتِثْنَاءَ إِذَا تَعَقَّبَ جَمَلًا يَصِحُّ أَنْ  
 يَعُودَ إِلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا<sup>٣</sup>، فَلَيْسَ هُوَ بِأَنْ يَعُودَ إِلَى بَعْضٍ أَوْلى<sup>٤</sup>  
 مِنْ بَعْضٍ، فَيَجِبُ عَوْدُهُ إِلَى الْجَمِيعِ، كَمَا أَنَّ أَلْفَاظَ الْعُمومِ<sup>٥</sup> \*  
 لَمَّا لَمْ تَكُنْ<sup>٦</sup> يَتَنَاوَلُ<sup>٧</sup> بَعْضُ أَوْلى مِنْ بَعْضٍ<sup>٨</sup>، تَنَاوَلَتْ الْجَمِيعَ.  
 وَخَامِسُهَا أَنَّ طَرِيقَةَ الْمَرِيبِ الْإِخْتِصَارَ وَحَذْفَ فَضُولِ الْكَلَامِ.  
 مَا اسْتَطَاعُوا، فَمَتَّى أَوْرَدُوا اسْتِثْنَاءَ عَقِبَ جُمْلَةٍ<sup>٩</sup> كَثِيرَةٍ مِنَ الْكَلَامِ،  
 فَكَأَنَّهُمْ ذَكَرُوهُ<sup>١٠</sup> عَقِبَ كُلِّ وَاحِدَةٍ، وَإِنَّمَا حَمَلَهُمُ الْإِخْتِصَارُ<sup>١١</sup>  
 عَلَى الْعُدُولِ عَنْ ذِكْرِ عَقِبِ كُلِّ جُمْلَةٍ، أَلَّا تَرَى أَنَّهُ - تَعَالَى - لَوْ

١- ج : فكلدا .

٢- الف : اذا تعقب جملا بلا مشية ، بجاي بغير المشية .

٣- ب و ج : قولهم ، بجاي انا . ٤- ب و ج : منها .

٥- الف : الفاض . ٦- الف : + وكذلك الفاض العوم .

٧- الف و ج : يكن .

٨- جميع النسخ الموجودة عندى « يتناول » بصيغة المضارع المفرد المذكور الفاعل

لكن الظاهر « يتناول » بصيغة المصدر المجزور بالياء .

٩- ج : - بعض ١٠- ج : جملا .

١١- الف : فكان كوروده، ج : ذكروا، ١٢- ج : الاختصار .

قَالَ: «فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا، وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا، وَإِلَّا أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا» لَكَانَ تَطْوِيلًا، فَأَقَامَ مَقَامَ ذَلِكَ ذَكَرَ التَّوْبَةَ مَرَّةً وَاحِدَةً عَقِبَ الْعَمَلِ كُلِّهَا. وَسَادُسُهَا أَنَّ لَوَاجِحَ الْكَلَامِ وَتَوَابِعَهُ مِنْ شَرِيطِ أَوْ اسْتِثْنَاءٍ يَجِبُ أَنْ يَلْحَقَ الْكَلَامَ مَا دَامَ الْفَرَاغُ لَمْ يَقَعْ مِنْهُ، وَمَا دَامَ الْكَلَامُ مُتَّصِلًا لَمْ يَنْقَطِعْ، فَالْوَاحِشُ لَا حَقَّةَ وَتَوَابِعُهُ فِيهِ، فَالْإِسْتِثْنَاءُ إِذَا تَعَقَّبَ جُمْلًا مُتَّصِلَةً مَعْطُوفًا بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، فَالْوَاجِبُ أَنْ يُؤْتَرَ فِي جَمِيعِهَا.

فَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ أَوَّلًا: إِنَّا لَا نُسَلِّمُ لَكُمْ مَا ادَّعَيْتُمُوهُ، مِنْ أَنَّ الشَّرْطَ مَتَى تَعَقَّبَ جُمْلًا كَثِيرَةً، عَادَ إِلَى جَمِيعِهَا، بَلْ تَقُولُ فِي الشَّرْطِ مِثْلَ مَا تَقُولُهُ فِي الْإِسْتِثْنَاءِ: مِنْ أَنَّهُ مَتَى تَعَقَّبَ جُمْلًا، احْتَمَلَ الْكَلَامُ عَوْدَهُ إِلَى كُلِّ مَا تَقَدَّمَ، كَمَا تَحْتَمِلُ عَوْدَهُ إِلَى مَا يَلِيهِ، وَإِنَّا يُقْطَعُ عَلَى أَحَدِ الْأَمْرَيْنِ بِدَلِيلٍ.

فَإِنْ قِيلَ: هَذَا دَفْعٌ<sup>٧</sup> لِعَرِفِ اللَّفْعَةِ.

قُلْنَا: مَا يُعْرِفُ<sup>٨</sup> لِلْعَرَبِ الَّذِينَ قَوْلُهُمْ فِي هَذَا حُجَّةٌ فِي الشَّرْطِ

٢- ج: - و.

٤- ج: عقب.

٦- ب: - انا.

٨- الف: تعرف.

١- الف: - و.

٣- الف: والاستثناء.

٥- ج: متصلا.

٧- الف: رفع.

٩- ج: - هذا.

وَالِإِسْتِثْنَاءُ مَا يُقْطَعُ<sup>١</sup> بِهِ عَلَى أَحَدِ هَذَيْنِ الْمَذْهَبَيْنِ اللَّذَيْنِ وَقَعَ الْخِلَافُ فِيهِمَا، وَمَنْ صَنَّفَ كِتَابَ النُّحُوِّ إِنَّمَا هُمْ مُسْتَقْرِّوْنَ<sup>٢</sup> لِكَلَامِ الْعَرَبِ، وَمُسْتَدِلُّونَ عَلَى أَغْرَاضِهِمْ، فَرُبَّمَا أَصَابُوا، وَرُبَّمَا أَخْطَأُوا، وَحُكْمُهُمْ<sup>٣</sup> فِي ذَلِكَ كَحُكْمِنَا<sup>٤</sup>. عَلَى أَنَّ قَوْلَهُمْ فِي هَذَا يَخْتَلِفُ، وَلَمْ يُحَقِّقُوهُ كَمَا حَقَّقَهُ الْمُتَسَكِّلُونَ بِتَنَاقِي أَصُولِ الْفَقْهِ.

وَ أَصْحَابُ أَبِي حَنِيفَةَ يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْإِسْتِثْنَاءِ وَالشَّرْطِ، وَيَقُولُونَ: أَنَّ الشَّرْطَ لَهُ صَدْرُ الْكَلَامِ، فَإِذَا تَعَقَّبَ الْجَمْلُ؛ فَهُوَ وَاقِعٌ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، وَكَأَنَّهُ مَذْكُورٌ فِي أَوَّلِ الْكَلَامِ، فَلِهَذَا تَمَلَّقَ بِالْجَمِيعِ؛ وَالِإِسْتِثْنَاءُ إِذَا تَعَقَّبَ الْجَمْلُ<sup>٥</sup>؛ فَهُوَ مَكَانُهُ.

وَهَذَا لَيْسَ بِمَرْضِيٍّ، لِأَنَّهُ لَوْ قِيلَ لَهُمْ: فَإِذَا كَانَ الشَّرْطُ مُتَأَخِّرًا<sup>٦</sup> كَأَنَّهُ مُتَقَدِّمٌ<sup>٧</sup>، لَمْ يَجِبْ تَمَلُّقُهُ بِالْجَمِيعِ، وَهُوَ<sup>٨</sup> لَوْ تَقَدَّمَ عَلَى الْجَمْلِ فِي اللَّفْظِ لَا فِي الْمَعْنَى، لَمْ يَجِبْ ذَلِكَ فِيهِ عَلَى مَا بَيَّنَّاهُ، وَ<sup>٩</sup> لَمْ يَجِدُوا حُجَّةً.

١- ب: يقع

٢- الف: مستقرون، ب: مستقربون، ج: مستعربون، والظاهر ما في المتن.

٣- الف: حكموا. ٤- الف: حكمتنا.

٥- الف: - إن. ٦- ب: أصل.

٧- ب: جملا. ٨- ب و ج: وإذا.

٩- ب: مستأخرا. ١٠- ج: مقدم.

١١- الف: - وهو. ١٢- الف: - و.

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيْمَا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَانِيًا: كَيْفَ تَصِيرُ الْجُمْلَتَانِ أَوِ الْجُمْلُ  
كَالْجُمْلَةِ الْوَاحِدَةِ لِأَجْلِ الْعَطْفِ، وَمَعْلُومٌ أَنَّ الْجُمْلَتَيْنِ إِذَا تَعَقَّبَهُمَا<sup>١</sup>  
اسْتِثْنَاءٌ صَحَّ مِنْ<sup>٢</sup> الْمُسْتَشْنَى أَنْ يُصْرَحَ بِأَنَّهُ إِنَّمَا اسْتَشْنَى مِنْ أَحَدِهِمَا  
دُونَ الْآخَرِ، وَلَا يَجُوزُ فِي الْجُمْلَةِ الْوَاحِدَةِ أَنْ يُصْرَحَ بِأَنَّ  
الْإِسْتِثْنَاءَ غَيْرُ عَائِدٍ إِلَيْهَا.

وبعد، فَمَا مَعْنَى قَوْلِكُمْ: إِنَّ الْجُمْلَتَيْنِ قَدْ صَارَتَا كَالْوَاحِدَةِ،  
أَتُرِيدُونَ أَنْ جَمِيعَ أَحْكَامِ هَذِهِ قَدْ صَارَتْ لِلْآخَرِ، أَمْ تُرِيدُونَ  
أَنَّهُمَا قَدْ اشْتَرَكَا فِي حُكْمٍ مَا، فَإِنْ أَرَدْتُمْ الْأَوَّلَ، فَسَدَّ بِمَا لَا  
يُحْصَى، لِأَنَّ أَحْكَامَ الْجُمْلِ وَصِفَاتِهَا قَدْ تَخَلَّفَتْ مَعَ عَطْفِ  
بَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ، أَلَا تَرَى أَنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ: « أَكْرَمْتُ الْقَوْمَ،  
وَضَرَبْتُ الْفُلَمَانَ » فَمَطَفَ جَمْلَةً عَلَى أُخْرَى، فَإِنَّ أَحْكَامَ الْجُمْلَتَيْنِ  
مُخْتَلِفَةٌ، لِأَنَّ الْأَوَّلَى<sup>١</sup> تَقْتَضِي<sup>١١</sup> وَقُوعَ الْإِكْرَامِ، وَالثَّانِيَّةُ تَقْتَضِي<sup>١٢</sup>  
وَقُوعَ الضَّرْبِ، وَهُمَا مُخْتَلِفَتَانِ، وَغَيْرُ مُتَمَتِّعٍ أَنْ تَكُونَ<sup>١٣</sup> صِفَاتُ

١- ج: فيقال.

٢- الف: تعقبها.

٣- الف: - من.

٤- الف: - إنما.

٥- ب: الآخر.

٦- الف: قولهم.

٧- ب: - قد.

٨- الف: فإن.

٩- ج: يختلف.

١٠- الف: يفتضى، ج: يفتضى.

١١- ب و ج: - وقوع الإكرام، تا اینجا، الف: - يفتضى.

١٢- الف و ج: يكون.

الْمُكْرَمِينَ مُضَافًا صِفَاتِ الْمَضْرُوبِينَ مِنْ وَجْهِ شَتَّى، وَإِنَّمَا الْمَلُفُّ  
يَقْتَضِي الْجَمْعَ بَيْنَهُمَا فِي بَعْضِ الْأَحْكَامِ، فَإِذَا قَالَ<sup>٢</sup> : «ضَرَبْتُ زَيْدًا  
وَعَمْرًا»؛ فَالْمَلُفُّ سَوَى بَيْنَهُمَا فِي الضَّرْبِ، وَإِذَا قَالَ : «ضَرَبْتُ  
زَيْدًا، وَأَكْرَمْتُ عَمْرًا»؛ فَالْتَسْوِيَةُ بَيْنَهُمَا مِنْ حَيْثُ أَوْقَعَ بِكُلِّ  
وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَدَثًا مِنْ جِهَةٍ<sup>٣</sup>، فَأَمَّا سَائِرُ الْأَحْكَامِ، فَلَا تَسْوِيَةُ  
بَيْنَهُمَا فِيهَا فَلَا يَجِبُ إِذَا<sup>٤</sup> أَنْ يَسْتَوِيَا<sup>٥</sup> فِي دُخُومِ الْإِسْتِثْنَاءِ إِلَيْهِمَا.  
وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَلَقَّوْا بِهِ ثَالِثًا : إِنَّ ذَكَرَ مَشْيَةَ اللَّهِ عَقِيبَ الْجَمِيلِ<sup>٦</sup>  
لَيْسَ بِإِسْتِثْنَاءٍ وَلَا شَرْطٍ، لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ اسْتِثْنَاءٌ؛ لَكَانَ فِيهِ بَعْضُ حُرُوفِ  
الْإِسْتِثْنَاءِ، وَلَا حَرْفٍ<sup>٧</sup> هِيَهْنَا مِنْ حُرُوفِهِ. وَلَوْ كَانَ شَرْطًا عَلَى الْحَقِيقَةِ؛  
- وَإِنْ كَانَ فِيهِ لَفْظُ الشَّرْطِ - لَمَّا صَحَّ دُخُولُهُ عَلَى الْمَاضِي، وَقَدْ تَذَكَّرْنَا<sup>٨</sup>  
الْمَشْيَةَ فِي الْمَاضِي، فَيَقُولُ<sup>٩</sup> الْقَائِلُ : لَقِيتُ زَيْدًا، وَأَكَلْتُ الْبَارِحَةَ  
كَذَا، ثُمَّ يَقُولُ : إِنْشَاءَ اللَّهِ، وَإِنَّمَا دَخَلَتْ<sup>١٠</sup> الْمَشْيَةُ فِي كُلِّ هَذِهِ

١- الف و ج : يضاف .

٢- ج : وإما .

٣- ج : يقال .

٤- ج : في الضرب ، تا اينجا .

٥- ب : واحدة .

٦- الف : جهته .

٧- ب : - إذا .

٨- ج : تسوى ما ، بجای يستويا .

٩- الف + : التي .

١٠- ج : حرف .

١١- ج : تذكر .

١٢- ج : فتقول .

١٣- ج : ادخلت .

المواضع ، لِيَقِفَ الكَلَامُ عَنِ التَّفَوُّذِ وَالْمُضِيِّ ، لَا لِغَيْرِ ذَلِكَ .  
فَإِذَا قِيلَ لَنَا : فَلِمَ إِذَا تَعَقَّبْتَ<sup>٢</sup> الْمَشْيَةَ جُمْلَتَيْنِ أَوْ جَمَلًا : اقْتَضَتْ  
وَقُوفَ حَكَمِ الْجَمِيعِ ، وَآلَا أَجَزْتُمْ تَعَلُّقَهَا بِمَا يَلِيهَا ، دُونَ غَيْرِهِ .  
قُلْنَا<sup>٣</sup> : ذَلِكَ كَانَ مُمَكِّنًا لَوْ لَا الدَّلِيلُ ، وَقَدْ أَجْمَعْتَ<sup>٤</sup> الْأُمَّةَ عَلَى  
أَنْ حَكَمَ الْجَمِيعَ يَقِفُ ، فَلَمْ يَرِدْ حَكْمُ الْمَشْيَةِ إِلَى الْجَمِيعِ إِلَّا  
بِدَلِيلٍ ، وَمَا تَأْبَى أَنْ يَرْجَعَ الْإِسْتِنَاءُ أَوْ الشَّرْطُ إِلَى جَمِيعِ الْجَمَلِ  
بِدَلِيلٍ ، وَإِنَّمَا تَأْبَى<sup>٥</sup> الْقَطْعَ عَلَى ذَلِكَ بِالظَّاهِرِ مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ .  
وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ رَابِعًا : إِنْ صَحَّ عَوْدُ الْإِسْتِنَاءِ إِلَى  
كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْجَمَلِ لَا يَقْتَضِي الْقَطْعَ عَلَى عَوْدِهِ إِلَيْهَا بِأَسْرِهَا ،  
وَإِنَّمَا يَقْتَضِي التَّجْوِيزَ لِذَلِكَ<sup>٦</sup> وَالشَّكَّ فِيهِ ، فَرَقًا بَيْنَ مَا يَصِحُّ عَوْدُهُ  
إِلَيْهِ وَبَيْنَ مَا لَا يَصِحُّ ذَلِكَ فِيهِ . وَالْعُمُومُ<sup>٧</sup> عِنْدَ مَنْ قَالَ : أَنْ لَفْظَهُ<sup>٨</sup>  
بظَاهِرِهِ يَتَنَاوَلُ الْجَمِيعَ ، لَمْ يَقُلْ<sup>٩</sup> فِيهِ بِذَلِكَ<sup>١٠</sup> لِصَحَّةِ التَّنَاوُلِ ، بَلْ<sup>١١</sup>

١- ج : لقف .

٢- ج : تمقب .

٣- ج : قلنا .

٤- ج : اجتمعت .

٥- ج : تآبى .

٦- ج : تآبى .

٧- ج : تآبى .

٨- ج : تآبى .

٩- ج : تآبى .

١٠- ج : تآبى .

١١- ج : تآبى .

٢- ج : تمقب .

٤- ج : اجتمعت .

٦- ج : تآبى .

٨- ج : تآبى .

١٠- ج : تآبى .

١٢- ج : تآبى .

١٣- ج : تآبى .

١٤- ج : تآبى .

١٥- ج : تآبى .

١٦- ج : تآبى .

١٧- ج : تآبى .

لَآنَ اللَّفْظِ مَوْضُوعٌ لِلشُّمُولِ وَالْإِسْتِغْرَاقِ وَجُوبًا .  
 وَهَذِهِ الطَّرِيقَةُ تَنْتَقِضُ<sup>١</sup> بِأَنَّ قَوْلَ الْقَائِلِ : « رَأَيْتُ رَجُلًا » يَصَحُّ  
 أَنْ يُرِيدَ بِالرَّجُلِ زَيْدًا ، وَعَمْرَوًا ، وَكُلٌّ مِنْ يَصَحُّ تَنَاوُلُ هَذَا الْإِسْمِ .  
 لَهُ ، وَمَعَ ذَلِكَ فَلَا يَقْطَعُ مِنْ حَيْثُ الصَّحَّةِ عَلَى أَنَّهُ قَدْ أَرَادَ الْجَمِيعَ ،  
 وَكَذَلِكَ إِذَا قَالَ : « ضَرَبْتُ رَجُلًا » يَصَحُّ أَنْ يُرِيدَ السُّودَانَ ،  
 وَالْأَيْصَانَ ، وَالطُّوَالَ ، وَالْقِصَارَ ، وَمَعَ ذَلِكَ غَيْرُ وَاجِبِ الْقَطْعِ عَلَى  
 [٥٥] أَنَّهُ قَدْ أَرَادَ كُلَّ مَنْ صَلَحَ هَذَا الْفَرْقُ لَهُ .

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ خَامِسًا : إِنَّ طَرِيقَةَ الْعَرَبِ<sup>٢</sup> الْإِخْتِصَارُ  
 كَمَا ذَكَرْتُمْ ، وَهُمَّا أَرَادُوا الْإِسْتِثْنَاءَ مِنْ كُلِّ جُمْلَةٍ مِنَ الْجَمَلِ  
 الْمَعْطُوفِ بِعَظْمِهَا عَلَى بَعْضٍ<sup>٣</sup> ، وَاعْتَمَدُوا<sup>٤</sup> الْإِخْتِصَارَ ، أَخْرَوْا ذَكَرَ<sup>٥</sup>  
 الْإِسْتِثْنَاءَ فِي أَوَاخِرِ الْجَمَلِ هَرَبًا مِنَ التَّطْوِيلِ بِذِكْرِ عَقِبِ كُلِّ جُمْلَةٍ  
 وَجَرَى<sup>٦</sup> ذِكْرُهُ فِي أَوَاخِرِ الْجَمَلِ<sup>٧</sup> مَجْرَى ذِكْرِ عَقِبِ كُلِّ جُمْلَةٍ<sup>٨</sup> ، وَادَّكُوا<sup>٩</sup>

١- ج : ينتقض . ٢- ج : او .

٣- ج : + طال . ٤- ج : - و .

٥- ب و ج : + طال . ٦- ب و ج : فاعتمدوا .

٧- ب : أجرى ، الف : + مجرى ، ولي چون زیاد است دو متن نیامد .

٨- ب : - ذكره ، تا اینجا . ٩- ج : - وجرى ، تا اینجا .

١٠- الف : - و .

عَلَى أَنَّهُمْ قَدْ أَرَادُوا عَوْدَهُ إِلَى كُلِّ وَاحِدَةٍ ، لِأَنَّهُمْ كَمَا<sup>١</sup> يُرِيدُونَ  
الِاسْتِنَاءَ مِنْ كُلِّ جُمْلَةٍ فَيَخْتَصِرُونَ بِذِكْرِ مَا يَدُلُّ عَلَى مُرَادِهِمْ ،  
كَذَلِكَ قَدْ لَا يُرِيدُونَ الِاسْتِنَاءَ مِنْ كُلِّ جُمْلَةٍ ، بَلْ مِنْ جُمْلَةٍ وَاحِدَةٍ ،  
فَلَا بُدَّ مِنْ<sup>٢</sup> مُرَاعَاةِ الدَّلَالَةِ ، حَتَّى يُحْكَمَ بِالِاخْتِصَارِ ، وَلَا يَجِبُ  
الْحُكْمُ بِالِاخْتِصَارِ<sup>٣</sup> تَبْخِيئًا<sup>٤</sup> وَتَضْمِينًا .

وَيُقَالُ لَهُمْ فِيمَا تَعَلَّقُوا بِهِ سَادِسًا : إِنَّ الْكَلَامَ إِذَا كَانَ الْفَرَاغُ  
لَمْ يَقَعْ مِنْهُ ، وَكَانَ الْمُتَكَلِّمُ مُتَشَاغِلًا بِهِ<sup>٥</sup> ، صَحَّ أَنْ تَعُودَ<sup>٦</sup> إِلَيْهِ  
الَّذَا حَقَّ أَلْهُ ثَبْرَةً مِنْ شَرْطٍ ، وَاسْتِنَاءٍ ، وَمَشْيَةٍ ، فَأَمَّا الْقَطْعُ عَلَى  
وَجُوبِ تَعَلُّقِهَا بِجَمِيعِهِ ، فَإِنْ<sup>٧</sup> كَانَ مُنْفَصِلًا<sup>٨</sup> وَبَسِداً عَنْ مَحَلِّ الْمُؤَثِّرِ ،  
فَقَسِيرٌ مُسْكَمٌ . وَإِنَّمَا رَاعَوْا اتِّصَالَ<sup>٩</sup> الْكَلَامِ وَانْقِطَاعَهُ لِتَنْفِصِلِ<sup>١٠</sup>  
حُكْمٍ مَا يَصِحُّ أَنْ يَلْحَقَ بِالْكَلَامِ مِمَّا لَا يَصِحُّ لِحَوْثِهِ لِلْفَرَاغِ  
وَالِانْفِصَالِ . وَلَوْ كَانَ بِهَذَا<sup>١١</sup> الَّذِي اقْتَضَرَ عَلَيْهِ اعْتِبَارُ ، لَوَجَبَ إِذَا

١- ب : لا ، بجای کما . ٢- ج : - من .

٣- الف : - ولا يجب الحكم بالاختصار .

٤- ب : تنفیذاً ، ج : تنفیذاً . ٥- الف : - به ، + و .

٦- ب و ج : يعود . ٧- ب و ج : وان .

٨- ب و ج : متصلاً . ٩- ب : انفصال .

١٠- ب : لیفصل . ١١- ب : لهذا .



قَالَ الْقَائِلُ: « أَكْرَمْتُ جِيرَانِي ، وَضَرَبْتُ غِلْمَانِي الطُّوَالَ » أَنْ يَرُدَّ لَفْظَةُ الطُّوَالَ إِلَى الْجُمْلَتَيْنِ ، لِأَنَّ الْفَرَاغَ مَا حَصَلَ مِنَ الْكَلَامِ ، كَمَا يُفْعَلُ فِي الْإِسْتِثْنَاءِ .

فَإِذَا قِيلَ : لَوْرَدَدْنَاهُ إِلَى مَا تَقَدَّمَ ، لَكُنَّا قَدْ فَصَّلْنَا بَيْنَ الصِّفَةِ وَالْمَوْصُوفِ .

قُلْنَا: قَدْ فُعِلَ ذَلِكَ فِي مَوَاضِعَ ، وَكَذَلِكَ لَوْرَدَدْنَاهُ الْإِسْتِثْنَاءَ إِلَى الْجَمِيعِ ، لَكُنَّا قَدْ فَصَّلْنَا بَيْنَ الْإِسْتِثْنَاءِ<sup>٢</sup> وَالْمُسْتَثْنَى مِنْهُ ، وَكُلُّ ذَلِكَ مَكْرُوهٌ عَنْهُمْ مَذْمُومٌ .

فَإِنْ قِيلَ : فَعَمَلِي مَا اخْتَرْتُمُوهُ مِنَ الْمَذْهَبِ<sup>١</sup> فِي الْإِسْتِثْنَاءِ كَيْفَ قَوْلُكُمْ فِي الْآيَةِ الَّتِي أَحْجَجْتُمْ<sup>٢</sup> الْفُقَهَاءَ إِلَى الْكَلَامِ فِي هَذِهِ<sup>١٠</sup> الْمَسْأَلَةِ ، وَهِيَ قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً ، وَلَا يَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا » ،<sup>٨</sup> وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ، إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ ، وَاصْلَحُوا ، فَإِنَّ اللَّهَ خَفُورٌ رَحِيمٌ » وَهَلِ الْإِسْتِثْنَاءُ بِالتَّوْبَةِ عَائِدٌ إِلَى

١- الف : من اراد ، بجای فی . ٢- الف : - لورددنا .

٣- ب : المستثنى . ٤- ب و ج : - كل .

٥- الف : اخترتم . ٦- الف : المذاهب .

٧- ج : اخرجت . ٨- ب و ج : - و .

جميع الجليل، ومؤثر فيها، أو هو مختص بما يليه.

قلنا<sup>٣</sup>: إن القاذف عندنا إذا تاب وكذب نفسه في القذف تقبل شهادته، وهذا إنما قلناه بدليل هو غير ظاهر الاستثناء، لأننا قد بينا أن تعقب الاستثناء للجميل لا يجب القطع على عوده إليها.

أجمع إلا بدلالة، وقد أجمعت الإمامية على الحكم الذي ذكرناه في الآية، وإجماعهم حجة، على ما دللنا عليه في غير موضع<sup>٤</sup>، ولو لم يثبت ذلك وثبت أن إجماع المؤمنين حجة بالآيات، أو غيرها<sup>٥</sup> على ما يذهب إليه مخالفونا، لكان إجماع الإمامية هو الحجة، لأن الحق فيهم، والمؤمنون هم، ولنا أجمعوا على أن الاستثناء بالتوبة يزيل اسم الفسق، وهذا لا خلاف بين أحد فيه، وأجمعوا أيضاً على أنه<sup>٦</sup> يُفيد<sup>٧</sup> حكم قبول الشهادة، قلنا به، ولنا لم<sup>٨</sup> يجمعوا على أن التوبة تزيل<sup>٩</sup> الحد، والحد<sup>١٠</sup> تسقطه<sup>١١</sup>، لم

١- ج: الجميع.

٢- ب: - هو.

٣- ب: قبل.

٤- الف: الجمل.

٥- الف: اليه.

٦- ج: اجتمعت.

٧- ج: موضوع.

٨- الف: غيرها.

٩- الف: إن التوبة للاستثناء، بجای انه.

١٠- الف: نفي، ب: يمتد.

١١- ب: - لم.

١٢- ب: تنزِيل، ج: يزيل.

١٣- ب: + لم.

١٤- ج: يسقطه.

تَجْعَلُ<sup>١</sup> الْإِسْتِثْنَاءَ رَاجِعاً إِلَى إِقَامَةِ الْحَدِّ خَاصَّةً.

وَمِمَّا يُمَكِّنُ الْإِسْتِدْلَالَ بِهِ عَلَى قَبُولِ شَهَادَةِ الْقَاذِفِ بَعْدَ تَوْبَتِهِ

- لَا مِنْ جِهَةِ الْأَجْمَاعِ الَّذِي أَشَرْنَا إِلَيْهِ - كُلُّ ظَاهِرٍ فِي الْقُرْآنِ يَقْتَضِي

قَبُولَ شَهَادَةِ الشَّاهِدِينَ الْمُدْلِينَ، مِثْلُ قَوْلِهِ - تَعَالَى - : «وَأَسْتَشْهِدُوا<sup>٢</sup>

شَهِيدَيْنِ مِنْ رَجَالِكُمْ» وَقَوْلِهِ - تَعَالَى - : «مَنْ تَرَضَوْنَ مِنَ الشَّهَادَةِ»<sup>٣</sup>

وَكُلُّ هَذَا يَتَنَاوَلُ الْقَاذِفَ بَعْدَ تَوْبَتِهِ<sup>٤</sup>، وَإِذَا تَنَاوَلَهُ، صَارَ هَذَا

الْعُمُومُ يَظَاهِرُهُ دَلِيلًا عَلَى أَنَّ اشْتِرَاطَ التَّوْبَةِ وَإِنْ كَانَ مُتَأَخِّرًا فَهُوَ

عَائِدٌ إِلَى 'قَبُولِ الشَّهَادَةِ'، لِأَنَّا قَدْ بَيَّنَّا أَنَّ اسْتِثْنَاءَ التَّوْبَةِ فِي آخِرِ

الْكَلَامِ يَقْتَضِي وَجُوبَ تَعْلِيْقِهِ بِمَا يَلِيهِ، وَيَجِبُ التَّوَقُّفُ عَنْ رَجُوعِهِ

إِلَى مَا يَصِحُّ عَوْدُهُ إِلَيْهِ مِنَ الْجُمْلِ الْمَتَقَدِّمَةِ إِلَّا بِدَلِيلٍ، فَظَاهِرُ<sup>٥</sup> ١٠

الْآيَاتِ<sup>٦</sup> الَّتِي تَلَوْنَاهَا يَقْتَضِي<sup>٧</sup> قَبُولَ شَهَادَةِ الْقَاذِفِ بَعْدَ التَّوْبَةِ

لِتَنَاوُلِ الظَّاهِرَ لَهُ<sup>٨</sup>، فَيَقْطَعُ<sup>٩</sup> بِذَلِكَ عَلَى عَوْدِ الْإِسْتِثْنَاءِ إِلَيْهِ، لَا مِنْ

حَيْثُ الظَّاهِرِ.

١- ب : يجعل .

٢- الف : فاستشهدوا .

٣- ب : - لا من جهة الاجماع ، تا اينجا .

٤- الف : على .

٥- الف : و ظاهر .

٦- ج : الآية .

٧- الف : يقتضي .

٨- الف : - له

٩- الف : تقطع .

وَيُمْكِنُ أَيْضاً أَنْ يُسْتَدَلَّ عَلَى أَنَّ الْإِسْتِثْنَاءَ رَاجِعٌ ، إِلَى قَبُولِ الشَّهَادَةِ بِقَوْلِهِ <sup>٢</sup> - تَعَالَى - : «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ ، وَأَصْلَحُوا» وَ مَعْلُومٌ أَنَّ التَّوْبَةَ كَافِيَةٌ فِي إِسْقَاطِ حُكْمِ الْفَسِقِ ، وَأَنَّ إِصْلَاحَ الْعَمَلِ لَيْسَ بِشَرْطٍ فِي ذَلِكَ ، وَهُوَ شَرْطٌ فِي قَبُولِ الشَّهَادَةِ ، فَيَجِبُ أَنْ يَعُودَ الْإِسْتِثْنَاءُ أَيْضاً إِلَى قَبُولِ الشَّهَادَةِ .

فَإِنْ قِيلَ : قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ » لَا يَلْتَقِ إِلَّا بِإِسْقَاطِ عِقَابِ الْفَسِقِ ، دُونَ قَبُولِ الشَّهَادَةِ .

قُلْنَا : وَصَفُهُ - تَعَالَى - بِالْفُرَّانِ وَالرَّحْمَةِ مِمَّا يَسْتَحِقُّهُ جَلًّا اسْمُهُ عَلَى كُلِّ حَالٍ ، وَلَا يَحْتَاجُ فِيهِ إِلَى مُطَابَقَةِ بَعْضِ مَا يَتَقَبَّهُ مِنَ الْكَلَامِ .  
 ١٠ عَلَى أَنَّ الرَّحْمَةَ هِيَ التَّعَمُّ ، وَاللَّهُ - تَعَالَى - مُنِمْ بِالْأَمْرِ بِقَبُولِ شَهَادَةِ التَّائِبِ مِنَ الْقَذْفِ بَعْدَ أَنْ <sup>٨</sup> كَانَتْ مَرْدُودَةً ، وَالْفُورَانُ فِي الْأَصْلِ مَأْخُوذٌ مِنَ الْفَقْرِ الَّذِي <sup>٩</sup> هُوَ السُّتْرُ ، وَمِنْهُ الْيَغْفَرُ <sup>١٠</sup> ، لِأَنَّهُ سَاتِرٌ ، وَإِنَّمَا <sup>١١</sup> سُمِّيَ الْإِسْقَاطُ لِلْعِقَابِ غُفْرَانًا ، مِنْ حَيْثُ كَانَ السَّاتِرُ

١- الف : ابط . ٢- ب : يقولوا له .

٣- ب و ج : - تَعَالَى . ٤- الف : فَن .

٥- ب : فيجب ، تا اینجا . ٦- ج : جعل .

٧- الف : - شهادة . ٨- ب : - ان .

٩- الف : و ، بجای الذي . ١٠- ج : الغفرة .

١١- الف : كانا .

لِلشَّيْءِ الْمَخْفَى لَهُ<sup>١</sup> كَأَنَّهُ مُزِيلٌ لَهُ ، وَمَا حَرِّسْنَاهُ ، وَاللَّهُ - تَعَالَى -  
إِذَا أَمَرْنَا بِقَبُولِ شَهَادَةِ التَّائِبِ مِنَ الْقَذْفِ ، فَقَدْ أَسْقَطَ مَا كَانَ  
تَعَبُّدَ بِهِ قَبْلَ التَّوْبَةِ مِنْ رَدِّ شَهَادَتِهِ ، وَأَزَالَهُ<sup>٢</sup> ، وَهَذَا كُلُّهُ بَيِّنٌ .

### فصل فى تخصيص العموم بالشرط

أَعْلَمُ أَنَّ الشَّرْطَ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مُؤَثِّرًا فِى قِصَاصِ عَدَدٍ .  
الْمَشْرُوطِ كَالِإِسْتِثْنَاءِ ، وَبِذَلِكَ فَصَّلْنَا بَيْنَهُمَا فِيمَا تَقَدَّمَ ، فَإِنَّهُ يُخَصِّصُ  
[١٥٦] الْمَشْرُوطُ مِنْ وَجْهِ آخَرَ ، لِأَنَّهُ إِذَا قَالَ \* : « اضْرِبِ الْقَوْمَ ، إِنْ دَخَلُوا  
الدَّارَ » فَالشَّرْطُ لَا يُؤَثِّرُ فِى تَقْلِيلِ عَدَدِ الْقَوْمِ ، وَإِنَّمَا يُخَصِّصُ<sup>٣</sup>  
الضَّرْبَ بِهَذَا الْعَالِ ، لِأَنَّهُ لَوْ أَطْلَقَ لَتَنَاوَلَ الْأَمْرَ بِالضَّرْبِ عَلَى  
كُلِّ حَالٍ ، فَتَخَصَّصَ<sup>٤</sup> بِالشَّرْطِ ، وَمِنْ أَمثلة<sup>٥</sup> قَوْلِهِ - تَعَالَى - : ١٠ :  
« قَلَمٌ<sup>٦</sup> تَجِدُوا مَاءً ، فَتَتِمُّوا صَيْدًا طَيِّبًا<sup>٧</sup> » وَقَوْلُهُ - جَلَّ اسْمُهُ -<sup>٨</sup> :

- |                         |                        |
|-------------------------|------------------------|
| ١- ج : - له .           | ٢- ب : قال ، ج : فان . |
| ٣- الف : إذا .          | ٤- ج : فان .           |
| ٥- ج : تمتد .           | ٦- ج : وان تخصص .      |
| ٧- الف : وهذا .         | ٨- ج : فيخصص .         |
| ٩- ج : أمثلة .          | ١٠- الف : ولم .        |
| ١١- الف : - صيدا طيبا . | ١٢- ب و ج : تعالى .    |

- «فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ<sup>١</sup>، فَاطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا» .
- وَلَا فِصْلًا<sup>٢</sup> فِي الْحَكْمِ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ بَيْنَ تَقَدُّمِ الشَّرْطِ فِي صَدْرِ الْكَلَامِ<sup>٣</sup> وَبَيْنَ تَأْخِيرِهِ .
- وَلَا يَمْتَنِعُ<sup>٤</sup> أَنْ يَشْتَرِطَ الشَّيْءُ بِشُرُوطٍ كَثِيرَةٍ ، كَمَا لَا يَمْتَنِعُ أَنْ يَكُونَ الشَّرْطُ الْوَاحِدُ شَرْطًا فِي أَشْيَاءَ كَثِيرَةٍ . وَكَلَّمَا زِيدَ فِي الشَّرْطِ<sup>٥</sup> زَادَ التَّنْصِيفُ .
- وَمِنْ حَقِّ الشَّرْطِ أَنْ يَكُونَ مُسْتَقْبَلًا ، وَكَذَلِكَ<sup>٦</sup> الْمَشْرُوطُ . وَالْغَايَةُ تَجْرِي فِي هَذَا<sup>٧</sup> الْمَعْنَى مَجْرَى الشَّرْطِ . وَقَوْلُهُ - تَعَالَى - : «وَلَا تَقْرَبُوهُمْ حَتَّى يَتَطَهَّرُوا» مَعْنَاهُ إِلَى<sup>٨</sup> أَنْ يَتَطَهَّرُوا<sup>٩</sup> . فَإِنْ<sup>١٠</sup> طَهَّرُوا فَاقْرَبُوهُمْ<sup>١١</sup> . وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ - تَعَالَى - : «حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» .

٢- ب : فضل .

٤- بشرط .

٦- ج : المشروط .

٨- ب : - الشرط زاد ، تا اينجا .

١٠- الف : الا .

١٢- ج : وان .

١- ب : + منكم .

٢- ج : كلامه .

٥- ب : - كما .

٧- ج : + في .

٩- الف : - هذا .

١١- ب : يتطهرون .

١٢- الف : فاتوهم .

## فصل فى المطلق والمقيد

اعلم أَنَّ التَّقْيِيدَ هُوَ مِثْلُ قَوْلِهِ - تَعَالَى - : «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» وَقَوْلِهِ - تَعَالَى - : «فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ» فَإِذَا وَلَّى هَذَا التَّقْيِيدَ جُمْلَةً وَاحِدَةً ، فَلَا شُبْهَةَ فِي تَغْيِيرِ حَكِيمِهَا . وَالْخِلَافُ فِيهِ مَتَى وَلَّى ١٦ جُمْلَتَيْنِ ، فَيَرْجِعُهُ إِلَيْهِمَا - إِذَا صَحَّ ذَلِكَ فِيهِ - . أَوْ رَجُوعِهِ إِلَى مَا يَلِيهِ ، كَالْخِلَافِ فِي الْإِسْتِثْنَاءِ ، وَقَدْ تَقَدَّمَ مَشْرُوحًا . وَلَا خِلَافَ فِي أَنَّ الْحُكْمَ الْمُقَيَّدَ إِذَا خَالَفَ الْحُكْمَ الْمُطْلَقَ ، وَلَمْ يَكُنْ مِنْ جِنْسِهِ ؛ فَإِنَّ التَّقْيِيدَ لَا يَتَعَدَّى إِلَى الْمُطْلَقِ . وَإِنَّمَا اخْتَلَفَ ١٧ فِيمَا قَيَّدَ ١٨ وَأُطْلِقَ ، وَالْجِنْسُ وَاحِدٌ ، كَالْكَفَّارَاتِ ، لِأَنَّهُ - تَعَالَى - أَطْلَقَ الرِّقَبَةَ فِي ١٩ كَفَّارَةِ الظَّاهِرِ ، وَقَيَّدَهَا فِي كَفَّارَةِ الْغَائِبِ ، ٢٠ فَقَالَ قَوْمٌ : أَنَّ الْمُطْلَقَ يَصِيرُ مُقَيَّدًا لِلظَّاهِرِ ، لَا لِلْغَائِبِ ٢١ ، وَقَالَ

٢- الف : وإذا .

١- ب : - هو .

٤- ب : تعيين ، ج : تغيير .

٣- ب : - هذا .

٦- الف : ولي ، بتشديد اللام .

٥- ب و ج : - فيه .

٨- ب و ج : اختلفوا .

٧- ج : يقدم .

١٠- ج : - و .

٩- ج : يقيدوا .

١١- الف : للرقبة في الكفارات اثنى ، بجاء الرقبة في .

١٢- ب : لدليل .

قَوْمٌ : يُقَيَّدُ بِالْذَّلِيلِ<sup>١</sup> ، وَالْقِيَاسُ ، وَقَالَ آخَرُونَ : لَا يَصِحُّ تَقْيِيدُهُ بِالْقِيَاسِ ، مِنْ حَيْثُ يَتَضَمَّنُ<sup>٢</sup> الزِّيَادَةَ ، وَالزِّيَادَةُ<sup>٣</sup> فِي النَّصِّ نَسْخٌ<sup>٤</sup> .

وَالْذَّلِيلُ عَلَى أَنَّ الْمُطْلَقَ لَا يُقَيَّدُ لِأَجْلِ تَقْيِيدِ غَيْرِهِ أَنَّ كُلَّ كَلَامٍ لَهُ حُكْمٌ نَفْسِيهِ ، وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَتَعَدَّى إِلَيْهِ حُكْمٌ غَيْرُهُ ، وَلَوْ جَازَ تَقْيِيدُ الْمُطْلَقِ لِأَجْلِ تَقْيِيدِ غَيْرِهِ ؛ لَوَجَبَ أَنْ يُخَصَّ الْعَامُّ لِتَخْصِيصِ غَيْرِهِ ، وَيُشْتَرَطُ الْمُطْلَقُ عَلَى هَذَا الْوُجْهِ ، وَهَذَا يُبْطِلُ الثَّقَّةَ بِشَيْءٍ مِنْ الْكَلَامِ .

وَاجْتِهَادُهُمْ<sup>٥</sup> بِأَنَّ الْقُرْآنَ كَالْكَلِمَةِ الْوَاحِدَةِ ، يَبْطُلُ بِالِاسْتِثْنَاءِ وَالْتَخْصِيصِ<sup>٦</sup> .

وَقَوْلُهُمْ : « الشَّهَادَةُ لَمَّا أُطْلِقَتْ فِي مَوْضِعٍ ، وَقَيِّدَتْ فِي آخَرٍ ، حَكَمْنَا بِتَقْيِيدِهَا فِي كُلِّ مَوْضِعٍ » يَبْطُلُ<sup>٧</sup> بِأَنَّ الْعَدَالَةَ مُعْتَبَرَةٌ<sup>٨</sup> فِي كُلِّ مَوْضِعٍ ، وَإِنَّمَا اشْتَرَطْتُ<sup>٩</sup> لِذَّلِيلٍ هُوَ<sup>١٠</sup> غَيْرُ ظَاهِرٍ<sup>١١</sup> تَقْيِيدِهَا

١- ج : الذليل ، ٢- ب : تضمن .

٣- ب : - والزيادة . ٤- ج : بعض النسخ ، بجاء النص نسخ .

٥- الف : احتجاجة . ٦- ج : تبطل .

٧- الف : - معتبرة . ٨- الف : - و .

٩- ب : اشترت . ١٠- الف : - هو .

١١- ب : + في .



في بعض المواضع .

فَأَمَّا مَنْ<sup>١</sup> يَجْعَلُ الْقِيَاسَ دَلِيلًا وَطَرِيقًا إِلَى إِثْبَاتِ الْأَحْكَامِ ،  
فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَمْتَنِعَ مِنْ تَقْيِيدِ الرَّقْبَةِ بِدَلِيلِ<sup>٢</sup> الْقِيَاسِ ، إِنْ افْتَضَى  
ذَلِكَ ، وَإِنْ كَانَ زِيَادَةً ، وَلَيْسَ فِي الْحَقِيقَةِ زِيَادَةً ، لِأَنَّ تَقْيِيدَ الرَّقْبَةِ  
بِالْإِبْرَامِ يَفْتَضِي أَنَّ الْمُعْزَى<sup>٣</sup> أَقْلٌ مِمَّا كَانَ يُعْزَى ، وَهَذَا فِي  
الْمَعْنَى تَخْصِصٌ ، لَا زِيَادَةً ، وَلَا مُعْتَبَرٌ بِزِيَادَةِ اللَّفْظِ ، لِأَنَّ كُلَّ  
تَخْصِصٍ<sup>٤</sup> بِدَلِيلٍ شَرْعِيٍّ لَا بُدَّ مِنْ كَوْنِهِ زِيَادَةً فِي اللَّفْظِ .

## فصل في ذكر مخصصات العموم المنفصلات

### الموجبة<sup>٥</sup> للعلم

اعْلَمْ أَنَّ تَخْصِصَ الْعُمومِ يَكِلُ دَلِيلُ أَوْجَبَ الْعِلْمِ مِنْ عَقْلِ<sup>٦</sup>  
وَكِتَابٍ وَسَنَةِ مَقْطُوعٍ عَلَيْهَا وَإِجْمَاعٍ لِأَشْبَهَةٍ فِيهِ ، وَلَا خِلَافَ مِنْ<sup>٧</sup>  
مُحَقِّقٍ فِي مِثْلِهِ ، لِأَنَّ الدَّلِيلَ الْقَاطِعَ إِذَا دَلَّ عَلَى ضِدِّ حُكْمِ الْعِلْمِ<sup>٨</sup>

١- ب : ان ، بجای من .

٢- ج : دليل .

٣- ج : المعزى .

٤- ج : يعزى .

٥- ج : يخصص .

٦- ب : الموجة .

٧- الف : - من .

٨- الف : + و .

لَمْ يَجِزْ تَنَاقُضُ الْأَدِلَّةِ ، فَلَا بُدَّ مِنْ سَلَامَةِ الدَّلِيلَيْنِ ، وَلَا يَسْلُمَانِ<sup>١</sup>  
إِلَّا بِتَخْصِصِ ظَاهِرِ الْعُمُومِ.

فَإِنْ قِيلَ : لِمَ كُنْتُمْ بَانَ تَخْصُصُوا الْعُمُومَ بِدَلِيلِ الْعَقْلِ أَوَّلَى<sup>٢</sup>  
مِمَّنْ خَصَّ دَلِيلَ الْعَقْلِ بِالْعُمُومِ.

قُلْنَا : دَلِيلُ الْعَقْلِ لَا يَدْخُلُهُ<sup>٣</sup> الْإِحْتِمَالُ وَالْحَقِيقَةُ وَالْمَجَازُ ،  
وَالْعُمُومُ يَصْحُ فِيهِ كُلُّ ذَلِكَ ، فَلِهَذَا خَصَّصْنَا الْعُمُومَ بِالْعَقْلِ.  
فَإِنْ قِيلَ : دَلِيلُ الْعَقْلِ يَجِبُ تَقَدُّمُهُ عَلَى الْعُمُومِ ، فَكَيْفَ يُخَصُّ<sup>٤</sup>  
بِهِ ، وَلَوْ جَازَ تَخْصِصُهُ بِهِ ، لَجَازَ نَسْخُهُ.

قُلْنَا : دَلِيلُ الْعَقْلِ لَيْسَ بِمُخْصِصٍ عَلَى الْحَقِيقَةِ ، وَإِنَّمَا هُوَ دَالٌّ عَلَى  
الْمُخْصِصِ ، وَالْمُؤَثِّرِ فِي الْحَقِيقَةِ<sup>٥</sup> هُوَ قَصْدُ الْمُخَاطِبِ ، وَالْدَّلِيلُ يَجُوزُ<sup>٦</sup>  
تَقْدِيمُهُ عَلَى الْمَدْلُولِ ، لِأَنَّهُ لَيْسَ بِمُؤَثِّرٍ.

عَلَى أَنَّ دَلِيلَ الْعَقْلِ كَمَا يَتَقَدَّمُ ، فَهُوَ مُصَاحِبٌ ، فَلَوْ كَانَ  
مُؤَثِّرًا ، لَكَانَ مُصَاحِبًا.

وَأَمَّا النَّسْخُ<sup>٧</sup> بِدَلِيلِ الْعَقْلِ ، فَغَيْرُ مُمْتَنِعٍ فِي الْمَعْنَى ، لِأَنَّ سَقُوطَ

١- ب و ج : باولى.

٢- ج : يسلم.

٣- ج : اختصاص.

٤- ب : يسخل.

٥- ب : - وانما ، نالينجا ، + بل.

٦- ج : يخصمه.

٧- ب : الشيخ.

فَرَضَ الْقِيَامَ فِي الصَّلَاةِ بِالزَّمَانَةِ كَسَقُوطِهِ بِالنَّهْيِ<sup>٢</sup> ، فَمَعْنَى النَّسْخِ حَاصِلٌ ، وَإِنْ لَمْ يُطْلَقِ الْإِسْمُ .

وَأَمَّا<sup>٣</sup> تَخْصِصُ الْكِتَابِ بِالْكِتَابِ ، فَلَا شُبْهَةَ فِي جَوَازِهِ ، وَمَنْ خَالَفَ فِي ذَلِكَ مِنْ أَهْلِ الظَّاهِرِ وَاسْمَى<sup>٤</sup> التَّخْصِصَ بَيَانًا إِنَّمَا هُوَ مُخَالَفٌ فِي الْعِبَارَةِ<sup>٥</sup> .

وَأَمَّا تَخْصِصُهُ بِالسَّنَةِ ، فَلَا خِلَافَ فِيهِ ، وَقَدْ وَقَعَ كَثِيرٌ مِنْهُ ، لِأَنَّهُ - تَعَالَى - قَالَ<sup>٦</sup> : « يَوْمَئِذٍ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَىَيْنِ<sup>٧</sup> » وَخَصَّصَ عُمُومَ هَذَا الظَّاهِرِ قَوْلُهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : « لَا يَرِثُ الْقَاتِلُ وَلَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ<sup>٨</sup> » .

وَجَمَلَةُ الْقَوْلِ فِي هَذَا الْبَابِ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ هُوَ حُجَّةٌ فِي نَفْسِهِ<sup>٩</sup> لَا بُدَّ مِنْ تَخْصِصِ الْعُمُومِ بِهِ ، وَإِنَّمَا الْخِلَافُ فِي عِبَارَةٍ ، أَوْ فِي وَقُوعِ ذَلِكَ ، وَلَا حَاجَةَ بِنَا<sup>١٠</sup> إِلَى ذِكْرِ الْوُقُوعِ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ .  
وَأَمَّا<sup>١١</sup> تَخْصِصُهُ بِالْإِجْمَاعِ ، فَصَحِيحٌ ، لِأَنَّ الْإِجْمَاعَ<sup>١٢</sup> عِنْدَنَا

١- ج : برمانة .

٢- ب : لان سقوط ، تا اینجا .

٣- الف : فاما .

٤- ج : - و .

٥- ج : يسمى .

٦- الف : عبارة .

٧- ب : قال تعالى .

٨- الف : - للذكر مثل حظ الانثيين .

٩- ب : حجة .

١٠- ج : هنا .

١١- ب : او انما .

١٢- ب : فصحيح ، تا اینجا .

لَا يَكُونُ إِلَّا حُجَّةً ، لِمَا سَنَدُّ كُرَّهُ فِي بَابِ الْإِجْمَاعِ بِمَشْيَةِ اللَّهِ تَعَالَى<sup>١</sup>  
وَالْخِلَافُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ أَصْحَابِ الْإِجْمَاعِ إِنَّمَا هُوَ فِي التَّمْلِيلِ وَالذَّلِيلِ .

### فصل في التخصيص بأخبار الآحاد

اِخْتَلَفَ الْعَامِلُونَ فِي الشَّرِيعَةِ بِأَخْبَارِ الْآحَادِ فِي تَخْصِصٍ عَمُومٍ .  
• الْكِتَابُ بِهَا ، فَهُمْ مَنْ أَبِي أَنْ يَخُصَّ بِهَا عَلَى كُلِّ حَالٍ ، وَمِنْهُمْ  
مَنْ جَوَّزَ تَخْصِصَهُ بِأَخْبَارِ الْآحَادِ إِذَا دَخَلَهُ التَّخْصِصُ بِغَيْرِهَا .  
وَمِنْهُمْ مَنْ رَاعَى سَلَامَةَ اللَّفْظَةِ فِي كَوْنِهَا حَقِيقَةً ، وَلَمْ يَوْجِبِ التَّخْصِصَ  
بِخَبَرِ الْوَاحِدِ مَعَ سَلَامَةِ الْحَقِيقَةِ ، وَأَجَازَهُ إِذَا لَمْ تَكُنْ<sup>٢</sup> سَالِمَةً \* [٥٧آ]  
وَأِنَّمَا تَسْلَمُ الْحَقِيقَةُ عِنْدَهُ إِذَا كَانَ تَخْصِصُهُ بِكَلَامٍ مُتَمِّلٍ بِهِ .  
١٠ وَمِنْهُمْ مَنْ يُعْجِزُ<sup>٣</sup> تَخْصِصَ الْعَمُومِ بِأَخْبَارِ الْآحَادِ عَلَى كُلِّ حَالٍ  
بِغَيْرِ قِسْمَةٍ .

وَالَّذِي نَذْهَبُ<sup>٤</sup> إِلَيْهِ أَنَّ أَخْبَارَ الْآحَادِ لَا يَجُوزُ تَخْصِصُ الْعَمُومِ  
بِهَا عَلَى كُلِّ حَالٍ ، وَقَدْ كَانَ جَائِزًا أَنْ يَتَعَبَّدَ اللَّهُ - تَعَالَى - بِذَلِكَ ،

١- الف :- تعالى .

٢- ب :- تعجز .

٣- ج :- تغير .

٤- ج :- ينهب .

٥- ج :- تعالى .

فَيَكُونُ وَاجِبًا ، غَيْرَ أَنَّهُ مَا تَعَبَّدْنَا بِهِ .

وَالَّذِي يُدَلُّ عَلَى صَحَّةِ مَا ذَهَبْنَا إِلَيْهِ أَنَّ النَّاسَ بَيْنَ قَائِلَيْنِ<sup>١</sup> ،  
 ذَاهِبٍ إِلَى وَجُوبِ الْعَمَلِ بِخَيْرِ الْوَاحِدِ فِي الشَّرِيعَةِ ، وَنَافٍ لِذَلِكَ ،  
 وَكُلُّ مَنْ نَفَى وَجُوبَ الْعَمَلِ بِهَا<sup>٢</sup> فِي الشَّرْعِ نَفَى<sup>٣</sup> التَّخْصِصَ بِهَا ،  
 وَلَيْسَ فِي الْأَمَةِ مَنْ جَمَعَ بَيْنَ نَفْيِ الْعَمَلِ بِهَا فِي غَيْرِ التَّخْصِصِ<sup>٥</sup> ،  
 وَبَيْنَ الْقَوْلِ بِجَوَازِ التَّخْصِصِ ، فَالْقَوْلُ بِذَلِكَ يَدْفَعُهُ الْإِجْمَاعُ ،  
 وَسَنَدُ بَشِيئَةِ اللَّهِ<sup>٤</sup> - تَعَالَى -<sup>١</sup> إِذَا انْتَهَيْنَا إِلَى الْكَلَامِ فِي الْأَخْبَارِ  
 عَلَى أَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - مَا تَعَبَّدْنَا بِالْعَمَلِ بِأَخْبَارِ<sup>٦</sup> الْأَحَادِ فِي الشَّرْعِ<sup>٨</sup> ،  
 فَيَبْطُلُ التَّخْصِصُ بِهَا لِمَا ذَكَرْنَاهُ ، وَلَا شُبْهَةَ فِي أَنَّ تَخْصِصَ الْعُمومِ  
 بِأَخْبَارِ الْأَحَادِ فَرَعٌ عَلَى الْقَوْلِ بِالْعَمَلِ بِأَخْبَارِ الْأَحَادِ .<sup>١٠</sup>

عَلَى أَنَّا لَوْ سَلَّمْنَا أَنَّ الْعَمَلَ بِهَا<sup>٢</sup> لَا عَلَى وَجْهِ التَّخْصِصِ وَاجِبٌ<sup>١١</sup> ،  
 قَدْ وَرَدَ الشَّرْعُ بِهِ ، لَمْ يَكُنْ فِي ذَلِكَ دَلَالَةٌ عَلَى جَوَازِ التَّخْصِصِ بِهَا ،  
 لِأَنَّ<sup>١١</sup> إِبْطَالَ الْعِبَادَةِ بِالْعَمَلِ فِي مَوْضِعٍ لَا يَقْتَضِي تَجَاوُزَهُ إِلَى غَيْرِهِ ،

١- ج : القائلين .

٢- ب : - بها .

٣- ج : من ؛ بجای نفی .

٤- ج : + نفی .

٥- ج : بشيئته .

٦- ج : - تعالى .

٧- الف : في اخبار .

٨- الف : بالشرع .

٩- ب : + جائز .

١٠- ج : + و .

١١- ب و ج : + في .

أَلَا تَرَى أَنَّهُمْ لَمْ يَتَسَخَّروا بِهَا وَإِنْ عَمِلُوا بِهَا فِي غَيْرِ النَّسخِ،  
وَكَذَلِكَ<sup>٢</sup> يَجُوزُ ثُبُوتُ الْعَمَلِ بِهَا فِي غَيْرِ التَّخْصِصِ وَإِنْ لَمْ  
يُثْبِتِ<sup>٣</sup> التَّخْصِصُ، لِإِخْتِلَافِ الْمَوْضِعَيْنِ، لِأَنَّ خَبَرَ الْوَاحِدِ لَيْسَ  
يَحْتَاجُ مِنْ جِهَةِ الْعَقْلِ، وَإِنَّمَا كَانَ حُجَّةً عِنْدَ مَنْ ذَهَبَ إِلَى ذَلِكَ  
بِالْشَّرْعِ، فَغَيْرُ مُمْتَنِعٍ لِإِخْتِصَاصٍ فِي ذَلِكَ.

وَأَعْلَمُ أَنَّ شُبُهَةَ مَنْ أَحَالَ التَّعَبُّدَ بِالْعَمَلِ بِغَيْرِ الْوَاحِدِ فِي  
تَخْصِصٍ أَوْ غَيْرِهِ الَّتِي عَلَيْهَا الْمَدَارُ وَمِنْهَا يَتَفَرَّعُ<sup>٤</sup> جَمِيعُ الشُّبُهَةِ أَنَّ  
الْعُمُومَ طَرِيقُهُ<sup>٥</sup> الْعِلْمُ، فَلَا يَجُوزُ أَنْ يُخَصَّ<sup>٦</sup> بِمَا طَرِيقُ إِثْبَاتِهِ غَالِبُ  
الظَّنِّ، وَالَّذِي يُفْسِدُ أَمْلَ هَذِهِ الشُّبُهَةِ أَنَّ التَّعَبُّدَ إِذَا وَرَدَ يَقْبُولُ  
خَيْرَ الْوَاحِدِ فِي<sup>٧</sup> تَخْصِصٍ أَوْ غَيْرِهِ، فَطَرِيقُ هَذِهِ الْعِبَادَةِ الْعِلْمُ  
دُونَ الظَّنِّ، فَإِنَّمَا<sup>٨</sup> خَصَصْنَا مَعْلُومًا بِمَعْلُومٍ، وَأَدْلَةُ الْقَوْلِ<sup>٩</sup>  
شَاهِدَةٌ<sup>١٠</sup> بِذَلِكَ، وَسَنُشَيِّعُ هَذَا فِي الْكَلَامِ عَلَى نَهْيِ جَوَازِ الْعِبَادَةِ

١- ب : قد . ٢- الف : فكذلك .

٣- ب و ج : اثبت . ٤- ب : للاختصاص .

٥- ج : - بالعمل . ٦- ج : بالغير .

٧- الف : تفرع . ٨- ب : طريقة .

٩- الف : - ان يخص . ١٠- ج : او .

١١- ب و ج : وانما . ١٢- ج : المقولة .

١٣- ج : شاهد .

يُخبر الواحد عقلاً عند الإنتهاء<sup>١</sup> إليه يعون الله<sup>٢</sup>.  
وبعد؛ فلا خلاف بين الفقهاء في جواز الرجوع إلى أخبار الأحاد  
في الإنسـم العام، فما الذي يَمْنَعُ من الرجوع إليها في الحكم  
المعقوق بالإنسـم، ألا ترى أننا عند الاختلاف نُثبِتُ الأسماء بالرجوع  
إلى أهل اللغة، فما الذي يَمْنَعُ من الرجوع إلى الأحاد في  
تخصيص الأحكام<sup>٣</sup>.

وَأما من جَوَّزَ<sup>٤</sup> التخصيص بأخبار الأحاد بشرط دخول  
التخصيص قبل ذلك، أو بشرط سلامة الحقيقة، فشبّهته في ذلك  
أن التخصيص يُصَيِّرُ اللفظ مجازاً، وقد بيّنا أن الأمر بخلاف ذلك.

## ١٠. فصل في تخصيص العموم بالقياس

اعلم أن هذا الفصل نظير<sup>٥</sup> الذي تقدّمه، والخلاف في تخصيص  
العموم بالقياس إنما هو فرع من فروع القائلين بأن العبادة قد وردت.

- |                         |                     |
|-------------------------|---------------------|
| ١- ج : انتها .          | ٢- ج : + و توفيقه . |
| ٣- ج : إليهما .         | ٤- ب و ج : منع .    |
| ٥- الف : - إلى الاحاد . | ٦- ج : الكلام .     |
| ٧- ب : جواز .           | ٨- ب : يشترط .      |
| ٩- ج : نظيره .          |                     |

بِالْقِيَاسِ فِي الشَّرِيعَةِ ، وَمَنْ دَفَعَ جَوَازَ الْقِيَاسِ فِي شَيْءٍ مِنَ الشَّرِيعَةِ  
لِاشْفَلٍ لَهُ يَهَذَا النِّعَمِ ، وَإِذَا دَلَّلْنَا عَلَى أَنَّ الْعِبَادَةَ لَمْ تَرِدْ بِالْقِيَاسِ  
فِي حُكْمٍ مِنْ أَحْكَامِ الشَّرِيعَةِ ، بَطُلَ الْقَوْلُ بِأَنَّهُ مُخَصَّصٌ  
بِالْإِجْمَاعِ ، عَلَى مَا قُلْنَا<sup>١</sup> فِي أَخْبَارِ الْآحَادِ .

٥ وَقَدْ اخْتَلَفَ مُبْتَوُوا الْقِيَاسِ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ ، فَذَهَبَ أَبُو عَلِيٍّ  
الْجُبَّائِيُّ وَجَمَاعَةٌ مِنَ الْفُقَهَاءِ إِلَى أَنَّهُ لَا يُخَصَّصُ الْعُمُومُ بِهِ ، وَهُوَ  
قَوْلُ أَبِي هَاشِمٍ الْأَوَّلِ ، وَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ : يُخَصُّ بِالْقِيَاسِ الْجُلِيُّ ، دُونَ  
الْقِيَاسِ الْخَفِيِّ ، وَهُوَ مَذْهَبُ كَثِيرٍ مِنْ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ ، وَمِنْهُمْ  
مَنْ قَالَ : يُخَصُّ بِهِ إِذَا دَخَلَهُ التَّخْصِصُ ، وَمِنْهُمْ مَنْ جَوَّزَ تَخْصِصَهُ  
١٠ بِالْقِيَاسِ عَلَى كُلِّ حَالٍ ، وَهُوَ مَذْهَبُ أَكْثَرِ الْفُقَهَاءِ ، وَمَذْهَبُ  
أَبِي هَاشِمٍ الْآخِرِ .

وَقَدْ ذَكَرْنَا طَرِيقَتَنَا فِي نَفْيِ<sup>٢</sup> التَّخْصِصِ بِأَخْبَارِ الْآحَادِ ، وَهِيَ  
الطَّرِيقَةُ فِي نَفْيِ التَّخْصِصِ بِالْقِيَاسِ .

١- ب : قلنا .

٢- ب : يطل .

٣- الف : - القياس .

٤- ب : مثبتون .

٥- ب : طريقنا .

٦- الف : الاخر .

٧- الف : - نفى .



وَيُمْكِنُ - إِذَا سَلَّمْنَا أَنَّ الْمُبَادَةَ قَدْ وَرَدَتْ بِهِ فِي غَيْرِ التَّخْصِصِ -  
أَنْ نَسْلُكَ مِثْلَ الطَّرِيقَةِ الَّتِي سَلَكْنَاهَا فِي نَفْيِ تَخْصِصِهِ بِأَخْبَارِ  
الْآحَادِ، فَقَوْلُ: قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ الْقِيَاسَ لَيْسَ بِحُجَّةٍ فِي نَفْسِهِ بِدَلِيلٍ<sup>٢</sup>  
الْعَقْلِ، وَإِنَّمَا يَنْبُتُ<sup>٣</sup> كَوْنُهُ حُجَّةً بِالسَّمْعِ<sup>٤</sup>، فَمِنْ أَيْنَ إِذَا كَانَتْ  
فِي غَيْرِ التَّخْصِصِ حُجَّةً أَنَّهُ كَذَلِكَ فِي التَّخْصِصِ.

وَأَمَّا دَعْوَاهُمْ أَنَّ الْأُمَّةَ إِنَّمَا حُجِّبَتْ الْأَمُّ بِالْأَخْتَيْنِ فَمَا زَادَ  
بِالْقِيَاسِ، وَذَلِكَ أَتْبَعُ مِنَ التَّخْصِصِ، وَأَنَّ الْمُبْدَ كَالْأُمَّةِ فِي تَنْصِيفِ  
الْحَدِّ، فَبَاطِلَةٌ لِأَنَّا لَا نَسْلُكُ ذَلِكَ، وَلَا دَلِيلَ عَلَى صِحَّتِهِ، وَإِنَّمَا الْمَعْمُولُ<sup>٥</sup>  
فِي ذَلِكَ عَلَى إِجْمَاعِ الْأُمَّةِ، دُونَ الْقِيَاسِ.

- وَمِنْ مَنَعَ مِنَ الْقِيَاسِ مِنْ حَيْثُ أَوْجَبَ الظَّنَّ، وَالْمَعْمُولُ<sup>٦</sup>  
طَرِيقُهُ<sup>٧</sup> الْعِلْمُ، قَدْ بَيَّنَّا الْكَلَامَ عَلَيْهِ فِي التَّخْصِصِ بِأَخْبَارِ الْآحَادِ،  
وَقُلْنَا: دَلِيلُ الْمُبَادَةِ بِالْقِيَاسِ يَقْتَضِي الْعِلْمَ، فَمَا خَصَّصْنَا مَعْلُومًا إِلَّا  
بِمَعْلُومٍ<sup>٨</sup>، وَلَا اِعْتَبَارَ بِطَرِيقِ هَذَا الْعِلْمِ، كَانَ ظَنًّا<sup>٩</sup> أَوْ غَيْرَهُ.

١- الف :- قد .

٢- ب : كدليل ، ج : لدليل .

٣- ب : ثبت .

٤- ج : بما يسمع .

٥- الف و ج : فاما .

٦- ب : القول .

٧- ج : فالعوم .

٨- ب و ج : طريقة .

٩- ب و ج : + جواز .

١٠- ج : معلوم .

١١- ب : ظنا كان .

وَأَمِنْ أَقْوَى مَا احْتَجَّ بِهِ مَنْ تَفَى تَخْصِصَ الْعُمومِ بِالْقِيَاسِ  
أَنَّهُ لَا خِلَافَ بَيْنَ<sup>١</sup> مُتَبَيِّنِهِ فِي<sup>٢</sup> أَنَّ الشَّرْطَ فِي اسْتِعْمَالِهِ الضَّرُورَةُ  
إِلَيْهِ، وَسَلَامَتُهُ مِنْ أَنْ تَكُونَ الظَّوَاهِرُ دَافِعَةً لَهُ، وَهَذَا الشَّرْطُ  
يَمْنَعُ مِنْ تَخْصِصِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ الْمَعَاوِمَةِ الْمُقْطُوعِ عَلَيْهَا بِهِ.  
وَوَجَدْتُ بَعْضَ مَنْ خَالَفَ فِي ذَلِكَ يَقْدَحُ فِي هَذِهِ الطَّرِيقَةِ،  
بِأَنَّهُ يَقُولُ<sup>٣</sup> : إِذَا خَصَّصْنَا الْعُمومَ بِالْقِيَاسِ، فَقَدْ اسْتَعْمَلْنَاهُ فِيمَا  
لَا نَصَّ فِيهِ يُخَالِفُهُ، وَإِنَّمَا يَدْفَعُ النَّصُّ الْقِيَاسَ إِذَا كَانَ الْمُرَادُ  
بِذَلِكَ النَّصِّ مَعْلُومًا، فَأَمَّا مَا<sup>٤</sup> يَتَنَاوَلُ اللَّفْظُ فِي الظَّاهِرِ لَا يَكُونُ  
دَافِعًا، فَإِنْ أَرَدْتُمْ الْأَوَّلَ، فَهُوَ مُسَلَّمٌ، وَلَا يَمْنَعُ<sup>٥</sup> مِنْ  
التَّخْصِصِ بِالْقِيَاسِ، وَإِنْ أَرَدْتُمْ الثَّانِي، فَغَيْرُ مُسَلَّمٍ، وَهُوَ مَوْضِعُ \* [٥٨آ]  
الْخِلَافِ.

وَهَذَا لَيْسَ بِصَحِيحٍ، لِأَنَّ مُرَادَ اللَّهِ - تَعَالَى - إِنَّمَا يَعْلَمُ بِخَطَابِهِ،  
فَإِذَا كَانَ ظَاهِرًا<sup>٦</sup> خَطَابُهُ يُنَا فِي الْقِيَاسِ، فَقَدْ زَالَ الشَّرْطُ فِي صَحَّةِ

١- ج : - قيره و .

٢- ب : في، بجای بین.

٣- ب : - في.

٤- ج : يكون .

٥- الف : دافعة ، ج : واقفة .

٦- الف : او .

٧- ج : - و .

٨- الف : - بعض .

٩- ب : يقول .

١٠- ج : - ما .

١١- الف : نمنع .

١٢- ج : الظاهر .

القياس، فكيف السبيل إلى العلم برأيه إلا من جهة خطابه .  
وبعد ، فعموم يشير شبهة أن للقياس<sup>١</sup> فى تخصيص العموم .  
شرطاً ليس هو للدليل العقلى ، ولا للسنة المقطوع<sup>٢</sup> عليها ، وقد  
بيننا أننا نترك ظاهر الكتاب ونخص عمومه بدليل العقل<sup>٣</sup> ،  
والسنة المعلوماتية ، والإجماع ، فيجب مع هبوط درجة<sup>٤</sup> القياس  
عنها<sup>٥</sup> ألا ندع<sup>٦</sup> به ظاهر العموم ، وأن نكتفى<sup>٧</sup> فى الدفع له  
بتناول<sup>٨</sup> ظاهر الكتاب<sup>٩</sup> بخلاف موجبه ، حتى يكون القياس  
بخلاف الأدلة القاطعة .

وليس يمكن أن يدعوا أن الفرق بين القياس وغيره من  
الأدلة القاطعة أن القياس لا يستعمل مع العلم بأن مراد الله -  
تعالى - بخطابه خلافه .

قلنا : ولا شيء من الأدلة يستعمل مع ذلك .

١- الف : وكيف . ٢- ب و ج : القياس .

٣- ج : المقطوعة . ٤- الف : علمنا .

٥- ج : العقلى . ٦- الف : دوحه .

٧- ج : منها . ٨- الف : يدفع .

٩- ج : يكتفى .

١٠- ظ : تناول ، چنانكه در متن است ، ولى در ب و ج : تناول ، و در الف :

تناول آمده است . ١١- ج : الكلام .

فَإِذَا قِيلَ مَا عَدَا الْقِيَاسُ مِنَ الْأَدْلَةِ يَنْمَعُ مِنْ أَنْ يُعْلَمَ مِنْ  
مُرَادِ اللَّهِ خِلَافُهَا، لِأَنَّ ذَلِكَ يَفْتَضِي تَعَارُضَ الْأَدْلَةِ وَتَنَاقُضَهَا، وَهَذَا  
جَائِزٌ فِي الْقِيَاسِ.

قُلْنَا : هَذَا صَحِيحٌ . غَيْرَ أَنَّهُ فَرْقٌ بَيْنَ الْقِيَاسِ وَغَيْرِهِ فِي غَيْرِ  
الْمَوْضِعِ الَّذِي حَقَّقْنَاهُ ، لِأَنَّ الْإِتِّفَاقَ إِنَّمَا حَصَلَ فِي أَنْ شَرَطَ  
التَّخْصِيسُ بِالْقِيَاسِ يُخَالِفُ شَرَطَ التَّخْصِيسِ بِنَفْسِهِ ، فَإِنْ تَمَّ يَكُنِ  
الْأَمْرُ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ مِنْ أَنَّ ظَاهِرَ تَنَاوُلِ لَفْظِ الْعُمومِ يَنْمَعُ مِنْ  
الْقِيَاسِ ، وَلَا يَنْمَعُ مِنْ سَائِرِ الْأَدْلَةِ ، فَلَا مَزِيَّةَ بَيْنَ الْكُلِّ ، وَيَجِبُ  
الْتِّسَاوِي ، وَمَعْلُومٌ خِلَافُهُ .

## ١٠. فصل في تخصيص العموم بأقوال الصحابة

اعْلَمُ أَنَّهُ لَا خِلَافَ فِي أَنَّ كُلَّ مَا هُوَ حُجَّةٌ فِي نَفْسِهِ يَصِحُّ تَخْصِيسُ

٢- ب : - من .

١- ب و ج + ٤ .

٤- الف : - في .

٣- ب : - قلنا ، تناولنا .

٦- ج : تناول .

٥- ب : وان .

٨- الف : ولا .

٧- ب : - من .

٩- ج : يجب .

العموم به ، وإجماع الصحابة حجة ، فيجب التخصيص به . ونحن  
 ١ وإن كنا نخالفهم<sup>٢</sup> فى تعليل كون ذلك حجة<sup>٣</sup> ، أو فى دليله ،  
 فالحكم لا يخلاف فيه بيننا .

فأما قول بعضهم ؛ فى الناس من يذهب إلى أنه إذا ظهر ،  
 وانتشر ، و لم يقع فيه خلاف ؛ جرى مجرى الإجماع ، فيخص<sup>٤</sup>  
 بذلك ، كما يخص بالإجماع . وفيهم من يقول<sup>٥</sup> : إمساكهم عن  
 الخلاف لا يدل على الوفاق ، فلا يجعله إجماعاً ، ولا يخص به .  
 وتحقيق ذلك يأتي فيما بعد بمشيئة الله تعالى<sup>٦</sup> .

وأما نحن ؛<sup>٧</sup> فنذهب<sup>٨</sup> إلى أن فى الصحابة من قوله بأفراده  
 حجة ، وهو أمير المؤمنين عليه السلام ، لقيام الدليل على عصيته ، وقد<sup>٩</sup>  
 دللنا على ذلك فى كتب الإمامية ، وليس هذا موضع ذكره ، قوله<sup>١٠</sup>  
 - عليه السلام - منفرداً يخص به العموم لامحالة .

٢- الف : خالف .

١- ج : - و .

٤- ج : ظهوروا انتشاروا .

٢- الف : - حجة .

٦- الف : تبطل .

٥- الف : - يقول .

٨- الف : - تعالى .

٧- ب و ج : انشاء الله .

١٠- ب و ج : + فانتا .

٩- ب : فاما .

١٢- ج : وقوله .

١١- ب و ج : نذهب .

## فصل فيما ألحق بالعموم وهو خارج منه

اعلم أن العموم من أحكام الألفاظ<sup>١</sup>، فما ليس بلفظ لا يصح ادعاء العموم فيه، وإذا كان الفعل غير ممتد<sup>٢</sup> في نفسه، ولا يتعلق بسواه، فكيف يصح ادعاء العموم فيه، والعموم كيفية في التعلق، والكيفية في التعلق فرع على حصول التعلق. وهذه الجملة<sup>٥</sup> تُفنى عن تفریع هذا الباب وتشبيهِه<sup>٣</sup>، والكلام على تفصيل المسائل، لكننا نذكر طرفاً<sup>٤</sup> من ذلك ينتفع به<sup>٥</sup>.

إذا روي عنه<sup>١</sup> - عليه السلام - أنه<sup>٢</sup> قضى<sup>٣</sup> بالشاهد واليمين، فليس<sup>٤</sup> يوجب أن يكون منه - عليه السلام - في ذلك قول، فنحمله على عموميه. لأن الحكم لا<sup>٥</sup> يفتقر إلى قول عام في هذا الباب.

٢- الف: الإلفاظ.

١- ب: لحق.

٤- ب: - والكيفية في التعلق.

٣- الف: ممتد.

٦- ج: تشبيه.

٥- ج: - على.

٨- ب: - ينتفع به.

٧- ب: طرفاً.

١٠- ب و ج: أنه.

٩- ج: منه.

١٢- الف: وليس.

١١- ج: + ما.

١٤- ج: قوم.

١٣- ب: - لا.

وَفَعْلُهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لَا يَخْلُو مِنْ وَجْهَيْنِ: إِمَّا أَنْ يَكُونَ  
الْوَجْهَ الَّذِي وَقَعَ عَلَيْهِ غَيْرَ مَعْلُومٍ، نَحْوُ أَنْ يَأْخُذَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -  
مِنْ يَدِ رَجُلٍ مِلْسَكًا مِنْ غَيْرِ أَنْ يُعْلَمَ<sup>١</sup> جِهَتُهُ أَخْذَهُ بِعَيْنِهَا، فَيَكُونُ  
ذَلِكَ مُجْتَمَلًا. أَوْ أَنْ يُعْلَمَ<sup>٢</sup> الْوَجْهَ، مِثْلُ أَنْ يَقْضِيَ<sup>٣</sup> بِالشَّاهِدِ  
وَالْيَمِينِ، وَهَذَا حَكْمٌ فِي عَيْنٍ لَا يَجِبُ<sup>٤</sup> تَعْيِينُهَا، وَلَا تَخْطِئُهَا. وَلَوْ  
لَأَنَّ الدَّلِيلَ قَدْ دَلَّ عَلَى تَسَاوِي<sup>٥</sup> كُلِّ الْمُدْعَيْنِ<sup>٦</sup> وَالْمُدْعَى عَلَيْهِمْ  
فِي<sup>٧</sup> هَذَا الْحَكْمِ، لَمَا عَدَيْنَا هَذَا الْحَكْمَ<sup>٨</sup> إِلَى غَيْرِ مَوْضِعِهِ. وَكَذَلِكَ  
لَا يَجُوزُ أَنْ يُحْتَجَّ<sup>٩</sup> فِيمَنْ أَقْطَرَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ - بِأَيِّ وَجْهِ كَانَ  
فِطْرُهُ<sup>١٠</sup> - بِمَا رَوَى: أَنَّ رَجُلًا أَقْطَرَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ<sup>١١</sup>، فَأَمَرَهُ -  
عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِالْكَفَّارَةِ، لِأَنَّ ذَلِكَ - كَمَا قُلْنَا<sup>١٢</sup> - قَضِيَّةٌ فِي<sup>١٣</sup> عَيْنٍ  
لَا يَجِبُ عَمُومُهَا.

فَإِنْ قِيلَ: فَمَا قَوْلُكُمْ فِي جَوَابِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ سُؤَالِ<sup>١٤</sup>

١- الف : تعلم .

٢- ج : تجب .

٣- ب : - قد .

٤- ب و ج : المدعين .

٥- ب : - لما ، تأنيباً .

٦- ب : - بأي وجه ، تأنيباً .

٧- الف : و ، بجای فی .

٨- الف : تقضى .

٩- الف : تمييزاً .

١٠- ج : التساوى .

١١- ب : و ، بجای فی .

١٢- ج : + تعلية الكفارة .

١٣- الف : + في .

١٤- الف : قول .

سائلو له هل يَكُونُ علماً أو خاصاً .

قلنا : إذا سُئِلَ - عليه السلام - عن حكمِ الْمُفْطِرِ<sup>١</sup> فلا يَخْلُو جوابه عن ثلاثية أقسام : إما أن يَكُونَ علَمُ اللَّفْظِ ، نحو<sup>٢</sup> أن يَقُولَ : « كلُّ مُفْطِرٍ فعليه الكفارة » . والقسمُ الثاني أن يَكُونَ الجوابُ في المعنى علماً ، نحو أن يُسألَ - عليه السلام -<sup>٣</sup> عن رجلٍ أَفْطَرَ ، فَيَدَّعِ الاستكشافَ عتاً به أَفْطَرَ ، وَيَقُولَ - عليه السلام - : « عليه الكفارة »<sup>٤</sup> فكأنه قالَ « مَنْ أَفْطَرَ ، فعليه الكفارة » . والقسمُ الثالثُ أن يَكُونَ السؤالُ خاصاً ، والجوابُ مثله ، فَيَعْلَلُ<sup>٥</sup> محلَّ الفعلِ .

وعلى هذا لا يَصِحُّ أن يُعْتَجَّ في الجمعِ<sup>٦</sup> بينَ الصَّلَوتَيْنِ إما رَوَى عنه - عليه السلام - أنه<sup>٧</sup> جَمَعَ بَيْنَ الصَّلَوتَيْنِ فِي السَّفَرِ<sup>٨</sup> ، لَأَنَّ ذَلِكَ لَيْسَ بِإِمَامٍ ، وَإِنَّمَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ - عليه السلام -<sup>٩</sup> جَمَعَ ، وَلَيْسَ بِمُتَنَاوِلٍ لِمَوْضِعِ<sup>١٠</sup> الْخِلَافِ .

١- الف : النظر .

٢- ب : مثل .

٣- الف :- عليه السلام .

٤- الف : كفارة .

٥- ج : فيحتمل .

٦- ب : الجميع .

٧- الف : الله ، بجاءِ اته .

٨- الف :- في السفر .

٩- الف :- عليه السلام .

١٠- ب : لموضوع .



فَأَمَّا الرَّوَايَةُ الْوَارِدَةُ بِأَنَّهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَانَ يَجْمَعُ بَيْنَ الصَّلَوَتَيْنِ فِي السَّفَرِ، وَأَنَّ هَذَا اللَّفْظَ يَقْتَضِي التَّكْرَارَ، فَيَدْخُلُ مَوْضِعُ الْخِلَافِ فِيهِ، فَفَيْرٌ صَحِيحٌ، لِأَنَّهُ وَإِنْ اقْتَضَى التَّكْرَارَ بِالْعَرَفِ، فَلَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ التَّكْرَارَ قَدْ دَخَلَ فِيهِ مَوْضِعُ الْخِلَافِ بَيْنَهُ، وَإِنَّمَا يَدُلُّ عَلَى تَكَرُّرِ الْجَمْعِ، وَيَجُوزُ أَنْ يَتَكَرَّرَ جَمْعُ مَخْصُوصٍ لِاخْتِلَافٍ فِيهِ، مِثْلُ الْجَمْعِ \* بَيْنَ الصَّلَوَتَيْنِ بِرُقْعَةٍ وَغَيْرِهَا.<sup>١</sup>

وَبِمَنْ النَّاسُ<sup>٢</sup> مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ أَنْ يُرَوَى عَنْهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنَّهُ قَضَى بِكَذَا، وَبَيْنَ أَنْ يُرَوَى أَنَّهُ قَضَى أَنَّ كَذَا فِيهِ كَذَا، وَأَقْبَى أَنَّ الْأَوَّلَ يُفِيدُ الْفِعْلَ، وَالثَّانِي يَقْتَضِي الْقَوْلَ. وَفِي النَّاسِ مِنْ سَوَى بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ. وَالْأَقْرَبُ الْفَرْقُ، فَإِنَّ التَّعَارُفَ فِي الثَّانِي يَقْتَضِي<sup>٣</sup> ١٠ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ قَوْلًا، إِلَّا أَنَّهُ مِنْ أَيْنَ<sup>٤</sup> يُفِيدُ الْعُمُومَ، وَالرَّوَايَ لَيْسَ بِحَالِكِ لَفْظِ النَّبِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بَيْنَهُ، وَإِنَّمَا يَحْكِي مَعْنَاهُ، وَالْمَحَبَّةُ هِيَ<sup>٥</sup> ١١ لَفْظُ النَّبِيِّ - ص - لَلْفِظِ الْحَاكِي.

١- ج : فانه . ٢- الف : فان .

٣- الف : ولا . ٤- الف : - بينه .

٥- الف : تكرر . ٦- ج : او .

٧- ب : - وغيرها . ٨- ج : + و .

٩- ب : + وكذا . ١٠- الف : + انه .

١١- ب : - هي ' ج : هو .

وَأَمَّا تَعْلِيلُهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - الْحُكْمَ فِي عَيْنِهِ ، كَقَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -  
فِي الْيَوْمِ: «إِنَّهَا<sup>١</sup> مِنَ الطَّوَافِينَ عَلَيْكُمْ ، وَالطَّوَافَاتِ<sup>٢</sup>» : فَهَذَا التَّعْلِيلُ إِنَّمَا  
يَصِحُّ أَنْ يَتَعَدَّى مَوْضِعَهُ ، بِأَنْ يَتَعَبَّدَ اللَّهُ - تَعَالَى - بِالْقِيَاسِ ، وَأَمَّا  
قَبْلَ الْعِبَادَةِ بِهِ ، فَالصَّحِيحُ مَا ذَكَرْنَاهُ ، وَيُوَافِقُ عَلَى هَذَا الْمَوْضِعِ  
الْمُحْصِلُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقِيَاسِ . وَمِثْلُهُ «الزَّعِيمُ غَارِمٌ» لِأَنَّ فِيهِ مَعْنَى  
التَّعْلِيلِ وَالْإِشَارَةِ<sup>٣</sup> إِلَيْهِ .

فَأَمَّا رَوَايَتُهُمْ: «أَنَّهُ<sup>٤</sup> - عَلَيْهِ السَّلَامُ - سَهَا فَسَجَدَ» : فَهُوَ مُحْتَمَلٌ  
لِلتَّعْلِيلِ ، كَمَا أَنَّهُ قَالَ: «فَسَجَدَ لِأَجْلِ سَهْوِهِ» ، وَيَحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ  
ذَلِكَ خَبَرًا مَحْضًا عَنْ أَنَّ السُّجُودَ تَعَقَّبَ السَّهْوَ ، لَا مِنْ حَيْثُ كَانَ  
جُبْرَانًا<sup>٥</sup> لَهُ ، وَيَحْتَمَلُ أَيْضًا<sup>٦</sup> أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِهِ<sup>٧</sup> أَنَّهُ سَجَدَ سَاهِيًا ،  
فَالظَّاهِرُ<sup>٨</sup> لَا يُعْلَمُ بِهِ<sup>٩</sup> أَنَّ السُّجُودَ سَبَبُهُ السَّهْوُ ، وَإِنَّمَا يُعْلَمُ<sup>١٠</sup>  
ذَلِكَ بِالْبَلِيلِ .

١- ج : لانها . ٢- ب : الطوافان .

٣- ج : يبيد . ٤- ج : فاما .

٥- ب : الاستتارة . ٦- الف : عنه ، بجاي اله .

٧- الف : جوابا ، ج : جيرانا . ٨- الف : ايظ .

٩- الف : - به . ١٠- ب و ج : والظاهر .

١١- ب و ج : - به . ١٢- ب : انا تعلم .

## فصل في تمييز ما يصح دخول التخصيص فيه مما لا يصح<sup>١</sup>

اعلم أن التخصيص إنما يصح دخوله - على جهة الحقيقة - فيما هو عموم على جهة الحقيقة ، فأما ما ليس بعام حقيقة من حيث كان لفظه لا يتناول أشياء كثيرة ، فالتخصيص لا يصح فيه . وهذا القسم على ضربين : أحدهما ما هو من جهة دليل اللفظ ومعناه يتناول أعياناً<sup>٢</sup> ، فمعنى التخصيص يصح فيه ، كما أن معنى العموم ثابت فيه . والقسم الآخر يتناول أشياء كثيرة ، لا يظهر اللفظ ولا بدليله<sup>٣</sup> ، آكن من جهة القياس ، فمن أجاز تخصيص الملة الشرعية ، أجازها ، ومن منع تخصيص الملة الشرعية<sup>٤</sup> ، منعه .

١٠

٢- ب و ج : + ذلك .

٤- ج : بدليل .

١- ج : تميز .

٣- ب : أحيانا .

٥- ج : - الشرعية .

## فصل في تخصيص الإجماع.

اعلم أن الإجماع إذا كان على قول عام، نظرنا، فإن علمنا قصدهم فيه<sup>١</sup> باضطراب<sup>٢</sup> لم يدخله<sup>٣</sup> التخصيص، وإن لم نعلم قصدهم به<sup>٤</sup> ساق<sup>٥</sup> التخصيص. وهكذا في عموم كلامه<sup>٦</sup> - عليه السلام - إن التخصيص إنما يسوغ فيه إذا لم نعلم قصده. وهذا الشرط متعذر في خطايه تعالى، فلاوجه لذكيره. فأما إذا كان إجماعهم على فعل، أو رضى<sup>٧</sup> يفعل، فلا تخصيص فيه على الحقيقة، وإنما يصح دخول معنى<sup>٨</sup> التخصيص فيه متى علم بالدليل أن حكم غيره فيه بحكمه.

- |                   |                         |
|-------------------|-------------------------|
| ١- الف :- فيه .   | ٢- ب : باضطراب .        |
| ٣- ج : يدخل .     | ٤- ب و ج : يعلم .       |
| ٥- الف :- به .    | ٦- ب : ساق .            |
| ٧- ب : قوله .     | ٨- الف :- عليه السلام . |
| ٩- ب : فهذا .     | ١٠- ب : رضى .           |
| ١١- الف :- معنى . |                         |

## فصل فى الغاية التى يبلغ تخصيص العموم إليها

اعلم أنه لا غاية إلا ويجوز أن يبلغ<sup>٢</sup> تخصيص ما ظاهره العموم إليها، غير أن ألفاظ الجمع<sup>٣</sup> كالمشركين<sup>٤</sup> والرجال<sup>٥</sup> متى بلغ تخصيصها<sup>٦</sup> إلى أقل من ثلاثة، كان اللفظ مجازاً، وإذا بلغ ثلاثة، كان اللفظ حقيقة، كما يكون فيما زاد. وليس كذلك لفظه من<sup>٧</sup> فيما يعقل، وما فيما لا يعقل، لأن التخصيص إذا بلغ فى هاتين اللفظتين إلى الواحد، لم يخرج الكلام من<sup>٨</sup> كونه حقيقة. وقد حكى عن أبى بكر القفال<sup>٩</sup> الخلاف<sup>١٠</sup> فى ذلك، وأنه كان يذهب إلى أن لفظه من يجوز أن يبلغ<sup>١١</sup> التخصيص فيها إلى الواحد، ولا يجوز فى ألفاظ<sup>١٢</sup> الجمع أن ينتهى التخصيص إلى<sup>١٣</sup> الواحد.

٢- ج : تبلغ .

١- ب : غاية .

٤- ب : أو .

٣- ج : الجميع .

٦- ب و ج : - وإذا تأملنا .

٥- ج : فيه .

٨- ب : عن .

٧- ب : + وما .

١٠- ب : الخلاق .

٩- ب : + و .

١١- الف : الفاض .

وهذا منه تَصَجُّرٌ<sup>٢</sup> طَرِيفٌ<sup>٣</sup> ، وَإِذَا كَانَ الْبُلَاغُ عِنْدَهُ فِي «مَنْ»  
إِلَى الْوَاحِدِ يَجْعَلُ اللَّفْظَ مَجَازًا ؛ فَالْأَجَازُ فِي الْفَاسِطِ<sup>٤</sup> الْجَمْعُ مِثْلُ  
ذَلِكَ ؟! وَإِذَا كَانَ - أَيْضًا - التَّخْصِصُ فِي الْفَاسِطِ<sup>٤</sup> الْجَمْعِ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ  
إِلَى ثَلَاثَةِ يَجْعَلُ الْقَوْلَ مَجَازًا عِنْدَهُ ، لِأَنَّهُ يَقْتَضِي الْإِسْتِغْرَاقَ عَلَى  
مَذْهَبِهِ ؛ فَأَيُّ تَخْصِصٍ عَرَّضَ فِيهِ ؛ اقْتَضَى كَوْنَهُ مَجَازًا ، فَأَيُّ فَرْقٍ  
فِي بُلُوغِ التَّخْصِصِ بَيْنَ مَا نَقَصَ عَنْ ثَلَاثَةٍ وَبَيْنَ مَا زَادَ عَلَيْهَا ؟!

فصل في أن الاستثناء والشرط إذا تعلقا ببعض  
ما دخل تحت العموم لا يجب الحكم بأن ذلك  
هو المراد بالعموم

أَعْلَمُ أَنَّ مِنْ الْمُتَكَلِّمِينَ فِي أُصُولِ الْفَقِيهِ مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّ  
الشَّرْطَ إِذَا تَعَقَّبَ عُمُومًا ، وَكَانَ الشَّرْطُ يَتَعَلَّقُ بِبَعْضِ ذَلِكَ الْعُمُومِ ؛  
فَأَنَّهُ فَيَرُوجُ وَاجِبٌ أَنْ يُحْمَلَ الْعُمُومُ عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ بِهِ بَعْضُ مَا تَنَاوَلَهُ

١- ج : لجزء .

٢- ب : طريف .

٣- الف : الفاض .

٤- ب و ج : عليه .

٥- ب : - من .

٦- ب : + علي .

لَفْظُهُ<sup>١</sup>، بَلْ يُحْمَلُ عَلَى ظَاهِرٍ عُمُومِهِ، وَضَرَبُوا لِذَلِكَ مَثَلًا، مِنْ  
قَوْلِهِ - تَعَالَى -<sup>٢</sup>: «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ» إِلَى قَوْلِهِ -  
تَعَالَى -<sup>٣</sup>: «وَلِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ، وَقَدْ قَرَضْتُمْ  
لَهُنَّ فَرِيضَةً؛ فَنِصْفُ مَا قَرَضْتُمْ، إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ، أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي  
بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» وَمَعْلُومٌ أَنَّ الْعَفْوَ لَا يَصِحُّ مِنْ كُلِّ مُطَلَّقةٍ، وَإِنَّمَا  
يَصِحُّ مِنَ الْبَلَوَاتِ الْكَامِلَاتِ، وَهُنَّ بَعْضُ مَنْ تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ، وَ-  
مَعَ هَذَا - الْقَوْلُ الْأَوَّلُ عَلَى عُمُومِهِ وَذَكَرُوا مِثَالًا<sup>٤</sup> آخَرَ، وَهُوَ  
قَوْلُهُ - تَعَالَى -<sup>٥</sup>: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَإِنَّهُ عَامٌّ فِي جَمِيعِ  
الْمُطَلَّقاتِ، وَإِنْ تَعَقَّبَهُ مَا يَقْتَضِي الْإِحْتِصَاصَ، مِنْ قَوْلِهِ - تَعَالَى -  
«فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ، أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»<sup>٦</sup>  
وَذَلِكَ لَا يَتَأْتِي إِلَّا فِي الرَّجْمِيَّةِ.

وَالَّذِي قَوْلُهُ فِي هَذَا الْبَابِ: أَنَّ الشَّرْطَ الْخَاصَّ إِذَا تَعَقَّبَ عُمُومًا؛  
فَجَائِزٌ أَنْ يَتَعَلَّقَ بِبَعْضٍ مَا تَنَاوَلَهُ الْعُمُومُ، وَيَكُونُ اللَّفْظُ الْأَوَّلُ  
عَلَى عُمُومِهِ، وَجَائِزٌ أَنْ يَكُونَ الْمُخَاطَبُ بِالْعُمُومِ - إِنَّمَا أَرَادَ بِهِ<sup>٧</sup>

١- ج: لفظة.

٢- الف: - ظاهر.

٣- الف: - تعالى.

٤- ب: هي.

٥- ب: - و.

٦- ج: أمثالا.

٧- الف: وإنه.

٨- ب و ج: - ه.

بعض ما تناوله اللفظ، وهو الذي تعلق الشرط به، ومع الإختمال  
للأمرين لا بد من دليل يعلم به أيهما وقع.

والذي يبين<sup>١</sup> ما ذكرناه أن القائل إذا قال<sup>٢</sup> : «اضرب<sup>٣</sup> الرجال  
إلا من افتدى ضربك له يماله» وإن شئت : «اضرب الرجال إن لم  
يفتدوا ضربك يمالهم» حتى يكون<sup>٤</sup> قد أثبت بحرف الشرط<sup>٥</sup> \* [١٦٠]  
وإن كان المثال الأول فيه معنى الشرط، وهذا شرط خاص لا يليق  
بجميع الرجال، لأن لفظ<sup>٦</sup> الرجال يتدخل فيه الحر والعبد، والعبد  
لا يملك<sup>٧</sup>، فالشرط الذي تنقب الكلام مخصوص لا يتعلق إلا  
بالأحرار ولا يجب أن يقطع على أن المخاطب بذلك أراد بقوله  
«الرجال» الأحرار والعبيد<sup>٨</sup>، وإن خص بالشرط الأحرار، كما لا يجب  
أن يقطع على<sup>٩</sup> أنه أراد باللفظ الأول الأحرار، دون العبيد، بل  
ذلك موقوف على الدلالة، ومع فقدها لا<sup>١٠</sup> يجب القطع على أحد  
الأمرين.

- |                |                        |
|----------------|------------------------|
| ١- ج : يبين.   | ٢- ج : - قال.          |
| ٣- ج : ضرب.    | ٤- ج : تكون.           |
| ٥- الف : لفظة. | ٦- الف و ج : - والعبد. |
| ٧- ج : العبد.  | ٨- ب : - على.          |
| ٩- ج : - لا.   |                        |



یوضح<sup>۱</sup> ما ذکرناه اَنْ فی کِلِّ واحدٍ مِنَ الامرینِ مجازاً و<sup>۲</sup>  
عدولاً عَنِ الظاهرِ، اَلاترى اَنَا اذا حَمَلْنَا لَفْظَةَ الرِّجَالِ عَلٰی الْاَحْرَارِ  
دُونَ غَیْرِهِمْ ؛ کَأَنَّتْ مَجَازاً ، وَاِذَا حَمَلْنَاهَا عَلٰی الْعُمُومِ ، وَحَمَلْنَا  
الشَّرْطَ عَلٰی بَعْضٍ مَادَّخَلَ تَحْتَهَا ؛ کَانَ ذَلِكَ اَيْضاً مَجَازاً وَعدولاً  
عَنِ الظاهرِ مِنْ وَجْهِ آخَرَ ، لِأَنَّ تَقْدِيرَ الْکَلَامِ إِلَّا أَنْ يَفْتَدِيَ  
بَعْضُهُمْ<sup>۳</sup> بِمَالِهِ ضَرْبُكَ ، وَالظَّاهِرُ يَقْتَضِي أَنَّ الْمُفْتَدِيَ هُوَ الْمَأْمُورُ  
بِأَنْ تَضْرِبَهُ<sup>۴</sup> .

وَالْکَلَامُ فِي الْآيَةِ يَجْرِي عَلَى مِثْلِ<sup>۵</sup> ذَلِكَ ، لِأَنَّ قَوْلَهُ - تَعَالٰی -  
: « وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ<sup>۶</sup> مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ ، وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ  
فَرِيضَةً ؛ فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ ، إِلَّا أَنْ يَغْفُونَ<sup>۷</sup> » مَتَى حَمَلْنَا الشَّرْطَ<sup>۸</sup>  
عَلَى بَعْضِ الْمَطْلُقاتِ ؛ صَارَ تَقْدِيرُ الْکَلَامِ إِلَّا أَنْ يَغْفُو بَعْضُهُنَّ ،  
وَظَاهِرُ الْکَلَامِ يَقْتَضِي أَنَّ الْغَفْوَ يَقَعُ مِنْ جَمِيعِ الْمَطْلُقاتِ ، فَبَانَ  
أَنَّ الْقَوْلَ مُحْتَمِلٌ لِلْأَمْرَيْنِ ، وَمَا فِي كِلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِلَّا ضَرْبُ  
مِنَ الْمَجَازِ وَالْعُدُولِ<sup>۹</sup> عَنِ الظَّاهِرِ<sup>۱۰</sup> .

۱- الف : لوضح .

۲- پ : فاذا ؛ ج : - اذا .

۳- پ : بضربه .

۴- الف : طلقتموه .

۵- پ : عدول .

۶- الف : او .

۷- الف : بعضهم .

۸- پ : مثل .

۹- الف : يغفون .

۱۰- ج - من وجه آخر (چند سطر قبل) ، تا اینجا .

فَإِنْ <sup>١</sup> قِيلَ : فَإِنَّ الْأُمَّةَ كُلَّهَا إِنَّمَا عَمِلَتْ فِي كِلِ مَطْلَقَةٍ طَلَّقَتْ  
قَبْلَ الدَّخُولِ بِهَا <sup>٢</sup> بِأَنَّ لَهَا نَصْفَ الْمَهْرِ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ ، فَهِيَ <sup>٣</sup> عَامَّةٌ  
فِي الْمَطْلَقَاتِ ، وَإِنْ اخْتَصَّ الشَّرْطُ .

قُلْنَا : إِنْ كَانَتِ الْأُمَّةُ قَدْ أَجْمَعَتْ <sup>٤</sup> عَلَى ذَلِكَ ، فَاجْمَاعُهَا دَلِيلٌ  
يَتَبَيَّنُ بِهِ أَحَدُ الْمُتَمَتِّلِينَ ، وَقَدْ قُلْنَا : إِنْ الْخُطَابُ <sup>٥</sup> مُحْتَمَلٌ  
لِلْأَمْرَيْنِ مَعًا .

عَلَى أَنَّ الْأُمَّةَ إِنَّمَا أَجْمَعَتْ فِي كِلِ مَطْلَقَةٍ طَلَّقَتْ قَبْلَ الدَّخُولِ  
بِأَنَّ لَهَا نَصْفَ الْمَهْرِ ، وَاجْمَاعُهَا <sup>٦</sup> عَلَى هَذَا الْحُكْمِ حَاجَةٌ ، وَإِنْ  
لَمْ يَكُنْ مُسْتَفَادًا مِنْ عُمومِ الْآيَةِ ، فَمِنْ أَيْنَ رَجَوْعُهُمْ فِي عُمومِ هَذَا  
الْحُكْمِ إِلَى عُمومِ لَفْظِ الْآيَةِ ؟

فَأَمَّا الْمَثَالُ الثَّانِي مِنْ قَوْلِهِ - تَعَالَى - : « إِذَا <sup>٧</sup> طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ » ،  
وَأَنَّهُ عَامٌّ فِي الْمَطْلَقَاتِ كِلَهُنَّ ، وَإِنْ اخْتَصَّ الشَّرْطُ <sup>٨</sup> الَّذِي هُوَ  
قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « فَإِذَا <sup>٩</sup> بَلَغْنَ أَجْلَهُنَّ » فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ ،

٢- الف :- بها .

١- الف :- فإذا .

٤- ج :- اجتمعت .

٣- ب :- وهى .

٦- ب :- اجماعنا .

٥- الف :- الخطاب .

٨- ب و ج :- بالشرط .

٧- الف :- فإذا .

٩- الف :- وإذا .

أَوْفَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ<sup>١</sup> فَإِنَّهُ لَا يَلِيقُ إِلَّا بِالرَّجَعِيَّةِ ؛ فَالْكَلَامُ فِي هَذِهِ  
الْآيَةِ كَالْكَلَامِ فِي الَّتِي قَبْلَهَا ، فَلَا مَعْنَى لِإِعَادَتِهِ .

وَذَهَبَ مَنْ أَشْرَنَا إِلَيْهِ - أَيْضاً - إِلَى<sup>٢</sup> أَنَّ الْجَمْلَتَيْنِ إِذَا عُطِفَ  
إِحْدِيهِمَا<sup>٣</sup> عَلَى الْأُخْرَى ؛ فَخُصُوصُ<sup>٤</sup> إِحْدِيهِمَا لَا يَقْتَضِي خُصُوصَ  
الْأُخْرَى ، مِثْلُ قَوْلِهِ - تَعَالَى - : « وَالْمُطَلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ  
قُرُوءٍ » إِلَى قَوْلِهِ - تَعَالَى - : « وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ » فَالْجُمْلَةُ  
الثَّانِيَةُ خَاصَّةٌ ، لِأَنَّهَا لَا تَلِيقُ<sup>٥</sup> إِلَّا بِالرَّجَعِيَّةِ ، وَالْأُولَى عَامَّةٌ فِي كُلِّ  
مُطَلَقَةٍ ، وَالشَّبَهَةُ فِي ذَلِكَ أَنَّ كُلَّ جُمْلَةٍ لَهَا حُكْمٌ نَفْسِيهَا ، وَلَا  
يَتِمَدَّدُ إِلَيْهَا التَّخْصِيسُ مِنْ غَيْرِهَا .

وَالصَّحِيحُ أَنْ يَجْرِيَ<sup>٦</sup> الْكَلَامُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ مَجْرَى مَا تَقَدَّمَ ، ١٠  
وَقَوْلُ<sup>٧</sup> : « إِنَّ<sup>٨</sup> قَوْلَهُ - تَعَالَى - : « وَالْمُطَلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ<sup>٩</sup> »  
يُعْتَمَلُ أَنْ يُرِيدَ بِهِ الرَّجَعِيَّاتُ ، لِطِبَاقِ<sup>١١</sup> الْجُمْلَةِ الثَّانِيَةِ ، وَيُحْتَمَلُ  
أَنْ يُرِيدَ بِهِ الْعُمُومُ ، وَيَكُونُ<sup>١٢</sup> تَقْدِيرُ الْكَلَامِ وَبُعُولُهُ<sup>١٣</sup> بَعْضُهُنَّ

١- ج : - بمعروف .

٢- ب : - إلى .

٣- ب : أحدهما .

٤- الف و ج : مخصوص .

٥- الف : - تعالى .

٦- ج : يليق .

٧- ب و ج : مجرى .

٨- ب : تقول ، ج : يقول .

٩- ج : أنه .

١٠- ب و ج : - بأنفسهن .

١١- ب و ج : لتطابق .

١٢- ج : - يكون .

١٣- الف : بعولتهن .

أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ ، لِأَنَّ فِي كِلَا الْأَمْرَيْنِ وَجْهًا مِنَ الْمَجَازِ وَالْعُدُولِ  
عَنِ الظَّاهِرِ ، فَلَا بُدَّ مِنْ دَلِيلٍ يَقْتَضِي الْقَطْعَ عَلَى أَحَدِ الْأَمْرَيْنِ . وَإِنَّمَا  
كَانَ يَتَرَجَّحُ<sup>١</sup> حُمْلُ الْأَوَّلِ عَلَى عُمُومِهِ لَوْلَمْ يَكُنْ فِي الثَّانِي تَجَوُّزٌ  
وَعُدُولٌ عَنِ الظَّاهِرِ ، فَلَا بُدَّ مِنْ دَلِيلٍ يَقْتَضِي الْقَطْعَ عَلَى أَحَدِ الْأَمْرَيْنِ .  
و<sup>٢</sup> تَكُونُ لِكُلِّ جُمْلَةٍ حَكْمٌ نَفْسِهَا إِذَا لَمْ يَتَعَلَّقْ كُلُّ وَاحِدَةٍ بِالْأُخْرَى  
هَذَا التَّعَلُّقُ ، مِثْلُ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُ : « ضَرَبْتُ الْقَوْمَ ، وَ أَكْرَمْتُ  
الْعُلَمَاءَ » فَأَمَّا إِذَا قَالَ بِمَذْكَرِ الْمُطْلَقَاتِ : « وَ بُعِلْنَهُنَّ » فَالظَّاهِرُ  
يَقْتَضِي أَنَّ الْكِنَايَةَ عَائِدَةٌ إِلَى كُلِّ مَنْ تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ ، وَ الصِّفَةُ  
تُكْشَفُ<sup>٣</sup> عَنَّا قُلْنَا ، فَإِنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ : « أَضْرِبِ الرِّجَالَ  
السُّودَانَ » فَهَذِهِ الصِّفَةُ<sup>٤</sup> تَعُودُ إِلَى جَمِيعِ الرِّجَالِ ، وَلَا يَجُوزُ أَنْ  
يُحْمَلَ مُعْصِلُ الصِّفَةِ بِالسُّودَانِ عَلَى أَنَّهَا لِبَعْضِ<sup>٥</sup> الرِّجَالِ الْمَضْرُوبِينَ ،  
وَأَنَّ<sup>٦</sup> لَفْظَ الرِّجَالِ عَلَى عُمُومِهِ ، لِأَنَّهُ<sup>٧</sup> لَا فَرْقَ بَيْنَ أَنْ يَقُولَ : « أَضْرِبِ  
الرِّجَالَ السُّودَانَ » ، وَ بَيْنَ أَنْ يَقُولَ : « أَضْرِبِ سُودَانَ الرِّجَالِ » فَتَمَّتْ

١- ج : كل . ٢- الف : يرجع .

٣- ج : - كان يترجح ، تا اينجا ، ب : + انما .

٤- الف : + ما . ٥- الف : فالصفة يكشف .

٦- ب و ج : صفة . ٧- ب : البعض .

٨- ج : فان . ٩- ج : - لانه .

حِيلَ هَذَا اللَّفْظُ عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ بِهِ اضْرِبَ الرِّجَالَ الَّذِينَ<sup>١</sup> السُّودَانُ  
بَعْضُهُمْ ، وَحِيلَ لَفْظُ<sup>٢</sup> الرِّجَالَ عَامًّا ؛ فَذَلِكَ جَارٍ مُجْرَى أَنْ يُحْمَلَ  
قَوْلُهُ - تَعَالَى - : «إِلَّا أَنْ يَفْعُونَ» عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ بِهِ «إِلَّا أَنْ يَفْعُوا»  
بَعْضُهُمْ فِي أَنَّهُ عَدُولٌ عَنِ الظَّاهِرِ ، وَإِنْ كَانَ فِي الصِّفَةِ أَقْبَحَ وَأَفْحَشَ  
قَامًا إِلَّاسْتِثْنَاءً ؛ فَتَعْلِيلُهُ<sup>٣</sup> بِبَعْضِ مَا تَنَاوَلَهُ الْعُمُومُ الصَّحِيحُ<sup>٤</sup> أَنَّهُ<sup>٥</sup>  
جَائِزٌ لَا يَقْتَضِي تَخْصِيسَ الْعُمُومِ ، وَالْقَضَاءُ بِأَنَّهُ مَا أُرِيدَ بِهِ إِلَّا  
الْجِنْسُ<sup>٦</sup> الَّذِي تَنَاوَلَ إِلَّاسْتِثْنَاءُ بَعْضِهِ ، لِأَنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ :  
«اضْرِبِ الرِّجَالَ إِلَّا فُلَانًا الْأَسْوَدَ» فَلَفْظُ الرِّجَالِ عَامٌّ فِي الْبَيَاضِ  
وَالسُّودَانِ ، وَإِنْ كَانَ إِلَّاسْتِثْنَاءُ خَاصًّا ، وَإِنَّمَا<sup>٧</sup> «الْإِشْكَالُ هُوَ»<sup>٨</sup>  
فِي الشَّرْطِ وَالصِّفَةِ ، وَقَدْ قُلْنَا مَا عِنْدَنَا فِي ذَلِكَ<sup>٩</sup> ، وَبَسْطْنَاهُ<sup>١٠</sup> .

- |                    |                     |
|--------------------|---------------------|
| ١- الف :- الدين .  | ٢- ج :- لفظه .      |
| ٣- ب :- ان .       | ٤- ب :- يطروا .     |
| ٥- الف :- فتعلله . | ٦- ب و ج :- صحيح .  |
| ٧- ب و ج :- انه .  | ٨- ب :- الحسن .     |
| ٩- ب :- الصبيان .  | ١٠- الف :- فانيا .  |
| ١١- ب :- هو .      | ١٢- الف :- في ذلك . |

## فصل في تخصيص قول النبي - عليه السلام - بفعله

اعلم أن فعله - عليه السلام - للشيء<sup>١</sup> يدل على أنه مباح  
لامحالة منه ، فإذا علمنا بالدليل أن حالنا كحال<sup>٢</sup> - عليه السلام -  
في الشرائع ؛ علمنا - أيضاً<sup>٣</sup> - أنه مباح مثلاً ، فإن كان قد سبق  
منه - عليه السلام - قول عام في تحريم ذلك الفعل على العموم ،  
فلا بد من الحكم بتخصيصه ، ولما أوقع الشبهة في هذه المسألة  
الخلاف في هل حكمنا في الشرائع كحكمه ، وهل الأصل ذلك  
أو غيره \* .

[١١١]

## فصل في تخصيص العموم بالعادات

اعلم أن العموم لا يجوز تخصيصه بأن يعتاد الناس أن يفعلوا  
خلافه ، لأن أفعالهم يجب أن تكون<sup>٤</sup> تابعة لخطاب الله - تعالى -

٢- الف : - كحال .

٤- ج : بالشرائع .

٦- ج : - لا .

١- الف : الشيء .

٣- الف : ايضاً .

٥- ب : + في .

٧- ب و ج : يكون .

وَخَطَابِ رَسُولِهِ<sup>١</sup> - عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>٢</sup> - ، فَكَيْفَ<sup>٣</sup> يُجْعَلُ<sup>٤</sup> التَّابِعُ مُتَّبِعًا .  
وَأِنْ كَانَتْ هَذِهِ الْمَادَّةُ أَثَرَتْ فِي حَكْمِ اللَّفْظِ وَفَائِدَتِهِ ، وَجَبَ<sup>٥</sup>  
أَنْ يُخَصَّصَ<sup>٦</sup> الْعُمُومُ بِهَا ، لِأَنَّ التَّعَارُفَ لَهُ تَأْثِيرٌ فِي فَوَائِدِ الْأَلْفَاظِ<sup>٧</sup>  
فَلَا يَمْتَنِعُ<sup>٨</sup> تَخْصِيسُ الْعُمُومِ بِمَا يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى .

### فصل في أن العموم إذا خرج على سبب خاص لا يجب قصره عليه<sup>٩</sup>

اعْلَمْ أَنَّ الْمُرَادَ بِقَوْلِنَا «سَبَبٍ» فِي الْكَلَامِ الدَّاعِي إِلَى الْخِطَابِ  
بِهِ وَالتَّابِعُ عَلَيْهِ ، وَلَيْسَ الْمُرَادُ بِهَذِهِ اللَّفْظَةِ<sup>١٠</sup> - هَيْهَنَا<sup>١١</sup> - الْأَسْبَابُ  
الْمَوْلَدَةُ لِلْأَفْصَالِ<sup>١٢</sup> وَالْحَكِيمُ لَا يَجُوزُ أَنْ يُرِيدَ يَخْطِئُهُ إِلَّا مَالَهُ  
دَاعٍ إِلَيْهِ ، فَلَا بُدَّ فِي خَطَايَاهُ مِنْ أَنْ يَكُونَ مَقْصُورًا عَلَى أَسْبَابِهِ ، وَغَيْرِ<sup>١٣</sup>  
مُتَعَدِّ لَهَا<sup>١٤</sup> ، وَلَا فَاضِلٍ عَلَيْهَا ، فَقَدْ<sup>١٥</sup> اتَّفَقْنَا عَلَى هَذِهِ الْجُمْلَةِ ، غَيْرَ

١- ب : رسول الله ، ج : الرسول . ٢- ب و ج : ص ع .

٣- ج : - فكيف ، جاي آن سفيد اسعد . ٤- ج : يجعل .

٥- ج : و يجب . ٦- ب : يخصص .

٧- الف : الالفاظ . ٨- ج : يمنع .

٩- الف : عليه . ١٠- ب : اللفظ .

١١- الف : - هيهنا . ١٢- ج : والافصال .

١٣- ب : غيره متعده . ١٤- الف : قد .

أَنَّهُ لَا يَجِبُ مِنْهَا <sup>١</sup> أَنَّهُ إِذَا سَأَلَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - <sup>٢</sup> سَائِلٌ عَنْ <sup>٣</sup> حَكْمٍ  
حَادِثٍ ، فَأَجَابَهُ يَقُولُ عَامًّا ؛ أَنَا نَقْصُرُهُ عَلَى ذَلِكَ السُّؤَالِ ، لِأَنَّهُ إِذَا  
عَمَّ يَخْطِئُهُ سُؤَالُ السَّائِلِ وَغَيْرِهِ ، فَمَا أَضَافَ إِلَى بَيَانِ حَكْمٍ مَأْسُورٍ  
عَنْ بَيَانِ حَكْمٍ غَيْرِهِ ، إِلَّا لِسَبَبٍ <sup>٤</sup> آخَرَ وَدَاعٍ هُوَ غَيْرُ سُؤَالِ السَّائِلِ ،  
<sup>٥</sup> لِأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ ، لَأَجَابَ بِمَا يَكُونُ وَفَقًّا <sup>٦</sup> لِلْسُّؤَالِ مِنْ غَيْرِ  
أَن يَكُونَ فَاضِلًا عَلَيْهِ ، وَلَيْسَ <sup>٧</sup> يَجِبُ عَلَيْهِ <sup>٨</sup> أَنْ يَكُونَ الْخَطَابُ  
مَقْصُورًا عَلَى الْأَسْبَابِ الَّتِي تَظْهَرُ <sup>٩</sup> لَنَا ، بَلْ يَكُونُ مَقْصُورًا عَلَى  
أَسْبَابِهِ الظَّاهِرَةِ لَنَا ، وَالْخَافِيَةِ <sup>١٠</sup> عَنَّا . وَهَذَا التَّلْخِصُ يُزِيلُ  
الشُّبْهَةَ فِي الْمَسْأَلَةِ . وَنَعُودُ <sup>١١</sup> إِلَى الْكَلَامِ الْمَالُوفِ فِي هَذِهِ  
الْمَسْأَلَةِ .

فَنَقُولُ : قَدْ اخْتَلَفُوا فِيهَا : فَقَالَ قَوْمٌ : يَجِبُ حَمْلُ الْكَلَامِ  
عَلَى سَبَبِهِ دُونَ ظَاهِرِهِ ، وَقَالَ آخَرُونَ : يَجِبُ حَمْلُهُ عَلَى ظَاهِرِهِ  
إِذَا امْتَكَنَ ذَلِكَ .

٢- ب : + من حكم .

٤- ب : يسئل .

٦- ب و ج : وقفنا .

٨- الف : - عليه .

١٠- ج : فالخافية .

١- ب : عنها .

٣- ج : من .

٥- ج : بسبب .

٧- ج : فليس .

٩- ج : يظهر .

١١- الف : يعود ، ج : نعود .



وَكَلَامُهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَنْقَسِمُ إِلَى مُطَابِقٍ لِلْسَّبَبِ<sup>١</sup> غَيْرِ فَاضِلٍ<sup>٢</sup>  
 عَنْهُ ، وَإِلَى مَا<sup>٣</sup> يَكُونُ أَعَمُّ مِنْهُ : وَالْأَوَّلُ لِاخْتِلَافٍ فِيهِ ، وَالثَّانِي يَنْقَسِمُ  
 إِلَى قَسْمَيْنِ : أَحَدُهُمَا<sup>٤</sup> أَنْ يَكُونَ أَعَمُّ مِنْهُ فِي الْحُكْمِ الْمَسْئُولِ عَنْهُ ،  
 نَحْوُ قَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَقَدْ سُئِلَ عَمْرٍ ابْتِاعَ عَبْدًا ، وَاسْتَعْمَلَهُ<sup>٥</sup> ،  
 ثُمَّ وَجَدَ بِهِ عِيَاءً<sup>٦</sup> : « الْخَرَجُ بِالضَّمَانِ » وَالْقَسَمُ الْآخَرُ أَنْ يَكُونَ  
 أَعَمُّ مِنْهُ فِي غَيْرِ ذَلِكَ الْحُكْمِ الْمَسْئُولِ عَنْهُ ، نَحْوُ قَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -  
 وَقَدْ سُئِلَ عَنِ التَّوَضُّعِ بِمَاءِ الْبَحْرِ ، فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -<sup>٧</sup> : « هُوَ الطَّهْوَرُ  
 مَاؤُهُ الْعِلُّ مِيتَتُهُ<sup>٨</sup> » فَأَجَابَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِمَا يَقْتَضِي شُرْبَهُ ، وَإِزَالَةَ  
 النِّجَاسَةِ بِهِ ، وَغَيْرَ ذَلِكَ . وَفِي جَوَابِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مَا<sup>٩</sup> لَوْ<sup>١٠</sup> لَمْ يَمْلُقْ  
 بِالسَّبَبِ ؛ لَمْ يَكُنْ مُفِيدًا ، وَلَا مُسْتَقِلًّا بِنَفْسِهِ ، نَحْوُ مَا رَوَى عَنْهُ -  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَقَدْ<sup>١١</sup> سُئِلَ عَنْ بَيْعِ الرُّطْبِ بِالتَّمْرِ ، فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -  
 « أَيْتَقَصُّ إِذَا بَيْسَ ؟ » ، فَقِيلَ : « نَعَمْ » ، فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - :  
 « فَلَا إِذَا » .

١- ب : السبب.

٢- ب : فاضل .

٣- الف : قد ، بجاء الى ما .

٤- ب : أحدهما .

٥- الف : أو .

٦- ب : اشتغله ، ج : استغله .

٧- ب وج : قال عليه السلام .

٨- ب : العمل ميتة ، ج : ميتة .

٩- ب : + إن .

١٠- الف وج : إن .

١١- الف : أنه ، بجاء وقد .

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى صِحَّةِ مَا ذَكَرْنَاهُ مِنْ حَمْلِ الْكَلَامِ عَلَى ظَاهِرِهِ أَنَّ كَلَامَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - هُوَ الدَّلَالَةُ عَلَى الْأَحْكَامِ، فَيَجِبُ أَنْ يُعْتَبَرَ صِفَتُهُ فِي عُمومٍ أَوْ خُصُوصٍ، كَمَا تُعْتَبَرُ صِفَةُ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ. دَلِيلٌ آخَرُ: وَيَدُلُّ - أَيْضاً -<sup>٢</sup> عَلَى ذَلِكَ أَنَّ الْعُمومَ لَوْ انْفَرَدَ عَنِ السَّبَبِ؛ يُحْمَلُ عَلَى عُمومِهِ بِإِلَّاخِلَافٍ، فَيَجِبُ مِثْلُ ذَلِكَ إِذَا خَرَجَ عَلَى سَبَبٍ، لِأَنَّ السَّبَبَ لَا يُخْرِجُهُ عَنْ صِفَتِهِ الَّتِي مِنْ جِهَتِهَا كَانَ دَلِيلًا،<sup>٣</sup> لِأَنَّهُ لَا تَنَافِي بَيْنَ حَدُوثِ السَّبَبِ وَبَيْنَ عُمومِ اللَّفْظِ، يَقْوَى مَا ذَكَرْنَاهُ أَنَّ آيَةَ الْيَمَانِ نَزَلَتْ فِي هِلَالِ بْنِ أُمَيَّةَ الْمُجَلَانِي، وَحَمَلَتْهُ الْأُمَّةُ عَلَى كُلِّ رَامٍ زَوْجَتَهُ. وَكَذَلِكَ آيَةُ الظُّهَارِ وَرَدَتْ فِي خَوْلَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ، وَحُمِلَ هَذَا الْحُكْمُ عَلَى كُلِّ مَنْ ظَاهَرَ مِنْ أَمْرَاتِهِ<sup>٤</sup>.

دَلِيلٌ آخَرُ: وَمِمَّا يَدُلُّ - أَيْضاً -<sup>٥</sup> عَلَى ذَلِكَ أَنَّهُ لَا فَرْقَ بَيْنَ قَصْرِ الْخُطَابِ - مَعَ عُمومِهِ - عَلَى السَّبَبِ، وَبَيْنَ قَصْرِهِ عَلَى الْعَيْنِ الَّتِي تَعْلَقُ

١- ب و ج : يعتبر . ٢- الف : ايض .

٣- ب : على ذلك ايضاً . ٤- ب : لعيل .

٥- الف :- خرج . ٦- الف : من .

٧- الف : + و . ٨- ب : اراد به ، بجای ان اية .

٩- الف : - من امراته . ١٠- الف : - ايضاً .

السَّبَبُ بِهَا، حَتَّى لَا يَدْخُلَ فِي الْخُطَابِ إِلَّا تِلْكَ<sup>١</sup> الْمَيْنُ، دُونَ غَيْرِهَا. وَلَوْ جَبَّ - أَيْضاً - إِذَا كَانَ لِلْعَادِثِ تَعَلُّقٌ بِمَكَانٍ<sup>٢</sup> مَخْصُوصٍ أَوْ وَقْتٍ مَخْصُوصٍ أَلَّا يَتَمَدَّاهُمَا الْحُكْمُ، وَفِي قَسَادِ ذَلِكَ دَلَالَةٌ عَلَى وَجُوبِ اخْتِبَارِ اللَّفْظِ، دُونَ أَسْبَابِهِ وَأَمَّا كَيْفُهُ وَأَوْقَاتُهُ.

- دَلِيلُ آخَرُ: وَمِمَّا يَدُلُّ - أَيْضاً -<sup>٣</sup> عَلَى ذَلِكَ أَنَّ السَّائِلَ لَا يَعْرِفُ<sup>٤</sup> مَا الَّذِي يُجَابُ بِهِ، وَلِهَذَا جَازَ أَنْ يَدْخُلَ تَحْتَ السُّؤَالِ<sup>٥</sup> التَّغْيُّ وَالْإِثْبَاتُ عَلَى سَوَاءٍ، وَكَيْفَ<sup>٦</sup> يَجُوزُ أَنْ يُبْنَى الْجَوَابُ الَّذِي لَا يَصْدُرُ إِلَّا عَنْ مَعْرِفَةٍ، وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَتَّصِنَ نَفِيًّا وَإِثْبَاتًا، عَلَى السُّؤَالِ مَعَ اخْتِلَافِ حَكِيمِهِمَا<sup>٧</sup>.

- دَلِيلُ آخَرُ: وَأَيْضاً فَإِنَّ السَّبَبَ فَايْدُتُهُ الْبُعْثُ<sup>٨</sup> عَلَى الْإِيَانِ،<sup>٩</sup> فَإِذَا كَانَ سَائِرُ مَا يَدْعُو إِلَى الْإِيَانِ لَا يُوجِبُ تَغْيِيرَ حَالِ الْخُطَابِ فِي<sup>١٠</sup> اخْتِبَارِ عُمُومِهِ وَصِفَتِهِ، فَكَذَلِكَ السَّبَبُ.

١- ج : بتلك .

٢- ب : لمكان .

٣- الف : + دلالة .

٤- ج : سؤال .

٥- الف : فكيف .

٦- الف : حكيهها .

٧- ج : البعث .

٨- ب : - البيان لا ، تا اینجا .

## فصل في تخصيص العموم بمنهـب الراوى

اعلم أن هذه المسألة كالفرع على قبول أخبار الأحاد،  
والعمل بها، وسندك ما عندنا في ذلك إذا انتهينا إلى الكلام  
في الأخبار بمشقة الله - تعالى - وعونه<sup>١</sup>. وإذا فرضنا العمل بما  
يرويه الواحد، لم يجب أن يخص عموم ما<sup>٢</sup> يرويه بمخالفته<sup>٣</sup>  
له<sup>٤</sup> لأن غاية حسن الظن بالراوى أنه ما عدل عن عموم ما رواه  
هو<sup>٥</sup> ولا تقليداً<sup>٦</sup>، لكن لوجه<sup>٧</sup> من الوجوه، وذلك الوجه<sup>٨</sup> يحتمل  
أن يكون لأنه علم قصده عليه السلام، ويحتمل<sup>٩</sup> - أيضاً -<sup>١٠</sup> أنه عمل  
على رواية غيره، أو لوجه من الاستدلال والقياس، إما أن يكون  
مخطئاً فيه أو مضياً<sup>١١</sup>، فكيف يجوز أن يعدل عن ظاهر العموم، والعمل  
به واجب، إلا أمر محتمل للحق والباطل والصحيح والفايد. والأشبه

١- ب : وعونه ، ج : بعونه .

٢- ب : فإذا .

٣- ب و ج : لمخالفته .

٤- ب و ج : بما .

٥- ب و ج : العموم فيها .

٦- ب : له .

٧- ب : تعليل .

٨- الف : لهوا .

٩- الف : ايظ .

١٠- ج : بوجه .

١١- ب : مضياً .

أن يكون الراوى ما عيل بخلاف ما رواه لعليه بقصده - عليه السلام -  
 لأنه لو كان الأمر على ذلك ؛ لوجب أن يُبين<sup>٢</sup> الراوى هذه  
 الحال ، ويذكرها ، إزالةً للتهمة<sup>٣</sup> عن نفسه ، فإذا لم يذكرها ،  
 فالأولى أنها ما كانت ، ولهذا نقول : أن الراوى إذا ذهب \* فيما  
 رواه إلى أنه منسوخ ؛ لا يجب القول بتسخيه على سبيل إحسان<sup>٥</sup> .  
 الظن به ، وأى فرق بين تقليده<sup>٤</sup> في التخصيص ، وتقليده في النسخ ،  
 وهذا المذهب أضعف من أن يحتاج إلى الإكثار فيه .

## فصل في أن الأخبار كالأوامر في جواز

### دخول التخصيص

- اعلم أن الأخبار كالأوامر<sup>١</sup> في جواز<sup>٢</sup> دخول<sup>٣</sup> التخصيص فيها .  
 بل هو في الأخبار أظهر ، وإذا كان معنى التخصيص هو أن يريد  
 المخاطب بعض ما تساوله اللفظ ؛ فهذا المعنى قائم في الأخبار

١- الف ؛ + و .

٢- الف ؛ التهمة .

٣- ج ؛ - فيه .

٤- ب ؛ كالامر .

٥- ب ؛ - دخول .

٢- ج ؛ بين .

٤- ب ؛ تقليده .

٦- الف ؛ - دخول .

٨- ب ؛ جواب .

أظهر من قيامه<sup>١</sup> في غيرها . والكلام بين أهل الوعيد وأهل الإرجاء  
في آيات الوعيد إنما هو في تخصيص هذه الآيات . ومن امتنع  
من<sup>٢</sup> ذلك ؛ فليقله تأمله . واعتلال من أبى ذلك بأن النسخ لثبوت  
لم يدخل في الأخبار فكذلك التخصيص باطل ، لما<sup>٣</sup> سند كره  
عند الكلام في الأخبار يعون الله . ولو عكس عاكس هذا القول .  
وذهب إلى أن التخصيص إنما يتدخل في الخبر دون الأمر ؛ لما<sup>٤</sup>  
أمكن دفعه إلا بما<sup>٥</sup> يدفع من أبى تخصيص الأخبار .

### فصل في أن ذكر بعض الجملة لا يخص به العموم

اعلم أن التخصيص<sup>٦</sup> إنما يكون بطريقة التنافي ، ولا تنافي  
بين الجملة الخاصة إذا عطف على العامة ؛ فكيف يخص بها<sup>٧</sup> ؟ وأي  
شبهة تدخل على متأمل في أن قول القائل : « أعطي الرجال وزيداً »

١- ب : قيامها . ٢- ج : في .

٣- ج : بما . ٤- ب : ما .

٥- ب : + مثله ، ج : مثله ، بجای بما .

٦- ب و ج : يخص ، بجای يخص به . ٧- ب : - ان التخصيص .

٨- ج : يخص . ٩- الف : فاي .

لا يقتضى إفراد زيد: إلا أن<sup>١</sup> يكون دخل في الجملة الأولى،  
وإنما أفرد تقيماً أو تأكيداً، على مذهب من يراه. وإنما بنى  
بعض الشافعية قوله هذا على دليل الخطاب، وهو باطل بما سبقنا  
بمشية الله<sup>٢</sup> تعالى.

## فصل في بناء<sup>٣</sup> العام على الخاص

اختلف الناس في العام والخاص إذا وردا<sup>٤</sup> بينهما تناف  
كان الخاص منهما ينفي<sup>٥</sup> الحكم عن بعض ما تناولته العام، فذهب  
الشافعي وأصحابه وأهل الظاهر وبعض أصحاب أبي حنيفة إلى أن<sup>٦</sup>  
العام يبنى على الخاص. وقال آخرون مع عدم التلويح يجب أن  
يرجع في الأخذ بإحدهما إلى دليل، ويجرونها مجرى عامتين<sup>٧</sup>  
تعارضتا، وهو مذهب عيسى بن أبان<sup>٨</sup> وأبي الحسن النخعي<sup>٩</sup> وأبي  
عبد الله البصري.

- |                              |                                   |
|------------------------------|-----------------------------------|
| ١- الف: إن لا، بجاي، إلا أن. | ٢- ب: إنشاء الله.                 |
| ٣- ج: بنى.                   | ٤- ب: وردوا، بجاي، وردوا، ج: - و. |
| ٥- الف: نفي.                 | ٦- ب: على.                        |
| ٧- الف: أبا.                 | ٨- ج: أبو.                        |

وَالَّذِي يَجِبُ تَحْقِيقُهُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ أَنَّ الْخِلَافَ فِيهَا مَبْنِيٌّ عَلَى قَعْدِ التَّارِيخِ، وَارْتِفَاعِ الْعِلْمِ بِتَقَدُّمِ أَحَدِهِمَا أَوْ تَأَخُّرِهِ، وَهَذَا الشَّرْطُ لَا يَلِيقُ بِمَعْنَى الْكِتَابِ، فَإِنَّ تَارِيخَ نَزُولِ آيَاتِ الْقُرْآنِ مَضْبُوطٌ مَحْصُورٌ لَا خِلَافَ فِيهِ. وَإِنَّمَا يَصِحُّ تَقْدِيرُهُ فِي أَخْبَارِ الْآحَادِ، لِأَنَّهَا هِيَ الَّتِي رُبَّمَا عَرَّضَ فِيهَا هَذَا التَّعَارُضُ. وَمَنْ لَا يَذْهَبُ إِلَى الْعَمَلِ بِأَخْبَارِ الْآحَادِ، فَقَدْ سَقَطَتْ عِنْدَ كُلِّفَةِ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ، فَإِنْ تَكَلَّمْنَا فِيهَا، فَعَلَى سَبِيلِ الْفَرِضِ وَالتَّقْدِيرِ.

وَالَّذِي يَقْوَى فِي نَفْسِنَا - إِذَا فَرَضْنَا ذَلِكَ - التَّوَقُّفُ عَنِ الْبِنَاءِ، وَالرُّجُوعُ إِلَى مَا يَدُلُّ عَلَيْهِ الدَّلِيلُ مِنَ الْعَمَلِ بِأَحَدِهِمَا، وَلَا حَاجَةَ بِنَا إِلَى تَفْصِيلِ مَا يَجُوزُ أَنْ يَدُلَّ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الْأَدْلَةِ مِنْ إِجْمَاعٍ، أَوْ غَيْرِهِ، لِأَنَّ الْفَرِضَ أَنَّهُ لَا يَجِبُ الْبِنَاءُ عَلَى مَذْهَبٍ مِنْ أَوْجِهَةٍ، بَلِ الرُّجُوعُ إِلَى الْأَدْلَةِ.

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى صَحَّةِ مَا اخْتَرْنَاهُ أَنْ بِنَاءَ الْعَالَمِ عَلَى الْخَاصِّ لَهُ شَرْطٌ لَا بُدَّ مِنْ اخْتِبَارِهِ، وَهُوَ أَنْ يَكُونَ أَرَادَيْنِ مَعًا، وَالْحَالُ

٢- ج : مضبوطة .

١- ب : لعموم .

٤- ب : وإن .

٣- الف : قد .

٦- ج : أوجه .

٥- ب : يقوينا .



واحدة، لِأَنَّ تَقَدُّمَ أَحَدِهِمَا عَلَى الْآخَرِ يَقْتَضِي عِنْدَهُمُ النِّسْخَ<sup>٢</sup>، فَلَا بُدَّ مِنْ تَقْدِيرِ الْمُقَارَنَةِ، وَإِذَا كَانَ هَذَا الشَّرْطُ غَيْرَ مَعْلُومٍ؛ فَمَا هُوَ مَبْنِيٌّ عَلَيْهِ مِنَ الْبِنَاءِ لَا يَصِحُّ.

فَإِذَا قِيلَ: فَقَدْ التَّارِيخُ يَقْتَضِي وَرُودَهُمَا مَعًا.

قُلْنَا: وَمِنْ أَيْنَ قُلْتُمْ ذَلِكَ، وَنَحْنُ مَعَ فَقَدْ رَوَيْتَهُ بِالتَّارِيخِ<sup>٥</sup> نَجْوِزُ<sup>٦</sup> التَّقَدُّمَ وَالتَّأَخَّرَ، كَمَا نَجْوِزُ<sup>٧</sup> الْمُصَاحِبَةَ.

فَإِنْ قِيلَ: لَوْ كَانَ بَيْنَهُمَا تَقَدُّمٌ وَتَأَخُّرٌ لَرَوِيَ.

قُلْنَا: وَلَوْ كَانَ بَيْنَهُمَا مُصَاحِبَةٌ<sup>٨</sup> أَوْ مُقَارَنَةٌ<sup>٩</sup>؛ لَرُوِيَ. وَأَيُّ

فَرْقٍ بَيْنَكُمُ إِذَا اعْتَمَدْتُمْ عَلَى الْبِنَاءِ وَهُوَ مَشْرُوطٌ بِمَا لَمْ تَعْلَمُوهُ

مِنَ الْمُقَارَنَةِ<sup>١٠</sup>، وَبَيْنَ مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّ أَحَدَهُمَا نَاسِخٌ لِصَاحِبِهِ وَإِنْ كَانَ<sup>١١</sup> النِّسْخُ مُفْتَقِرًا<sup>١٢</sup> إِلَى عِلْمِ التَّقَدُّمِ وَالتَّأَخُّرِ؟

فَأَمَّا اعْتِمَادُهُمْ عَلَى أَنَّ الْفَرْقَ<sup>١٣</sup> لَمَّا لَمْ يُعْلَمْ تَقَدُّمُ مَوْتِ بَعْضِهِمْ

١- ج : أحدهما.

٢- الف : - النسخ.

٣- ج : + و .

٤- ج : ورودهما .

٥- ج : قلنا .

٦- الف : رواية التاريخ .

٧- ج : يجوز .

٨- ب : وإذا .

٩- الف : أو .

١٠- ج : - فإن قيل ، تأييدا .

١١- ب : مفارقة ، الف : مقاربة .

١٢- ب : المقاربة .

١٣- ج : - كان .

١٤- ج : مفترق .

١٥- ج : أو .

١٦- ج : الفراق .

على بعض، ولم يكن لنا إلى ذلك طريق؛ حَكَمْنَا بِأَن مَوْتَهُم وَقَعَ  
 فِي حَالٍ وَاحِدَةٍ، حَتَّى تَوَرَّثَ<sup>١</sup> بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ؛ فَلَيْسَ بِمُعْتَمَدٍ،  
 لِأَنَّ الدَّلِيلَ لَمَّا دَلَّ عَلَى تَوَرِّثِ<sup>٢</sup> بَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ؛ كَانَ ذَلِكَ  
 مُوجِبًا لِإِبْثَابِ وَقُوعِ الْمَوْتِ فِي حَالَةٍ وَاحِدَةٍ، فَمَا اسْتَنَدَ فِي ذَلِكَ  
 إِلَّا إِلَى دَلِيلٍ قَاطِعٍ، وَلَيْسَ فِي بِنَاءِ الْعَامِّ عَلَى الْخَاصِّ مِثْلُ ذَلِكَ،  
 لِأَنَّهُ لَمْ يَدُلَّ دَلِيلٌ عَلَى وَجُوبِ الْبِنَاءِ، فَيُثْبِتَ مَالًا<sup>٣</sup> يَتِمُّ الْبِنَاءُ  
 إِلَّا مَعَهُ.

وَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ: هَذَا يَقْتَضِي إِطْرَاحَ الْخَبَرَيْنِ مَعًا،  
 لِأَنَّ التَّوَقُّفَ عَلَى طَلَبِ الدَّلِيلِ لَيْسَ بِإِطْرَاحٍ، وَيَجْرِي ذَلِكَ مَجْرَى  
 ١٠ الْعُمُومَيْنِ إِذَا تَعَارَضَا. وَيُمْكِنُ أَنْ يُقَالَ: إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - لَا يَخْلِي  
 الْمُكْتَفٍ مِنْ دَلَالَةِ قُدُّلِهِ عَلَى مَا يَجِبُ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ، مِنْ بِنَاءٍ، أَوْ  
 غَيْرِهِ، كَمَا يُقَالُ ذَلِكَ فِي الْعُمُومَيْنِ الْمُتَعَارِضَيْنِ.

فَأَمَّا تَرْجِيحُهُمُ الْبِنَاءَ بِأَن ذَلِكَ يَقْتَضِي الْعَمَلَ بِالْخَبَرَيْنِ مَعًا عَلَى  
 وَجْهِ صَحِيحٍ، وَالْعَمَلَ بِالْعَامِّ يَقْتَضِي إِطْرَاحَ الْخَاصِّ جَمَاعَةً، فَإِنَّمَا<sup>٤</sup>

١- ب: يورث، الف: نورث. ٢- الف: تورث، ظ: تورث.

٣- الف و ب: حال. ٤- ج: لم.

٥- الف: قلنا، بجاي لان. ٦- ج: وانما.

هو مُتَوَجِّهٌ إِلَى مَنْ رَأَى الْعَمَلَ بِالْعَامِّ، فَأَمَّا الْمُتَوَقِّفُ<sup>١</sup> فَلَا يُلْزِمُهُ  
هَذَا الْكَلَامُ، وَلَهُ أَنْ يَقُولَ: كَمَا أَنَّ الْعَامِلَ بِالْعَامِّ مُطْرَحٌ لِلْخَاصِّ،  
فَالْعَامِلُ<sup>٢</sup> بِالْخَاصِّ بَانَ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُهُ مِنْ وَرُودِهِمَا مَعًا، وَالشَّرْطُ  
إِذَا لَمْ يَكُنْ مَعْلُومًا، فَلَا يَجُوزُ اثْبَاتُ الْمَشْرُوطِ.

وَلَمَنْ قَالَ بِالنَّسخِ تَقْرِيرٌ فِي هَذَا التَّرْجِيحِ، وَهُوَ أَنْ يَقُولَ: [١٦٣]  
إِذَا عَمِلْتَ بِالنَّسخِ، فَقَدْ اسْتَعْمَلْتَ \* جَمِيعَ الْخَبَرَيْنِ مِنْ غَيْرِ  
إِطْرَاحٍ<sup>٣</sup> لشيءٍ مِنْهُمَا<sup>٤</sup>. وَمَنْ بَنَى<sup>٥</sup> الْعَامَّ عَلَى الْخَاصِّ، فَقَدْ أَطْرَحَ  
مِنَ الْعَامِّ مَا لَا يَسْتَعْمِلُهُ جَمَلَةٌ فَقُولَ مِنْ حَمَلٍ عَلَى النَّسخِ أَرْجَحُ  
مِنْ قَوْلِهِ<sup>٦</sup>!

فَأَمَّا قَوْلُهُمْ: «إِنَّ الْعُمُومَ إِذَا جَازَ أَنْ يُخَصَّ بِالْقِيَاسِ، وَالنَّصُّ<sup>٧</sup>  
أَقْوَى مِنْهُ، وَجَبَ بِنَاءُ الْعَامِّ عَلَى الْخَاصِّ» فَبَاطِلٌ<sup>٨</sup>، وَذَلِكَ أَنَا  
لَا نَرَى تَخْصِيسَ الْعُمُومِ بِالْقِيَاسِ، وَقَدْ سَلَفَ الْكَلَامُ فِي ذَلِكَ.

١- ج: فالمتوقف، بجاء فأما المتوقف.

٢- ج: فالعامل. ب: - معاً.

٣- ب و ج: أقوى من، بجاء تقرير في.

٤- ج: - من غير. ب: لم أطرح، بجاء من غير إطراح.

٥- ب: - منهما. ب و ج: بناء.

٦- ج: قد. ١- الف: - ومن بني، تأنيجاً.

٧- الف: - فباطل.

ثُمَّ اَلْفَرُقُ بَيْنَهُمَا أَنَّ الْخَاصَّ إِنَّمَا يُبْنَى عَلَيْهِ الْعَامُّ<sup>١</sup> يَشْرُطُ الْمَصَاحِبَةَ،  
وَلَيْسَتْ<sup>٢</sup> مَعْلُومَةٌ، وَلَيْسَ هَذَا<sup>٣</sup> الشَّرْطُ مُعْتَبَرًا<sup>٤</sup> فِي الْقِيَاسِ.

### فصل في حكم العمومين إذا تعارضا

إِذْ عَلِمَ أَنَّ الْعُمُومَيْنِ إِنَّمَا يَتَعَارَضَانِ عَلَى الْحَقِيقَةِ بِأَن يَصِيرَا  
بِحَيْثُ لَا يُمَكِّنُ الْعَمَلُ بَهُمَا مَعًا، وَذَلِكَ يَكُونُ عَلَى وَجْهَيْنِ: أَحَدُهُمَا<sup>٥</sup>  
أَنَّ<sup>٦</sup> يَقْتَضِي أَحَدُهُمَا نَفْيَ كُلِّ مَا اقْتَضَى الْآخَرُ إِثْبَاتَهُ، أَوْ إِثْبَاتَ  
كُلِّ مَا اقْتَضَى الْآخَرُ نَفْيَهُ.

أَوْ يَقْتَضِي حَكْمًا مُضَادًّا لِكُلِّ مَا يَقْتَضِيهِ الْآخَرُ.

وَلَا يَكَادُ يَوْجَدُ هَذَا فِيمَا طَرِيقُهُ الْعِلْمُ مِنَ الْأَخْبَارِ، إِلَّا  
١٠ وَهَنَّاكَ مَا يُدُلُّ عَلَى الْعَمَلِ بِأَحَدِهِمَا، أَوْ يَكُونُ الْمُكَلَّفُ مُخَيَّرًا بَيْنَ  
الْحَكْمَيْنِ. وَإِنَّمَا قُلْنَا ذَلِكَ، لِأَنَّ الْأَدْلَةَ لَا تَتَنَاقُضُ<sup>١١</sup>، وَيُمَثِّلُ ذَلِكَ

١- الف :- العام.

٢- ج :- ليس.

٣- ب :- هذا.

٤- الف :- معتبر.

٥- ب :- تنجيرا.

٦- ب و ج :- جميعا.

٧- ب :- احديهما.

٨- الف :- ان.

٩- الف :- احدهما.

١٠- ج :- طريقة.

أَفَسَدْنَا قَوْلَ مَنْ يَذْهَبُ إِلَى تَكَاثُرِ الْأَدَلَّةِ. وَأَمَّا مَا طَرَفَهُ غَالِبُ  
الظَّنِّ؛ فَقَدْ يَجُوزُ مِثْلُ ذَلِكَ فِيهِ، لِأَنَّهُ قَدْ يَجُوزُ فِي هَذَا طَرَفُهُ  
أَنْ يَكُونَ التَّكْلِيفُ عَلَى زَيْدٍ بِخِلَافِ التَّكْلِيفِ عَلَى عَمْرٍو، وَلِهَذَا  
صَحَّ تَعَارُضُ الْبَيِّنَتَيْنِ.

وَإِذَا كَانَ فِي هَذِهِ<sup>٢</sup> حَالُهُ تَارِيخُ مَعْلُومٍ؛ فَلَا تَعَارُضَ، كَمَا  
أَنْ مَعَ التَّخْيِيرِ لَا تَعَارُضَ.

فَأَمَّا مُعَارَضَةُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ صَاحِبِهِ مِنْ وَجْهِ دُونَ  
آخَرٍ؛ نَحْوُ قَوْلِهِ - تَعَالَى -: «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» وَقَوْلِهِ -  
سُبْحَانَهُ<sup>٣</sup> -: «وَأَنْ تَجْمَعُوا<sup>٤</sup> بَيْنَ الْأَخْتَيْنِ»؛ فَإِنَّ ذَلِكَ لَيْسَ بِتَعَارُضٍ  
حَقِيقِيٍّ، وَإِنَّمَا هُوَ تَعَارُضٌ<sup>٥</sup> فِي أَمْرِ مَخْصُوصٍ، لِأَنَّ الْعَمَلَ بِهِمَا<sup>٦</sup>  
مُمْكِنٌ إِلَّا فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ الْمَخْصُوصِ، وَمَا هَذِهِ<sup>٧</sup> حَالُهُ لَا يُنْتَدَى  
تَعَارُضًا<sup>٨</sup> بِالْإِطْلَاقِ، بَلْ يُقَيَّدُ، فَيُقَالُ: إِنَّ أَحَدَهُمَا عَارِضُ الْآخَرِ<sup>٩</sup>  
فِي كَذَا وَكَذَا.

١- ب و ج : فاما . ٢- ج : السنتين ، بالاي البينتين .

٣- ب : هذا . ٤- ب : يعارض .

٥- ب و ج : وجه ، بجاي آخر . ٦- الف : - سبعاته ، ج : تعالى .

٧- ج : يجتمعوا . ٨- ج : يعارض .

٩- ج : بها . ١٠- ب : هذا .

١١- الف : معارضا . ١٢- الف : - الاخر .

فَإِنْ قِيلَ : أَلَيْسَ إِذَا تَعَارَضا فِي الْوَجْهِ الْمَخْصُوصِ ؛ اقْتَضَى ذَلِكَ تَنَاقُضَ الْأَدِلَّةِ .

قُلْنَا : لَا يَقْتَضِي ذَلِكَ ، لِأَنَّهُ يُمَكِّنُ حَمْلَ الْمُؤْمَرِ فِي الْإِبَاحَةِ عَلَى مَا عَدَا الْأُخْتَيْنِ . أَوْ يُطَلِّبُ قَرِينَةً يُعْلَمُ بِهَا أَى الْأَمْرَيْنِ أَوَّلَى ؟ وَلَوْ قَدَّرْنَا عَدَمَ الْأَمْرَيْنِ ؛ كَانَ لَا يَنْتَعِجُ أَنْ يَكُونَ التَّكْلِيفُ عَلَى طَرِيقَةٍ التَّخْيِيرِ . وَوُجُوهُ تَرْجِيحِ آيَةِ تَحْرِيمِ الْجَمْعِ عَلَى آيَةِ الْإِبَاحَةِ لَيْسَ هَذَا مَوْضِعَ ذِكْرِهَا .

وَقَدْ قِيلَ : إِنَّ آيَةَ التَّحْرِيمِ هِيَ الْمَفِيدَةُ شَرْعاً وَحُكماً زَائِلَةً ، فَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ مُسْتَثْنَاةً مِنَ الْإِبَاحَةِ .  
وَأَيْضاً قَدْ ثَبَتَ بِالسَّمْعِ أَنَّ جِهَةَ الْعَظْمِ فِيمَا يَتَعَلَّقُ بِالْفَرْجِ أَوَّلَى ، فَيَجِبُ تَقْدِيمُ آيَةِ التَّحْرِيمِ .  
وَأَيْضاً فَإِنَّ آيَةَ التَّحْرِيمِ مُورِدُهَا الْبَيَانَ لِلْحُكْمِ ، وَآيَةُ مَلَكَ الْيَمِينِ وَرَدَّتْ عَلَى سَبِيلِ الْمَدْحِ ، فَيَجِبُ تَقْدِيمُ تِلْكَ عَلَى هَذِهِ .

١- الب : - ؛ أولى . ٢- ب : ينشع .

٣- ج : - ؛ على . ٤- ب و ج : طريق ؛ ج : + ؛ على .

٥- الف : - ؛ آية .

٦- جميع النسخ التي منتهى بالوارد ، والظاهر زيادتها .

٧- الف : فقد . ٨- ب : بالفرج .

٩- الف : ذلك . ١٠- الف : هذا .

وَأَقْوَى مِنْ ذَلِكَ كَيْلُهُ إِجْمَاعُ الْأِمَامِيَّةِ عَلَى تَحْرِيمِ الْجَمْعِ بَيْنِ  
الْأَخْتَيْنِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّ إِجْمَاعَهُمْ حُجَّةٌ، فَتَخْصِصُ  
آيَةِ الْإِبَاحَةِ بِآيَةِ التَّحْرِيمِ أَوْلَى.

## باب ٢ الكلام في المجمل والبيان

اعْلَمْ أَنَّ الْمُجْمَلَ هُوَ الْخُطْبُ الْوَلِيُّ لَا يَسْتَقِلُّ بِنَفْسِهِ فِي مَعْرِفَةِ  
الْمُرَادِ بِهِ، وَالْمُقَسَّرُ مَا اسْتَقَلَّ بِنَفْسِهِ.

وَالْمُسْتَقِلُّ بِنَفْسِهِ عَلَى أَقْسَامٍ: أَحَدُهَا مَا يُدَلُّ عَلَى الْمُرَادِ بِلَفْظِهِ.  
وَنَائِبُهَا مَا يُدَلُّ بِفَحْوَاهُ. وَثَالِثُهَا مَا أَلْحَقَهُ قَوْمٌ بِهِ مِنْ الدَّلِيلِ عَلَى  
الْمُرَادِ بِفَائِدَتِهِ. وَرَابِعُهَا مَا أَلْحَقَ - أَيْضًا - مِمَّا يُدَلُّ بِمَعْنَاهُ.  
وَمِثَالُ الْأَوَّلِ قَوْلُهُ - تَعَالَى - «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا:  
بِالْحَقِّ» وَ«إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» وَلَا يُظَلِّمُ رَبُّكَ أَحَدًا» وَمَا لَا يُحْصَى  
مِنْ الْأَمْثَلَةِ. وَمِثَالُ الثَّانِي قَوْلُهُ - تَعَالَى - «وَلَا تَقُلْ لَهَا أَفٍّ». وَمِثَالُ  
الثَّلَاثِ طَرِيقَةُ التَّعْلِيلِ. وَمِثَالُ الرَّابِعِ الزَّجْرُ، وَتَعَلُّقُ الْحَكْمِ بِذَلِكَ سَبَابٍ  
وَوُجُوبُ مَا لَا يَتِمُّ مَا كَلَّفْنَاهُ إِلَّا بِهِ.

٢- الف : فعل

١- ب : - الامامية ، تا اينجا .

٤- ب : يستقبل .

٢- ج : البين .

٦- ب : المستقبل

٥- ب : معروف .

٨- الف : بما .

٧- الف : بلفظه .

٩- ب : الرجوع .

وَمَنْ خَالَفَ فِي فَحْوَى اللَّفْظِ يَجِبُ مُوَافَقَتُهُ؛ فَيُقَالُ لَهُ: أَيْدُخُلْ  
 عَلَى عَاقِلٍ عَرَفَ عَادَةَ الْعَرَبِ فِي خَطَايَاهَا شَبَهُهُ فِي أَنَّ الْقَاتِلَ إِذَا قَالَ:  
 «لَا تُقُلْ لَهُ<sup>١</sup> أَفٍ»، فَقَدْ مَنَعَ مِنْ كُلِّ أَذْيَةٍ لَهُ<sup>٢</sup>، وَأَنَّهُ أَبْلَغُ<sup>٣</sup> مِنْ قَوْلِهِ:  
 «لَا تُؤْذِهِ» فَمَنْ خَالَفَ فِي ذَلِكَ؛ أَعْرَضَ عَنْهُ. وَ<sup>٤</sup> مَنْ لَمْ يُخَالِفْ،  
 وَادَّعَى أَنَّ بِالْقِيَاسِ وَالتَّأْمُلِ<sup>٥</sup> يُعْلَمُ ذَلِكَ؛ قِيلَ لَهُ: فَمَنْ لَا يَثْبُتُ  
 الْقِيَاسُ يَجِبُ أَلَّا يَعْرِفَ ذَلِكَ، وَلَوْ وَرَدَ التَّعَبُّدُ بِالْمَنَعِ مِنَ الْقِيَاسِ؛  
 لَكَانَ يَجِبُ أَلَّا يَكُونَ مَا ذَكَرْنَاهُ مَفْهُومًا، وَنَحْنُ نَعْلَمُ ضَرُورَةَ  
 أَنَّ<sup>٦</sup> قَوْلَهُمْ: «<sup>١</sup> فَلَا نُؤْتِمِنُ عَلَى الْقِنْطَارِ» أَبْلَغُ مِنْ قَوْلِهِمْ: «إِنَّهُ  
 مُؤْتِمِنٌ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ»، وَقَوْلُهُمْ: «مَا يَمْلِكُ نَقِيرًا وَلَا قِطْمِيرًا»  
 ١٠ أَبْلَغُ مِنْ قَوْلِهِمْ: «إِنَّهُ لَا يَمْلِكُ شَيْئًا»، وَإِنَّمَا اخْتَصَرُوا<sup>٧</sup> لِلْبَلَاغَةِ  
 وَالْإِصْصَاحَةِ، وَلِهَذَا يَعْتَدُونَ مُنَاقِضًا مَنْ قَالَ: «لَا تُقُلْ لَهُ<sup>٨</sup> أَفٍ»،  
 وَاسْتَحْفَ بِهِ<sup>٩</sup>، أَوْ قَالَ: «فَلَا نُؤْتِمِنُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ»، وَمَعَهُ الْوُفُ  
 الدَّنَائِيرُ.

١- ألف : لهما .

٢- ألف : له .

٣- ب : لا يبلغ .

٤- ألف : لاؤذ .

٥- ألف : يخالف .

٦- ب : + لا .

٧- ب : بالتأويل والقياس ج : بالتأمل والقياس .

٨- ب : لورود .

٩- ب : - ان .

١٠- ب : + ان .

١١- ب : اقتصر ج : اقتصروا .

١٢- ألف : لهما .

١٣- ألف : بهما .



وَأَمَّا طَرِيقَةُ التَّعْلِيلِ ؛ فَأَكْثَرُ مَا فِيهَا أَنْ يُعْقَلَ<sup>٢</sup> مِنْ قَوْلِهِ -  
عَلَيْهِ السَّلَامُ - : « إِنَّمَا مِنْ الطَّوَافِينَ عَلَيْكُمْ وَالطَّوَافَاتِ » تَعْلِيقُ<sup>٣</sup>  
الْحُكْمِ بِهِذِهِ الصِّفَةِ ، فَمِنْ أَيْنَ تَعْدِيهِ<sup>٤</sup> إِلَى كُلِّ<sup>٥</sup> مَا كَانَتْ لَهُ هَذِهِ  
الصِّفَةُ ، وَذَلِكَ إِنَّمَا يَكُونُ بِالْعِبَادَةِ<sup>٦</sup> بِالْقِيَاسِ ، وَإِلَّا لَمْ يَكُنْ  
مُسْتَفَادًا .

فَأَمَّا الزَّجْرُ ؛ فَالْأَوَّلَى أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « وَالسَّارِقُ  
وَالسَّارِقَةُ » - إِذَا ثَبَتَ أَنَّهُ زَجِرٌ عَنِ السَّرِقَةِ - أَنْ الْقَطْعَ إِنَّمَا  
كَانَ لِأَجْلِ السَّرِقَةِ . وَالْأَغْلَبُ فِي الْعَادَةِ وَالْتِمَازِ<sup>٧</sup> أَنْ مَنْ أَوْجِبَ  
شَيْئًا ؛ فَقَدْ أَوْجِبَ<sup>٨</sup> مَا لَا يَتِمُّ إِلَّا بِهِ .

فَأَمَّا مَا لَا يَسْتَقِيلُ بِنَفْسِهِ ، وَيَحْتَاجُ إِلَى بَيَانٍ ؛ فَهُوَ عَلَى ضَرَبَيْنِ :  
أَحَدُهُمَا<sup>٩</sup> يَحْتَاجُ إِلَى بَيَانٍ مَالٍ يُرَدُّ بِهِ مِثْلًا<sup>١٠</sup> يَقْتَضِي ظَاهِرَهُ  
كَوْنَهُ مُرَادًا بِهِ كَقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا  
أَيْدِيَهُمَا » وَ « الزَّانِبَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً

١ - الف و ب : فاما .

٢ - ب : - ان .

٣ - ب : تعقل ، ج : تعقل .

٤ - الف : تعلق .

٥ - ج : تعدية .

٦ - ب : - كل .

٧ - ب : + و .

٨ - ب : التتارب .

٩ - ب : - شيئا فقد أوجب .

١٠ - ب : احديهما .

١١ - الف : ما .

جَلْدُهُ ١٠ . وَقَدْ ذَهَبَ قَوْمٌ إِلَى أَنَّ ذَلِكَ كَالْمَجْمَلِ فِي أَنَّ ظَاهِرَهُ لَا يَدُلُّ عَلَى الْمُرَادِ ؛ وَهَذَا الْوَجْهُ لَهُ بَابٌ مُفْرَدٌ \* يُذَكَّرُ فِي مَوْضِعِهِ [١٦٤] وَالْخِلَافُ فِيهِ ، بِمَشْيَةِ اللَّهِ ، وَيَدْخُلُ فِي هَذَا الْقِسْمِ النَّسْخُ ، لِأَنَّ الدَّلِيلَ الْمَتَقَدِّمَ إِذَا عُلِمَ يَلْفِظُهُ أَوْ يقرينه أَنَّ الْمُرَادَ بِهِ الْإِمْتِثَالُ فِي جَمِيعِ الْأَوَاقِثِ الْمُسْتَقْبَلَةِ ؛ فَلَا بُدَّ مِنَ الْحَاجَةِ إِلَى بَيَانِ مَا لَمْ يُرَدِّ بِهِ ، مِنْهَا يَفِيدُهُ النَّسْخُ . وَيَدْخُلُ فِي هَذَا الْقِسْمِ ضُرُوبُ الْمَجَازَاتِ ، لِأَنَّ الْخُطَابَ إِذَا وَرَدَ ؛ فَلَوْ خُلِّينَا وَظَاهِرَهُ ؛ لَا قَنْضَى مَا لَمْ يُرَدِّ مِنْهَا ، فَلَا بُدَّ مِنَ الْحَاجَةِ إِلَى الْبَيَانِ .

وَالْقِسْمُ الثَّانِي مِنْهَا يَحْتَاجُ إِلَى بَيَانِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي مَعْرِفَةِ مَا أُريدَ بِهِ ، وَهُوَ عَلَى ضُرُوبٍ : فَمِنْهُ مَا يَكُونُ كَذَلِكَ لِوَضْعِ اللَّفْظِ ، وَمِنْهُ مَا يُؤْتَرُ فِيهِ النُّقْلُ ، أَوْ حَصُولُ مُقَدِّمَةٍ ، أَوْ مُؤَخَّرَةٍ ، أَوْ قَرِينَةٍ . فَالَّذِي ١١ يَرْجِعُ إِلَى الْوَضْعِ فَهُوَ أَنْ يَكُونَ ١٢ اللَّفْظُ وَضْعُ

١ - الف: آية جلد را قبل از آية قطع ذكر كرده، و تا « فاجلدوا » و « فاقتطعوا »

٢ - الف: المراد ، بجای لم يرد به .

٣ - ب: يفيد .

٤ - ب و ج: المجاز .

٥ - الف: ولو .

٦ - لا يقتضى .

٧ - ب: العاجب .

٨ - الف: ما .

٩ - ب: مرخوة .

١٠ - ب و ج: والذى .

١١ - ب: + وضع .

فی اللّٰئمهٔ مُحتمِلًا، ثُمَّ احتماله یتَقَسِّمُ ، فَرُبَّمَا احتمَلَ أَمْرًا مِنْ جَمَلِهِ  
أُمُورٌ ، مِثْلُ قَوْلِهِ - تَعَالَى - : « وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ »  
وَ « لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ » وَرُبَّمَا احتمَلَ شَيْئًا  
مِنْ جَمَلِهِ أَشْيَاءَ مُعَيَّنَةٍ ، أَوْ شَيْئَيْنِ ، كَقَوْلِنَا قُرْءٌ ، وَجَوْنٌ ، وَشَفَقٌ ،  
وَقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « فَقَدْ جَعَلْنَا لِرِوَلَيْهِ سُلْطَانًا » .

فَأَمَّا مَا یرْجِعُ إِلَى التَّنْقِيلِ ، فَكَأَلْأَسْمَاءِ الشَّرْعِيَّةِ ، كَقَوْلِنَا  
صَلَوَةٌ ، وَزَكَاةٌ ، لِأَنَّهُ الْمُرَادُ بِهَا فِي الشَّرْعِ غَيْرُهَا وَضَعَتْ لَهُ  
فِي اللَّفْظِ .

وَأَمَّا مِثَالُ مَا یرْجِعُ إِلَى مُقَدِّمَةٍ ، فَهُوَ كُلُّ عُمُومٍ یَعْلَمُ بِأَمْرِ  
مُتَقَدِّمٍ أَنَّهُ لَا یُرَادُ بِهِ إِلَّا الْبَعْضُ ، وَلَا دَلِيلٌ عَلَى التَّعْيِينِ ، فَمَاهِذُهُ حَالُهُ  
لَا بُدَّ فِيهِ مِنْ بَيَانٍ ، نَحْوُ قَوْلِهِ - تَعَالَى - : « وَأَوْثِقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ  
وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ » .

وَأَمَّا مَا یرْجِعُ إِلَى مُوَخَّرَةٍ وَقَرِینَةٍ ، فَهُوَ كُلُّ ظَاهِرٍ یَعْلَمُ  
أَنَّهُ مُشْرُوطٌ بِشَرْطٍ مُجْمَلٍ ، أَوْ اسْتِثْنَاءٍ مُجْمَلٍ ، كَقَوْلِهِ - تَعَالَى - :

١ - الف : فاتوا . ٢ - ج : ما .

٣ - ب و ج : وضع . ٤ - الف و ج : فاما .

٥ - الف و ج : - ولها عرش عظیم .

٦ - الف و ج : - اما . ٧ - ب : قرینته .

٨ - الف : - یعلم .

«أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ» ، وَتَفْصِيلُ ذَلِكَ وَذَكَرُ جَمِيعِ أَمَثَلَتِهِ فِيهِ طَوَّلٌ . وَخِلَافُ ذَلِكَ<sup>١</sup> فِي الْأَمَثَلَةِ ، لِأَنَّ الْأَمْرَ رَبِّمَا<sup>٢</sup> اشْتَبَهَ فِيهَا . وَفِيمَا ذَكَرْنَاهُ كِفَايَةً<sup>٣</sup> .

### فصل في ذكر معاني الالفاظ التي يُعبرُ بها في هذا الباب

اعْلَمْ أَنَّ النَّصَّ هُوَ كُلُّ خُطَابٍ أَمْكَنَ مَعْرِفَةَ الْمُرَادِ بِهِ . وَقَدْ ذَهَبَ قَوْمٌ إِلَى أَنَّ النَّصَّ مَا لَا تَعْتَرِضُ الشُّبْهَةُ فِي الْمُرَادِ بِهِ . وَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ كَلِمًا تَنَاقَلَ الْحُكْمُ<sup>٤</sup> بِالِاسْمِ ؛ فَهُوَ نَصٌّ . وَلَا يَجْعَلُ الْمُجْمَلُ نَصًّا . وَمَا قُلْنَاهُ فِي حُدِّ النَّصِّ أُولَى ، لِأَنَّهُ لَا<sup>٥</sup> خِلَافَ بَيْنَ الْأُتَمَةِ فِي أَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - قَدْ نَصَّ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ<sup>٦</sup> مَعَ حَاجَتِهِمَا إِلَى الْبَيَانِ . وَيُسَمُّونَ اللَّفْظَ نَصًّا ، وَإِنْ كَانَ فِيهِ احْتِمَالٌ وَاشْتِبَاهٌ .

١ - الف و ب ؛ - ذلك .

١ - ب ؛ + لا .

٢ - الف ؛ - كفاية .

٢ - الف : الامور بها .

٣ - الف ؛ الالفاظ .

٥ - ب ؛ - ذكر معاني .

٤ - ب و ج ؛ كل ما .

٧ - ب و ج ؛ يتعرض .

٥ - ب ؛ - لا .

٩ - ج ؛ الحكيم .

١١ - ب ؛ + و .

- وَأَمَّا الْمُفَسِّرُ<sup>١</sup>؛ فَهُوَ الَّذِى يُكَيِّنُ مَعْرِفَةَ الْمُرَادِ بِهِ .  
وَأَمَّا الْمُجَمِّلُ فِى عَرَفِ الْقَهَاءِ؛ فَهُوَ كُلُّ خُطَّابٍ يَحْتَاجُ إِلَى  
بَيَانٍ، لَكِنَّهُمْ لَا يَسْتَعْمِلُونَ هَذِهِ اللَّفْظَةَ إِلَّا فِيمَا يَدُلُّ عَلَى<sup>٢</sup> الْأَحْكَامِ.  
وَالْمُسْتَكِلِّمُونَ يَسْتَعْمِلُونَ فِيمَا يَكُونُ لَهُ هَذَا الْمَعْنَى لَفْظَ<sup>٣</sup> الْمُتَشَابِهِ،  
وَلَا يَكَادُونَ يَسْتَعْمِلُونَ لَفْظَ الْمُجَمِّلِ فِى<sup>٤</sup> الْمُتَشَابِهِ .  
وَأَمَّا قَوْلُنَا «ظَاهِرٌ»؛ فَالْأَوَّلَى أَنْ يَكُونَ عِبَارَةً عَنَّا أَمَكَّنَ<sup>٥</sup>  
أَنْ يُعَرَّفَ الْمُرَادُ بِهِ، وَلَا مَعْنَى لِإِشْتِرَاطِ الْإِحْتِمَالِ أَوْ التَّقَارُبِ عَلَى  
مَا اشْتَرَطَهُ<sup>٦</sup> قَوْمٌ؛ فَقَدْ يُطْلَقُ هَذَا الْإِسْمُ مَعَ قَعْدِ الْإِحْتِمَالِ .

### فصل فى حقيقة البيان

- أَعْلَمُ أَنَّ<sup>١</sup> الْبَيَانَ هُوَ الدَّلَالَةُ عَلَى اخْتِلَافِ أَحْوَالِهَا، وَإِلَى ذَلِكَ  
ذَهَبَ أَبُو عَلِيٍّ وَأَبُو هَاشِمٍ . وَذَهَبَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ<sup>٢</sup>

١- ب و ج : فاما .

١- ج : المفيد .

٢- الب : عليه .

٢- الب : لفظه .

٣- ب : و ، بجای فی .

٣- ب : كما اسكن ، بجای مما امكن .

٤- ب و ج : شرطه .

٤- ب : ان .

٥- ج : - على .

الْبَصَرِيُّ إِلَى أَنَّهُ الْيَأْنُ هُوَ الْعِلْمُ الْوَاقِعُ الَّذِي بِهِ يَتَبَيَّنُ الشَّيْءُ .  
وَالْمَقْصَدُ فِي ذَلِكَ حَدُودُ مُخْتَلِفَةٍ مُضْطَرِّبَةٌ<sup>١</sup> لَا مَعْنَى لِلتَّطْوِيلِ<sup>٢</sup> بِذِكْرِهَا .  
وَالْمَحْصُلُ هَذَا الْإِثْبَاتُ .

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْيَأْنَ هُوَ الدَّلَالَةُ وَقَوْعُ الْإِتِّفَاقِ عَلَى أَنَّ  
اللَّهَ - تَعَالَى - قَدْ بَيَّنَّ<sup>٣</sup> جَمِيعَ الْأَحْكَامِ<sup>٤</sup> لِأَنَّهُ - تَعَالَى - يَنْصِبُ<sup>٥</sup>  
الْأَدْلَةَ فِي حُكْمِ الْمُظْهِرِ لَهَا ، وَقَدْ يَوْصَفُ الدَّلَالُ بِأَنَّهُ مُبَيَّنٌ ، وَقَدْ  
يَجْرَى هَذَا الْوَصْفُ مَعَ قَدْحِ حَدُوثِ الْعِلْمِ ، فَكَيْفَ<sup>٦</sup> يُقَالُ : إِنَّهُ عِبَارَةٌ  
عَنْ حَدُوثِ الْعِلْمِ . وَكَانَ يَجِبُ عَلَى هَذَا الْقَوْلِ أَنْ يَكُونَ مَنْ لَمْ  
يَعْلَمْ الشَّيْءَ فَمَا<sup>٧</sup> بَيَّنَّهُ اللَّهُ - تَعَالَى - لَهُ ، وَلَا<sup>٨</sup> نَصَبَ لَهُ دَلَالَةً<sup>٩</sup>  
عَلَيْهِ<sup>١٠</sup> ، وَلَا شَبَهَةً فِي بَطْلَانِ ذَلِكَ ، وَلِهَذَا يَقُولُونَ : قَدْ بَيَّنَّتْ لَكَ  
هَذَا الشَّيْءَ ، فَمَا تَبَيَّنَّتْ<sup>١١</sup> ، فَلَوْ كَانَ الْيَأْنَ هُوَ الْعِلْمُ ، لَكَانَ هَذَا  
الْكَلَامُ مُتَنَاقِضًا . وَهَذَا<sup>١٢</sup> خِلَافٌ فِي عِبَارَةٍ ، وَالْخِلَافُ فِي الْعِبَارَاتِ  
لَيْسَ مِنَ الْأَهْمِيَّاتِ .

١ - ب : للنظر بل .

١ - ج : + و .

٢ - الف : + لانه قد بين .

٢ - ج : تبين .

٣ - الف و ج : ينصب .

٥ - ج : لان الله .

٤ - الف : وما ، بجاي فما ، ب : - فما .

٦ - ب : وكيف .

٥ - ب : بياناً ، ج : تبياناً .

٩ - الف : - لا .

١٠ - الف : + الا يكون مبينا له . ١٢ - ب : بينته .

١٢ - ج : + لا .

## فصل في ذكر الوجوه التي يقع بها البيان

إِهْلَمْ أَنْ<sup>١</sup> بَيَانَ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ إِنَّمَا يَكُونُ<sup>٢</sup> بِمَا يَدُلُّ<sup>٣</sup>  
بِالْمَوَاضِعِ ، وَمَا<sup>٤</sup> يَتَّبَعُ ذَلِكَ . فَمَثَالُ مَا يَدُلُّ بِالْمَوَاضِعِ الْكَلَامُ  
وَالْكِتَابَةُ . وَالَّذِي يَتَّبَعُ مَا يَدُلُّ بِالْمَوَاضِعِ<sup>٥</sup> عَلَى ضَرْبَيْنِ :  
أَحَدُهُمَا حَصَلَ فِيهِ مَا يَجْرِي مَجْرَى الْمَوَاضِعِ ، وَهُوَ الْإِشَارَةُ وَ  
الْأَفْعَالُ . وَالثَّانِي لَمْ يَحْصُلْ فِيهِ ذَلِكَ ، وَذَلِكَ طَرِيقَةُ الْقِيَاسِ وَالِاجْتِهَادِ ،  
عِنْدَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْهِمَا . وَالنَّبِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَصْحُحُ أَنْ يُبَيِّنَ الْأَحْكَامَ  
بِجَمِيعِ<sup>٦</sup> الْوُجُوهِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا . وَلَا<sup>٧</sup> يَصْحُحُ مِنْهُ - تَعَالَى - أَنْ يُبَيِّنَ  
إِلَّا بِالْكَلَامِ وَالْكِتَابَةِ ، فَإِنَّ الْإِشَارَةَ لَا تَجُوزُ<sup>٨</sup> عَلَيْهِ جَلَّ اسْمُهُ ، وَ  
الْأَفْعَالُ الَّتِي تَكُونُ<sup>٩</sup> « يَا نَا »<sup>١٠</sup> يَقْتَضِي مُشَاهَدَةً فَاعِلِهَا عَلَى بَعْضِ<sup>١١</sup>  
الْوُجُوهِ ، وَذَلِكَ لَا يَصْحُحُ عَلَيْهِ تَعَالَى . وَقَدْ بَيَّنَّ<sup>١٢</sup> لِلْمَلَائِكَةِ مَا كَتَبَهُ

١ - ب : - إن . ٢ - الف : تكون .

٣ - الف : - بما يدل . ٤ - ج : ما .

٥ - الف : - ما يدل . ٦ - ج : - الكلام ، تا اينجا .

٧ - ج : لجميع . ٨ - ب و ج : فلا .

٩ - الف و ج : يجوز . ١٠ - الف : يكون ، + بها ، ب : يكون .

١١ - ج : بيان . ١٢ - ب و ج : + تعالى .

فِي اللُّوحِ الْمَحْفُوظِ<sup>١</sup> ، حَتَّى تَحْمَلُوهُ ، وَأَذُوهُ . وَبَيَّنَ لَنَا بِالْكَلَامِ  
جَمِيعَ الْأَحْكَامِ .

## فصل في أن<sup>٢</sup> تخصيص العموم لا يمنع من التعلق بظاهره<sup>٣</sup>

اختلف العلماء في قوله - تعالى - : « وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا  
أَيْدِيَهُمَا » وما أشبهه : فقال قوم : يأتي شيء خاص صار مجعلاً  
يحتاج إلى بيان ، وإلى ذلك ذهب عيسى بن أبان . وقال آخرون :  
يصح مع التخصيص التعلق بظاهره ، وهو قول الشافعي وبعض  
أصحاب أبي حنيفة . ومنهم من قال : متى خص باستثناء ، أو بكلام  
متصل ، صح التعلق به ، وإذا كان التخصيص يدل على منفصل ، فلا  
تعلق<sup>٤</sup> به ، وهو قول أبي الحسن الكرخي . وكان أبو عبد الله  
الحسن<sup>٥</sup> بن علي<sup>٦</sup> البصري يقول : إذا كان التخصيص لا يخرج الحكم

١ - الف : المحفوظ . ٢ - ب : - . ان .

٣ - ب : بظاهر . ٤ - الف : - . فاقطعوا أيديهما : ج - . أيديهما .

٥ - ب : كان . ٦ - الف : يعلق .

٧ - الف : العين . ٨ - ج : - . علي .



- مِنْ أَنْ يَكُونَ مُتَعَلِّقًا بِالْإِسْمِ عَلَى الْحِدِّ الَّذِي تَنَاوَلَهُ الظَّاهِرُ؛  
فَأَنَّهُ يَحِلُّ مَحَلُّ الْإِسْتِثْنَاءِ فِي أَنَّهُ لَا يَمْنَعُ<sup>١</sup> مِنَ التَّعَلُّقِ بِالظَّاهِرِ. فَمَتَى  
كَانَ التَّخْصِيسُ مَانِعًا مِنْ أَنْ يَتَّعَلَّقَ الْحُكْمُ \* بِالْإِسْمِ، بَلْ يَحْتَاجُ [١٦٥]  
إِلَى صِفَةٍ أَوْ شَرْطٍ حَتَّى يَتَّعَلَّقَ الْحُكْمُ بِهِ؛ فَيَجِبُ أَنْ يَمْنَعَ ذَلِكَ  
مِنَ التَّعَلُّقِ بِظَاهِرِهِ. وَيَقُولُ<sup>٢</sup> فِي قَوْلِهِ - تَمَالَى -<sup>٣</sup> : «وَالسَّارِقُ وَ  
السَّارِقَةُ»؛ قَدْ ثَبَتَ أَنَّ الْقَطْعَ لَا يَتَّعَلَّقُ بِالْإِسْمِ، بَلْ يَحْتَاجُ إِلَى  
صِفَاتٍ وَشَرَائِطٍ حَتَّى يَتَّعَلَّقَ الْقَطْعُ<sup>٤</sup>، وَتِلْكَ الشَّرَائِطُ وَالصِّفَاتُ  
لَا تُعَلِّمُ إِلَّا بِدَلِيلٍ، فَجَرَّبَتْ<sup>٥</sup> الْحَاجَةَ إِلَى بَيَانِ هَذِهِ الصِّفَاتِ وَالشَّرُوطِ<sup>٦</sup>  
مَجْرَى الْحَاجَةِ إِلَى بَيَانِ التَّمَرُّدِ بِقَوْلِهِ - تَمَالَى - : «أَقِمُوا الصَّلَاةَ وَ  
آتُوا الزَّكَاةَ». وَيَقُولُ<sup>٧</sup> : لَا شَبَهَةَ فِي أَنَّ الْقَطْعَ<sup>٨</sup> مُحْتَاجٌ إِلَى  
أَوْصَافٍ سِوَى السَّرِقَةِ، فَجَرَّى ذَلِكَ مَجْرَى أَنْ يَحْتَاجَ الْقَطْعُ إِلَى  
أَعْمَالٍ سِوَى السَّرِقَةِ، وَلَوْ كَانَ كَذَلِكَ؛ لَمْنَعُ<sup>٩</sup> : مِنَ التَّعَلُّقِ بِالظَّاهِرِ<sup>١٠</sup>،  
فَكَذَلِكَ الْأَوْصَافُ. وَهَذِهِ الطَّرِيقَةُ أَقْوَى شَبَهَةً مِنْ كُلِّ شَيْءٍ

١ - ب : يمتنع . ٢ - ب : يقول .

٣ - ب و ج : - في قوله تمالى . ٤ - ب : + و .

٥ - الف : + بها . ٦ - ب : فخرجت .

٧ - ج : + و . ٨ - ب : يقول .

٩ - الف : - القطع . ١٠ - ج : يمنع .

١١ - ج : بظاهر .

قيل<sup>١</sup> في هذا الباب .

و<sup>٢</sup> الذي نقوله<sup>٣</sup> : أن كل خطاب لو خُلينا وظاهره لَكُنَّا نفعل ما أريد مِنَّا ، وإنما كُنَّا نُخطئُ في ضم ما لم يرد مِنَّا إلى ما أريد ، فيجب أن يكون المحتاج إليه في بيانه التخصيص ، والأصل مُمكن التعلق بظاهره ، وكل خطاب لو خُلينا مع ظاهره ، لما أمكن تنفيذ شيء من الأحكام على وجه ولا سبب ، فيجب أن يحتاج في أصله إلى بيان<sup>٤</sup> . ومثال الأول قوله - تعالى - : « والسارق والسارقة » ، لا تأ<sup>٥</sup> لو خُلينا وظاهره ، لَقَطُنَا من أراد مِنَّا قطعه<sup>٦</sup> ومن لم يرد<sup>٧</sup> . وكذلك قوله - تعالى - : « اقتلوا المشركين » ، لا تأ لو عملنا بالظاهر ، لَقَتَلْنَا من أراد قتله ومن لم يرد<sup>٨</sup> ، فاحتجنا إلى<sup>٩</sup> تمييز<sup>١٠</sup> من لا يقتل ولا يقطع ، دون من<sup>١١</sup> يقتل أو يقطع<sup>١٢</sup> . ومثال الثاني قوله - تعالى - : « أقيموا الصلوة » ، وقوله - جل

١ - ج : فعل .

٢ - ج : - و .

٣ - ج : بقوله .

٤ - الف : كان ، ب : - كنا .

٥ - ب : قبيح ، ج : يفسد .

٦ - ب : البيان .

٧ - ب و ج : - قوله تعالى .

٨ - ب و ج : لو أنا ، بجای لانا .

٩ - ب : - لو .

١٠ - ب : قطعة .

١١ - ب : - ومن لم يرد .

١٢ - ج : - وكذلك ، تا اینجا .

١٣ - ج : + بيان .

١٤ - ج : تميز .

١٥ - ب : - من .

١٦ - ب و ج : يقطع او يقتل .

اسمه - ١ : « وفي أموالهم حق معلوم<sup>٢</sup> للسائل والمحروم » ، لا نأ  
لوخلتنا والظاهر ؛ لما أمكننا<sup>٣</sup> أن نعلم شيئاً مما أريد منا ، فاحتجنا  
إلى بيان ما أريد منا لا نأ غير مستفيدين له من ظاهر اللفظ ، وفي  
الأول الأمر بخلافه ، وجرى ذلك مجرى الاستثناء إذا دخل على  
المعوم ، أو غيره من الأدلة المنفصلة ، في أنه وإن جمل الكلام  
مجازاً ، فالتمتق بالظاهر في الباقي صحيح ممكن .

وإنما دخلت<sup>٤</sup> الشبهة في هذا الموضع ، من جهة أن البيان في  
آية السرقة وقع فيمن يقطع ، لا فيمن لا يقطع ، وفي صفات  
السرقة التي يجب بها<sup>٥</sup> القطع ، لا في صفة لا يجب به القطع ، فأشكك  
ذلك على من لم ينم النظر ، فظن<sup>٦</sup> أنه مخالفة للتخصيص في ١٠  
قوله - تعالى - : « اقتلوا المشركين » وما جرى مجراه .  
والوجه الذي من أجله علّقوا الشروط بما يجب به<sup>٧</sup> القطع

١ - ب و ج : تعالى .

٢ - ب و ج : معلوم .

٣ - ب و ج : أمكننا .

٤ - الف : - منا .

٥ - ب و ج : - على .

٦ - ج : فيها .

٧ - ب و ج : فيها .

٨ - ج : أدخلت .

٩ - ب و ج : - وفيه .

١٠ - ب و ج : - وفيه .

دون مالا يجب فيه القطع هو طلب الاختصار، والمدول عن التطويل.

ولما كان الغرض تمييزاً من يقطع ممن لا يقطع، ولم يمكن التمييز باستثناء الأعيان؛ عدل من تمييزه<sup>٢</sup> بالأعيان إلى تمييزه<sup>٣</sup> بالصفات.

ولما كان التمييز بالصفات فيمن لا يقطع يطول، لأن من لا يقطع من السراق أكثر ممن يقطع؛ فميز<sup>٤</sup> بصفات من يقطع طلباً للاختصار.

وإذا كنا قد اتفقنا على أنه<sup>٥</sup> لو ميز باستثناء الأعيان؛ لصح<sup>٦</sup> التعلق بالظاهر فيما بقي، وكذلك إذا ميز بذكر صفات من لا يقطع، حتى يقول: «اقطعوا السراق إلا من صفته كذا»؛ فكذلك<sup>٧</sup> يجب أن يتعلق بظاهر ما بقي متى ميز باستثناء من يقطع، لأن هذا التمييز إنما اعتمد لإخراج من لا<sup>٨</sup> يقطع وإبانيته، وإنما عدل

١ - ج : تميز . ٢ - ج : لا .

٣ - ج : تميزه . ٤ - ج : التميز .

٥ - ب : من . ٦ - ب و ج : ميز .

٧ - ب : لونه . ٨ - ج : ممن .

٩ - الف : - من . ١٠ - الف : ولذلك .

١١ - ب : - لا .

إليه للاختصار<sup>١</sup> .

فان قيل : مَيَّزُوا بَيْنَ الْمَجَازِ الَّذِي لَا يَصِحُّ<sup>٢</sup> التَّعَلُّقُ بِظَاهِرِهِ ،  
وَبَيْنَ الْمَجَازِ الَّذِي يَجِبُ التَّعَلُّقُ بِظَاهِرِهِ .

قلنا : أَمَّا<sup>٣</sup> مِثَالُ الْمَجَازِ الَّذِي لَا يَصِحُّ التَّعَلُّقُ بِظَاهِرِ الْعُمومِ  
مَعَهُ ، فَهُوَ أَنْ يَقُولَ : « اضْرِبِ الْقَوْمَ » ، وَإِنَّمَا أَرَدْتُ بَعْضَهُمْ<sup>٤</sup> أَوْ  
يَقُولَ : « وَإِنَّمَا أَرَدْتُ الْمَجَازَ ، دُونَ الْحَقِيقَةِ » وَمِثَالُهُ قَوْلُهُ -  
تَعَالَى - : « إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ » . وَأَمَّا الْمَجَازُ الَّذِي لَا يَمْنَعُ مِنَ  
التَّعَلُّقِ بِالظَّاهِرِ ، فَهُوَ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُ : ضَرَبْتُ الْقَوْمَ ، وَيَنْصِبُ  
دَلِيلًا أَوْ يُعَلِّمُ مِنْ حَالِهِ أَنَّهُ مَا ضَرَبَ وَاحِدًا مُعَيَّنًا مِنْهُمْ ، فَإِنَّ اللفظَ  
يَصِيرُ مَجَازًا لَا مَحَالَةَ ، لَكِنَّهُ لَا يَمْنَعُ مِنَ التَّعَلُّقِ بِالظَّاهِرِ فَيَمْنَعُ<sup>٥</sup> عِدَا  
مَنْ قَامَ الدَّلِيلُ عَلَى تَخْصِصِهِ . وَهَذِهِ الْجُمْلَةُ يُطْلَعُ<sup>٦</sup> بِهَا عَلَى جَمِيعِ  
مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ فِي هَذَا الْبَابِ .

١ - ج : للاختصار .

٢ - الف : لا يجوز .

٣ - ج : أن

٤ - الف : + من .

٥ - الف : - لا .

٦ - ج : + لا يمنع .

٧ - الف : من .

٨ - ج : تطلع .

## فصل في ذكر ما يحتاج من الأفعال إلى بيان وما لا يحتاج إلى ذلك

إفلم أن وقوع الأفعال<sup>٢</sup> وجواز الاحتمال في الفعل كوقوعهما في القول ، فيجب حاجة كل واحد منهما مع الاحتمال والأجمال<sup>٣</sup> إلى بيان .

فإن قيل : كيف يُقسَمون<sup>٤</sup> الأفعال إلى ما يحتاج إلى بيان وإلى ما لا يحتاج<sup>٥</sup> ، ومن منهيكم أن الأفعال أجمع<sup>٦</sup> لا موضوعة فيها . ولا ظاهر لها ، وهي مفارقة الخطاب في هذا الباب .

قلنا : الأصل في الأفعال<sup>٧</sup> أنه لا ظاهر لها ، لكنها تفيد بالشرع<sup>٨</sup> .  
١ . لإمارات تحصل فيها<sup>٩</sup> تجري مجرى الموضوعة في القول ، فيسوغ أن نقسمها<sup>١٠</sup> قسمة الأقوال ، يبين ذلك آتيا<sup>١١</sup> إذ رأيناه - صلى الله

١ - الف : بيانه . ٢ - ب : ما .

٣ - ج : الاجماع . ٤ - ب و ج : الاجمال والاحتمال .

٥ - ج : يقسمون . ٦ - ج : لا يحتاج ، بجاي يحتاج وبالعكس .

٧ - ب : اجمع ان الافعال . ٨ - ب : بالافعال .

٩ - ب : يفيد بالشرع ، بجاي تفيد بالشرع ، الف : بعد الشرع .

١٠ - ب : منها . ١١ - ج : يقسمها .

١٢ - ج : انما .

عليه وآله <sup>١</sup> - يَقْلُ صَلَوةً حَقِيبَ إِقَامَةٍ ؛ عَلِمْنَا أَنَّ الصَّلَوةَ وَاجِبَةٌ ،  
لِأَنَّ الإِقَامَةَ عَلَامَةُ الْوُجُوبِ . وَإِذَا أَمَرَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِالْقَتْلِ  
فِي دِينٍ بَعْدَ الْإِسْتِثْنَاءِ ؛ عَلِمَ أَنَّ الْمَقْتُولَ <sup>٢</sup> مُرْتَدٌّ لِأَنَّ هَذِهِ أَمَارَتُهُ ،  
وَإِذَا رَأَيْنَاهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - تَارَكَهُ لِلصَّلَوةِ عَلَى مَيِّتٍ لِأَجْلِ دِينٍ ؛  
حَلِمْنَاهُ كَافِرًا .

فَأَمَّا مِثَالُ الْمُجْتَمِعِ مِنَ الْأَفْعَالِ ؛ فَهُوَ مَا لَا أَمَارَةَ عَلَيْهِ ، وَمِثَالُهُ  
أَنْ يَقْلَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - صَلَوةً يَنْفِرُ بِهَا ، فَيَجُوزُ أَنْ تَكُونَ  
وَاجِبَةً ، وَيَجُوزُ أَنْ تَكُونَ نَافِلًا ، فَقَدْ بَانَ مَا قَصَدْنَاهُ <sup>٣</sup> .

### فصل فى وقوع البيان بالافعال

أَعْلَمُ أَنَّه لَا خِلَافَ بَيْنَ الْفُقَهَاءِ فِي أَنَّ الْأَفْعَالَ <sup>٤</sup> يَقَعُ بِهَا الْبَيَانُ <sup>٥</sup> .  
فِي <sup>١</sup> الْمُجْتَمِعِ ، كَمَا يَقَعُ بِالْقَوْلِ . وَقَدْ رَجَعُوا إِلَى أَفْعَالِهِ - عَلَيْهِ  
السَّلَامُ - فِي الْبَيَانِ ، كَمَا رَجَعُوا إِلَى أَقْوَالِهِ . وَمَنْ قَالَ آخِرًا

١ - ج : عليه السلام .

٢ - الف : مرتدا .

٣ - ب و ج : يكون .

٤ - الف : قصدنا .

٥ - ب و ج : به بيان .

٦ - ج : يكون .

٧ - الف : تارك .

٨ - ب : العلم ، ج : التفل .

٩ - ب و ج : - فى .

يخالف ذلك مخالفاً للإجماع .

ثم لا يخلو خلافه من وجوه : إما أن ينكر كون الفعل بياناً ،  
من حيث لا مواضعه فيه ، ولا ظاهراً له ، \* أو من حيث لا يصح تعلقه <sup>[١٦]</sup>  
بالقول المجمل ، أو لا يتصل به ، أو لم تثبت في أفعاله - عليه  
السلام - أنها بيان ، كما ثبت في أقواله .

فأما الأول ؛ فإن الفعل وإن لم يكن فيه مواضعه ، فقد تعلم  
يوقوعه على بعض الوجوه ضرورة ، أو بدليل ، فيجوز ذلك مجرى  
المواضع ، وقد علم بالعادات أن التعليم ربما يكون بالفعل أقوى  
منه بالقول والوصف ، ألا ترى أن الواصف ربما لا يفهم غرضه  
يوصفه <sup>١٠</sup> ، فيفرغ <sup>١١</sup> إلى التفهيم . بالفعل ، وما فرغ <sup>١٢</sup> إلى الفعل في  
البيان لما أشبه بالقول إلا لأنه أقوى .

فأما التعلق بالفعل <sup>١١</sup> المبين ، فيمكن أن يعلم منه - عليه  
السلام - على أحد وجهين : إما أن علمنا بالضرورة <sup>١٢</sup> من

١ - الف : ظاهراً . ٢ - ب و ج : تليقه .

٣ - ب : و . ٤ - الف : يشيت .

٥ - ج : - في . ٦ - ب و ج : يعلم وقوعه .

٧ - ب و ج : مجرى . ٨ - ب : بوصف .

٩ - الف : فيفرغ ، ب : فيفرغ . ١٠ - الف : فرغ .

١١ - الف : تعلق الفعل ، + بالقول .

١٢ - ب : يعلمنا ان ضرورة ، ج : يعلمنا ضرورة .



قصدِه أَنه يُبَيِّنُ<sup>١</sup> يَفْعَلُهُ الْخُطَابُ الْمَجْمَلُ ، فَتَعْلَمُ<sup>٢</sup> التَّعَلُّقَ عَلَى أَقْوَى  
الْوُجُوهِ . أَوْ يَقُولُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : « إِنِّى مُبَيِّنٌ لِهَذَا الْمَجْمَلِ  
يَفْعَلِ<sup>٣</sup> » ثُمَّ يَفْعَلُ ، فَيَكُونُ<sup>٤</sup> - أَيْضاً - التَّعَلُّقُ مَعْلوماً . وَلَيْسَ يَجُوزُ  
أَنْ يُرْجَعَ فِى التَّعَلُّقِ إِلَى مَا يَقُولُهُ قَوْمٌ : مِنْ أَنَّهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -  
إِذَا قَالَ : « صَلُّوا » وَهَذَا لَفْظُ مُجْمَلٍ ، ثُمَّ فَعَلَ عَقِبَهُ مَا يُمَكِّنُ أَنْ  
يَكُونَ بَيَاناً لَهُ ، كَأَنَّهُ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ . لِأَنَّ هَذَا الْوَجْهَ غَيْرُ صَحِيحٍ ،  
لِأَنَّهُ قَدْ يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ<sup>٥</sup> صَلَاةُ الرَّكَعَتَيْنِ غَيْرَ بَيَانٍ ، بَلْ هُمَا  
مُبْتَدَأٌ<sup>٦</sup> بِهِمَا ، فَكَمَا<sup>٧</sup> يَجُوزُ فِيهِمَا أَنْ يَكُونَ بَيَاناً يَجُوزُ غَيْرُ  
ذَلِكَ ، فَالتَّعَلُّقُ غَيْرُ مَعْلُومٍ . فَالْمُعْتَمَدُ<sup>٨</sup> مَا ذَكَرْنَاهُ .

فَأَمَّا الْإِتِّصَالُ ، فَغَيْرُ مُمْتَنِعٍ أَنْ يَكُونَ بَيْنَ الْفِعْلِ الَّذِى يَقَعُ<sup>٩</sup>  
بِهِ الْبَيَانُ وَبَيْنَ الْمَجْمَلِ مَا يَجْرَى مَجْرَى الْإِتِّصَالِ ، فَيَكُونُ مُؤَيِّراً  
فِيهِ ، وَالْعَادَاتُ<sup>١٠</sup> شَاهِدَةٌ بِذَلِكَ ، وَلَا<sup>١١</sup> مَعْنَى لِدَفْعِهِ .

- |                       |                                      |
|-----------------------|--------------------------------------|
| ١ - ب و ج : مبين .    | ٢ - ب و ج : للخطاب .                 |
| ٣ - ب و ج : يفعل .    | ٤ - ب و ج : انى .                    |
| ٥ - ب و ج : يفعل .    | ٦ - الف : لكان .                     |
| ٧ - ب : فهذا .        | ٨ - الف و ج : كانه .                 |
| ٩ - الف و ج : يكون .  | ١٠ - ب : بهما مستداً ، الف : مبتدأ . |
| ١١ - الف : وكما .     | ١٢ - الف : والمعتمد على .            |
| ١٣ - الف : فالعادات . | ١٤ - الف : فلا .                     |

فَأَمَّا ثُبُوتُ الْبَيَانِ بِالْفِعْلِ كَتَبُوهُ بِالْقَوْلِ ؛ فَهُوَ إِجْمَاعُ الْأُمَّةِ ،  
وَلِهَذَا رَجَعُوا إِلَى فِعْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي الْمَنَاسِكِ وَالصَّلَاةِ ،  
وَجَعَلُوا ذَلِكَ بَيَانًا لِقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « أَقِيمُوا الصَّلَاةَ » وَلِقَوْلِهِ - عَزَّ وَجَلَّ - :  
« وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ » ، وَقَوْلُ النَّبِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - :  
« صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي » وَ « خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ » مِمَّا  
يُدُلُّ - أَيْضًا - عَلَى ذَلِكَ .

### فصل في تقديم القول في البيان على الفعل

إِعْلَمُ أَنَّ الْقَوْلَ وَالْفِعْلَ إِذَا تَرَادَفَا ، وَاجْتَمَعَا ، وَكَانَ كُلُّ  
وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَصِيحُ الْتَبِينَ بِهِ ، كَصَحَّتِهِ بِالْآخِرِ ؛ فَكُلُّ<sup>١</sup> وَاحِدٍ  
مِنْهُمَا يَصِيحُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ بَيَانٌ وَإِنَّمَا الْإِشْتِبَاهُ فِي قَوْلٍ مَتَى جَعَلْنَاهُ<sup>١٠</sup>  
بَيَانًا لَمْ يَصِيحْ أَنْ يُجْعَلَ الْفِعْلُ بَيَانًا ، إِمَّا لِتَنَافٍ ، أَوْ مَا يَجْرِي مَجْرَاهُ

١ - الف : الإامية . ٢ - ج : + و .

٣ - ب و ج : فقول . ٤ - ب : - أيضا .

٥ - الف : التبين . ٦ - ج : لصحته .

٧ - ج : وكل .

٨ - الف : من جعل للقول ، بجای متى جعلناه .

٩ - ج : للفعل .

فَمَنْ رَجَحَ الْقَوْلَ ؛ اعْتَمَدَ عَلَى أَنَّ شَرْطَ<sup>١</sup> فِي كَوْنِ الْفِعْلِ يَأْتِ  
الْحَاجَةَ إِلَى التَّيْيِينِ<sup>٢</sup> ، وَهَذَا الشَّرْطُ مَقْهُودٌ مَعَ وَجُودِ الْقَوْلِ . وَلِأَنَّ  
تَعْلُقَ الْقَوْلِ<sup>٣</sup> . أَوْ كُذْ ، لِأَنَّهُ الْعَالُ مَحَلُّ الْإِسْتِثْنَاءِ وَالشَّرْطِ . وَمَنْ  
سَوَّى بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ ؛ أَنْزَلَهُمَا<sup>٤</sup> مَنْزِلَةَ قَوْلَيْنِ ، أَوْ دَلِيلَيْنِ ، تَضَمَّنَ<sup>٥</sup>  
كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنَ الْبَيَانِ مِثْلَ مَا تَضَمَّنَهُ الْآخَرُ .

### فصل في هل يجب أن يكون البيان كالمجمل في القوة وغيرها ، أو لا يجب ذلك

إِعْلَمَ أَنَّ هَذَا الْفَصْلَ يَنْقَسِمُ إِلَى قِسْمَيْنِ : أَحَدُهُمَا مَا مَعْنَى  
قَوْلِهِمْ<sup>٦</sup> : « بَيَانُ الشَّيْءِ فِي حَكِيمِهِ » . وَالثَّانِي هَلْ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ  
الْبَيَانُ كَالْخَطَابِ الْمُبَيِّنِ فِي الرُّبُوعِ وَالْقُوَّةِ<sup>٧</sup> .  
وَلَيْسَ مَعْنَى قَوْلِنَا : « إِنَّ بَيَانُ الشَّيْءِ فِي حَكِيمِهِ » أَنَّ الشَّيْءَ  
إِذَا كَانَ وَاجِبًا ، قَبِيَّاهُ وَاجِبٌ ، لِأَنَّ بَيَانَ الْوَاجِبِ وَالنَّدْبِ مَعًا

١ - الف : شرط . ٢ - الف : التبيين .

٣ - الف : - ولان تعلق القول . ٤ - الف : فلا ينزلهما .

٥ - ج : يضمن . ٦ - ب : و .

٧ - ب : - قولهم . ٨ - ج : القوم .

مِمَّا يَجِبُ عَلَى الْحَكِيمِ<sup>١</sup> . وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُرِيدَ بِذَلِكَ أَنَّهُ فِي قُوَّتِهِ ، وَرُتَبَتِهِ ، وَحَصُولِ الْعِلْمِ بِهِ . وَإِنَّمَا الْمُرَادُ بِهِ<sup>٢</sup> أَنَّ الْفِعْلَ إِذَا كَانَ فِي نَفْسِهِ وَاجِبًا ، وَتَضَمَّنَ الْإِيَّانَ صِفَاتِهِ ، وَتَفْصِيلَ أَحْوَالِهِ ؛ فَهَذِهِ التَّفَاصِيلُ وَاجِبَةٌ ، لِأَنَّهَا صِفَاتُ الْوَاجِبِ<sup>٣</sup> ، وَكَذَلِكَ الْفِعْلُ إِذَا كَانَ فِي نَفْسِهِ مَتَدَوِّبًا إِلَيْهِ ؛ فَيَبَيَّنُ أَوْصَافَهُ وَأَحْوَالَهُ بِهَذِهِ الصِّفَةِ .

وَأَمَّا الْكَلَامُ فِي الْفَصْلِ الثَّانِي ؛ فَقَدْ اخْتَلَفَ فِيهِ<sup>٤</sup> : فَقَالَ قَوْمٌ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْإِيَّانُ فِي رُتَبَةِ الْمُتَبَيَّنِ ، وَطَرِيقَةِ الْعِلْمِ بِهِ<sup>٥</sup> . وَقَالَ قَوْمٌ يَجِبُ فِي أَصُولِ صِفَاتِهِ وَشُرُوطِهِ أَنْ يَكُونَ<sup>٦</sup> كَذَلِكَ ، دُونَ التَّفْصِيلِ . وَمِنْهُمْ مَنْ وَقَفَ ذَلِكَ عَلَى الدَّلِيلِ ، وَجَوَّزَ أَنْ يَكُونَ الْإِيَّانُ بِخَيْرِ الْوَاحِدِ وَالْقِيَاسِ .

وَالصَّحِيحُ أَنَّ الْإِيَّانَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ إِلَيْهِ<sup>٧</sup> طَرِيقٌ ، وَعَلَيْهِ دَلِيلٌ ، وَكَيْفِيَّةٌ ذَلِكَ فِي رُتَبَةٍ أَوْ قُوَّةٍ<sup>٨</sup> لَيْسَتْ بِوَاجِبَةٍ ، وَذَلِكَ مَوْقُوفٌ عَلَى مَا يَعْلَمُهُ اللَّهُ - تَعَالَى - مِنَ الْمَصْلَحَةِ ، وَلَيْسَ يَتَمَنَّعُ

١ - ب : وما .

٢ - الف : الحكم .

٣ - ب و ج : - هـ .

٤ - ب : - لأنها صلات الواجب .

٥ - ب و ج : أحواله وأوصافه .

٦ - ب و ج : فاما .

٧ - ج : - فيه .

٨ - الف : طريقه .

٩ - الف : - هـ .

١٠ - ب : تكون .

١١ - الف : له .

١٢ - ب : قوته .

تجويراً أو تقديرًا<sup>٢</sup> أثبت اليان يخبر الواحد أو القياس، كما  
أجزنا<sup>٣</sup> أن نخصّ بهما العموم المعلوم<sup>٤</sup> في كتاب الله تعالى، وإنما الكلام  
في وقوع ذلك وحصوله، ولا شبهة في أن العلم بالصلوة وأنا بها  
مخاطبون ضروري، وإن لم يجب مثل ذلك في يانها.

فصل في تمييز ما الحق بالمجمل وليس  
منه أو أدخل فيه وهو خارج عنه

إفتم أن في الشافعية من يلحق بالمجمل قوله - تعالى - : «  
الذين هم لفروجهم حافظون ، إلا على أزواجهم ، أو ما ملكت  
أيماهم » وقوله - تعالى - : «  
والذين يكتزون الذهب والفضة »  
من حيث خرج الكلام مخرج المدح في إحدى<sup>٥</sup> الآيتين ، و  
مخرج الثم في الأخرى .  
وهذا باطل ، لأنه لا تنافي بين وجه المدح والثم<sup>٦</sup> . وبين

١ - ج : أو . ٢ - الف : تقدير أو تجوير .

٣ - ج : أخبرنا . ٤ - ب : - المعلوم .

٥ - ج : تميز . ٦ - ب : دخل .

٧ - الف : إحدى ، ج : - إحدى . ٨ - ب و ج : الثم والمدح .

مَا يَقْتَضِيهِ الْعُمُومُ مِنَ الْحُكْمِ الشَّامِلِ ، وَإِذَا كَانَ الرَّجُوعُ فِي دَلَالَةِ الْعُمُومِ إِلَى ظَاهِرِ اللَّفْظِ ؛ فَيَكُونُهُ<sup>٢</sup> مَدْحًا أَوْ ذَمًّا لَا يَتَغَيَّرُ الظَّاهِرُ ، كَمَا أَنَّ قَوْلَهُ - تَعَالَى - : « وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ » عُمُومٌ وَ<sup>٣</sup> غَيْرُ مُجْمَلٍ ، وَ إِنْ كَانَ الْقَصْدُ بِهِ الزَّجْرُ وَ التَّخْوِيفُ ، مِنْ حَيْثُ لَا تَنَافِي بَيْنَ ذَلِكَ وَ بَيْنَ عُمُومِ الْحُكْمِ ، فَكَذَلِكَ<sup>٤</sup> الْأَوَّلُ .

وَ فِي الثَّالِثِ مَنْ ذَهَبَ إِلَى<sup>٥</sup> أَنَّ التَّعَلُّقَ بِلَفْظِ الْجَمْعِ مِنْ غَيْرِ دُخُولِ أَلِفٍ<sup>٦</sup> وَ لَا مِنْ مِثْلِ قَوْلِ الْقَائِلِ : « أَعْطِ فُلَانًا دِرَاهِمًا » لَا يَصِحُّ ، وَقَالُوا : أَنَّهُ<sup>٧</sup> يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِهِ أَكْثَرُ مِنْ ثَلَاثَةٍ ، وَ ظَنُّوا أَنَّهُ كَالْمُجْمَلِ .

١٠ وَ الْوَاجِبُ مُوَافَقَةُ الْقَائِلِ بِذَلِكَ عَلَى مُرَادِهِ ، لِأَنَّهُ إِنْ أَرَادَ أَنْ<sup>٨</sup> حَقِيقَةُ هَذِهِ اللَّفْظَةِ لَيْسَتْ مَقْصُودَةً<sup>٩</sup> أَعْلَى ثَلَاثَةٍ فِي اللَّفْظِ ، فَهُوَ كَمَا قَالَ ، لِأَنَّهُ يَتَنَاوَلُ كُلَّ<sup>١٠</sup> جَمْعٍ . وَإِنْ قَالَ : إِذَا وَرَدَ مِنْ حَكِيمٍ<sup>١١</sup> وَ تَجَرَّدَ ،

١ - الف : فاذا . ٢ - ب : فيكون .

٣ - الل : و . ٤ - الف : المقصد .

٥ - ج : الزخير . ٦ - الف : وكذلك .

٧ - ب : على . ٨ - الف : - الف ، ب : الالف .

٩ - ب : لانه . ١٠ - ب : ان .

١١ - ب : متصورة . ١٢ - ب : لكل .

١٣ - ب : حكم .

١٦٧] لَا أَقْطَعُ عَلَى أَنْ \* الْمُرَادُ بِهِ ثَلَاثَةٌ ، بَلْ أَقْبُ فِي الثَّلَاثَةِ ، كَمَا  
أَقْبُ فِيمَا زَادَ عَلَيْهَا فَهَذَا غَلَطٌ ، لِأَنَّ هَذَا اللَّفْظَ فِي الثَّلَاثَةِ لَا بَدَّ مِنْ  
مِنْ تَنَاوُلِهِ ٢ - إِذَا كَانَ حَقِيقَةً ٣ - ثَلَاثَةٌ ، مِنْ غَيْرِ نَقْصَانٍ مِنْهَا ، وَإِنْ جَازَ  
الزِّيَادَةُ عَلَيْهَا .

وَأَلْحَقَ قَوْمٌ مَارُويَ عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مِنْ ٥  
قَوْلِهِ : فِي الرِّقَةِ رُبْعُ الْمَشْرِ بِالْمَجْمَلِ ، دُونَ الْعُمُومِ ، وَقَالُوا : إِنَّمَا  
يَدُلُّ عَلَى وَجُوبِ رُبْعِ الْمَشْرِ فِي هَذَا الْجَنَسِ ، وَيَحْتَاجُ إِلَى بَيَانٍ  
الْقَدِيرِ الَّذِي يُؤْخِذُ مِنْهُ ذَلِكَ ، وَجَمَلُوا خَبَرَ الْأَوَاقِي مَبْنِيًّا ١١ الْأَمْخِصَصًا ،  
وَكَذَلِكَ ١١ خَبَرَ الْمَشْرِ ، وَخَبَرَ الْأَوْسَاقِ ١٢ .

وَرَدَّ قَوْمٌ عَلَيْهِمْ ، فَقَالُوا : إِنَّ قَوْلَهُ : « فِي الرِّقَةِ رُبْعُ الْمَشْرِ » ١٠

- |   |  |
|---|--|
| ١ - الف : يقطع .  | ٢ - ب : عليهما .                       |
| ٣ - الف : + ثلثة .  | ٤ - الف : حقيقته .                     |
| ٥ - الف : منه ع .   | ٦ - الرقة : المراهم المضروبة ، و الهاء |
| عوض من الواو ، ج دقون ( اقرب الموارد ، مادة وق ) .                        |  |
| ٧ - ب : - ربع .   | ٨ - ج : هذه .                          |
| ٩ - ب : الا او ، ج : الاول في ، بجاء الادوات . وهي جمع أدوية بضم الهمزة و |  |
| تشديد الياء : سبعة مثاقيل ، و ادبون درهماً ( اقرب الموارد ، مادة وق ) .   |  |
| ١٠ - ب : مبنيا .  | ١١ - ج : فكذلك .                       |
| ١٢ - الاوساق جمع الوسق بفتح الواو و سكون السين : ستون صاعاً ( اقرب        |  |
| الموارد ، مادة و سق ) .   |  |

يَقْتَضِي الْعُمُومَ وَالْإِسْتِفْرَاقَ ، حَتَّى لَوْ خَلَيْنَا وَمَجَرَّدَهُ ؛ لَا مَكْنَنًا  
الْإِمْتِثَالَ ، فَكُنَّا نَوْجِبُ<sup>١</sup> رُبْعَ<sup>٢</sup> الْعُشْرِ فِي<sup>٣</sup> قَلِيلِهِ وَكَثِيرِهِ . فَخَبِرُ  
الْأَوَاقِي<sup>٤</sup> مُخَصَّصٌ ، لَا مُبَيَّنٌّ .

وَيَقْوَى عِنْدَنَا الْقَوْلُ الْأَوَّلُ ، لِأَنَّا قَدَبَيْتْنَا عِنْدَ الْكَلَامِ فِي الْعُمُومِ  
أَنَّ لَفْظَ الْجَنَاسِ لَا يُفِيدُ فِي كُلِّ مَوْضِعِ الْإِسْتِفْرَاقِ وَالشُّمُولِ ، وَإِذَا  
كَانَ الْأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ ؛ فَقَوْلُهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -<sup>٥</sup> : « فِي الرِّقَةِ رُبْعُ  
الْعُشْرِ » إِنَّمَا هُوَ إِشَارَةٌ إِلَى الْجَنَاسِ الَّذِي<sup>٦</sup> تَجِبُ فِيهِ هَذِهِ الزَّكَاةُ ،  
وَلَيْسَ فِيهِ بَيَانُ الْمَقَادِيرِ ، فَغَيْرُ مُتَكَرِّرٍ أَنْ يَكُونَ خَبَرُ الْأَوَاقِي<sup>٧</sup> مُبَيَّنًّا ،  
لَا مُخَصَّصًا<sup>٨</sup> .

وَمِمَّا يَدْخُلُ فِي هَذَا الْبَابِ قَوْلُ مَنْ يَقُولُ : « وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ »<sup>٩</sup>  
مُجْمَلٌ ، وَجَمَلٌ بِأَنَّهُ فَعَلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَعْتَمَدَ هَذَا الْقَائِلُ عَلَى أَنَّ  
الْبَاءَ تَقْتَضِي<sup>١٠</sup> الْإِلْصَاقَ ، مِنْ غَيْرِ أَنْ تَقْتَضِيَ<sup>١١</sup> الْقَدْرَ الَّذِي يُمَسَّحُ مِنْ  
الرَّأْسِ ، فَيَحْتَاجُ فِيهَا إِلَى بَيَانٍ .

وَهَذَا يَجِبُ أَنْ يُتَأَمَّلَ ، لِأَنَّ فِي التَّائِسِ مَنْ ذَهَبَ فِي الْبَاءِ إِلَى

- |                     |                                 |
|---------------------|---------------------------------|
| ١ - ج : يوجب .      | ٢ - الف : - ربيع .              |
| ٣ - ب : - في .      | ٤ - ب : الاواقي ، ج : الاواقي . |
| ٥ - ب : - السلام .  | ٦ - الف : التي .                |
| ٧ - ب و ج : يجب .   | ٨ - الف : غير مخصص .            |
| ٩ - ب و ج : يقتضي . |                                 |



- أَنَّهَا لِإِلْصَاقِ الْفَعْلِ بِالْفِعُولِ ، وَفِيهِمْ مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّهَا لِلتَّبْعِيضِ .  
وَمَنْ قَالَ بِالْأَوَّلِ اخْتَلَفُوا : فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ : أَنَّهَا تَقْتَضِي<sup>٢</sup> الْإِلْصَاقَ  
بِكُلِّ الْمَضِي الْمَذْكُورِ ، وَهُوَ مَذْهَبُ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ وَمَالِكٍ<sup>٣</sup> وَأَبِي  
عَلِيٍّ الْجَبَائِيِّ ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ : أَنَّهَا تَقْتَضِي<sup>٤</sup> الْإِلْصَاقَ عَلَى الْجُمْلَةِ ،  
مِنْ غَيْرِ اقْتِضَاءٍ لِكُلِّ<sup>٥</sup> ، أَوْ بَعْضٍ . وَعَلَى الْمَذْهَبِ الْأَوَّلِ لَا إِجْمَالَ<sup>٦</sup> .  
فِي الْآيَةِ<sup>٧</sup> ، لِأَنَّهَا إِذَا ذَلَّتْ عَلَى مَسْحِ جَمِيعِ<sup>٨</sup> الرَّأْسِ ، فَقَدْ زَالَ  
الْإِجْمَالُ . وَعَلَى الْمَذْهَبِ الثَّانِي - وَهُوَ الْإِلْصَاقُ الْمَطْلُوقُ - لَا بُدَّ مِنْ  
ضَرْبٍ مِنْ<sup>٩</sup> الْإِجْمَالِ ، لِأَنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْ هَذَا الظَّاهِرِ أَنَّ الرُّادِّ مَسْحَ الْجَمِيعِ ،  
أَوْ مَسْحَ<sup>١٠</sup> بَعْضٍ غَيْرِ مَعْيُنٍ أَوْ بَعْضٍ مَعْيُنٍ<sup>١١</sup> ، فَلَا بُدَّ مِنْ بَيَانٍ . وَكَذَلِكَ الْقَوْلُ  
فِي مَذْهَبِ مَنْ قَالَ : أَنَّهَا تَقْتَضِي<sup>١٢</sup> التَّبْعِيضَ ، لِأَنَّهُ بِمَنْزِلَةِ أَنْ<sup>١٣</sup> يَقُولُ :  
« امْسَحُوا بَعْضَ رُءُوسِكُمْ » فَإِذَا لَمْ يَبَيِّنْ<sup>١٤</sup> تَعْيِينَ وَلَا تَخْيِيرًا ؛ فَهُوَ مُجْمَلٌ .  
فَإِذَا قِيلَ : لَوْ تَعَيَّنَ الْبَعْضُ ؛ لَبَيَّنَّهُ ، فَإِذَا لَمْ يَبَيِّنْهُ<sup>١٥</sup> ؛ دَلٌّ<sup>١٦</sup>

٢ - ب و ج : يقتضي .

٤ - الف : فيهم .

٦ - ج : اجماع .

٨ - ج : جميع مسح .

١٠ - ب : - مسح .

١٢ - ج : يقتضي .

١٤ - ج : يبين .

١٦ - ب و ج : دلل .

١ - ب : + لا .

٣ - الف : ملك .

٥ - ج : الكل .

٧ - الف : فيها .

٩ - ب : - من .

١١ - الف : مبين .

١٣ - ب : أو .

١٥ - ب و ج : - فإذا لم يبينه .

على أَنَا مُخَيَّرُونَ .

قُلْنَا : وَلَوْ كَانَ الْمُرَادُ التَّخْيِيرَ ، لَبَيَّنَهُ<sup>١</sup> فَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ مُعَيَّنًا . وَقَدْ سَأَفَ الْكَلَامُ عَلَى نَظِيرِ هَذِهِ الطَّرِيقَةِ فِي بَابِ أَحْكَامِ الْأَوَامِرِ .

وَقَدْ أَلْحَقَ قَوْمٌ بِالْمُجْمَلِ قَوْلَهُ - تَعَالَى - : « فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا » ، لِأَنَّ هَذِهِ اللَّفْظَةَ تَقَعُ<sup>٢</sup> عَلَى مَا بَلَغَ إِلَى الزَّيْدِ ، وَإِلَى مَا بَلَغَ إِلَى الْمَرْفُوقِ<sup>٣</sup> ، وَالْمُنْكَبِ ، فَلَا بُدَّ مِنْ بَيَانِ .  
وَأَمْتَنَعَ قَوْمٌ مِنْ كَوْنِ هَذِهِ الْآيَةِ مُجْمَلَةً .

وَالْأَقْرَبُ أَنْ يَكُونَ فِيهَا إِجْمَالٌ ، لِأَنَّ قَوْلَنَا « يَدٌ » يَقَعُ<sup>٤</sup> عَلَى هَذَا الْمَضْمُونِ بِكَمَالِهِ ، وَيَقَعُ<sup>٥</sup> عَلَى أَعْضَائِهِ ، وَإِنْ كَانَتْ<sup>٦</sup> لَهَا أَسْمَاءُ<sup>٧</sup> تَخْصُصُهَا ، فَيَقُولُونَ : غَوَّضْتُ<sup>٨</sup> يَدِي فِي الْمَاءِ إِلَى الْأَشَاجِعِ ، وَإِلَى الزَّيْدِ<sup>٩</sup> ، وَإِلَى الْمَرْفُوقِ ، وَإِلَى الْمُنْكَبِ ، وَاعْطَيْتُهُ كَذَا

١ - ب : لبينت . ٢ - ج : يقع .

٣ - ب : + و الى ما بلغ الى المرفق ، ج : المرافق .

٤ - ب : يرتفع ، بجاء يد يقع . ٥ - ب : تقع .

٦ - ج و ب : كان . ٧ - ج : اسماء ، بصيغة المفرد المنصوب .

٨ - ب : تخصصبها ، ج : يتصبها . ٩ - ج : + و .

١٠ - ب : غوضت . ١١ - ج : او .

١٢ - ب : الموتد .

ييدي، وَإِنَّمَا أُعْطَاهُ<sup>١</sup> بِأَنَامِلِهِ، وَكَذَلِكَ كَتَبْتُ يَدَيَّ، وَإِنَّمَا كَتَبَ<sup>٢</sup> بِأَصَابِعِهِ .

وليس يَجْرَى قولنا « يَدٌ » مَجْرَى « إِنْسَانٍ » - كما ظَنَنَهُ قَوْمٌ -  
لِأَنَّ الْإِنْسَانَ يَقَعُ عَلَى جُمْلَةٍ يَخْتَصُّ كُلُّ بَعْضٍ مِنْهَا بِاسْمِهِ مِنْ غَيْرِ  
أَنْ يَقَعَ اسْمُ إِنْسَانٍ عَلَى أَبْجَاضِهَا ، كَمَا يَقَعُ اسْمُ الْيَدِ عَلَى كُلِّ  
بَعْضٍ مِنْ هَذَا الْمَضْيُوقِ ، فَبَانَ أَنَّ الْأَجْمَالَ حَاصِلٌ فِي الْآيَةِ . وَمَنْ  
قَالَ : أَجْمِلُهُ<sup>٣</sup> عَلَى أَقَلِّ مَا يَتَنَاوَلُهُ الْإِسْمُ يَحْتَاجُ إِلَى دَلِيلٍ .

وَمِمَّا أَلْحَقَهُ قَوْمٌ بِالْمَجْمَلِ وَلَيْسَ فِي الْحَقِيقَةِ كَذَلِكَ قَوْلُهُ  
- تَعَالَى - : « حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَمْهَاتُكُمْ » وَمَا جَرَى مَجْرَى ذَلِكَ مِنْ  
تَعْلِيلِ التَّحْرِيمِ بِالْأَعْيَانِ ، وَمَعْلُومٌ أَنَّ الْأَعْيَانَ مِنَ الْأَجْسَامِ لَا تَدْخُلُ<sup>٤</sup>  
تَحْتَ الْقُدْرَةِ ، وَالتَّحْرِيمُ إِنَّمَا يَتَنَاوَلُ مَقْدُورَنَا ، فَبِئْسَ الْكَلَامُ حَذْفُ ،  
وَتَقْدِيرُهُ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ الْفِعْلُ فِي هَذِهِ الْأَعْيَانِ ، وَجَرَى ذَلِكَ فِي أَنَّهُ  
مَجَازٌ وَلَا يَجُوزُ التَّمَلُّقُ بِظَاهِرِهِ<sup>٥</sup> مَجْرَى قَوْلِهِ تَعَالَى : « وَاسْأَلْ<sup>٦</sup>  
الْقُرْيَةَ » .

٢ - ب : كَتَبْتُ .

١ - أ : اعطى .

٤ - أ : تَعَالَى .

٣ - ج : جُمْلَةٍ .

٦ - ب و ج : مَقْدُورَنَا .

٥ - ج : يَدْخُلُ .

٨ - ب : سِيلُ .

٧ - ج : بِظَاهِرِهِ .

وَهَذَا غَيْرُ صَحِيحٍ ، لِأَنَّ التَّعَارُفَ قَدْ اقْتَضَى فِي ١ تَعْلِيقُ التَّحْرِيمِ .  
أَوْ التَّحْلِيلِ ٢ بِالْأَعْيَانِ الْأَفْعَالِ ٣ فِيهَا ، وَصَارَ ذَلِكَ بِالْعَرَفِ يَتَجَرَّى ٤  
مَنْجَرَى تَعْلِيقِ الْأَمْلَاقِ بِالْأَعْيَانِ ، لِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ : « فَلَا تَمْلِكُ  
دَارَهُ وَعَبْدَهُ » وَإِنَّمَا يُرِيدُونَ أَنَّهُ تَمْلِكُ التَّصَرُّفَ فِيهِمَا ٥ . ثُمَّ الْمَفْهُومُ  
مِنْ هَذَا التَّصَرُّفِ مَا يَلِيقُ بِالْمَعِينِ الَّتِي أُضِفَتْ إِلَى الْمَلِكِ مِنْ اسْتِغْنَاءٍ ،  
وَأَنْتِفَاعٍ ٦ ، وَغَيْرِ ذَلِكَ .

وَإِنَّمَا حَمَلْنَاهُمْ عَلَى هَذَا الْحَذَفِ ٧ فِي الْمَلِكِ وَالتَّحْرِيمِ وَالتَّحْلِيلِ  
طَلَبُ الْإِخْتِصَارِ ، فَاسْتَطَالُوا ٨ أَنْ يَذْكُرُوا جَمِيعَ الْأَفْعَالِ ، وَ  
يُعَدِّدُوا ٩ سَائِرَ الْمَنَافِعِ ، فَحَذَفُوا مَا يَتَعَلَّقُ بِالتَّحْرِيمِ أَوْ ١٠ الْمَلِكِ  
بِهِ ، اخْتِصَارًا .

وَلَا يُمَكِّنُ أَحَدًا ١١ أَنْ يَقُولَ : أَنَّ ١٢ إِضَافَةَ الْمَلِكِ إِلَى الْأَعْيَانِ

١ - ب : - في .

٢ - ب : التحريم ، بجاء التحليل .

٣ - ب : وبالأفعال .

٤ - ب : فصار .

٥ - ج : ما يعرف .

٦ - ب : تجرى .

٧ - ج : فيها .

٨ - ب و ج : هذه .

٩ - ب و ج : انتفاع و استغناء ولي درج : أو ، بجاء واو است .

١٠ - ب : - العلف ، + التصرف ما يليق بالمعين الغلاف .

١١ - الف : واستطالوا .

١٢ - ب : تمددوا .

١٣ - ب و ج : و .

١٤ - ب : احد .

١٥ - ب : - ان .

هو مجازاً ، وغير ظاهر<sup>٢</sup> ، بل بالتعارف قد صار هو الظاهر ، وكذلك القول في التحريم والتحليل<sup>٣</sup> . وآي منصف<sup>٤</sup> يذهب عليه أن قولنا : « إن الميتة محرمة<sup>٥</sup> » أو<sup>٦</sup> « الخمر... » ظاهر ، وحققة ، وليس على سبيل المجاز .

وَمِمَّا أَحَقَّهُ قَوْمٌ بِالْمُجْمَلِ - وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَعَ التَّامِلِ كَذَلِكَ -  
 ما رَوَى عن النبي - عليه السلام -<sup>١٠</sup> من قوله<sup>١١</sup> : « لاصلوة إلا بفاتحة الكتاب » ، و « لا نكاح إلا بولي » ، و « لاصلوة إلا بظهور » ،  
 و « ائتمدوا على أن لفظة<sup>١٢</sup> « لا » لا<sup>١٣</sup> يمكن أن تكون نافية<sup>١٤</sup> لتفعيل  
 مع علينا بوقوعه ، فيجب أن يكون داخل فيه<sup>١٥</sup> على<sup>١٦</sup> أحد  
 الأمرين : إما الأجزاء<sup>١٧</sup> \* ، وإما التمام والفضل ، وإذا<sup>١٨</sup> لم  
 يكن في اللفظ ما يقتضي ذلك ، فهو مجمل . وربما قالوا : أن الأجزاء<sup>١٩</sup>

٢ - الف : الظاهر .

١ - ب : مبينان .

٤ - ب و ج : التحليل و التحريم .

٣ - الف : قد ، ج : قد .

٦ - ب : قوله .

٥ - ج : يصف .

٨ - الف : و .

٧ - ب و ج : + علينا .

١٠ - ب و ج : ص ع .

٩ - ب : لم .

١٢ - الف : اللفظ .

١١ - ب : - من قوله .

١٤ - الف و ج : يكون نافية .

١٣ - الف : لا .

١٦ - ب : تحت ، بجاء فيه على .

١٥ - ج : فيه .

١٨ - ب و ج : فإذا .

١٧ - ب : الاخر .

وَالْتَّمَامَ لَا يَصِحُّ أَنْ يُرَادَ<sup>١</sup> بِعِبَارَةٍ وَاحِدَةٍ .  
وَالَّذِي يَقُولُهُ فِي هَذَا الْبَابِ : أَنَّ الَّذِي ذَكَرُوهُ وَإِنْ كَانَ فِي  
الْلَفْظِ نَفْيًا ، فَهُوَ فِي الْمَقْصِدِ<sup>٢</sup> وَالْفَرَضِ<sup>٣</sup> اثْبَاتٌ ، وَالْفَرَضُ<sup>٤</sup> أَنْ مِنْ شَرِطِ  
الْصَّلَاةِ الطَّهُّورُ ، وَقِرَاءَةُ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ ، وَالْوَلِيُّ فِي النِّكَاحِ ،  
فَجَعَلُوا<sup>٥</sup> النَّهْيَ مُنْبِئًا<sup>٦</sup> عَنِ الْإِثْبَاتِ ، وَهُوَ أَوْ كُذِّمَهُ ، لِأَنَّ قَوْلَ الْقَائِلِ :  
« لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهُّورٍ » أَوْ كُذِّمَ قَوْلُهُ : مِنْ شَرِطِ الصَّلَاةِ الطَّهُّورُ ،  
وَالنَّهْيُ<sup>٧</sup> وَاقِعٌ فِي الْحَقِيقَةِ عَلَى الصَّلَاةِ ، لِأَنَّ<sup>٨</sup> فَقَدْ الطَّهَارَةَ يَنْفِي<sup>٩</sup>  
كَوْنَهَا صَلَاةً مَشْرُوعَةً . وَكَذَلِكَ الظَّاهِرُ فِي كُلِّ مَا دَخَلَ عَلَيْهِ هَذَا  
الْعَرْفُ مِنْ نِكَاحٍ ، أَوْ<sup>١٠</sup> صِيَامٍ ، أَوْ<sup>١١</sup> غَيْرِ ذَلِكَ .  
وَأِنَّمَا قَادَتَنَا<sup>١٢</sup> الضَّرَرَةُ<sup>١٣</sup> فِيمَا رَوَى<sup>١٤</sup> مِنْ قَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -<sup>١٥</sup> :  
« لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ » إِلَى<sup>١٦</sup> أَنْ نَحْمِلَهُ عَلَى نَفْيِ

- |                                      |                             |
|--------------------------------------|-----------------------------|
| ١ - الف وج : يراد .                  | ٢ - ج : - : في .            |
| ٣ - ب : المقصد .                     | ٤ - ج : - : اثبات والفرض .  |
| ٥ - ب : - : ان .                     | ٦ - ب وج : فيجعلوا .        |
| ٧ - الف : منبئاً .                   | ٨ - ج : النهي .             |
| ٩ - ب : لا .                         | ١٠ - ب : - : من .           |
| ١١ - ب وج : و .                      | ١٢ - ج : و .                |
| ١٣ - الف : افادتنا .                 | ١٤ - الف : - : من النبي ص . |
| ١٥ - الف : - : من قوله عليه السلام . | ١٦ - ب وج : على .           |

الفضل وَ التَّامَّ ، لِحَصُولِ الْإِجْمَاعِ عَلَى أَنَّ الصَّلَاةَ فِي غَيْرِ الْمَسْجِدِ  
شَرْعِيَّةٌ مُجْزِئَةٌ .

وَأَمَّا مَا أَلْحَقَهُ قَوْمٌ بِالْعُمومِ ، وَهُوَ عِنْدَ آخَرِينَ مِنَ الْمُجْمِلِ ،  
فَهُوَ قَوْلُهُ - تَعَالَى ١ - : « أَقِيمُوا الصَّلَاةَ » ، فَإِنَّ أَصْحَابَ الشَّافِعِيِّ اعْتَمَدُوا  
عَلَى هَذِهِ الْآيَةِ فِي وَجوبِ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ٢ .  
فِي التَّشْهِيدِ الْأَخِيرِ ، مِنْ حَيْثُ كَانَ لَفْظُ الصَّلَاةِ يُفِيدُ الدُّعَاءَ .

وَأَنكَرَ آخَرُونَ ذَلِكَ ، وَادَّعَوْا أَنَّ لَفْظَةَ الصَّلَاةِ قَدْ انْتَقَلَتْ  
بِالْعَرَفِ الشَّرْعِيِّ إِلَى ذَاتِ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ ، فَلَا يَجُوزُ أَنْ  
يُحْمَلَ لَفْظُ الصَّلَاةِ عَلَى مَا كَانَ فِي اللَّفْظِ .

وَالصَّحِيحُ أَنَّ ذَلِكَ يَصِحُّ التَّمَلُّقُ بِهِ ، لِأَنَّ لَفْظَ الصَّلَاةِ فِي ١٠  
أَصْلِ اللَّفْظِ هُوَ الدُّعَاءُ بِالشَّبْهِ ، وَلَمْ يَنْتَقِلْ بِعَرَفِ الشَّرْعِ عَنْ هَذَا  
الْمَعْنَى ، وَإِنَّمَا تَخَصَّصَ ، لِأَنَّهُ كَانَ مَحْمُولًا قَبْلَ الشَّرْعِ عَلَى كُلِّ  
دُعَاءٍ ، فِي أَيِّ مَوْضِعٍ كَانَ . وَفِي الشَّرِيعَةِ تَخَصَّصَ ١١ بِالدُّعَاءِ فِي  
رُكُوعٍ ١٢ وَسُجُودٍ وَقِرَاءَةٍ . وَجَرَى فِي أَنَّهُ تَخَصَّصَ ١٣ مُجْرَى لَفْظِ

١ - الف و ج : فاما .

٢ - الف : ع .

٣ - ب و ج : لفظ .

٤ - الف : ولا .

٥ - ب : من .

٦ - ب : الركوع .

٧ - الف : - تعالى .

٨ - ب : فانكر .

٩ - الف و ج : - ذات .

١٠ - ب : - هو .

١١ - الف : يختص ، ب : تخصيص .

١٢ - ج : يختص .

الصيام<sup>١</sup> لِأَنَّهُ كَانَ<sup>٢</sup> فِي اللَّفَةِ عِبَارَةً عَنِ الْإِمْسَاكِ ، وَصَادَ فِي الشَّرْعِ  
عِبَارَةً عَنِ الْإِمْسَاكِ<sup>٣</sup> عَنْ أَشْيَاءَ مَخْصُوصَةٍ فِي أَوْقَاتٍ مَخْصُوصَةٍ .  
فَأَمَّا الزَّكَاةُ ، فَهِيَ النَّمَاءُ وَالزِّيَادَةُ فِي اللَّفَةِ ، وَجُعِلَ فِي الشَّرْعِ  
عِبَارَةً<sup>٤</sup> عَنْ سَبَبِ ذَلِكَ مِنَ الصَّدَقَةِ الْمَخْصُوصَةِ . فَاتَّعَلَقَ بِهِ<sup>٥</sup> عَلَى مَا  
بَيَّنَّاهُ فِي وَجُوبِ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ - ص ع - فِي التَّشْهِيدَيْنِ  
الْأَوَّلِ<sup>٦</sup> وَالْآخِرِ صَحِيحٍ مُطَرِّدٍ .

وَلَوْ أَنَّ أَصْحَابَ الشَّافِعِيِّ احْتَجَّوْا فِي وَجُوبِ الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ  
فِي التَّشْهِيدِ بِقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « إِنْ اللَّهُ وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَى  
النَّبِيِّ<sup>٧</sup> يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا » ، فَإِنَّ<sup>٨</sup>  
ظَاهَرَ الْأَمْرِ<sup>٩</sup> يَفْتَضِي الْوَجُوبَ ، وَتَدْخُلُ فِيهِ جَمِيعُ الْأَحْوَالِ الَّتِي  
مِنْ جَمَلِيَّتِهَا حَالُ التَّشْهِيدِ ؛ لَكَانَ أَقْوَى مِمَّا تَعَلَّقُوا بِهِ فِي ذَلِكَ .  
فَأَمَّا قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « أَقِمُوا الصَّلَاةَ » ؛ فَيَدْخُلُ تَحْتَهُ الصَّلَاةُ  
الْوَاجِبَةُ وَالنَّفْلُ وَالْقَضَاءُ وَالْإِدَاءُ<sup>١٠</sup> .

١ - الف : صيام .

٢ - اللب : كان .

٣ - ب و ج : إمساك .

٤ - ب : - مخصصة .

٥ - ج : - عبارة .

٦ - الف : - ب .

٧ - ب : الشهادتين الاولين .

٨ - الف : - ان ، تا اينجا .

٩ - الف : وان .

١٠ - الف : هذه الآية ، بجای الامر .

١١ - ج : + و .

١٢ - ج : الاداء والقضاء .



- وَذَهَبَ قَوْمٌ إِلَى أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ تَحْتَ اللَّفْظَةِ إِلَّا وَاجِبُ الصَّلَوَاتِ<sup>١</sup>  
 دُونَ نَفْلِهَا، وَأَصُولُهَا دُونَ قَضَائِهَا، وَاعْتَلَوْا بِالْوَعْدِ فِي خُرُوجِ النَّافِلَةِ، وَبَانَ  
 الْفَائِتُ تَابِعٌ لِلْأَصْلِ، وَيُوجِبُهُ الْإِخْلَالُ بِالْأَصْلِ، فَكَيْفَ يُرَادُ مِنْهُمَا.  
 وَهَذَا لَيْسَ بِصَحِيحٍ، لِأَنَّهُ لَيْسَ فِي كُلِّ مَوْضِعٍ مِنَ الْقُرْآنِ  
 أَمْرٌ فِيهِ بِالصَّلَاةِ اقْتَرَنَ بِهِ الْوَعْدُ، وَمَا اقْتَرَنَ بِالْوَعْدِ يُعْمَلُ الْوَعْدُ  
 عَلَى أَنَّهُ يَتَنَاوَلُ مَنْ تَرَكَ الْوَاجِبَ مِنَ الصَّلَاةِ، وَإِنْ كَانَ الْأَمْرُ  
 بِالْكَلِّ<sup>٢</sup> عَامًّا. وَلَا<sup>٣</sup> تَنَافَى<sup>٤</sup> بَيْنَ أَنْ يُرِيدَ آدَاءُ الْأَصْلِ وَقَضَاءَهُ<sup>٥</sup>  
 إِذَا فَاتَ، وَ لَوْ صَرَّحَ بِذَلِكَ<sup>٦</sup>، حَتَّى يَقُولَ: قَدْ أَوْجِبْتُ<sup>٧</sup> عَلَيْكَ  
 فِعْلَ الصَّلَاةِ مُؤَدِّيًّا، فَإِنْ<sup>٨</sup> فَرَطْتَ فَهِيَ وَاجِبَةٌ قَضَاءً؛ لَكَانَ ذَلِكَ  
 صَحِيحًا لَا تَنَافَى<sup>٩</sup> فِيهِ.

وَمِمَّا يَجْرِي مَجْرَى مَا ذَكَرْنَاهُ<sup>١٠</sup> مَا<sup>١١</sup> تَمَلَّقَ قَوْمٌ بِهِ<sup>١٢</sup> فِي أَنَّ  
 الرِّقَبَةَ فِي كِفَاةِ الظَّهَارِ يَجِبُ أَنْ تَكُونَ مُؤَمَّنَةً، يَقُولُهُ<sup>١٣</sup> - تَعَالَى -:

- |                           |                      |
|---------------------------|----------------------|
| ١ - ب و ج : الصلوة .      | ٢ - ج : بكل .        |
| ٣ - الف : فلا .           | ٤ - ج : تناف .       |
| ٥ - ج : أو ، يجاى آداء .  | ٦ - ج : قضاء .       |
| ٧ - ب : تلك ، يجاى بذلك . | ٨ - ب : وجبت .       |
| ٩ - ب : وإن .             | ١٠ - ب : ينافى .     |
| ١١ - ج : + و .            | ١٢ - الف : - ما .    |
| ١٣ - الف : - به .         | ١٤ - ب و ج : بقوله . |

« وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ » .

وَأَنْكَرَ آخَرُونَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ<sup>١</sup> ، مِنْ أَنَّ الْكَافِرَ لَيْسَ بِخَبِيثٍ عَلَى التَّحْقِيقِ ، وَأَنَّ الْمَتَى<sup>٢</sup> لَا يُسَمَّى<sup>٣</sup> نَفَقَةً<sup>٤</sup> .

وَلَيْسَ مَا أَنْكَرُوهُ بِمُسْتَبْعَدٍ ، لِأَنَّ الْخَبِيثَ لَا خِلَافَ بَيْنَ الْأُمَّةِ فِي إِطْلَاقِهِ عَلَى كُلِّ كَافِرٍ ، كَمَا أَطْلَقُوا الطُّهَارَةَ فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ . وَغَيْرُ مُتَتَّبِعٍ أَنْ يُسَمَّى الْعَتَقُ إِفْثَاقًا<sup>٥</sup> فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى ، لِأَنَّهُمْ يُسَمُّونَ مَنْ أَعْتَقَ عَبْدَهُ<sup>٦</sup> بِوَجْهِ اللَّهِ - تَعَالَى - أَنَّهُ مُنْفِقٌ لِمَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى<sup>٧</sup> ، وَالْإِفْثَاقُ اسْمٌ لِإِخْرَاجِ الْأَمْوَالِ فِي الْوُجُوهِ الْمُخْتَلِفَةِ ، فَلَا وَجْهَ لِاسْتِبْعَادِ ذَلِكَ .

١٠. وَيَجْرَى مَجْرَى هَذِهِ الْآيَةِ قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ ، أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ » ، فَإِنَّ أَصْحَابَ الشَّافِعِيِّ يَسْتَدِلُّونَ بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلَى أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُقْتَلُ بِكَافِرٍ . وَظَنَ قَوْمٌ عَلَى هَذَا الْإِعْتِمَادِ مِنْهُمْ بِأَن قَالُوا : مَا تَمَلَّقَ الْإِسْتِوَاءُ

١ - الف : عليهم ذلك .

٢ - الف : الفسق .

٣ - الف : يسا .

٤ - الف : - نفقة ، جاي آن سفيد است .

٥ - الف : الذي .

٦ - الف : إيفاقاً .

٧ - ب و ج : عبده .

٨ - ج : - تعالى .

٩ - ج : - أصحاب الجنة .

١٠ - ب و ج : وان .

به غير<sup>١</sup> مذكور، ولا يمكن إدعاء العموم فيه، فهو<sup>٢</sup> كالمجمل الذي لا ظاهر له.

وليس يمتنع<sup>٣</sup> التعلق بهذه الآية، لاسيما على مذهب من يقول في كل شيء «يَحْتَمِلُ» لأشياء<sup>٤</sup> مختلفة: أن اللفظ إذا أُطلق، ولم يبين التوكيد به<sup>٥</sup> أنه<sup>٦</sup> قصد وجهاً معيناً؛ حُمِلَ على العموم. •  
ولهذا يقولون في الأمر - إذا عُرِيَ من ذكر وقت أو مكان - : أنه عام في الأوقات والأماكن، فما المانع من أن الاستواء إذا لم يتخصص<sup>٧</sup> وجب حمّله على كل الصفات.

على أننا كما علمنا من عادة الصحابة والتابعين وعرفهم أن يعملوا ألفاظ العموم على الاستفراق إلا أن يقوم دليل، كذلك<sup>٨</sup> ١٠.  
علمنا<sup>٩</sup> منهم أن يحيلوا الألفاظ المطلقة<sup>١٠</sup> المتعملة على كل ما تصلح<sup>١١</sup> له إلا أن يمنع دليل.

١ - ب : - غير .

٢ - ج : يمنع .

٣ - ب : الاشياء .

٤ - ب : إذا ، بجای انه .

٥ - ب : القاض .

٦ - ب : اعتدنا ، ج : اعتدنا . ١٢ - ب : - المطلقة .

١٣ - ب و ج : يصلح .

٢ - ب و ج : وهو .

٤ - ب و ج : محتمل .

٦ - ج : فيه .

٨ - الف : يخصص .

١٠ - الف : لذلك .

## فصل في ذكر جواز تأخير التبليغ

إِعْلَمُ أَنَّ التَّبْلِيغَ مِنَ النَّبِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مَوْقُوفٌ عَلَى الْمَصْلَحَةِ ، فَإِنْ اقْتَضَتْ تَقْدِيمُهُ ؛ تَقَدَّمَ . وَإِنْ اقْتَضَتْ تَأْخِيرُهُ ؛ تَأَخَّرَ .  
فَمَنْ قَالَ مِنَ الْفُقَهَاءِ : أَنَّ التَّبْلِيغَ لَا يَجُوزُ أَنْ يَتَأَخَّرَ ، وَأَرَادَ عَنْهُ وَقْتُ الْحَاجَةِ وَالْمَصْلَحَةِ ؛ فَلَا مَرُّ عَلَى ذَلِكَ . وَإِنْ أَرَادَ أَنَّهُ لَا يَتَأَخَّرُ عَنْ وَقْتِ إِمْكَانِ الْإِبْلَاجِ وَالْإِدَاءِ ؛ فَذَلِكَ بَاطِلٌ ، لِأَنَّهُ غَيْرُ مُتَّبِعٍ أَنْ يَكُونَ وَقْتُ إِمْكَانِ الْإِبْلَاجِ \* لَا تَتَعَلَّقُ بِهِ [١٦٩] الْمَصْلَحَةُ ، فَلَا يَحْسُنُ الْإِبْلَاجُ .

ثُمَّ ذَلِكَ يَلْزَمُ فِيهِ تَعَالَى ، حَتَّى يَكُونَ مَتَى أَمَكَّنَهُ تَعْرِيفُنَا ١ . ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ التَّعْرِيفُ وَاجِبًا إِمَّا يَخْطُبُ مِنْهُ - تَعَالَى - أَوْ بِرَسُولِهِ ٢ . وَهَذَا يَقْتَضِي أَنْ لَا يَقِفَ التَّقْدِيمُ عَلَى حِدٍّ ٣ .

فَأَمَّا قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ

١ - ج : اخْتُصَتْ . ٢ - ب : - . عَنْ .

٢ - ب : - وَالْإِدَاءُ ، نَا إِنْجَا . ٤ - ب وَج : يَتَلَقَّ .

٥ - ج : يَصَحُّ . ٦ - أ : - تَعْرِيفُنَا .

٧ - أ : - رَسُولٌ ، ج : بِرَسُولٍ . ٨ - ب : - إِحْدَى .

وَبِكَذَاكَ ١. فَإِنَّهُ يَقْتَضِي إِجَابَ التَّبْلِيغِ عَلَى الْوَجْهِ الْمَأْمُورِ بِهِ ، فَمِنْ  
الَّذِينَ تَقَدَّمَهُ دُونَ تَأْخِيرِهِ ٢. ثُمَّ يَهَذَا الْقَوْلُ وَجِبَ التَّبْلِيغِ ، وَقَدْ  
كَانَ - قَبْلَ نَزْوِلِهِ - التَّبْلِيغُ مُبَكِّناً ، لَيْسَ بِوَاجِبٍ ، وَحَمَلُهُمْ ذَلِكَ  
عَلَى تَأْخِيرِ بَيَانِ الْمُجَبَّلِ غَيْرُ صَحِيحٍ ، لِأَنَّا نَجُوزُ تَأْخِيرَ بَيَانِ الْمُجَبَّلِ  
وَسَنَدُلُ عَلَيْهِ بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى ٣. وَمَنْ مَنَعَ مِنْ ذَلِكَ ، فَلَا نَ  
تَأْخِيرَ بَيَانِ الْمُجَبَّلِ يَقْتَضِي قُبْحَ الْخَطَابِ ، وَلَيْسَ هَذَا فِي التَّبْلِيغِ ،  
لِأَنَّهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - لَمْ يُخَاطَبَ بِشَيْءٍ ، فَبَيَّنَهُ .

## فصل في أن البيان لا يجوز تأخيرهُ

### عن وقت ٧ الحاجة

أَمَلْتُمْ أَنَّ هَذِهِ الْمَسْأَلَةَ لَا خِلَافَ فِيهَا ، وَالَّذِي يُدَلُّ - مَعَ ذَلِكَ - ١  
عَلَى صِحَّةِ مَا ذَكَرْنَاهُ أَنَّ تَعْدِيرَ الْعِلْمِ بِالْوَجِبِ أَوْ سِيئِهِ يَقْتَضِي  
قُبْحَ التَّكْلِيفِ ، وَتَجْرِي مِثْرَى تَكْلِيفِ مَا لِإِطْلَاقِ ، وَلَا ٢ فَرَقَ عِنْدَنَا ٣

١ - الف : - من وبك . ج : + و .

٢ - ب و ج : نزول . ٤ - الف : تستدل .

٥ - الف : - تعالى . ٦ - ب : + غير صحيح .

٧ - ب و ج : - حال . ٨ - ب : - صحتة .

٩ - ب : - تنبيه . ١٠ - الف : - فلا .

١١ - ب و ج : - بين .

المقلاء في القبح بين تكليف من<sup>١</sup> لا يقدر، ومن<sup>٢</sup> لا يتمكن من العلم، والتبيين<sup>٣</sup> وإن لم يحصل في وقت الحاجة؛ فلاجل تفریط المكيف، وإنما أتى به<sup>٤</sup> من قبل نفسه، والتبيين<sup>٥</sup> في إمكان المكيف<sup>٦</sup> وإن قرط فيه.

### فصل في تأخير البيان عن وقت الخطاب

اختلف الناس في هذه المسألة فمنهم من امتنع من تأخير بيان المجهل والعموم عن وقت الخطاب، وقال يمثل ذلك في الأوامر، وهو قول أبي علي وأبي هاشم وأهل الظاهر. ومنهم<sup>١</sup> من قال يجوز تأخير بيان المجهل والعموم إلى وقت الحاجة، وهو قول أكثر الشافعية، وبعض أصحاب أبي حنيفة. ومنهم من أجاز تأخير بيان المجهل، ولم يجز ذلك في العموم وما جرى مجراه، وهو قول جماعة من أصحاب الشافعي وأبي الحسن الكرخي. ومنهم

١- ج: ما. ٢- ج: بين.

٣- ج: التبين. ٤- ب: فيه، ج: اوتي فيه.

٥- ب و ج: التبين. ٦- ب و ج: امكانه.

٧- الف: - و. ٨- ب و ج: - وقت.

٩- ب و ج: فيهم.

مَنْ أَجَازَ تَأْخِيرَ بَيَانِ الْأَوَامِرِ، وَلَمْ يُعْزِدهُ فِي الْأَخْبَارِ .  
وَالَّذِي تَنْهَبُ<sup>١</sup> إِلَيْهِ أَنْ الْمُجْمَلُ مِنَ الْخُطَابِ يَجُوزُ تَأْخِيرُ بَيَانِهِ  
إِلَى وَقْتِ الْحَاجَةِ . وَالْعُمُومُ لَوْ كَانَ بَاقِيًا عَلَى أَصْلِ اللَّفْظِ فِي أَنْ  
ظَاهِرُهُ مُحْتَمَلٌ لَجَازَ - أَيْضًا - تَأْخِيرُ بَيَانِهِ ، لِأَنَّهُ فِي حُكْمِ الْمُجْمَلِ ،  
وَإِذَا انْتَقَلَ بِعَرَفِ الشَّرْعِ إِلَى وَجُوبِ الْإِسْتِغْرَاقِ بِظَاهِرِهِ ، فَلَا يَجُوزُ  
تَأْخِيرُ بَيَانِهِ .

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى جَوَازِ تَأْخِيرِ بَيَانِ الْمُجْمَلِ أَنَّهُ غَيْرُ مُنْتَبِعٍ أَنْ  
تُعْرِضَ<sup>٢</sup> فِيهِ مَصْلَحَةُ دِينِيَّةٍ فَيَحْسُنَ لَهَا .

وَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَقُولُوا : هَيْهَنَا وَجْهٌ قَبِيحٌ<sup>٣</sup> وَهُوَ الْخُطَابُ بِمَا لَا  
يَقْتَضِيهِ<sup>٤</sup> الْمُخَاطَبُ مَعْنَاهُ ، وَالْمَصْلَحَةُ لَا تَقْتَضِي<sup>٥</sup> حَسَنَ مَا فِيهِ وَجْهٌ  
قَبِيحٌ ثَابِتٌ<sup>٦</sup> ، لِأَنَّا سَنَبِّينُ<sup>٧</sup> أَنْ الَّذِي أَدْعُوهُ غَيْرُ صَحِيحٍ ، وَأَنَّهُ لَا وَجْهَ  
قَبِيحٍ فِيهِ .

و - أَيْضًا - فَتَأْخُرُ الْعِلْمُ<sup>٨</sup> بِتَضْيِيلِ صِفَاتِ الْفِعْلِ<sup>٩</sup> لَيْسَ بِأَكْثَرِ

١ - ج : يَنْهَبُ . ٢ - ب : وَ ، بِجَايِزٍ .

٣ - الف : وَ . ٤ - ب : الظَّاهِرُ .

٥ - ب و ج : فَذَا . ٦ - ج : تَأْخِيرُهُ .

٧ - الف و ج : يَحْسُنُ . ٨ - ج : تَضْيِيلُ . ٩ - الف : - وَ .

١٠ - ب و ج : يَقْتَضِي . ١١ - الف : نَبِّينُ ، ج : - وَ .

١٢ - الف : - فِيهِ . ١٣ - الف : الْعِلْمُ .

مِنْ تَأْخِيرِ إِقْدَارِ الْمُكَلِّفِ عَلَى الْفِعْلِ ، وَلَا خِلَافَ فِي أَنَّهُ لَا يَجِبُ أَنْ يَكُونَ فِي حَالِ الْخُطَابِ قَادِرًا ، وَلَا عَلَى سَائِرِ وَجُوهِ التَّمَكُّنِ ، فَكَذَلِكَ الْعِلْمُ<sup>١</sup> بِصِفَةِ الْفِعْلِ<sup>٢</sup> .

و- أَيْضًا - فَقَدْ نَطَقَ الْكِتَابُ بِتَأْخِيرِ الْبَيَانِ فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى :-  
 ١٥ « إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُذَبِّحُوا بِقَرَّةٍ . قَالُوا : أَتَنْتَخِذُنَا هُزُؤًا ؟ ! قَالَ : أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ . قَالُوا : ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ ؟ قَالَ : إِنَّهُ يَقُولُ : إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا يَكْرُ ، عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ ، فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ . قَالُوا : ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا ؟ ، قَالَ : إِنَّهُ يَقُولُ : إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ .  
 ٢٠ قَالُوا : ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ ؟ ، إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا ، وَإِنَّا  
 إِنِشَاءَ اللَّهِ لَمُهْتَدُونَ . قَالَ : إِنَّهُ يَقُولُ : إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ ، مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا . قَالُوا : الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ ، فَذَبِّحُوهَا ، وَمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ .<sup>٣</sup> وَ وَجْهُ الدَّلَالَةِ مِنْ الْآيَةِ أَنَّهُ - تَعَالَى - أَمَرَهُمْ بِذَبْحِ بَقَرَةٍ لَهَا هَذِهِ الصِّفَاتُ الْمَذْكُورَةُ كُلُّهَا ،  
 ١٥ وَ لَمْ يُبَيِّنْ فِي أَوَّلِ وَقْتِ الْخُطَابِ ذَلِكَ<sup>٤</sup> حَتَّى رَاجِعُوهُ وَاسْتَفْهَمُوهُ ،

١ - تَبَيَّنَ بِقَادِيَا . ٢ - الْف : - الْعِلْم .

٣ - الْف : الْعِلْم . ٤ - ج : قَالَ .

٥ - ب و ج : - وَقَدْ : ٦ - الْف : - ذَلِكَ .



حَتَّى يَبَيِّنَ<sup>١</sup> لَهُمُ الْمُرَادَ شَيْئًا بَعْدَ شَيْءٍ ، وَهَذَا صَرِيحٌ فِي جَوَازِ  
تَأْخِيرِ الْبَيَانِ .

فَإِنْ قِيلَ : لِمَ<sup>٢</sup> زَعَمْتُمْ أَنَّ الصِّفَاتِ كُلَّهَا هِيَ لِلْبَقَرَةِ الْأُولَى  
الَّتِي أُمِرُوا بِذَبْحِهَا ، وَمَا أَنْكَرْتُمْ أَنْ يَكُونُوا أُمِرُوا فِي  
الْخُطَابِ الْأَوَّلِ بِذَبْحِ<sup>٣</sup> بَقَرَةٍ مِنْ عَرِضِ الْبَقَرِ<sup>٤</sup> ، فَلَوْ امْتَثَلُوا<sup>٥</sup> ،  
ذَبَحُوا<sup>٦</sup> أَى بَقَرَةٍ اتَّفَقَتْ ، كَانُوا قَدْ فَعَلُوا الْوَاجِبَ ، فَلَمَّا تَوَقَّفُوا ،  
وَرَأَوْهُمْ تَغَيَّرَتِ الْمَصْلَحَةُ ، فَأُمِرُوا بِذَبْحِ بَقَرَةٍ غَيْرِ فَارِضٍ وَلَا  
بَكْرٍ ، مِنْ غَيْرِ مَرَاعَاةٍ لِبَاقِي الصِّفَاتِ . فَلَمَّا تَوَقَّفُوا - أَيْضًا - ،  
تَغَيَّرَتِ الْمَصْلَحَةُ فِي تَكْلِيفِهِمْ ، فَأُمِرُوا بِذَبْحِ بَقَرَةٍ صَفْرَاءَ . فَلَمَّا  
تَوَقَّفُوا ، تَغَيَّرَتِ الْمَصْلَحَةُ ، فَأُمِرُوا بِذَبْحِ<sup>٧</sup> مَا لَهُ كُلُّ الصِّفَاتِ . وَ  
إِنَّمَا يَكُونُ لَكُمْ فِي ذَلِكَ حُجَّةٌ لَوْ صَحَّ<sup>٨</sup> لَكُمْ أَنَّ الصِّفَاتِ كُلَّهَا  
كَانَتْ لِلْبَقَرَةِ الْأُولَى .

فَلَمَّا هَذَا سُؤَالٌ مِنْ لَا يَعْرِفُ عَادَةَ أَهْلِ اللَّغَةِ فِي كُنَايَاتِهِمْ .

١ - ب و ج : يبين . ٢ - الف : لما .

٣ - ج : يذبح . ٤ - ب : البقرة .

٥ - الف : اسكرو ، بجاء امثلووا وذبحوا .

٦ - ج : البقرة . ٧ - الف : فأمرُوا يذبح ، وذرحدود

يكسروهم جاي آن سفيد است . ٨ - ج : صحة .

٩ - ج : لا .

لِأَنَّ الْكَنَائَةَ فِي قَوْلِهِ : « اذْعُ لَنَا رَبَّكَ يَبَيِّنْ نَنَا مَا هِيَ » لَا يَجُوزُ  
عِنْدَ مُتَابِلٍ أَنْ يَكُونَ كَنَائَةً إِلَّا عَنِ الْبَقَرَةِ الَّتِي تَقْدَمُ ذِكْرُهَا ، لِأَنَّهُ  
لَمْ يَتَّعِبْ ذِكْرَ لَيْسِ بِهَا ، فَيُكْتَفَى عَنْهُ .

وَلَا يَجُوزُ عَلَى مَا ذَهَبَ الْقَوْمُ إِلَيْهِ<sup>١</sup> أَنْ تَكُونَ<sup>٢</sup> كَنَائَةً عَنِ  
الْبَقَرَةِ الَّتِي يُرِيدُ - تَعَالَى - أَنْ يُلَمِّسَهُمْ بِذَيْحِهَا ثَانِيًا ، لِأَنَّهُمْ  
لَا يَقْرِفُونَ ذَلِكَ ، وَلَا يَخْطُرُ لَهُمْ يَالِ<sup>٣</sup> ، فَكَيْفَ<sup>٤</sup> يَسْأَلُونَ عَنْ صِفَةِ  
بَقَرَةٍ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ يُؤَمِّسُونَ<sup>٥</sup> بِذَيْحِهَا ؟ وَ يَجْرَى<sup>٦</sup> ذَلِكَ مَجْرَى  
قَوْلِ \* أَحَدِنَا لِفُلَانِهِ<sup>٧</sup> : « أَعْطِنِي تَفَاحَةً » فَيَقُولُ غُلَامُهُ : « يَبَيِّنُ<sup>٨</sup> [٧٠]  
لِي مَا هِيَ » فَلَا يَصْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْعُقَلَاءِ هَذِهِ الْكَنَائَةَ إِلَّا إِلَى التَّفَاحَةِ  
١٠ الْمَأْمُورِ بِإِعْطَائِهَا .

ثُمَّ قَالَ - تَعَالَى -<sup>٩</sup> « بَعْدَ ذَلِكَ : إِنَّهُ يَقُولُ : « إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضُ  
وَلَا يَكْرُ ، عَوَانُ بَيْنَ ذَلِكَ » وَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْهَاءَ فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى - :

١ - ب و ج : يجز .

٢ - ب و ج : يكون .

٣ - الف : لانهم .

٤ - الف : وكيف .

٥ - ب : يجز .

٦ - الف : - تعالى .

٧ - ج : إليه القوم .

٨ - ب : + الله .

٩ - ج : يالهم .

١٠ - ج : يامرون .

١١ - ج : لنلامي .

«إِنَّهُ يَقُولُ» هِيَ كُنَايَةٌ عَنْهُ تَعَالَى ، لِأَنَّهُ لَمْ يَتَقَدَّمْ مَا يَجُوزُ رَدُّ هَذِهِ الْكُنَايَةِ إِلَيْهِ إِلَّا اسْمُهُ تَعَالَى . فَكَذَلِكَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ - تَعَالَى - : «إِنَّهَا» كُنَايَةً عَنِ الْبَقَرَةِ الْمُتَقَدِّمِ ذِكْرَهَا ، وَإِلَّا ؛ فَمَا الْفَرْقُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ .

وَكَذَلِكَ الْكَلَامُ فِي الْكُنَايَةِ يَقُولُهُ - تَعَالَى - : «مَالُونَهَا» ، وَقَوْلُهُ : «إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ» ، وَالْكُنَايَةُ فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى - : «مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا» ، ثُمَّ الْكُنَايَةُ فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى - : «إِنَّهُ يَقُولُ : إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ» .

وَلَا يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ الْكُنَايَةُ فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى - : «إِنَّهَا» فِي الْمَوَاضِعِ كُلِّهَا لِلْقِصَّةِ وَالْعَالِ ، لِأَنَّ الْكُنَايَةَ فِي «إِنَّهَا» لَا بُدَّ أَنْ تَتَعَلَّقَ بِمَا تَمَلَّكَ بِهِ الْكُنَايَةُ فِي قَوْلِهِ : «مَا هِيَ» ، وَالْأَشْبَهَةُ فِي أَنَّ الْمُرَادَ بِلَفْظَةِ «هِيَ» الْبَقَرَةُ<sup>١</sup> الَّتِي أَمَرَهُمْ<sup>٢</sup> بِذِيحِهَا ، فَيَجِبُ أَنْ

١- ب : ان .

٢- ب : لا .

٢- الف :- تَعَالَى .

٤- ج : + ان .

٥- ج : يَكُون .

٦- ب : + كُنَايَةُ .

٧- ب و ج : عَنِ الْقِصَّةِ .

٨- ج : ان .

٩- ج : + مِنْ .

١٠- الف و ج :- مَا .

١١- الف :- وَ .

١٢- ب و ج : + مَا .

١٢- ج : الْبَقَرَةُ .

١٤- هَذَا هُوَ الظَّاهِرُ وَلَكِنْ النَّمَحُ

يكون كناية العجوب تعود<sup>١</sup> الى ما كتبت<sup>٢</sup> عنه بالهاء في السؤال ، ولو  
جاز تعلق<sup>٣</sup> «إنها» بالقصة والشأن<sup>٤</sup> ، جاز تعلق «ما هي» بذلك ، و  
جاز - أيضاً - أن يكون الكناية في قوله - تعالى - : «إنه يقول» عن  
غير الله تعالى ، و<sup>٥</sup> يكون عن الأمر والقصة ، كما قالوا : «إنه زيد  
منطلق» ، فكثروا عن الشأن والقصة<sup>٦</sup> ، وكيف يكون قوله : «إنها كذا  
وكذا» كناية عن غير ما كتبت<sup>٧</sup> عنه بما هي وبما لوئها ، أو ليس ذلك  
موجباً<sup>٨</sup> أن يكون جواباً عن غير المسؤول عنه ؟ لأنهم سألوا عن صفات  
البقرة التي تقدم ذكرها ، وأمرهم بديعها ، فأجسوا عن غير ذلك ، و<sup>٩</sup>  
سواء جعلوا الهاء في «إنها» عن الشأن<sup>١٠</sup> والقصة ، أو عن البقرة التي  
أمرؤا ثانياً وثالثاً بديعها ،<sup>١١</sup> كيف يجوز أن يسألوا عن صفة ما تقدم  
أمره<sup>١٢</sup> لهم بديعها ، فيترك ذلك جانباً ، ويذكر صفة ما لم يتقدم

٢ - الف : يعود .

١ - ج : + و .

٢ - ب و ج : كنا .

٤ - الف : بالبيان ، بجاء و الشأن .

٥ - ج : او .

٦ - الف : كما ، تا انجلا .

٧ - ج : كنا .

٨ - ج : بدون اداة استفهام .

٩ - ج : موجب .

١٠ - ج : + و .

١١ - ب : البيان .

١٢ - ج : + و .

نست. ٢. في النسخ «وكيف» بالواو لكن الظاهر زيادتها إلا إن يكون الواو في قوله  
«وشواء» زائداً كما في نسخة ج .

١٣ - ج : امرؤه .

الأمْرُ يَذْبَحْهُ ، وَلَمَّا أَمَرُوا أَمْرًا مُسْتَأْنَفًا بِهِ .

وَلَوْ كَانَ الْأَمْرُ عَلَى مَا قَالُوهُ مِنْ أَنَّهُ تَكْلِيفٌ بَعْدَ تَكْلِيفٍ ، لَكَانَ  
الْوَاجِبُ لَمَّا قَالُوا : « مَا هِيَ » ، وَلَمَّا عَنُوا الْبَقْرَةَ الَّتِي أَمَرُوا ابْتِدَاءً يَذْبَحُهَا ،  
أَنْ يَقُولَ لَهُمْ : أَيُّ بَقْرَةٍ شِئْتُمْ ، وَ عَلَى أَيِّ صِفَةٍ كَانَتْ ، وَمَا  
أَمَرْتُمْكُمْ يَذْبَحُ بَقْرَةٍ لَهَا صِفَةٌ مُعَيَّنَةٌ ، وَالْآنَ قَدْ تَغَيَّرَتْ مَصْلَحَتُكُمْ ،  
فَازْجَعُوا الْآنَ مَا صِفْتُهَا كَذَا وَ كَذَا . وَإِذَا قَالُوا لَهُ : « مَا لَوْ نُهَا »  
يَقُولُ : أَيُّ لَوْنٍ شِئْتُمْ ، وَمَا أَرَدْتُ لَوْنًا بِعَيْنِهِ ، وَالْآنَ قَدْ  
تَغَيَّرَتْ الْمَصْلَحَةُ ، وَالَّذِي تُؤْمَرُونَ بِهِ الْآنَ بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ .  
وَلَمَّا قَالُوا فِي الثَّالِثِ : « مَا هِيَ إِنْ الْبَقَرُ تَشَابَهَ عَلَيْنَا » أَنْ يَقُولَ  
: أَلَمَّا مَرُّ بِهِ صَفْرَاءُ ، عَلَى أَيِّ صِفَةٍ كَانَتْ بَعْدَ ذَلِكَ ، وَ قَدْ تَغَيَّرَتْ ١٠  
الْمَصْلَحَةُ ، فَازْجَعُوا بَقْرَةً ، لَا ذَلُولَ تُشِيرُ الْأَرْضُ ، إِلَى آخِرِ الصِّفَاتِ .  
فَلَمَّا عَدَلَ تَعَالَى - عَنْ ذَلِكَ إِلَى نَعْتٍ بَعْدَ آخَرٍ ، دَلَّ عَلَى أَنَّهَا  
نُعُوتٌ لِلْبَقْرَةِ الْأُولَى .

١ - ب : يذبح . ٢ - الف : صلاتها

٣ - الف : - وكذا ، ج : كذلك ، بجاء كذا وكذا .

٤ - ب و ج : فإذا . ٥ - ب و ج : فالإن .

٦ - ب : الدين . ٧ - ج : لغيره .

عَلَى أَنَّهُ لَوْ جَازَ صَرْفُ الْهَاءِ فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى - : « إِنَّهَا »  
إِلَى الشَّانِ وَالْقِصَّةِ - وَ إِنْ كَانَ الْمُفْسِّرُونَ كُلُّهُمْ قَدْ أَجْمَعُوا  
عَلَى خِلَافِ ذَلِكَ ، لِأَنَّهُمْ كُلُّهُمْ قَالُوا : هِيَ كِنَايَةٌ عَنِ الْبَقَرَةِ الْمُتَقَدِّمِ  
ذِكْرُهَا ، وَقَالَتِ الْمُتَعَزِّلَةُ بِالْأَسْرِ<sup>٢</sup> : أَنَّهَا كِنَايَةٌ عَنِ الْبَقَرَةِ الَّتِي  
تَمَلَّقَ التَّكْلِيفُ الْمُسْتَقْبِلُ بِذَبْحِهَا ، وَلَمْ يَقُلْ أَحَدٌ : أَنَّهَا لِلْقِصَّةِ  
وَالْحَالِ - أَمَّا ذَلِكَ يَفْسُدُ مِنْ وَجْهِ آخَرَ ، وَهُوَ أَنَّهُ إِذَا تَقَدَّمَ  
مَا يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ هَذِهِ الْكِنَايَةُ رَاجِعَةً إِلَيْهِ ، وَلَمْ يَجِبْ  
لِلْقِصَّةِ<sup>٣</sup> وَالْحَالِ ذِكْرُ ، فَالْأَوَّلَى أَنْ تَكُونَ<sup>٤</sup> مُتَمَلِّقَةً بِمَا ذُكِرَ  
وَتَقَدَّمَ الْإِخْبَارُ عَنْهُ ، دُونَ مَا لَا ذِكْرَ فِي الْكَلَامِ<sup>٥</sup> لَهُ ، وَإِنَّمَا  
اسْتَحْسَنُوا الْكِنَايَةَ عَنِ الْحَالِ وَالْقِصَّةِ فِي بَعْضِ الْمَوَاضِعِ ، يَحِثُّ<sup>٦</sup>  
تَدْعُوا<sup>٧</sup> الْغُرُورُ ، وَلَا يَقَعُ اشْتِبَاهُ ، وَلَا يَحْصُلُ التَّبَاسُ<sup>٨</sup> .  
وَبَعْدُ ، فَإِنَّمَا يَجُوزُ إِضْمَارُ الْقِصَّةِ وَالشَّانِ بِحَيْثُ يَكُونُ  
الْكَلَامُ مَعَ تَمَلُّقِ الْكِنَايَةِ<sup>٩</sup> بِمَا تَمَلَّقَتْ<sup>١٠</sup> بِهِ مُفِيداً مَفْهُوماً ، لِأَنَّ

١ - الف :- إنها . ٢ - الف :- كلهم قد .

٣ - هذا هو الصحيح كما في المدة لكن النسخ كلها « بالامس »

٤ - الف :- إن ما ، بجاء إنه اذا . ٥ - ب و ج : يكون .

٦ - الف و ب : يجز . ٧ - ب : القصة .

٨ - ج : يكون . ٩ - ب و ج :- في الكلام .

١٠ - الف : تدع . ١١ - الف : الكلام .

١٢ - الف : تملق .

القائل إذا قال : « إنه زيد مُنطليقٌ » و « إنها قائمةٌ هندٌ » ،  
 فتملّقت الكناية بالحال و القصبة ، أفاد ما ورد في الكلام ،  
 وصار كأنه قال : « زيد مُنطليقٌ » و « قائمةٌ هندٌ » ، و الآيات بخلاف  
 هذا الموضع ، لا تأمتي جعلنا الكناية في قوله : « إنها بقرةٌ لا فارضٌ »  
 و « إنها بقرةٌ صفراءُ » و « إنها بقرةٌ لا ذلولٌ » مملّقةٌ بالحال و القصبة ،  
 بقي<sup>٢</sup> معنا في الكلام ما لا فائدة فيه و لا يستقبل بنفسه ، لأنه  
 لا فائدة في قوله<sup>٣</sup> : « بقرةٌ صفراءُ » و « بقرةٌ لا فارضٌ » ، ولا بد  
 من ضمّ كلام<sup>٤</sup> إليه ، حتى يستقبل و يفيد<sup>٥</sup> ، فإن<sup>٦</sup> ضمنا إلى  
 قوله<sup>٧</sup> : « بقرةٌ لا فارضٌ » أو « بقرةٌ صفراءُ » التي أمرتم بذببحها ،  
 أفاد لعمري . فبطل صرف الكناية إلى غير البقرة ، و وجب أن  
 تُصرف<sup>٨</sup> الكناية إلى البقرة حتى لا<sup>٩</sup> يحتاج أن يُحذف<sup>١٠</sup> خبر<sup>١١</sup>  
 التبتدأ<sup>١٢</sup> و<sup>١٣</sup> إلا كفاء بما في الكلام أولى من تأويل يقتضي المدول

١ - ب : حملنا .

٢ - ج : نفى .

٣ - ب و ج : قولنا .

٤ - الف : الكلام .

٥ - ب : يستقبل .

٦ - ج : - و يفيد ، و جاي آن مفيد است .

٧ - ب : وان .

٨ - ب و ج : إليه : بجاي إلى قوله .

٩ - ب و ج : و بطل .

١٠ - ج : يصرف .

١١ - ب : - لا .

١٢ - ب و ج : يحدث ، الف تحذف ، و ما في المتن من السمع .

١٣ - ج : + و إلا .

١٤ - الف : - و .

إلى غيرِه ، وَ حَذَفَ شَيْءٌ لَيْسَ بِمَوْجُودٍ فِي الْكَلَامِ .  
 وَمِمَّا يَدُلُّ عَلَى صَحَّةِ مَا نَصَرْنَاهُ أَنَّ جَمِيعَ الْمُفَسِّرِينَ لِلْقُرْآنِ  
 أَطْبَقُوا عَلَى أَنَّ الصِّفَاتِ الْمَذْكُورَاتِ لِلْبَقَرَةِ أَعُوَزَ اجْتِمَاعُهَا لِلْقَوْمِ<sup>٢</sup>  
 حَتَّى تَوْصَلُوا<sup>٣</sup> إِلَى ابْتِغَاءِ بَقَرَةٍ لَهَا هَذِهِ الصِّفَاتُ كُلُّهَا يَمْلَأُ جُلْدَهَا<sup>٤</sup>  
 ذَهَبًا ، وَ لَوْ كَانَ الْأَمْرُ عَلَى مَا قَالَهُ الْمُخَالِفُونَ ؛ لَوَجِبَ أَنْ لَا  
 يُعْتَبَرُ<sup>٥</sup> فِيمَا يَتَنَاعَوْنَهُ وَ يَذْبَعُونَهُ<sup>٦</sup> إِلَّا الصِّفَاتُ الْأَخِيرَةُ ، دُونَ مَا  
 قَدَّمَهَا ، وَ يُلْفَى ذِكْرُ الصَّفَرَاءِ ، أَوْ الَّتِي لَيْسَتْ بِفَارِضٍ  
 وَ لَا بَكْرٍ ، وَ أَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ الصِّفَاتِ كُلُّهَا مُعْتَبَرَةٌ . فَعِلِمَ أَنَّ  
 الْبَيَانَ تَأَخَّرَ وَ أَنَّ الصِّفَاتِ كُلُّهَا<sup>٧</sup> لِلْبَقَرَةِ الْأُولَى<sup>٨</sup> .  
 ١٠ فَإِنْ قِيلَ : قَلِمَ<sup>٩</sup> عَتَقُوا<sup>١٠</sup> عَلَى تَأْخِيرِ هُمْ امْتِنَالِ الْأَمْرِ الْأَوَّلِ ،  
 وَ عِنْدَكُمْ<sup>١١</sup> أَنَّ الْبَيَانَ لِلْمُرَادِ<sup>١٢</sup> بِالْأَمْرِ الْأَوَّلِ تَأَخَّرَ . وَلَمْ يَقَالَ -

١ - ب : - ، أولى ، تا اینجا .

٢ - ب و ج : وصلوا .

٣ - ب : قالوه .

٤ - الف : فيذبحونه .

٥ - ب : يلقي .

٦ - ب و ج : - ، او .

٧ - الف : + وهذا وجه .

٨ - الف : لنا .

٩ - ب : عتقوا ، ج : حقوا .

١٠ - الف : عندهم .

١١ - ج : المراد للبيان المراد و .



[١٧١] - سبحانه - ١ : « قَدْ بَحَوَّهَا وَمَا كَادُوا يَقْلُونَ » .

قلنا<sup>٢</sup> : مَا عُبُّوا بِتَأْخِيرِ<sup>٣</sup> امْتِثَالِ الْأَمْرِ الْأَوَّلِ ، وَ لَيْسَ فِي الْقُرْآنِ مَا يَشْهَدُ بِذَلِكَ ، بَلْ كَانَ الْبَيَانُ شَيْئًا بَعْدَ شَيْءٍ ، كُلَّمَا طَلَبُوهُ وَ اسْتَخْرَجُوهُ ، مِنْ غَيْرِ تَعْنِيفٍ ، وَ لَا قَوْلٍ يُدَلُّ عَلَى أَنَّهُمْ عَصَاءُ<sup>٤</sup> بِذَلِكَ . فَأَمَّا قَوْلُهُ - تَعَالَى - ١ فِي آخِرِ الْقِصَّةِ : « قَدْ بَحَوَّهَا » وَ مَا كَادُوا يَقْلُونَ<sup>٥</sup> ، فَإِنَّمَا يُدَلُّ عَلَى أَنَّهُمْ كَادُوا يُفْرِطُونَ فِي آخِرِ الْقِصَّةِ وَ عِنْدَ تَكْمِيلِ الْبَيَانِ ، وَ لَا يُدَلُّ عَلَى أَنَّهُمْ فَرَطُوا فِي أَوَّلِ<sup>٦</sup> الْقِصَّةِ . وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونُوا ذَبَحُوا بَعْدَ تَثَاوُلٍ ، ثُمَّ فَعَلُوا مَا أَمَرُوا بِهِ .

دَلِيلُ آخَرٍ : وَ مِمَّا يُدَلُّ عَلَى جَوَازِ تَأْخِيرِ الْبَيَانِ أَنَّا قَدْ عَلِمْنَا ١٠  
ضُرُورَةَ أَنَّهُ يَحْسُنُ مِنَ الْمَلِكِ أَنْ يَدْعُو بَعْضَ<sup>١١</sup> عَمَّا إِلَيْهِ فَيَقُولَ لَهُ :  
قَدْ وَلَّيْتُكَ الْبَلَدَ الْفُلَانِيَّ ، وَ عَوَّلْتُ<sup>١٢</sup> عَلَى كِفَايَتِكَ ، فَأَخْرَجَ إِلَيْهِ

١ - الف : + وَ تَعَالَى وَ عَلَا وَ تَهَنَّتْ إِسْمَاعُؤ .

٢ - ج : قلت . ٣ - ب : بِتَأْخِيرِهِ .

٤ - الف : + يَأْتِي . ٥ - ب : بِذَلِكَ عَصَاءُ .

٦ - الف : قَوْلُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَ عَلَا وَ تَهَنَّتْ إِسْمَاعُؤ .

٧ - ب : - قَدْ بَحَوَّهَا . ٨ - ج : - عَصَاءُ ، تَأْخِيرًا .

٩ - الف : فَلَا . ١٠ - ج : الْأَوَّلِ .

١١ - ب وَ ج : يَعْضُ . ١٢ - ب : عَوَّلْتُ .

فِي غَدٍ ، أَوْ فِي وَقْتٍ بَعِينِهِ <sup>١</sup> ، وَ أَنَا أَكْتُبُ لَكَ <sup>٢</sup> تَذْكَرَةً يَنْفَصِلُ  
مَا تَعْمَلُهُ ، وَ آتَايَهُ ، وَ تَذَرُهُ ، أَسَلِمَهَا إِلَيْكَ عِنْدَ تَوْدِيْعِكَ لِي <sup>٣</sup> ،  
أَوْ أَنْفَذَهَا <sup>٤</sup> إِلَيْكَ عِنْدَ اسْتِقْرَارِكَ فِي عَمَلِكَ . وَ كَذَلِكَ يَحْسُنُ مِنْ  
أَحَدِنَا أَنْ يَقُولَ لِغُلَامِهِ : أَنَا آمُرُكَ أَنْ تَخْرُجَ <sup>٥</sup> إِلَى السُّوقِ يَوْمَ  
الْجُمُعَةِ ، وَ تَبْتَاعَ مَا أُبَيِّتُهُ لَكَ غَدَاةَ يَوْمِ الْجُمُعَةِ ، وَ يَكُونَ الْقَصْدُ  
بِذَلِكَ <sup>٦</sup> إِلَى التَّأْهِبِ لِقِضَاءِ الْحَاجَةِ ، وَ الزَّمَمِ <sup>٧</sup> عَلَيْهَا ، وَ قَطْعِ الْعَوَاقِقِ  
وَالشَّوَاغِلِ دُونَهَا . وَ هَذَا هُوَ نَظِيرُ مَا أَجْزَنَاهُ مِنْ تَأْخِيرِ بَيَانِ  
الْمُجْمَلِ <sup>٨</sup> ، بَلْ هُوَ هُوَ <sup>٩</sup> بَعِينِهِ . وَ لَمْ يَجْرِ ذَلِكَ عِنْدَ أَحَدٍ مَجْرَى  
خُطَابِ الْعَرَبِيِّ بِالزَّنَجِيَّةِ .

١٠ دَلِيلٌ آخَرُ : وَ هُوَ أَنَا قَدْ أَجْمَعْنَا <sup>١١</sup> عَلَى أَنَّهُ - تَعَالَى -  
يَحْسُنُ مِنْهُ تَأْخِيرُ بَيَانِ <sup>١٢</sup> مَدَّةِ الْفَعْلِ الْمَأْمُورِ بِهِ وَ الْوَقْتِ الَّذِي  
يُنْسَخُ <sup>١٣</sup> فِيهِ عَنْ وَقْتِ الْخُطَابِ ، وَ إِنْ كَانَ مُرَادًا بِالْخُطَابِ <sup>١٤</sup> ، لِأَنَّهُ

١ - ب و ج : بَعِينِهِ .

٢ - ج : أَوْ .

٣ - ب : لِي .

٤ - ج : يَخْرُجُ .

٥ - ب و ج : أَسَلِمَهَا .

٦ - ج : الْبَيَانِ .

٧ - ب و ج : هُوَ ، بِجَايِ هُوَ هُوَ .

٨ - ب و ج : اجْتَمَعْنَا .

٩ - ب و ج : هُوَ ، بِجَايِ هُوَ هُوَ .

١٠ - ب و ج : هُوَ ، بِجَايِ هُوَ هُوَ .

١١ - ب و ج : هُوَ ، بِجَايِ هُوَ هُوَ .

١٢ - ب و ج : هُوَ ، بِجَايِ هُوَ هُوَ .

١٣ - ب و ج : هُوَ ، بِجَايِ هُوَ هُوَ .

إِذَا قَالَ : صَلُّوا ، وَ أَرَادَ بِذَلِكَ غَايَةَ مُعَيَّنَةٍ ؛ فَلَا تَنْهَاءُ إِلَيْهَا مِنْ غَيْرِ تَجَاوُزٍ لَهَا مُرَادٌ فِي حَالِ الْخُطَابِ ، وَهُوَ مِنْ فَوَائِدِهِ ، وَ مُرَادُ الْمُخَاطَبِ بِهِ . وَ هَذَا هُوَ نَصُّ مَذْهَبِ الْقَائِلِينَ بِجَوَازِ تَأْخِيرِ بَيَانِ الْمُجْمَلِ ، وَ لَمْ يَجْعَرْ ذَلِكَ عِنْدَ أَحَدٍ مَجْرَى خُطَابِ الْمُرَبِّي بِالزَّجْعَةِ .

فَإِنْ قَالُوا : لَيْسَ يَجِبُ أَنْ يُبَيَّنَ فِي حَالِ الْخُطَابِ كُلُّ مُرَادٍ بِالْخُطَابِ .

قُلْنَا : قَدْ أَصَبْتُمْ ، فَأَقْبَلُوا فِي الْخُطَابِ بِالْمُجْمَلِ مِثْلَ ذَلِكَ .  
فَإِنْ قَالُوا : لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَى بَيَانِ مُدَّةِ النِّسْخِ وَ غَايَةِ الْعِبَادَةِ ،  
لَا أَنَّ ذَلِكَ بَيَانٌ لِمَا يَجِبُ أَنْ يَقَعْلَهُ ، وَ هُوَ غَيْرُ مُحْتَاجٍ إِلَى الْآفِ ١٠  
إِلَى بَيَانِ مَا لَا يَجِبُ أَنْ يَقَعْلَهُ ، وَ إِنَّمَا يَحْتَاجُ فِي هَذِهِ الْحَالِ  
إِلَى بَيَانِ صِفَةٍ مَا يَجِبُ أَنْ يَقَعْلَهُ .

قُلْنَا : هَذَا هَدْمٌ لِكُلِّ مَا تَعْتَمِدُونَ<sup>١</sup> عَلَيْهِ فِي تَقْيِيحِكُمْ تَأْخِيرَ الْبَيَانِ لَا تَنْكُمُ تَوْجِبُونَ الْبَيَانَ لِشَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى الْخُطَابِ ، لَا لِأَمْرِ

١ - الف : والانتها . ٢ - ب و ج : - هو .

٣ - الف : - قد . ٤ - الف : بالخطاب .

٥ - الف : - يجب ، تا اینجا . ٦ - ب : إلى .

٧ - ج : الحالة . ٨ - ج : يعتمدون .

يَرْجِعُ إِلَى إِزَاحَةِ عِلَّةِ الْمُكَلَّفِ فِي الْفِعْلِ ، فَإِنْ كُنْتُمْ إِنَّمَا تَتَمَنَوْنَ  
 مِنْ تَأْخِيرِ الْبَيَانِ لِأَمْرٍ يَرْجِعُ إِلَى إِزَاحَةِ الْعِلَّةِ وَالتَّمَكُّنِ مِنَ الْفِعْلِ ؛  
 فَأَنْتُمْ تُجِيزُونَ أَنْ يَكُونَ الْمُكَلَّفُ فِي حَالِ \* الْخُطَابِ غَيْرَ قَادِرٍ [١٧٢]  
 وَلَا مُتَمَكِّنٍ بِالْأَلَاتِ ، وَذَلِكَ أَبْلَغُ فِي رَفْعِ التَّمَكُّنِ مِنْ قَدْرِ  
 الْعِلْمِ بِصِفَةِ الْفِعْلِ . وَإِنْ كَانَ امْتِنَاعُكُمْ لِأَمْرٍ يَرْجِعُ إِلَى وَجُوبِ  
 حَسَنِ الْخُطَابِ ، وَإِلَى أَنَّ الْمُخَاطَبَ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ طَرِيقُ  
 إِلَى الْعِلْمِ بِجَمِيعِ فَوَائِدِهِ ؛ فَهَذَا يَنْتَقِضُ بِمَدَّةِ الْفِعْلِ ، وَغَايَتِهِ ،  
 لِأَنَّهُمَا مِنْ جَمَلَةِ الْمُرَادِ ، وَقَدْ أَجَزْتُمْ تَأْخِيرَ بَيَانِهَا ، وَقُلْتُمْ  
 بِتَنْظِيرِ قَوْلٍ مَنْ يُجَوِّزُ تَأْخِيرَ بَيَانِ الْمُجْمَلِ ، لِأَنَّهُ يَذْهَبُ إِلَى  
 ١٠ أَنَّهُ مُسْتَفِيدٌ بِالْخُطَابِ الْمُجْمَلِ بِمَضْ فَوَائِدِهِ دُونَ بَعْضٍ وَ قَدْ  
 أَجَزْتُمْ مِثْلَهُ . وَالرُّجُوعُ إِلَى إِزَاحَةِ الْعِلَّةِ نَقْضٌ مِنْكُمْ لِهَذَا الْإِعْتِبَارِ كُلِّهِ .  
 فَأَمَّا الَّذِي يُدُلُّ عَلَى قُبْحِ تَأْخِيرِ بَيَانِ الْعُمُومِ ؛ فَهُوَ أَنَّ الْعُمُومَ  
 لَفْظٌ مُوَضَّوحٌ لِحَقِيقَتِهِ ، وَالْحَكِيمُ لَا يُجَوِّزُ أَنْ يُخَاطَبَ بِلَفْظٍ لَهُ  
 حَقِيقَةٌ وَهُوَ لَا يُرِيدُهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يُدُلَّ فِي حَالِ خَطَايَاهُ عَلَى أَنَّهُ  
 ١٥ مُتَجَوِّزٌ بِاللَّفْظِ وَلَا إِشْكَالٌ فِي قُبْحِ ذَلِكَ ، وَالْعِلَّةُ فِي قُبْحِهِ أَنَّهُ

٢ - ب : لا ؛ بجای لاینها .

١ - ب : اذا .

٤ - ج : البیان .

٢ - ب و ج ؛ + له .

٦ - الف : باللفظة .

٥ - الف : لحقیقة .

- خطابُ أريدَ به غيرُ ما وُضِعَ له مِن غيرِ دَلَالَةٍ .  
وَالَّذِي يُدَلُّ عَلَى ذَلِكَ أَنَّهُ لَا يَحْسُنُ أَنْ يَقُولَ الْحَكِيمُ مِنَّا  
لِغَيْرِهِ: « أَقْتُلْ كَذَا » وَهُوَ يُرِيدُ التَّهْدِيدَ وَالْوَعْدَ أَوْ « أَقْتُلْ زَيْدًا »  
وَهُوَ يُرِيدُ اضْرِبْهُ الضَّرْبَ الشَّدِيدَ الَّذِي جَرَتْ الْعَادَةُ بِأَنْ يُسَمَّى  
قَتْلًا مَجَازًا ، وَلَا أَنْ يَقُولَ: « رَأَيْتُ حِمَارًا » وَهُوَ يُرِيدُ رَجُلًا .  
بَلِيدًا ، مِن غيرِ دَلَالَةٍ تُدَلُّ عَلَى ذَلِكَ ، أَوْ اضْطِرَارٌّ إِلَى تَعْدِيهِ ،  
وَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ ؛ كَانَ عِنْدَهُمْ سَفِيهًا مَذْمُومًا ، وَبِهَذَا الْمَعْنَى  
بَانَتْ الْحَقِيقَةُ مِنْ غَيْرِهَا ، لِأَنَّ الْحَقِيقَةَ تُسْتَعْمَلُ بِدَلِيلٍ ، وَالْمَجَازَ  
لَا بُدَّ مَعَهُ مِنْ دَلِيلٍ . وَلَيْسَ تَأْخِيرُ بَيَانِ الْمُجَعَّلِ جَارِيًا هَذَا الْمَجْرَى ،  
لِأَنَّ الْمُخَاطَبَ بِالْمُجَعَّلِ مَا أَرَادَ بِهِ إِلَّا مَا هُوَ فِيهِ حَقِيقَةٌ ، وَلَمْ  
يَعْدِلْ عَنَّا وَضَعَ لَهُ ، أَلَا تَرَى أَنَّ قَوْلَهُ - تَعَالَى - : « خُذْ مِنْ  
أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ » إِذَا أَرَادَ بِهِ قَدْرًا مَخْصُومًا ، فَلَمْ يُرَدِّ إِلَّا  
مَا اللَّفْظُ بِحَقِيقَتِهِ مُوَضَّوعٌ لَهُ ، وَكَذَلِكَ إِذَا قَالَ : « عِنْدِي شَيْءٌ »  
فَأِنَّمَا اسْتَعْمَلَ اللَّفْظَ الْمَوْضُوعَ فِي الثَّلَاثَةِ لِلْإِجْمَالِ فِيمَا وَضَعَهُ لَهُ ،  
وَلَيْسَ كَذَلِكَ مُسْتَعْمَلُ لَفْظِ الْعُمُومِ وَهُوَ يُرِيدُ الْخُصُوصَ ، لِأَنَّهُ ١٥

٢ - ب : لهذا .

١ - الف : ان يضربه .

٤ - ج : انا .

٣ - ب و ج : - فيه .

٦ - الف : + له .

٥ - ب و ج : - تطهرهم .

أَرَادَ بِاللَّفْظِ مَا لَمْ يَوْضَعْ لَهُ ، وَلَمْ يَدُلَّ عَلَيْهِ .  
 دَلِيلٌ آخَرُ : وَمِمَّا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ أَنَّ الْخُطَابَ وَضِعَ لِلْإِفَادَةِ ،  
 وَمَنْ سَمِعَ لَفْظَ الْعُمومِ مَعَ تَجْوِيزِهِ أَنْ يَكُونَ خُصُوصاً وَيُبَيِّنُ<sup>١</sup>  
 لَهُ فِي الْمُسْتَقْبَلِ لَا يَسْتَفِيدُ فِي هَذِهِ الْحَالِ بِهِ شَيْئاً ، وَ يَكُونُ  
 • وجوده كعدمه .

فَإِنْ قِيلَ : يَتَعَقَّدُ عُمومُهُ بِشَرِيطِ أَنْ لَا يَخْصُ .  
 قُلْنَا : مَا الْفَرْقُ بَيْنَ قَوْلِكَ وَ بَيْنَ قَوْلِ مَنْ يَقُولُ : يَجِبُ  
 أَنْ يَتَعَقَّدَ خُصُوصُهُ إِلَى<sup>٢</sup> أَنْ يَدُلَّ<sup>٣</sup> مُسْتَقْبَلاً<sup>٤</sup> عَلَى ذَلِكَ ، لِأَنَّ  
 اعْتِقَادَهُ لِلْعُمومِ مَشْرُوطٌ ، وَكَذَلِكَ اعْتِقَادُهُ لِلْخُصُوصِ . وَلَيْسَ بَعْدَ  
 ١٠ هَذَا إِلَّا أَنْ يُقَالَ : يَتَعَقَّدُ أَنَّهُ عَلَى أَحَدِ الْأَمْرَيْنِ إِمَّا الْعُمومِ أَوِ الْخُصُوصِ  
 وَ يَنْتَظِرُ وَقْتَ الْحَاجَةِ ، فَأَمَّا أَنْ يُتْرَكَ<sup>٥</sup> عَلَى حَالِهِ فَيَتَعَقَّدُ الْعُمومَ ،  
 أَوْ يَدُلُّ عَلَى الْخُصُوصِ فَيَعْمَلُ عَلَيْهِ . وَ هَذَا هُوَ نَصُّ قَوْلِ أَصْحَابِ  
 الْوَقْفِ فِي الْعُمومِ . قَدْ صَارَ إِلَيْهِ مَنْ يَذْهَبُ إِلَى أَنَّ لَفْظَ الْعُمومِ  
 مُسْتَفْرَقٌ بِظَاهِرِهِ عَلَى أَقْبَحِ الْوُجُوهِ ، فَإِنَّ أَصْحَابَ الْوَقْفِ فِي الْعُمومِ

١ - ج : - على .

٢ - ب : تبين .

٣ - ج : تتحد .

٤ - الف : - قولك و بين .

٥ - ب : بشرط ، ج : إلا .

٦ - ج : دل .

٧ - ب : في المستقبل .

٨ - الف : يكون .

٩ - ج : النص .

يَقْطَعُونَ عَلَى أَنَّ الْقَائِلَ إِذَا قَالَ : « اضْرِبِ الرِّجَالَ » عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ ثَلَاثَةً ، وَإِنَّمَا يَشْكُ فِيمَا زَادَ عَلَى هَذَا الْمَدَدِ ، وَ مِنْ جَوَازِ تَأْخِيرِ بَيَانِ الْمَوْمِ يُجَوِّزُ فِي وَقْتِ الْحَاجَةِ أَنْ يُبَيِّنَ أَنَّ الْمُرَادَ وَاحِدًا مِنَ الرِّجَالِ .

- دليل آخر : وَمِمَّا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ أَنَّ الْقَوْلَ بِجَوَازِ تَأْخِيرِ بَيَانِ تَخْصِصِ الْمَوْمِ يَقْتَضِي أَنَّ يَكُونَ الْمُضْطَاطُ قَدْ دَلَّ عَلَى الشَّيْءِ بِخِلَافِ مَا هُوَ بِهِ ، لِأَنَّ لَفْظَ الْمَوْمِ مَعَ تَجْرِيدِهِ يَقْتَضِي الْإِسْتِغْرَاقَ ، فَإِذَا خَاطَبَ بِهِ مُطْلَقًا ، لَا يَتَخَلَوُ مِنْ أَنْ يَكُونَ دَلَّ بِهِ عَلَى الْخُصُوصِ ، وَ ذَلِكَ يَقْتَضِي كَوْنَهُ دَالًّا بِمَا لَا دَلَالَهَ فِيهِ ، أَوْ يَكُونَ قَدْ دَلَّ بِهِ <sup>١</sup> عَلَى الْمَوْمِ ، فَقَدْ دَلَّ عَلَى خِلَافِ مُرَادِهِ ، <sup>١٠</sup> لِأَنَّ مُرَادَهُ الْخُصُوصُ فَكَيْفَ يَدُلُّ عَلَيْهِ بِلَفْظِ الْمَوْمِ .

فَإِنْ قِيلَ : إِنَّمَا يَسْتَقَرُّ كَوْنُهُ دَالًّا عِنْدَ الْحَاجَةِ إِلَى الْفِعْلِ . قُلْنَا : حُضُورُ زَمَانِ الْحَاجَةِ لَيْسَ بِمُؤَثِّرٍ فِي دَلَالَةِ اللَّفْظِ ، فَإِنْ دَلَّ اللَّفْظُ عَلَى الْمَوْمِ فِيهَا ، فَإِنَّمَا يَدُلُّ لِشَيْءٍ <sup>٢</sup> يَرْجِعُ إِلَيْهِ ، وَ ذَلِكَ

١ - الف : فانما . ٢ - ج : جواز .

٣ - ب : - : ٤ . ٤ - الف : لفظ .

٥ - ب و ج : دلالة . ٦ - ج : خصوصاً .

٧ - ب : بشيء .

قائم قبل وقت الحاجة .

على أن وقت الحاجة إنما يعتبر في القول الذي يتضمن تكليفاً ، فأما ما لا يتعلق بالتكليف من الأخبار و ضروب الكلام ؛ يجب أن يجوز تأخير بيان ضروب المجاز فيه عن وقت الخطاب إلى غيره من مستقبل الأوقات ، وهذا يؤدي إلى سقوط الاستفادة من الكلام ، و أن وجوده في الفائدة كعدمه .

و قد استدلل من دفع جواز تأخير بيان المَجْمَل بأن قال : خطابُ المربي بالزنجية لا إشكال في قبحه ، و مثله الخطابُ بالمَجْمَل ، و الملة الجامعة بينهما أنه خطاب لا يفهم منه المراد . قالوا : و ليس لأحد أن يفرق بين الأمرين بأن الخطاب بالزنجية لا يفهم منه شيء من القوائد ، و المَجْمَل يستفاد منه على كل حال ، لأنه - تعالى - إذا قال : « خذ من أموالهم صدقة تطهرهم بها » ، و « أقيموا الصلوة » ، فالخطاب يستفيد<sup>١</sup> أنه مأمور بأخذ الصدقة<sup>٢</sup> من المال<sup>٣</sup> ، و إن جهل

٢ - الف : خطاب ، و جاي آن سفيد است .

٤ - ج : + لا .

٦ - ج : + انه .

٨ - ج : صدقة .

١ - ب : تكليفنا .

٢ - الف : - بينهما .

٥ - ب و ج : - بها .

٧ - ج : + و .

٩ - ب : الحال .



مبلغها ، و<sup>١</sup> وَقَفَ ذَلِكَ عَلَى الْبَيَانِ ، وَهُوَ مُكْتَفٍ لِلْمَرْمِ<sup>٢</sup> عَلَى  
ذَلِكَ ، وَتَوَطَّيْنِ النَّفْسِ عَلَى فَعْلِهِ مَتَى يُبَيِّنُ<sup>٣</sup> لَهُ . وَكَذَلِكَ فِي  
الصَّلَاةِ يَقْلَمُ أَنَّهُ مُكْتَفٍ بِفَعْلِهِ هُوَ عِبَادَةٌ ، إِلَّا أَنَّهُ لَا يَعْرِفُ  
كَيْفِيَّةَ هَذِهِ الْعِبَادَةِ ، وَهُوَ مُنْتَظَرُ بَيَانِهَا . وَالْخَطَابُ بِالزَّنَجِيَّةِ  
بِخِلَافِ هَذَا كَلِّهِ .

قَالُوا : وَذَلِكَ أَنَّهُ يُمَكِّنُ فِي الْخَطَابِ بِالزَّنَجِيَّةِ مِثْلُ مَا  
خَرَجْتُمُوهُ فِي الْمَجْمَلِ ، لِأَنَّ الْحَكِيمَ إِذَا خَاطَبَ الْعَرَبِيَّ بِالزَّنَجِيَّةِ ،  
فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَقْطَعَ<sup>٤</sup> الْمَخَاطَبُ عَلَى أَنَّهُ قَدْ قَصَدَ بِخَطَابِهِ . وَإِنْ  
كَانَ بِالزَّنَجِيَّةِ - إِلَى أَمْرِهِ ، أَوْ نَهْيِهِ ، أَوْ إِخْبَارِهِ ، وَيَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ  
يَزِمَ عَلَى فَعْلٍ مَا يُبَيِّنُ<sup>٥</sup> أَنَّهُ أَمَرَهُ<sup>٦</sup> بِهِ ، وَالْكَفَّ عَمَّا<sup>٧</sup> لَمَلَهُ يُبَيِّنُ<sup>٨</sup>  
[١٧] لَهُ أَنَّهُ نَهَا<sup>٩</sup> عَنْهُ ، وَكَرِهَهُ مِنْهُ<sup>١٠</sup> ، وَيُوطِنُ قَسَمَهُ \* عَلَى ذَلِكَ ،

٢ - ب : تكلف للموم .

١ - ج : - و .

٤ - الف : - هو .

٣ - ب و ج : تبين .

٦ - الف : خرجوه .

٥ - الف : خلاف .

٨ - ج : - قد .

٧ - ج : يقع .

١٠ - الف : يبين .

٩ - ب : إخباره .

١٢ - الف : عنه .

١١ - ب و ج : امره .

١٤ - ج : عنه .

١٣ - ج : نها .

وَتَمَلُّقٌ مَصْلَحَتُهُ بِهِ<sup>١</sup> ، فَلَا فَرْقَ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ .  
 وَإِنْ فُرِّقَ<sup>٢</sup> بَيْنَهُمَا بِأَنَّ الْفَائِدَةَ فِي الْخُطَابِ بِالزَّنَجِيَّةِ<sup>٣</sup> أَقْلٌ  
 أَوْ أَشَدُّ إجمالاً<sup>٤</sup> ؛ جَازَ أَنْ يُقَالَ : لَا اخْتِبَارَ فِي حُسْنِ الْخُطَابِ  
 بِكَثْرَةِ<sup>٥</sup> الْفَائِدَةِ ، لِأَنَّهُ يَحْسُنُ مِنْ الْخُطَابِ مَا خَرَجَ مِنْ كَوْنِهِ  
 عِبْثًا ، وَقَلِيلُ الْفَائِدَةِ فِي هَذَا الْبَابِ كَثِيرُهَا .  
 وَالْجَوَابُ أَنَّ مِنَ الْمَعْلُومِ قَبْحَ خُطَابِ الْعَرَبِيِّ بِالزَّنَجِيَّةِ كَمَا  
 قَرَّرْتُمْ ، وَمِنْ الْمَعْلُومِ أَيْضًا الَّذِي لَا يَخْتَلِفُ الْقَلَاءُ فِي حُسْنِهِ اسْتِحْسَانُ  
 الْقَلَاءِ مِنَ الْمَلِكِ أَنْ يَأْمُرَ بَعْضُ أَمْرَائِهِ بِالْخُرُوجِ إِلَى بَعْضِ  
 الْبُلْدَانِ ، وَأَنْ يَقْمَلَ<sup>٦</sup> فِي تَدْبِيرِهِ عَلَى مَا يَكْتُبُ بِهِ إِلَيْهِ وَيُوصِيهِ<sup>٧</sup>  
 قَبْلَ خُرُوجِهِ<sup>٨</sup> ، عَلَى مَا تَقَدَّمَ بَيَانُهُ ، وَلَا يَجْرِي ذَلِكَ فِي الْقَبْحِ  
 مُتَجَرِّى خُطَابِ الْعَرَبِيِّ بِالزَّنَجِيَّةِ . وَإِذَا<sup>٩</sup> كُنَّا قَدْ عَلِمْنَا مِنْ حُسْنِ  
 الْمَسْأَلِ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ ، مِثْلَ الَّذِي<sup>١٠</sup> عَلِمْنَاهُ مِنْ قَبْحِ خُطَابِ الْعَرَبِيِّ

٢ - ب : به مصلحة ، ج : - به .

٤ - ب و ج : فان .

٦ - الف : - بالزنجية .

٨ - الف : بكثير .

١٠ - ج : يوجب .

١٢ - الف : فإذا ، ب : و إذا .

١ - ب و ج : يتعلق .

٣ - ب و ج : ولا .

٥ - ج : فرقنا .

٧ - الف : احتمالا .

٩ - ب : فان .

١١ - ج : + به .

١٣ - ب و ج : ما .

بِالزُّنْبِيَّةِ ، وَ مَعْلُومٌ أَنَّ الَّذِي أَجْزَأَهُ مِنْ تَأْخِيرِ بَيَانِ الْمُجْمَلِ إِنَّمَا يُشَبِّهُ الْمَثَالَ الَّذِي أَوْرَدْنَاهُ ، دُونَ الْخُطَابِ بِالزُّنْبِيَّةِ ؛ فَيَجِبُ حَسَنُ الْخُطَابِ بِالْمُجْمَلِ ، كَمَا وَجِبَ حُسْنُ نَظَائِرِهِ<sup>١</sup> .

وَبَقِيَ أَنْ يُعْلَلَّ<sup>٢</sup> قَبْحُ مَا عَلَّمْنَا قَبْحَهُ مِنْ خُطَابِ الْعَرَبِيِّ بِالزُّنْبِيَّةِ ، وَ يُعْلَلَّ<sup>٣</sup> حَسَنُ مَا عَلَّمْنَا حَسَنَهُ مِنْ أَمْرِ الْمَلِكِ لِأَمِيرِهِ ، فَيُعْلَمَ<sup>٤</sup> مِنْ عِلَّةِ ذَلِكَ مَا يُلْحَقُ بِهِ مَا يُشَارِكُهُ<sup>٥</sup> فِي عِلَّتِهِ .

وَلَيْسَ يَجُوزُ أَنْ يُعْلَلَّ قَبْحُ الْخُطَابِ بِالزُّنْبِيَّةِ بِعِلَّةٍ يُلْحَقُ بِهِ الْخُطَابُ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ مِنْ أَمْرِ الْمَلِكِ لِخَلِيفَتِهِ<sup>٦</sup> ، لِأَنَّ مَا عَلَّمْنَا حَسَنَهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِيهِ وَجْهُ قَبْحٍ ، وَ كَذَلِكَ أَنْ يُعْلَلَّ حَسَنُ الْأَمْثَلَةِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا<sup>٧</sup> بِمَا يُلْحَقُ الْخُطَابَ بِالزُّنْبِيَّةِ بِهَا ، لِأَنَّ مَا عَلَّمْنَا قَبْحَهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يُلْحَقَ بِمِثْلِهِ مِنَ الْعِلَلِ بِمَا هُوَ حَسَنٌ فِي نَفْسِهِ .

وَتَقْسِيرُ هَذِهِ الْجُمْلَةِ أَنَّا مَتَى عَلَّمْنَا<sup>٨</sup> قَبْحَ الْخُطَابِ بِالزُّنْبِيَّةِ

١ - ب : - أجزأه ، تا اینجا . ٢ - الف : نظيره .

٣ - ب و ج : يعلل . ٤ - ج : علمناه .

٥ - الف : - حسن . ٦ - الف : فاعلم .

٧ - الف : يشركه . ٨ - الف : لعله .

٩ - ب : الضليقة . ١٠ - ج : ذكرها .

١١ - الف : - يكون فيه وجه قبح ، تا اینجا .

١٢ - ج : علمناه .

يَأْتَا لَا تَقْهَمُ<sup>١</sup> بِهَا مُرَادُ الْمُخَاطَبِ ، وَجَدْنَا ذَلِكَ فِيمَا عَلَّمْنَا حَسَنَهُ ضَرُورَةً  
 مِنْ خُطَابِ الْمَلِكِ لِخَلِيفَتِهِ ، لِأَنَّ خَلِيفَةَ الْمَلِكِ لَا يَعْرِفُ مِنْ خُطَابِهِ  
 الْمُجْمَلِ الَّذِي حَكَيْتَاهُ<sup>٢</sup> مُرَادَهُ الَّذِي أَحَالَهُ فِي تَفْصِيلِهِ عَلَى الْيَانِ .  
 وَإِنْ عَلَّمْنَا قَبْضَهُ بِأَنَّهُ مِمَّا لَا فَائِدَةَ فِيهِ ؛ فَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّهُ يُكِنُّ أَنْ يُدْعَى فِيهِ  
 فَائِدَةٌ ، فَإِنَّهُ لَا يَتَدَوُّ أَحَدُ أَقْسَامِ الْكَلَامِ الْمُعْهَدَةِ ، وَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ  
 الْمُخَاطَبُ - إِذَا كَانَ حَكِيمًا - مُرِيدًا لِبَعْضِهَا . وَإِنْ عَلَّمْنَا حَسَنَ  
 الْأُمَثَلِ الَّتِي عَلَّمْنَا<sup>٣</sup> حَسَنَهَا بِأَنَّهَا تُفِيدُ فَائِدَةً مَا ، أَوْ مِمَّا يَتَعَلَّقُ بِمَصَاحِفِ  
 الْمُخَاطَبِ بِهَا ، بِأَنْ يَتَقَبَّدَ وَيَعَزِّمَ عَلَى الْإِمْتِثَالِ عِنْدَ الْيَانِ ؛ فَهَذَا  
 كُلُّهُ قَائِمٌ فِي الْخُطَابِ بِالزُّنْجِيَّةِ . فَلَا بُدَّ مِنَ التَّمْلِيلِ بِمَا لَا يَقْتَضِي قَبْضَ  
 مَا عَلَّمْنَا حَسَنَهُ ، وَلَا حَسَنَ مَا عَلَّمْنَا قَبْضَهُ .

وَيُمْكِنُ تَمْلِيلُ قَبْضِ الْخُطَابِ بِالزُّنْجِيَّةِ بِأَنَّهُ غَيْرُ مَفْهُومٍ مِنْهُ  
 نَوْعُ الْخُطَابِ ، وَلَا أَيْ ضَرْبٍ هُوَ مِنْ ضَرْبِهِ ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ لَا يَفْصَلُ  
 الْمُخَاطَبُ بَيْنَ كَوْنِهِ أَمْرًا أَوْ نَهْيًا أَوْ خَيْرًا أَوْ أَسْخَارًا أَوْ اسْتِغْفَامًا

١ - ج : يظهم . ٢ - الف : + خليفته اضى .

٣ - ج : حكيتاه . ٤ - الف : - ما .

٥ - الف و ج : وانه . ٦ - ج : يمدوا .

٧ - الف : عللنا . ٨ - ج : يفيده .

٩ - الف : حسنه ، تا ايضا .

أَوْ عَرْضًا أَوْ تَمْنِيًا ، وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ شَاتِمًا لَهُ وَ آقِذًا ، كَمَا  
يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مَادِحًا لَهُ وَ مُثْنِيًا عَلَيْهِ . وَ هَذِهِ النُّكْتَةُ تُبْطِلُ فَرْقَهُم  
بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ بِأَنَّ الْخُطَابَ بِالزَّنْجِيَّةِ إِذَا وَقَعَ مِنْ حَكِيمٍ ، فَلَا بُدَّ مِنْ  
أَنْ يَكُونَ أَمْرًا أَوْ نَهْيًا ، فَيَجِبُ عَلَى الْمُخَاطَبِ أَنْ يَنْزِمَ عَلَى فِعْلٍ  
مَا يُبَيِّنُ لَهُ ، لِأَنَّا قَدْ بَيَّنَّا أَنَّهُ قَدْ يَجُوزُ<sup>٢</sup> أَنْ يَخْلُو الْخُطَابُ<sup>١</sup> .  
بِالزَّنْجِيَّةِ مِنْ كُلِّ تَكْلِيفٍ ، وَ الْإِزَامُ<sup>٣</sup> إِلَى أَنْ يَكُونَ شَتْمًا وَ قَذْفًا  
وَ مَا جَرَى مَجْرِيهِمَا مِمَّا لَا تَقَعُ فِيهِ ، فَلَا يُكُنْ أَنْ يُقَالَ : إِنَّا<sup>٤</sup>  
نَنْزِمُ<sup>٥</sup> عَلَى فِعْلٍ مَا يُبَيِّنُ لَنَا ، وَ قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ التَّجْمِلَ يُفْصَلُ فِيهِ  
بَيْنَ أَنْوَاعِ الْخُطَابِ وَ ضَرْوِيهِ ، وَ إِنَّمَا يَلْتَمِسُ عَلَى الْمُخَاطَبِ<sup>٦</sup>  
تَفْصِيلُ مَا تَعْلَقُ الْأَمْرُ بِهِ مِنْهَا<sup>٧</sup> هُوَ وَاقِفٌ عَلَى الْبَيَانِ ، فَهَذِهِ عِلَّةُ<sup>٨</sup> ١٠  
صَحِيحَةٍ فِي قَبْحِ الْخُطَابِ بِالزَّنْجِيَّةِ لَا نَعْبُدُهَا<sup>٩</sup> فِيمَا عَلِمْنَا حَسَنَهُ مِنْ الْأَمْثَالِ .  
وَ إِنْ شِئْتَ أَنْ تَقُولَ<sup>١٢</sup> : الْعِلَّةُ فِي قَبْحِ الْخُطَابِ بِالزَّنْجِيَّةِ أَنَّ

١ - ب : او .

٢ - ب و ج : - من .

٣ - ب : - ان يزم ، تا اينجا .

٤ - الف : المخاطب .

٥ - لعل هذا هو الصحيح لكن في نسختي ب و ج : «الزم» بلالف ، ونسخة الف  
مكان الكلمة بيان .

٦ - الف : ولا يكلني .

٧ - ب و ج : انما .

٨ - ج : يزم .

٩ - ب : - يفضل : تا اينجا .

١٠ - ب : فسا .

١١ - ب : على ، بجاي علة .

١٢ - ج : تعبدها .

١٣ - ب و ج : تقول .

المُخَاطَبَ لَا يَسْتَعِيدُ مِنْهُ فَائِدَةٌ مُعَيَّنَةٌ مُتَفَصِّلَةٌ ، وَلَا بُدَّ فِي كُلِّ خُطَابٍ مِنْ أَنْ يُسْتَفَادَ مِنْهُ فَائِدَةٌ مُفَصَّلَةٌ<sup>١</sup> ، وَإِنْ جَازَ أَنْ يَقْتَرِنَ بِذَلِكَ فَائِدَةٌ أُخْرَى مُجَمَّلَةٌ ، وَالْخُطَابُ الْمُجَمَّلُ يُسْتَفَادُ مِنْهُ فَائِدَةٌ مُعَيَّنَةٌ مُفَصَّلَةٌ ، وَإِنْ اسْتَفَادَ أُخْرَى مُجَمَّلَةٌ<sup>٢</sup> لِأَنَّهُ - تَعَالَى - إِذَا قَالَ : « أَتَمُّوا الصَّلَاةَ » وَ« خُذُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً » ، فَقَدْ اسْتَفَادَ الْمُخَاطَبُ أَنَّهُ مَأْمُورٌ ، وَقَطَعَ عَلَى ذَلِكَ ، وَأَنَّهُ مَأْمُورٌ بِعِبَادَةِ هِيَ الصَّلَاةُ أَوِ الصَّدَقَةُ ، وَإِنْ شَكَّ فِي صِفَتِهَا .

فَإِنْ قِيلَ : وَ<sup>٣</sup> أَىْ فَائِدَةٍ فِي تَقْدِيمِ<sup>٤</sup> الْخُطَابِ<sup>٥</sup> بِالْمُجَمَّلِ وَتَأْخِيرِ بَيَانِهِ إِلَى وَقْتِ الْحَاجَةِ ؟

قُلْنَا : لَا بُدَّ مِنْ<sup>٦</sup> أَنْ يَتَعَلَّقَ عَلَى الْجُمْلَةِ<sup>٧</sup> بِذَلِكَ مَصْلَحَةٌ دِينِيَّةٌ حَتَّى يَحْسُنَ تَقْدِيمُ الْخُطَابِ عَلَى وَقْتِ الْحَاجَةِ . وَبِمَا يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ وَجْهًا لِحُسْنِ<sup>٨</sup> ذَلِكَ أَنْ الْمَكْلَفَ يَزِمُ وَيُوطِنُ نَفْسَهُ عَلَى<sup>٩</sup>

١ - الف : منفصلة . ٢ - ب : جاء .

٣ - ج : - والخطاب ، تا اینجا . ٤ - ب : - و .

٥ - ب و ج : صلوة او صدقة . ٦ - ب و ج : - و .

٧ - ب : تقدم . ٨ - الف : الخطاب .

٩ - ج : - من . ١٠ - الف : - على الجملة .

١١ - ج : يصن . ١٢ - ج : عن .

الفعل إلى وقت الحاجة ، وَ هَذَا الزَّمُ وَ مَا يَتَّبَعُهُ طَاعَةٌ . وَ هُوَ - أَيْضاً - مُسَهِّلٌ لِلْفِعْلِ لِلْأَمُورِ بِهِ .

وَ مَا لَا يَزَالُ يَصُولُ بِهِ الْمُخَالَفُ<sup>١</sup> مِنْ قَوْلِهِ : « إِنَّ الزَّمَّ وَ الْإِعْتِقَادَ تَابَعَيْنِ لِلْفِعْلِ الْمُعْزُومِ عَلَيْهِ ، فَلَا يَكُونَانِ أَصْلًا مَقْصُودًا » غَيْرُ صَحِيحٍ ، لِأَنَّا لَمْ نَجْعَلِ الزَّمَّ وَ الْإِعْتِقَادَ أَصْلَيْنِ ، بَلْ تَابَعَيْنِ ، لِأَنَّهُ يَسْتَفِيدُ بِالتَّجْمِيلِ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ جُوبَ الْفِعْلِ عَلَيْهِ ، وَ إِنْ جَهَلَ صِفَاتِهِ ، فَيَجِبُ عَلَيْهِ الْإِعْتِقَادُ وَ الزَّمُّ تَابَعَيْنِ لِذَلِكَ<sup>٢</sup> ، وَ لَكُنْهُمَا عَلَى سَبِيلِ التَّجْمِيلِ ، لِأَنَّهُ يَمْتَقِدُ وَ جُوبَ فِعْلِ عَلَى التَّجْمِيلِ عَلَيْهِ<sup>٣</sup> يَنْتَظَرُ بَيَانَهُ ، وَ يَعْزِمُ عَلَى أَدَائِهِ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ .

وَ مِنْ قَوِيٍّ مَا يُلْزِمُونَهُ أَنْ يُقَالَ لَهُمْ : إِذَا جَوَزْتُمْ أَنْ يُخَاطَبَ<sup>٤</sup> بِالتَّجْمِيلِ وَ يَكُونَ<sup>٥</sup> بَيَانُهُ فِي الْأَصُولِ ، وَ يَكْتَفَى الْمُخَاطَبُ الرَّجُوعَ إِلَى الْأَصُولِ ، فَيَعْرِفَ الْمُرَادَ ، فَمَا الَّذِي<sup>٦</sup> يَجِبُ أَنْ يَمْتَقِدَ هَذَا الْمُخَاطَبُ إِلَى أَنْ يَعْرِفَ<sup>٧</sup> مِنَ الْأَصُولِ الْمُرَادَ ؟ .

فَإِنْ قَالُوا : يَتَوَقَّفُ عَنِ<sup>٨</sup> اخْتِقَادِ التَّفْصِيلِ ، وَ يَمْتَقِدُ عَلَى التَّجْمِيلِ

١ - ج : المخاطب . ٢ - ب : فالاعتقاد .

٣ - ب : - ؛ لذلك ، ج : كذلك . ٤ - الف : + لانه .

٥ - الف : يكونه . ٦ - ب : فاللى .

٧ - ج : تعرف . ٨ - ب : على .

أَنَّهُ يَمْتَثِلُ مَا يَبِينُ لَهُ .

قلنا : أَى فَرْقٍ بَيْنَ هَذَا الْقَوْلِ وَبَيْنَ مَنْ جَوَزَ تَأْخِيرَ بَيَانِ الْمُجْمَلِ ؟

فَإِذَا قَالُوا : الْفَرْقُ بَيْنَهُمَا أَنَّهُ إِذَا خُوِطِبَ \* وَفِي الْأُصُولِ الْبَيَانُ ،  
فَهُوَ مُتَّكِنٌ مِنَ الرَّجُوعِ إِلَيْهَا ، وَمَعْرِفَةِ الْمُرَادِ ٢ وَ أَنْتُمْ تُجِيزُونَ  
خُطَابَهُ بِالْمُجْمَلِ مِنْ غَيْرِ تَمَكُّنٍ ٣ مِنْ مَعْرِفَةِ الْمُرَادِ .

قلنا : إِذَا كَانَ الْبَيَانُ فِي الْأُصُولِ ، فَلَا بُدَّ مِنْ زَمَانٍ حَتَّى يَرْجِعَ  
فِيهِ إِلَيْهَا ، فَيَعْلَمَ الْمُرَادَ ، وَهُوَ فِي هَذَا الزَّمَانِ قَصِيرًا كَانَ أَوْ طَوِيلًا  
مُكَلَّفٌ بِالْفِعْلِ ، وَ مَأْمُورٌ بِإِعْتِقَادِ وَجُوبِهِ ، وَالْعَزْمِ عَلَى آدَائِهِ ، عَلَى  
طَرِيقِ الْأُجْمَلَةِ مِنْ غَيْرِ تَمَكُّنٍ مِنْ مَعْرِفَةِ الْمُرَادِ وَإِنَّمَا يَصِحُّ أَنْ يَعْرِفَ ٤  
الْمُرَادَ بَعْدَ هَذَا الزَّمَانِ ، فَقَدْ عَادَ الْأَمْرُ إِلَى أَنَّهُ مُخَاطَبٌ بِمَا لَا يَتِمَكَّنُ  
فِي الْحَالِ مِنْ مَعْرِفَةِ الْمُرَادِ بِهِ ٥ ، وَ هَذَا قَوْلٌ مَنْ جَوَزَ تَأْخِيرَ الْبَيَانِ ،  
وَلَا فَرْقَ فِي هَذَا الْحُكْمِ بَيْنَ طَوِيلِ الزَّمَانِ وَ قَصِيرِهِ .

فَإِنْ قَالُوا : هَذَا الزَّمَانُ الَّذِي أَشْرَفْنَا إِلَيْهِ لَا يَتِمَكَّنُ فِيهِ مَعْرِفَةُ  
الْمُرَادِ ، فَتَجْرَى تَجْرَى زَمَانِ مُهْلَةِ النَّظَرِ الَّذِي لَا يَتِمَكَّنُ وَقُوعُ

١ - ب : تبين .

٢ - ب و ج : + بها .

٣ - ج : متكن .

٤ - الف و ج : للفعل .

٥ - الف : مأمورا .

٦ - ب : فانما .

٧ - ب و ج : يعلم .

٨ - ب : - به .



المعرفة فيه .

قلنا : ليس الأمر كذلك لأن زمان مهلة النظر لا بد منه ، ولا  
يُمكن أن تقع المعرفة الكسبية<sup>١</sup> في أقصر منه ، وليس كذلك  
إذا كان البيان في الرجوع إلى الأصول لا ته - تعالى - قادر على  
أن يقرن<sup>٢</sup> البيان إلى الخطاب ، فلا يحتاج إلى زمان للرجوع<sup>٣</sup>  
إلى تأمل الأصول<sup>٤</sup> .

ثم يقال له : إذا كان تمكنه من الرجوع إلى الأصول في معرفة  
البيان وإن طال الزمان كافياً في حسن الخطاب ، فالأجاز أن يخاطب  
بالزنجية ، ويكلفه الرجوع في التفسير إلى من يعرف له الزنج  
أو أن يتعلم لغة الزنج ومواضعهم ، فليس ذلك بأبعد من تكليفه<sup>٥</sup>  
الرجوع إلى الأصول التي ربما طال الزمان في معرفة المراد منها .  
فإن قالوا : هذا تطويل في البيان .

قلنا : وتكلفه الرجوع إلى تصفح الأصول ومعرفة المراد منها  
تطويل في البيان فإذا جاز ذلك لمصلحة ، جاز هذا .

١ - ب و ج : المكتبة . ٢ - ج : يقترن .

٣ - الف : - للرجوع إلى تأمل الأصول .

٤ - ج : مكلفة . ٥ - الف و ب : و .

٦ - ج : طويل .

فإن قالوا: الخطاب بالزنجية وإن أمكن معرفة المراد به من جهة مترجم، أو يتعلم<sup>٢</sup> مواضعة الزوج قبيح، لأن المخاطب لا يستفيد به شيئاً من الفوائد.

قلنا: هذا صحيح، وبه فرقنا بين الخطاب بالمجمل وبالزنجية. وإنما لم نذكر ما حكى في الكتب من طرق مختلفة لمن أجاز تأخير البيان من تعويل على أخبار آحاد<sup>٣</sup> وذكر أوقات الصلوة، وأشباه مختلفة مذكورة، لأنه لا شيء من ذلك كله<sup>٤</sup> يدل على موضع الخلاف. وقد تكلم<sup>٥</sup> عليه بما يبطله فلا معنى للتطويل بذكره.

### فصل في أجواز سماع<sup>١</sup> المخاطب العام<sup>٢</sup> وإن لم يسمع الخاص<sup>٣</sup>

اختلف الناس<sup>٤</sup> في هذه المسألة<sup>٥</sup>، فقال قوم من الفقهاء: أن تخصيص

- |   |                     |
|---|---------------------|
| ١ - ج : قال                               | ٢ - ج : بتعليم      |
| ٣ - ب : فرقناه                            | ٤ - الف : المجمل    |
| ٥ - ب و ج : يذكر                          | ٦ - الف : - أخبار   |
| ٧ - ج : الإحاد                            | ٨ - الف : - كله     |
| ٩ - ب : نكلم                              | ١٠ ج : + ذكر        |
| ١١ - هكذا في النسخ ، ولعل الأصل « اساع »  |                     |
| ١٢ - الف : للعام ، ب : العلم ، بجاء العام |                     |
| ١٣ - الف : قوم                            | ١٤ - ب : هذا المثال |

العام إذا لم يكن بالأدلة العقلية ؛ فلا يجوز أن يسمع العام إلا مع الخاص ، بل يصرف الله - تعالى - عن سماع ذلك إلى حين سماع الخاص ، وهو قول أبي علي الجبائي وقول أبي هاشم الأول .<sup>١</sup> وقال آخرون : يجوز أن يسمع العام وإن لم يسمع الخاص ، ولا يكون مكلفاً لطلب الخاص وتأمله في الأصول ، فإن وجدّه ؛ عمل به ، وإلا ؛ عمل في ظاهر العام ، وهو قول النظام وقول أبي هاشم الأخير .  
والذي يدل على صحة المذهب الثاني أنه لا خلاف في حسن خطابه بالعام . وفي أدلة القول تخصيصه ، سواء استدلل المكلف بالعقل على ذلك ، أو لم يستدل ، لأن التمكن من معرفة المراد في الحالين حاصل ، فكذلك الحكم إذا خاطبه بالعام وفي الأصول التخصيص ، سواء أسمعته المخصص أم لا ، لأن التمكن من العلم بالمراد حاصل .  
وإذا لم يقتض ما اتفقنا عليه إباحة الجهل ، ولا كان مثل خطأ<sup>٢</sup> الربيعي بالنجبة ؛ فكذلك ما قلناه .

١ - ب و ج : في الأدلة . ٢ - ج : - و .

٣ - ب : + ان . ٤ - ب : حول على .

٥ - الف : وكلناك ؛ ج : فذلك . ٦ - ب : سمعه .

٧ - الف : تفتن ؛ ب : يقبض . ٨ - ب : اتقنا .

٩ - ب و ج : مثلاً لمطاب .

## فصل في أن<sup>١</sup> تعليق<sup>٢</sup> الحكم بصفة لا يدل<sup>٣</sup> على انتفائه<sup>٤</sup> بانتفائها.

اختلف الناس في ذلك، فقال قوم: إن انتفاء الصفة التي علق الحكم عليها لا يدل على انتفاء الحكم. عتاً ليس له تلك الصفة، وإنما يفيد تعليقها بها إثبات الحكم فيما وجدت فيه<sup>٥</sup>، من غير إفادة الحكم في غيره نفيًا ولا إثباتًا. و<sup>٦</sup> إلى هذا المذهب ذهب أبو علي الجبائي وابنه أبو هاشم والمتكلمون كلهم إلا من تعلقه شد منهم، وهو الصحيح المستبر على الأصول. وقد صرح بهذا المذهب أبو العباس بن<sup>٧</sup> شريح، وتبعه على ذلك جماعة من شيوخ أصحاب الشافعي كآبي بكر الفارسي والقفال وغيرهما. وذكر أبو العباس بن شريح أن الحكم إذا علق بصفة فإنما يدل على ما<sup>٨</sup> تناوله لفظه إذا تجرد وقد يحصل فيه قرائن يدل<sup>٩</sup> معها<sup>١٠</sup> على أن ماعداه بخلافه، نحو

- |                  |                   |
|------------------|-------------------|
| ١ - الف :- ان .  | ٢ - الف : حميد .  |
| ٣ - ج : تدل .    | ٤ - ب : انتفائه . |
| ٥ - الف :- فيه . | ٦ - ب :- و .      |
| ٧ - الف :- بن .  | ٨ - ج :- ما .     |
| ٩ - ج : تدل .    | ١٠ - ب : بها .    |

قوله - تعالى -: « إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا » وقوله - جلَّ  
اسمه - : « وَإِنْ كُنْ أُولَاتٍ حِمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ » وقوله - تعالى -:  
« وَأَشْهِدُوا ذُوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ » وقوله - تعالى -: « فَلَمْ يَجِدُوا  
مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا<sup>١</sup> » وقوله - عليه السلام - : « فِي سَائِمَةِ الْغَنَمِ  
الزَّكَاةُ<sup>٢</sup> » . قَالَ<sup>٣</sup> : وَقَدْ يَقْتَضِي ذَلِكَ أَنَّ حَكْمَ مَا عَدَاهُ مِثْلُ حَكْمِهِ ،  
نَحْوُ قَوْلِهِ - تعالى - : « وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا<sup>٤</sup> » . وَقَوْلِهِ - تعالى - :  
« وَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ<sup>٥</sup> » وقوله - تعالى - : « وَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ  
أَنْفُسَكُمْ<sup>٦</sup> » . وَهَذَا تَصْرِيحٌ مِنْهُ بِالْمَذْهَبِ الصَّحِيحِ ، وَأَنَّ الْقَوْلَ -  
إِذَا تَجَرَّدَ<sup>٧</sup> - لَمْ يَقْتَضِ نَفْيًا وَلَا إِثْبَاتًا فِيمَا عَدَاهُ الْمَذْكَورُ ، وَأَنَّ  
يُالْقَرَّائِينَ<sup>٨</sup> تَارَةً يَعْلَمُ<sup>٩</sup> النَّفْيُ ، وَآخَرَى الْإِثْبَاتِ . وَقَدْ أَضَافَ ابْنُ  
شَرِيحٍ قَوْلَهُ هَذَا إِلَى الشَّافِعِيِّ ، وَقَاوَلُ كَلَامِهِ<sup>١٠</sup> الْمُقْتَضَى بِخِلَافِ  
ذَلِكَ وَبَنَاهُ<sup>١١</sup> عَلَيْهِ . وَذَهَبَ أَكْثَرُ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ وَجُنُودُهُمْ إِلَى

١ - ج : يَجِدُوا . ٢ - الف و ج : - صَعِيدًا .

٣ - ج : - قَالَ . ٤ - ب : يَقْتَضِي .

٥ - ج : + تَعَالَى . ٦ - ب : + وَ .

٧ - ب : يَقْتَضِي . ٨ - ب : + لَفْظُ .

٩ - الف - : وَ . ١٠ - الف : الْقَرَّائِينَ .

١١ - ب و ج : يَعْلَمُ تَارَةً . ١٢ - ج : تَامِلُ كَلَامَ وَالصَّحِيحِ « أَوَّلُ » .

١٣ - ج : بَنَاهُ .

أَنَّ تَعْلِيْقَ الْحُكْمِ بِصِفَةٍ دَالٌّ بِمُجَرِّدِهِ عَلَى نَقْيِ الْحُكْمِ عَمَّا لَيْسَ لَهُ  
تِلْكَ الصِّفَةُ . وَفِيهِمْ مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّ الْإِسْمَ فِي هَذَا الْبَابِ كَالصِّفَةِ .  
وَفِيهِمْ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الْإِسْمِ وَالصِّفَةِ .

وَالَّذِي يُدَلُّ عَلَى صِحَّةِ مَا اخْتَرْنَاهُ أَنَّهُ قَدْ ثَبَتَ أَنَّ تَعْلِيْقَ \* الْحُكْمِ [١٧٥]  
بِالْإِسْمِ اللَّقِبِ لَا يُدَلُّ عَلَى أَنَّ مَا عَدَاهُ بِخِلَافِهِ ، وَثَبَتَ أَنَّ الصِّفَةَ  
كَالْإِسْمِ فِي الْإِبَانَةِ وَالتَّمْيِيزِ ، وَإِذَا ثَبَتَ هَذَانِ الْأَمْرَانِ صَحَّ  
مَذْهَبُنَا .

وَالَّذِي يُدَلُّ عَلَى الْأَوَّلِ أَنَّ تَعْلِيْقَ الْحُكْمِ بِالْإِسْمِ لَوْ دَلَّ عَلَى  
أَنَّ مَا عَدَاهُ بِخِلَافِهِ ، لَوَجَبَ أَنْ يَكُونَ قَوْلُ الْقَائِلِ : « زَيْدٌ قَائِمٌ » وَ  
« عَمْرُو طَوِيلٌ » وَ « السُّكْرُ حُلُوٌّ » مَجَازاً ، مَعْدُولاً بِهِ عَنْ الْحَقِيقَةِ ،  
فَإِنَّهُ قَدْ يُشَارِكُ زَيْدًا وَعَمْرُوًا فِي الْقِيَامِ وَالطَّوِيلِ غَيْرُهُمَا ، وَيُشَارِكُ  
السُّكْرَ فِي الْحَلَاوَةِ غَيْرُهُ . وَيَجِبُ - أَيْضًا - أَنْ لَا يُمْكِنَ أَنْ نَتَكَلَّمَ<sup>٧</sup>  
بِهَذِهِ الْأَلْفَافِ عَلَى سَبِيلِ الْحَقِيقَةِ ، وَمَعْلُومُ ضَرُورَةِ خِلَافِ ذَلِكَ مِنْ مَذْهَبِ  
أَهْلِ اللَّغَةِ وَ أَنَّ هَذِهِ الْأَلْفَافَ حَقِيقَةٌ ، وَمِمَّا لَا يَجِبُ كَوْنُهَا مَجَازاً .

١ - ب : حاوا ١ ج : + حامزا . ٢ - ج : - مجازا .

٣ - ج : - من . ٤ - ب : لانه ، ج : بانه .

٥ - ج : زيد وعمر . ٦ - ب و ج : القائم .

٧ - ب و ج : يتكلم .

وَيَلْزَمُ عَلَى هَذَا الْمَذْهَبِ أَنْ يَكُونَ أَكْثَرُ الْكَلَامِ مَجَازًا ، لِأَنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا أَضَافَ إِلَى نَفْسِهِ فِعْلًا مِنْ قِيَامٍ ، وَ أَكَلَ ، وَ ضَرَبَ ، وَ مَا جَرَى مِنْجَرَى ذَلِكَ ، لَيْسَ يُضَيَّفُ إِلَيْهَا إِلَّا مَا لَهُ فِيهِ مُشَارِكٌ ، وَ الْإِضَافَةُ إِلَيْهَا يَقْتَضِي ظَاهِرُهَا عَلَى مَذْهَبٍ مَنْ قَالَ بِدَلِيلِ الْخُطَابِ نَقَى ذَلِكَ الْأَمْرَ عَنْ عَدَاهُ ، فَلَا تَكُونُ هَذِهِ الْأَوْصَافُ فِي مَوْضِعٍ مِنَ الْمَوَاضِعِ إِلَّا مَجَازًا ، وَ هَذَا يَقْتَضِي أَنَّ الْكَلَامَ كُلَّهُ مَجَازٌ .

وَ يَدُلُّ - أَيْضًا - عَلَى ذَلِكَ أَنَّ مِنْ الْمَعْلُومِ أَنَّهُ لَا يَحْسُنُ أَنْ يُغَيَّرَ مُغَيِّرٌ بِأَنْ زِيدَ طَوِيلٌ إِلَّا وَهُوَ عَالِمٌ بِطَوِيلِهِ ، فَلَوْ كَانَ قَوْلُهُ : « زِيدَ طَوِيلٌ » كَمَا يَقْتَضِي الْإِخْبَارُ عَنْ طَوِيلٍ زَيْدٌ ، يَقْتَضِي نَقَى الطَّوِيلِ عَنْ كُلِّ مَنْ عَدَاهُ ، لَوَجِبَ أَنْ لَا يَحْسُنَ مِنْهُ أَنْ يُغَيَّرَ بِأَنْ زِيدَ ١٠ طَوِيلٌ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِأَنْ فَبِرَهُ لَا<sup>١</sup> يُشَارِكُهُ فِي الطَّوِيلِ وَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهِ بِحَالٍ غَيْرِ الْمَذْكَورِ شَرْطًا فِي حُسْنِ الْخَبَرِ ، كَمَا كَانَ عَلَيْهِ بِحَالٍ الْمَذْكَورِ شَرْطًا فِي حُسْنِ الْخَبَرِ ، وَ مَعْلُومٌ خِلَافَ ذَلِكَ .

١ - الف : - إليه .

٢ - الف : تقتضي .

٣ - ب : و لا .

٤ - ج : مجازا .

٥ - ب : - من .

٦ - ج : طول .

٧ - الف : منه .

٨ - ب و ج : - لا .

و- أيضاً- فَإِنَّ أَلْفَاظَ النَّفْيِ مُفَارِقَةٌ لِأَلْفَاظِ الْإِثْبَاتِ فِي لُغَةِ الْعَرَبِ،  
وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُفْهَمَ مِنْ أَلْفَاظِ الْإِثْبَاتِ النَّفْيُ كَمَا لَا يُفْهَمُ مِنْ لَفْظِ  
النَّفْيِ الْإِثْبَاتُ<sup>١</sup>، وَقَوْلُنَا: «زَيْدٌ طَوِيلٌ» لَفْظُهُ لَفْظُ إِثْبَاتٍ<sup>٢</sup>، فَكَيْفَ  
يُقَالُ مِنْهُ نَفْيُ الْحَكْمِ عَنْ غَيْرِ الْمَذْكُورِ، وَلَيْسَ هَهُنَا لَفْظُ نَفْيٍ.

وَيُمْكِنُ أَنْ يُسْتَدَلَّ بِهِذِهِ الطَّرِيقَةُ خَاصَّةً عَلَى أَنَّ تَعْلِيقَ الْحَكْمِ  
بِصِفَةٍ لَا يَدُلُّ عَلَى نَفْيِهِ عَنَّا لَيْسَتْ لَهُ، مِنْ غَيْرِ حَمْلِ الصِّفَةِ عَلَى الْإِسْمِ.  
وَرُبَّمَا قُوِيَ - أَيْضاً - مَا ذَكَرْنَاهُ بِأَنَّ أَحَدًا مِنَ الْعُلَمَاءِ  
لَمْ يَقُلْ فِي ذِكْرِ الْأَجْنَاسِ السَّتَةِ فِي خَبَرِ الرَّبْوِ أَنَّ تَعْلِيقَ الْحَكْمِ  
بِهَا يَدُلُّ عَلَى نَفْيِ الرَّبْوِ عَنْ غَيْرِهَا، لِأَنَّ الْعُلَمَاءَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ: أَحَدُهُمَا  
يَقُولُ يَبْقَاءُ غَيْرُ هَذِهِ الْأَجْنَاسِ عَلَى الْإِبَاحَةِ، وَالْآخَرُ يَقِيسُ عَلَيْهَا  
غَيْرَهَا. ١٠

فَإِنْ تَعَلَّقَ مَنْ سَوَّى بَيْنَ الْإِسْمِ وَالصِّفَةِ بِأَنَّ جَمَاعَةً مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ  
اسْتَدَلُّوا عَلَى أَنَّ غَيْرَ الْمَاءِ لَا يُطَهَّرُ كَالْمَاءِ يَقُولُهُ<sup>٣</sup> - تَعَالَى -:  
«وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا» فَتَقَوُّوا الْحَكْمَ عَنْ غَيْرِ الْمَاءِ وَهُوَ

١ - ب : - لا .

٢ - ب : - الإثبات .

٣ - ج : - النفي كما ، تا اینجا .

٤ - ب : ب : يفعل .

٥ - الف : استدلل .

٦ - ب : النفي .

٧ - الف : لقوله .



مُتَعَلِّقٌ<sup>١</sup> بِالِاسْمِ لَا بِالصِّفَةِ؛ فَالْجَوَابُ<sup>٢</sup> أَنَّ مَنْ قَلَّ ذَلِكَ فَقَدْ أَخْطَأَ فِي اللَّغَةِ، وَقَدْ حَكَمْنَا أَنَّ فِي<sup>٣</sup> التَّائِسِ مِنْ يَسْوَى مُخِطًا بَيْنَ الْاسْمِ وَالصِّفَةِ فِي تَعَلُّقِ الْحُكْمِ بِكِلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا.

وَيُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ مَنْ اسْتَدَلَّ بِهَذِهِ الْآيَةِ إِنَّمَا عَوَّلَ عَلَى أَنَّ الْاسْمَ فِيهَا يَجْرَى مَجْرَى الصِّفَةِ، لِأَنَّ مُطْلَقَ اسْمٍ<sup>٤</sup> أَلْمَاءُ يُخَالِفُ مَضَافَهُ، فَاجْرَاءُ مَجْرَى كَوْنِ<sup>٥</sup> الْأَيْلِ سَائِمَةً وَعَامِلَةً.

وَأَمَّا الدَّلَالَةُ عَلَى أَنَّ الصِّفَةَ كَالِاسْمِ فِي الْحُكْمِ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ، فَهِيَ أَنَّ الْفَرَضَ مِنْ<sup>٦</sup> وَضْعِ الْأَسْمَاءِ فِي أَصْلِ اللَّغَةِ هُوَ التَّمْيِيزُ<sup>٧</sup> وَالتَّعْرِيفُ، وَ"لَيْسَ كُنْهُمْ أَنْ يُخْبِرُوا"<sup>٨</sup> عَمَّنْ غَابَ عَنْهُمْ بِالْبَارَةِ، كَمَا أَخْبَرُوا<sup>٩</sup> عَنِ الْحَاضِرِ بِالْإِشَارَةِ، فَوَضَعُوا الْأَسْمَاءَ لِهَذَا<sup>١٠</sup> الْفَرَضِ، وَكُنَّا وَقَعَ<sup>١١</sup> الْإِشْتِرَاكَ بِالِاتِّفَاقِ فِي الْأَسْمَاءِ، بَطَلَ الْفَرَضُ الَّذِي هُوَ<sup>١٢</sup> التَّمْيِيزُ وَالتَّعْرِيفُ، فَاجْتَنَبُوا إِلَى إِدْخَالِ الصِّفَاتِ، وَالْحَصَافِهَا بِالْأَسْمَاءِ<sup>١٣</sup>

١ - ب : متعلق .

٢ - الف : من .

٣ - ج : عدل .

٤ - الف : - كون .

٥ - ج : التميز .

٦ - ج : تجروا .

٧ - ب : لهذه .

٨ - ب : - بالاسماء .

٩ - ب : و الجواب .

١٠ - ج : تعليق .

١١ - ب : - اسم .

١٢ - ب و ج : في .

١٣ - ج : - و .

١٤ - ج : اخروا .

١٥ - ب : في ، بجای هو .

يَكُونُ الْإِسْمُ مَعَ الصِّفَةِ بِمَنْزِلَةِ الْإِسْمِ. لَوْ لَمْ يَقَعْ فِيهِ اشْتِرَاكٌ ،  
وَلَوْ لَا الْإِشْتِرَاكُ الْوَاقِعُ فِي الْأَسْمَاءِ ؛ لَمَا احتَجَّ إِلَى الصِّفَةِ ، أَلَا تَرَى  
أَنَّهُ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْعَالَمِ مِنْ أَسْمَاءِ «زَيْدٌ» إِلَّا شَخْصٌ وَاحِدٌ ، لَكَفَى<sup>٢</sup>  
فِي الْإِخْبَارِ عَنْهُ أَنْ يُقَالَ : «قَامَ زَيْدٌ» وَ لَمْ يُحْتَجَّ إِلَى إِدْخَالِ الصِّفَةِ  
فَبِأَنَّ بِهِذِهِ الْجُمْلَةِ أَنَّ الصِّفَةَ كَالْإِسْمِ فِي الْفَرَضِ ، وَ أَنَّ الصِّفَاتِ  
بِغَضِّ الْأَسْمَاءِ ، فَإِذَا ثَبَتَ مَا ذَكَرْنَاهُ فِي الْإِسْمِ ، يَثْبُتُ فِيمَا يَجْرَى  
مَجْرَاهُ ، وَ يَقُومُ مَقَامُهُ .

وَأَمَّا يُبَيِّنُ أَنَّ الْإِسْمَ كَالصِّفَةِ أَنَّ الْمُخْبِرَ قَدْ يَحْتَاجُ إِلَى  
أَنْ يُخْبِرَ عَنْ شَخْصٍ بِعَيْنِهِ ، فَيَذْكُرُهُ بِقَبْلِهِ ، وَ قَدْ يَجُوزُ أَنْ يَحْتَاجَ  
إِلَى أَنْ يُخْبِرَ عَنْهُ فِي حَالٍ دُونَ أُخْرَى<sup>٣</sup> ، فَيَذْكُرُهُ بِصِفَتِهِ . فَصَارَتْ<sup>٤</sup>  
الصِّفَةُ مُمَيِّزَةً لِلْأَحْوَالِ ، كَمَا أَنَّ الْأَسْمَاءَ مُمَيِّزَةٌ<sup>٥</sup> لِلْأَعْيَانِ ، فَفَعَلًا<sup>٦</sup>  
مَعْلًا<sup>٧</sup> وَاحِدًا فِي الْحُكْمِ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ .

وَمِمَّا يَدُلُّ أَبْتَدَاءُ عَلَى بَطْلَانِ دَلِيلِ الْخَطَابِ أَنَّ اللَّفْظَ إِنَّمَا يَدُلُّ

- |                     |                      |
|---------------------|----------------------|
| ١ - ج : + بقائه .   | ٢ - الف : اسم .      |
| ٣ - ب : يكفى .      | ٤ - الف : كبض .      |
| ٥ - ب و ج : ثبت .   | ٦ - ج : - و .        |
| ٧ - ج : تبين .      | ٨ - ب : اخر .        |
| ٩ - ب : و صارت .    | ١٠ - ج : متميزة .    |
| ١١ - الف : - فعلا . | ١٢ - ج : فعلا فعلا . |

على ما يتناولُه أو على ما يكونُ بأن يتناولُه أولى، فلما أن يدلَّ على ما لم يتناولُه ولا هو بالتناولِ أولى؛ فمحالٌ، و إذا كان الحكمُ المعلقُ بصفةٍ لم يتناول غيرَ المذكورِ، ولا هو بأن يتناولُه أولى؛ لم يدلَّ إلا على ما اقتضاه لفظه.

وشرح هذه الجملة أن قوله - عليه السلام - : « في سائمة النعم الزكوة » معلومٌ حسا وإدراكا أنه لم يتناولِ المعلقة، ولا يمكنُ الخلافُ فيما يدخل تحت الحسن، ولا هو يتناولها<sup>١</sup> أولى، بدلالة أنه لو قال - عليه السلام - : « في سائمة النعم الزكوة وفي معلوفتها<sup>٢</sup> » ؛ لما<sup>٣</sup> كان متناقضا، ومن شأن اللفظ إذا دلَّ

على ما لم يتناولُه يلفظه ليكنه بأن يتناولُه أولى أن يمنع \* من التصريح بخلافه، ألا ترى أن قوله - تعالى - : « ولا تقل لهما أف » لثاتناول النهي<sup>٤</sup> عن التأفيف بلفظه، وكان بأن يتناول<sup>٥</sup> سائر المكروه

١ - الف : و اما . ٢ - ب : من .

٣ - الف : - لا . ٤ - الف : - و .

٥ - الف : العبر ، بجای غیر . ٦ - ب : بان .

٧ - ب : - في . ٨ - ب : معلوما .

٩ - ب : للخطاب ، بجای الخلاف . ١٠ - ج : الا .

١١ - ج : يتناولها . ١٢ - الف : معلوفها .

١٣ - الف : ما . ١٤ - ج : النفي .

١٥ - ب : يتناولُه .

أُولَى، لَمْ يُجْزَ أَنْ يُتَّبِعَهُ وَلاَ يُلْحِقَهُ بِأَنْ يَقُولَ: «لَا تَقُلْ لَهَا أَفٍ»<sup>١</sup>  
وَاضْرِبْهُمَا وَاشْتِمُهُمَا، «لَا تَهْ تَقْضُ»<sup>٢</sup> لِمَا تَقَدَّمَ. فَبَانَ أَنَّ قَوْلَهُ -  
عَلَيْهِ السَّلَامُ - : «فِي سَائِمَةِ الْغَنَمِ الزَّكَاةُ»<sup>٣</sup> لَيْسَ بِتَنَاوُلِهِ لِلْمَعْلُوفَةِ  
أُولَى.

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى أَنَّ اللفظ لا يَدُلُّ عَلَى مَا لَا يَتَنَاوَلُهُ وَلَا يَكُونُ  
بِالتَّنَاوُلِ<sup>٤</sup> أُولَى أَنَّهُ لَوْ دَلَّ عَلَى ذَلِكَ لَمْ يَتَحَصَّرْ مَدْلُوكُهُ، لِأَنَّ مَا لَا  
يَتَنَاوَلُهُ اللفظ لا يَتَنَاهَى، وَ لَيْسَ بَعْضُهُ بِأَنْ يَدُلَّ عَلَيْهِ اللفظُ مَعَ  
عَدَمِ التَّنَاوُلِ بِأُولَى مِنْ بَعْضٍ.

وَمِمَّا يَدُلُّ - أَيْضاً - عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ حَسُنَ اسْتِفْهَامُ الْقَائِلِ:  
«ضَرَبْتُ طَوَالَ غُلْمَانِي وَ لَقِيتُ أَشْرَافَ جِيرَانِي»<sup>٥</sup> فَيُقَالُ: «أُضْرِبْتُ  
الْقِصَارَ مِنْ غُلْمَانِكَ أَوْ لَمْ تُضْرِبْهُمْ؟» وَ لَقِيتُ الْعَامَّةَ مِنْ جِيرَانِكَ أَوْ  
لَمْ تَلْقَهُمْ؟ «فَلَوْ كَانَ تَمْلِيقُ الْحُكْمِ بِالصِّفَةِ يَقْتَضِي وَضْعَهُ فِي الْحُكْمِ  
عَمَّا<sup>٦</sup> لَيْسَ لَهُ تِلْكَ الصِّفَةُ كَأَقْضَائِهِ ثَبُوتَهُ<sup>٧</sup> لِمَا لَهُ تِلْكَ الصِّفَةُ؛

١ - الف : بَان . ٢ - الف : - اف .

٣ - ج : تَقْضِي بِجَايِ تَقْضٍ . ٤ - ج : زَكَاةُ .

٥ - ب : تَنَاوَلَهُ لِلْمَعْلُوفَةِ . ٦ - الف : مَا يَتَنَاوَلُ .

٧ - ج : - لا . ٨ - ب : - لَمْ يَتَحَصَّرْ ، تَا إِضْبَاحًا .

٩ - ج : - عَدَم . ١٠ - الف : لَهُ ، بِجَايِ أ

١١ - ج : مِمَّا . ١٢ - ب : بِثَبُوتِهِ .

لَكَانَ هَذَا الْإِسْتِفْهَامُ قِيحاً ، كَمَا يَقْبَحُ أَنْ يَسْتَفْهَمَ عَنْ حَكْمٍ مَا يَتَمَلَّقُ اللَّفْظُ بِهِ ، فَلَوْ كَانَ الْأَمْرَانِ مَفْهُومَيْنِ مِنَ اللَّفْظِ ؛ لَأَشْتَرَكَا فِي حَسَنِ الْإِسْتِفْهَامِ وَ قِيحِهِ .

فَأَبَ قِيلَ : إِنَّمَا يَحْسُنُ الْإِسْتِفْهَامُ عَنْ<sup>٢</sup> ذَلِكَ لِيَنْ لَمْ يَقُلْ بِدَلِيلِ الْخِطَابِ ، فَأَمَّا مَنْ تَكَلَّمَ بِمَا ذَكَرْتُمُوهُ مِنَ الدَّاهِيَيْنِ إِلَى دَلِيلِ الْخِطَابِ • فَهُوَ لَا يَسْتَفْهَمُ عَنْ مُرَادِهِ إِلَّا عَلَى وَجْهِ وَاحِدٍ ، وَ هُوَ أَنْ يَكُونَ أَرَادَ عَلَى سَبِيلِ الْمَجَازِ خِلَافَ مَا يَقْتَضِيهِ دَلِيلُ الْخِطَابِ ، فَحَسُنُ اسْتِفْهَامِهِ لِذَلِكَ<sup>٣</sup> .

قُلْنَا : حَسُنُ اسْتِفْهَامِ كُلِّ قَائِلٍ أَطْلَقَ مِثْلَ هَذَا الْخِطَابِ مَعْلُومٍ ضَرُورَةً ، سِوَاهُ عَلَيْنَا مَذْهَبَهُ فِي دَلِيلِ الْخِطَابِ أَوْ شَكَكْنَا فِيهِ ، ١٠ وَ أَهْلُ اللَّغَةِ يَسْتَفْهَمُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً فِي<sup>٤</sup> مِثْلِ هَذَا الْخِطَابِ ، وَلَيْسَ لَهُمْ مَذْهَبٌ مَخْصُوصٌ فِي دَلِيلِ الْخِطَابِ . فَأَمَّا تَجْوِيزُنَا أَنْ يَكُونَ الْخِطَابُ عَدَلٌ عَنِ الْحَقِيقَةِ إِلَى الْمَجَازِ ، وَ أَنَّ هَذَا هُوَ عِلَّةُ حَسَنِ الْإِسْتِفْهَامِ ؛ فَبَاطِلٌ ، لِأَنَّهُ يَقْتَضِي حَسَنَ دُخُولِ الْإِسْتِفْهَامِ فِي كُلِّ كَلَامٍ ، لِأَنَّهُ لَا

١ - ج : - حسن .

٢ - ج : من .

٣ - ب و ج : كذلك .

٤ - ج : علما .

٥ - الف : سألنا .

٦ - الف : - في .

كَلَامَ تَسْمَعُهُ إِلَّا وَ نَحْنُ نَجُوزُ مِنْ طَرِيقِ التَّقْدِيرِ أَنْ يَكُونَ الْمُخَاطَبُ  
بِهِ<sup>٢</sup> أَرَادَ الْمَجَازَ، وَ<sup>٣</sup> لَمْ يُرِدِ الْحَقِيقَةَ، وَ فِي عَلَيْنَا بَقِيحِ الْإِسْتِفْهَامِ  
فِي مَوَاضِعَ كَثِيرَةٍ دَلَالَةٌ عَلَى فَسَادِ هَذِهِ الْعِلَّةِ. عَلَى أَنَّ الْمُخَاطَبَ لَنَا  
إِذَا كَانَ حَكِيمًا، وَ أَرَادَ الْمَجَازَ بِخَطَايَاهُ<sup>٤</sup>؛ قَرَنَ بِهِ مَا يُدَلُّ عَلَى أَنَّهُ  
مُتَجَوِّزٌ<sup>٥</sup>، وَ لَا يَحْسُنُ مِنْهُ الْإِطْلَاقُ.

وَ قَدْ اسْتَدَلَّ الْمُخَالِفُ لَنَا فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِأَشْيَاءَ :  
مِنْهَا أَنْ تَعْلِيقَ الْحُكْمِ بِالسُّوْمِ لَوْ لَمْ يُدَلَّ عَلَى اتِّفَاقِهِ إِذَا  
انْتَفَتِ الصِّفَةُ ؛ لَمْ يَكُنْ لِمُتَعَلِّقِهِ بِالسُّوْمِ مَعْنَى، وَ كَانَ عِبَثًا .  
وَ مِنْهَا أَنْ تَعْلِيقَ الْحُكْمِ بِالسُّوْمِ يَجْرَى مَجْرَى الْإِسْتِثْنَاءِ مِنْ  
الْفَنَمِ<sup>٦</sup>، وَ يَقُومُ مَقَامَ قَوْلِهِ : « لَيْسَ فِي الْفَنَمِ إِلَّا السَّائِيَةُ الزَّكُوءُ »<sup>٧</sup>  
فَكَمَا أَنَّهُ لَوْ قَالَ ذَلِكَ، لَوَجَبَ أَنْ تَكُونَ<sup>٨</sup> الْجُمْلَةُ الْمُسْتَفْتَى مِنْهَا  
يَخْلَافُ الْإِسْتِثْنَاءَ، فَكَذَلِكَ تَعْلِيقُ الْحُكْمِ بِصِفَةٍ .

وَ مِنْهَا أَنْ تَعْلِيقَ الْحُكْمِ بِالشَّرْطِ لَمَّا دَلَّ عَلَى اتِّفَاقِهِ بِاتِّفَاقِ  
الشَّرْطِ ، فَكَذَلِكَ الصِّفَةُ، وَ الْجَامِعُ بَيْنَهُمَا أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا

٢- ج : + أن .

٤- ج : بخطابه .

٦- ب : المخاطب :

٨- ج : يكون .

١- ج : يسه .

٢- ج : - و .

٥- ج : مجوز .

٧- ب : + لو .

كألاخِرِ فِي التَّخْصِصِ ، لِأَنَّهُ لَا فَرْقَ بَيْنَ أَنْ يَقُولَ : « فِي سَائِمَةِ  
الْقَتَمِ الزَّكَاةُ » ، وَبَيْنَ أَنْ يَقُولَ : « فِيهَا إِذَا كَانَتْ سَائِمَةُ الزَّكَاةِ » .  
وَمِنْهَا مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ - ص ع - عِنْدَ نَزْوِلِ قَوْلِهِ - تَعَالَى - :  
« اسْتَغْفِرْ لَهُمْ ، أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ ، إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً ، فَلَنْ  
يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ » ، أَنَّهُ قَالَ : « لَا زَيْدَنَّ عَلَى السَّبْعِينَ » ، فَلَوْ لَمْ يَعْلَمْ<sup>١</sup> - ص  
ع -<sup>٢</sup> مِنْ جِهَةِ دَلِيلِ الْخُطَابِ أَنَّ مَا فَوْقَ السَّبْعِينَ بِخِلَافِهَا ؛ لَمْ يَقُلْ ذَلِكَ .  
وَمِنْهَا مَا رُوِيَ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْخُطَّابِ<sup>٣</sup> : أَنَّ<sup>٤</sup> يَعْلَى<sup>٥</sup> بَنَ مَنِيَّةَ<sup>٦</sup>  
سَأَلَهُ ، فَقَالَ لَهُ : « مَا بَالُنَا نُقْصِرُ ، وَقَدْ آمَنَّا » ، فَقَالَ لَهُ : « حُجِبَتْ مِثْنَا  
نُحِجِبَتْ مِنْهُ ، فَسَأَلْتُ عَنْهُ<sup>٧</sup> رَسُولَ اللَّهِ - ص ع -<sup>٨</sup> ، فَقَالَ : صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ<sup>٩</sup>  
اللَّهُ بِهَا عَلَيْكُمْ ، فَأَقْبِلُوا صَدَقَتَهُ » ، فَتَجِبُهَا مِنْ ذَلِكَ يَدُلُّ عَلَى أَنَّهَا<sup>١٠</sup>  
فِيهَا مِنْ تَعَلُّقِ الْقَصْرِ بِالْخَوْفِ أَنَّ حَالَ الْأَمْنِ بِخِلَافِهِ .  
وَمِنْهَا مَا رُوِيَ أَنَّ الصَّحَابَةَ كُلَّهُمْ قَالُوا : « الْمَاءُ مِنَ الْمَاءِ مَنْسُوخٌ »

١ - الف - : نزول . ٢ - ب : + : الله .

٣ - ب : - : ص ع ، ج : ع . ٤ - ج : ا ( بلا نون ) .

٥ - ب و ج : تملقهم بها . ٦ - ج : خطاب .

٧ - ب : ا لله . ٨ - ب : - : يعلى ، ج : لعل .

٩ - ب : منية ، ج : منية بتشديد الهمزة . ١٠ - الف - : عنه .

١١ - ج : ع . ١٢ - ب : بصدقه .

وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ مَنسُوحاً إِلَّا مِنْ جِهَةٍ دَلِيلُ الْخُطَابِ، وَ أَنَّ لَفْظَ الْخَبَرِ  
يَقْتَضِي نَقْيَ وَجُوبِ الْإِغْتِسَالِ بِالماءِ مِنْ غَيْرِ إِنْزَالِ الْمَاءِ.  
وَمِنْهَا أَنَّ الْأُمَّةَ<sup>١</sup> إِنَّمَا رَجَعَتْ فِي أَنَّ التَّيَمُّمَ لَا يَجِبُ إِلَّا عِنْدَ  
عَدَمِ الْمَاءِ إِلَى ظَاهِرِ قَوْلِهِ - تَعَالَى - : « فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا » وَ  
كَذَلِكَ الصَّيَامُ فِي الْكُفَّارَةِ، وَ أَنَّهُ لَا يَجْزِي إِلَّا عِنْدَ عَدَمِ الرِّقَبَةِ، إِنَّمَا  
رُجِعَ فِيهِ إِلَى الظَّاهِرِ.

وَالْجَوَابُ عَنِ الْأَوَّلِ أَنَّ فِي تَعْلِيلِ الْحُكْمِ بِالسُّومِ فَائِدَةً، لَا تَأْتِي<sup>٢</sup>  
بِهِ تَعْلَمُ وَجُوبَ الزَّكَاةِ فِي السَّائِمَةِ، وَ مَا كُنَّا نَعْلَمُ ذَلِكَ قَبْلَهُ، وَ يُجُوزُ  
أَنْ يَكُونَ حُكْمُ الْمَعْلُوفَةِ فِي الزَّكَاةِ حُكْمَ السَّائِمَةِ، وَ إِنْ عَلِمْنَاهُ  
بِدَلِيلٍ آخَرَ. وَ لَيْسَ يَنْتَعِجُ فِي الْحُكْمَيْنِ الْمُتَمَاثِلَيْنِ أَنْ يُعْلَمَا بِدَلِيلَيْنِ<sup>٣</sup>  
مُخْتَلِفَيْنِ بِحَسَبِ الْمَصْلَحَةِ، أَلَا تَرَى أَنَّ حُكْمَ مَا لَا يَقَعُ عَلَيْهِ النَّصُّ<sup>٤</sup>  
مَنْ الْأَجْنَائِسِ فِي الرِّبَا حُكْمُ النَّصُوصِ عَلَيْهِ، وَ مَعَ ذَلِكَ دَلَّنَا عَلَى ثُبُوتِ  
الرِّبَا فِي الْأَجْنَائِسِ الْمَذْكُورَةِ بِالنَّصِّ، وَ كُنَّا فِي إِثْبَاتِهِ فِي غَيْرِهَا  
إِلَى دَلَالَةٍ أُخْرَى مِنْ قِيَاسٍ أَوْ غَيْرِهِ.

١ - ب : الاية .

٢ - ج : لا تاتي .

٣ - ب : به .

٤ - الف : بدليل .

٥ - ب : عليه .

٦ - ج : النص عليه .



- [١٧] وَالْجَوَابُ عَنِ الثَّانِي أَنَّ الْإِسْتِثْنَاءَ \* عَنِ الْعُمومِ لَمْ يَدُلَّ يَلْفِظُ  
 نَفْسِهِ عَلَى أَنَّ مَا لَمْ يَتَنَاوَلْهُ بِخِلَافِ حَكِيمِهِ، وَإِنَّمَا ذَلِكَ الْعُمومُ عَلَى  
 دُخُولِ الْكُلِّ فِيهِ، فَلَمَّا أُخْرِجَ الْإِسْتِثْنَاءُ<sup>١</sup> بَعْضَ مَا تَنَاوَلَهُ الْعُمومُ؛  
 عَلِمْنَا حَكْمَ الْمُسْتَثْنَى يَلْفِظُ الْإِسْتِثْنَاءَ وَتَنَاوَلَهُ<sup>٢</sup>، وَ عَلِمْنَا أَنَّ حَكْمَ  
 مَا لَمْ يَتَنَاوَلْهُ بِخِلَافِهِ يَلْفِظُ الْعُمومِ. مِثَالُ ذَلِكَ أَنَّ الْقَاتِلَ إِذَا قَالَ :  
 « ضَرَبْتُ الْقَوْمَ إِلَّا زَيْدًا »، فَإِنَّمَا يُعْلَمُ بِالْإِسْتِثْنَاءِ أَنَّ زَيْدًا لَيْسَ  
 بِمَضْرُوبٍ، وَ يُعْلَمُ أَنَّ مَا عَدَاهُ مِنَ الْقَوْمِ مَضْرُوبٌ بِظَاهِرِ الْعُمومِ،  
 لِأَمِنْ دَلِيلِ الْخُطَابِ فِي الْإِسْتِثْنَاءِ، وَلَيْسَ هَذَا مَوْجُودًا فِي قَوْلِهِ -  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ - : « فِي سَائِمَةِ الْقَنَمِ الزُّكُوءُ » لِأَنَّهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مَا  
 اسْتَثْنَى مِنْ جَمَلَةٍ مَذْكُورَةٍ<sup>٣</sup>، لَوْ كَانَ لِسَائِمَةِ الْقَنَمِ اسْمٌ يَخْتَصُّ<sup>٤</sup>  
 بِهَا مِنْ غَيْرِ إِضَافَةٍ إِلَى الْقَنَمِ، لَتَعَلَّقَ<sup>٥</sup> الزُّكُوءُ بِهِ. وَلَيْسَ كُلُّ شَيْءٍ  
 مَعْنَاهُ مَعْنَى الْإِسْتِثْنَاءِ لَهُ حَكْمُ الْإِسْتِثْنَاءِ، لِأَنَّ لِلْإِسْتِثْنَاءِ<sup>٦</sup> أَلْفَاظًا مَوْضُوعَةً  
 لَهُ<sup>١</sup>، فَمَا<sup>١١</sup> لَمْ يَدْخُلْ<sup>١٢</sup> فِيهِ، لَمْ يَكُنْ مُسْتَثْنَى مِنْهُ وَلَا لَا يَكُونُ

- |                         |                               |
|-------------------------|-------------------------------|
| ١- ج : + و .            | ٢- ج : لم يتناوله .           |
| ٣- ب و ج : لما تناوله . | ٤- ب : - و علمنا ، تا اینجا . |
| ٥- ج : مثاله .          | ٦- الف : اضرب .               |
| ٧- ب و ج : - و .        | ٨- الف : تعلق .               |
| ٩- ب : الاستثناء .      | ١٠- ب : - له .                |
| ١١- ب ، فلما .          | ١٢- ب : تدخل .                |

الاستثناء، واردة إلا على جملة مستقلة بنفسها، وكل هذا إذا وجبت مراعاته، لم يجز أن يجرى قوله - عليه السلام - : « في سائمة الغنم الزكوة » مجرى الجميل المستثنى منها.

والجواب عن الثالث أن الشرط عندنا كالصفة في أنه لا يدل على أن ما عداه بخلافه، ولا بمجرد الشرط لا يعلم ذلك، وإنما تعلمه في بعض المواضع بدليل منفصل، لأن تأثير الشرط أن يتعلق الحكم به، وليس يتمنع أن يخلفه وينوب عنه شرط آخر يجرى مجراه، ولا يخرج من أن يكون شرطاً، ألا ترى أن قوله تعالى - : « واستشهدوا شهيدين من رجالكم » إنما منع من قبول الشاهد الواحد حتى ينضم إليه الآخر، فانضمام الثاني إلى الأول شرط في القبول، ثم يعلم أن ضم امرأتين إلى الشاهد الأول يقوم مقام الثاني، ثم يعلم بدليل أن ضم اليمين إلى الشاهد الواحد يقوم مقام الثاني، فنبأه بعض الشروط عن بعض أكثر من أن يخصى.

١ - ج : لا .

٢ - ج : اوجبت .

٣ - ج : ان .

٤ - ب و ج : يعلمه .

٥ - ج : + به .

٦ - الف و ج : ينظم .

٧ - ب : في القبول .

٨ - الف : تعلم .

٩ - ج : من .

وَالصَّحِيحُ أَنَّ الْحُكْمَ إِذَا عُلِقَ بِغَايَةٍ أَوْ عَدِيدٍ، فَإِنَّهُ لَا يَدُلُّ بِنَفْسِهِ عَلَى أَنَّ مَا عَدَاهُ يَخْلَاهُ، لِأَنَّا إِنَّمَا تَعَلَّمُ أَنَّ مَا زَادَ عَلَى الثَّمَانِينَ فِي<sup>١</sup> جِدِّ الْقَاذِفِ<sup>٢</sup> لَا يَجُوزُ، لِأَنَّ نَفْيَ مَا زَادَ عَلَى ذَلِكَ مَحْظُورٌ بِالْعَقْلِ، فَإِذَا وَرَدَتْ الْعِبَادَةُ بِعَدِيدٍ مَخْصُوصٍ خَرَجْنَا عَنِ الْحَظَرِ بِدَلَالَةٍ، وَبَقِينَا فِيمَا زَادَ عَلَى ذَلِكَ الْبُعْدَ عَلَى حُكْمِ الْأَصْلِ، وَهُوَ الْحَظَرُ. وَكَذَلِكَ إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِغُلَامِهِ: «أَعْطِ زَيْدًا مِائَةَ دِرْهَمٍ» فَإِنَّا تَعَلَّمُ حَظَرَ الزَّائِدِ عَلَى الْمَذْكُورِ بِالْأَصْلِ، وَلَوْ قَالَ: «أَعْطَيْتُ فَلَانًا مِائَةَ دِرْهَمٍ»؛ لَمْ يَدُلَّ لَفْظًا وَلَا عَقْلًا عَلَى أَنَّهُ لَمْ يُعْطِهِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ. فَأَمَّا تَعْلِيْقُ الْحُكْمِ بِغَايَةٍ فَإِنَّمَا يَدُلُّ عَلَى ثُبُوتِهِ إِلَى تِلْكَ الْغَايَةِ، وَمَا بَعْدَهَا يُعَلَّمُ انْتِفَاؤُهُ أَوْ إِبْثَابُهُ بِدَلِيلٍ. وَإِنَّمَا عَلِمْنَا فِي قَوْلِهِ - تَعَالَى -: ١٠ «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ»، وَقَوْلِهِ - تَعَالَى -: «ثُمَّ آتُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ»، وَقَوْلِهِ - سُُبْحَانَهُ<sup>٣</sup>: «حَتَّى يَطْهَرُونَ»<sup>٤</sup> أَنَّ مَا بَعْدَ الْغَايَةِ يَخْلَاهُ بِدَلِيلٍ.

١ - الف: تعلق .. ٢ - ج: على ..

٣ - ج: العاذف ..

٤ - مكدا الى النسخ لكن زيادة كلمة «نفي» غير غنى ..

٥ - ب و ج: فانما يعلم .. ٦ - ب و ج: - درهم ..

٧ - ب: + من .. ٨ - ج: تعالى ..

٩ - ب: يظهرون ..

وَمَا يُعْلَمُ بِدَلِيلٍ غَيْرِ مَا يَنْدُلُ اللَّفْظُ عَلَيْهِ، كَمَا تَعْلَمُ<sup>١</sup> أَنَّ مَا عَدَا  
السَّائِمَةَ<sup>٢</sup> بِخِلَافِهَا<sup>٣</sup> فِي الزَّكَاةِ، وَ إِنَّمَا عَلِمْنَاهُ<sup>٤</sup> بِدَلِيلٍ.  
وَمَنْ قَرَّقَ بَيْنَ تَعْلِيْقِ الْحُكْمِ بِصِفَةٍ وَ بَيْنَ تَعْلِيْقِهِ بِغَايَةٍ لَيْسَ  
مَعَهُ إِلَّا الدَّعْوَى، وَ هُوَ كَالْمُنَاقِضِ، لِفَرْقِهِ<sup>٥</sup> بَيْنَ أَمْرَيْنِ لَا فَرْقَ بَيْنَهُمَا.  
فَإِذَا قَالَ<sup>٦</sup>: فَأَيُّ مَعْنَى لِقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « ثُمَّ أَتَمُوا الصَّيَامَ  
إِلَى اللَّيْلِ » إِذَا كَانَ مَا بَعْدَ اللَّيْلِ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِيهِ الصَّوْمُ<sup>٧</sup>.  
قُلْنَا: « وَ أَى مَعْنَى لِقَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : « فِي سَائِمَةِ الْفَنَمِ  
الزَّكَاةُ »، وَ الْمَعْلُوفَةُ مِثْلُهَا.

فَإِنْ قِيلَ: لَا يَمْتَنِعُ أَنْ يَكُونَ الْمَصْلُحَةُ فَسَى أَنْ يُعْلَمَ ثُبُوتُ  
الزَّكَاةِ فِي السَّائِمَةِ بِهَذَا النَّصِّ، وَ يُعْلَمُ<sup>٨</sup> ثُبُوتُهَا فِي الْمَعْلُوفَةِ  
بِدَلِيلٍ آخَرَ.

قُلْنَا: كَذَلِكَ لَا يَمْتَنِعُ<sup>٩</sup> فِيمَا عُلِّقَ<sup>١٠</sup> بِغَايَةٍ حَرْفًا بِحَرْفٍ<sup>١١</sup>.

- |  |                                      |
|--|--------------------------------------|
| ١ - أَلِفٌ : يَعْلَمُ .  | ٢ - ب : الْغَايَةُ .                 |
| ٣ - ب : + بِدَلِيلٍ وَ مَا يَعْلَمُ بِدَلِيلٍ غَيْرِ مَا يَنْدُلُ اللَّفْظُ عَلَيْهِ . |                                      |
| ٤ - ب : عَلِمْنَا .  | ٥ - أَلِفٌ : مِنْهُ .                |
| ٦ - ب : لِفَرْقَةٍ .   | ٧ - أَلِفٌ : فَانْ قِيلَ : ( خ ل ) . |
| ٨ - ب وَ ج : صَوْمٌ .  | ٩ - أَلِفٌ وَ ج : نَعْلَمُ .         |
| ١٠ - ج : يَمْتَنِعُ .  | ١١ - ب : تَعْلَقُ .                  |
| ١٢ - ب : حَرْفٌ ، بِجَايِ حَرْفًا بِحَرْفٍ <sup>١٣</sup> : حَرْفٌ بِحَرْفٍ .           |                                      |

وَالصَّحِيحُ أَنَّ تَعْلِيْقَ الْحُكْمِ بِالصِّفَةِ لَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ مَا عَدَاهُ  
يُخَالِفُهُ عَلَى كُلِّ حَالٍ ، بِخِلَافِ قَوْلٍ<sup>١</sup> مَنْ يَقُولُ : إِنَّهُ يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ  
إِذَا كَانَ يَبَيِّنُهُ ، وَإِنَّمَا قُلْنَا ذَلِكَ ، لِأَنَّ مَا وُضِعَ لَهُ الْقَوْلُ لَا يَخْتَلِفُ  
بِأَنَّهُ يَكُونُ مُبْتَدَأً أَوْ يَبَيِّنُهُ ، وَإِذَا لَمْ يَدُلُّ تَعْلِيْقُ الْحُكْمِ بِالصِّفَةِ  
عَلَى نَفْيِ مَا عَدَاهُ ، فَإِنَّمَا لَمْ يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ لِشَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَى اللَّفْظِ ،<sup>٢</sup>  
فَهُوَ فِي كُلِّ مَوْضِعٍ كَذَلِكَ .

وَالْجَوَابُ عَنِ الرَّابِعِ أَنَّ مَا طَرِيقُهُ الْعَلَمُ لَا يَرْجِعُ فِيهِ إِلَى أَخْبَارِ  
الْأَحَادِ ، لِأَسَمَاءٍ إِذَا كَانَتْ ضَمِيمَةً<sup>٣</sup> وَ هَذَا الْخَبَرُ يَتَضَمَّنُ أَنَّهُ -  
عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَسْتَفْتِي لِلْكَفَّارِ ، وَ ذَلِكَ لَا يَجُوزُ ،<sup>٤</sup> وَ أَكْثَرُ مَا فِيهِ أَنَّهُ -  
عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَقَلَ أَنَّ مَا فَوْقَ السَّبْعِينَ بِخِلَافِ السَّبْعِينَ ، فَمِنْ أَيْنَ<sup>٥</sup>  
أَنَّهُ فَيَهْمُ ذَلِكَ مِنْ ظَاهِرِ الْخَبَرِ مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ سِوَاهُ ؟<sup>٦</sup>

وَلِإِقَاتِلِ أَنْ يَقُولَ : أَنَّ الْإِسْتِفْهَارَ لَهُمْ كَانَ فِي الْأَصْلِ مُبَاجِئًا ،  
فَلَمَّا وَرَدَ النَّصُّ بِحُظْرِ السَّبْعِينَ ، بَقِيَ مَا زَادَ عَلَيْهِ عَلَى الْأَصْلِ . ---

١ - ب : - ان . ٢ - ب : - قول .

٣ - ج : قلناه . ٤ - الف : ما يقول .

٥ - ج : - لم . ٦ - ب : - تعليق الحكم ، تا اینجا .

٧ - ب و ج : طريقة . ٨ - ب : - و .

٩ - ب : لهم .

وَقَدْ رُوِيَ فِي هَذَا الْخَبَرِ أَنَّهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي إِنْ زِدْتُ عَلَى السَّبْعِينَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُمْ؛ لَفَعَلْتُ». وَ عَلَى هَذِهِ الرِّوَايَةِ لاشْبهَةُ فِي الْخَبَرِ. وَالنَّبِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَفْصَحُ وَأَقْطَنُ لِأَغْرَاضِ الْعَرَبِ، مِنْ أَيْنَ يَجُوزُ عَلَيْهِ مِثْلُ ذَلِكَ؟! لِأَنَّ مَعْنَى الْآيَةِ النَّهْيُ عَنِ الْإِسْتِغْفَارِ لِلْكَفَّارِ، فَإِنَّكَ لَوْ أَكْثَرْتَ فِي الْإِسْتِغْفَارِ لِلْكَفَّارِ، مَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُمْ، فَغَبَّرَ عَنِ الْأَكْثَارِ بِالسَّبْعِينَ، وَ لَا فَرْقَ بَيْنَهُمَا وَبَيْنَ مَا زَادَ عَلَيْهَا، كَمَا يَقُولُ الْعَرَبُ: «لَوْ جِئْتَنِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا جِئْتُكَ» \* [١٧٨] وَ لَا فَرْقَ بَيْنَ الْأَعْدَادِ الْمُخْتَلِفَةِ فِي هَذَا الْفَرِضِ<sup>١</sup>، فَكَأَنَّهُ يَقُولُ: «لَوْ جِئْتَنِي كَثِيرًا أَوْ قَلِيلًا مَا جِئْتُكَ»<sup>٢</sup> وَ أَيْ عَدِيدِ تَقْصِمَنَّهُ لَفْظُهُ، فَهُوَ كَافِرٌ<sup>٣</sup>.

وَالْجَوَابُ عَنِ الْخَامِسِ أَنَّهُ - أَيْضًا<sup>٤</sup> - خَبَرٌ وَاحِدٌ لَا يَحْتَاجُ بِمِثْلِهِ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ. وَمَعَ ذَلِكَ لَا يَدُلُّ عَلَى مَوْضِعِ الْخِلَافِ، لِأَنَّا لَا نَقْلَمُ أَنَّ تَعْجِبَهُمَا<sup>٥</sup> مِنَ الْقَصْرِ مَعَ زَوَالِ<sup>٦</sup> الْخَوْفِ<sup>٧</sup> لِأَجْلِ تَعْلِيقِ

١ - ب : على البفر . ٢ - ج : بينهما .

٣ - ج : من . ٤ - ج : يقول .

٥ - ب : حيثن . ٦ - ب : حيثك .

٧ - ب : الفروض . ٨ - ب : حيثك .

٩ - ج : لغيره . ١٠ - ب : ايضاً انه .

١١ - ب : تعجبهما . ١٢ - ج : الزوال .

١٣ - ب : الضرف ، ب و ج : + هو .

القصير بالخوف<sup>١</sup>، وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ تَمَجُّبُهُمَا لِأَنَّهُمَا عَقْلَانِ  
الآيَاتِ الْوَارِدَاتِ فِي إِيْجَابِ الصَّلَاةِ<sup>٢</sup> وَجُوبِ الْإِتِمَامِ فِي كُلِّ حَالٍ،  
وَ اعْتَقَدَا<sup>٣</sup> أَنَّ الْمُسْتَثْنَى مِنْ ذَلِكَ هُوَ حَالُ الْخَوْفِ، فَتَمَجُّبَا لِهَذَا الْوَجْهِ.  
وَ الْجَوَابُ عَنِ السَّادِسِ أَنَّهُ إِذَا صَحَّ قَوْلُهُمْ: «إِنَّ الْمَاءَ مِنَ الْمَاءِ  
مَنْسُوخٌ»، مِنْ أَيْنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ عَقَلُوا مِنْ ظَاهِرِهِ نَفْيَ وَجُوبِ الْفَسْلِ  
مِنْ غَيْرِ الْمَاءِ؟ وَ لَعَلَّهُمْ عَلِمُوهُ بِدَلِيلِ سَوَى الْقَلْبِ، لِأَنَّهُمْ إِذَا حَكَمُوا  
بِأَنَّهُ مَنْسُوخٌ، فَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونُوا قَدْ فَيَّهَوْا أَنَّ مَا عَدَاهُ بِخِلَافِهِ،  
فَيَنْ أَيْنَ أَنَّهُمْ فَيَّهَوْا ذَلِكَ بِالْقَلْبِ دُونَ دَلِيلٍ آخَرَ؟  
وَ قَدْ رَوَى هَذَا الْخَبْرَ بِقَلْبِ آخَرَ، وَهُوَ «إِنَّمَا الْمَاءُ مِنَ الْمَاءِ»  
و<sup>٧</sup> بِدُخُولِ<sup>٨</sup> لَفْظَةِ «إِنَّمَا» يُعْلَمُ<sup>٩</sup> أَنَّ مَا عَدَاهُ بِخِلَافِهِ، لِأَنَّ الْقَائِلَ  
إِذَا قَالَ: «إِنَّمَا لَكَ عِنْدِي دَرَاهِمٌ» يَفْهَمُ مِنْ قَوْلِهِ «وَلَيْسَ لَكَ سِوَاهُ»<sup>١٠</sup>  
وَ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ تَعَلَّقَ ابْنُ عَبَّاسٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - فِي نَفْيِ الرِّبَا عَنْ  
غَيْرِ النَّسِيَةِ، لِقَوْلِهِ<sup>١١</sup> - عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَ إِنَّمَا الرِّبَا فِي النَّسِيَةِ».

١ - پ : بالحرف . ٢ - الب و ب : + و .

٣ - پ : اعتدوا : ج : اعتقد . ٤ - ج : بهذا .

٥ - پ و ج : - لهم . ٦ - پ : ورد .

٧ - پ و ج : - و . ٨ - الف : مدخول .

٩ - پ : فيعلم . ١٠ - الف : - ان .

١١ - پ : بقوله .

وَقَدْ رُوِيَ هَذَا الْخَبَرُ بِلَفِظٍ آخَرَ، وَهُوَ أَنَّهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -  
 قَالَ: «لَا مَاءَ إِلَّا مِنَ الْمَاءِ»، وَ عَلَى هَذَا اللَّفْظِ لاشبهةٌ فِي الْخَبَرِ.  
 إِنَّ الصَّعَابَةَ لَمْ تُبَيِّنْ جِهَةَ قَوْلِهَا فِي هَذَا الْخَبَرِ<sup>٢</sup> أَنَّهُ مَنْسُوخٌ، وَ هَلِ  
 النَّسْخُ يُتَنَاولُهُ، أَوْ دَلِيلُهُ، أَوْ مَا عُلِمَ مِنْهُ بِقَرْنِيَّةٍ، وَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْمَذْكُورَ  
 مِنْ الْحُكْمِ فِي اللَّفْظِ وَهُوَ وَجُوبُ الْفَسْلِ بِالْمَاءِ مِنْ إِنْزَالِ الْمَاءِ لَيْسَ  
 بِمَنْسُوخٍ، فَمِنْ أَيْنَ أَنَّ النَّسْخَ تَنَاولَ دَلِيلَ اللَّفْظِ دُونَ مَا عُلِمَ بِقَرْنِيَّةٍ؟  
 وَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَقُولُوا: «الْمُرَادُ بِذَلِكَ الْإِقْتِصَارُ مِنَ الْمَاءِ  
 عَلَى الْمَاءِ»<sup>٣</sup>، لِأَنَّهُمْ لَيْسُوا بِأُولَى مِنَّا أَنْ نَقُولَ: «الْمُرَادُ بِهِ أَنَّ  
 التَّوَضُّعَ<sup>٤</sup> مِنَ الْمَاءِ مَنْسُوخٌ بِوَجُوبِ الْإِقْتِصَالِ مِنْهُ»<sup>٥</sup> فَقَدْ رُوِيَ أَنَّهُمْ  
 كَانُوا يَتَوَضَّعُونَ<sup>٦</sup> مِنَ التَّقَاءِ الْخَتَانَيْنِ<sup>٧</sup>، فَأَوْجَبَ<sup>٨</sup> - عَلَيْهِ السَّلَامُ -  
 الْفَسْلَ فِي ذَلِكَ.

وَالْجَوَابُ عَنِ السَّابِعِ أَنَّ آيَةَ التَّبَيُّمِ وَ آيَةَ الْكُفَّارَاتِ يُتَنَ

١ - ب : - اللفظ . ٢ - ج : قولنا .

٣ - ب : - ان الصعابة ، تا ايضا . ٤ - ب و ج : تناوله .

٥ - الف : + ان . ٦ - الف : الاقتضاء ، ج : الاختصار .

٧ - الف : الوضوء ، ج : توضوا . ٨ - ب و ج : - منه .

٩ - الف : - هه . ١٠ - ب و ج : يتوضون .

١١ - ب : الختارنين ، ج : العطائنين .

١٢ - ب : و اوجب .



فيهما<sup>١</sup> حكم الأصل وحكم البديل ، لأنه - تعالى - أوجب الطهارة عند وجود الماء ، وأوجب التيمم عند عدمه . وكذلك في<sup>٢</sup> الكفارة لأنه أوجب الرقبة في الأصل ، وعند عدمها<sup>٣</sup> أوجب الصيام ، فعلمنا حكم البديل والمبديل جميعاً بالنص ، وليس<sup>٤</sup> لدليل الخطاب في هذا مدخل .

## باب الكلام في النسخ وما يتعلق به<sup>٥</sup>

### فصل في حد النسخ ومهم أحكامه

اعلم أنه لا حاجة بنا إلى بيان معنى النسخ في أصل اللغة ، ففى ذلك خلاف<sup>٦</sup> لا فائدة في بيان الصحيح منه ، والمحتاج إليه بيان حده في الشرع ، وعلى مقتضى الأدلة الشرعية .

١٠

- |                   |  |
|-------------------|--|
| ١ - ب : فيها .    | ٢ - الف : عليه السلام الفصل ، تا اینجا . |
| ٣ - ب : - في .    | ٤ - الف : + و .                          |
| ٥ - ج : - و ليس . | ٦ - الف : - الكلام في .                  |
| ٧ - الف : تعلق .  | ٨ - ب و ج : اختلاف .                     |

وَالْبَدِيلُ الْمَوْصُوفُ بِأَنَّهُ نَاسِخٌ<sup>١</sup> هُوَ مَا دَلَّ عَلَى أَنَّ مِثْلَ الْحَكْمِ  
الثَّانِي بِالنِّصِّ الْأَوَّلِ غَيْرُ ثَابِتٍ فِي الْمُسْتَقْبَلِ، عَلَى وَجْهِ تَوْلَاهُ لَكَانَ  
ثَابِتًا بِالنِّصِّ الْأَوَّلِ مَعَ تَرَاخِيهِ عَنْهُ.

وَالَّذِي يَجِبُ الْعِلْمُ بِهِ<sup>٢</sup> وَتَقْرِيرُهُ فِي النَّفْسِ الْمَعْنَى الَّتِي يَبْتَنَى  
• حُدُّ النَّسْخِ عَلَيْهَا، ثُمَّ تَكُونُ<sup>٣</sup> الْعِبَارَةُ بِحَسَبِ مَا تَقَرَّرَ مِنَ الْمَعْنَى.  
وَالْتَكْلِيفُ عَلَى ضَرْبَيْنِ: أَحَدُهُمَا مُسْتَعِيرٌ، وَالْآخَرُ لَا يَسْتَعِيرُ.  
فَمَا لَا يَسْتَعِيرُ لَا يَدْخُلُ النَّسْخُ فِيهِ<sup>٤</sup>. وَالْمُسْتَعِيرُ عَلَى ضَرْبَيْنِ: أَحَدُهُمَا  
أَنْ يَكُونَ الطَّرِيقُ<sup>٥</sup> الَّذِي بِهِ<sup>٦</sup> يُعْلَمُ ثَبَاتُهُ<sup>٧</sup> وَاسْتِمْرَارُهُ بِهِ يُعْلَمُ  
زَوَالُهُ عِنْدَ غَايَةٍ، وَ لَا مَدْخَلُ لِلنَّسْخِ فِي ذَلِكَ. وَالضَّرْبُ الثَّانِي يُعْلَمُ  
١٠ بِالنِّصِّ أَوْ بِقَرَائِنِهِ اسْتِمْرَارُهُ، وَ يُحْتَاجُ فِي مَعْرِفَةِ زَوَالِهِ إِلَى أَمْرٍ سِوَاهُ،  
وَذَلِكَ عَلَى ضَرْبَيْنِ: أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَ مَا يُعْلَمُ زَوَالُهُ بِهِ يُعْلَمُ عَقْلًا  
كَالْعَجْزِ وَالتَّعَذُّرِ، وَ لَا مَدْخَلُ لِلنَّسْخِ - أَيْضًا -<sup>٨</sup> فِي ذَلِكَ. وَالْقِسْمُ  
الْآخَرُ يُعْلَمُ زَوَالُهُ بِدَلِيلٍ شَرْعِيِّ، وَالنَّسْخُ يَدْخُلُ فِي هَذَا الْوَجْهِ خَاصَّةً<sup>٩</sup>.

١ - ب : - ، هـ .

٢ - ب : + ، و .

٣ - ج : يجب .

٤ - ب و ج : يكون .

٥ - ب و ج : - الطريق .

٦ - الف : فيه النسخ .

٧ - الف : يبينه .

٨ - ب : - ، هـ .

٩ - ب : أيضا للنسخ .

١٠ - الف : يعلم .

١١ - ج : حاجته .

وَ إِذَا تَحَقَّقَتْ هَذِهِ الْجُمْلَةُ ؛ فَالْوَجِبُ فِي الْمُبَارَاةِ أَنْ تَقَعَ بِحَسْبِهَا ،  
قُلْتُ <sup>١</sup> أَنْ تُحْدَثَ النِّسْخُ بِأَنَّهُ <sup>٢</sup> مَا دَلَّ عَلَى تَغْيِيرِ طَرِيقَةِ الْحُكْمِ الثَّابِتِ  
بِالنَّصِّ الْأَوَّلِ فِي بَابِ الْإِسْتِمْرَارِ ، لِأَنَّ ذِكْرَ الطَّرِيقَةِ فِي الْحَدِيثَيْنِ  
أَنَّ التَّغْيِيرَ <sup>٣</sup> لَمْ يَلْحَقْ <sup>٤</sup> نَفْسَ الْمُرَادِ ، وَإِنَّمَا يَلْحَقُ الْإِيجَابُ ، وَكَانَ  
الدَّلِيلُ الثَّانِي كَشَفَ <sup>٥</sup> عَنْ تَغْيِيرِ <sup>٦</sup> الْإِيجَابِ .

وَ الدَّلِيلُ عَلَى الْحَقِيقَةِ هُوَ التَّوَصُّفُ بِأَنَّهُ نَاسِخٌ ، وَإِذَا وَصَفُوهُ -  
تَعَالَى - بِأَنَّهُ نَاسِخٌ لِلْأَحْكَامِ ، فَمِنْ حَيْثُ قُلْتُ - تَعَالَى - مَا هُوَ  
نَسْخٌ . وَإِذَا قِيلَ فِي الْحُكْمِ أَنَّهُ نَاسِخٌ ، فَمِنْ حَيْثُ كَانَ دَلِيلًا ، وَ  
بِذَلِكَ <sup>٧</sup> لَا يَكُونُ نَسْخًا <sup>٨</sup> إِلَّا <sup>٩</sup> مَعَ الْمُضَادَّةِ . فَلَمَّا الْمَنْسُوخُ ، فَهُوَ  
الدَّلِيلُ الَّذِي تَغْيَرُ حُكْمُهُ بِالدَّلِيلِ النَّاسِخِ . وَ قَدْ يَوْصَفُ - أَيْضًا -  
الْحُكْمُ <sup>١٠</sup> بِذَلِكَ ، لِأَنَّهُ الْمَقْصُودُ بِالدَّلَالَةِ . وَ لِأَنَّهُ هُوَ الَّذِي يَتَغَيَّرُ .

- |                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| ١ - الب : و لك ، ج : ذلك . | ٢ - ج : يحد .             |
| ٣ - ج : بان .              | ٤ - ج : تعين : ب : تغير . |
| ٥ - الب : العدين .         | ٦ - الب و ب : التعبير .   |
| ٧ - الب : - لم .           | ٨ - ج : + في .            |
| ٩ - ب : فكالدليل .         | ١٠ - ج : كشفا .           |
| ١١ - ب : تغير .            | ١٢ - الب : كذلك .         |
| ١٣ - الب : - نسما .        | ١٤ - ج : اذا .            |
| ١٥ - ج : الحكيم .          |                           |

وَأَعْلَمَ أَنَّ النَّاسِخَ وَالْمَنْسُوخَ<sup>١</sup> يَجِبُ أَنْ يَكُونَا شَرْعِيَيْنِ ، وَلَا يَكُونَا عَقْلِيَيْنِ ، وَلَا أَحَدُهُمَا ، لِأَنَّهُ لَا يُقَالُ : <sup>٢</sup> « تَحْرِيمُ الْخَمْرِ نَسْخٌ بِإِحْتِمَا » وَلَا : <sup>٣</sup> « أَنَّ الْمَوْتَ نَسْخٌ عَنِ الْمَكْلِيفِ مَا كَانَ تَكْلَفُهُ »<sup>٤</sup> . لِمَا كَانَتْ هَذِهِ الْأَحْكَامُ عَقْلِيَّةً<sup>٥</sup> .

وَمِنْ حَقِّ النَّاسِخِ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِهِ غَيْرُ الْمُرَادِ بِالْمَنْسُوخِ<sup>٦</sup> ، وَتَمَيَّازُ بَيَانِ ذَلِكَ فِيمَا بَعْدُ<sup>٧</sup> بِمَشْيَةِ اللَّهِ تَعَالَى . وَمِنْ حَقِّهِ أَنْ يَكُونَ مُنْفَصِلًا عَنِ الْمَنْسُوخِ . وَلَا يَوْصَفُ بِهِذِهِ الْعَصْفَةُ مَعَ الْإِتِّصَالِ ، وَلَا خِلَافٌ فِي ذَلِكَ .

وَمِنْ شَرْطِهِ أَنْ لَا<sup>٨</sup> يَكُونَ مَوْقُفًا بِغَايَةٍ يَقْتَضِي ارْتِفَاعَ ذَلِكَ الْحُكْمِ . وَالْمَوْقُفُ بِغَايَةٍ عَلَى ضَرْبَيْنِ : أَحَدُهُمَا أَنْ يُعْلَمَ بِاللَّفْظِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ إِلَى غَيْرِهِ ، كَقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « ثُمَّ أَتَمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ » \* [١٧٥] وَالثَّغَرُ الْآخَرُ أَنْ تُعْلَمَ<sup>٩</sup> الْغَايَةُ عَلَى سَبِيلِ الْجُمْلَةِ ، وَيُحْتَاجُ فِي تَفْصِيلِهَا إِلَى دَلِيلٍ سَمْعِيٍّ ، نَحْوُ قَوْلِهِ - تَعَالَى - : <sup>١٠</sup> « دُومُوا<sup>١١</sup> عَلَى هَذَا<sup>١٢</sup> الْفَعْلِ » .

١ - ب و ج : + معاً .

٢ - ب : لان .

٣ - ج : + و .

٤ - الف : بالناسخ .

٥ - الف : + و .

٦ - الف : ب : لا .

٧ - الف : ب : لا .

٨ - الف : ب : لا .

٩ - الف : ب : لا .

١٠ - الف : ب : لا .

١١ - الف : ب : لا .

١٢ - الف : ب : لا .

١٣ - الف : ب : لا .

إِلَى أَنْ تُنسخَ عَنْكُمْ<sup>١</sup> ، وَالدَّلِيلُ الشَّرْعِيُّ الْوَاردُ بِزَوَالِ الْحُكْمِ  
يُوصَفُ<sup>٢</sup> بِأَنَّهُ نَاسِخٌ .  
وَمِنْ شَرِيطِ النَّسخِ أَنْ يَكُونَ فِي الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ ، دُونَ أَجْناسِ  
الْأَفْعَالِ .

وَيَنْقَسِمُ إِلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ : أَحَدُهَا ، أَنْ يَزُولَ الْحُكْمُ لَا إِلَى بَدَلٍ .  
وَالثَّانِي أَنْ يَزُولَ إِلَى بَدَلٍ يُضَاهِيهِ ، وَ يَكُونُ نَسْخًا<sup>٣</sup> . وَالثَّالِثُ أَنْ  
يَزُولَ إِلَى بَدَلٍ يَخَالِفُهُ .

فَأَمَّا زَوَالُهُ لَا إِلَى بَدَلٍ ، فَأَمَّا يَكُونُ نَسْخًا ، لِأَنَّهُ عُلِمَ بِهِ أَنَّ  
مِثْلَ الْحُكْمِ الثَّابِتِ بِالنَّصِّ الْمُتَقَدِّمِ مُرْتَفِعٌ فِي الْمُسْتَقْبَلِ . وَ لِأَنَّهُ  
إِذَا زَالَ<sup>٤</sup> إِلَى بَدَلٍ ، فَالَّذِي أَوْجِبَ كَوْنَهُ مَنسُوخًا زَوَالُهُ لِابْتِهَاجِ الْبَدَلِ .  
لِأَنَّهُ إِنْ ثَبَتَ مِنْ دُونِ زَوَالِ الْأَوَّلِ ، لَمْ يَكُنْ نَسْخًا<sup>٥</sup> . وَ مِنْ  
حَقِّ هَذَا الضَّرْبِ أَنْ لَا يُعْلَمَ نَسْخُهُ إِلَّا بِدَلِيلٍ دُونَ الْأَحْكَامِ .

فَأَمَّا مَا يَرْتَفِعُ إِلَى بَدَلٍ مُخَالَفٍ ، فَمِنْ حَقِّهِ - أَيْضًا - أَنْ لَا<sup>٦</sup>

١ - أَلْف : يَاتِيكُمْ . ٢ - ب : بِالْحُكْمِ .

٣ - ب : الْوَصْفُ . ٤ - ج : أَحَدُهُمَا .

٥ - أَلْف : تُلْغَى . ٦ - ب : بِ - بِهْ إِنْ .

٧ - ج : - زَالَ . ٨ - ب : نَاسِخًا .

٩ - أَلْف : - لَا . ١٠ - ج : - لَا .

يَعْلَمُ إِلَّا بِدَلِيلٍ سِوَى الْحُكْمِ، لِأَنَّ الْحُكْمَ إِذَا لَمْ يُنَافِهِ<sup>١</sup>، لَمْ يَعْلَمْ  
بِهِ كَوْنُهُ مَنسُوخًا، وَمِثَالُهُ مَا رُوِيَ فِي وَجُوبِ صَوْمِ<sup>٢</sup> شَهْرِ رَمَضَانَ  
أَنَّهُ نَسَخَ وَجُوبَ صَوْمِ<sup>٣</sup> عَاشُورَاءَ، وَأَنَّ الزَّكَاةَ نَسَخَ وَجُوبَهَا سَائِرَ  
الْحَقُوقِ. وَمَتَى قِيلَ فِيهَا هِذِهِ حَالُهُ: «إِنْ كَذَا نَسَخَ بِكَذَا» فَمَجَازٌ،  
وَالْمُرَادُ بِهِ أَنَّ عِنْدَهُ عُلِمَ نَسَخُ<sup>٤</sup> الْأَوَّلِ.

وَأَمَّا النَّسْخُ بِحُكْمٍ يُضَادُّهُ، فَقَدْ يَقَعُ بِثَبُوتِ<sup>٥</sup> الْحُكْمِ، وَقَدْ  
يَقَعُ - أَيْضًا - بِدَلِيلٍ، وَإِنَّمَا كَانَ<sup>٦</sup> كَذَلِكَ، لِأَنَّ تَضَادَّ الْحُكْمَيْنِ  
طَلِيلٌ عَلَى زَوَالِ أَحَدِهِمَا بِالْآخِرِ مِنْ حَيْثُ عُلِمَ أَنَّهُمَا لَا يَصِحُّ أَنْ يَجْتَمِعَا  
فِي التَّكْلِيفِ. وَلَا شُبْهَةٌ فِي أَنَّ الْعَطَرَ يُضَادُّ الْإِبَاحَةَ وَالنَّدْبَ<sup>٧</sup>،  
وَالْوُجُوبَ - أَيْضًا - فِي حُكْمِ الْقَضْدِ لِلنَّدْبِ وَالْإِبَاحَةِ، لِأَنَّ كَوْنَهُ  
مُبَاحًا يَقْتَضِي نَفْيَ مَا لَهُ يَكُونُ نَدْبًا وَوَاجِبًا<sup>٨</sup>، وَكَوْنَهُ نَدْبًا يَقْتَضِي  
نَفْيَ مَا يَكُونُ لَهُ<sup>٩</sup> وَاجِبًا<sup>١٠</sup>.

- |                   |                               |
|-------------------|-------------------------------|
| ١- ب ج : ينافيه . | ٢- ب : صوم .                  |
| ٣- الف : صوم .    | ٤- ب : + يكون .               |
| ٥- ب : فعال .     | ٦- الف : عدم ، بجاي ان عنده . |
| ٧- ب : - نسخ .    | ٨- الف : ثبوت .               |
| ٩- الف : - كان .  | ١٠- ج : + و الوجوب .          |
| ١١- ب : - و .     | ١٢- ب : - و واجبا .           |
| ١٣- ج : - له .    | ١٤- ب : واحد .                |

وَمِنْ شَرْطِ النَّاسِخِ أَنْ يَكُونَ فِي وَقْعِ الْعَلَمِ بِهِ كَالْمَنْسُوخِ  
وَسَيَأْتِي بَيَانُ ذَلِكَ فِي إِبْطَالِ النَّسْخِ بِخَيْرِ الْوَاحِدِ بِمِثْلَةِ اللَّهِ تَعَالَى  
وَلَيْسَ مِنْ شَرْطِ النَّاسِخِ أَنْ يَكُونَ لَفْظًا الْمَنْسُوخِ، مُتَنَاولًا  
لَهُ، لِأَنَّهُ لَا فَرْقَ بَيْنَ أَنْ يُعْلَمَ اسْتِمْرَارُ الْحُكْمِ بِظَاهِرِ الْخُطَابِ،  
أَوْ يُعْلَمَ ذَلِكَ بِقَرِينَةٍ.

وَلَيْسَ مِنْ شَرْطِهِ أَنْ لَا يَتَأَخَّرَ عَنِ الْمَنْسُوخِ، كَمَا قُلْنَا فِي تَخْصِيصِ  
الْعَلَمِ، وَبَيَانِ التَّجْزِئِ، عِنْدَ مَنْ ذَهَبَ إِلَى ذَلِكَ، بَلِ النَّاسِخُ يَجِبُ  
تَأَخُّرُهُ كَمَا صَرَّحْنَا بِهِ فِي حُدُودِهِ.

وَلَيْسَ مِنْ شَرْطِ النَّسْخِ التَّنْيِهُ فِي حَالِ الْخُطَابِ<sup>١</sup> فِي الْجُمْلَةِ  
عَلَيْهِ، عَلَى مَا ظَنَنَهُ بَعْضُهُمْ، وَذَلِكَ أَنَّهُ لَا وَجْهَ لَوْجُوبِ ذَلِكَ، بَلْ هُوَ  
مَوْقُوفٌ عَلَى الْمَصْلَاحَةِ، فَرُبَّمَا اقْتَضَتْهُ، وَرُبَّمَا لَمْ تَقْتَضِهَا.  
وَلَيْسَ مِنْ شَرْطِهِ أَنْ لَا يَكُونَ اللَّفْظُ مُقْتَضِيًا لِلتَّائِيدِ، فَيُفَى  
النَّاسِ مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّهُ - تَعَالَى - لَوْ قَالَ: «افْعَلُوا الصَّلَاةَ أَبَدًا»،  
مَا جَازَ النَّسْخُ، وَإِنَّمَا يَجُوزُ<sup>٢</sup> مَعَ الْأُطْلَاقِ. وَهَذَا بَاطِلٌ، لِأَنَّ

١ - ب : - : لفظ . ٢ - الف : - : لا ، ج : لا ابن .

٣ - ب : - : الخطاب . ٤ - ج : للوجوب .

٥ - ب و ج : يقتضيه . ٦ - ج : + : لا .

٧ - ج : - : لا : ٨ - ج : افعلوها الصلة .

٩ - الف : + : النسخ .

لفظة التأييد في التعاريف يقتضى التوقيت، كقول القائل: «لازم  
الغريم أبداً»، و«تعلم العلم أبداً» وقد ثبت أن التكليف منقطع،  
وأن انقطاعه متوقع من وجوه، فكيف يمنع هذا اللفظ من النسخ  
ولو منع من ذلك، لمنع من المعجز، ووجوه التعليل:

٥. وليس من شرط النسخ أن يقع بما هو أخف في التكليف  
على ما ذهب إليه بعض أهل الظاهر، وذلك أن التكليف على سبيل  
الابتداء، ولا على جهة النسخ، إنما هو تابع للمصلحة، وقد تتفق  
المصلحة في الأشتى والأخف معاً، وفي الأشتى من زيادة التعريض  
للتوابع ما ليس في الأخف. والشبهة في هذا ضعيفة جداً. وقد  
ذكر من وقوع النسخ في القرآن بما هو أشتى منه ما فيه كفاية،  
وهو معروف<sup>١٢</sup>.

١ - الف: لفظ .

٢ - ب: + لا .

٣ - الف: من .

٤ - الف: مانع .

٥ - ب: التعريض .

٦ - الف: لها .

٢ - ج: - إن .

٤ - ب: + الا .

٦ - ج: او .

٨ - ب: و ج: بقل .

١٠ - الف: - في هذا .

١٢ - ب: معرف .



## فصل في الفرق<sup>١</sup> بين البداء<sup>٢</sup> والنسخ<sup>٣</sup> والتخصيص<sup>٤</sup>

اعلم أن البداء في وضع اللثة هو الظهور، وإنما يقال: «بدأ فلان في كذا» إذا ظهر له من علم أو ظن ما لم يكن ظاهراً<sup>٥</sup>. وللبداء شرائط، وهي أربعة: أن يكون الفعل المأمور به واحداً، والمكلف واحداً، والوجه كذلك، والوقت كذلك، مما اختص بهذه الوجوه الأربع من أمر بعد نهي، أو نهي بعد أمر، اقتضى البداء. وإنما قلنا: إن ذلك يدل على البداء، لأنه لا وجه له إلا تغير حال المكلف في العلم أو الظن، لأنه لو كانت حاله على ما كانت عليه، لما أمر بنفس<sup>٦</sup> ما نهي عنه، أو نهي عن نفس ما أمر به مع باقي الشرائط، وكان أبوها شمر يمنع في الله - تعالى - أن يأمر بما نهي عنه مع باقي الشرائط لوجهين: أحدهما أنه<sup>٧</sup> دلالة البداء، والآخر أنه<sup>٨</sup> يقتضي إضافة قبيح إليه - تعالى - إما الأمر، أو النهي، وهو

١ - ج: الفصل . ٢ - ب و ج: النسخ و البداء .

٣ - ج: ظاهر . ٤ - ب: منه .

٥ - الف: - إن . ٦ - ب: كان .

٧ - ج: بنفسه . ٨ - ب و ج: لانه .

٩ - ب و ج: للامر .

أَحَدُ قَوْلِي أَبِي عَلِيٍّ. وَالْقَوْلُ الْآخِرُ لَهُ أَنَّهُ<sup>١</sup> يَنْتَعُ مِنْ وَقْعِهِ مِنْهُ -  
تَعَالَى - لِلْوَجْهِ الْآخِرِ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ، مِنْ اقْتِضَائِهِ إِضَافَةَ قَيْسٍ إِلَيْهِ  
تَعَالَى، لِأَنَّ الْبَدَاءَ لَا يَتَّصِرُ<sup>٢</sup> فِيمَنْ<sup>٣</sup> هُوَ عَالَمٌ بِنَفْسِهِ.

وَالْأَوَّلَى أَنْ يَنْتَعَ مِنْهُ لِلْوَجْهِينِ، لِأَنَّ مَا مِنْ شَيْءٍ أَنْ يَدُلَّ  
عَلَى أَمْرٍ مِنَ الْأُمُورِ إِلَّا<sup>٤</sup> يَخْتَارُهُ الْقَدِيمُ - تَعَالَى - مَعَ قَدِّ مَدْلُولِهِ<sup>٥</sup>  
لِأَنَّ ذَلِكَ يَجْرِي مَجْرَى فِعْلِ<sup>٦</sup> قَيْسٍ، أَلَا تَرَى أَنَّ فِعْلَهُ - تَعَالَى -  
مَبْطُوقٌ<sup>٧</sup> اقْتِرَاحُ الطَّالِبِ<sup>٨</sup> لِنَتَصَدِيقِهِ، لَمَّا كَانَ دَلَالَةُ التَّصَدِيقِ  
لَمْ يَجْزِ أَنْ يَقَعْلَهُ مِنْ<sup>٩</sup> الْكُذَّابِ<sup>١٠</sup> لِأَنَّهُ يَدُلُّ عَلَى خِلَافِ مَا الْحَالُ عَلَيْهِ.  
وَالنَّسْخُ<sup>١١</sup> إِنَّمَا يُخَالِفُ الْبَدَاءَ بِتَغَايُرِ<sup>١٢</sup> الْفَعْلَيْنِ، فَإِنْ فَعَلَ الْمَأْمُورُ  
بِهِ غَيْرَ الْمَنْهِيِّ عَنْهُ. وَإِذَا تَغَايُرَ الْفَعْلَانِ، فَلَا بُدَّ مِنْ تَغَايُرِ الْوَقْتَيْنِ.  
فَكَانَ النَّسْخُ يُخَالِفُ الْبَدَاءَ \* بِتَغَايُرِ الْفَعْلَيْنِ وَالْوَقْتَيْنِ.

[١٨٠]

١ - ب : ان . ٢ - ب : البداء لا يتصور .

٣ - الف : فيما . ٤ - ب و ج : لنفسه .

٥ - العبارة لا تعلق من زيادة او نقصان : فاما ان يكون > ان < في > الا < زائدا <  
او يكون فعل من قبيل > يجب < قبل > الا < ساقطا .

٦ - الف : حوله . ٧ - ب و ج : + كل .

٨ - ب : يطالب . ٩ - ب : المطالب .

١٠ - ج : مع . ١١ - ب : الكذب .

١٢ - الف : يفتاء .

وَأَمَّا الْفَرْقُ بَيْنَ النَّسخِ وَالتَّخْصِيسِ: فَقَدْ مَضَى فِيمَا تَقَدَّمَ ،  
فَلَا وَجْهَ لِإِعَادَتِهِ .

### فصل فيما يصح فيه معنى النسخ من أفعال المكلف

إِعْلَمُ أَنَّ مَعْنَى النَّسخِ إِنَّمَا يَصِحُّ دُخُولُهُ فِي حَكْمِ مُسْتَمِرٍّ ، لِأَنَّ  
مَا لَا يَسْتَمِرُّ لَا يَدْخُلُ فِيهِ مَعْنَى النَّسخِ ، وَلَا النَّسخُ نَفْسُهُ .

وَلَا بُدَّ - أَيْضاً - أَنْ يَكُونَ مِمَّا يَصِحُّ تَغْيِيرُهُ بَعْدَ اسْتِمْرَارِهِ ،  
لِأَنَّهُ مَتَى كَانَ مِمَّا يَسْتَمِرُّ عَلَى حَالِهِ وَاحِدَةً ، لَمْ يَصِحَّ دُخُولُ النَّسخِ  
وَلَا مَعْنَاهُ فِيهِ .

وَيَخْصُصُ النَّسخُ نَفْسَهُ<sup>١</sup> بِأَنْ يَكُونَ الْحَكْمُ الْمُسْتَمِرُّ آبِتًا بِالشَّرْعِ<sup>٢</sup> ،  
وَكَذَلِكَ زَوَالُهُ مَتَى زَالَ .

وَمَا يَجِبُ اسْتِمْرَارُهُ عَلَى وَجْهِ وَاحِدٍ مِنَ الْأَعْمَالِ يَقْسِمُ إِلَى قِسْمَيْنِ :  
أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَ وَجِبَ اسْتِمْرَارِهِ لِمَعْنَى هُوَ عَلَيْهَا ، كَوَجُوبِ الْأَنْصَافِ

١ - ب و ج : فاما .

٢ - الف و ج : لم .

٣ - ج : تغيير .

٤ - الف : نفسه .

٥ - ب : وجه .

٦ - ب : - اعلم .

٧ - الف و ب : في .

٨ - ج : معنى .

٩ - ب و ج : في الشرع .

وَبِحِ الْكُذِّبِ، وَالْجَهْلِ. وَالْقَسْمُ الْآخِرُ لَا يَجُوزُ تَغْيِيرُهُ مِنْ حَيْثُ  
كَانَ كَوْنُهُ لَطْفًا لَا يَتَغَيَّرُ، كَالْمَعْرِفَةِ بِاللَّهِ - تَعَالَى - وَعَدْلِهِ وَتَوْحِيدِهِ،  
وَالَّذِي يَجُوزُ تَغْيِيرُهُ مِنَ الْأَفْعَالِ نَحْوُ الضَّرْرِ وَالتَّنْفَعِ وَالْقِيَامِ  
وَالْعُقُودِ وَوَجْهِ التَّنَصُّفِ - لِأَنَّهُ قَدْ يَحْسُنُ تَارَةً، وَتَقْبَحُ أُخْرَى -  
فَمَعْنَى النَّسخِ يَجُوزُ دَخُولُهُ فِيهِ .  
فَأَمَّا نَفْسُ النَّسخِ، فَإِنَّمَا يَدْخُلُ فِيهَا تَقَدُّمُ ذِكْرِهِ فِيهَا أَتَيْتُ أَحْكَمَهُ  
شَرْعًا وَ يَزُولُ - أَيْضًا - كَذَلِكَ .

فصل فيما يخص من النهي بعد الأمر والأمر بعد النهي

إِغْلَمَ أَنَّ الْأَمْرَ وَ النَّهْيَ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ مُتَنَاوِلَهُمَا وَاحِدًا ،  
أَوْ مُتَفَارِقًا :

فَإِنْ كَانَ وَاحِدًا ، فَلَنْ يَحْسُنَ إِلَّا عَلَى وَجْهِ وَاحِدٍ ، وَهُوَ أَنْ  
يَأْمُرَ بِالْفِعْلِ عَلَى وَجْهِ ، وَيَنْهَى عَنْهُ عَلَى وَجْهِ آخَرَ ، وَدُبًّا كَانَتْ  
وَجْوهُ كَثِيرَةٌ يَصِحُّ أَنْ يَنْتَهَى عَنْ إِيْقَاعِهِ عَلَى بَعْضِهَا ، أَوْ يَأْمُرَ بِذَلِكَ

١ - ب و ج : تغييره .

٢ - ب : تثبت .

٣ - الف : بعد الامر .

٤ - الف : فيه ، بجای من .

٥ - ب : يومر .

فَأَمَّا إِذَا تَعَايَرَا الْمُتَنَاوَلُ ، فَهُوَ عَلَى قَسْمَيْنِ : أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَ الْمُكَلَّفُ  
- أَيْضاً - مُتَفَارِجاً ، فَيَحْسُنُ الْأَمْرُ بِأَحَدِهِمَا ، وَالنَّهْيُ عَنِ الْآخِرِ عَلَى  
كَيْلٍ وَجْهِ ، إِذَا قُبِحَ أَحَدُهُمَا ، وَحَسُنَ الْآخَرُ . وَالْقِسْمُ الثَّانِي  
أَنْ يَكُونَ الْمُكَلَّفُ وَاحِداً ، وَيَنْقَسِمُ إِلَى قَسْمَيْنِ : أَحَدُهُمَا أَنْ  
لَا يَتَمَيَّزُ لَهُ أَحَدُ الْفَعْلَيْنِ مِنَ الْآخِرِ ، بِأَنْ تَكُونَ الصُّورَةُ وَاحِدَةً ،  
وَالْوَجْهُ وَاحِداً ، فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَأْمُرَ - تَعَالَى - بِأَحَدِهِمَا ، وَيَنْهَاهُ  
عَنِ الْآخِرِ مَعَ فَقْدِ التَّمْيِيزِ ، فَأَمَّا إِذَا تَمَيَّزَ لَهُ أَحَدُهُمَا مِنَ الْآخِرِ ،  
حَسُنَ الْأَمْرُ وَالنَّهْيُ بِحَسَبِ الْحَسَنِ وَالْقُبْحِ .

## فصل في الدلالة<sup>١</sup> على جواز نسخ الشرائع

إِعْلَمُ أَنَّ لاختلاف بين المسلمين في هذه المسألة ، وإِنما الخلاف  
فيها مع اليهود . وَلَا مَعْنَى لِلْكَلامِ عَلَى الْيَهُودِ فِي أَبْوَابِ أَصُولِ  
الْفَقْهِ ، وَقَدْ تَكَلَّمْنَا عَلَيْهِمْ فِي كِتَابِنَا الْمَعْرُوفِ بِالْخَيْرَةِ وَغَيْرِهِ بِمَا  
فِيهِ كِفَايَةٌ . وَمَنْ شَدَّ مِنْ جَمَلَةِ الْمُسْلِمِينَ فَخَالَفَ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ ،

١ - ب : - له . ٢ - ب و ج : يكون .

٣ - الف : - في الدلالة . ٤ - ج : النسخ .

٥ - الف : - فغالب .

فَأَنَّمَا خِلَافُهُ يَرْجِعُ إِلَى عِبَارَةٍ ، وَلَا مُضَاقَّةَ فِي الْعِبَارَاتِ مَعَ  
سَلَامَةِ الْمَعْنَى . وَقَدْ وَرَدَ فِي الشَّرْعِ مِنْ نَسْخِ الْقَبْلَةِ بِالْقَبْلَةِ وَالْعِدَّةِ  
بِالْعِدَّةِ مَا هُوَ وَاضِحٌ . وَإِذَا كَانَ الشَّرْعُ تَابِعاً لِلْمَصْلَحَةِ فَلَا بُدَّ مَعَ  
تَغْيِيرِهَا<sup>١</sup> مِنَ النَّسْخِ .

### فصل في دخول النسخ في الاخبار

إِنَّمَا أَنَّ النَّسْخَ إِذَا دَخَلَ فِي الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ ، فَأَنَّمَا<sup>٢</sup> هُوَ عَلَى  
الْحَقِيقَةِ دَاخِلٌ عَلَى مُقْتَضَاهُمَا ، وَتَتَوَلَّوْهُمَا ، لَا عَلَيْهِمَا أَنْفُسُهُمَا .  
وَالْخَبَرُ فِي هَذَا الْحُكْمِ كَالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ ، لِأَنَّ مُقْتَضَاهُ كَمُقْتَضَاهُمَا .  
وَإِذَا كَانَ جَوَازُ النَّسْخِ فِي فِعْلِ الْمُكَلِّفِ إِنَّمَا يَصَحُّ<sup>٣</sup> لِأَمْرِ يَرْجِعُ  
إِلَى تَغْيِيرِ<sup>٤</sup> أَحْوَالِ الْفِعْلِ فِي الْمَصْلَحَةِ ، لَا<sup>٥</sup> لِأَمْرِ يَرْجِعُ إِلَى صِفَةِ  
الدَّلِيلِ ، فَلَا فَرْقَ - إِذَا تَغَيَّرَتِ الْمَصْلَحَةُ - بَيْنَ أَنْ يَدُلَّ عَلَى ذَلِكَ مِنْ  
حَالِهَا بِمَا هُوَ خَيْرٌ ، أَوْ أَمْرٌ ، أَوْ نَهْيٌ ، وَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّ قَوْلَ الْقَائِلِ :

٢ - ب : دخول .

٤ - ب : في .

٦ - ب : تغيير .

١ - ب : تغييرها .

٢ - ب : وإنما .

٥ - الف : صح .

٧ - ج : لا .

« افعل » كقوله : « أريد منك أن تفعل » ، و أن قوله : « لا تفعل »  
بمنزلة قوله : « إني أكره أن تفعل » ، وهذه الجملة تقتضي جواز  
دخول النسخ في مقتضى الأخبار ، كما دخلت في مقتضى الأمر  
و النهي .

و إذا قيل : إن الخبر متى دخله النسخ ، اقتضى تجويز  
الكذب .

قلنا : و الأمر متى دخله النسخ ، أوجب البدء .  
فإذا قيل : إن النسخ لا يتناول عين ما أريد بالأمر .  
قلنا مثل ذلك في الخير .

و إنما قال المتكلمون قديماً أن النسخ لا يدخل في الأخبار ،  
و أرادوا الخبر عما كان ، و يكون ، مما لا يتعلق بالتكليف . و  
لا شبهة في جواز أن يدل الله تعالى على جميع الأحكام الشرعية  
بالأخبار . و معلوم أن النسخ - لو كان الأمر على ما قدرناه<sup>١</sup> -  
متمم في الشريعة . فوضح أن الأمر على ما ذكرناه .

فأما دخول معنى النسخ في نفس الأخبار ، فجائز ، لأنه لا خبر<sup>١٥</sup>

١ - ب و ج : يقتضي .

٢ - الف : فإذا .

٣ - ب : - تجويز .

٤ - ب : غير .

٥ - الف : الأمر ، بجای الخبر .

٦ - ب : قدرناه .

كَلَّفْنَا اللَّه<sup>١</sup> - تَعَالَى - أَنْ تَقْعَلَهُ إِلَّا وَيجوزُ أَنْ يُزِيلَ عَنَّا التَّكْلِيفَ  
فِي أَمثَالِهِ ، حَتَّى الْخَيْرَ عَنِ التَّوْحِيدِ ، أَلَا تَرَى أَنَّ الْجَنْبَ قَدْ مُنِعَ  
مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ ، وَقَدْ<sup>٢</sup> كَانَ يَجُوزُ مِثْلُهُ فِي الشَّهَادَتَيْنِ . وَ كَوْنُ  
هَذَا الْخَيْرِ صَدَقًا لَا يَنْتَعُ مِنْ إِزَالَةِ التَّعْبِيدِ بِهِ إِذَا عَرَّضَ فِي ذَلِكَ أَنْ  
يَكُونَ<sup>٣</sup> مَفْسَدَةً .

فَإِنْ قِيلَ : أَتُجِيزُونَ مِثْلَ ذَلِكَ فِي الْعِلْمِ وَالْإِعْتِقَادِ .  
قُلْنَا : أَمَّا الْعِلْمُ الَّذِي عَلَّمْنَا وَجُوبَهُ لِكُونِهِ مُصْلَحَةً لَا يَتَغَيَّرُ ،  
كَالْمَعْرِفَةِ بِاللَّهِ - تَعَالَى - ، فَلَا يَجُوزُ فِيهِ النِّسْخُ ، \* لِإِمْتِنَاعِ<sup>٤</sup> تَغْيِيرِ [١٨١]  
حَالِهِ فِي وَجْهِ الْجُوبِ .

وَأَمَّا الْعِلْمُ يَغْيِرُهُ ، فَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مَفْسَدَةً ، وَذَلِكَ وَجْهُ  
١٠ قَبْحِ ، فَيَجُوزُ دُخُولُ<sup>٥</sup> النِّسْخِ فِيهِ .

### فصل في جواز نسخ الحكم دون التلاوة ونسخ التلاوة دونه

إِعْلَمَ أَنَّ الْحُكْمَ وَ التَّلَاوةَ عِبَادَتَانِ<sup>٦</sup> يَتَّبَعَانِ الْمَصْلَحَةَ ، فَجَائِزُ

١ - ج : - الله .

٢ - الف : - قد .

٣ - ب : تكون .

٤ - ج : فلا ممتناع .

٥ - ب و ج : دخول ، ( بدون يجوز ) .

٦ - ب و ج : + جائز .

٧ - الف : عبادتان .



دخول<sup>١</sup> النسخ فيهما معاً ، وفي كل واحد دون الأخرى ، بحسب<sup>٢</sup>  
ما تقتضيه<sup>٣</sup> المصلحة . ومثال نسخ الحكم دون التلاوة نسخ الاعتداد  
بالحول ، وتقديم الصدقة أمام المناجاة . ومثال نسخ التلاوة دون  
الحكم غير مطلق به ، لأنه من جهة خبر الآحاد ، وهو ما روى  
أن<sup>٤</sup> من جملة القرآن « وَالشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ إِذَا زَنَيْنَا فَأَرْجُمُوهُمَا  
أَلْبَتَّةَ » فَنُسَخَّتْ تِلَاوَةُ ذَلِكَ . ومثال نسخ الحكم والتلاوة معاً  
موجود - أيضاً - في أخبار الآحاد ، وهو ما روى عن عائشة أنها  
قالت : « كَانَ فِيمَا أَنْزَلَ اللَّهُ - سَبْعَانَهُ - عَشْرَ رَضَمَاتٍ يُحَرِّمْنَ ،  
فَنُسِخَ بِخَمْسٍ ، وَأَنَّ ذَلِكَ كَانَ يُتْلَى » .

## ١٠ فضل في جواز نسخ العبادۃ قبل فعلها

اعلم أن الشبهة في هذه المسألة كالمردقة ، وإنما المشبهة  
المسألة التي تلي هذا الفصل ، ولابد من بيان الحق فيما

١ - ج : دخول .

٢ - ب و ج : يقتضيه .

٣ - ج : فمثال .

٤ - ب : - كان .

٥ - ج : فلا بد .

٦ - ج : يجب .

٧ - ب : - ان .

٨ - ج : فتسخن .

٩ - الف : الشبهة .

يَشْتَبِه<sup>١</sup>، وَلَا يَشْتَبِه<sup>٢</sup>.

وَالصَّحِيحُ أَنَّ نَسْخَ الشَّيْءِ قَبْلَ فِعْلِهِ وَبَعْدَ مُضِيِّ وَقْتِهِ جَائِزٌ،  
لِأَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - قَدْ يَحْسُنُ أَنْ يَأْمَرَ بِالْفِعْلِ مَنْ يَعْصِيهِ، كَمَا يَحْسُنُ  
أَنْ يَأْمَرَ مَنْ يُطِيعُهُ، وَإِذَا كَانَ لَوْ أَمَرَ مَنْ أَطَاعَ<sup>٣</sup>، لَجَازَ النَّسْخُ بِلَا  
خِلَافٍ، فَكَذَلِكَ 'أَمْرٌ مَنْ يَعْصِي'<sup>٤</sup>، لِأَنَّ بِالطَّاعَةِ أَوَّامِعَ لَا يَتَغَيَّرُ  
حَسَنُ<sup>٥</sup> النَّسْخِ التَّابِعِ لِتَعْرِيفِ الْمَصَالِحِ فِي الْمُسْتَقْبَلِ.  
و- أَيْضًا - قَدْ دَلَّلْنَا عَلَى أَنَّ الشَّرَائِعَ لَازِمَةٌ لِلْكَفَارِ، فَالنَّسْخُ  
قَدْ تَنَاوَلَهُمْ<sup>٦</sup> وَإِنْ عَصَوْا وَلَمْ يَفْعَلُوا، وَإِذَا<sup>٧</sup> جَازَ ذَلِكَ فِيهِمْ<sup>٨</sup>، جَازَ  
فِي غَيْرِهِمْ.

## ١٠. فصل في أنه لا يجوز نسخ<sup>٩</sup> الشَّيْءِ قَبْلَ وَقْتِ فِعْلِهِ

اِخْتَلَفَ النَّاسُ فِي ذَلِكَ: فَذَهَبَ قَوْمٌ مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ وَ مِنْ

١ - الف : تشبه . ٢ - الف : شبهه ، ب - : - ولا يشته .

٣ - ب و ج : فاطاع ، بجاء «من اطاع» . ٤ - ب و ج : + إذا .

٥ - ب و ج : فعصى . ٦ - ج : من ، بجاء حسن .

٧ - ج : يتناولهم . ٨ - ب : فإذا .

٩ - ج : فهم . ١٠ - ج : النسخ .

أصحاب الشافعي إلى أنه جائز<sup>١</sup> أن تُنسخ<sup>٢</sup> العبادة قبل وقت فعلها ، وَذَهَبَ أَكْثَرُ الْمُتَكَلِّمِينَ وَأَصْحَابُ أَبِي حَنِيفَةَ وَبَعْضُ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ إِلَى أَنَّهُ غَيْرُ جَائِزٍ ، وَهُوَ الصَّحِيحُ .

وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ وَجْهَانِ : أَحَدُهُمَا أَنَّهُ يَقْتَضِي الْبَدَاءَ<sup>٣</sup> لِأَنَّ شُرُوطَ الْبَدَاءِ<sup>٤</sup> الَّتِي تَقَدَّمَ ذِكْرُهَا حَاصِلَةٌ هَيْهَنَا . وَالْوَجْهُ الْآخَرُ أَنَّ ذَلِكَ يَقْتَضِي إِضَافَةَ قَبِيحٍ إِلَى اللَّهِ - تَعَالَى - إِمَّا الْأَمْرَ أَوِ النَّهْيَ ، لِأَنَّ الْفِعْلَ لَا يَخْلُو مِنْ أَنَّهُ يَكُونُ قَبِيحًا ، فَالْأَمْرُ بِهِ قَبِيحٌ ، أَوْ حَسَنًا ، فَيَكُونُ النَّهْيُ عَنْهُ قَبِيحًا .

وَلَيْسَ يُمْكِنُهُمْ أَنَّهُ يَقُولُوا : أَنَّ الْمَكْلَفَ لَيْسَ بِوَاحِدٍ ، وَلَا الْوَقْتُ ، لِأَنَّهُ إِطْلَالٌ لِلنِّسَاءِ<sup>٥</sup> ، مِنْ حَيْثُ كَانَ الْخِلَافُ فِي هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُنسخَ عَنْ كُلِّ<sup>٦</sup> مَكْلَفٍ بِمِثْلِهِ مَا أَمَرَ<sup>٧</sup> بِهِ فِي وَقْتٍ بِمِثْلِهِ بِالنَّهْيِ قَبْلَ حُضُورِ الْوَقْتِ ، فَمَدَّلُوا عَنْ ذَلِكَ إِلَى الشَّرْطَيْنِ الْآخِرَيْنِ<sup>٨</sup> ، إِمَّا كَوْنُ الْفِعْلِ<sup>٩</sup> وَاحِدًا ، أَوْ كَوْنُ الْوَجْهِ أَوِ الشَّرْطِ وَاحِدًا .

١ - الف : جاز .

٢ - الف : ينسخ .

٣ - ب : البداية .

٤ - ب : - : لأن شروط البداء .

٥ - ب : إلى .

٦ - ب و ج : لهم ، بجای یکنهم .

٧ - ب و ج : - : كل .

٨ - ب : امره .

٩ - ب : الآخرين .

١٠ - ج : التقل .

وَأَتَايِرُ الْقُعْلَ لَا يُمَكِّنُ فِيهِ<sup>١</sup> إِلَّا وَجْوهُ ثَلَاثَةٌ : أَحَدُهَا أَنْ النَّهْيَ مُتَنَاوِلٌ لِلْقُعْلِ ، وَالْأَمْرُ الْأَوَّلُ يَتَنَاوَلُ<sup>٢</sup> الْإِعْتِقَادَ . وَثَانِيهَا أَنْ النَّهْيَ تَنَاوَلُ مِثْلَ الْقُعْلِ الَّذِي تَنَاوَلَهُ الْأَمْرُ الْأَوَّلُ . وَثَالِثُهَا أَنْ يَتَنَاوَلُ<sup>٣</sup> الثَّانِي خِلَافَ مَا تَنَاوَلَهُ الْأَوَّلُ<sup>٤</sup> . لِأَنَّهُ لَا يُمَكِّنُهُ أَنْ يَقُولَ : يَتَنَاوَلُ<sup>٥</sup> ضِدَّ مَا تَنَاوَلَهُ الْأَوَّلُ ، لِأَنَّهُ يُوجِبُ أَنَّهُ - تَعَالَى - لَمْ يَكُنْ نَاهِيًا عَنْ ضِدِّ مَا يُوجِبُهُ وَيُلْزِمُهُ ، وَصَارَ الْآنَ نَاهِيًا عَنْهُ ، وَضِدُّ الْوَاجِبِ لَا يَجُوزُ أَنْ يَتَغَيَّرَ ، فَلَا مَدْخَلَ لِذَلِكَ<sup>٦</sup> فِي النَّسْخِ .

وَالَّذِي يُبْطِلُ أَنْ يَكُونَ النَّهْيُ<sup>٧</sup> تَنَاوَلَ مِثْلَ مَا تَنَاوَلَهُ الْأَمْرُ أَنَّ الْقُعْلَيْنِ إِذَا اخْتَصَمَا بِوَقْتٍ وَاحِدٍ<sup>٨</sup> وَ الْوَجْهَ وَاحِدًا<sup>٩</sup> لَمْ يَجُزْ أَنْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا مَصْلَحَةً . وَالْآخَرُ مَفْسَدَةً ، وَالْأَمْرُ الْأَوَّلُ يَجْمَعُهُمَا ، فَكَذَلِكَ<sup>١٠</sup> النَّهْيُ الثَّانِي . وَلِأَنَّ التَّمْيِيزَ بَيْنَهُمَا غَيْرُ مُمَكِّنٍ ، فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَتَنَاوَلَ التَّكْلِيفُ أَحَدَهُمَا دُونَ الْآخَرِ .

- |                              |                      |
|------------------------------|----------------------|
| ١ - الف : اذ ، بجای و .      | ٢ - الف : -          |
| ٣ - ب و ج : تناول .          | ٤ - الف : الاعتقاد . |
| ٥ - الف : تناول .            | ٦ - ج : الاولى .     |
| ٧ - ب : تتناول ، ج : تناول . | ٨ - ج : كذلك .       |
| ٩ - ب : للنهي .              | ١٠ - ج : واحدة .     |
| ١١ - الف : - و الوجه واحد .  | ١٢ - ب و ج : وكذلك . |

وَأَمَّا الْإِعْتِقَادُ فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ : إِنَّهُ - تَعَالَى - أَمَرَ بِالْفِعْلِ الْأَوَّلِ  
وَأَرَادَ الْإِعْتِقَادَ ، وَتَنَاوَلَ النَّهْيُ الَّذِي<sup>٢</sup> بَعْدَهُ<sup>٣</sup> نَفْسَ الْفِعْلِ .  
وَالْجَوَابُ عَنْهُ أَنَّ لَفْظَ الْأَمْرِ تَنَاوَلَ الْفِعْلَ ، فَكَيْفَ نَحْمِلُهُ عَلَى  
الْإِعْتِقَادِ ، وَنَمِيلُ مِنَ الظَّاهِرِ .

- وَهَذَا لَوْ صَحَّ لَسَقَطَ الْخِلَافُ فِي الْمَسْأَلَةِ ، لِأَنَّهُ أَمَرَ بِشَيْءٍ ،  
وَنَهَى عَنْ غَيْرِهِ ، وَالْخِلَافُ إِنَّمَا هُوَ فِي أَنْ يَنْهَى عَنْ نَفْسِ مَا أَمَرَ بِهِ .  
ثُمَّ هَذَا الْإِعْتِقَادُ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ اِعْتِقَادًا لَوْجُوبِ الْفِعْلِ ،  
أَوْ لِأَنَّا نَقُولُهُ<sup>٤</sup> لَا مَحَالَةَ : فَإِنْ كَانَ اِعْتِقَادًا لَوْجُوبِهِ ، فَذَلِكَ يَقْتَضِي  
وَجُوبَ الْفِعْلِ<sup>٥</sup> ، وَيَقْبَحُ النَّهْيُ عَنْهُ . وَإِنْ كَانَ اِعْتِقَادًا لِأَنَّ الْمَكْتَفَى<sup>٦</sup>  
يَقْعَلُهُ لَا مَحَالَةَ ، فَذَلِكَ مُحَالٌ ، لِأَنَّ الْمَكْتَفَى<sup>٧</sup> يُجَوِّزُ الْإِحْتِرَامَ<sup>٨</sup> ،  
وَالْمَنْعَ .

فَإِنْ قِيلَ : هُوَ أَمَرَ بِاِعْتِقَادِ وَجُوبِ الْفِعْلِ بِشَرِطِ اِسْتِمْرَارِ حُكْمِ  
الْأَمْرِ<sup>٩</sup> ، أَوْ بِأَنْ لَا يَرْدَ<sup>١٠</sup> النَّهْيُ .

- |                                 |                                |
|---------------------------------|--------------------------------|
| ١ - الف :- تعالى .              | ٢ - ب و ج :- الذي .            |
| ٣ - ب : بعده .                  | ٤ - الف : سقط .                |
| ٥ - ب : الامر " بجاي لانه امر . | ٦ - ج : لوجود .                |
| ٧ - ج : فعمل .                  | ٨ - ب :- لولائنا ، فإلحاح .    |
| ٩ - ب :- يقبله ، فإلحاح .       | ١٠ - ج : الاحترام .            |
| ١١ - الف : إلا .                | ١٢ - ج : الامر ، بجاي لا يرد . |

قلنا : هذا الاشتراط يُمكنُ أَنْ يُقالَ في نفس الفعل ، ولا يحتاج إلى ذكر الاعتقاد .

وَيُعدُّ ؛ فَإِنَّ الاعتقادَ : تابعٌ للفعل . : فَإِنْ وَجِبَ الفعلُ مُطلقاً ؛ كَانَ الاعتقادُ كذلكَ ، وَإِنْ كَانَ مُشروطاً ؛ فَلِلاعتقادِ مثله ، لِأَنَّهُ تابعٌ له<sup>١</sup> . وَالشَّرْطُ الْمَذْكُورُ إِنْ دَخَلَ فِي الاعتقادِ ؛ فَلَا بُدَّ مِنْ دُخُولِهِ فِي الفعلِ نَفْسِهِ .

وَالَّذِي يُفْسِدُ أَنْ يَكُونَ لِهَذَا الشَّرْطِ تَأْثِيرٌ أَنْ بَقَاءَ الْأَمْرِ وَانْتِفَاءُ النَّهْيِ لَا يَكُونُ وَجْهًا فِي قَبْحِ الفعلِ وَلَا حُسْنِهِ ، وَلَا يُؤْتِرَانِ فِي دَوْعِهِ عَلَى وَجْهِهِ يَقْتَضِي مَصْلَحَةً أَوْ مَقْصِدَةً ، وَلَا يَجْرِي ذَلِكَ مَجْرَى \* مَا نَقُولُهُ : مِنْ أَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - قَدْ أَمَرَ بِالصَّلَاةِ فِي وَقْتِ [٨٢]

مُخْصِرٍ عَلَى جِهَةِ الْعِبَادَةِ لَهُ ، وَنَهَى عَنْهَا فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ عَلَى جِهَةِ الْعِبَادَةِ لِغَيْرِهِ ، لِأَنَّ هَذَيْنِ الْوَجْهَيْنِ مَقْضِيَانِ ، وَلَهُمَا تَأْثِيرٌ فِي الْحُسْنِ وَالْقَبْحِ ، وَلَيْسَ كَذَلِكَ بَقَاءُ الْأَمْرِ وَانْتِفَاءُ النَّهْيِ ، لِأَنَّ الْفِعْلَ لَا يَحْسُنُ بِالْأَمْرِ ، وَلَا يَقْبَحُ بِالنَّهْيِ ، وَلَا لَهُمَا تَأْثِيرٌ فِي الْوُجُودِ الَّتِي يَقَعُ عَلَيْهَا . ١٥

وَيُمْكِنُ أَنْ يُتَرَضَّ هَذَا الْكَلَامُ بِأَنْ يُقالَ : الْأَمْرُ وَالنَّهْيُ

١ - ب : و الاعتقاد .

٢ - ب : و الاعتقاد .

٣ - الب : قد .

٤ - الب : يخرجه .

وَإِنْ لَمْ يَقْتَضِ قَبْحُ فَعْلٍ وَلَا حَسَنُهُ ، وَلَمْ يُؤْثِرْ فِي وَجْهِ يَقَعُ  
الْفَعْلُ عَلَيْهِ ، فَلَا بُدَّ إِذَا وَقَعَ مِنَ الْمُحْكِمِ - تَعَالَى - مِنْ أَنْ يَدُلَّ  
فَالْأَمْرُ إِذَا وَقَعَ يَدُلُّ عَلَى حَسَنِ الْفَعْلِ ، وَالنَّهْيُ عَلَى قَبْحِهِ ، وَإِذَا  
دَلَّ عَلَى قَبْحٍ أَوْ حَسَنِ ، فَلَا بُدَّ مِنْ ثُبُوتِ وَجْهِ يَقْتَضِي إِمَّا الْقَبْحَ أَوْ  
الْحَسَنَ ، لِأَنَّ الدَّلَالَهَ لَا تَدُلُّ إِلَّا عَلَى صِفَةٍ ، أَلَا تَرَى أَنَّ الْأَمْرَ وَالنَّهْيَ  
وَإِنْ كَانَا هُنَا لَا يُؤْثِرَانِ ، فَإِنَّا كُنَّا نَسْتَدِلُّ بِأَمْرِ اللَّهِ - تَعَالَى -  
عَلَى كَوْنِ الْفَعْلِ وَقَعًا عَلَى وَجْهِ يَسْتَعْقُ بِهِ الثَّوَابُ ، وَنَهْيِهِ عَلَى  
قَبْحِهِ ، وَكَوْنِهِ مِمَّا يَسْتَعْقُ بِهِ الْعِقَابُ ، وَنَعْلَمُ عَلَى أَجْهَةِ الْعَمَلَةِ  
أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مُوجِبٍ عَلَيْنَا فِي الشَّرْعِ فَلَا بُدَّ فِيهِ مِنْ وَجْهِ وَجُوبٍ ،  
وَكُلِّ شَيْءٍ مُحْرَمٍ فَلَا بُدَّ فِيهِ مِنْ وَجْهِ قَبْحٍ ، وَإِنْ كُنَّا لَا نَعْلَمُ أَجْهَاتِ  
الْوُجُوبِ وَالْقَبْحِ عَلَى سَبِيلِ التَّفْصِيلِ ، وَلَا نَجْعَلُ الْأَمْرَ وَالنَّهْيَ  
مُؤْثِرَيْنِ فِي تِلْكَ الْأَجْهَاتِ ، بَلْ يَدُلَّانِ عَلَيْهَا ، فَمَا الْمُسْكِرُ عَلَى هَذَا  
مِنْ أَنْ يَأْمُرَ اللَّهُ - تَعَالَى - الْمَكَلَّفَ بِالصَّلَاةِ فِي وَقْتِ زَوَالِ الشَّمْسِ  
وَتَكُونُ هَذِهِ الصَّلَاةُ وَاجِبَةً فِي الْوَقْتِ الْمَضْرُوبِ مَتَى اسْتَمَرَّ حَكْمُ

١- ج: فالمراد ، بجاء فالأمر إذا ، ٢- ب: - الأ .

٣- ب: كان . . . . . ٤- الف وج: نبيه .

٥- ب وج: يعلم . . . . . ٦- ب: - على .

٧- ب: - فيه . . . . . ٨- ب وج: يؤثران .

٩- ب وج: عليهما . . . . . ١٠- ب: يكون .

الْأَمْرِ بِهَا ، وَلَمْ يَرِدْ نَهْيُ عَنْهَا ، وَإِنْ وَدَّ النَّهْيُ عَنْهَا<sup>١</sup> دَلَّ عَلَى<sup>٢</sup> تَغْيِيرِ حَالِهَا ، وَاخْتِصَاصِهَا بِوَجْهِ يَقْبَحُ عَلَيْهِ ؟ فَإِذَا أَمَرَ بِالصَّلَاةِ ؛ اِصْتَدَّ وَجُوبُهَا عَلَيْهِ مَتَى لَمْ يَتَّعْ عَنْهَا ، فَإِذَا وَدَّ النَّهْيُ اِعْتَقَدَ قُبْحَهَا وَيَكُونُ الْفَرَضُ فِي هَذَا التَّكْلِيفِ مَصْلَحَةُ الْمُكْلَفِ ، كَأَنَّا قَدَرْنَا أَنَّهُ - تَعَالَى - عَلِمَ<sup>٣</sup> أَنَّهُ لَنْ يَكْفَهُ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ ، كَانَ مَصْلَحَةً لَهُ ، فِي وَاجِبٍ عَلَيْهِ يَقَعُ<sup>٤</sup> أَوْ قَبِيحٌ يَتَجَنَّبُهُ<sup>٥</sup> .

وَالْجَوَابُ أَنَّ هَذِهِ الصَّلَاةَ الْأَمُورَ بِهَا عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ لَا يَخْلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فَعْلُهَا فِي هَذَا الْوَقْتِ مَصْلَحَةً فِي الدِّينِ أَوْ مَفْسَدَةً ؛ فَإِنْ كَانَتْ مَصْلَحَةً<sup>٦</sup> ؛ فَيُرَوِّدُ النَّهْيُ لَا يَتَغَيَّرُ حَالُهَا ، وَيَجِبُ قَبْحُ النَّهْيِ الْمُتَنَاوِلِ لَهَا ، وَإِنْ كَانَتْ مَفْسَدَةً فِي نَفْسِهَا ؛ فَيَتَنَاوَلُ<sup>٧</sup> الْأَمْرُ أَوْ يَاسْتَمِرُّ أَوْ لَا يَتَغَيَّرُ حَالُهَا ، فَيَجِبُ قُبْحُهَا ، وَقَبْحُ الْأَمْرِ الْمُتَنَاوِلِ لَهَا .

اللَّهُمَّ إِلَّا أَنَّهُ يُقَالُ : لِهَذِهِ الصَّلَاةِ فِي هَذَا الْوَقْتِ الْخُصُوصِ وَجْهَانِ<sup>٨</sup> " قَع " عَلَى كُلِّ<sup>٩</sup> وَاحِدٍ مِنْهُمَا ، فَتَكُونُ<sup>١٠</sup> - مَتَى وَقَعَتْ عَلَى

١ - الْهَفْ : - وَإِنْ وَدَّ النَّهْيُ عَنْهَا ، ب : - عَنْهَا .

٢ - ب وَج : - عَلَى . ٣ - ج : اَعْلَم .

٤ - ب : - ان . ٥ - ب : - لَهُ .

٦ - الْف : بِفَعْلِهِ . ٧ - الْف : يَتَجَنَّبُهُ .

٨ - الْف : - فِي الدِّينِ ، تَأْثِيرُهَا . ٩ - ب وَج : فَيَتَنَاوَلُ .

١٠ - ب : وَجْهَات . ١١ - الْف وَج : يَقَع .

١٢ - ب وَج : - كُلِّ . ١٣ - ج : فَيَكُون .



- لجديهما - واجبة ، وإذا وَقَعَتْ عَلَى الْآخِرِ قِسْمَةً ، وَالْأَمْرُ تَنَاوُلُهَا<sup>٢</sup>  
 عَلَى جِهَةِ الْحَسَنِ ، وَالْتِمَاسُ تَنَاوُلُهَا عَلَى جِهَةِ الْقُبْحِ .  
 وَهَذَا - إِنْ قِيلَ -<sup>٣</sup> بَاطِلٌ ، لِأَنَّهُ لَوْ كَانَتْ لِهَذِهِ الصَّلَاةِ جِهَتَانِ  
 يَقْبَحُ عَلَيْهِمَا ، لَوَجِبَ تَمَيُّزُ ذَلِكَ الْمَكْلُفِ وَإِعْلَانُهُ إِيَّاهُ ، لِيُقْضَى  
 بَيْنَ جِهَةِ الْحَسَنِ وَجِهَةِ الْقُبْحِ ، كَمَا قُضِيَ<sup>٤</sup> بَيْنَ جِهَةِ كَوْنِهِ هَذِهِ  
 الصَّلَاةُ عِبَادَةً لِلَّهِ تَعَالَى ، وَبَيْنَ<sup>٥</sup> كَوْنِهَا عِبَادَةً لِنَفْسِهِ . وَبَيْنَ وَقُوعِهَا  
 بِطَهَارَةٍ وَنَتِجَةٍ مَخْصُوصَةٍ<sup>٦</sup> ، وَبَيْنَ وَقُوعِهَا عَلَى خِلَافِ ذَلِكَ . وَتَمَيُّزُ<sup>٧</sup>  
 لَهُ فِيمَا<sup>٨</sup> ذَكَرْنَاهُ<sup>٩</sup> جِهَةَ الْحَسَنِ مِنْ جِهَةِ الْقُبْحِ ، فَقَدْ كَانَ يَجِبُ أَنْ  
 يَتَمَيَّزَ<sup>١٠</sup> لَهُ - أَيْضًا -<sup>١١</sup> الْجِهَةُ الَّتِي تَكُونُ<sup>١٢</sup> هَذِهِ الصَّلَاةُ عَلَيْهَا مَصْلَحَةً  
 مِنْ جِهَةِ كَوْنِهَا مَفْسُدَةً ، فَلَمَّا قِيلَ لَهُ : وَصِلَ الظَّهْرَ بِطَهَارَةٍ وَبِنَتِجَةٍ<sup>١٣</sup>

١ - ب و ج : فإذا .

٢ - ج : هذا ان قيل .

٣ - ج : وجهان .

٤ - الف : - جهة .

٥ - ب : : للحسين وجهه القبح كما فعل بين جهة كون .

٦ - ب : - بين ، ج : أو ، بجلي الدين . ١١ - ج : مخصوص .

٧ - الف : يميز .

٨ - ب : + من .

٩ - ج : يكون .

٢ - ج : يتناولها .

٤ - ج : عليه .

٥ - ج : تميز .

٨ - ب : فعل .

١٣ - ج : مما .

١٥ - ج : + من .

مَحْصُوبَةٌ<sup>١</sup> ، وَ لَمْ يَشْتَرِطْ<sup>٢</sup> لَهُ شَيْئًا<sup>٣</sup> زَائِدًا عَلَى الشَّرَاطِطِ الشَّرْعِيَّةِ الْمَعْقُولَةِ ؛ عَلِمْنَا أَنَّ الصَّلَاةَ عَلَى هَذِهِ الشُّرُوطِ مَتَى وَقَعَتْ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَانَتْ مَصْلَحَةً ، فَيَقْبَحُ لِلنَّهْيِ عَنْهَا . وَ هَذِهِ غَايَةُ مَا بَلَغَ النَّهَايَةَ<sup>٤</sup> مَعَ كَثْرَةِ تَكَرُّرِ الْكَلَامِ عَلَى هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ فِي الْكُتُبِ الْمُخْتَلِفَةِ .

وَقَدْ تَمَلَّقَ مَنْ خَالَفْنَا<sup>٥</sup> فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِأَشْيَاءَ :  
أَوَّلُهَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ » وَ يَدْخُلُ فِي هَذَا الظَّاهِرِ مَوْضِعُ<sup>٦</sup> الْخِلَافِ .  
وَأُثْبِتَ أَمْرُهُ<sup>٧</sup> - تَعَالَى - ' إِبْرَاهِيمَ - ع - يَذْبَحُ ابْنَهُ ، ثُمَّ نَسَخَهُ عَنْهُ قَبْلَ وَقْتِ الْقَبْلِ ، وَفَدَّاهُ يَذْبَحُ .  
وَأُثْبِتَ مَا رَوَى فِي لَيْلَةِ الْمِعْرَاجِ مِنْ أَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - أَوْجَبَ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسِينَ صَلَاةً ، ثُمَّ رَاجَعَ النَّبِيُّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - إِلَى

- |                        |  |
|------------------------|--|
| ١ - ج : مَحْصُوبٌ .    | ٢ - الف : يَشْرُطُ .                           |
| ٣ - ب : سَبَبًا .      | ٤ - ج : إِلَيْهَا ، بِجَايِ النَّهَايَةِ . . . |
| ٥ - ج : - مَعَ .       | ٦ - ج : تَكَرَّرَ .                            |
| ٧ - ب و ج : خَالَفَ .  | ٨ - ج : مَعَ ، بِجَايِ مَوْضِعِ .              |
| ٩ - الف : - أَمْرُهُ . | ١٠ - ج : + إِلَى .                             |
| ١١ - ب و ج : - ثُمَّ . |  |

أَبْ عَادَتْ إِلَى الْخَمِيسِ ، وَهَذَا نَسْخٌ قَبْلَ وَقْتِ الْفَعْلِ .  
وَرَأَيْتُهَا أَنَّ النَّسْخَ إِنَّمَا يَتَأْتَى فِيمَا لَمْ يُقْعَلْ ، وَمَا قِيلَ كَيْفَ  
يُنْصَحُ .

وَعَامِسُهَا أَنَّهُ إِذَا جَازَ مَنْعُ الْمُكَلِّفِ مِمَّا أُمِرَ بِهِ بِالْإِحْرَامِ ،  
فَبِكُنْهَذَا يَجُوزُ بِالنَّهْيِ ، وَإِلَّا قَمَا الْفَرْقُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ .  
وَسَادُسُهَا أَنَّ السَّيِّدَ مِمَّا قَدْ يَأْمُرُ عَبْدَهُ بِالتَّجَارَةِ وَغَيْرِهَا بِشَرْطِ  
أَنْ لَا يَنْتَهَاهُ .

وَسَابِقُهَا أَنَّ الطَّهَارَةَ إِنَّمَا تَجِبُ لِوُجُوبِ الصَّلَاةِ وَمَنْعِ ذَلِكَ  
فَقَدْ يُمْنَعُ الْمُكَلِّفُ بِالمَوْتِ عَنِ الصَّلَاةِ ، وَإِنْ كَانَ قَدْ تَوَضَّأَ ،  
فَأَيُّ فَرْقٍ بَيْنَ مَنْعِهِ بِالمَوْتِ وَمَنْعِهِ بِالنَّهْيِ ؟

وَتَامُّهَا مَا رَوَى مِنْ قَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي وَصْفِ مَكَّةَ :  
« أَحَلَّتْ لِي سَاعَةٌ مِنْ نَهَارٍ » ثُمَّ لَمْ يَقَعْ مِنْهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قِتَالٌ فِي  
سَاعَةِ وَالْأَسَاعَاتِ .

وَالْجَوَابُ مِمَّا تَعَلَّقُوا بِهِ أَوَّلًا أَنَّ ظَاهِرَ الْآيَةِ يَقْتَضِي مَحْوًا وَ  
إِبْتَاءًا عَلَى الْحَقِيقَةِ ، وَذَلِكَ لَا يُلِيقُ بِالنَّسْخِ ، وَإِنْ اسْتَعْمِلَ فِيهِ عَلَى

١ - الف : - إلى ، ٢ - ج : النسخ .  
٢ - ب و ج : - أنه ، ٤ - لعل الأصل « بالاعتزام » .  
٥ - الف : الأمر .

جهة المجاز ، فالأشبه<sup>١</sup> بظاهر الآية ما روى من أنه - تعالى - ينحو  
من اللوح المحفوظ<sup>٢</sup> ما يشاء ، ويثبت ما يشاء ، لما يتعلق بذلك  
من صلاح الملكية. وإن<sup>٣</sup> عدلنا عن الظاهر ، وحملناه على النسخ ؛  
فليس فيه أنه ينحو نفس<sup>٤</sup> ما أثبتته ، ونحن نقول : أنه ينسخ الشرائع  
على الوجه الصحيح ، \* فلذا حملنا الآية على<sup>٥</sup> النسخ ؛ فهي كالتجمل [٨٣] °  
من غير تفصيل .

والجواب عما تعلقوا به ثانياً أنه - تعالى - لم يأمر إبراهيم - عليه  
السلام - بالذبح الذي هو فرى الأوداج ، بل بمقدماته ، كالإضجاع  
له<sup>٦</sup> وتناول المذبة ، وما جرى مجرى ذلك ، والحرب تسمى الشيء  
باسم مقدماته ، والدليل على هذا قوله - تعالى - وناديناه أن يا إبراهيم  
قد صدقت الرؤيا . فأمّا<sup>٧</sup> جزع إبراهيم ؛ فلأنه أشفق من أن  
يأمره<sup>٨</sup> بمقدمات الذبح بالذبح نفسه ، لأن العادة بذلك جارية ،  
وأمّا<sup>٩</sup> الفداء ؛ فلا يمتنع أن يكون مما ظن أنه سيؤمر<sup>١٠</sup> به

١ - الف : والأشبه .

٢ - ج : المحفوظة .

٣ - ج : كان .

٤ - الف : على .

٥ - ج : ان .

٦ - ج : انفس .

٧ - ب : من .

٨ - ب و ج : - له .

٩ - ج : ولما .

١٠ - ب : يومر ، ج : يامر .

١١ - الف : فاما .

١٢ - الف : سيامر .

من الذبح<sup>١</sup>، ولا يمتنع<sup>٢</sup> أيضاً أن يكون<sup>٣</sup> عن مُقَدِّمَاتِ الذبح  
 زائدة على ما فعله لم يكن قد أمر بها<sup>٤</sup>، فإن القِدْيَةَ لا يجب<sup>٥</sup> أن  
 تكون<sup>٦</sup> من جنس المقدي، لأن خلق الرأس قد يفدى يدم ما  
 يذبح<sup>٧</sup>.

و قد قيل - أيضاً<sup>٨</sup> : « إنه عليه السلام - قرى أوداج ابنه<sup>٩</sup>،  
 لكنه كلما قرى جزءاً، عاد في الحال ملتجماً، فقد فعل ما أمر به  
 من الذبح، وإن لم تبطل الحيوة.

والجواب عما تعلقوا به ثالثاً أن خبر الممراسخ خبر واحد، و  
 بمثله لا تثبت الخلاف في هذه المسألة، وفيه مع ذلك من الشبهة<sup>١١</sup>  
 والأباطيل ما يدل على فساده، لا قضاياه نسخ الفعل قبل أن يعلم<sup>١٢</sup>  
 المكلف أنه مأمور به وتضمنه أن المصالح الدينية تتعلق<sup>١٣</sup> بمشورة  
 الخلق وإشارتهم.

١ - ج : + أيضا .

٢ - ج : يكون .

٣ - الف : الرأي .

٤ - ب : يصوم أو ذبح ، بجاء « يدم ما يذبح » .

٥ - الف : - أيضا .

٦ - الف : يبطل .

٧ - ج : يتعلق .

٨ - الف : كلياً .

٩ - ب و ج : التشبيه .

١٠ - ج : يتعلق .

وَالْجَوَابُ عَنَّا تَعَلَّقُوا بِهِ رَابِعاً أَنَّ النِّسْخَ إِذَا كَانَ لِمَا لَمْ يُفْعَلْ  
فَإِنَّ أَيْنَ أَنَّهُ لِمَا لَمْ يُفْعَلْ<sup>١</sup> وَقَدْ تَنَاوَلَهُ الْأَمْرُ، دُونَ أَنْ يَكُونَ لِمَا  
لَمْ يُفْعَلْ مِمَّا قَدْ تَقَدَّمَ فَعُلْ نَظَائِرُهُ، أَوِ الْأَمْرُ بِهَا، فَكَأَنَّهُ قِيلَ لَهُ: «لَا  
تَقْعَلْ نَظِيرًا مَا كُنْتَ أَمَرْتَ بِهِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَوْقِفَةِ»؟!

وَالْجَوَابُ عَنَّا تَعَلَّقُوا بِهِ خَامِساً أَنَّا قَدْ بَيَّنَّا فِيمَا تَقَدَّمَ أَنَّ اللَّهَ  
- تَعَالَى - لَا يَأْمُرُ بِالْفِعْلِ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَخْتَرِمُ دُونَهُ.

وَالْجَوَابُ عَنَّا تَعَلَّقُوا بِهِ سَادِثاً أَنَّ السَّيِّدَ إِنَّمَا حَسِبْنَاهُ مِنْ ذَلِكَ  
مَعَ عِيْدِهِ لِحَوَازِ الْبَدَاءِ عَلَيْهِ، وَذَلِكَ لَا يَجُوزُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى.

وَالْجَوَابُ عَنَّا تَعَلَّقُوا بِهِ سَابِعاً أَنَّ الطَّهَارَةَ لَمْ تَجِبْ<sup>٢</sup> عَلَى الْوَاحِدِ  
مِمَّا لِأَجْلِ وَجوبِ الصَّلَاةِ عَلَيْهِ، وَكَيْفَ يَكُونُ كَذَلِكَ، وَهُوَ لَا يَعْلَمُ  
قَبْلَ مُضِيِّ وَقْتِ الصَّلَاةِ وَجوبَهَا عَلَيْهِ؟! وَإِنَّمَا تَجِبُ<sup>٣</sup> الطَّهَارَةُ لَظُنِّ  
وَجوبِ الصَّلَاةِ عَلَيْهِ، وَهُوَ يَظُنُّ وَجوبَهَا عَلَيْهِ، وَإِنْ جَوَزَ الْمَنَعُ.

وَالْجَوَابُ عَنَّا تَعَلَّقُوا بِهِ ثَامِناً أَنَّ هَذَا الْخَبَرَ إِنَّمَا يَصَحُّ التَّمَلُّقُ بِهِ  
فِي جَوَازِ النِّسْخِ قَبْلَ إِيقَاعِ الْفِعْلِ، لَا قَبْلَ وَقْتِهِ، وَغَيْرُ مُمْتَنِعٍ أَنْ يَبَاحَ  
لَهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - مِنْ قَتْلِهِمْ وَسَلْبِهِمْ مَا لَمْ يَفْعَلْهُ، وَمِثْلُ ذَلِكَ لَا شَبِيهَةَ فِيهِ.

١ - الف - - فمن أين؟ تا اینجا - ٢ - الف - نظير.

٣ - ج - يجب - ٤ - الف - - به.

٥ - ب - غيره.

## فصل في الزيادة على النص هل يكون نسخاً أم لا

- اختلف الناس في ذلك : فذهب قوم إلى أن الزيادة إذا غيّرت حكم المزيد عليه كانت نسخاً. وقال آخرون : أن الزيادة على النص لا تكون نسخاً على كل حال ، وهو مذهب أكثر أصحاب الشافعي ، وإليه ذهب أبو علي ، وأبو هاشم. وقال آخرون : أن الزيادة تقتضي النسخ إذا كان المزيد عليه قد دل على أن مبادئه بخلافه.
- وأعلم أن الزيادة على النص تنقسم إلى قسمين : زيادة متصلة ، وزيادة منفصلة.
- والمتصلة على ضربين : مؤثرة<sup>١</sup> في المزيد عليه ، وغير مؤثرة فيه.
- فأما الزيادة المتصلة المؤثرة ، فهي تعتبر حكم المزيد عليه

١- ج : يكون .

٢- ج : - و .

٣- ج : أعلى .

٤- ج : مؤثر .

٥- ب : + الله .

١- ج : - ذهب .

٢- ب و ج : يقتضي .

٣- ج : يتقسم .

٤- ب : - فيه .

في الشريعة ، حتى يصير لو وقع مُستقبلاً<sup>١</sup> من دون تلك الزيادة ،  
 لكان عارياً من كل<sup>٢</sup> تلك الأحكام الشرعية التي كانت له ، أو  
 بعضها ، فهذه الزيادة تقتضي<sup>٣</sup> النسخ . ومثاله زيادة ركعتين على  
 سبيل الاتصال ، كما روى أن فرض الصلوة كان ركعتين ، فزيد  
 في صلوة الحضر .

وإنما قلنا : إن هذه الزيادة قد غيّرت الأحكام الشرعية ،  
 لأنه لو فعل بعد زيادة الركعتين على ما كان يفعلها عليه أولاً ،  
 لم يكن لهما حكم ، وكأنه ما فعلهما ، ويجب عليه استئنافها . و  
 لأن مع هذه الزيادة يتأخر ما يجب من تشهد وسلام ، ومع قد  
 هذه الزيادة لا يكون كذلك . وكل ما ذكرناه يقتضي تغير الأحكام  
 الشرعية بهذه<sup>٤</sup> الزيادة .

ولا يلزم على هذا ما نقوله من أن كل جزء من الصلوة له في  
 استحقاق الثواب حكم نفسه ، ولا يقف على غيره ، لأن النسخ إنما  
 يدخل في الأحكام الشرعية ، واستحقاق الثواب من الأحكام

١ - الف : مستقلاً ، ٢ - ب : - كل .

٣ - ج : يقتضي : ٤ - ج : تغيرت .

٥ - ج : لا ، بجای لو . ٦ - ج : يفعلها .

٧ - ج : لها . ٨ - ج : فعلها .

٩ - ب و ج : - عليه . ١٠ - ب : فنه .



الغلبة، وقد يتنازع في تغيير الأحكام الشرعية .  
وعلى هذا الأصل الذي قررناه، لو زيد في زمان الصوم زيادة،  
لكانت هذه الزيادة تقتضي النسخ، لعللة التي ذكرناها في الركنيتين  
المتصلتين .

فأما زيادة ركن على أركان الحج، فليس يبين فيه أنه  
يكون نسخا، لانفصال بعض أركان الحج من بعض، وأنه  
ليس بجار مجرى الصلوة والصيام .  
والأولى أن تكون زيادة تطهير عضو على أعضاء الطهارة  
ليس بنسخ .

فأما إيجاب الصلوة من غير طهارة، ثم اشتراط الطهارة فيما  
يقتضي ذلك، فالواجب نفسه، فنقول: إن كانت هذه الصلوة يحصل  
لها بالطهارة حكم شرعي ما كان لها من قبل ذلك، فقد تغير به

- ١ - ج : - واستحقاق، تا اینجا .
- ٢ - ج : - ج : + و .
- ٣ - ج : الزمان .
- ٤ - ب و ج : يقتضي .
- ٥ - الف : المتصلين .
- ٦ - ب : ان .
- ٧ - الف : ناسخا .
- ٨ - ب : - انه يكون، تا اینجا .
- ٩ - ب و ج : يكون .
- ١٠ - ج : اشترى .
- ١١ - ب : فيها .
- ١٢ - ب و ج : ان نفسه .
- ١٣ - ج : يحصل .

الزيادة حكمها الشرعى<sup>١</sup>، فيجب أن يكون نسخاً. وإن لم يكن لها<sup>٢</sup> بهذه الزيادة حكم شرعى لم يكن<sup>٣</sup>، وليس<sup>٤</sup> إلا تقديم<sup>٥</sup> فعل<sup>٦</sup> الوضوء عليها؛ لم تكن<sup>٧</sup> الزيادة نسخاً.

ولو زاد<sup>٨</sup> الله - تعالى - فى كفارة الحنث رابعة؛ \* لم يكن ذلك<sup>٩</sup> [١٨٤]

نسخاً<sup>١٠</sup> للثلاثة، لأن الحال فى جميع الأحكام الشرعية فى فعل الثلاث لم يتغير<sup>١١</sup>، وهى مفعولة<sup>١٢</sup> بعد الزيادة على الحث الذى كانت تفعل<sup>١٣</sup> عليه قبلها. وإنما تقتضى<sup>١٤</sup> هذه الزيادة نسخ ترك الكفارات الثلاث، لأن تركها كان محرماً قبل<sup>١٥</sup> هذه الزيادة، فأرقت<sup>١٦</sup> تحريره بالزيادة.

فأما ورود التخيير على التصديق، أو<sup>١٧</sup> التصديق على التخيير؛ فالأولى أن يقال فيما تصديق<sup>١٨</sup> بعد التخيير: أنه نسخ، لأن أحد

١ - ج : الشرعية .

٢ - ب : - لها .

٣ - الف : وليس ( خ ل ) .

٤ - الف و ج : - تقديم .

٥ - ج : + تقديم .

٦ - ب : يمكن .

٧ - ب : اراد .

٨ - ب : لم تكن الزيادة .

٩ - الف : نسخ .

١٠ - ب : تنهير .

١١ - الف : مفعولة .

١٢ - ج : يفعل .

١٣ - ب : يقتضى .

١٤ - الف : + ترك .

١٥ - ج : فان يقع .

١٦ - الف : و .

١٧ - الف : يضيّق .

الْمُخَيَّرُ فِيهِ خَرَجَ عَنْ حَكِيمِهِ الشَّرْعِيِّ ، فَصَارَ مَنسُوخًا . وَثَابُلُهُ لِرَوْمٍ صَوْمٌ<sup>٢</sup> شَهْرَ رَمَضَانَ بَعْدَ التَّخْيِيرِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِدْيَةِ .

فَلَمَّا وَرُودُ التَّخْيِيرِ بَعْدَ التَّضْيِيقِ ، فَلَا تُشَبَّهُ أَنَّهُ لَا يَكُونُ نَسْخًا ، لِأَنَّ حَكْمَ الْأَوَّلِ فِي نَفْسِهِ لَمْ يَتَغَيَّرْ ، وَإِنَّمَا تَغَيَّرَ حَكْمُ الدَّرَكِ ، لِأَنَّهُ إِيكَانٌ مُحَرَّمًا ، ثُمَّ صَارَ مُبَاحًا .

فَلَمَّا وَرُودُ الْخَبَرِ بِالشَّاهِدِ وَالْيَمِينِ ، فَإِنَّهُ لَا يَكُونُ نَسْخًا لِلآيَةِ ، لِأَنَّ<sup>١٠</sup> قَدْ بَيَّنَّا فِيهَا تَقَدَّمَ أَنَّ الشَّاهِدَ الثَّانِي شَرْطٌ ، وَلَيْسَ يَمْتَنِعُ<sup>١١</sup> أَنْ يَقُومَ مَقَامَ الشَّرْطِ سِوَاهُ ، وَإِذَا<sup>١٢</sup> لَمْ تَمْنَعْ<sup>١٣</sup> الْآيَةُ مِمَّا وَرَدَ بِهِ الْخَبَرُ ، لَمْ يَكُنْ فِيهِ نَسْخٌ<sup>١٤</sup> لَهَا .

فَإِذَا قِيلَ : الْآيَةُ تَمْنَعُ فِي الْمَعْنَى مِنَ الْيَمِينِ مَعَ الشَّاهِدِ مِنْ<sup>١٥</sup> جَيْثُ كَانَتْ الْيَمِينُ هِيَ<sup>١٦</sup> . قَوْلُ الْمُدَّعَى ، فَبَعَثَتْ مَجْرَى دَعْوَاهُ .  
فُلْنَا : غَيْرُ مُمْتَنِعٍ أَنْ لَا يَكُونَ لِدَعْوَاهُ حَكْمٌ ، وَيَكُونُ لِيَمِينِهِ

١ - ج : حكمة . . . . . ٢ - الف : وصار .

٣ - ب : - صوم . . . . . ٤ - ب و ج : أن .

٥ - الف و ب : يتغير . . . . . ٦ - ب و ج : غير معصوم ، ودرج معصوما است .

٧ - ج : ورد . . . . . ٨ - ج : فلانا .

٩ - ج : - يمتنع . . . . . ١٠ - الف : إذا ، ب : إن .

١١ - ب : يمنع ، ج : يمتنع . . . . . ١٢ - ب : نسخا .

١٣ - الف : من ، بجای می .

جُحُكُم ، وَإِنْ كَانَا مَعًا قَوْلًا لَهُ ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ لَا حُكْمَ لِإِنْكَارِهِ ، وَ  
لِإِنْكَوْلِهِ عَنِ الْيَمِينِ حُكْمٌ ، وَلَمْ يَجْزِئَا<sup>١</sup> فِي الشَّرِيعَةِ<sup>٢</sup> مَجْرَى وَاحِدًا ،  
وَإِنْ كَانَا رَاجِعِينَ إِلَى قَوْلِهِ . وَكَذَلِكَ<sup>٣</sup> لِإِنْكَارِهِ فِي إِسْقَاطِ الدَّعْوَى  
وَالْيَمِينِ ، وَلِيَمِينِهِ هَذَا الْحُكْمُ ، لِأَنَّهَا<sup>٤</sup> تُسْقِطُ الدَّعْوَى . فَكَذَلِكَ<sup>٥</sup>  
لَا يَتَنَبَّهُ إِذَا حَلَفَ مَعَ شَاهِدٍ أَنْ يَكُونَ لِقَوْلِهِ مِنْ الْحُكْمِ مَا  
لَا يَكُونُ لِدَعْوَاهُ إِذَا تَجَرَّعَتْ<sup>٦</sup> .

فَأَمَّا مِثَالُ<sup>١</sup> الزِّيَادَةِ الْمُتَّصِلَةِ ، وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ مُؤَثِّرَةٍ ، فَكَزِّيَادَةِ  
الْعَشْرِينَ عَلَى حِدِّ الْقَذِيفِ ، وَزِيَادَةِ النَّفْيِ عَلَى حِدِّ الزَّانِي الْبَكْرِ ،  
وَزِيَادَةِ الرَّجْمِ عَلَى حِدِّ الْمُحْصَنِ .

١٠ . فَأَمَّا مِثَالُ<sup>١١</sup> الزِّيَادَةِ<sup>١٢</sup> الْمُتَّفَصِّلَةِ : فَكَزِّيَادَةِ صَلَاةٍ سَادِسَةٍ ، وَ  
شَهْرِ الصَّيَامِ<sup>١٣</sup> ثَانٍ ، وَلَا خِلَافَ فِي أَنَّ ذَلِكَ لَا يَقْتَضِي نَسْخًا ، وَإِنَّمَا  
هُوَ ابْتِدَاءُ عِبَادَةٍ .

١ - الف : يجزئ . ٢ - ج : الشريعة .

٣ - ج : فكذلك ، الف : + لا حُكْمَ .

٤ - ب و ج : + في . ٥ - ب : + لا .

٦ - ب : فذلك . ٧ - الف : الشاهد .

٨ - ج : كقوله . ٩ - الف : تجرعت ، ج : تجرث .

١٠ - ج : مثلاً ، بجای مثال . ١١ - ج : المثال .

١٢ - الف : + على ، ج : - الزيادة . ١٣ - ب : الصيام .

وَالْخَلْفُ إِنَّمَا هُوَ فِي الزِّيَادَةِ الْمُتَّصِلَةِ بِالزَّيْدِ عَلَيْهِ ،  
كَالزِّيَادَةِ فِي الْحَدِّ : فَمِنْ النَّاسِ مَنْ أَلْحَقَ ذَلِكَ بِزِيَادَةِ الرُّكْعَتَيْنِ  
عَلَى الرُّكْعَتَيْنِ ، وَفِيهِمْ مَنْ<sup>١</sup> . أَجْرَاهُ مَجْرَى زِيَادَةِ صَلَوةٍ سَادِسَةٍ .  
وَالَّذِي يُدَلُّ عَلَى أَنَّ الزِّيَادَةَ فِي الْحَدِّ لَا تَوْجِبُ<sup>٢</sup> النَّسْخَ أَنَّهَا  
لَا تُؤَثِّرُ فِي تَغْيِيرِ حُكْمٍ شَرْعِيٍّ مَقُولٍ لِلزَّيْدِ عَلَيْهِ<sup>٣</sup> ، لِأَنَّ مِنْ  
الْمَعْلُومِ أَنَّ الزَّيْدَ عَلَيْهِ يَقَعُ بَعْدَ التَّعْبِيدِ<sup>٤</sup> بِالزِّيَادَةِ عَلَى الْحَدِّ الَّذِي  
يُقَعْلُ عَلَيْهِ قَبْلَهَا ، وَإِنَّمَا يَجِبُ ضَمُّ هَذِهِ الزِّيَادَةِ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ  
يَكُونَ إِخْلَاكُهُ يَقْضِي هَذِهِ الزِّيَادَةَ مُؤَثِّرَةً فِي الْأَوَّلِ ، فَوَجِبَ إلْحَاقُ  
ذَلِكَ بِإِبْتِدَاءِ التَّعْبِيدِ .

وَيَتَلَقَّهِمْ بِأَنَّ الْإِسْمَ وَاحِدٌ وَالسَّبَبَ وَاحِدٌ لَيْسَ بِشَيْءٍ ، لِأَنَّهُ  
غَيْرُ مُتَغَيِّرٍ أَنْ يَكُونَ الْإِسْمُ وَاحِدًا<sup>٥</sup> ، وَالسَّبَبُ كَذَلِكَ ، وَيَكُونُ  
ذَلِكَ إِبْتِدَاءَ تَعْبِيدٍ ، إِذَا كَانَتْ الْأَحْكَامُ الشَّرْعِيَّةُ لَمْ تَتَغَيَّرْ<sup>٦</sup> ، وَهِيَ  
الَّتِي عَلَيْهَا الْمَعْوَلُ<sup>٧</sup> فِي بَابِ النَّسْخِ .

١ - الف : - المتصلة . ٢ - ج : - وفيهم من ، + على .

٣ - ج : يوجب . ٤ - ب : - عليه .

٥ - ج : بقول تعبد ، بجاء يقل بعد التعبد .

٦ - الف : + كان . ٧ - ب : - واحدًا .

٨ - ج : - واحد ليس ، + ابتداء . ٩ - ج : يتغير .

١٠ - ب : المعول .

وَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَقُولُوا : قَدْ تَغَيَّرَ حُكْمٌ شَرْعِيٌّ مِنْ حَيْثُ صَارَتْ  
الْثَمَانُونَ بِمِضِّ الْحَيْدِ وَكَانَتْ قَبْلَ الزِّيَادَةِ كُلِّهَا ، لِأَنَّ قَوْلَنَا « بَعْضُ »  
وَوَ « كُلُّ » لَيْسَ مِنَ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ ، وَكَذَلِكَ قَوْلُنَا « نِهَائِيَّةٌ » وَ  
« غَايِيَّةٌ » . وَلِأَنَّهُ يَلْزَمُ مِثْلُ ذَلِكَ فِي فَرِيضِ صَلَاةِ الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ ،  
لِأَنَّ الصَّلَاةَ تَزِيدُ فِيهَا سَادِسَةٌ ، لَكَانَ الْوَصْفُ بِالْكَلِّ وَالْبَعْضِ وَالنِّهَائِيَّةِ  
يَتَغَيَّرُ وَمَعَ ذَلِكَ فَلَيْسَ يَنْسَخُ . وَلَوْ أَنَّهُ - تَعَالَى - أَوْجَبَ بِدَلْوِكَ  
الشَّمْسِ صَلَاةَ أُخْرَى ، لَكَانَ سَبَبٌ الْوُجُوبِ وَاحِدًا ، وَإِنْ لَمْ  
يَكُنْ نَسْخًا .

فَإِمَّا تَعَلُّقُهُمْ بِرَدِّ الشَّهَادَةِ<sup>١</sup> ، وَ أَنَّهُ كَانَ مُتَعَلِّقًا بِالْثَمَانِينَ ، ثُمَّ  
١. تَعَلَّقَ بِمَا وَدَّ عَلَيْهَا ، فَقَدْ تَغَيَّرَ الْحُكْمُ الشَّرْعِيُّ ، فَلَيْسَ بِشَيْءٍ ، لِأَنَّ  
رَدَّ الشَّهَادَةِ إِنَّمَا يَتَعَلَّقُ بِالْقَنْفِ ، لَا بِإِقَامَةِ الْحَيْدِ ، كَمَا يَتَعَلَّقُ بِفِعْلِ  
سَائِرِ الْكِبَائِرِ<sup>٢</sup> .

وَلَوْ سَلَّمْنَا أَنَّ رَدَّ الشَّهَادَةِ يَتَعَلَّقُ بِالْحَيْدِ ، لَا بِالْقَنْفِ ، لَكَانَ  
لَنَا أَنْ نَقُولَ : إِنَّهُ يَتَعَلَّقُ بِكَوْنِهِ مَحْدُودًا<sup>٣</sup> ، وَلَا أَعْتَابَ زِيَادَةَ عَدَدِ  
١٥ الْحَيْدِ وَتَقْصَانِهِ فِي الْحُكْمِ الَّذِي هُوَ رَدُّ الشَّهَادَةِ ، كَمَا أَنَّ الْإِحْرَامَ

١ - ب : تتغير .

٢ - ج و ب : السبب ؛ ب : + في .

٣ - ج : برودة الشاعودة .

٤ - ج : + و .

٥ - ج : الكبار .

٦ - ج : محدودا .

لَمَّا كَانَ عِلَّةٌ فِي تَحْرِيمِ الصَّيْدِ ، لَمْ يَخْتَلِفْ فِي ذَلِكَ كَوْنُهُ مُحَرِّمًا ،  
يُجِبُّ وَعَمْرَهُ ، أَوْ بِأَحَدِهِمَا ، لِأَنَّ الْمُعْتَبَرَ كَوْنُهُ مُحَرِّمًا . وَكَذَلِكَ لَا  
فَرْقَ بَيْنَ كَوْنِهِ مُجِدِّدًا بِجَهَةٍ وَاحِدَةٍ ، أَوْ بِجِهَاتٍ ، لِأَنَّ الْمُعْتَبَرَ فِي  
الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ كَوْنُهُ مُجِدِّدًا ، مِنْ أَفْرِ أَنْ يَكُونَ ' لِزِيَادَةِ الْأَحْدَاثِ  
أَوْ تَقْصَانِهَا تَأْتِيرُ . وَجَرَى ذَلِكَ أَيْضًا مَجْرَى إِبَاحَةِ تَرْوِيجِ الْمُعْتَدَّةِ إِذَا  
انْقَضَتْ عِدَّتُهَا فِي أَنَّ عِدَّتَهَا زَادَتْ أَوْ تَقَصَّتْ فَالْحُكْمُ فِيمَا ذَكَرْنَاهُ  
لَا يَتَغَيَّرُ ، وَلَا تَكُونُ ' الزِّيَادَةُ فِي الْعِدَّةِ أَوْ التَّقْصَانُ نَسْخًا لِإِبَاحَةِ  
تَرْوِيجِ الْمُعْتَدَّةِ .

عَلَى أَنَّ هَذَا بَيْنَهُ لَازِمٌ لِلْمُخَالَفَةِ ، لِأَنَّ زِيَادَةَ الْعِبَادَةِ قَدْ تُؤَثِّرُ  
فِي رَدِّ الشَّهَادَةِ وَإِنْ ' لَمْ يَتَعَلَّقْ بِالْمَزِيدِ عَلَيْهِ كَتَائِبُهَا ' إِذَا تَعَلَّقَتْ :  
لِأَنَّ رَدَّ الشَّهَادَةِ إِذَا كَانَ شَرْطُهُ الْفُسْقُ - وَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْفُسْقَ يَتَغَيَّرُ  
بِزِيَادَةِ عِبَادَاتٍ وَتَقْصَانِهَا إِذَا وَقَعَ الْإِخْلَالُ بِهَا - فَيَجِبُ لِذَلِكَ  
تَغْيِيرُ الْحُكْمِ فِي رَدِّ الشَّهَادَةِ ، وَهَذَا يَقْتَضِي أَنَّ زِيَادَةَ كُلِّ عِبَادَةٍ وَإِنْ

١ - ب و ج - : من .

٢ - ج : يكون .

٣ - ب : إنما .

٤ - ب : بالمرتدة .

٥ - ج : كبرائرها ، ج : كتائبرها .

٦ - ج : الخلاف .

٧ - ج : الخلاف .

٨ - ج : الخلاف .

٩ - ج : الخلاف .

لَمْ يَتَعَلَّقْ بِغَيْرِهَا ، وَلَا<sup>١</sup> كَانَتْ مُتَّصِلَةً بِهَا ، تَقْتَضِي<sup>٢</sup> النَّسْخَ .

## فصل في أن النقصان من النص هل يقتضي النسخ أم لا<sup>٣</sup>

\* إَعْلَمُ أَنَّهُ لَا خِلَافَ فِي أَنَّ النُّقْصَانَ مِنَ الْعِبَادَةِ يَقْتَضِي نَسْخَ [١٨٥]  
الْمَنْقُوصِ ، وَإِنَّمَا الْكَلَامُ فِي هَلْ يَقْتَضِي ذَلِكَ نَسْخَ الْمَنْقُوصِ مِنْهُ ؛  
فَلَنَهَبُ قَوْمًا إِلَى أَنَّهُ يَقْتَضِي نَسْخَ الْعِبَادَةِ الْمَنْقُوصِ مِنْهَا ، وَذَهَبَ آخَرُونَ  
إِلَى أَنَّهُ لَا يَقْتَضِي ذَلِكَ .

وَالْوَاجِبُ أَنْ يُعْتَبَرَ هَذَا النُّقْصَانُ ، فَإِنْ كَانَ مَا بَقِيَ بَعْدَهُ مِنَ  
الْعِبَادَةِ ، مَتَى فُعِلَ ، لَمْ يَكُنْ لَهُ حُكْمٌ فِي الشَّرِيعَةِ ، وَلَمْ يَجِرْ مَجْرَى  
١٠ فِعْلِهِ قَبْلَ النُّقْصَانِ ؛ فَهَذَا النُّقْصَانُ نَسْخٌ لَهُ ، كَمَا قُلْنَا فِي زِيَادَةِ رَكْعَتَيْنِ  
عَلَى رَكْعَتَيْنِ عَلَى جِهَةِ الْإِتِّصَالِ ، لِأَنَّ الْعَلَّةَ فِي الْمَوْضِعَيْنِ وَاحِدَةٌ .  
وَأَمَّا لَمْ يَكُنْ الْأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ ؛ فَالنُّقْصَانُ لَيْسَ بِنَسْخٍ لِتِلْكَ الْعِبَادَةِ ؛  
وَمِثَالُ ذَلِكَ أَنْ يُنْقَصَ مِنَ الْحَيْدِ عَشْرُونَ ، فَإِنْ<sup>٤</sup> ذَلِكَ لَا يَكُونُ نَسْخًا

١ - ب : لا .

٢ - الف و ج : يقتضي .

٣ - ب و ج : - أم لا .

٤ - ب : + هل .

٥ - ب : تعتبر .

٦ - الف : - لتلك العبادَةِ .

٧ - ب و ج : وان .



لِبَاقِي الْحَدِّ . وَعَلَى هَذَا لَوْ نَقَصْتَ زَكَمَتَيْنِ مِنْ جَمَلَةٍ زَكَمَاتٍ ،  
لَكَانَ هَذَا النِّقْصَانُ نَسْخًا لَجَمَلَةِ الصَّلَاةِ ، لِأَنَّ الصَّلَاةَ بَعْدَ النِّقْصَانِ قَدْ  
تَغَيَّرَ حُكْمُهَا الشَّرْعِيُّ . وَلَوْ فُعِلَتْ عَلَى الْحَدِّ الَّذِي كَانَتْ تُعْمَلُ عَلَيْهِ  
مِنْ قَبْلُ ؛ لَمْ يَجْزُ ، فَجُعِلَتْهَا مَنسُوخَةً .

فَإِنَّمَا نَسَخَ الطَّهَارَةَ بَعْدَ إِجْبَائِهَا ؛ فَهُوَ غَيْرُ مُقْتَضٍ لِنَسْخِ الصَّلَاةِ ،  
لِأَنَّ حُكْمَ الصَّلَاةِ بَاقٍ عَلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ مِنْ قَبْلُ . وَ لَوْ كَانَ نَسَخَ  
الطَّهَارَةَ يَقْتَضِي نَسْخَ الصَّلَاةِ ؛ لَوَجِبَ مِثْلُهُ فِي نَجَاسَةِ الْمَاءِ وَطَهَارَتِهِ ؛  
وَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ تَغْيِيرَ أَحْكَامِ نَجَاسَةِ الْمَاءِ وَطَهَارَتِهِ لَا يَقْتَضِي نَسْخَ  
الطَّهَارَةِ ، لِأَنَّهُ إِنَّمَا قِيلَ لَهُ : تَطَهَّرْ بِالْمَاءِ الطَّاهِرِ ، ثُمَّ الْمَاءُ الطَّاهِرُ  
مِنْهُ وَالْمَاءُ النَّجِسُ مُوقُوفٌ عَلَى الْبَيَانِ ، وَقَدْ يَتَغَيَّرُ بِزِيَادَةٍ وَنَقْصَانٍ ،  
وَلَا يَتِمَّدُ ذَلِكَ التَّغْيِيرُ إِلَى نَسْخِ الطَّهَارَةِ .

فَإِنَّمَا نَسَخَ الْقِبْلَةَ ؛ فَذَهَبَ قَوْمٌ إِلَى أَنَّهُ نَسَخَ لِلصَّلَاةِ ، وَذَهَبَ  
آخَرُونَ إِلَى أَنَّهُ لَيْسَ بِنَسْخٍ ، وَجُعِلَ الْقِبْلَةُ شَرْطًا كَتَقْدِيمِ  
الطَّهَارَةِ .

١ - ج : انقصت . ٢ - ب : - نسخا ، تا اشجا .

٣ - ج : فلو ؛ بجاي قد . ٤ - ب : تجر .

٥ - الف : يقتضي . ٦ - ب : يظهر .

٧ - ب : ماء الماء ؛ ج : ماء . ٨ - ب و ج : ما .

٩ - ب : + إلى . ١٠ - ب و ج : كتحديم .

وَالَّذِي يَجِبُ تَحْصِيلُهُ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ أَنَّ نَسْخَ الْقِبْلَةِ لَا يَخْلُو  
 مِنْ أَنْ يُنْسَخَ بِالتَّوَجُّهِ إِلَى جِهَةٍ غَيْرِهَا ، أَوْ بِأَنْ يُسْقَطَ وَجُوبُ  
 التَّوَجُّهِ إِلَيْهَا وَيُغَيَّرَ فِيمَا عَدَاهَا مِنَ الْجِهَاتِ ، لِأَنَّهُ مِنَ الْمَعَالِ أَنْ  
 تَخْلُو الصَّلَاةُ مِنْ تَوَجُّهِ إِلَى جِهَةٍ مِنَ الْجِهَاتِ . فَإِنْ كَانَتْ تُسَخِّتُ  
 بِضِدِّهَا ، كَنَسْخِ التَّوَجُّهِ إِلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ بِالْكُمَيْةِ ؛ فَلَا شَبَهَةَ فِي  
 نَسْخِ الصَّلَاةِ ، أَلَا تَرَى أَنَّهُ بَعْدَ هَذَا النِّسْخِ لَوْ أَوْقَعَ الصَّلَاةُ إِلَى بَيْتِ  
 الْمُقَدَّسِ عَلَى حَدِّ مَا كَانَ يَفْعَلُهُ مِنْ قَبْلُ ، لَكَانَ لَا حَكَمَ لَهُ ، بَلْ  
 وَجُودُهُ فِي الشَّرْعِ كَعَدَمِهِ . وَإِنْ كَانَتْ الْقِبْلَةُ تُسَخِّتُ ، فَإِنْ حُظِرَ  
 عَلَيْهِ التَّوَجُّهُ إِلَى الْجِهَةِ الْمَخْصُوصَةِ الَّتِي كَانَ يُصَلِّي إِلَيْهَا ، وَخُيِّرَ  
 فِيمَا عَدَاهَا ، فَهَذَا - أَيْضاً - يَقْتَضِي نَسْخَ الصَّلَاةِ ، لِأَنَّهُ لَوْ أَوْقَعَ عَلَى  
 الْحَدِّ الَّذِي كَانَ يَفْعَلُهَا عَلَيْهِ مِنْ قَبْلُ ، لَكَانَتْ غَيْرَ مُتَجَزِئَةٍ ، فَصَارَتْ  
 مَنْسُوخَةً عَلَى مَا اعْتَبَرْنَاهُ . وَإِنْ نُسِخَ وَجُوبُ التَّوَجُّهِ إِلَى الْقِبْلَةِ  
 بِأَنْ خُيِّرَ فِي جَمِيعِ الْجِهَاتِ ، لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ نَسْخًا لِلصَّلَاةِ ، أَلَا تَرَى

١ - هذا هو الظاهر ، لكن في نسخة الف : يغير ، وفي ب : تغير ، وفي ج : يغير . . .

- |                   |                       |
|-------------------|-----------------------|
| ٢ - الف : معال .  | ٣ - ج : يخلو .        |
| ٤ - ج : لنسخ .    | ٥ - ب : عد .          |
| ٦ - الف : فله .   | ٧ - الف : حضر .       |
| ٨ - ج : المخصوص . | ٩ - ب و ج : اعتدناه . |

أَنَّهُ لَوْ قَعَلَهَا عَلَى الْحَدِّ الَّذِي كَانَ يَفْعَلُهَا عَلَيْهِ مِنْ قَبْلُ ، لَكَانَتْ  
مُضَيِّعَةً مُجْزِيَةً ، وَإِنَّمَا نُسِخَ التَّضْيِيقُ بِالتَّخْيِيرِ .  
فَأَمَّا صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ ، فَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ نَاسِخًا لِصَوْمِ عَاشُورَاءَ ،  
لِأَنَّ الْعَاكِفَيْنِ إِنَّمَا يَصِحُّ أَنْ يَتَنَاسَخَا إِذَا لَمْ يُمَكِّنْ اجْتِمَاعُهُمَا ، وَصَوْمُ  
شَهْرِ رَمَضَانَ يَجُوزُ أَنْ يَجْتَمِعَ مَعَ صَوْمِ عَاشُورَاءَ ، فَكَيْفَ يَكُونُ  
نَاسِخًا لَهُ . وَمَعْنَى هَذَا الْقَوْلِ أَنَّ عِنْدَ سَقُوطِ وَجُوبِ صِيَامِ عَاشُورَاءَ أَمْرًا<sup>١</sup>  
بِصِيَامِ<sup>٢</sup> شَهْرِ رَمَضَانَ .

### فصل في جواز نسخ الكتاب بالكتاب والسنة بالسنة

إِعْلَمُ أَنَّ كُلَّ دَلِيلٍ أَوْجَبَ الْعِلْمَ وَالْعَمَلَ فَجَائِزُ النُّسخِ بِهِ ، وَهَذَا  
حُكْمُ الْكِتَابِ مَعَ الْكِتَابِ ، وَالسَّنَةِ الْمَقْطُوعِ بِهَا مَعَ السَّنَةِ الْمَقْطُوعِ  
بِهَا ، فَلَا خِلَافَ فِي ذَلِكَ .

وَإِنَّمَا الْخِلَافُ فِي نُسْخِ الْكِتَابِ بِالسَّنَةِ الْمَقْطُوعِ بِهَا ، وَنُسْخِ

٢ - الف : لم ، ب : ام .

١ - ج : - : كان .

٤ - ب : - : بالكتاب .

٢ - الف : صيام .

٦ - الف و ج : - : مع السنة المقطوع بها .

٥ - ج : علم .

السُّنَّةُ بِالْكِتَابِ ، وَتَبَيَّنَ الْكَلَامُ عَلَى ذَلِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى .  
 قَالَا السُّنَّةُ الَّتِي لَا تُقْطَعُ<sup>١</sup> بِهَا ، فَالْكَلَامُ فِي نَسْخِ بَعْضِهَا بِبَعْضٍ  
 مَبْنِيٌّ عَلَى وَجُوبِ الْعَمَلِ بِأَخْبَارِ الْأَحَادِ : فَمَنْ عَمِلَ بِهَا فِي الشَّرِيعَةِ ،  
 نَسَخَ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ . وَمَنْ<sup>٢</sup> لَمْ يَعْمَلْ<sup>٣</sup> بِهَا ، لَمْ يَنْسَخْ بِهَا ، لِأَنَّ النِّسْخَ  
 فَرْعٌ وَتَابِعٌ لَوْجُوبِ الْعَمَلِ . وَتَبَيَّنَ الْكَلَامُ عَلَى تَفْصِيلِ ذَلِكَ بِمَشِيَةِ  
 اللَّهِ تَعَالَى .

### فصل في نسخ الإجماع والقياس وفحوى القول

اعلم أن مصنفى أصول الفقه ذهبوا كلهم إلى أن الإجماع لا يكون  
 ناسخاً ، وَلَا مَنْسُوخاً ، وَاعْتَلَوْا فِي ذَلِكَ بِأَنَّهُ دَلِيلٌ مُسْتَقَرٌّ بَعْدَ انْقِطَاعِ  
 الْوَحْيِ ، فَلَا يَجُوزُ نَسْخُهُ وَلَا النِّسْخُ بِهِ .  
 وَهَذَا الْقَدَرُ غَيْرُ كَافٍ ، لِأَنَّ لِقَائِلَ<sup>١</sup> أَنْ يَمْتَرِضَهُ ، فَيَقُولُ<sup>٢</sup> : أَمَّا  
 الْإِجْمَاعُ عِنْدَنَا<sup>٣</sup> ، فَدَلَالَتُهُ مُسْتَقَرَّةٌ فِي كُلِّ حَالٍ قَبْلَ انْقِطَاعِ الْوَحْيِ ،

٢ - ج : - من .

٤ - ب و ج : فزوجل .

٦ - ج : القائل .

٨ - الف : - عندنا .

١ - ج : يقع .

٢ - ج : يعلم .

٥ - ج : اغتلاوا .

٧ - ج : فنقول .

٩ - ب : يستقر .

وبعدّه ، وَ سَنَبِّينُ ذَلِكَ عِنْدَ الْكَلَامِ فِي الْإِجْمَاعِ ، فَإِذَا ثَبَتَ ذَلِكَ سَقَطَتْ هَذِهِ الْمَلِكَةُ .

عَلَى أَنَّ مَذْهَبَ مُخَالِفِيْنَا فِي كَوْنِ الْإِجْمَاعِ حُجَّةٌ يَقْتَضِي أَنَّهُ فِي الْأَحْوَالِ كُلِّهَا مُسْتَقَرٌّ ، لِأَنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - أَمَرَ بِاتِّبَاعِ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَهَذَا حُكْمٌ حَاصِلٌ قَبْلَ انْقِطَاعِ الْوَجْهِ ، وَبَعْدَهُ . وَالنَّبِيُّ - ص - أَخْبَرَ عَلَى مَذَاهِبِهِمْ بِأَنَّهُ لَمْ يَجْتَمِعْ عَلَى خَطَأٍ ، وَهَذَا ثَابِتٌ فِي سَائِرِ الْأَحْوَالِ <sup>١</sup> ، فَإِذَا كَانَ الْإِجْمَاعُ ثَابِتًا فِي سَائِرِ الْأَحْوَالِ <sup>١١</sup> ، وَإِذَا كَانَ الْإِجْمَاعُ دَلِيلًا عَلَى الْأَحْكَامِ ، كَمَا يُدَلُّ الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ - وَالنَّسخُ <sup>١٢</sup> لَا يَتَأَوَّلُ الْأَدَلَّةَ ، وَإِنَّمَا يَتَأَوَّلُ الْأَحْكَامَ الَّتِي ثَبَّتَ <sup>١٣</sup> بِهَا - فَمَا الْمَانِعُ مِنْ أَنْ يَثْبُتَ حُكْمٌ دَلِيلٌ <sup>١٤</sup> بِإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ قَبْلَ انْقِطَاعِ الْوَجْهِ ، ثُمَّ يَنْسَخَ بِآيَةٍ تُنْزَلُ <sup>١٥</sup> ، أَوْ يَثْبُتَ حُكْمٌ بِآيَةٍ تُنْزَلُ <sup>١٦</sup> ، فَيَنْسَخَ <sup>١٧</sup> بِإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ عَلَى خِلَافِهِ .

١ - ب و ج - : ذلك .

٢ - ب و ج - : سبيل .

٣ - ب و ج - : بتد .

٤ - ب و ج - : خبر .

٥ - ج - : على .

٦ - ب و ج - : فإذا ، تا اینجا .

٧ - ج - : ثبت .

٨ - ب - : دليل .

٩ - الف - : نسخ و ب - : فتنسخ .

١٠ - ب - : كلياً .

١١ - ب و ج - : بتد .

١٢ - ج - : بتد .

١٣ - ب و ج - : خبر .

١٤ - ب - : الاحكام .

١٥ - ج - : فالتسخ .

١٦ - ب - : دليل .

١٧ - الف - : نسخ و ب - : فتنسخ .

وَالْأَقْرَبُ أَنْ يُقَالَ \* : إِنَّ الْأُمَّةَ مُجْتَمِعَةٌ عَلَى أَنْ مَا تَبَيَّنَتْ بِالْإِجْمَاعِ [٨٦] لَا يُنْسَخُ ، وَلَا يُنْسَخُ بِهِ . وَلَا يُلْتَفَتُ إِلَى خِلَافِ عِيسَى بْنِ أَبِي ، وَ قَوْلِهِ : إِنَّ الْإِجْمَاعَ نَاسَخٌ لِمَا وَرَدَتْ بِهِ السُّنَّةُ مِنْ وَجُوبِ الْغُسْلِ مِنْ غَسْلِ الْمَيِّتِ .

فَأَمَّا فَحْوَى الْقَوْلِ ؛ فَغَيْرُ مُتَمَتِّعٍ نَسْخُهُ ، وَالنَّسْخُ بِهِ ، لِأَنَّهُ جَارٍ فِي فَهْمِ الْمُرَادِ بِهِ مَجْرَى الصَّرِيحِ ، فَمَا جَازَ فِي الصَّرِيحِ ، جَازَ فِيهِ .

وَأَمَّا نَسْخُ الْفَحْوَى دُونَ الصَّرِيحِ ، وَالصَّرِيحِ دُونَ الْفَحْوَى ؛ فَيَجِبُ أَنْ يُرْتَّبَ الْقَوْلُ فِيهِ عَلَى مَا نَبَّيْنَاهُ ، وَالْوَاجِبُ حِرَاسَةُ الْفَرِضِ فِيهِ ، وَدَفْعُ الْمُنَاقِضَةِ . وَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّهُ لَا يَحْسُنُ أَنْ يَقُولَ : « لَا تُقَلِّ لَهُمَا : أَفٍ ، وَاضْرِبْهُمَا »<sup>١</sup> لَكِنْ يَحْسُنُ أَنْ يَقُولَ : « لَا تُضْرِبْهُمَا ، وَإِنْ قُلْتَ لَهُمَا : أَفٍ . » ، فَيَجُوزُ نَسْخُ الْأَكْبَرِ ، وَيَتَّبَعُهُ الْأَصْغَرُ ، وَلَا يَجُوزُ عَكْسُ ذَلِكَ .

وَغَيْرُ مُتَمَتِّعٍ أَنْ يُقَالَ : إِنَّ الْحَالَ فِيهَا<sup>١١</sup> بَيِّنَاتٌ<sup>١٢</sup> يُخَالِفُ<sup>١٣</sup> الْمَصَالِحَ

- |                     |                         |
|---------------------|-------------------------|
| ١ - ب و ج : نيت .   | ٢ - الف : - الفصل من .  |
| ٣ - الف : مراد .    | ٤ - ب و ج : فاما .      |
| ٥ - ج : - ما .      | ٦ - ج : يته .           |
| ٧ - ج : حراسته .    | ٨ - الف : رفع .         |
| ٩ - ب : + و .       | ١٠ - ب و ج : تبقية .    |
| ١١ - الف : - فيما . | ١٢ - الف و ج : يبيننا . |
| ١٣ - ج : يخالف .    |                         |

الدينية، لآنه يمتنع أن يمتنع من التأنيب<sup>١</sup> في الشاهد<sup>٢</sup> إلا لأجل الترفيه والتنزيه عن الإضرار به، فلا يجوز أن يجامع ذلك إرادة الإضرار<sup>٣</sup> الأكبر، ومصالح الدين غير ممتنع أن يختص تارة بالأكبر<sup>٤</sup>، والأخرى بالاصغر<sup>٥</sup>، فالأولى<sup>٦</sup> جواز نسخ كل واحد مسبق<sup>٧</sup> تبعية<sup>٨</sup> صاحبه.

فأما نسخ القياس والنسخ به<sup>٩</sup>؛ فمبني على أن القياس دليل في الشريعة على الأحكام، وسند<sup>١٠</sup> على بطلان ذلك عند الكلام في القياس، وإذا لم يكن دليلاً من أدلة الشرع لم يجز أن ينسخ، ولا ينسخ<sup>١١</sup> به.

ومن ذهب إلى ورود المبادي<sup>١٢</sup>؛ يدفع<sup>١٣</sup> النسخ به<sup>١٤</sup> بأن ١٠ يقول: من شرط صحته أن لا يكون في الأصول ما يمتنع منه، و

١- ب: التاليف. ٢- ب و ج: الشاهد.

٣- ب و ج: ولا. ٤- ج: + و.

٥- الف: الأكبر، ب: - ومصالح، تا اینجا.

٦- الف: الاصغر. ٧- ب و ج: و الأولى، ج: + ان.

٨- الف: تبعته. ٩- ب: - و النسخ به.

١٠- الف: سرد، بتشديد الهمزة. ١١- ب: نسخ.

١٢- ب: فيه. ١٣- الف: يرفع.

١٤- الف: - ب.

هَذَا يُنسخُ مِنْ كونه ناسخاً . وَ يَمْنَعُونَ مِنْ أَنْ يَكُونَ الْقِياسُ  
مُنسوخاً بِأَنَّهُ تَابِعٌ لِأَصْلِهِ ، وَ لَا يَجُوزُ نَسْخُهُ مَعَ بقاءِ أَصْلِهِ .

### فصل في جواز نسخ القرآن بالسنة

اعْلَمْ أَنَّ السُّنَّةَ عَلَى ضَرْبَيْنِ : مَقْطُوعٌ عَلَيْهَا مَعْلُومَةٌ ، وَ أُخْرَى  
وَ ارْدَةُ مِنْ طَرِيقِ الْإِحَادِ :

فَأَمَّا الْمَقْطُوعُ عَلَيْهَا : فَإِنَّ الشَّافِعِيَّ وَ مَنْ وَاقَفَهُ يَنْهَبُونَ إِلَى  
أَنَّهَا لَا يُنسخُ بِهَا الْقُرْآنُ ، وَ خَالَفَ بَاقِيَ الْعُلَمَاءِ فِي ذَلِكَ .

وَ أَمَّا السُّنَّةُ الَّتِي لَا يَقْطَعُ بِهَا فَأَكْثَرُ النَّاسِ عَلَى أَنَّهُ لَا يَقَعُ بِهَا  
نَسْخُ الْقُرْآنِ ، وَ خَالَفَ أَهْلَ الظَّاهِرِ وَ غَيْرُهُمْ فِي جَوَازِ ذَلِكَ ، وَ ادَّعَوْا  
١٠ - أَيْضاً - وَقَوْعَهُ .

وَ الَّذِي يُبْطِلُ أَنَّ يُنسخَ الْقُرْآنُ بِمَا لَيْسَ بِمَعْلُومٍ مِنَ السُّنَّةِ  
أَنَّ هَذَا فِرْعٌ مُبْنِيٌّ عَلَى وَجوبِ الْعَمَلِ بِتَحْيِيزِ الْوَاحِدِ فِي الشَّرِيعَةِ ،  
لِأَنَّ مَنْ يُجْوزُ النسخَ يَتَعَمَّدُ عَلَى أَنَّهُ كَمَا جَازَ التَّخْصِيسُ بِهِ ، وَ تَرَكَّ

٢ - ج : + و .

١٠٠ - ج : - و .

١ - ب و ج : - فرع .

١ - الف : يمتنع .

٢ - الف : لانه .

٥ - ب : انه .

٧ - الف : يجوز .



الظاهر لِأجله ، وَ العمل به فِي الأحكام الْمُبْتَدَأَةُ<sup>١</sup> ، جاز النسخ  
- أيضاً - به . وَأَن دَلِيل وجوب<sup>٢</sup> العمل بِخبر الواحدِ مُطلقاً<sup>٣</sup> ، غير  
مُختصٍّ<sup>٤</sup> ، فَوَجِبَ حملُه عَلَى العمومِ ، وَإِذَا بطلَ العملُ بِخبر الواحدِ  
فِي الشَّرْعِ ، يَمَّا سَنَبِّكُكُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ الْكَلَامِ فِي الْأَخْبَارِ بِمِثْلَةِ اللَّهِ  
- تَعَالَى - ، بطلَ النسخُ ، لِأَن كُلَّ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِهِ فِي غيرِ النسخِ لَا  
يَتَنَسَّخُ بِهِ<sup>٥</sup> . فَالْقَوْلُ بِالنسخِ مَعَ الْإِمْتِناعِ مِنَ الْعَمَلِ أَصلاً خَارِجاً<sup>٦</sup>  
عَنِ الْإِجْمَاعِ .  
وَهَذَا أَوَّلِي مَا يَمْنَعُ فِي الْكُتُبِ مِنْ<sup>٧</sup> أَن الصَّحَابَةُ رَوَتْ أَخْبَارَ  
الْأَحَادِ إِذَا كَانَ فِيهَا تَرْكٌ لِلْقُرْآنِ<sup>٨</sup> ، لِأَن الْخُصُومَ لَا يَسْلَمُونَ ذَلِكَ<sup>٩</sup> ،  
وَلَا تَهْ يَلْزَمُ عَلَيْهِ أَن<sup>١٠</sup> لَا يُخَصَّصَ الْكِتَابُ بِخبر الواحدِ ، لِأَن<sup>١١</sup>  
فِيهِ<sup>١٢</sup> تَرْكاً لظَاهِرِهِ<sup>١٣</sup> .  
وَلَيْسَ يَجِبُ مِنْ حَيْثُ تَعَبَّدْنَا بِاللَّهِ<sup>١٤</sup> بِالْعَمَلِ بِخبر الواحدِ فِي غيرِ

١ - ج : الْمُبْتَدَأُ .

٢ - ب : الْوَجُوبُ .

٣ - ب : مُطْلَقاً . ج : مِنْ .

٤ - ج : مَخْصُوصٌ .

٥ - ج : فَالْجَوَابُ .

٦ - ج : خَارِجاً .

٧ - ب : مِنْ .

٨ - ب : مِنْ .

٩ - ب : الْقُرْآنُ .

١٠ - أ : ذَلِكَ .

١١ - ج : إِنَّ .

١٢ - ب : فِيهَا .

١٣ - أ : لظَاهِرِهِ . ج : لظَاهِرِ .

١٤ - أ : لظَاهِرِهِ . ج : لظَاهِرِ .

النسخ - إذا سلمنا ذلك وقرضناه - أن نمدية<sup>١</sup> إلى النسخ بغير دليل ،  
لأن العبادة لا يمتنع اختصاصها بموضع دون موضع ، فمن أين إذا  
وقعت العبادة بالعمل به في غير النسخ ، فقد وقعت في النسخ ، وأحد  
الموضعين غير الآخر ، وليس ههنا لفظ عام يدعى دخول الكل  
فيه ؟ .

وخلاف الشافعي في أن السنة المعلومة لا ينسخ بها القرآن  
ضعيف جداً ، لا تدرى كيف استمرت الشبهة فيه ؟ .

والذي<sup>٢</sup> يدل على فساد هذا المذهب أن السنة المعلومة تجري<sup>٣</sup>  
في وجوب العلم والعمل مجرى الكتاب فكما ينسخ الكتاب بعضه  
بعض ، كذلك يجوز فيه نسخه بها .

ولأن النسخ إنما يتناول الحكم ، والسنة في الدلالة عليه  
كدلالة القرآن ، فيجب جواز النسخ بها .

وليس لأحد أن يقول : إن السنة تدل كدلالة القرآن ،  
لكنها إذا وردت بحكم يضاد القرآن ، أنزل الله - تعالى - قرآناً

٢ - ب : فالله .

١ - ج : تبعه به .

٤ - الف : - فكما .

٣ - ج : يجري .

٦ - ب : تدل ، ج : يدل .

٥ - ب : كذا .

٧ - ب : لانها .

يَكُونُ هُوَ النَّاسِخَ . وَذَلِكَ أَنَّ هَذِهِ دَعْوَى لَا بَرَهَانَ لِمَدْعِيهَا ، وَمِنْ  
أَيِّنْ أَنَّ الْأَمْرَ عَلَى ذَلِكَ ؟ وَلَوْ قَدَرْنَا أَنَّهُ - تَعَالَى - لَمْ يَنْزِلْ ذَلِكَ الْقُرْآنَ ،  
كَيْفَ كَانَ يَكُونُ حَالُ تِلْكَ السَّنَةِ ؟ ، فَلَا بُدَّ مِنَ الْإِعْتِرَافِ بِاقْتَضَائِهَا  
بِالنَّاسِخِ . ثُمَّ إِذَا اجْتَمَعَا لِمَ صَارَ النَّاسِخُ هُوَ الْقُرْآنُ ، دُونَ السَّنَةِ ، وَ  
حُكْمُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنَ الدَّلِيلَيْنِ حُكْمُ صَاحِبِهِ . وَإِذَا كَانَ نَسْخُ الْحُكْمِ  
يَحْكُمُ بِضَادِّهِ ، فَلَا فَرْقَ بَيْنَ أَنْ يَكْشِفَ عَنْ ذَلِكَ الْحُكْمِ الْمُضَادِّ  
سُنَّةً ، أَوْ قُرْآنًا !

فَلَمَّا اخْتَصَّصَ الْقُرْآنُ بِوَجْهِ الْإِعْجَازِ ؛ فَلَا تَأْثِيرَ لَهُ فِي وَجْهِ دَلَالَتِهِ  
عَلَى الْأَحْكَامِ ، وَلِذَلِكَ قَدْ يَدُلُّ عَلَى الْأَحْكَامِ مِنْهُ الْقَدْرُ الَّذِي لَا  
يَبِينُ فِيهِ<sup>١</sup> وَجْهُ الْإِعْجَازِ . وَلَوْ كَانَ هَذَا الْفَرْقُ<sup>٢</sup> صَحِيحًا ؛ لَوَجِبَ<sup>١٠</sup>  
مِثْلُهُ فِي ابْتِدَاءِ الْحُكْمِ بِالسَّنَةِ وَالتَّخْصِيسِ وَالْيَبَانِ . وَلَوْ أَنَّهُ - تَعَالَى -  
جَعَلَ دَلِيلَ ثُبُوتِهِ إِحْيَاءَ مَيِّتٍ ، ثُمَّ أَنْزَلَ قُرْآنًا لَيْسَ بِمُعْجِزٍ ؛ لَكَانَ  
فِي الدَّلَالَةِ عَلَى الْأَحْكَامِ كَهْوِ الْآنَ .

[١٨٧] وَقَدْ اخْتَلَفَ كَلَامُ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ \* فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ : فَتَارَةً  
يَقُولُونَ : إِنَّ ذَلِكَ لَا يَجُوزُ عَقْلًا ، مِنْ حَيْثُ يَقْدَحُ فِي الثُّبُوتِ ، وَ<sup>١٥</sup>

١ - الف : قرأنا .

٢ - ج : + و .

٢ - الف : القرآن .

يَقْتَضِي التَّنْفِيرُ<sup>١</sup>، وَتَارَةً أُخْرَى يَقُولُونَ : إِنَّهُ جَائِزٌ، إِلَّا أَنَّ السَّمْعَ وَرَدَّ بِالْمَنْعِ مِنْهُ . وَرُبَّمَا<sup>٢</sup> قَالُوا : إِنَّهُ لَمْ يَوْجَدْ مَا هِذِهِ حَالُهُ فِي الشَّرْعِ .

فَأَمَّا الْقُلُوبُ : فَلَا وَجْهَ فِيهِ لِلْمَنْعِ مِنْ ذَلِكَ عِنْدَ التَّائِيلِ الصَّحِيحِ ؛ لِأَنَّهُ - تَعَالَى - إِذَا أَرَادَ أَنْ يَدُلَّ عَلَى الْحُكْمِ ، فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ أَنْ يَدُلَّ عَلَيْهِ بِكِتَابٍ ، أَوْ سُنَّةٍ مَقْطُوعٍ بِهَا<sup>٣</sup> ، لِأَنَّ دَلَالَتَهُمَا لَا يَتَغَيَّرُ ، وَتَجْرِيَانِ مَجْرَى آيَتَيْنِ ، أَوْ سُنَّتَيْنِ .

وَأَمَّا التَّنْفِيرُ<sup>٤</sup> ؛ فَلَا شَبَهَةَ فِي ارْتِفَاعِهِ ، لِأَنَّ الْمُعْجِزَ إِذَا دَلَّ عَلَى صِدْقِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - ، لَمْ يَكُنْ فِي نَسِخِهِ<sup>٥</sup> الْأَحْكَامَ بِسُنَّةٍ<sup>٦</sup> ، إِلَّا مِثْلَ مَا فِي نَسِخِهِ لَهَا<sup>٧</sup> بِمَا يُؤَدِّيهِ مِنَ الْقُرْآنِ ، وَتَطَرَّقُ التُّهْمَةُ فِي الْأَمْرَيْنِ يَمْنَعُ مِنْهُ الْمُعْجِزُ .

وَأَمَّا<sup>٨</sup> إِدْعَاؤُهُمْ أَنَّهُ لَمْ يَوْجَدْ ؛ فَخِلَافٌ فِي غَيْرِ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ ، لِأَنَّ كَلَامَنَا الْآنَ عَلَى جَوَازِهِ ، لَا عَلَى وَقُوعِهِ .

١ - ب : التفسير ، ج : التنفير .

٢ - ب : ربما .

٣ - الف : وأما .

٤ - الف و ج : عليها .

٥ - ب : التفسير ، ج : التفسير .

٦ - ب : نسخة ، ج : نسخة .

٧ - الف : - سنة ، ج : نسبة .

٨ - ج : بها .

٩ - ب : فاما .

- وَأَمَّا مَنْ ادَّعى أَنَّ السَّمْعَ مَنَعَ مِنْهُ ، فَإِنَّهُ تَعَلَّقَ بِأَشْيَاءَ :  
 أَوَّلُهَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ » فَبَيَّنَ  
 - تَعَالَى - أَنَّ تَبْدِيلَ الْآيَةِ إِنَّمَا يَكُونُ بِالْآيَةِ<sup>١</sup> .  
 وَثَانِيهَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا : امْتِ  
 بِقِرَآنٍ غَيْرِ هَذَا ، أَوْ يَدِّلْهُ ، قُلْ : مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ  
 نَفْسِي » فَتَنَى تَبْدِيلَهُ إِلَّا بِمِثْلِهِ<sup>٢</sup> .  
 وَثَالِثُهَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ  
 مَا نُزِّلَ<sup>٣</sup> إِلَيْهِمْ » فَجَعَلَهُ اللَّهُ - تَعَالَى<sup>٤</sup> - مُبَيِّنًا لِلْقُرْآنِ ، وَالْيَأْنِ ضِدُّ<sup>٥</sup>  
 النِّسْخِ وَالْإِزَالَةِ .  
 وَرَابِعُهَا قَوْلُهُ - تَعَالَى - : « مَا تَنَسَخَ مِنْ آيَةٍ ، أَوْ نَسِهَا ، نَأْتِ  
 بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا » . وَذَكَرُوا فِي التَّعَلُّقِ<sup>٦</sup> بِهَذِهِ<sup>٧</sup> الْآيَةِ وَجُوهًا :  
 مِنْهَا<sup>٨</sup> أَنَّهُ لَمَّا قَالَ - تَعَالَى - : « نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا » ، كَانَ  
 الْكَلَامُ مُتَحْتِمًا لِلْكِتَابِ<sup>٩</sup> وَغَيْرِهِ ، فَلَمَّا قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ : « أَلَمْ تَعْلَمْ

- |                     |                         |
|---------------------|-------------------------|
| ١ - الت : يبدل .    | ٢ - الف : - انما يكون . |
| ٣ - ج : الآية .     | ٤ - ج : - ابدله .       |
| ٥ - ب : بمثلها .    | ٦ - ب : انزل .          |
| ٧ - الف : - تعالى . | ٨ - الف : صفة .         |
| ٩ - ب وج : النطق .  | ١٠ - ب : بعده .         |
| ١١ - الف : فمنها .  | ١٢ - ج : للكلام .       |

أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ عُلِمَ أَنَّهُ أَرَادَ مَا يَخْتَصُّهُ<sup>١</sup> تَعَالَى  
بِالْقُدْرَةِ عَلَيْهِ مِنَ الْقُرْآنِ الْمُعْجِزِ. وَمِنْهَا أَنَّهُ قَالَ<sup>٢</sup> - تَعَالَى - : « نَأْتِ  
بِخَيْرٍ مِنْهَا »، فَأَضَافَ ذَلِكَ إِلَى نَفْسِهِ ، وَالسُّنَّةُ لَا تُضَافُ إِلَيْهِ حَقِيقَةً. وَ  
مِنْهَا أَنَّ الظَّاهِرَ مِنْ قَوْلِ الْقَائِلِ : « لَا أَخُذُ مِنْكَ ثَوْبًا إِلَّا وَأَعْطَيْتُ<sup>٣</sup> »  
خَيْرًا مِنْهُ ، أَنَّ الْمُرَادَ أُعْطَيْتُ<sup>٤</sup> ثَوْبًا مِنْ جَنَسِ الْأَوَّلِ . وَمِنْهَا أَنَّ  
الْآيَةَ إِنَّمَا تَكُونُ خَيْرًا مِنَ الْآيَةِ بِأَنْ تَكُونَ<sup>٥</sup> أَفْعَ مِنْهَا<sup>٦</sup> ، وَالْإِنْتِفَاعُ  
بِالْآيَةِ يَكُونُ بِتِلَاوَتِهَا وَامْتِثَالِ<sup>٧</sup> حَكِيمِهَا ، فَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ مَا  
يَأْتِي بِهِ يَزِيدُ فِي النَّفْعِ عَلَى مَا يَنْسَخُهُ فِي كِلَا الْوَجْهَيْنِ ، وَالسُّنَّةُ لَا يَصِحُّ  
لَهَا إِلَّا أَحَدُهُمَا .

١٠. وَالْجَوَابُ عَمَّا تَعَلَّقُوا بِهِ أَوَّلًا هُوَ أَنَّ الظَّاهِرَ لَا دَلَالَتهُ فِيهِ عَلَى  
أَنَّهُ<sup>٨</sup> لَا يَدُلُّ الْآيَةُ إِلَّا بِالْآيَةِ<sup>٩</sup> ، وَإِنَّمَا قَالَ - تَعَالَى - : « وَإِذَا  
بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ » . وَلِأَنَّ<sup>١٠</sup> الْخِلَافَ فِي نَسْخِ حُكْمِ الْآيَةِ ، وَ  
الظَّاهِرُ يَتَنَاوَلُ نَفْسَ الْآيَةِ .

٢ - الف : قوله ، بجای انه قال .

٤ - ب و ج : اعطيتك .

٦ - ج : يكون .

٨ - ب و ج : بامثال .

١٠ - ج : ان .

١٢ - الف و ب : كان .

١ - ج : + الله .

٣ - ب : فی .

٥ - ب و ج : يكون .

٧ - ج : عنها .

٩ - ب : + و .

١١ - ب : - الا بالآية .

وَالْجَوَابُ عَنِ الثَّانِي أَنَّهُ - أَيْضًا - لَا يَتَنَاوَلُ مَوْضِعَ الْخِلَافِ ،  
لِأَنَّهُ إِنَّمَا تَقَى أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مِنْ <sup>٢</sup> جِهَتِهِ ، بَلْ بُوْحِي <sup>١</sup> مِنَ اللَّهِ تَعَالَى  
سِوَاهُ كَانَ ذَلِكَ قِرَاءَةً أَوْ سُنَّةً .

وَالْجَوَابُ عَنِ الثَّالِثِ أَنَّ النِّسْخَ يَدْخُلُ فِي جُمْلَةِ الْبَيَانِ ، لِأَنَّهُ  
بَيَانُ مُدَّةِ الْعِبَادَةِ وَصِفَةِ مَا هُوَ بِدَلٍّ <sup>١</sup> مِنْهَا . وَقَدْ قِيلَ : إِنَّ الْمُرَادَ  
هِيَهُنَا بِالْبَيَانِ التَّبْلِيغُ وَالْإِدَاءُ ، حَتَّى يَكُونَ الْقَوْلُ عَامًّا فِي جَمِيعِ  
الْمَنْزِلِ ، وَمَتَى حُبِلَ عَلَى فَيْرِ ذَلِكَ كَانَ خَاصًّا فِي التَّجْعِيلِ . عَلَى أَنَّ  
النِّسْخَ لَوْ انْفَصَلَ عَنِ الْبَيَانِ ، لَمْ يَمْنَعِ <sup>١١</sup> أَنْ يَكُونَ نَاسِخًا وَإِنْ  
كَانَ مُبَيِّنًا ، كَمَا لَمْ يَمْنَعِ كَوْنُهُ مُبَيِّنًا مِنْ كَوْنِهِ مُبْتَدِئًا لِلْأَحْكَامِ <sup>١٢</sup> .  
وَقَدْ وَصَفَ اللَّهُ - تَعَالَى - الْقُرْآنَ <sup>١٣</sup> بِأَنَّهُ بَيَانٌ <sup>١١</sup> ، وَلَمْ يَمْنَعِ ذَلِكَ <sup>١٠</sup>  
مِنْ كَوْنِهِ نَاسِخًا .

١ - الف : - الجواب .

٢ - الف : - من .

٣ - ب : ج : جهة .

٤ - الف : يرجى .

٥ - ج : فالجواب .

٦ - الف : جهة .

٧ - الف : هفه .

٨ - ج : صفته .

٩ - ج : - هو .

١٠ - ج : يدل .

١١ - هكذا في نسخة الف ، وفي نسخة ب : يمتنع ، وفي ج : تمنع ، ولعل الاصل

بقريئة الشبه به > يمتنع < .

١٢ - الف : بالكلام .

١٣ - الف : القول ، ج : بالقرآن . ١٤ - الف : بيانا .

وَالْجَوَابُ عَنِ الرَّابِعِ أَنَّ الْآيَةَ - أَيْضًا - لَا تَتَنَاوَلُ<sup>١</sup> مَوْضِعَ  
الْخِلَافِ ، لِأَنَّهَا تَتَنَاوَلُ<sup>٢</sup> نَفْسَ الْآيَةِ ، وَالْخِلَافُ فِي حَكِيمِهَا . عَلَى  
أَنَّ الظَّاهِرَ لَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ الَّذِي يَأْتِي<sup>٣</sup> بِهِ يَكُونُ نَاسِخًا ، وَهُوَ مَوْضِعُ  
الْخِلَافِ ، وَهُوَ إِلَى أَنْ يَدُلَّ عَلَى أَنَّهُ غَيْرُ نَاسِخٍ أَقْرَبُ ، لِأَنَّهُ - تَعَالَى -  
قَالَ : مَا تَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ نَأْتِ ، وَهَذَا يَدُلُّ عَلَى تَقَدُّمِ النَّسْخِ عَلَى  
إِزَالِ مَا هُوَ خَيْرٌ مِنْهَا ، فَيَجِبُ أَنْ لَا<sup>٤</sup> يَكُونَ النَّسْخُ بِهَا وَهُوَ مُتَقَدِّمٌ  
عَلَيْهَا ، وَمَعْنَى « خَيْرٌ مِنْهَا »<sup>٥</sup> أَيْ أَصْلَحُ لَنَا ، وَانْقَعُ فِي دِينِنَا ، وَ  
أَنَا نَسْتَحِقُّ بِهِ مَزِيدَ الثَّوَابِ ، وَلَيْسَ يَمْتَنِعُ - عَلَى هَذَا - أَنْ يَكُونَ  
مَا يَدُلُّ عَلَيْهِ السُّنَّةُ مِنَ الْفِعْلِ النَّاسِخِ أَكْثَرَ ثَوَابًا وَانْقَعُ لَنَا مِمَّا دَلَّتْ  
عَلَيْهِ الْآيَةُ مِنَ الْفِعْلِ الْمَنْسُوخِ . وَالشَّاعَةُ بِأَنَّ السُّنَّةَ خَيْرٌ مِنَ الْقُرْآنِ<sup>٦</sup>  
تَسْقُطُ بِهَذَا الْبَيَانِ ، وَبِأَنَّ الْقُرْآنَ<sup>٧</sup> - أَيْضًا<sup>٨</sup> - لَا يَقَالُ بِأَنَّ<sup>٩</sup> بَعْضَهُ خَيْرٌ مِنْ  
بَعْضٍ بِالْإِطْلَاقِ ، وَقَدْ يُنْسَخُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ<sup>١٠</sup> . فَإِذَا فَصَّلُوا<sup>١١</sup> وَقَسَرُوا

١ - ب و ج : يتناول . ٢ - ج : يتناول .

٣ - الف : يوتى . ٤ - ب : الى .

٥ - ج : لا . ٦ - ب : - فيجب ، تا اينجا .

٧ - ب : - تسقط ، تا اينجا . ٨ - الف : - تسقط ، تا اينجا .

٩ - الف و ج : ان . ١٠ - ب : - بالاطلاق ، تا اينجا .

١١ - ب : فصلوا .



فَقُلْنَا مِثْلَ ذَلِكَ. فَأَمَّا إِضَافَةُ ذَلِكَ إِلَيْهِ - تَعَالَى - وَ أَنَّ ذَلِكَ بِالْكِتَابِ<sup>١</sup>  
 أَتَقْبَلُ مِنْهُ بِالسُّنَّةِ؛ فَلَا إِضَافَةَ صَحِيحَةً عَلَى الْوَجْهَيْنِ، لِأَنَّ السُّنَّةَ إِنَّمَا  
 هِيَ بِوَحْيِهِ<sup>٢</sup> - تَعَالَى - وَ أَمْرِهِ، فَأَضَافْتُهَا إِلَيْهِ كإِضَافَةِ كَلَامِهِ. وَقَوْلُهُ  
 - تَعَالَى - : «أَ كَمْ تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» لَا يَدُلُّ عَلَى  
 صِفَةٍ مَا يَكُونُ بِهِ النَّسَخُ، وَإِنَّمَا يَقْتَضِي أَنَّهُ - تَعَالَى - قَادِرٌ عَلَى  
 أَنْ يَنْسَخَ الْفَعْلَ بِمَا هُوَ أَصْلَحُ فِي الدِّينِ مِنْهُ، كَأَنَّ الدَّلِيلَ عَلَى  
 ذَلِكَ كِتَابًا أَوْ سُنَّةً. وَغَيْرُ مُسَلِّمٍ أَنَّ الْقَاتِلَ إِذَا قَالَ لِأَحَدٍ: لَا آخُذُ  
 مِنْكَ كَذًا وَكَذًا إِلَّا وَأَعْطَيْكَ<sup>٣</sup> خَيْرًا مِنْهُ، أَنَّ الثَّانِيَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ  
 مِنْ جَنَسِ الْأَوَّلِ، بَلْ لَوْ صَرَّحَ بِخِلَافِ ذَلِكَ لَحَسَنَ، لِأَنَّهُ لَوْ قَالَ:  
 «لَا آخُذُ مِنْكَ ثَوْبًا إِلَّا وَأَعْطَيْكَ<sup>٤</sup> فَرَسًا<sup>٥</sup> خَيْرًا مِنْهُ» لَمَا كَانَ قَبِيحًا<sup>٦</sup>.  
 وَقَدْ بَيَّنَّا مَعْنَى «خَيْرًا<sup>٧</sup> مِنْهَا». فَلَيْسَ يَمْتَنِعُ أَنْ يَكُونَ السُّنَّةُ وَ  
 [١٨٨] إِنْ<sup>٨</sup> انْتَفَعَ بِهَا مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ<sup>٩</sup> أَصْلَحَ لَنَا \* مِنَ الْآيَةِ وَإِنْ كَانَ

١ - الف: قُلْنَا. ٢ - ب: - بالكتاب.

٣ - ب: توجهه ج: يوجبه. ٤ - ج: - أ.

٥ - الف: - تعالى. ٦ - الف: - على ذلك.

٧ - ب و ج: - لأحد. ٨ - ج: أعطيك.

٩ - ج: قريبا. ١٠ - ب و ج: قبيحا.

١١ - ج: خيرا. ١٢ - ج: - إن.

١٣ - ج: واحدا.

الِإِنْتِفَاعُ بِهَا مِنْ وَجْهَيْنِ ، لِأَنَّ الْإِنْتِفَاعَ الَّذِي هُوَ الثَّوَابُ قَدْ يَتَضَاعَفُ ،  
فَلَا يُنْكَرُ أَنْ يَزِيدَ وَالْوَجْهُ وَاحِدٌ عَلَى الْوَجْهَيْنِ . عَلَى أَنَّ فِي دَرَسِ  
السُّنَّةِ وَتِلَاوَتِهَا - أَيْضاً - ثَوَاباً وَقُرْبَةً وَعِبَادَةً .

## فصل في جواز نسخ السنة بالكتاب

• إِنَّمَا خَالَفَ الشَّافِعِيُّ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ ، وَالنَّاسُ كُلُّهُمْ عَلَى خِلَافِ  
قَوْلِهِ . وَكُلُّ شَيْءٍ دَلَّلْنَا بِهِ عَلَى أَنَّ السُّنَّةَ الْمَقْطُوعَ<sup>٢</sup> بِهَا تَنْسَخُ  
الْقُرْآنَ يَدُلُّ عَلَى هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ ، بَلْ هُوَ هُنَا أَكْثَرُ وَأَوْضَحُ ، لِأَنَّ  
لِلْقُرْآنِ الزَّمِيَّةَ عَلَى السُّنَّةِ . وَقَوْلُهُمْ : لَوْ نَزَلَتْ آيَةٌ تَقْتَضِي<sup>٣</sup> نَسْخَ  
سُنَّةٍ ، لَأَمَرَ اللَّهُ - تَعَالَى - بِأَنْ يُسْتَنْ<sup>٤</sup> سُنَّةٌ ثَانِيَةٌ تَكُونُ نَاسِخَةً لِلأُولَى<sup>٥</sup> ،  
تَحْكُمُ بِغَيْرِ دَلَالَةٍ ، فَمِنْ أَيْنَ لَهُمْ ذَلِكَ ؟! وَأَيُّ فَرْقٍ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ  
مَنْ قَالَ : إِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - إِذَا أَرَادَ أَنْ يَنْسَخَ سُنَّةً بِسُنَّةٍ أُخْرَى أَنْزَلَ

١ - الف : يمكن .

٢ - ج : خلاف .

٣ - ب و ج : المقطوعة .

٤ - ب و ج : اوكد .

٥ - ج : الرقيقة .

٦ - ج : + ان .

٧ - ب و ج : يقتضى .

٨ - الف و ب : ليس ، ولعل الاصل « يس » أو

- كما في عدة من ٢١٤ ط تهران - « يبين » لان الاستان يعنى العمل بالسنة لاوضع السنة  
المناسب للمقام .

٩ - الف و ب : فائبة .

١٠ - الف : للاول .

قرآنًا لِيَكُونَ النِّسْخُ بِهِ لَا بِالسَّنَةِ ؟! فَلَوْ سَلِمَ لَهُمْ مَا اقْتَرَحُوهُ ؛ لَمْ  
يُخْرَجِ الْقُرْآنُ مِنْ أَنْ يَكُونَ نَاسِخًا لِلْسَّنَةِ ، بَلْ كَانَا مَعًا نَاسِخَيْنِ ، وَ  
لَيْسَ ذَلِكَ بِمُلْتَبِسٍ بِالْبَيَانِ ، وَلَا مُخْرِجٍ لَهُ - ص ع - عَنْ كَوْنِهِ مُبَيَّنًا .  
وَقَدْ اسْتَدِلَّ عَلَى جَوَازِ نَسْخِ السَّنَةِ بِالْقُرْآنِ بِوُقُوعِ ذَلِكَ ، وَ  
الْوُقُوعُ أَكْثَرُ مِنَ الْجَوَازِ .<sup>١</sup> وَ ذَكَرَ أَنْ تَأْخِيرَ الصَّلَاةِ فِي وَقْتِ  
الْخَوْفِ كَانَ هُوَ الْوَاجِبُ أَوَّلًا ، ثُمَّ نُسِخَ بِقَوْلِهِ - تَعَالَى - : « فَإِنْ  
يَخْشَوْكُمْ فِرْجَالًا أَوْ رُكْبَانًا » . وَ إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ نَسْخًا مِنْ حَيْثُ كَانَ  
جَوَازُ التَّأْخِيرِ مَعَ اسْتِيفَاءِ الْأَرْكَانِ كَالْمُضَادِّ لِلْإِدَاءِ فِي الْوَقْتِ مَعَ  
الْإِخْلَالِ بِبَعْضِ ذَلِكَ . وَ ذَكَرَ - أَيْضًا - أَنْ<sup>٢</sup> قَوْلَهُ - تَعَالَى - : « فَلَا  
تَرْجِعُوهُمْ إِلَى الْكُفَّارِ » نَسْخٌ مُصَالَحَتِهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قُرَيْشًا .<sup>٣</sup>  
عَلَى رَدِّ النَّسَاءِ : وَأَقْوَى مِنْ ذَلِكَ نَسْخُ الْقِبْلَةِ الْأُولَى وَكَانَتْ ثَابِتَةً  
بِالسَّنَةِ ، بِالْقِبْلَةِ الثَّانِيَةِ وَهِيَ مَعْلُومَةٌ بِالْقُرْآنِ .

### فصل فيما يُعرف به كونُ الناسخِ ناسخاً والمُنسوخِ منسوخاً

إِذْ عَلِمَ أَنَّ كَوْنَ التَّاسِخِ نَاسِخًا إِنَّمَا يُعْلَمُ بِأَنْ يَكُونَ لَفْظُهُ يَقْتَضِي

٢ - الف : - و .

٤ - الف : ع .

١ - ب و ج : من .

٢ - الف : + في .

٣ - ج : التناء .

ذَلِكَ أَوْ مَعْنَاهُ ، فَيَثْبُلُ اقْتِضَاءُ اللَّفْظِ أَنْ يَقُولَ : نَسَخْتُ كَذَا بِكَذَا ،  
وَيَجْرَى مَجْرَاهُ قَوْلُهُ - ص ع - <sup>٢</sup> : « كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ <sup>٣</sup> زِيَارَةِ الْقُبُورِ ،  
أَلَّا فَزُورُوهَا ، وَعَنِ ادْخَالِ لُحُومِ الْأَصْحَابِ ، إِلَّا <sup>٤</sup> فَادْخَرُوا مَا  
بَدَالَكُمْ <sup>٥</sup> » . وَمَثَلُ الثَّانِي أَنْ يَتَضَادَّ حُكْمُ النَّاسِخِ وَالْمَنْسُوخِ ، وَ  
يَمْتَنِعُ <sup>٦</sup> اجْتِمَاعُهُمَا فِي التَّعْبِيدِ ، فَيَعْلَمُ <sup>٧</sup> بِذَلِكَ أَنَّ أَحَدَهُمَا نَاسِخٌ لِلْآخَرِ .

### فصل فيما يُعرف به تاريخُ النَّاسِخِ وَالْمَنْسُوخِ

اعْلَمْ أَنَّ أَقْوَى مَا عِلِمَ بِهِ التَّارِيخُ أَنْ يَكُونَ فِي اللَّفْظِ ، وَإِنَّمَا  
يَصِحُّ أَنْ يَكُونَ فِي لَفْظَةِ النَّاسِخِ دُونَ الْمَنْسُوخِ إِذَا كَانَ مَذْكُورًا  
عَلَى جِهَةِ التَّفْصِيلِ ، وَقَدْ يَكُونُ عَلَى جِهَةِ الْجُمْلَةِ فِي لَفْظِ <sup>٨</sup> الْمَنْسُوخِ ،  
نَحْوُ أَنْ يَقُولَ : افْعَلُوا كَذَا إِلَى أَنْ <sup>٩</sup> أَنْسَخَهُ عَنْكُمْ ، وَلَوْ قَالَ : إِلَى  
أَنْ <sup>١٠</sup> أَنْسَخَهُ فِي وَقْتِ كَذَا ، لَكَانَ وَقْتُ زَوَالِ الْعِبَادَةِ مَعْلُومًا بِلَفْظِ

- |  |                                |
|--|--------------------------------|
| ١ - الف : مجرى .   | ٢ - ب و ج : ع .                |
| ٣ - ج : من .   | ٤ - ب و ج : حتى ، بجاءى و عن . |
| ٥ - ب و ج : لهم .  | ٦ - ب و ج : إلا .              |
| ٧ - هكذا في النسخ ، لكن المنقول في كتب الأصول « فادخروها » فراجع العدة | ٨ - ج : يضاد .                 |
| ٩ - ج : ينسخ .   | ١٠ - ج : يعلم .                |
| ١١ - ج : لفظه .  | ١٢ - ج : النسخة .              |

إلجائها ، فيخرج بذلك من باب النسخ .  
وقد يعلم التاريخ - أيضاً - بأن يضاف إلى وقت أو غزاة يعلم بها تقدم وقت المنسوخ ، لأن الغرض معرفة المتأخر والمتقدم ، فلا فرق بين ذكر الزمانين ، أو ذكر ما يضاف إليهما ، منا يعلم به التقدم والتأخر .

وقد ذكر - أيضاً - أن يكون المعلوم من حال أحد الراويين أنه صحب النبي - ص ع - بعد ما صحب الآخر ، وأن عند صحبته انقلبت صبه الأول . ولا بد من أن يشترط في ذلك أن يكون الذي صحبه أخيراً لم يسمع منه - ص ع - شيئاً قبل صحبته له ، لأنه غير متيسر أن يراه أولاً ، فيسمع منه وهو كافر ، أو غير مصاحب ، ثم يراه ثانياً ، ويختص بمصاحبه .

فأما إذا علم تقدم أحد الحكمين وتأخر الآخر بالمادة<sup>١١</sup> ، أو ما يجري مجراها ، فلا شك في أن الثاني هو الناسخ ، ومثال

١ - الب : مراد ، ب : مراد . ٢ - ب و ج : التأخر والتقدم .  
كلها : بها : مكان : بها .

٤ - الب : إليها . ٥ - الب : يكون .

٦ - ب و ج : ع . ٧ - ج : الأخرى .

٨ - الب : يشترط . ٩ - الب : و .

١٠ - الب : - ج : القوم . ١١ - ج : بالجلدة .

١٢ - ج : - ان .

ذلك أن يكون حكم أحدهما مُستَمِرّاً عَلَى حكمِ الْعَقْلِ<sup>١</sup> ، وَالْآخَرُ  
ثَابِتٌ بِالنَّشْرِ . وَيَدْخُلُ فِيهِ أَنْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا شَرْعاً مُتَقَدِّماً ، وَ  
الْآخَرُ مُتَجَدِّداً ، أَوْ<sup>٢</sup> أَنْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا يَتَضَمَّنُ رَدّاً عَلَى الْأَوَّلِ ،  
أَوْ شَرْطاً فِي الْأَوَّلِ ، إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْوُجُوهِ الدَّالَّةِ عَلَى التَّقَدُّمِ  
وَالْتَأَخُّرِ .

وَقَدْ ذَكَرَ مَنْ تَكَلَّمَ فِي أُصُولِ الْفَقْهِ بِأَنَّ التَّارِيخَ - أَيْضاً -  
يُعْتَمَدُ بِقَوْلِ الصَّحَابِيِّ ، وَأَنْ يَحْكِيَ أَنَّ أَحَدَ الْعُكَمَاءِ كَانَ بَعْدَ الْآخِرِ ،  
قَالُوا : لِأَنَّ التَّارِيخَ ثَقُلَ وَحِكَايَةُ لَا تَدْخُلُ لِلِاجْتِهَادِ فِيهِ ، فَيَجِبُ أَنْ  
يُقْبَلَ قَوْلُ الصَّحَابِيِّ فِيهِ .

وَهَذَا الْوَجْهُ مَبْنِيٌّ عَلَى وَجُوبِ الْعَمَلِ بِخَيْرِ الْوَاحِدِ فِي الشَّرِيعَةِ ،  
وَفَرَعٌ مِنْ فُرُوعِهِ ، فَإِذَا بَطَلَ وَجُوبُ الْعَمَلِ بِخَيْرِ الْوَاحِدِ ، بَطَلَ هَذَا  
الْفَرَعُ ، وَإِنْ صَحَّ فَهُوَ صَحِيحٌ .

وَمِنْهُمْ مَنْ قَرَّبَ بَيْنَ قَوْلِ الصَّحَابِيِّ : إِنْ كُذِّبَ نَسَخَ كُذِّبَ ، وَبَيْنَ ثَقِيلِهِ  
التَّارِيخَ ، فَثَقِيلَ قَوْلُهُ فِي التَّنْصِيحِ بِالتَّارِيخِ ، وَلَمْ يَقْبَلْهُ فِي قَوْلِهِ :  
نَسَخَ ذَلِكَ<sup>٣</sup> .

- |                              |                                     |
|------------------------------|-------------------------------------|
| ١ - الف : الفعل .            | ٢ - الف : شرطاً ، ب : - - - شرعاً . |
| ٣ - الف : و .                | ٤ - ب و ج : زيادة .                 |
| ٥ - ج : فرع ، بتشديد الراء . | ٦ - ب : وإذا .                      |
| ٧ - ب : كذا .                |                                     |

وَمِنْهُمْ مَنْ قِيلَ قَوْلُهُ فِي الْأَمْرَيْنِ .  
 وَالْأُولَى عَلَى تَسْلِيمِ قَبُولِ أَخْبَارِ الْآحَادِ أَنْ لَا يَرْجَعُ إِلَى قَوْلِهِ  
 فِي<sup>٢</sup> أَنْ كَذَا نَسَخَ كَذَا ، لِأَنَّ ذَلِكَ قَوْلٌ صَرِيحٌ فِي ذِكْرِ مَذْهَبِهِ ، وَ  
 إِنَّمَا يَثْبُتُ التَّارِيخُ تَبَعًا لِلْمَذْهَبِ ، وَإِذَا لَمْ يَجُزْ عِنْدَ الْكَلِّ الرُّجُوعُ فِي  
 الْمَذَاهِبِ إِلَى قَوْلِهِ ، حَتَّى تَثْبُتَ<sup>٣</sup> صَحَّتُهَا ، فَكَذَلِكَ فِي هَذَا الْبَابِ .  
 وَنَقَلَ التَّارِيخُ مُخَالَفَ لِدَلَالَتِهِ ، لِأَنَّهُ لَا يَتَضَمَّنُ ذِكْرَ مَذْهَبٍ يَصِحُّ فِيهِ  
 طَرِيقَةُ الْإِجْتِهَادِ ، وَكَمَا لَوْ قَالَ فِي الشَّيْءِ : إِنَّهُ مُحَرَّمٌ<sup>٤</sup> لَا يَعْمَلُ عَلَيْهِ ،  
 وَلَوْ قَالَ : زَمَانٌ تَحْرِيمُهُ الزَّمَانُ الْفُلَانِيُّ ، لَعَمِلَ عَلَيْهِ ، فَكَذَلِكَ<sup>٥</sup>  
 أَلْقُولُ فِيمَا تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ \* . [١٨٩]



- |                            |                   |
|----------------------------|-------------------|
| ٢- ج : - في .              | ١- ج : + و .      |
| ٤- ج : صحتها .             | ٣- ب و ج : يثبت . |
| ٦- الف : - و .             | ٥- ب : وكذلك .    |
| ٨- الف : - تحريمه الزمان . | ٧- ب : + و .      |
| ١٠- ج : وكذلك .            | ٩- ب : يعمل .     |

## تذكار

لتا كان كتاب « الذريعة الى أصول الشريعة » ضخماً كبير الحجم ؛ رأيت أن أجعله في مجلدين ، ليكون سهل التناول للمراجع ، فأنهيت مجلده الأول إلى هنا ، ( آخر مباحث النسخ ) وسأبدأ مجلده الآخر بمباحث الخبر . هذا ، وسيضاف الفهارس وتصحيح الأخطاء المطبعية في آخر الجزء الثاني انشاء الله . وأرجو منه - تعالى - أن يوفقني لإتمامه ، إنه ولي التوفيق .

الدكتور أبو القاسم  
العرجي





## فهرست آخرین انتشارات دانشگاه

- ۱۰۷۳- بیماریهای دندان - تألیف دکتر کاظم سمحور ۱۴۰۰ ریال
- ۱۰۷۴- راهنمای دانشگاه ۱۳۴۳-۱۳۴۵ ۲۵۰ ریال
- ۱۰۷۵- بیماریهای گوش و گلو و بینی- تألیف پرستور جمشید اعلم، دکتر ناصر معین زاده. ۹۰ ریال
- ۱۰۷۶- فیزیک (استفاده از انرژی خورشید) تألیف دکتر اسانت الله روشن زائر ۱۲۰ ریال
- ۱۰۷۷- کتابشناسی فرانسه راجع به ایران - تألیف دکتر محسن صبا ۱۲۰ ریال
- ۱۰۷۸- کتابداری (دکتر اول) زیر نظر ایرج افشار ۴۰ ریال
- ۱۰۷۹- نظام اجتماعی و مسئولیت دانشگاه تألیف دکتر احمد علی آبادی ۸۵ ریال
- ۱۰۸۰- پروتو نگاری دهان و فک و دندان - تألیف دکتر منصور خوشین ۹۰ ریال
- ۱۰۸۱- نشانه شناسی و فیزیوپاتولوژی بیماریهای قلب - دکتر ابوالقاسم پیرنیا ۷۵ ریال
- ۱۰۸۲- فهرست کتابهای خطی کتابخانه دانشکده الهیات گردآوری محمد باقر جنتی ۳۰۰ ریال
- ۱۰۸۳- ماهی شناسی (جلد اول) - تألیف مهندس احمد برهمانی ۱۳۵ ریال
- ۱۰۸۴- گیاه شناسی عمومی- تألیف دکتر صادق مبین ۱۲۰ ریال
- ۱۰۸۵- حل مسئله های مقاومت مصالح - تألیف مهندس عباس تاد ۱۳۰ ریال
- ۱۰۸۶- میکروشناسی (جلد اول)- تألیف دکتر حسنعلی مالک ۱۲۰ ریال
- ۱۰۸۷- فزیک البسه تألیف دزی، ترجمه حسنعلی هروی ۱۳۵ ریال
- ۱۰۸۸- اصطلاحات روانپزشکی تألیف دکتر غلامرضا بهرامی- دکتر عزالدین معینوی ۹۰ ریال
- ۱۰۸۹- دیندانی پزشکی اطفال- تألیف دکتر محمد مستوفی - بهکوشش دکتر آبینی ۸۵ ریال
- ۱۰۹۰- قلاع اسماعیلیه- تألیف دکتر منوچهر ستوده ۱۲۰ ریال
- ۱۰۹۱- تغذیه و مواد خوراکی (جلد اول) - تألیف دکتر موسی برال ۱۰۵ ریال
- ۱۰۹۲- مالیه عمومی - بودجه و خزانه - تألیف دکتر منوچهر زبیدی حقیقی ۱۲۰ ریال
- ۱۰۹۳- تاریخ آل جلایر، تألیف خانم دکتر شیرین بیانی ۱۲۵ ریال
- ۱۰۹۴- آمار بیمارستانهای دانشکده پزشکی در سالهای ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۳- نمره ۱۴۴۶۶۶۶۶ ۵۰۰ ریال
- ۱۰۹۵- حق و حکم، تألیف جواد تارا ۱۳۰ ریال
- ۱۰۹۶- فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی (جلد ۱۵) محمد تقی دانش پور
- ۱۰۹۷- سل دستگاه تنفس - تألیف دکتر محمد علی نشروندی
- ۱۰۹۸- ترجمه شراعی محقق حلی (جلد اول) تصحیح محمد تقی دانش پور
- ۱۰۹۹- تضادات سیاسی - تألیف عبدالعظیم ولیان
- ۱۱۰۰- الذریعة در اصول فقه تألیف علامه حلی (جلد اول) تألیف ابوالقاسم گرجی
- ۱۱۰۱- مطالعه آتش فشانها ، تألیف دکتر مهروس زرعیان
- ۱۱۰۲- منظومه های غنائی ایران ، تألیف دکتر لطفعلی صورتگر

